۲۷۹

۴
الف ۱
۴۷۱

تحفة الملوک

تالیف

جعفر بن ابا اسحاق موسوی (معروف به سید کشفی)

با ۱۷ نقشه و تصویر

کتاب در عهد محمد شاه قاجار و بنام یکی از فرزندانش شاهزاده محمد تقی میرزا انجام شده است

نسخه حاضر در سنه ۱۲۷۴ هجری قمری تحریر شده - دارای [illegible] صفحه و قریب ۱۱ هزار و [illegible] سطر کتابت است

۱۷ نقشه و تصویر

ش ۲

۲۷۹
۱۳۲۴۰

تحفة الملوک

۱۷ نقشه و تصویر

فارسی

سید جعفر موسوی کشفی دارابی

محمد حسین بن لطف‌الله

سنه ۱۲۷۴

۲۴۲ ب

صفحاتی که شکل و تصویر دارد مجدداً صفحه است بشرح ذیل

صفحه	۷ ×	صفحه	۷۵ ×
«	۲۱	«	۸۰ ×
«	۲۶	«	۱۴۴
«	۳۲	«	۱۷۰
«	۳۵	«	۱۷۱
«	۴۴		
«	۴۶		
«	۵۳		
«	۵۴ ×		
«	۶۰ ×		
«	۶۵ ×		
«	۶۷ ×		

تحفة الملوک

تالیف

جعفر بن ابا اسحاق موسوی (معروف به سید کشفی)

با ۱۷ نقشه و تصویر

کتاب در عهد محمدشاه قاجار و بنام یکی از فرزندانش شاهزاده محمدتقی میرزا انجام نموده است

نسخه حاضر در سنه ۱۲۷۳ هجری قمری تحریر شده - دارای ۱۸۳ صفحه و قریب ۱۱هزار و کسری سطر کتابت است

۱۷ نقشه و تصویر

صفحاتی که شکل و تصویر دارد مجموعه صفحه است با شرح ذیل

صفحه	۷ X	صفحه	۷۵ X
«	۲۱	«	۸۰ X
«	۲۶	«	۱۴۴
«	۳۲	«	۱۷۰
«	۳۵	«	۱۷۱
«	۴۴		
«	۴۶		
«	۵۳		
«	۵۴ X		
«	۶۰ X		
«	۶۵ X		
«	۶۷ X		

وبه نستعین

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله خالق العقل والجهل وجاعل الظلمة والنور والظل والحرور والروح والریحان
معالی النور واللغة علی الظل وماله وشعبه بهال الظلمة والبر والیمین بعبر مدالدهر
وتدبیر الدهور اما بعد شیرین مقالی که سر از نوازشگرین قایلی حدیث وحکایت عقل است که
صدور یابد از عاقلی نظم ارنی آری ناله بلبل برای گل خوش است نالها که خوش بود مایل خوش است
شهد فیضش دست دین بخش جان وحلاوت بیانش روح افزای انسان وفی الحقیقه گلها گلستان عقل است که بواسطه
عندلیبان السنه عقل حدیث وحکایات از حال وسرشتن خود می نماید بیت چون ناله بلبل زبان گل شنوی گل گفته بود
گرچه ز بلبل خوش شاهد نطقش از جیب داماد بگلهای گونا گون فنون وهم آغوش وکنار دوشیزه گان بیانش الوان جواهر
مکنون ودرر غرر واز این عبارت که حکی در آیات صحف لامکانی وتمامی جواهر کلمات آسمانی که نوبر القلوب طوایف انبیا ورسل
ساخته ودر رشته بیان وبلاغ منظم واز سلسل اتصال ایشان با رز وظاهر کرده به جز از احادیث وحکایات عقل که عبارت است
از بیان نمودن آیات محاسن حالات سعیدیه وسعادتیه ودنیوی را راه برد دیگر نبوده است وخواهد بود از گلدار نهشته بهار الامور نه
دست ادراک گلچین ودر انجمن نفس ما سوا کارشان همراه تخص عقل بالانبیا بس نفس الامر شرایع انبیا ورسل وحقیقه دین
کتب وصحف کنفه وبیان واظهار تبیان حکم عقل است لا غیر ودر شرح حق هر دو باطن یکدیگرند عقل حق شرع وشرع
ظاهر عقل آمده است چه که محقق است که حسن وقبح تمام اشیا بعقیقت لسان الفزان تحسین وتقبیح الاشیاء نور عقل است لا غیر

در دامن کوهسار بیان منقش الوان شقایق وحقایق خودرو ودر کنار جویبار گفتار رنگینش طوایف لطایف سبز
وحقایق در نمود از آن جا که مکه اقتاب عالمتاب فیض اقدس صادرات از لیه ونیر اعظم مشرق صیعن نوجهات لم یزل
احوال ملوک وسلاطین نهاده واز مختم داریه وآخر سلسله انبیا ودعقلا آمده است وحسب وحکایات ایشان الطابکر افزون
وحکایات عقل تعلق به چیز دیگر نگرفته است برکت والحق الحمد لله که این معنی از نمایش ذات با برکات شهوار برج
ولایت شاهی وشاهنشاهی خطه خلافت الهی زینت مهرگشا وصورت پذیر گردیده که در میان عهد دولت جاوید آن شمس
دانش ومجلس هدایت را از پرتو خورشید عقل پر نور درخشنده ورنگ جهل وظلمه را بالکلیه از میان برداشته واز فرحات
دشته عقلانیه آن بزرگوار معظم للقرار از رنگ شبهات بیان زرعیه را المصقل تقریرات وتحریرات لزآئینه خواطر خاص وعام
زدوده ونتایج حسنه مخصه نکات مکتوبه را بجایه وافیه دکوبشان از صنوان وکرای آن بجیره در ممکن افادت رسیده ظهور
آورده ومشرق مشکوة قلوب ارباب استعقال بنور مصباح وجود متوسط مجدد شده الله ذات ذاق عطا بر اصحاب اشکال را بربرد وجود
معطر داشته وزمره مشتغلین وگروه محصلین وطلبه علوم دینیه را که حقانیه را دو مهد اعانت واتمام نوابنیده ودر کنار تربیت
داد واکرام واکنون عزت واحترام خود گرفته وجاهای داده وتاج دارایکه خورشید منیر وجوش از جمیع التقدیر اتی منیت وکان
بعالم شهود وظهور وطلوع نموده عموم سلمین کرده والج حضرت آفرینگار زیر بستر استراحت وآسایش بیاسوده زی شام ورای
تا غیر تابناک دانشش از مشرق ملکوت بعالم ملک جهره گشودی حقیقه ایمان ونور الیقان ابد الدهر ساحت ظلمات قوم تیره
بیخطر نمود که اعلای دارالامان ایمان راستجوه نمودی حقیقت بایه که اگر بر روی یقین برده ببرت احسان اکرمش بر اهل
مجهل وظلمه نشستی وکمال انرنیشی که اگر رشته اشتمال از دست نهادی روز کار سلسله زن قن وتعیین را از کف گسستی عظیم
القربای کر وماقدر الله حق قدره بر شاه اوراد له وجلیل الامر که ولا یحیطون به علما وتعریف وبیان او اجل
زمان روای عرصه جهان وارایش وهنده مملکت ایمان زبده آفرینش مجموعه دانش وبینش السلطان الاعظم والخاقان الاکرم
مولی الملوک العرب والعجم السلطان المظفر العادل الباذل القاهر صاحب المجد والعز والافتخار السلطان ابن السلطان فتحعلی
شاه قاجار خلد الله ایام دولته ودمر اعدائه بصمصام شوکته ومجده کال امجاد وشاهزاده کلان آزاد که مثنی وجهره آن جناب بنده
بکلیه یحکم الناس علی دین الملوک ومضمون الولد سر ابیه با تعادت حالات وخلاف درجات تکمیل نموده ودرق
حرمه حقوق آنرا ادا ترویج شریعه مطهره واجراء احکام مقدسه وابواب کمال دولت جاوید شان ان
بر دو صفحه زمان ابدالدهر نشسته وبرقرار واشجار برومند حدیقه ذات با برکات ته شیشان از انواع اثمار مقاصد وکام دانا
بر بار بوده است وخواهد بود وعلی الخصوص جناب نواب ملک ماب ملک الکتاب عدیم المثال در یکتاوال اسکندر جاه جمشید دستگاه

خورشید منزلت قمر طلعت مشتری سعادت برجیس مهابت مریخ صولت محمد خلق یوسف حسن موسی ید عیسی دم جمشید
اورنگ عظمت و اقتدار و برازندهٔ اریکهٔ معدلت و اشتهار خورشید آسمان اوج و سلطنت ماه برج خلافت صاحب العدل
اعلی مکان معدن البذل والاحسان السلطان ابن السلطان الملقب بشهنشاه شاهزاده محمد تقی میرزا زیب آن صدر و رفع اقتداره
واعلی الله لواء دولته واکمل البناء سلطنته که از برکات بواطن فیض مواطن حضرت ائمه هدی علیهم صلوات الله الملک الاعلی
همیشه مؤکد و ممهد ارکان و قواعد علوم دینیه و از انفاس میمنت اساس ایشان همواره مؤید و موفق بترویج و انفاذ
احکام مذهب جعفریه علیه السلام بوده است و میباشد لهذا بفحوای این مقال از مشرق التمکین جناب اجلال آن ملک
خصال طلوع نموده و با علی درجه بر افراز ظهور رسیده مثل الفجر الصادق وکالقمر اذا اتسق و مصداق الولد سر ابیه
در شان احق و اصدق آمده و از داعی خود العبد الموسوی المشتاق جعفر ابن ابا اسحاق خواهش فرمودند که کتابی که مشتمل باشد بر
بیان حقیقت عقل و کیفیت علاقه آن بموجودات ممکنه و بیان آثار و علامات و احکام و سایر متعلقات بر رشتهٔ تحریر
و نگارش و سلسلهٔ بیان و دانش در آورد و چونکه این بندهٔ درگاه را امید و تمنا آن است که از آخر سلسلهٔ علما و اعداد
حکماء خود سلام الله علیهم اجمعین باشم و بفراز حلاوت عقل به حدیثی دیگر نیز بر داوم لازم آمد و واجب گردید که اقدام بنگارش
و تحریر چنین خواهشی کرده شود با آنکه محقق است که الناس علی دین ملوکهم نعم الملوک و حبذا و شبابیت به جوش
بود که مست بنده وار در خدمت : گر بسنم و تو تاج داری بسنی : و امید از خداوند مجید است که چون نقد بسیار از بوته
خلاص خالص برآید در دار الضرب مرغوب اهل البصیرت محک خالص بحک قبول معروف گردد و لمعات مسائلش از ازدوای که
مسائل عقلیه است مسرة القلوب ارباب طلب و خواهش و نظرات بهارستان دلایلش از الثنوی که ایات و اخبار نقلیه است
معطرة المشام اصحاب ادب و دانش گردد و بهمین همت جناب سکندر منقبت سد متین که باعث سد یاجوج و ماجوج جهل حصول فرد
و آرام و اطمینان نفوس که محبت السن ارباب المفاسد و سبب انفتاح باب المصالح والخیرات است نعل آمده و در دار دنیا
موجب ذکر خیر و لسان صدق و در دار اخرا از باقیات الصالحات ابدی عین و ... علی الخیر و سایر است ... اتمام
است لهذا او را برسم تحفه حاضر حضور مجلس پر نور آن جناب مولت مآب گردانیده شود شاید که بمنظور نظر مرحمت گستر و مطبوع
طبع عاطفت اثر گردد و او را مسمی بتحفة الملوک فرمایند هر چند **بیت** لایق نبود قطره بعمان بردن : خار و خس صحرا بگلستان
بردن : اما چکنم که رسم موران باشد : پای ملخی نزد سلیمان بردن : و از جهت مناسبت بسم او ابوابش را بلفظ طبقه و فصول او را
بعنوان تحفه نوشته شده و مشتمل آمد بر سه طبقه و خاتمه و در هر طبقه چندین تحفه گذاشته شد **طبقه اول** در بیان حقیقت عقل و آنچه
متعلق بآن است **طبقه دویم** در بیان کیفیت ارتباط و تعلق بموجودات و آنچه متعلق بآنست **طبقه سیم** در بیان خواص و آثار و علامات آن

نام شاهزاده‌ای که کتاب را برای او تألیف و تقدیم کرده است

نام مؤلف

و آنچه متعلق بآنست **خاتمه** در بیان شمه از حکم عقل که متعلق بعبادات ... است **الطبقة الاول** در بیان حقیقت
عقل و آنچه متعلق بآن است و در آن چند تحفه است **تحفه** اولا باید دانسته شود که آنچه خداوند تبارک و تعالی اولا از کتم
عدم و مکمن امکان بعرصهٔ وجود آورده است و اول افعال فرموده است عقل است و آن یکی باید و نمی تواند که دو باشد بدلیل
آنکه اگر دو باشند پس هر دو لازم دارند ... را که بواسطهٔ آن ممتاز شوند ذات آن دو از یکدیگر تا آنکه ... در مرتبه دیگر
هر یک مر دیگری را معلوم شود والا دو نخواهند بود و لازم دارند چیزی را ایضا که قدر مشترک از دو باشد بواسطهٔ آن دیگر
مشترک باشند تا آنکه بتوان گفت مثلا که این دو نفس یا دو عقل یا دو شخص یا دو انسان یا دو حیوان است و آنکه دو ... نخواهند
بود مثلا هرگاه گفته شود که زید و عمرو دو انسان اند پس معنی آن است که زید و عمرو هر دو تحت نوع انسان و لازم دارند تا اینکه ... تشخیصی باشد
که هر یک بواسطه آن تشخص از یکدیگر ممتاز شوند و معنی دوئی و غیریت متحقق شود از قبیل طول و رنگ و شکل که طول یا رنگ یا شکل
احدهما غیر از طول و رنگ و شکل دیگری است و این مستلزم آن است که معنی و حقیقت طول و رنگ و شکل پیش از وجود زید
و عمرو موجود و متحقق باشند تا آنکه زید و عمرو از آنها بهره بردارند و با این سبب از یکدیگر ممتاز شوند و هم چنین و لازم دارند
رابعی و قدر مشترکی را از قبیل انسان و حیوان و نبات یا دو جسم یا دو جماد شوند و این ایضا مستلزم آن است که معانی و حقایق
انسان و حیوان و نبات و جسم قبل از وجود زید و عمرو موجود باشند تا آنکه زید و عمرو از آنها که هر یک جنس ایشان باشند
خلق کرده شوند و در فرد آن اجناس باشند پس بنابر فرض نمودن لازم میآید چهار چیز و هر دوی از این چهار لازم است
تشخیصی به ما به الامتیازی را ایضا پس لازم میآید شش چیز و هم چنین هر قدر که نقد و بشمر میشود احتیاج به ما به الامتیاز بیشتر
میگردد و تعدد و کثرت به حصری و به نهایتی منجر میشود و ترتب امور غیر متناهیه که معنی تسلسل است لازم میآید و تسلسل
بالبدیهة باطل و ممتنع و غیر معقول است پس معلوم شد که آنچه را اولا ایجاد فرموده است خداوند یکی باید و بیش از یکی نشاید و این
معنی تحقیق عبارت حکمات که گفته اند الواحد لا یصدر عنه الا الواحد یعنی شیئی واحد صادر نمیشود از او مگر یکی
و این کلامیست حق و یقین هر چند که بعضی ... در صحت آن نموده اند و باین سبب این مسئله از مشتبهات ...
... این زمان چون که خود قوهٔ ادراک او را نداشته و تشخیص صاحب ادراک نکرده ناچاری ادراک ایشانرا ...
و رجوع او را بایشان نموده اند ... از اهل عناد و لجاج نباشد مجال شک و شبهه در آن ندارد و چونکه ... درست و واضح
بیان شد و من الله الهدایة والدلالة **بیت** هیچ آیه کو در مسکه الکتاب نیست ... در دل که باینست : در میخانه بگشودند
باخلاص درای ... [illegible] ... که ... وقت است که نکویان که از ... بگشاینه
تحفه ... بعد از این معلوم شد که حسن و قبح اشیاء و عقیلت و رسل و انبیاء و ائمه هدی علیهم السلام ... فرموده اند بیان

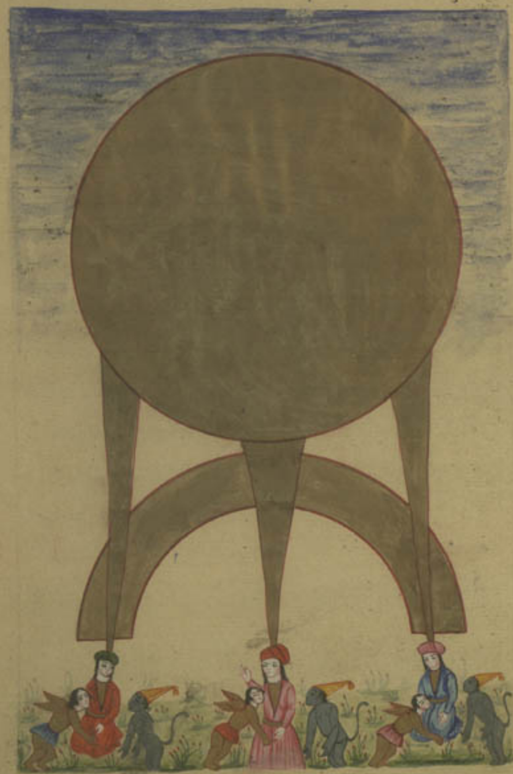
وفرو پیچ و حکم نور عقل بوده است از برای کسی که بسبب ضعف عقل خودی خود مهتدی نشده و منقاد نشده و از آنجمله
بیان نمودن همین دلیل است که در اثبات وحدت و کلی بودن عقل و صادر اول گفته شد که مرویست که از جناب امام جعفر
صادق علیه السلام در کتاب کافی در اثبات فرمودن وحدت خداوند تبارک و تعالی برای زندیقی فرموده اند ثم یلزمک ان
ادعیت اثنین فرجة ما بینهما حتی یکونا اثنین فصارت الفرجة ثالثا بینهما قدیما معهما فیلزمک
ثلثة فان ادعیت ثلثة لزمک ما قلت فی الاثنین حتی یکون بینهم فرجة فیکونوا خمسة ثم یتناهی فی
العدد الی ما لا نهایة له فی الکثرة یعنی بانکه بعد از آنکه آن دلیلها را گفتیم لازم میباشد تو را که اگر ادعای دو خدای
کنی قایل بفرجه و واسطه بوده باشی و اگر ادعای سه خدای لازم میاید بر تو آنچه را گفتیم در دو که پس واجب است از لازم آمدن فرجه
و واسطه در میان سه پس میباشند پنج خداوند بنابراین تعدد زیاد میشود فرجها و واسطها بیشتر میباید پس منجر میشود خداوند
در تعدد و کثرت بجائی که بی حدی و بی نهایتی و سکوت حضرت در آن زندیق و دیگر چیزی نفرمودن دلیلست بر باطل بودن
تسلسل بالبدیهه و تعقل نمودن امور مترتبه غیر متناهیه که یعنی تسلسل است و معلوم است که بطلان و نامعقول آن چونکه برهانیست
سلم الطرفین بوده است و آن زندیق بحث نکرد با آنکه آن حضرت ترک شفقت در ابطال آن چیزی نفرموده اند و اگر
صاحب نفسی و به چیزی گوید که این حدیث در باب وحدت حق است بیان داشته که ساخت و اخبار نبوده که محقق است که حکم
عقل کلی است و اولیه عقلیه بیان کلیات مینماید و اختصاص بفردی دون فرد و بجائی دون جائی ندارد و حضرت جواب
که بجای آنکه گوئی وحدت خداوندست با عالم امکان که جائی که گوئی وحدت عقل است در مدرکات عقلیه تفاوت ندارند و این
معنی عبارت اصولیین است که گفته اند دلیل العقل لا یخصص یعنی دلیل عقل تخصیص بر نمیدارد و گفته شد که از اقوام غیر فهمیدن بامور را
فهمانیدن بر سه قسم است حکمه و موعظه و مجادله خداوند فرموده است که ادع الی سبیل ربک بالحکمة والموعظة الحسنة و
جادلهم بالتی هی احسن یعنی که ای پیغمبر بنده گان را و دلالت نما ایشان را بسوی خود است راه پروردگار خود بعضی را
بطریق حکمت و بعضی را بطریق موعظه که نیکو باشد و بعضی را بجادله و مناظره فرما بنوع مجادله که احسن و نیکو باشد اما حکمت که او را اداء حاجت
غالب باسم فهم الفیا او فرموده اند پس عبارت است از معرفت یا شناختن یا شناسانیدن چیزها بهمان طور که حقیقت و نفس الامر آن
چیز است و این منتهی میشود بطور وجدان و عیان و دیگر مجهول نشک و شبهه و ریب در آن نباشد و این قسم رتبه اعلی از علم و فهم است
و این را مرتبه حق الیقین گویند مثلا هرگاه کسی در آتش افتد و بسوزد پس در حال سوختن احراق و تاثیر آتش را بحقیقه و نفس الامر آن
طوری که هست وجدان مینماید و میابد و تمام سرتاپای آن ظاهر او باطن [illegible] در ادراک نمودن آتش چشم میشود و معرفت او بحقیقت
آتش در اعلا مرتبه معرفت هم برسد و معتقد که آتش چه چیزیست چنانکه خداوند خبر داده است و فرموده است که فاما ان کان من المقربین

الضالین

الضالین فنزل من حمیم وتصلیة جحیم ان هذا لهو حق الیقین یعنی پس اگر بوده باشد آن شخص که مرده است از
جمله تکذیب کننده گان بخدا و پیغمبر و از جمله گمراهان است پس جزای آن در اول وقت مردن باستسقی است از آب گرم
که در اعلی مرتبه گرمی و حرارت باشد و بریزند در حلق او و داخل نمودن او است در آتش پس اینکه داخل شدن در آتش مرتبه
حق الیقین است و ایمان آوردن با آتش و شناختن او و این که آن این قسم از فهم که حکمت است سر القلب و عین القلب انسان
که از اجزاء افراد نیز گویند و آن عبارت است از جهت فوقانیت قلب یعنی جهتی که مقابله بروح و عقل که صادر اول است دارد و از آن
جهت همان کیفیت نورانیه است که خداوند اشاره بآن فرموده است که افمن شرح الله صدره للاسلام فهو علی نور
من ربه یعنی پس کسیکه شرح فرموده است خداوند سینه او را پس آن کس مشتمل است بر نوری از جانب و جهت پروردگار خود و ائمه هدا
علیه السلام نیز فرموده اند که اتقوا فراسة المؤمن فانه ینظر بنور الله یعنی بپرهیزید ای مردمان جمله از فراست و حدس
شخص مؤمن پس بدرستیکه مؤمن نظر مینماید و نگاه میکند بواسطه نور خداوند والله و دیدن او منحصر بچشم ظاهر نیست و فرموده اند که اذا
اراد الله بعبد خیرا نکت فی قلبه نکتة بیضاء و فتح مسامع قلبه و وکل به ملکا یسدده یعنی هرگاه که خداوند اراده
لطف نماید در حق بنده از بنده گان خویش خیر و خوبی را پس ایجاد میفرماید بنقطه و عدت خود در دل از بنده اثری و نور سفیدی را
و میگشاید گوشهای دل او و موکل میفرماید بر او کسی از ملکه که او را محافظت و تعلیم کند و براه صواب و صحبت دلالت دارد و سبب حاصل
شدن این نور و الهام نمودن ملک و اعراض نمودن و گذشتن این کس است از تمام مشتهیات نفسانیه و زخارف فانیه دنیویه
که عبور مرتبه بخداوند و توجه نمودن او است بتمامی عزم و همتش بسبب علم اعلا و مطالب عقلانیه و معارف یقینیه اخرویه
حقانیه که مجملا عبارت است از اشتغال نمودن بطاعة خداوند و قیام نمودن بحقوق او بطوریکه داشته شده است از طریق
شریعت چون چنین نمود پس وجود و حرکات و سکنات ظاهریه و خطرات این کس همه حقانی میشود و شایسته میباشد که خداوند پیدا میشود
و موفق بتوفیقات و اسباب خیرات میگرداند چنانکه در فقرات مناجات آیات جناب امیر علیه السلام اشاره بحقانیه گردیدن وجود آن شخص
فرموده اند که لا تحیط به الاوهام بل تجلی لها بها و بها امتنع منها والیها حاکمها یعنی در وهمها که عبارت است
از نورهای دل است احاطه بخداوند نمیکند بلکه خداوند تجلی فرموده است مر آن انوار را بواسطه همان انوار محتجب شده است از همان
انوار و به خود آن انوار واگذارده است همه که آن انوار و این ارتباط و انضباط مابین دل و عقل که صادر اول است از راه دماغ
بهم برسد و حفظ نموده شعاعی فیضانی پیدا میشود که یکسر آن که او سع و متفرع است از تمام عوالم افلاکیه ملکیه و برزخی ملکوتیه گذشته
و متصل بعقل شده است و سر دیگر آن که عاده است متصل بوجه القلب و سویدای دل شده است و بواسطه دوربین اتصال ایضا ملکه که در حدیث
سابق تصریح بآن شده و اتصال شدیدی بعقل ایضا دارد و موکل است و نشسته است و بر در گوش است دل و لا ینقطع تفاصیل

١

اسرار الطریق حق با دو میرساند و شیطان که میخواهد که از گوش چپ او در آید او را منع و دفع میکنند و اگر خواسته باشی که توجه
معنوی قلب نسبت علو جوهری عقل و کیفیت ارتباط و اتصال او را که فقط مخروطی مصور و ممثل ببینی باین نظر که و در
این حال که نور قلب متوجه سمت ما فوق است تا اگر میرسد بعقل پس در آن حفظ مخروطی حقایق اشیا را کماهی مشاهده
می بیند چو که حقایق اشیا و صور آنها در عوالم ما فوق ثابت و موجود است مثل نظر ظاهر که در حوض آب صافی افتد از انعکاس



صور اشجار و ابنیه و سایر اشیا را که در آب بعکس انعکاس می بیند **بیت** هرکه را دیده کرد بینش هرچه ممکن بود نماید خوش
در تو محقق است که هر وقت که انسان حقیقت چیزی را فهمیده و دانست و علم او بسر حد یقین رسید دیگر انکار در نمودن او از صدور آن
و معصیت کردن و تساهل در طاعات نمودن و از خدا غافل گشتن و بغیر او مشغول شدن و در اشغال ایشان میسر نشده و در حال پس معنی و من
یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا معلوم شد یعنی هر کس که باو داده بشود حکمة پس بتحقیق که باو داده شده است خیر
بسیاری بجهت آنکه وقتی که حقایق را فهمید و دید و از حق گذارد حق گفتاری و حق اعتقادی بیرون نرفت و سر تا پای او ظاهرا
و باطنا مشغول طاعت و رضاجوئی خداوند شد پس در اینصورت دار آخرت و جنت الملک میشود و دار آخرت و جنت را که مالک شده
و دست آورد و دنیا و متاع دنیا طفیلا و مقهورا در تحت او در میآید چنانکه در حدیث قدسی است که یا دنیا اطیعی من خدمنی و
اتعبی من خدمک یعنی خداوند فرموده است به دنیا که ای دنیا اطاعت نما کسی را که در خدمت من مشغول باشد و خدمت نما کسی را
که در خدمت تو مشغول باشد و این کنایه است از آنکه خلقت و جبلت دنیا را چنین کرده اند که تابع آخرت و اهل او باشد و دانسته و از جمله
آنچه معلوم میشود که خداوند فرموده است که و منهم من یقول ربنا آتنا فی الدنیا حسنة و فی الآخرة حسنة یعنی بعضی از بندگان
طایفه هستند که میگویند یعنی بزبان حال و استعداد نه قال فقط که خداوندا اعطا نما بما در دنیا جزای خوب و در آخرت جزای
خوب و در الکمال معنی حدیث العقل ما عبد به الرحمن واکتسب به الجنان معلوم شد حقیقت و معنی حدیث مشهور که در کتاب کافی است
یا که ما یتقرب الی عبد بشیء احب مما افترضت علیه و انه لیتقرب الی بالنوافل حتی احبه فاذا احببته
کنت سمعه الذی یسمع به و بصره الذی یبصر به و لسانه الذی ینطق به و یده التی یبطش بها ان دعانی
اجبته و ان سألنی اعطیته ایضا معلوم شد یعنی خداوند میفرماید که تقرب نمیجوید بسوی من بنده من به چیزی که محبوب
تر باشد بسوی من از واجبی که بر بنده ام واجب گردانیده ام و هر آینه بنده مقرب میشود به نزد من و بسوی من بواسطه گردیدن
و مشغول شدن بنوافل و مستحبات تا حدی که محبوب من میشود و من او را دوست میدارم پس هر وقت که او را دوست داشتم میگردم
گوش او آنچنان گوشی که میشنود با او و میگردم چشم او آنچنان چشمی که می بیند با او و میگردم زبان او آنچنان زبانی که حرف
میزند با او و میگردم دست او آنچنان دستی که میزند با او و اگر این بنده بخواند مرا پس اجابت میکنم او را و اگر سؤال نماید از من چیزی را
پس عطا میکنم باو و آن چیز را الکاینا ما کان کلام بطول انجامید **نظم** عبارتم سهند است که از زمین بر جوشت [illegible]
خوب است باید دانسته شود که این قسم از فهم که طور حکمت است منحصر بعلم و درس خواندن و فهمیدن از افواه الرجال حاصل نمیشود بلکه
موهبت و عطیه خداوندیست که برای مؤمنی و دوستانی که مشغول ساخته اند خود را لغیر الحبیب [illegible]
انیق است [illegible] اولئک الذین هدیهم الله و اولئک هم اولوا الالباب **نظم** گوهر پاک باید که شود قابل فیض

درزمرهٔ سگ و کلبه نتوانم بود ... و حدیث لیس العلم بکثرة التعلم بل انما العلم نور یقذفه الله فی قلب من یشاء
اشاره باین قسم از علم است یعنی حاصل نمیشود علم و حکمت به بسیار درس خواندن و تعلیم گرفتن بلکه این است و جز این نیست که علم و
حکمت نوری است که میاندازد خداوند آن نور را در دل هر کسی که علم لایق است و همین نیت و خوبی سیرت او و خجسته نیت آن
نفس بکرد و عطاء کرد و آیه انما یخشی الله من عباده العلماء است از این علم نیز و حدیث العلم ما اورث العمل
و انما العلم بالعمل و امثال آنها حمل بر علامات و نشانه علم قرار داده و علمی که جز این قسم است او را نفی کرده‌اند و از درجه علم او را
انداخته‌اند یعنی اشاره باین قسم است از علم و هر آنکه کشف و الهامی که در زبان جهال و متصوفه بر دار است و در فهمند که به جزئیات
و به حالات است عبارت از همین طور از علم است و کشف در لغت عرب یعنی پرده از چیزی برداشتن است و الهام یعنی تعلیم نمودن بکسی
بطور خفا و این شامل وحی انبیاء و اما در اصطلاح اهل علم پس کشف عبارت است از حاصل شدن دلیل مطلوب که این کس طالب است در دل او وقت
و بدون تفکر او و الهام بی آنکه بینه و به بسیار اوقات میشود که این کس بسبب جمعیت خاطر فطری یا بسبب ریاضات و اعتیاد بچیزی چندین مسئله
که غیر آن کس تنها او در سالهای متمادی نمیتواند فهمید ... و الهام پس او ایضا عبارت است از حاصل شدن مطلوب بهمین طور که ذکر شد لکن
بدون آنکه آن کس طالب آن مطلوب شد یا تصور آن کرده باشد و این هر دو معنی که از برای این دو لفظ است خواه لغوی یا اصطلاحی
اینها بر تو محقق شد که از صفات و کیفیات صاحب حکمت و نور الهی است و بر تو محقق شد ایضا که حکمت اهل حکمت حقیقت اینها چه باشد که ایشان پسندیده
خدا و رسولند و از جمله اولیا و مقربانند و اما جمعی که در حق ایشان خداوند فرموده است که فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضا و لهم عذاب الیم
با آنکه هرگز معنی لغوی یا اصطلاحی این دو لفظ را ندانسته و نشنیده و بوئی نفهم کرده‌اند پس بمرتبه از روی جهل و من حیث لا یشعرون
انکار نمودن این طریقه از علم و فهم در میآیند چون که از شیخ درشته منافقین هستند که خداوند بیان حال ایشان را فرموده است که یریدون
لیطفئوا نور الله بافواههم یعنی میخواهند که خاموش نمایند نور خدا را بدم نهادن و زبانها و انکار خود ایشان و در مرتبه دیگر از راه حسد بر شیعیان
نمک میمانند که این مرتبه فقط بر پیغمبر و ائمه صلوات الله علیهم است و کسیکه با ایشان هم رتبه در هم وزن نمیباشد و با آنکه تمام داد چنانکه دیدهٔ
هیچ دلالت بر این خصوصیت ندارد و ندانسته‌اند که آنچه در پیغمبر و ائمه علیهم السلام است بر بدیهه است و بهره از آن در تبعه و شیعیان باشد ع نیز راه کم همین ... بود و
و آنچه در تبعه و شیعیان ایشان میباشد از کمالات علمی بسبب کمال و موجب فخر ایشان است از آنجا که کمال رعیت دلیل بر کمال سلطان است و از این است
که افاضه به دوستان شده است لولاه ... گرد بود غالب ... پس رعیت ... همین احدی با ایشان هم شکی و هم وزن نگردد
و در وزن ایشان است چنانکه آنچه در ایشان است از قدرت و کمال و قدرت خلق نور است و با خلاف او سلام نخستین که لولاه ... دست آنچه
میبارد ... و زروی و دست آنچه میبارد دل ... وانچه در زمان و مکان در اخلاق و سیر اوصاف و معارف
خود باشند با آنکه اولاد او در صورت و سیرت هرچه را باشند پس هر کس که بهره از نور علم و کمالات ایشان یافته است و ندارد معلوم است که از

اولاد و متعلقان آن جنابان نیست و از سنخ و سلسلهٔ دشمنان و اعدای ایشان است و علما یکی از اولاد روحانیه آن جنابان باشند
و در علم اصول تعریف مجتهد بدین نحو شده است که مجتهد کسی است که بعد از علوم رسمیه صاحب قوه قدسیه باشد که بواسطه او قادر باشد بر رد
نمودن فروع را باصول و قوه قدسیه همین نور است چنانکه در زبده الاصول و کتاب الهدایة المنتظرین محقق مولانا ملا محسن فیض علیهما
و عجایب قوی باشند و از هزار جهال سفلی و بهیچ وجه از او اطلاع محکمات کتاب ... بینات نوایب و اقوال علمای حقانیه
ندارند با آنکه باخدا و خود محاربه دارند و حسد بر کار رحمان میورزند چنانکه در حق ایشان فرموده است ام یحسدون الناس علی ما آتاهم الله
من فضله یعنی آیا حسد میبرند مردمان را بر آنچه خداوند داده است بایشان از جانب خود و از فضل خودش طرفه کرده ...
بسته حیث ... عرض عشق و رونق ... عشاق ... حلقه ... بیت جوان ... ریش ... بکنند ... تیر ... حاصل ... هنوز
با اهل وارث ... کار ... سکنند ... کوبند ... گوینده ... شنوده ... شکل حکایت که تقریر سکنند ... و در مرتبه دیگر که در احوال ... و ادات ... محاورات
عهده ایشان ... رسد ... حال ... از ایشان ... داده ... خود را ... و مجتهدین ... دانسته و ایشان را ... نموده
بعد از آن ... افترا ... برآمده که طایفه اهل کشف و نور علما را به ... منسوب ... حال آنکه ایشان خود علماء ... و ریاض ... اهل علمند
شنیدم که در ... نسبتها از نسبت ... شیو ... سکنند و اموال ایشان را ... جمهور ... سبکی ... و توقع دارند که ... ایشان ... شوند
و ... ایشان ... توقع آنست که ... میگوینند که ما طلبه علوم دینیه میباشیم و از جمله علمای ... الاکرام میباشیم ... در وقت
گفتن ... عام ... نموده ... مرتبه ... رسیده ... کتاب ... سوره ... اعوذ ... مسکین ... هنوز ... آن ... مجری
در حروف قاف و کاف و ذال و زای را از هم فرق نکرده و یک سوره از قرآن نخوانده خود را از طلبه علوم دینیه و از علما میشمارند ... کسی که
او را جای ... سکنند و در مرتبه دیگر میگویند که این طایفه کشفیه صوفیه میباشند با آنکه هنوز معنی ... را ندانسته‌اند که اینها طایفه هستند که هیچ ...
اعتقادی ... شریعت ... مرتبه پیغمبر و ائمه علیهم صلوات الله ندارند و خود را صاحب مرتبه مستقل و رای مستقل میدانند و حرکات و سکنات و اقوال و افکار
ایشان هیچ وجه موافقت با عقل و شرع ندارد و در ... ریاضت ... خدا و رسول و ... دیگر ... ندارند و شمه از احوال ایشان
... و ... در کتاب ... صیت ... کرده ... خلاصه ... که هیچ رفتار و گفتار و کردار و اطوار ... اهل کشف و نور ... صوفیه موافقت
شباهت ندارد و ... رفتار و کردار و عقاید و اقوال و افعال ایشان موافق و مطابق عقل و نقل و کتاب و سنت است و ... نقل ...
... ... صوفیه ... معرفت ... خدا و رسول و ائمه ... صلوات الله علیهم و حسن ظن ... و ... است باطنیه ... عقاید ... مجتهد ...
دارند ... موافقت و مطابقت ... فرموده خدا و رسول ... ایشان ... نموده است پس ... میگویند ... اهل ...
و ... ایشان ... حقیقت ندارد و ... اهل ... معلوم میشود ... سالهای ... یک سؤال ...
و حال آنکه بنا ... عقل ... است بلکه ... است که ... ظاهر ... و از آن ... حکم ... دال ...

این عبارت که خداوند نهی فرموده است از تجسس بقوله و لا تجسسوا و از ظن سوء بقوله ان بعض الظن اثم و نهی فرموده است
اشخاصی را که از جهت سستی خوردن و گرفتن اموال مردمان و سایر اغراض دنیویه میگفتند بکسی که اسلام باینان میاورد و آثار اسلام که
بظهور میرسانید که تو مسلمان نیستی بقوله و لا تقولوا لمن القی الیکم السلام لست مؤمنا یعنی و مگویید [illegible] کسیکه القا میکند
بسوی شما اسلام را که نیستی تو مؤمن و مسلم بلکه از ان غرض بعرض اینست [illegible] این سخن بروز داده است و فرموده است تبتغون عرض
الحیوة الدنیا یعنی مقصود شما ازین انکار نمودن اسلام آن شخص اینست که میخواهید عرض و متاع فانیه حیات و زندگی دار دنیا را [illegible] سخن را
از راه جهالت [illegible] خود نموده اید نه اینکه فی الحقیقه در اسلام آن شخص شک داشته باشید [illegible] آثار که از او دیده باشید [illegible]
نامربوط [illegible] زدند که این طایفه با کتاب و مطالعه و تعلم چه کار دارند [illegible] حال که گفته شد معلوم گردید که این قسم از
علم بکتاب و اسباب و مطالعه و تعلم حاصل نمیشود [illegible] که بانها حاجت نشد [illegible] تمام آثار [illegible] را موافق
و احادیث و ادله عقلیه ازین طایفه می بینند خواه در تقریر و خواه در تالیف و تحریر و خواه در [illegible] و خواه بر [illegible] اعظم آید [illegible]
بر حقیقت [illegible] فهم و علم ایشان و [illegible] بودن ایشان بنور و الهام الهی [illegible] ایشان از [illegible] تعلم گرفتن ایشان از علم [illegible]
و علم [illegible] بیت المنة لله که [illegible] زان روکه [illegible] روی نیاز است [illegible]
[illegible] حقیقت [illegible] مجاز است [illegible] کتاب [illegible] جواب [illegible] العلم
[illegible] و [illegible] اعتقاد [illegible] حصول این قسم از علم [illegible]
[illegible] اخلاص [illegible] مشغول [illegible] بیت [illegible]
[illegible] بیت [illegible] خلاصه [illegible] این طایفه [illegible]
[illegible] خداوند [illegible] رسول [illegible]
[illegible] اظهار عداوت و دشمنی و محاربه با اهل الله و اولاد رسول الله [illegible]
و چشمهای علوم [illegible] و معارف [illegible] سپردند [illegible]
و راه [illegible] علم و تحصیل [illegible] جهل [illegible] کردند و طایفه طلبه را متحیر و سرگردان کرده [illegible] ابواب [illegible]
[illegible] در حدیث ان لربکم فی ایام دهرکم لنفحات الا فتعرضوا لها [illegible]
[illegible] و خود [illegible] این آیه که ذلک للذین کفروا اکرهم و صدوا عن السبیل و من
یضلل الله فما له من هاد لهم عذاب فی الحیوة الدنیا و لعذاب الآخرة اشق و ما لهم من الله من واق [illegible]
اللهم [illegible] و عجل فرج ولینا و صاحبنا و مولانا الامین بیت [illegible]

در میخانه ببستند و خدا یا مپسند که در خانه تزویر و ریا بگشایند اگر از بهر دل زاهد خود بین بستند دل قوی دار که از بهر خدا بگشایند
این حرکات هم از جهت شبهات شایع و ریاست دنیویه از جانب خداوند است چنانکه فرموده است نحن قسمنا بینهم معیشتهم
فی الحیوة الدنیا و رفعنا بعضهم فوق بعض درجات یعنی قسمت کرده ایم در میان بنده گان اسباب [illegible]
نمودن ایشان را در [illegible] دار دنیا و [illegible] مرتبه گردانیده ایم بعضی را در بالای بعضی [illegible] درجات [illegible]
[illegible] چنانکه آیه قل اللهم مالک الملک تؤتی الملک من تشاء و تنزع الملک ممن تشاء و تعز من تشاء و
تذل من تشاء [illegible] که نور خدا [illegible] آثار آن از تحریرات و تقریرات و
حالات [illegible] مضمون حدیث [illegible] ینابیع الحکمة من قلبه علی لسانه [illegible] و خداوند هم وعده
فرموده است که [illegible] نور خود را [illegible] تمام [illegible] هرچند که [illegible] فرموده است که
و یأبی الله الا ان یتم نوره و لو کره المشرکون یعنی [illegible] خداوند [illegible]
[illegible] تمام [illegible] نور [illegible] مرتبه صاحب نور [illegible]
[illegible] نور [illegible] صاحب کشف و الهام [illegible]
[illegible] قلم [illegible] الالفه [illegible]
[illegible] و اگر انصاف [illegible] در جواب [illegible]
[illegible] از کلام [illegible] اهل این نور [illegible] و اگر مقبول نشد [illegible]
و اگر مقبول نشد [illegible] این اشخاص از اهل [illegible] کشف و الهام [illegible] فمن یرد الله
ان یهدیه یشرح صدره للاسلام [illegible] کسیکه خداوند بخواهد که او را هدایت کند [illegible] شرح
[illegible] اسلام [illegible] از برای شرح صدر [illegible]
[illegible] علامت صاحبان [illegible] التجافی عن دار الغرور و الانابة الی دار الخلود و التهیؤ
للموت قبل حلوله یعنی [illegible] شرح صدر [illegible] علامت [illegible] از دار دنیا که دار غرور [illegible]
[illegible] آخرت یعنی مشغول شدن بطاعات و ترک نمودن معاصی و محرمات [illegible] از برای مرگ [illegible]
این اشخاص را که [illegible] ازین علامات بهره ندارند و میل ایشان بر دنیا [illegible] آخرت [illegible]
از مرگ [illegible] ازین علامات ندارد [illegible] شرح صدر [illegible] افمن شرح الله صدره
[illegible] حصول نور [illegible] صاحب کشف و الهام و محل تجلی نور الله [illegible]

و نور حق بکار « تو سیاه [illegible] که چه در دماغ دارد بوم طبعشان را با [illegible] شاهباز شاهان چه کار و خفاش بصر ایشان را از
مدار [illegible] اگر اسم در رسم خود را [illegible] در زبان عجمی [illegible] است و در عربی [illegible] کلام [illegible]
بجهة آنکه حق او را [illegible] و حق است بیت و زین [illegible] هزار [illegible] نخوانند که کوه [illegible] سیاه [illegible] ادع الی [illegible] و موعظه
و مجادله پس بدانکه طریق موعظه عبارت است از شناختن یا شناسانیدن چیزی بطریق [illegible] یا [illegible] از دور و
احساس نمودن حرارت و رنگ آتش و سوختن آدم و غیره و این مرتبه از علم را عین الیقین گویند چنانکه خداوند فرموده است لترون الجحیم
ثم لترونها عین الیقین یعنی هر آینه البته می بینید شما ای کافران جهنم را بعد از گرمی و شعله زدن [illegible] آدمی بینید [illegible] علما
در اخبار و روایات [illegible] از این نوع معرفت بلفظ هدایت شده است و آن [illegible] قلب است که [illegible] است از نور فواد [illegible] القلب [illegible]
کمال آن تکمیل حکمت است چنانکه سابقا ذکر شده و متعلق این قسم از معرفت تزکیه نفوس و تهذیب اخلاق [illegible] و تکمیل [illegible]
و علم طریقه است [illegible] متعلق حکمت عقاید و معارف معقوله و علم حقیقه است چنانکه ذکر شده ایضا و از انجاست که [illegible] نموده اند او را [illegible] موعظه
کلامی [illegible] مشتمل باشد بر ترغیب و ترهید و [illegible] موعظه باید برطبق [illegible] احوال شخص باشد یعنی اگر [illegible] امور خیرات و آخرت [illegible]
[illegible] از [illegible] شود و اگر حرص [illegible] امور شر در محرمات و مکروهات دنیا دارد و اخبار و آثار [illegible] شود و از افراط و تفریط
[illegible] باشد یعنی ترغیب [illegible] باشد که او را از حد [illegible] در امور اخرویه [illegible] اندازد و تهدید [illegible]
باشد که او را از سر حد حرص [illegible] امور دنیویه دور کند نه آنکه او را به تفریط و تعطیل [illegible] اندازد چنانکه [illegible] مضمون حدیث نبوی
است در تمام امور که خیر الامور اوسطها یعنی بهترین تمام امور حد وسط امور است که نه حد افراط و نه حد تفریط است و چنانکه
در این حدیث مشهور [illegible] است که الا اخبرکم بالفقیه حق الفقیه من لم یقنط الناس من رحمة الله و لم یومنهم
من عذاب الله و لم یرخص لهم فی معاصی الله یعنی جناب امیر علیه السلام [illegible] خبر دهم شما را [illegible]
فقیه پس فرمودند که حق و خوب تر فقها و علما کسی است که [illegible] از رحمت خداوند [illegible]
ایمن [illegible] از عذاب خداوند [illegible] در معصیت نمودن خداوند پس اگر موعظه باین طور که ذکر شده باشد او را موعظه حسنه
گویند چنانکه در آیه سابقة الذکر بود و مفید خواهد افتاد و الا [illegible] و موجب اصلاح [illegible] بیت بیا باده [illegible]
[illegible] که [illegible] باده توان کرد دفع مخموری [illegible] نباشد فروغ مجلس [illegible]
مجادله [illegible] عبارت است از شناختن یا شناسانیدن [illegible] بطریق [illegible] چنانکه در طریق موعظه بود [illegible] حقایق [illegible] حکمت
[illegible] این طریق [illegible] مشغول [illegible] باشد و این مرتبه از علم را علم
الیقین گویند [illegible] باشد و الا از مرتبه علم [illegible] مطلوب [illegible] است

چنانکه خداوند

۱۲

چنانکه خداوند فرموده است که الهیکم التکاثر حتی زرتم المقابر کلا سوف تعلمون ثم کلا سوف تعلمون کلا لو تعلمون
علم الیقین یعنی مشغول ساخته است شما را ای بندگان بسیاری اموال و اسباب و زینت دنیا و [illegible] تا آنکه
[illegible] زیارت قبرهای خود [illegible] که علم به بدی او [illegible] عالم به بدی
او [illegible] و پشیمان خواهید گردید [illegible] ای کاش علم [illegible] به بدی عاقبت او بطریق علم الیقین که حاصل میشد [illegible] شما را
از تصدیق نمودن باخبار [illegible] با آنکه در اخبار و روایات غالب التعبیر از این نوع معرفت بعلم شده است و آن [illegible] قلب است ایضا
لکن از آن [illegible] نفس حیوانی است [illegible] هر چند که اگر [illegible] از نور فواد [illegible] القلب
ایضا و متعلق این قسم از معرفت [illegible] و مجادله [illegible] خصم و علم شریعت است و از انجاست که [illegible] تعریف کرده اند او را [illegible] کلامیست که آورده
شود از برای اثبات حقی و مذهبی در برابر خصمی و منکری [illegible] اگر متعلق باثبات حق [illegible] باشد [illegible] گویند و اگر از برای
مطلق نقض کلام [illegible] آورده شود خواه بطریق حق آورده شود و خواه به باطل او را [illegible] مجادله [illegible] دو قسم است قسمت
کرده اند مجادله را بالتی احسن گویند یعنی بطریقه نیکو چنانکه در آیه سابقة الذکر مقید بهمین قید [illegible] و بغیر
التی احسن گویند اما قسم اول پس آنست که طرفین مجادله هر دو منصف و عالم بمقدمات دلیل و کیفیت استدلال باشند و قصد
ایشان احقاق حق یا ابطال باطل باشد یا آنکه از گفتگوی طرفین حق از باطل جدا شود و حق و باطل معلوم گردد و اگر انصاف یا علم بمقدمات
دلیل یا علم بکیفیت [illegible] قصد طرفین احقاق حق و ابطال باطل نباشد پس از قسم دوم مجادله است و [illegible] عبارات [illegible]
است چنانکه در اخبار و روایات [illegible] فرموده است خداوند که و لا تجادلوا اهل الکتاب الا بالتی هی احسن یعنی و مجادله [illegible]
با اهل کتاب مگر [illegible] مجادله که آن مجادله احسن و طریقه نیکو باشد [illegible] مجادله که بطریق احسن باشد که جایز باشد [illegible]
کم و نادر است به جهت آنکه اکثر طالبه و محصلین [illegible] علم و دانش [illegible] احاطه [illegible] عالم بمقدمات دلیل و کیفیت استدلال [illegible]
زیاده بر این [illegible] حب اغراض نفسانیه [illegible] خود نمایی [illegible]
[illegible] ظهور و بروز [illegible] در مجالس و محافل اجتماع [illegible] مکالمه و مجادله [illegible]
و خصوصا در مجالس [illegible] خود نمایی است [illegible] قسم حرام که از مجادله
[illegible] است که حضرات ائمه صلوات الله علیهم در اغلب اوقات اصحاب [illegible] از مجادله [illegible]
با غیر [illegible] بیت هزار نکته باریکتر ز مو اینجاست نه هر که سر بتراشد قلندری داند و در این باب احادیث بسیار وارد شده [illegible]
این یک حدیث [illegible] که جامع تر و مفیدتر از تمام است و آن را شیخ بهاء الدین علیه الرحمة در اربعین [illegible]
و در ضمن این تحفه ذکر میشود تحفه روایت نموده اند از کمیل ابن زیاد النخعی که از اعاظم خواص جناب امیر المؤمنین [illegible]

و محتاج او گشت و حضرت او را اخبار داد بکیفیة قال ... فرموده بود که گفت است بودم در خدمت آقای خود جناب امیر المؤمنین در مسجد
کوفه و نماز عشا را با هم گزارده بودیم پس آنحضرت دست مرا گرفته بودند تا وقتیکه از مسجد بیرون رفتیم و راه ... آنجناب تا وقتیکه بیرون شهر
کوفه رسیدند و بهیچ جهة با من سخن تکلم نفرمودند پس چونکه در صحرا رسیدند نفس بلندی و آه سردی از جگر کشیدند بعد از آن فرمودند یا کمیل

ان هذه القلوب اوعیة فخیرها اوعاها احفظ من ما اقول لك الناس ثلثة عالم ربانی و متعلم علی سبیل النجاة و
همج رعاع اتباع کل ناعق یمیلون مع کل ریح ولم یستضیئوا بنور العلم ولم یلجأوا الی رکن وثیق یا کمیل العلم خیر من المال
العلم یحرسك وانت تحرس المال والمال تنقصه النفقة والعلم یزکوا علی الانفاق یا کمیل العلم دین یدان الله
به یکسب الانسان الطاعة فی حیاته وجمیل الاحدوثة بعد وفاته یا کمیل مات خزان الاموال والعلماء باقون
ما بقی الدهر اعیانهم مفقودة وامثالهم فی القلوب موجودة آه آه ان ههنا واشار بیده الی صدره
لعلما جما لو اصبت له حملة بلی اصیب له لقنا غیر مأمون یستعمل آلة الدین فی الدنیا ویستظهر بحجج الله علی خلقه
وبنعمه علی عباده او منقادا للحق لا بصیرة له فی احنائه ینقدح الشك فی قلبه باول عارض الا لا ذا ولا ذاك ومنهوما
باللذات سلس القیاد للشهوات او مغری بالجمع والادخار لیسا من رعاة الدین فی شیء اقرب شبها بهما الانعام
السائمة کذلك یموت العلم بموت حاملیه اللهم بلی لا تخلو الارض من قائم لله بحجة ظاهرا مشهورا ومستترا مغمورا
لئلا تبطل حجج الله وبیناته واین اولئك والله الاقلون عددا والاعظمون قدرا بهم یحفظ الله حججه وبیناته حتی
یودعوها نظرائهم ویزرعوها فی قلوب اشباههم هجم بهم العلم علی حقایق الامور فباشروا روح الیقین واستلانوا
ما استوعره المترفون وانسوا بما استوحش منه الجاهلون وصحبوا الدنیا بابدان ارواحها معلقة بالمحل الاعلی
اولئك خلفاء الله فی ارضه والدعاة الی دینه آه آه شوقا الی رؤیتهم ثم نزع یده من یدی وقال انصرف
اذا شئت یعنی ای کمیل این دلهای بنی آدم ظروف و محل علوم است پس بهتر آن دلها او سعت که حافظ تر و جامع تر باشد مر علوم را
ای کمیل حفظ نما از من آنچه میگویم مردمان بر سه قسم اند قسمی آنست که عالم ربانی است یعنی علم او از خدا و متعلق بخداست و او عارف بخداوند
و شدید التمسک بدین و طاعت خداوند است و این اشاره بصاحب علم بطریق حکمة است و قسمی دیگر طالب علم است و از کتاب ... جاهل ... تر
از علوم ربانیه و کسب صاحب این علم بر طریقه نجات است چونکه قصد او از تعلم نجات آخرت است نه حظوظ و شهوات دنیویه است مثل ریاست
و تفاخر و جمع نمودن متاع دنیا و این اشاره بصاحب علم بطریق موعظه است و قسمی دیگر جهال عوام و سفله هستند و از شدت حقارت و بی ارزشی
ایشان حضرت تشبیه فرمودند ایشان را بهمج که مگسهای ضعیفی است که بر روی حیوانات می نشینند و ... فضلات اطراف چشم و دماغ
حیوانات اند ... پس عوام و سفله را که ... تابع هر صدائی میشوند ... و بهر کلاغی میل میکنند و از جای خود

الشیاه ...

حرکت می نمایند با هر بادی و روشن نشده است دل ایشان بنور علم و التجا و تمسک ننموده اند بستونی محکمی و مراد آنست که از بیعلمی
و بی تمیزی هر روز تابع دین و مذهب خود میشوند و مقتدای حقیقی خود را نمی یابند و بر شریعت او باقی نمی مانند و این قسم اهل جدال اند
و حضرت اعتنا بایشان و فهم ایشان نفرموده است و ایشان را از نوع عالم ملکیه انسان نشمرده است بعد فرمودند ای کمیل علم بهتر است
از مال بجهة آنکه علم ترا نگاه میدارد و مال تو باید او را نگاه بداری و مال از انفاق کردن و خرج نمودن کم میشود و علم بانفاق نمودن
و اظهار نمودن زیاد میشود و ای کمیل علم طاعت است که طاعت و فرمان برداری خدا بآن میشود و کسب میکند آدمی بواسطه او
خداوند را در زندگی طاعت و خوبی گفتگو و ذکر خیر را بعد از مردگی خود ای کمیل مردند و میمیرند آنها که مال دنیا را جمع نمودند
و ذخیره کردند و علما باقی هستند مادام که دهر و روزگار باقی است بجهة آنکه اشخاص ایشان هر چند که بعد از مردن از نظرها
پنهان و مفقود است لکن آثار و حکم و مواعظ ایشان در دلها مانده است و موجود است و این باب گویا که زنده اند و باقی هستند بعد
از آن دو مرتبه آه آه کشیدند و اشاره بسینه مبارک خود نمودند و فرمودند که بدرستی و تحقیق که در اینجا علم زیاد است و بهم ...
میباشد ای کاش کسی از برای او حامل و قابلی می یافتم که با او تعلیم کنم بعد فرمودند که بلی مییابم کسی را که صاحب فهم است و میفهمد آنچه را
من میگویم ولکن استعمال میکند علم را که آلت دین است و وسیله تحصیل نمودن فوز و سعادات اخرویه است از برای حظوظ
و شهوتهای دنیویه فانیه مثل مال و جاه و ریاست و ذلیل نمودن مردم را و ... و غلبه میجوید بواسطه علمی و فهمی که خدا باو داده است
بر بندگان خدا و میخواهد اموال و نفوس و فروج آنها را برای خود حلال کند یا مییابم کسی را که مطیع و منقاد حق است و این معنی را
ندارد لکن کم فهم و ضعیف النفس است و بصیرت و بینائی ندارد ... جواب علم و بسبب عارضی میشود در دل او بادنی شبهه
استقامت و پایداری ندارد و بعد فرمودند آگاه باش که نه قسم اول و نه قسم دوم هیچیک قابل تعلیم نیستند و اهلیت ندارند و بعد
فرمودند که یا مییابم کسی را که حریص است بر لذات نفسانیه و فرو رفته است در آنها بطوریکه هرگز ... و ... طالب و کسی بالذات
و سلس الانقیاد است مر شهوات را بمعنی که هر چه بخواهد نفس خود را نمیتواند که ضبط کند و نگاه دارد و یا مییابم کسی را که شدید الولوع است
بر جمع نمودن و ذخیره کردن مال بطوریکه گویا کسی بر سر او ایستاده است و او را ترغیب و تحریص میکند بعد فرمودند که این دو طایفه نیستند
از راعیان و والیان و متوجه شوندگان دین چیزی که خوب است و دو طایفه شباهت دارد و حیوانهای چرنده اند و این دو طایفه مثل
و شبیه آنها اند و خلاصه کلام آنست که چهار طایفه اند که قابلیت ندارند که کسی با آنها علم تعلیم نماید و آنها را پس بر دو قرار داده اول طایفه
فسقه فجره اند که تحصیل علم برای ریا و خودنمائی و دام انداختن عوام میکنند از جهة مطالب و مشتهیات دنیه دنیویه دوم طایفه
اند که بصیرتی ندارند که بغور و قعر علم برسند و بر اسرار او مطلع شوند بلکه اکتفا ایشان بظواهر ... است و از این سبب ...
آنها میشود و بادنی شبهه از علمیه و دانش خود در میروند سیم طایفه هستند که ... ارند و ... صاحب بصیرت اند لکن

اسیر نفس حیوانیه اند و فرو رفته اند بسبب اسیر بودن در لذات واهیه فانیه و چهارم طائفه هستند که از این صفات رذیله بریده
صلاح و صاحب بصیرت اند و از لذات حیوانیه دست کشیده اند لکن بعضی از رذیله و خصلت خفیه حب المال و حب الجاه و الافتخار
مبتلی هستند پس قابل تعلیم و تحصیل علم در پیش مردمان کسی است که منزه از جهل باشد و صاحب بصیرت و فواد و سلیم القلب باشد و از حکمة و موعظه
او را نصیب و بهره باشد و نقص او از آن سه خصلت خسیسه دیگر طاهر و پاک باشد فاطمه از این جا دانسته شد که هر کدام این طوائف مذکوره
قابل نیستند که کسی علمی باینان تعلیم نماید پس چه گونه قابل این هستند که کسی با اینان مکالمه و مجادله نماید و از این جا و هر کس تولی بعضی
از علما از تعلیم نمودن و تدریس کردن بر تو معلوم شد **فائده** زمان اینان که فتنه ارباب ضلالت است محروم بودن از علم قابلیت است
بعد فرموده اند که مثل آنکه ذکر کردم و سبب آنکه گفتم که عاقل قابل نیست علم میمیرد و از میان برداشته میشود بعد بعد از آنکه فرموده اند و بیان
نموده اند که ارض الله خالی از حجت نمیشود و همیشه در هر جا عاقل و قابل علم هست هر چند که نادر و کم یاب باشد و فرموده خداوندا بلی خالی
نمیگذاری زمین را از شخصی که بر پا دارد و حجت خداوند را و او یا ظاهر و یا مشهور است مثل ائمه صلوات الله علیهم و شیعیان خلص ایشان و یا ایشان
آن جنابان که بعضی از ایام غیبت بوده اند و یا پنهان و مستور است مثل صاحب العصر و الزمان صلوات الله علیه و شیعیان خلص و نواب آن جناب
و مثل آن جناب بعد سبب لازم بودن حجة الله فی الارض را بیان فرموده اند و فرموده اند تا آنکه حجج باطل نشود و حجتهای خداوند
دلیلهای روشن او بعد فرموده اند و کجا هستند آن خوبان و آن عظیم القدران بخدا قسم که ایشان قلیل العدد و عظیم القدر هستند و بواسطه ایشان
خدا حفظ میفرماید حجتها و دلیلهای واضح خود را در هر قرنی که بدیشان بسپارند آن علوم و حجج را تا آنکه نظیر و شبیه ایشان دیگر نیز
آن علوم را در دل ایشان و آن عظیم القدران طائفه هستند که هجوم آورده است بر ایشان علوم بطوری که مطلع بر علم لدنی و حقایق اشیا
و امور کما هی شده اند و یقین عجیب و بسیاری از ایشان شده است و خود را متصل بعالم روح و راحت یقین نموده اند و از آن سبب سهل شمرده اند
گذشتن از متعه و لذات فانیه دنیا که اهل دنیا دشوار او از گذشتن را بسیار صعب و مشکل دیده اند و انس گرفته اند با آنچه از آن متوحش میباشند
جاهلان که عبارت است از اشتغال بطاعة الله و ذکر و یاد خداوند و یاد مرگ و امور آخرت و اشتغال به تربیت و مجاهده و تزکیه نفس و مثال
اینها که جاهلان از آن متوحش میباشند بعد فرموده اند که آن طائفه مصاحبت با دنیا نموده اند به بدنهایی که روحهای آن بدنها معلق و متوسل است
بعالم بالا و این طائفه خلفا و خداوند [illegible] زمین او و دعوت کننده مردمان اند بسوی دین او بعد از اظهار شوق ملاقات ایشان فرموده اند
[illegible] کمیل جدا شو و هر جا که خواهی برو **فائده** رسید جوهر نفس اکنون بحد کمال
[illegible] و نزد کرامت [illegible] ای مولانا مصطفی و ادنیا و هر جناب روح ما لک الفداه ... حق اعلی تو از جوهر جان ساخته اند
... بر سماوات ساخته اند **تحفه** با ید دانست و ذکر جناب هر یک از این سه طریق علم و معرفت که حکمت و موعظه و
مجادله است ... و موضع دیگر میباشد و بلکه طریقه مجادله نمیتوان که درک بطریق موعظه نمود و باب طریقه موعظه

نمیتوان

نمیتوان که درک بطریق حکمه نمود و همچنین با صاحب مرتبه مجادله نمیتوان سخن به کر بطریق موعظه سخن گفت با صاحب مرتبه موعظه سخن
کر بطریق حکمه سخن گفت بلکه هر کس را مناسبت مقام و مرتبه سخن باید با او سخن گفت مانند این سه حدیث است که لا تعطوا الحکمة
بغیر اهلها فتظلموها ولا تمنعوها عن اهلها فتظلموهم یعنی عطا مکنید و تعلیم منمائید بطریق حکمه بغیر اهل آن که اگر
چنین کنید پس ظلم بر حکمت کرده اید یا اگر حکمت بطریق اهل آن تعلیم نکنید حکمت را از اهل آن که چنین کنید پس ظلم باینان کرده اید
و همچنین این حدیث است که من لم یکن له واعظ من قلبه لم تنفعه موعظة غیره یعنی کسی که نباشد از برای او قوت موعظه
کننده از جانب دل او پس سقط نمیشود و موعظه غیر از او و همچنین این حدیث مشهور است که کلموا الناس علی قدر عقولهم یعنی تکلم
بکنید با مردمان بقدر و اندازه عقلشان و همچنین این حدیث است که من اتی الناس بما لا یعرفون فلو ادعیه ما لا یعلمون
یعنی هر کس که سخن بگوید با مردمان بطریقی که آن طریقه را نمی شناسند و نمیفهمند پس مردمان میگویند در حق او چیزهایی که نمیدانند
یعنی نسبت کفر و تصوف و ادعای الوهیت و نبوت و امامت بآن کس میدهند و همچنین این حدیث مشهور است که لو علم ابوذر ما فی قلب
سلمان لکفره یعنی اگر بداند ابوذر آنچه در قلب سلمان است از معارف حکمه هر آینه کافر میداند او را یا میکشد او را چنانکه در روایت دیگر فقتله
وارد است و این سبب درک ننمودن ابوذر است مقام و مرتبه سلمان را چونکه در شأن او سلمان منا اهل البیت فرموده اند و این چند شعر است
جناب امام زین العابدین در این باب است فرموده **شعر** انی لاکتم من علمی جواهره کی لا یری الحق ذو جهل فیفتتنا
وقد تقدم فی هذا ابو الحسن الی الحسین و وصی قبله الحسنا و رب جوهر علم لو ابوح به لقیل لی انت ممن یعبد
الوثنا ولاستحل رجال مسلمون دمی یرون اقبح ما یأتونه حسنا یعنی بدرستیکه من پنهان میدارم جواهر علم خود را تا آنکه
نه بیند حق را صاحب جهل پس فتنه در آن کند و باین وصیت سبقت گرفته است جناب امیر صلوات الله علیه بجناب امام حسین و پیش از او
ایضا جناب امام حسن علیه السلام این وصیت را کرده است و چه بسیار جوهر علمی که اگر او را بروز دهم هر آینه نسبت کفر و بت پرستی داده میشود و هر آینه حلال
میدانند مسلمانان خون مرا و می بینند این قتل مرا که فی نفس الامر بدترین معاصی است از جمله حسنات خود و بود و حدیث است که مرد یمانی از
جناب امام جعفر صادق سؤال نمود که چرا پیغمبر صلوات الله علیه علی را در بالای کتف خود بلند نمود فرمودند بجهت آنکه فهماند او را امام
بعد از من پس گفت که بیشتر از این بفرما فرمودند که تا مردم بدانند که علی بعد از او امام است بر مردم پس گفت بیشتر از این بفرما پس فرمودند
که هیهات لو اخبرتک بکنه ذلک لقلت وانت تطن فی الظنون و کیف ... یعنی فرمودند
دور است آنچه خواهی و اگر خبر دهم تو را بحقیقت آن هر آینه بر حذر باشی از منی بدرجائیکه گمانها و فکرهای باطل ... میکنی فرمودند
که چه کوری میبینید اسرار حدیثهای بسیار و در این باب حدیث بسیار است و علم عقل و نقل دوست هر جا ناطق بآنست و تو توهم بکنی که با وجود
علم و عقل و مضمون این احادیث با که نباید سخن را بنابر اهل کشف و خود را الهام زبان بحوادث اندوخت پس چرا جناب امیر علیه السلام تخطئه ای

رقیقه گفته و همچنان حضرات ائمه دیگر صلوات علیهم و همچنان علمای حقانیه و عرفای ربانیه و خود را مبتلای لسان ناکس کردند لسان
جهت آنکه جواب نگفت که ایشان آن کلام‌ها را با اهل آن گفته و نااهل بعینه با در همان مجلس شنیده باشد و بعید از غیر در خصوص اجازت
در او نظر شود و آنکه آنچه محقق است آنست که نباید که کف نه آنکه هیچ نگویند چگونه میتوان و حال آنکه انسان کامل و عارف عاقل البته کلمات
آن خدا را از عقل و عرفان بفهماند نه زیاده اگر مقتضای تربیت آنست که خورده خورده از انواع فنون حکمیه گوش اهل اصطلاب نشنوند
تا آنکه نشئه فیضان تربیت بیابد ... اهل حکمت و معرفت شود بیت گفتمی حرف با عیار بمیاید کف زیر لب کف که لب بیابد پر کف
و اما آنکه سلوک با صاحب مرتبه مجادله که شروط مجادله بالطریق احسن را بطوریکه گفته شد مراعات نماید که بطریق اعراض و سکوت باشد چنانکه خداوند
فرموده است که واعرض عن الجاهلین یعنی اعراض نما از جاهلین ... هیچ وجه سخن مگو و فرموده است که فاعرض
عن من تولی عن ذکرنا ولم یرد الا الحیوة الدنیا یعنی اعراض نما از کسیکه اعراض کرده است از ذکر ما و رو گردانیده است از یاد ما
و نخواهد او بطریق که از برای مطالب دنیویه است و نخواهد مگر متاع ... دنیا را لکن جنابیه اعراض بطریقی باشد که ... جهل
و نادانی او را زیاد ... شده است و الا انسان ... چنانکه فرموده است به پیغمبر خود که واهجرهم هجرا جمیلا یعنی دوری
نما از جمله و جهلا دوری نیکو بنحوی که مفسده بر او مترتب نشود و چنانکه طریق بندگان خالص خود را که از اهل عقل و عرفان شده بیان
فرموده است که عباد الرحمن الذین یمشون علی الارض هونا و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما یعنی بندگان
خالص خدا آن جماعتی ... که راه میروند بر روی زمین بطور فروتنی و آهستگی و هر وقت که مخاطبه نمایند با ایشان جاهلون پس جواب
ایشان را بطور سلامت ... دهند و در احادیث بسیار ... وارد شده است که فرار نمایید از جاهل در حق مثل فرار نمودن از شیر
درنده و ... مضر رساننده و اگر اعراض ممکن نشود پس اگر حکمی ... و متصف ... مطاع مقتدر در میان باشد که ... حق و باطل
نماید و انصاف داشته باشد و طرف گیری نکند ... المراد والاجای مجادله مباهله نکوست چنانکه خداوند بحضرت
پیغمبر فرموده ... حضرت عیسی ... فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا ندع ابناءنا
وابناءکم ونساءنا ونساءکم وانفسنا وانفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنة الله علی الکاذبین یعنی پس اگر کسی که مجادله
با تو بکند ... بعد از آنچه آمده است در نزد تو از علم بطریق مجادله ... فایده نبخشیده است ... خود باشند
هستند پس بگو که بیایید تا بخوانیم و جمع نمائیم پسرهای خود و پسرهای شما را و زنهای خود و زنهای شما را و نفسهای خود و نفسهای شما را
بعد از آن دستهای را بسوی آسمان بلند کنیم پس طلب کنیم از خدا لعنت و غضب را از برای هر یک از ما و شما که دروغگو باشیم ... که اهل علم
و مجادله حسنه از کلمات قرآن و احادیث بهره تفسیر دارند و اهل هدایت و موعظه بهره تاویل دارند و اهل حکمت و نور بهره فهم و ... دارند
بر ... و غور نمودن در اسرار انها دارند و مخفی نماند که کلام ... ما در اثبات وحدت و یکی بودن صادر اول بود و اما آنجاکه طرح

دعوت

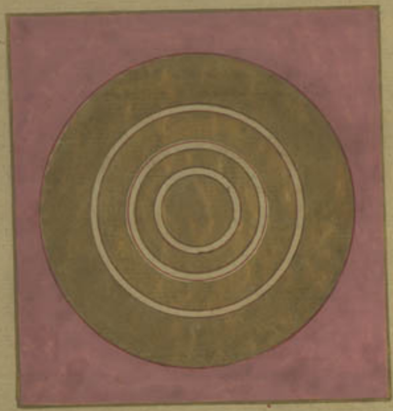
دعوت و هدایت و استدلال و کلام برسه قسم بود و خواستیم که در ثبات مطلب برسه قسم است ... پس کلام باینجا رسید و بطول انجامید

موعظه سخن دانه که از هر سوی می ... گل گفتارش این شاخ گلی ماند که باشد غنچه بسیارش ... مقصد ما تمام است ...

تحفه چنانکه دلیلی که سابقا در اثبات وحدت و یکی بودن عقل که صادر اول است ذکر شد آن دلیل بطریق مجادله بود و اما دلیل آن
بطریق موعظه و حکمت پس کلام خداوند است یا کلام کسیکه شبیه او باشد که در آن اخبار از حقایق و اسرار شود نه ... محض ... از
باشد چنانکه در طریقه مجادله است و کلام خداوند با تمام طریقه موعظه و حکمت است ... در مرتبه جمال صاحب خود ... نازل
مرده است و مرتبه آن حضرت مرتبه موعظه و حکمت است و صاحب فواد و قلب است چنانکه مرتبه ولایت مرتبه حکمت فواد است ...
... بطریق مجادله ... بوده است و از این باب است که حضرت فرموده است خداوند ...
برای صاحبان فواد و قلب اهل حکمت و موعظه فرموده است ان فی ذلک لذکری لمن کان له قلب او القی السمع وهو شهید
یعنی همیشه در این قرآن هر آینه یاد آوری و بسیار نمائی و آگاه فرمائی است از برای کسیکه بوده باشد مر او را دلی یا کسیکه القا نماید سمع
یعنی گوش ... در حالیکه دل او حاضر و متوجه گوینده باشد و اول است مر صاحب فواد و اهل حکمت است و دویم است مر صاحب قلب و اهل
موعظه است و اول از این دو طایفه اهل فهم نمودن قرآن و اطلاع یافتن بر اسرار اوست و دویم اهل هدایت و ... شدن بر ...
و اما اهل علم و مجادله پس بهره و نصیب ایشان از قرآن تفسیر است که عبارت است از دانستن معانی لغویه و قواعد عربیه ...
مخفی نماند که احادیث در بطون داشتن قرآن بسیار است از آن جمله این حدیث است که ان للقرآن ظهرا و بطنا و لبطنه
حدا و لحده مطلعا یعنی همیشه از برای معانی قرآن ظاهری است و از برای ظاهر او باطنی است و از برای باطن او حدی است و از
برای حد او مطلعی است و چنانکه گفته شد ظاهر او که تفسیر اوست نصیب اهل علم و مجادله است و باطن او تا حد او که تاویل است نصیب
اهل هدایت و موعظه است و مطلع او که اسرار و رموز اوست نصیب اهل فهم و حکمت است و فرموده و لا رطب و لا یابس الا فی کتاب
مبین و ... حکم او و حقیقت او در کتاب مبین که قرآن است ثابت و موجود است پس صدق و صحت این اخبار
از طریق تاویل و اسرار است خلاصه آنکه از کتاب الله دلالت دارد بر وحدت و یکی بودن عقل صادر اول فرموده خداست که الله نور
السموات والارض مثل نوره کمشکوة فیها مصباح المصباح فی زجاجة الزجاجة کانها کوکب دری یوقد من شجرة
مبارکة یعنی خداوند تبارک و تعالی نور و سبب ظهور و پیدا کننده همه آسمانها و زمینها است بعد از آن برای این مطلب مثل بیان
فرموده است چونکه طریقه موعظه و حکمت به بیان نمودن حقایق است در ضمن آثار بغیر از آن بیانی نیست ... علم غیب از
برای اهل عالم شهادت و حس بطریق تمثیل و تصویر نمایند از علم حس و شهادت چنانکه خداوند فرموده است که مثل و صورت نور
بودن خداوند آسمانها و زمینها را آنچه سوای اوست مثل چراغ دان و فانوسیست که در آن چراغی باشد و آن چراغ در شیشه باشد که گویا ...

۲

شیشه از شدت تلألؤ او و شعاع او ستاره ایست درخشنده مثل دانه که نیا و برافروخته شود و آن چراغ از درختی که پر خیر
و پر برکت باشد پس بیان فرموده است که سموات و ارضین فانوس کون و وجود است و در آن زجاجه عالم برزخ و مثال است
و در عالم برزخ چراغ نفوس و ارواح است و چراغ نفوس و ارواح روشنی دهد و او از شجره عقل است و آن یک شجره ثابت
است بدینجا که لفظ نا که اورا در عربیه تا و وحدت گویند دلالت بر آن دارد و بر توحید دلالت که در آیه غیر از اسم خدا
کدام است و مشکوة که نهایت عالم است و در این مثال و شجره که بدایت اوست و زجاجه و مصباح که او اسفل اوست دیگر چیزی ثابت
نیست چه که باشد چونکه خداوند در مقام بیان در توضیح نمودن کیفیت ایجاد فرمودن خود است مرقوم کرده بطریق تمثیل حتی ذکر لا
غیر از این بدایت و نهایت هیچ بیان نفرموده پس معلوم شد که بعد از خداوند اول موجودات یک چیز است که آن صادر اول و عقل است
و شکل مطابق مضمون آیه مبارکه آن است که در صفحه آن طرف نموده میشود



و اما اگر چون اعتبار و ملاحظه محض نورانیت و دانش شده است شجره عقل دایره وسطیه مرکزیه فرض شده است تا بحدی دایره فوقیه محیطه
که مشکوة است و اما اگر اعتبار و ملاحظه توسعه عالم شود چونکه عالم حضرت عقل که عالم جبروت است بمراتب اوسع است از عالم نفوس

و ارواح

و ارواح و عالم نفوس و ارواح اوسع است از عالم ملکوت برزخ و مثال و عالم برزخ جابلقا و جابرصا اوسع است از عالم ملک
و شهادت حس پس باید که شکل برعکس این شکل فرض شود یعنی دایره فوقیه محیطه را شجره عقل فرض نمود و دایره وسطیه
مرکزیه را مشکوة دانست و تفاوت ندارد دیگر اینکه فرض شکل اول با اعتبار و ملاحظه اول اقرب بافهام و احسن است تحقه
باید دانسته شود که این آیه از جمله آیات محکمات قرآن است یعنی دلالت و معنی آن ظاهر و هویداست و مقصود خداوند همین است
که ذکر شد و لکن از آنجا که این شجره عقل و مصباح و زجاجه و مشکوت در عالم اجساد و ابدان عنصریه حسیه محال ظهوری و مجالی
بروزی میخواهند و این امر از امور رفیع تدبیر و تصرف با و تنویر و تعلق میباید چنانکه بعد از این محقق خواهد شد پس بنابراین جایز
و صادق است که هر یک از آن محال و مجالی را شجره بگویند چنانکه جایز است که هر یک از آنها را مشکوت یا مصباح یا زجاجه
بگویند و از آنجا که محقق است که خلقت تمام موجودات به تبعیه و طفیل خاتم النبیین است صلوات الله علیه و آله اجمعین است پس شده است
و ایشان رئیس آن محال و اشرف و اقدم آن مجالی اند و اولا باید که شجره عقل در ایشان تصرف کند و نور بخشد و بعد
بسایرین سرایت نماید و این شجره عقل بعینها همان روح محمدیست چنانکه بعد از این مذکور خواهد شد پس اطلاق نمودن شجره
یا مشکوة یا مصباح یا زجاجه بر ایشان اولی و الیق و انسب و احق آمده است و این سبب و سر اختلاف فی نفس احادیث است
در تفسیر و تاویل این آیه پس در جایی تفسیر نور که همان شجره است بجناب پیغمبر شده است و در جایی تفسیر شجره بحضرت ابراهیم علیه السلام
شده است
و بنابراین پیغمبر صلی الله علیه و آله مصباح میشود که از حضرت ابراهیم زاییده و برافروخته شده است و در جای دیگر تفسیر مشکوت بدل
بنوت شده است و در جای دیگر بجناب فاطمه علیها السلام شده است و در جایی دیگر تطبیق این آیه تمام بر دوازده امام شده است و یعنی
طور و همین نحو از اختلاف جایز و صادق است اطلاق نمودن مشکوت و زجاجه و مصباح و شجره بر انبیا و پیغمبران سلف چونکه محقق
و معلوم است که این تمثیل که خداوند بیان فرموده است از برای کیفیت ظهور یا اظهار فرمودن اوست موجودات را و هیچ اختصاص
بعصر خاتم النبیین و صاحبان عصر آن جناب ندارد و پس در هر عصری مصادیقی از برای مشکوت و زجاجه و مصباح و شجره در
صور که تا وجود اینها مجالی و مجالی و مقاصدات الهیه شود و میباشد خلاصه آنکه این احادیث با وجود این نوع اختلاف منافاتی
با مضمون آیه بطوریکه ذکر شد ندارد و در آن تحقیقی که ذکر شد و لکن دانسته شد که طریقه کلام خداوند و کلام حضرات ائمه صلوات الله
علیهم طریقه موعظه و حکمت است و صاحب قلب و فواد و اهل فهمند نه غیر آن لمن له کجا است قابل فهم و حاضر دل باشد
کلیت اینکه بمیرد بدان کل کس و تمام این احادیث مختلفه التفاسیر در کتاب کافی مسطور است و چونکه خلاصه آنها همین بود که ذکر
شد پس دیگر ذکر آنها با وجود اختلاف انها در کار نیست و موجب تطویل و موجب کلال میشود و هم اینکه اگر کسی باشد که از طریق
حکمت و حکمیه مجادله هیچکدام بهره نداشته باشد و مرتبه از تقلید صرف و استماع محض بی غیر حضور القلب باشد و بهره ورش همین است

که شنود و من غیر تعقل تصدیق کند بجهت اینکه نقل مجملی که کرده است و یقین مصدق در است کو نه مخبر بطریق اجمال اکبر شده است

که ذهن ایضا بطریق هدایت و موعظه بوده است بطریق اجمال نه تفصیل بجهت دیدن معجزه و مشاهدهٔ آثار آیات و علامات پس او را

ایضا اخبار بوحدت و یکی بودن صادر اول نموده اند و او را عقل گذارده اند و احادیث متواتر بلفظ تعبیرات مختلفه در این باب

بسیار است از آنجمله این دو فقره است که از جملهٔ حدیث طولانی است که مذکور است در کتاب کافی مرویست از جناب امام جعفر صادق

فرمودند ان الله عز وجل خلق العقل وهو اول خلق من الروحانيين عن يمين العرش من نوره فقال

له ادبر فادبر ثم قال له اقبل فاقبل فقال الله تبارك وتعالى خلقتك خلقا عظيما وكرمتك على جميع خلقي

یعنی بدرستیکه خداوند عز و جل خلق فرموده است عقل را و حال آنکه او اول مخلوقست از عالم روحانی که خلق فرموده است او را

و کرده شده است او را از نور از اشرف مخلوقاتش و این معنی عن یمین العرش است چونکه یکی از معانی عرش تمام مخلوقات است و یمین

عبارت است از قسم اشرف و اعز پس فرمودند که خداوند فرمود مر او را که پشت کن پس پشت نمود و بعد از آن فرمودند که رو

بمن بیاور پس رو آورد پس فرمود خدای تبارک و تعالی که گردانیدم ترا مخلوق عظیم القدر و مکرم گردانیدم ترا بر تمام خلق خودم

و ایضا فرمودند که خلق الله المشية بنفسها ثم خلق الاشياء بالمشية یعنی خلق فرمودند خداوند مشیت را بخود ذات

و بنفس آن و با آن چیز دیگر نبوده است بعد از آن خلق فرموده است تمام چیزها را بواسطهٔ آن و این بودن مشیت یکی از

اسمهای عقل است چنانکه در حدیثی که در فقرهٔ بعد مذکور میشود تصریح بآن شده است بعد از این هم خواهیم ذکر نمود و اگر کسی باشد که

که تصدیق مخبر صادق ایضا نکند و عالم او عالم حیوانیت و بهیمیت محض باشد پس رجوع بعالم حس [illegible] نماید و تتبع نموده

خود بیابد که تمام چیزها باید که مرجع او یک چیز باشد از آنجا که می بیند که تمام سلسلهٔ اعداد مرجع آنها یکی است و تمام کلمات مرجع او

بحروف و مرجع حروف بالف و مرجع تمام اشکال و اجسام بسطح و مرجع سطح بخط و مرجع خط بنقطه و مرجع تمام نفوس بنفس آدم است

چنانکه مسلم است و خداوند فرموده که خلقکم من نفس واحدة و مرجع تمام رسوخها بروغن و مرجع تمام رطوبتها باب و حرارتها باتش و

برودتها بهوا و یبوستها بخاک [illegible] درختها بتخم و جسمانی آدم و حیوانات بنطفه [illegible] تمام افراد یک نوع بیک جنس

و تمام اجناس بیک جوهر است پس عالم ظاهر یکی است بمضمون الظاهر عنوان الباطن عنوان عالم باطن است تمام [illegible] میکنند و

میرسند که صادر اول یکی است لکن کسی که چشم ندارد چه حاصل از شاه مصرع و گر که گوش ندارد چه سود از گفتار و نهایت

جاهل آنست که بنابراین عجز خداوند لازم میآید جوابش آنست که اگر چیزی فی حد ذاته ممکن باشد و خداوند نکند پس عجز لازم میآید

و اما اگر ممتنع الذات باشد و فی حد ذاته ممکن نباشد پس عدم تعلق قدرت بسبب عجز لازم نمیآید و محقق شده عقلا و نقلا که صدور

بیش از یکی از خداوند در مرتبهٔ اول از صدور ممتنع است [illegible] علامات عقل [illegible] حکیم [illegible]

بفهم او

بفهم کوبیده و کم کوبیده و کوکوبیه تحقیق وار وحدت و یکی بودن عقل که صادر اول است معلوم میشود که جهت و سبب وحدت او وحدت او بودن

خالق و جاعل او است که خداوند است چونکه طور نفس و صفات جعل باید که بمقتضای طور و صفات فاعل و جاعل باشد مثلا کاتب و

نویسنده بهر هیئت و صفتی که دست او حرکت نماید خط و نوشته او بدان هیئت و صفت بروز نماید پس از هیئت و صفت خط علم

بهیئت و صفت خطاط بهم میرسد و از اینجا معلوم میشود که هر صفاتی که در خداوند است باید که همه در عقل باشد مگر فرق کرد صفت

قدم و صفت وجوب که در خداوند است و در عقل نیست چونکه اثبات این دو صفت در عقل ممتنع است و قدرت خداوند بتعلق

بممتنع نمیگیرد و سبب امتناع آنست که عقل مخلوق و مجعول خداوند است و مخلوق بودن شیئی فرع امکان او است و الا قدرت

بخلق نمودن او تعلق نمیگیرد و ممکن آنست که از خود وجود ندارد و وجود او از غیر است پس عقل ممکن و حادث است و امکان و

حدوث ضد وجوب و قدم است و اجتماع ضدین محال و ممتنع بالذات است و قدرت ایضا بتعلق نمیگیرد پس عقل در باب صفت

با جاعل و خالق خود یکسان نیست و اما در باقی صفات دیگر خواه صفات سلبیه مثل جسم و جوهر نبودن و شریک و شبیه و مکان

و زمان نداشتن و نقص و حاجت بهیچوجه در آن نبودن و خواه صفات ثبوتیه مثل حیات و قدرت و علم و سمع و بصر و اراده

و تکلم و سایر صفات کمالیه پس با خداوند یکسان است مگر اینکه این صفات در خداوند عین ذات او است و ذات او قائم بخودی

او است چونکه قدیم و واجب الذات است و در عقل قائم بتقویت و نگهداری و ابقاء او است چونکه حادث و واجب بالغیر است در کتاب

کافی مرویست از امام جعفر صادق علیه السلام که ان الله تعالی خلق اسما بالحروف غیر متصوت وباللفظ غیر

منطق وبالشخص غير مجسد وبالتشبيه غير موصوف وباللون غير مصبوغ منفي عنه الاقطار

مبعد عنه الحدود محجوب عنه حس كل متوهم مستتر غير مستتر فجعله كلمة تامة على اربعة اجزاء معا

ليس منها واحد قبل الآخر فاظهر منها ثلاثة اسماء لفاقة الخلق اليها وحجب واحدا منها وهو الاسم

المكنون المخزون یعنی بدرستیکه خداوند تبارک و تعالی فرموده است اسمی را که از حروف مرکب نیست و بلفظ گفته

نمیشود و بجسد و بدن مشخص نیست و بتشبیه موصوف نیست و برنگی رنگ کرده شده نیست نفی کرده شده است از او اقطار

یعنی طول و عرض و عمق ندارد و دور کرده شده است از او حدود یعنی محدود بحدود جسم نیست بسته شده است از او حس هر متوهمی

پنهان است اما نه اینکه بروی او پرده باشد پس گردانیده است خداوند این اسم را کلمهٔ تامه یعنی مخلوقیکه تمام صفات کمالیه خداوند را

خود دارا و گردانیده است او را مشتمل بر چهار جزو که آن اجزا باهم بطوریکه یکی مقدم از دیگری نیست اشاره بچهار صفت اولات که

امهات و رؤس تمام صفات کمالیه است یعنی علم و قدرت و حیات و [illegible] پس ظاهر فرموده است از آن سه جزو و سه اسم را بجهت حاجت

داشتن خلق بآن سه اسم و نگاه داشته است یک اسم از آن چهار اسم را و آن مسمی است که پنهان مخزون در نزد خودش و این اشاره بآن است

که سه صفت از صفات حق که حیات و علم و اراده است سبب تمام خلق گردیده است و قدرت را که عبارت است از [illegible]
و قیومیه آن به خداوند که حضرت و مقام ولایت است پنهان داشته است و به دیگران مثل آن چهار صفت سبب کرده است [illegible]
سه صفت دیگر را بروز نمیدهد با آنکه اشاره به جهات است و صدور یافتن [illegible] که ارواح و نفوس [illegible]
اراده و باقی ماندن عقل که متعلق قائمه در رکن چهارم است در جای خود چنانکه در تفسیر حدیث آینده مذکور خواهد شد و در کتاب عیون [illegible]
از جناب امام رضا که فرمودند بعمران متکلم صابی و اعلم ان الابداع والمشیة والارادة معناها واحد واسماءها
ثلثة وکان اول ابداعه ومشیته وارادته الحروف التی جعلها اصلا لکل شیء ودلیلا علی کل مدرک وفا
صلا لکل مشکل وبتلک الحروف تعرف کل شیء من اسم حق وباطل او فاعل او مفعول او معنی او غیر معنی و
علیها اجتمعت الامور کلها ولم یجعل للحروف فی ابداعه لها معنی غیر انفسها یتناهی ولا وجود لها لانها مبد
عة بالابداع والنور فی هذا الموضع اول فعل الله عز وجل الذی هو نور السموات والارض یعنی بدانکه
تحقیق که معنی ابداع و مشیت و اراده یک چیز است و الفاظ آن سه است و اول ابداع و مشیت و اراده خداوند حروف چند است [illegible]
حروفی که گردانیده است خدا او را اصل هر چیزی و دلیل بر هر ادراک کرده شده [illegible] هر مشکلی و باین حروف شناخته میشود هر چیزی
خواه حق خواه باطل فاعل باشد یا مفعول معنی باشد یا غیر معنی و بر این حروف جمع ساخته است تمام امور را و نگردانیده است از برای
این سه حروف در وقت ابداع فرمودن او را جزوی و معنائی و ماده غیر از خود آن حروف به جهة آنکه آن حروف خلق کرده شده است
بطریق ابداع و معنی ابداع بودن و گردانیدن چیزیست بی اول بی ماده بعد فرموده که نور در این موضع اول کار و صنع خداوند عز وجل است
آن حیات محمدی که او نور آسمانها و زمینهاست و مخفی نماناد که در حدیث اول که فرموده که اول مخلوق اسمی است که به حروف [illegible]
مقصود که از لفظ اسم کلمه مرکبه از حروف تهجی است بلکه مراد جوهر و عین شخص است و هر یک از اعیان و اشخاص مخلوقات را اسمی [illegible]
گویند و عقل اسم اعظم او است و در حدیث دوم که فرموده که اول ابداع خداوند حروف است که اسم او را حروف گذارده [illegible]
جمله مثل حروف تهجی را حمن الف مرتب ساخته شده است بعد از آن در عالم روح ثبت شده است و در عالم نفس [illegible] شده است و در عالم افلاک
تمام [illegible] حروف شده است که ذوات و جواهر [illegible] هشت گانه [illegible]
پوشیده نماند اشاره باینها است پس چهار از ایشان [illegible] الف [illegible] چهار فائقه اند که متعلقات
عقول و ارواح و نفوس [illegible] دیگر [illegible] که متعلقات طبایع
حرارت و برودت و رطوبت و یبوست اند در عالم قلب نقوش شده است و در عالم قالب [illegible]
منقش شده است و این معنی حدیثی است که ابوذر پرسید از رسول خدا که هر نبی مرسلی به چه چیز فرستاده شد پس فرمودند بکتاب [illegible]

پرسیده

٣

پرسیده که چه کتاب بر حضرت آدم نازل شده است فرمود کتاب معجم پس گفت کتاب معجم چه چیز است فرمودند ا ب ت ث ج تا آخر
حروف و لام الف یک حرف مستقل شمرده اند و فرمودند که لام الف [illegible] در صحیفه علاحده نازل شده است و بعضی از بزرگان دیگر
که لام الف از حروف نشمارده [illegible] روایت نموده است این حدیث را شیخ احمد [illegible] در کتاب [illegible]
این دو حدیث با یکدیگر یکی است و مخالفتی ندارد و ملخص [illegible] مرکز خاک سیر کردیم بسی محرم اسرار نبود و تحفه
و از این احادیث و تقریرات سابقه معلوم شد که عقل به تمام صفات سلبیه و ثبوتیه جلالیه و جمالیه بغیر از صفت قدم و وجوب با خداوند
که خالق و جاعل او است و او را بر صفت خود خلق نموده است یکسان است و در تصویر به این صورت است قوس وجوب و قدم [illegible]
در فوق و قوس امکان و حدوث و عقل در تحت و در دو طرف قوس وجوب [illegible] فاصله در میان قوسین که آن فاصله
صورت زمان موهوم است که حدیث کان الله ولا شیء معه دلالت بر آن دارد یعنی بوده است خداوند و هیچ چیز با او نبوده است
و مابین خداوند و عقل زمان موهوم بوده است یعنی اگر توهم بشود زمانی هر آینه خداوند در آن زمان بوده است و عقل نبوده است پس عقل
حادث است به حدوث زمانی ایضا هر چند که خلاف مذهب اکثر حکما است چنانکه حادث است به حدوث ذاتی بالاتفاق جمیع ایشان و تحقیق او را
در کتاب [illegible] نمودیم و صورت این است



و هر گاه [illegible] قوسین [illegible] که دو قوس [illegible]

عروج فرموده‌اند تا جائیکه مرتبهٔ دنی فتدلی او بحد قاب قوسین رسید و قوس امکانی دو قوس صوری و معنوی شد چون متصل شد

وجوبی که این عقل بعینه همان روح محمدیست چنانکه بعد از این مذکور خواهد شد و روح محمدی بعینه همان روح ائمه اطهار است صلوات الله علیهم

پس مرتبهٔ وجود ائمه صلوات الله علیهم در تحت مرتبهٔ الوهیت و ربوبیت است و در وی ایشان برابر خداوند است و فرقی جز از قدم و حدوث

و امکان و وجوب در میان ایشان با خداوند نیست چنانکه در احادیث متواتر المعنی است از آنجمله این حدیث است که روایت نموده است شیخ

علامه رحمة الله در کتاب جامع الاخبار که فرموده‌اند جناب پیغمبر که نحن اسرار الله المودعة فی هیاکل البشریة یا سلمان

نزلونا عن الربوبیة وادفعوا عنا حظوظ البشریة فانا عنها مبعدون وعما یجوز علیکم منزهون ثم قولوا فینا

ما استطعتم فان البحر لا ینزف وسر الغیب لا یعرف وکلمة الله لا توصف ومن قال هناک لم ولم فقد کفر یعنی ما سرهای

خدائیم که گذاشته شده است در هیکلها و شکلهای بشریه ای سلمان باشی به سبب مرتبهٔ ما را از ربوبیت و رفع نمائید از ما حظها و طورهای

بشریه را پس بتحقیق که ما از طورهای بشری دور کرده شده‌ایم و بعید از آنکه ما را از مرتبهٔ ربوبیت باشی نزد انسید بگوئید در حق ما در

وصف ما هر قدر که میتوانید پس بدرستیکه مثال مرتبهٔ ما بدریا میماند و دریا آب کشیده نمیشود و سر غیب خداوند شناخته نمیشود و کلمهٔ

خداوند بوصف در نیاید به هر کس در این مرتبه ما شک کند و بگوید که برای چه و به چه سبب و از کجا چنین شده است پس بتحقیق که کافر شده است

و حدیثی که مشهور است از جناب پیغمبر که فرموده است انا الصمد من ربی لیس فی الحقیقة اشاره بهمان انقطاع مابین آن جناب است با خداوند

[illegible] بینی و بین [illegible] و پروردگار خود [illegible] که بین حدیث در جائی برکنوز دم [illegible] از اسکندر اعظم

و دلالت بر عدم وجود [illegible] ایشان بنهم به یعقوب کرد ذکر شد حق بود و مخفی مانده بود و کسی این بهمت یا الفیه ذکر آن شد

و حدیث دیگر فرموده‌اند لا فرق بیننا و بین خالقنا اشاره بهمین متصف بودن ایشان است بتمام صفات خداوندی در دنیا

و تس این با قوس چون و در جبار رقوبیت وارد شده است که خداوند وحی فرستاد بحضرت داود که من انس بالمال فهو معزول

من انس بالعلم فهو مشغول و من انس بالعقبی فهو مقبول و من انس بالحق فهو موصول یعنی کسیکه انس بمال گرفته است

پس او از پیش خدا کرده میشود و کسیکه انس بعلم گرفت پس او بعلم خود مشغول است و کسیکه انس با آخرت گرفت پس آنکس مقبول خداوند است

و کسیکه انس بحق و به خدا بگیرد پس آنکس موصول بحق است و در احادیث قدسیه ذکر وصل و حال انفصال الطریق مثال و مناسبت احوال

بسیار شده است از آن جمله این حدیث قدسی است که مشهور است که خداوند فرموده است عند جی شرابا لاولیائی فاذا شربوا سکروا

واذا سکروا طربوا واذا طربوا طلبوا واذا طلبوا وجدوا واذا وجدوا طابوا واذا طابوا ذابوا واذا ذابوا خلصوا

واذا خلصوا وصلوا واذا وصلوا اتصلوا واذا اتصلوا لا فرق بینی و بینهم یعنی در نزد من شرابی است از برای دوستان

خودم که هر گاه بیاشامند او را مست میشوند و هر گاه مست شدند طرب و شوق میآیند و هر گاه بشوق آمدند طالب میشوند و هر گاه طالب شدند

مي يابند

ی یابند و هرگاه یافتند پاک میشوند و هرگاه پاک شدند میگدازند و هرگاه گداختند خالص میشوند و هرگاه خالص شدند برسند و هرگاه

رسیدند پیوند و متصل میشوند و هرگاه متصل شدند نسبت فرقی در میانهٔ من و ایشان نا ازین مقوله احادیث بحد تواتر و احادیث بمرتبه

لب است لکن اقول بعد ما بیدا از حدیث وصل ایشان که بر فقیه یعنی جیب این مسئله روشن است تحفه از محاذی کلمات

مسطوره و معادی اوائل مذکوره معلوم شد که عقل جوهریست نورانی دور از حالات حالیه و محلیه و کیفیات و اقطار و جسمیت و زمانیه

و جهتیه و مکان و زمانیه و نسبیه و نظریه و ترکیب و جزئیه و مبری است از ماده و مدت و خالیست از اعتبارات و قوت بلکه فعل محض است

و تمامی صفات او بطریق فعلیه است و کمال محض است و هیچ گونه نقص ندارد و نور صرف است و شائبه از ظلمت ندارد و در خزائن او الفقدان

از نفس سالبه مثال و تغیر و تبدل در آن نیست و هیچ حالی از احوال و مثل الاعلی و آیت الله العظمی و اسماء الله الحسنی است و باب

اعظم و حجاب اقرب او است و آنکه اراده است در آن تمام صفات و ایجاد فرموده است بواسطهٔ او صنایع و مخلوقات و استخلاف تمام سموات

و ارضین و ما فیهن و ما بینهن و ما تحتهن و ما فوقهن از خداوند اقرب و جاه و سلطنت و عزت او است و اکرام او را خلق

نیفرموده بر آئینه جمیع ما منزه بوده‌اند در ظلمت عدم و معدوم و بلا وجود و در بیابان بسته بوده و در رای رحمت و لغت وجود فتبارک الله احسن

الخالقین اقول عجب آئینه گرده است پیدا زمکان سکینه خود را تماشا نموده اکثر زیاده بر احادیث متواتره که دارای باب این

[illegible] از جناب امیرالمؤمنین علیه السلام که اخبار رسانیده است از حقایق بطریق صدق و حق الیقین است صلوات الله

علیه و علی اثنا عشر اجمعین در وقتیکه سؤال کرده شد از آن جناب از حقایق عالم [illegible] که صورت [illegible] عن مواد عالیة

عن القوة والاستعداد تجلی لها فاشرقت وطالعها فتلألأت والقی فی هویتها مثاله فاظهر عنها

افعاله وخلق الانسان ذا نفس ناطقة ان زکاها بالعلم والعمل فقد شابهت جواهر اوائل عللها واذا اعتدل

مزاجها وفارقت الاضداد فقد شارک بها السبع الشداد یعنی حقایق عالم بالا صورتهائی است که مجرد و دور

از ماده و عاری و برهنه از قوت و استعداد یعنی صورتهائی ایشان صورت جسمیه نیست که مرکب از ماده و صورت باشد و کمالات

ایشان همه بالفعل است و جزئی از آن کمالات در خزینهٔ قوت و استعداد نیست که بعد در دزد و برود و آن بان برود بکسب بعد از نبوده

که تجلی فرموده است در آنها پروردگار را نهایس نورانی و مشرف شده است در و بروی ایشان نموده است پرتو و جلب شکوه

و درخشنده شده و از هستی در هویت و ذاتهای ایشان مثال و صورت خویش پس ظاهر فرموده است از آنها فعلها و

صنعتهای خویش و خلق فرموده است انسان را صاحب نفس ناطقه که اگر تزکیه نماید انسان نفس ناطقه را اگر تزکیه نماید این انسان

نفس ناطقهٔ خود را بواسطهٔ علم و عمل پس بتحقیق که شباهت بهم رسانیده نفس او باوایل جواهر یعنی که علل و اسباب وجود او بوده‌اند و هرگاه

پس هرگاه که معتدل میشود مزاج آن و مفارقت نماید از ضدیت طبایع پس شریک میشود بسبب آن با هفت آسمان صاحب قوت

در حدیث طویل کمیل که مشهور است و او را بتمامه در رساله رق منشور ذکر نموده‌ایم آنچه متعلق باین حدیث است که در آنجا ذکر شده
فرموده که العقل محیط بالاشیاء کلها عالم بالشیء قبل کونه یا طوبی لمن عرف العلوم الربانیه والرموز
الحقیقة ینجی بها الصورة البدنیة یعنی عقل احاطه کننده است بموجودات بالتمام و عالم است به هر چیزی پیش از وجود آن چیز
بعد فرموده خوشا بحال کسی که بشناسد علمها را که از جانب خداوند بکسی داده میشود و رمزهای حقیقه را و نجات میدهد بواسطه آن
علوم و آن رموز صورت بدنیه خود را این اشاره است که تا انسان عالم بعلوم ربانیه و فیوضات روحانیه نشود بعبادت فوز و نجات نرسد
و مراد که این عقل را اسامی بسیار و تعبیرات مختلفه میباشد از آن جمله او را در بعض عقل کلیه و عقل فعال میگویند چونکه کل عقول
دیگر در تحت اویند و فعل کننده است در تمام موجودات مکتسبه او هر چند که بزبان حکما عقل عاشر را فعال میگویند و از آن جمله روح محمدی و نور
محمدی و نور مطلق و دره بیضاء و کلمات تامه و کلمة الله الزهرا والحق الاکبر و اسم اعظم و مشیت و اراده و ابداع و وجه الازل و مفاتح
الغیب و ام الکتاب و قلم و لوح محفوظ و عماء و تعین اول و وجود مطلق و وحدت حقیقت و حقیقت محمدیه و قاب اول و ولایت
مطلقه و تجلی اول و رابطه بین الظهور والبطون و احدیة الجمع و محبت حقیقت و حقیقت محمدیه و قاب اول و شجره زیتونه و مقام
او ادنی و مقام ولایه و برزخ البرازخ و حروف و حقیقت کلیه و شجره کلیه القدس و حجاب و کاف مستدیره و ازلیت ثانیه و دائم مستقر
و حرکت نفس و فعل نفس و عالم قاب و عالم امر و عالم الصفات و حقیقت کاینات و مبدء موجودات و قطب الاقطاب
و هیولی الهیولی و اسامی و اوصاف که به جهات مختلفه بر آن اطلاق نمود و چونکه هر چیز کامل من جمیع الوجوه شد اسامی و اوصاف او بسیار شود
و از هر وجه و هر نوع از کمال او را اسمی و تعبیری میباشد **لمؤلفه** ای عکس رخت نقش مخالف که در ذات تنگ و فراخ قربت که در هر مقام

تحفه روایت از جناب پیغمبر که فرموده اول ما خلق الله نوری انا من الله والکل منی کنت و علی نورا بین یدی
الرحمة قبل ان یخلق عرشه باربع عشر الف عام یعنی اول چیزی که خلق فرمود خداوند نور من بود و در اینجا خداوند صادر
شدم و باقی موجودات از من صادر شده است یعنی خداوند مرا بقدرت خود خلق فرموده است من دون واسطه و باقی موجودات را
بواسطه من خلق فرموده است بعد فرموده که بودم من و علی یک نور در پیش روی رحمت خداوند پیش از آنکه خلق فرماید عرش خود را بچهارده
هزار سال و ایضا روایت از آن جناب که فرموده کنت و علی نورا بین یدی الرحمن قبل ان یخلق عرشه باربع عشر الف
عام ثم خلق الله الخلایق من نورنا فنحن صنایع الله والخلق من بعد صنایع لنا یعنی بودم من و علی یک نور در
پیش روی خداوند رحمان پیش از آنکه خلق فرماید عرش خود را بچهارده هزار سال بعد از آن خلق فرمود خداوند خلایق را از نور ما پس
ما صنعهای خداوندیم و خلق از بعد ما صنعهای مایند یعنی صنع خداوند بوساطت ما و از جهت ما و در روایت دیگر فرموده است ابن
عباس رضی الله عنه که ما حاضر بودیم در خدمت رسول خدا نشسته بودیم که آمد علی بن ابی طالب پس فرمود مرحبا بکسی که خلق شده است

پیش از پدرش

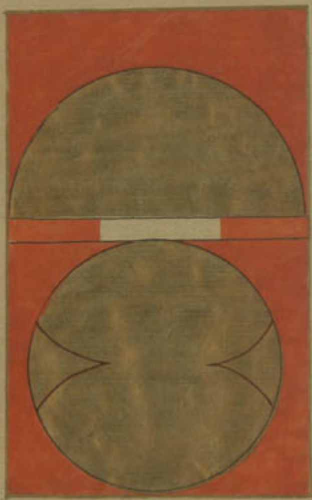
پیش از پدرش به چهل هزار سال گفتیم یا رسول الله آیا پسر پیش از پدر بوده است پس فرمود بلی ان الله خلقنی و علیا
نورا واحدا قبل خلق آدم بهذه المدة ثم قسمه نصفین ثم خلق الاشیاء من نوری و نور علی ثم جعلنا عن یمین
العرش ثم خلق الملائکة فسبحنا فسبحت الملائکة فهللنا فهللوا و کبرنا فکبروا فکل من سبح الله و کبره
فان ذلک من تعلیمی و تعلیم علی یعنی بدرستیکه خداوند خلق فرموده است مرا و علی را یک نور واحد پیش از خلق آدم
باین مدت که گفته شد بعد از آن خلق فرمود همه چیز را از نور من و علی بعد از آن قرار داد ما را از طرف راست عرش بعد از آن
خلق فرمود ملائکه را پس تسبیح نمودیم ما خداوند را و ملائکه تسبیح نمودند و تهلیل نمودیم ما خداوند را و ملائکه تهلیل نمودند و تکبیر کردیم ما و ملائکه
تکبیر گفتند پس هر چیزی که تسبیح و تکبیر خداوند میگوید پس از تعلیم من و تعلیم علی میباشد و از این مقوله احادیث بسیار است و مضمون اینها
دلالت میکنند بر آنکه عقل کل و صادر اول بعینه همان روح خاتم النبیین است یا آنکه محقق است که اول الفکر آخر العمل است در هر امر
اول بوده است شئی بوده نهایی کنند که در آخر شغل رسیده است در خبر شده است که قائم با خر ساقی است و در ضمن بعینه همان اول ذات است که اول
ریخته شده است و مقصود از ریختن او وجود او در نمونه بوده است و برای قیاس جمیع اعمال و ابدان و از اینجاست که یکی از اسمهای
عقل شجره محمدیه شده است و دلالت دارد آن احادیث با سایر احادیث دیگر که روح آن حضرت بعینه روح جناب امیر المؤمنین است
و ایشان یکی اند و ظاهر و باطن و روح و قالب یکدیگرند باین معنی که روح نبوت از جناب دو رو دارد و دیگری به خداوند ذات و با آن
استمداد و استفاضه از خداوند مینماید و آن باطن و روح آن جناب است و دیگری دیگر او بتمام مخلوقات است و موجودات است
و بآن افاضه میفرماید بتمام موجودات و آن ظاهر منزله قالب آن جناب است چنانکه در فقرات حدیث سابق که اقبل فاقبل ثم
قال له ادبر فادبر اشاره باین دو روی است و باین مضمون حدیث بسیار است از آن جمله روایت از جناب امام محمد باقر
که فرموده لما خلق الله العقل استنطقه ثم قال له اقبل فاقبل ثم قال له ادبر فادبر ثم قال و عزتی و جلالی ما خلقت
خلقا هو احب الی منک اما انی ایاک آمر و ایاک انهی و ایاک اعاقب و ایاک اثیب یعنی چونکه خداوند
خلق فرمود عقل را بنطق در آورد او را و با او تکلم فرمود و بعد از آن فرمود مر او را که رو بمن بیاور پس رو آورد بعد از آن
فرمود که پشت بمن کن پس پشت نمود بعد از آن فرمود که قسم بعزت و جلال خودم که خلق نکردم خلقی را که او محبوب تر از تو باشد
از پیش من آگاه باش که بدرستیکه من بواسطه تو امر و نهی میکنم و بواسطه تو ثواب و عقاب میدهم و اشاره باین مقام
باین دو روی است که ذکر شد و آیه نور که سابق ذکر شد و صریح در این بود که مصباح بر افروخته میشود از شجره مبارکه و نوریکه
بر زجاجه و او از زجاجه میتابد بمشکوه بعضا اشاره باین دو روی است که دو طرف موجودات است و معنی آنکه فرموده که
و خالق صنایع ما هستند همین است که از آن جناب بواسطه روی که بخلق دارند تمام فیوضات ربانی برسد

ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله معلوم شد یعنی ای مردمان اگر بخواهید که دوست بدارید خداوند را پس تابع
بشوید که در طبیعت من خدا را دوست داشته است و محبوب خداوند میشود و حقیقت آیه و من یطع الرسول فقد اطاع الله
در مثال آن اینجا معلوم شد یعنی هر کس اطاعت بجز آیه رسول را پس بتحقیق که اطاعت نموده است خدا را و امثال سراینکه آن جناب را
باسم وجه الله و ید الله الباسطه و عین الله الناظره و لسان الله المعبر عنه فی خلایق و در مثال این اسامی و عبارات نامیده اند معلوم شد و جهت اینکه
ایشان منعوت الله و صفات اویند و عین الله و آیات اویند و کلمة الله و علامات اویند و جهات این است و مصداق صفات ظاهر
خداییت و از اینجا است که بر ایشان اطلاق ید الله و عین الله و لسان الله و جنب الله و امثال اینها شده است و انواع و خلایق از ذات
ایشان ظاهر و مصداق صفات باطنه خداوندیست و از این جهت است که بر ایشان اطلاق نور و جمال و قدرت و نعمت و رحمت و عمل
و فضل و علم و هدایت و امثال اینها شده است و بعد از اینها حقیقت معنی آیه ان الله و ملائکته یصلون علی النبی یا ایها
الذین آمنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما منکشف و هویدا گردید و معنی آن است که بتحقیق که خداوند و ملائکه او صلوات میفرستند بر پیغمبر
پس ای جماعتی که ایمان آورده اید شما هم صلوات بفرستید به پیغمبر و تسلیم نمایید مر او را تسلیم کردنی که حقیقت دو قسمت در جهت
باشد و جهت که معنی صلوات رحمت است و تمام فیوضات از آن روی که صادر میشود از خداوند همگی رحمت است هر چند بعضی از آنها
بالنسبه به بعضی از بنده گان غضب و نقمت باشد پس معنی آیه چنین میشود که خداوند فیوضات و رحمتهای خود را او لا به پیغمبر دار و پیغمبر
بعد از آن ملائکه استمداد و دادن فیض از خداوند بواسطه آنجناب نمایند و وساطت او در اعطا کند و ایمان بر مرتبه او باید در بدو التسلیم او
و این مرتبه نباشد و چون وجه الکوشید با مرد و اختیار خداوند خود و آنچه او را باب الفیوضات خود قرار داده است رضا بگوید و در مرتبه تسلیم
برسید و چه در امرا و امور رنج و خوش را و رنگ و شبهه و انکار ننماید و الا ایمان او در است نیست و گواه بود در لو کشف الغطاء ما
ازددت یقینا کمترین و صفای باطنی است صفای گوهر باکش دم بر هر کاران رند خواز این جهت هیچ صلوات فرستادن بر آن جناب و آل
آن سبب نفع و گشایش امور و موجب آمدن خوشی و سرور است معلوم و یقین شد و لکن از آنجا که تاثیر همه چیز خصوصا دعا و اوراد
موقوف بر اتصال و اکمال نفس و شدت تعظیم و حسن اعتقاد است و غلبه اشتیاق آن جناب از این شرط که بهره و نصیبه باین بی آن
قدر که باید و شاید از آن منتفع بشوند و الا تمام انبیا و امم از آدم تا خاتم آنچه که کلیه کتب الهی و اکثر اعظم ایشان در جمیع کارها و مقصد
صلوات فرستادن بر آن جنابان بوده است و بوسیله آن به درجات و سعادات نهایی و دنیویه برسیدند چنانکه در احادیث مذکور و
مسطور است همه که و چنین نباشد و حال آنکه آن جنابان نقطه مسابقه و سر یغ الوجود بودند و در عالم اجسام اشباح بودند و در اشباح ارواح بودند و در
ارواح انوار بودند و در انوار اسرار بودند و در اسرار آیات بودند و در آیات کلمات بودند و در کلمات حروف و صفات بودند و در عالم صفات حجاب ذات بودند
و عارف به حقیقت ایشان کسی نیست مگر خداوند که خالق ایشان است چنانکه پیغمبر فرمودند که یا علی ما عرف الله الا انا و انت و ما

۳

عرفنی الا الله و انت و ما عرف الله الا انا و انت یعنی ای علی کسی ترا نشناخت مگر خدا و من و کسی مرا نشناخت مگر خدا و تو
محمد و علی را عز از خدا اعلامه و بطریق اجمال آنست که آن جنابان ابواب مدینه الهیه اند و حقیقت کعبه و بیت الله الحرامند که مطاف
و مآب تمام مخلوقات است و مصداق آیه ان اول بیت وضع للناس للذی ببکة مبارکا و هدی للعالمین فیه آیات
و بینات مقام ابراهیم و من دخله کان آمنا در حقیقت ایشانند و ایشانند حجاب اللاهوت و بواب الامر و نواب
الجبروت و وجه الله الحی الذی لا یموت الرفقه هر که شد محرم دل در حرم یار بماند و آنکه این کار ندانست در انکار بماند اگر از پرده
برون شد دل من عیب مکن شکر ایزد که نه در پرده پندار بماند و آن دوری که آن جناب به خداوند و خلق دارد و در مثال این منوال است

و کسی خدا را نشناخت مگر من و تو و در روایت دیگر فرمود که ما عرف الله غیر الله و ما عرف محمدا و علیا غیر الله یعنی نشناخت خدا را کسی غیر از خداوند شناخت حبیب



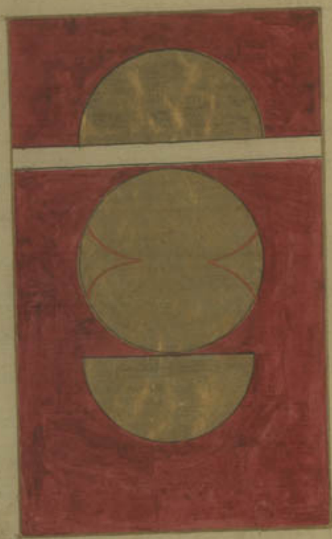
تحفه عالم نبوت و حضرت روح خاتم النبیین است و بمثال و منزله این دایره مدان و روینه که مقابل قوس است حق و نه
الهیه است او را باطن آن روح و بمنزله روح آن بدان و روینه که مقابل خلق و عالم ربوبیت است او را با ظاهر آن روح و بمنزله
جسد آن بدان چنانکه مضمون این حدیث است که مولف در کتاب مشارق الانوار که منقول است از کتاب علی که ان الله
و تعالی لم یزل فردا منفردا فلما اراد ان یتم امرا تکلم بکلمة فصارت نورا ثم تکلم بکلمة فکانت روحا

واسکناها ذلک النور وجعلنا حجابا فهو کلمته ونوره وروحه وحجابه الاسمین الاعلیین الذین جعلنا
جتمعا لا لاینفصلان الامعا بسمیتا فیفترقان ویوصفان فیجتمعان ودمانهما فی تمام احدهما فی متان الصاحبین
پس گفته خداوند سبحانه و تعالی همیشه بود فرد و تنها چون که اراده فرمود که بنا کند ارواح و با نجام رساند امر را یعنی اراده فرمود خلقت
موجودات را تکلم فرمود به یک کلمه پس گردید آن کلمه نوری بعد از آن تکلم فرمود به یک کلمه دیگر پس گردید آن کلمه روحی و قرار داد
آن روح را در آن نور و گردانید آن یک کلمه را که متکلم بود از نور و روح حجاب خود پس گردید آن کلمه کلمه اوست و نور اوست
و روح اوست و حجاب اوست و آن کلمه دو اسم اعلی مرتبه هستند آن چنان دو اسمی اند که با هم جمع شده یعنی یکی شده اند و منفک نشوند
مگر باهم و آنها که گفته شود از هم جدایی باشند و وصف نماکرده شود هر دو یکی اند و یک وصف دارند و تمام این دو در تمام یکی
است و منزل و مراتب آن دو و از این حدیث و آن دایره که کشیده شد معلوم شد که نبوت مجتمع است از ولایت و نبوت و ولایت
روح و باطن است و نبوت جسد و ظاهر اوست و روح و باطن او مقام امامت و ولایت و مقام اولیاست و کلمه ربانیت و
حضرت محمدیه است و فوق آن حضرت الهیه و عزّ صمدانیه است و هر دو در آن عالم که عالم روحی و نفسی است این است یکی بوده و در اشباح اجساد
در جدا شدند چنانکه در آیه و انفسنا و انفسکم و سایر احادیث مستفیضه است و انشقاق روح که مقام ولایه است از جسد که مقام نبوت است
شده است یعنی آن یک روح بعد از خلقت در حقیقه ظاهر و باطن قرار داده شد پس دو شدند یکی به اسم این علی العظیم است و یک اسم
دو شد یکی به اسم علی اسم شخص و صورتی است که متعلق روح و مقام ولایه است و مظهر اسم شخص و صورتی است که متعلق روح ولایت و جسد مقام
نبوت است و امّا در اوصاف مثل حجاب و نور و کلمه بودن و معصوم و مفترض الطاعه بودن و عالم ما کان و ما یکون بودن و سایر اوصاف دیگر
غیر از نبوت پس یکی اند چنانکه مضمون احادیث است ایضا از آن جمله این حدیث است که مروی است از امام جعفر صادق ع که فرموده
الائمة بمنزلة رسول الله الّا انّهم لیسوا بانبیاء ولا یحلّ لهم من النساء ما یحلّ للنبیّ فامّا ما خلا ذلک فهم
بمنزلة رسول الله یعنی ائمه بمنزله رسول اند مگر اینکه ایشان پیغمبر و رسول نیستند و حلال نیست از برای ایشان از زنان تعددی که حلال بود از برای
پیغمبر پس امّا در سوای نبوت و سوای لوازم و توابع آن پس ایشان بمنزله رسول اند هستند و ظاهر است که روح و باطن آن روح روح جناب
امیر المؤمنین است و روح و جسد آن روح باهم روح جناب پیغمبر است و هم سبب است که مکرر پیغمبر فرموده است که یا علی انت روحی التی
بین جنبیّ یعنی ای علی بمنزله تو بمنزله روح هستی آن چنان روحی که در مابین دو طرف و دو پهلوی من است و فرموده که
علیّ منّی و انا منه یعنی علی از من است و من از علی ام و این معنی کنایه است که از حضرت امیر المؤمنین هم مشهور است که ظهرت
الموجودات من باء بسم الله وانا النقطة التی تحت الباء یعنی ظاهر شدند تمام موجودات از با بسم الله و من نقطه
زیر با هستم چونکه با بسم الله در عالم حروف ما توبه اول کلام خداوند است و موجودات حروفیه و کلامیه بعد از آن ظاهر شدند بمنزله

مقام حضرت

مقام حضرت پیغمبر است در عالم روح جبروتی که اول صادر و اول کلام خداوند است و موجودات دیگر از آن و بعد از آن بظهور آمده و وجود
شده و نقطه با بموجب تمیز و تعیین و ظهور با است و مقام و منزله حضرت امیر است در عالم جبروتیه که بموجب تمیز و تعیین و ظهور
در قوابل مرتبه روح نبوت و جناب پیغمبر است و چونکه روح باطن او روح است و ایضا نقطه مرکز موجودات و قطب دایرات حروفیه است
و جناب امیر هم چونکه روح نبوت است مرکز و قطب موجودات کونیه اند شعر با و ابا بغیر که بر کس نتوان گفت معنی گفته آن مرکز
در سایه و مخالف و منیز از این معنی مضمون حدیثی است که روایت نموده است و اما علما از آن جناب در کتاب واحده که فرموده
یا عمار باسمی تکونت الاشیاء و بلدها ثم سایر الاشیاء وانا اللوح وانا القلم وانا العرش وانا الکرسی وانا
السموات السبع والاسماء الحسنى والکلمات العلیا وانا عبد الله واخو رسول الله فان کان اسم علی کان اسم
محمد و ان کان النبیّ کان الولیّ و ان کانت الولایة کان سرّ النبوة لا افتراق کانت الشمس کان البدر لان
نوره من نورها یعنی ای عمار به اسم من موجود شده است همه چیزها و منم ستون همه چیز و منم لوح و منم قلم و منم عرش و منم کرسی و منم
هفت آسمان و اسماء حسنی و کلمات علیا و منم بنده خدا و برادر رسول خدا پس هر جا که بوده است اسم علی بوده است اسم محمد
صلی الله علیه و آله و هر جا بوده است نبی بوده است ولی و هر جا بوده است ولایت بوده است سر نبوت به جهت اینکه هر جا که شمس بوده
بدر بوده است به جهت اینکه نور بدر از نور شمس است و این معنی ایضا مقصود از این فقره است که در نهج البلاغه است که فرموده است
محلّی منها محلّ القطب من الرحی و فرموده ینحدر عنّی السیل و لا یرقی الیّ الطیر و این معنی ایضا مقصود از این حدیث
رموز است که روایت در مشارق شده از جناب امیر علیه السلام که از آن جناب سؤال کرده شده که آیا در دنیا مردی دیده و پس
فرموده رایت فی الدنیا رجلا و انا الی الان اسأل عنه فقلت من انت فقال انا الطین فقلت من این فقال
من الطین فقلت الی این فقال الی الطین فقلت من انا فقال انت ابو تراب فقلت انا انت فقال حاشاک
حاشاک انا انا فی دینی انا هذا من الدین فی الدین انا ذات الذات والذات فی الذات للذات
فقال عرفت فقلت نعم فقال امسک یعنی دیدم در دنیا مردی را و من تا حال هم از او سؤال می نمایم پس گفتم که کیستی تو پس
گفت من خاکم گفتم از کجا آمدی گفت از خاک آمدم گفتم به کجا میروی گفت بسوی خاک میروم پس گفتم من کیستم گفت تو ابو ترابی
گفتم من توام گفت حاشا حاشا که تو من باشی من کجا و تو کجا و کجا ام من و تو کجا این سؤال از دین و در دین است و من ذات ذات
و حقیقه حقایقم و من حقایق در حقیقتم و حقیقه خودم پس گفت شناختی و فهمیدی پس گفتم بلی پس گفت ساکت باش و دم مزن و بروز
مده و از این مقوله رموز از آن حضرت بسیار است و در کتب مسطور است و خلاصه این حدیث مطالعه و فهمیدنی است چنانچه عالم ناسوت جسدی
و عالم ملکوت روحی آن جناب به اینکه بیان فرماید از برای ایشان که چه قدر فرق و تفاوت است و این مشکل درسی و دسترس نیست آن جناب

لم انفع لبش می‌پرسم و در پیکشم می ؛ تا تب زنده کاید بر دام باید ؛ نه زارش میتوانم گفت پیش ؛ نه کس را میتوانم دید با وی تحفه
دیگر که دانسته شد که شخص و صورت ناسوتیه جناب پیغمبر متعلق و محل تدبیر تمام ظاهر و باطن اند و روح جبروتیه است و شخص و صورت ناسوتیه جناب
امیرالمؤمنین هم متعلق و محل تدبیر باطن او روح جبروتیه است و در هم علم باید کرد با آن حضرت با نسبت مثال صورت و جنبه انتخاب این علم
که عالم ناسوتیه است و تجلی است که مقابل مواجهه و تمثل ظاهری یاری جناب پیغمبر است هم بدان هیئت است



پس روح آن جناب در عالم ناسوتیه چونکه مقابل و تمثل ظاهر جناب پیغمبر مقابل دائره نبوت است استفاضه فیض از نور وجود الهیه
روح آن حضرت میسر نباید از این معنی فقره است که فرموده اند انا عبد من عبید محمد یعنی من بنده از بندهای اطاعتی پیغمبرم
بجهات که باید در شریعت و طریقت تابع آنحضرت باشند و ابلاغ و ابراز شریعت و طریقه که معنی نبوت است و از آن حضرت است واقع

در بعضی از

دنیا بعینه با تمام است و من جمیع الوجوه که یعنی امت عالم ناسوتیه است از آن جناب است و لکن از آنجائیکه آن جناب مظهر ولایت
و جسد آن جناب محل تدبیر و متعلق باطن آن روح جبروتیه است پس آن جناب مظهر حقایق غیبیه و اسرار الهیه و افعال ربوبیه اند
و در دار دنیا تحمل اسرار حقیقه شده اند و این معنی مقصود و از عبارت و فقره است که فرموده اند که ظاهری امامت لا یملک و باطنی
غیب لا یدرک یعنی ظاهر من امامتی است که کسی او را مالک و قابل نمیشود و باطن من غیبی است که کسی او را درک نمیکند و مقصود از گفته
پیغمبر است که مکرر بآن جناب پیغمبر فرموده اند که یا علی انت سر الله یعنی ای علی تو سر خداوندی یعنی مظهر اسرار الوهیه و افعال
ربوبیتی و این معنی عبارت ابن ابی الحدید شارح نهج البلاغه است که گفته است در حق آن حضرت تقلبت افعال الربوبیة التی
علا رتبها من شک انک مربوب یعنی نقل فرمودی تو افعال ربوبیت را و بآن انجام حجت فرمودی بر کسیکه شک
نموده است که تو مربوبی و اما جناب پیغمبر پس آنحضرت چونکه مظهر نبوت است و جسد مبارکش محل تدبیر و متعلق ظاهر و باطن آن روح جبروتیه
و باطن و ظاهر هر جا که با هم جمع باشند باطن چونکه باطن است مخفی است و حکم ندارد و ظاهر چونکه ظاهر است پیدا و جلی است و حکم ظاهر است
پس آن جناب مظهر اوصاف و اخلاق الوهیه اند و در دار دنیا تحمل ابراز شریعت و طریقه شده اند و از اینجاست که در حق او خداوند فرموده است
که و انک لعلی خلق عظیم یعنی بدرستیکه تو هر آینه خلق کرده شده ای بطوریکه مشتمل بر خلق عظیمی هستی و باین تحقیق حل شبهه و فک عقده
که در دل اکثر مردمان هست که با آنکه علامات جناب امیر معلوم است و مظهر ولایت شده و ولایت باطن جناب پیغمبر است چه گونه عبدی من عبید
محمد شده اند و الحال واضح شد که منافاتی ندارد و دیگر چرا انا بطور قصور نتوان نمود شعر اگر فقیه نصیحت کند که می نخورید ؛ تو کار خود بکن
ده از دست وی ساغر کن ؛ بگو بر خضار آن حجت که خاک این مجلس ؛ بتحفه بر بوی از درد سر عود مجمر کن ؛ و چونکه انجام کلام بنجا رسید و در نظر
بود که مقل ناقل نموده در نسبت و الان جناب امیر یعنی از ذات عالیه ربوبیه را ابر خورشید و داستان او رسیده محقق شد اجالک اشتغال
کفش و نوشتن فضیله و منقبت حضرات ائمه اطهار خصوصا منقبت جناب امیرالمؤمنین صلوات الله علیهم اجمعین از اعظم طاعات و افضل عبادات است
چنانکه مرویست از رسول الله که فرموده اند من کتب فضیلة من فضایل علی لم تزل الملائکة تستغفر له ما دام لتلک الکتابة
اثر و من ذکر فضیلة من فضایل غفر الله له ما تقدم من ذنبه و ما تأخر و لا یتم ایمان عبد الا بمحبته و ولایته
و ان الملائکة لیتقربون الی الله تعالی بمحبته و ولایته یعنی کسیکه بنویسد یک فضیلتی از فضایل علی را همواره استغفار مینمایند برای او ملائکه
مادام که از آن کتابت اثری باقی مانده باشد و کسیکه ذکر نماید و بگوید فضیلتی از فضایل علی را میآمرزد خداوند از برای او گناهانی که پیش از این
کرده است و گناهانی که بعد از این بکند و تمام نمیشود ایمان هیچ بنده مگر بدوستی علی و اعتقاد بامامت و ولایت او و بدرستیکه ملائکه تقرب میجویند
بسوی خداوند تبارک و تعالی بواسطه دوستی و اعتقاد بامامت و ولایت آن جناب لهذا لازم دانسته شد که ذکر خطبه از خطبهای آنحضرت که
مشتمل بر مناقب عظیم الشأن است کرده شود تا اگر کتاب این ثواب عظیم در حق تحصیل بعضی بود و فائده این طبقه از این کتاب هم بوده

و مع این ها باشد چنانکه فاتحه این طبقه اخبار و نشان ایشان بوده این خطبه در ضمن این تحفه نوشته میشود تحفه روایت نموده است شیخ
رجب ابن محمد رجب برسی حلی اعلی الله مقامه در کتاب مشارق الانوار خطبه های متعدده و تحفة الضاین طویله و از انها اکتفا بذکر
این یک خطبه میشود فرموده بعد از حمد خداوند و صلوات بر رسول کلمات چند در ثنا و آن فرموده ان عندی مفاتح الغیب لا یعلمها
بعد رسول الله الا انا انا ذو القرنین المذکور فی الصحف الاولی انا صاحب خاتم سلیمان انا ولی الحساب انا صاحب الصراط
و الموقف انا قاسم الجنة و النار انا ادم الاول انا نوح الاول انا اية الجبار انا حقیقة الاسرار انا مورق الاشجار
انا مونع الاثمار انا مفجر العیون انا مجری الانهار انا خازن العلم انا طود الحلم انا امیر المؤمنین انا عین الیقین انا
حجة الله فی السموات و الارض انا الراجفة انا الصاعقة انا الصیحة بالحق انا الساعة لمن کذب بها انا ذلک الکتاب
لا ریب فیه انا الاسماء الحسنی التی امر الله ان یدعی بها انا ذلک النور الذی اقتبس موسی منه الهدی انا صاحب الصور
انا مخرج من فی القبور انا صاحب یوم النشور انا صاحب نوح و منجیه انا صاحب ایوب المبتلی و شافیه انا اقمت السموات
بامر ربی انا صاحب ابراهیم انا سر الکلیم انا الناظر فی الملکوت انا الحی الذی لا یموت انا ولی الحق علی سائر الخلق انا
الذی لا یبدل القول لدی و حساب الخلق الی انا المفوض الی امر الخلایق انا خلیفة الله علی الخلایق انا سر الله
فی بلاده و حجته علی عباده انا امر الله و الروح کما قال سبحانه و یسئلونک عن الروح قل الروح من امر ربی انا ارسیت
الجبال الشامخات و فجرت العیون الجاریات انا غارس الاشجار و مخرج الوان الثمار انا مقدر الاقوات انا ناشر
الاموات انا منزل القطرات انا منور الشمس و القمر و النجوم انا قیم القیمة انا مقیم الساعة انا الواجب له من الله الطاعة
انا حی لا اموت و اذا مت لم امت انا سر الله المخزون انا العالم بما کان و ما یکون انا صلوة المؤمنین و صیامهم انا
مولیهم و امامهم انا صاحب النشر الاول و الاخر انا صاحب المناقب و المفاخر انا صاحب الکواکب انا عذاب الله الواصب انا
مهلک الجبابرة الاول انا مزیل الدول انا صاحب الزلازل و الرجف انا صاحب الکسوف و الخسف انا مدمر الفراعنة
بسیفی هذا انا الذی اتا منی الله فی الاظلة و دعاهم الی طاعتی فلما ظهرت انکروا فقال سبحانه فلما جائهم ما عرفوا
کفروا به انا نور الانوار انا حامل العرش مع الابرار انا صاحب الکتب السالفة انا باب الله الذی لا یفتح لمن کذب
بها و لا یذوق الجنة انا الذی تزدحم الملائکة علی فراشی و یعرفنی اهل الدنیا انا الذی رد لی الشمس مرتین و سلمت
علی کرتین و صلیت مع رسول الله الی القبلتین و بایعت البیعتین انا صاحب بدر و حنین انا الطور انا الکتاب المسطور انا
البحر المسجور انا البیت المعمور انا الذی دعی الله الخلایق الی طاعتی فکفرت و اصرت فمسخت و اجابت امة فنجت و ازلفت
انا الذی بیده مفاتیح الجنان و مقالید النیران انا مع رسول الله فی الارض و فی السماء انا مسیح حیث لا روح یتحرک

والانفس

والانفس تتنفس غیری انا صاحب القرون الاولی انا صامت و محمد الناطق انا جاوزت موسی فی البحر و اغرقت
فرعون و جنوده انا اعلم همهمة البهائم و منطق الطیر انا الذی اجوز السموات السبع و الارضین السبع فی طرفة عین
انا المتکلم علی لسان عیسی فی المهد انا الذی یصلی عیسی خلفی انا الذی انقلب فی الصور کیف شاء الله انا مصباح
الهدی انا مفتاح التقی انا الاخرة و الاولی انا الذی اری اعمال العباد انا خازن السموات و الارض بامر رب
العالمین انا القائم بالقسط انا دیان الدین انا الذی لا تقبل الاعمال الا بولایتی و لا تنفع الحسنات الا بحبی
العالم بمدار الفلک الدوار انا صاحب الکیال بقطرات الامطار و رمل القفار باذن الملک الجبار انا الذی قتل
مرتین و احیی مرتین و اظهر کیف شئت انا المحصی الخلایق و ان کثروا انا محاسبهم و ان عصوا انا الذی عندی
الف کتاب من کتب الانبیاء انا الذی جحد ولایتی الف امة فمسخت انا المذکور فی سالف الزمان و
الخارج فی اخر الزمان انا قاصم الجبارین فی الغابرین انا معذب یغوث و یعوق و نسرا عذابا شدیدا انا المتکلم
بکل لسان انا الشاهد لاعمال الخلایق فی المشارق و المغارب انا محمد و محمد انا انا المعنی الذی لا یقع علیه اسم و لا
شبه انا باب حطة و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و از این مقوله کلمات بسیار فرموده است و با وجود این فقرات
و امثال آن فرموده است در خطبه که موسوم است بخطبه تنجیه که چه بسیار امر ای عجب که بر تخت شوم او را و گفتم جهت انکه ندیدیم
از برای او قائلی و حاملی و در آخر همین خطبه فرموده است اگر گویا می یابیم که منافقین میگویند که تصریح نموده است علی بر نفس خود بالربوبیت
پس شاهد باشید ای گروه حاضرین و شهداء [illegible] که سؤال نمایم شما را از آن شهادت در وقت حاجت آن که علی نوری است مخلوق و بنده است
مرزوق و هر کس که گوید غیر از این پس بر او باد لعنت خدا و لعنت لاعنین بعد از آن از منبر پائین آمدند و این فقرات دعا خوانده که تحصنت بذی
الملک و الملکوت و اعتصمت بذی العزة و الجبروت و استعنت بذی القدرة و الجبروت من کل ما اخاف و احذر [illegible]
این دعا اشارت [illegible] است چونکه مضمون [illegible] است که خود را محفوظ میدارم در خداوندی که صاحب عالم ظاهر
و عالم باطن است و خود را نگاه میدارم به خداوندی که صاحب قوت و جبروت است و استعانه می جویم به خداوندی که صاحب قدرت و جلال است
از هر چیزی که میترسم و حذر میکنم بعد فرموده هیچکس در نزد هیچ بصیری و حاذقی میگوید این کلمات را مگر آنکه خدا ان عیب را از ان رفع نماید پس
غرض که عقب این کلمات [illegible] فرموده [illegible] و احاطه [illegible] قائم [illegible] راه [illegible] اشاره باشد که [illegible] این کلمات با اعتقاد و
معرفت سزاوار نفس خود ایشان است نظم هر سعادت است مولا ز تو رمزها شنیدن ; لبی تو کو کش دادن سخن خدا شنیدن نظم
همه عاشق را بشارت که تمام این جمله [illegible] برسد زمان دولت که بنده با خدا [illegible] و ما که معنی خطبه مذکوره که ذکر شد به جهت آنکه مفهوم
که ظاهر این الفاظ بر تبه الوهیت است و حقایق انها موقوف است بر تحقیقی که در وضع این باب بجهت آن شده بود پس هر کس که [illegible]

فهمیده والفاظه و از معانی آن فهمیدیس معانی این الفاظ و این نسبتها را که آن جناب بخود داده اند میفهمد که حق و صواب است و آنکه
انکه و چیزی که دانسته شد که صادر اول یعنی روح آن جناب است و دانسته شد که آن مظهر جامع جمیع اسماء الهیه است و تمام صفات الوهیه
و ربوبیه بالتمام در او است غیر از آنکه او حادث و خالق و مربوب است پس محقق و معلوم میشود که شان خدا ساری و ساری در جمیع الوجود
و باجمیع موجودات مع اند و نسبت ایشان بتمام موجودات نسبت روح است با قالب و منزلت ایشان بجمیع موجودات سماویه و ارضیه منزلت
روح انسانی است بجمیع جوارح عنصریه و باطنیه او چنانکه مکرر فرموده اند که نزلونا عن الربوبیة ثم قولوا فینا ما شئتم یعنی
با ما هر صفتی که خواهید بگوئید مادامی که ما را از مرتبه ربوبیت خداوندی و مالکیت خدا اعلی نسبه و بعد از آن آنچه خواسته باشید از مرتبه مراتب در حق ما بگوئید پس چنانکه
جوارح انسان حرکتی و سکونی بدون روح ندارد و هر حرکات و سکنات او در حقیقه حرکات و سکنات روح است همچنانکه تمام عالم
کرضا و نه حیات و ارحرکت و سکون و موت و حیاة و رزق و لقب و عزت و ذل و فقر و غنا و امثال اینها بدون علم و اطلاع و اذن و انفاذ
ایشان ندارد و نمیباشد و قبوب و انفاذ و مار در واج عالم با ایشان جدا نشده انسان که عالم صغیر است مختصر و نمونه عالم کبیر است پس چگونه
که وضع آن اجمال نمونه وضع کل عالم است پس عالم کبیر را روحی میباشد و حی باید که تمام حالات و اوضاع آن البته بدان روح باشد
و آن روح روح آن جناب است چنانکه علمای فضلا در تایات و اخبار روایت و اورادة مذکور و مسطور است و از کثرت بسیاری اخبار و احادیث
مذکرانها بیمانه و تحقیق این را در کتاب جامع المعقول و در قصیده منسرابیه که در جواب طعن و رباعی ابو حمید منصب شاهرخ مفصلا
کرده شده است خلاصه آنست که هر کسی با این طوریت آن شناسائیه دیگر نبوده و نخواهی ربّ شناسی حتی کلمات و هیچ البته نمیکند و این قسم معرفت
جان شناختن ایشان است بطریق نورانیه و روحانیه ایشان که بغیر از آن قسم در حقیقت معرفت نیست و اعتمادی بر آن نباشد و مفید
فائده نیست چنانکه مضمون فقرات اوائل حدیثی است که سلمان و ابوذر از آن جناب روایت نموده اند که فرموده اند لا یکمل المؤمن
ایمانه حتی یعرفنی بالنورانیة فاذا عرفنی بذلک فهو مؤمن امتحن الله قلبه للایمان و شرح صدره للاسلام و
صار عارفا بدینه و من قصر فهو شاک مرتاب یا سلمان و یا جندب معرفتی بالنورانیة معرفة الله و معرفة الله معرفتی
و هو الدین الخالص بافامة الصلوة و هو لا یحتمله الا من فذلک اقام الصلوة و هو صعب مستصعب یا سلمان و یا جندب
المؤمن الممتحن هو الذی لا یرد علیه شیء من امرنا الا شرح الله صدره بقبوله و لم یشک و لم یرتاب و من قال هکذا
لم و کیف فقد کفر فسلموا الله امره فنحن امر الله فیکم یا سلمان و یا جندب ان الله اعطانی ما لم یعطه الا خصوص و لا یعرفنا
العارفون فاذا عرفتونی هکذا فانتم مؤمنون یعنی کامل میشود ایمان مؤمن را تا اینکه بشناسد مرا بطریق نورانیة و
روحانیه تا پس هر وقت که شناخت مرا باین طور پس او مؤمنی است که خداوند امتحان کرده است دل او را برای ایمان و گشوده است سینه او را
برای اسلام و گردیده است عارف بدین خود و کسیکه از این معرفت کوتاهی نماید پس او شکاک مرتاب است و در شک و ریب است ای سلمان

بای جذب

وای جندب معرفت من بطریق نورانیه یعنی جان معرفت خداوند است و معرفت خداوند معرفت من است و این قسم از معرفت دین
خالص و اقامه نماز است و حقیقت نماز که خدا فرموده است که او را بپا بدارید و لایت من است پس هر کس که مرا باین طریق
و لایتی که دارم بشناسد پس اقامت نماز را کرده است و این امر البته صعب است و مستصعب است ای سلمان وای جندب مؤمن
صاف دل کسی است که وارد نمیآید بر او چیزی از امر ما و شان ما مگر اینکه شرح میفرماید خداوند سینه او را بقبول نمودن امر ما و شک و ریب
نمیکند و هر کس که گوید چرا و چگونه پس تحقیق که کافر شده است ای سلمان وای جندب تسلیم نمایند برای
خدا امر خدا را و ما امر خدائیم در میان شما ای سلمان وای جندب بدرستیکه خداوند عطا فرموده است بمن آنچه عطا نکرده است بهیچ کس که وصف او را احدی
نمیتوانند نمود و عارفان معرفت او را نمیتوانند بهم رسانند پس هر وقت که مرا باین طور شناختید پس شما مؤمنان حقیقی میباشید چون شخص ایمان را با کمال
ایجا نا ارواح شیعتنا و صوالیها لک الفداء شعر راهی بزن که آهی بر ساز آن توان زد — وصفی بگو که راهی از حجاب گران توان زد
کر لطفی از جناب بر ما دری گشاید کلبانگ سرفرازی بر آسمان توان زد در خانقه کنجد اسرار عشق و مستی جام می مغانه هم
با مغان توان زد بر آستان جانان گر سر توان نهادن گلبانگ سر بلندی بر آسمان توان زد اهل نظر دو عالم در یک نظر ببازند ساقی بیا که لطفی
شاید که بوسه چند بر آن دهان توان زد الطبقة ثانیه در بیان کیفیت ارتباط و تعلق عقل بموجودات و آنکه تعلق بایشان چیست و آن
چند تحفه است تحفه اول است اولا باید دانسته شود که ظهور و معروف شدن هر چیزی بتوان هر ظهور و معرفت حقیقت
دلیل از این ممتنع است و ممکن نیست چونکه حقیقت سبب ظهور و معرفت چیزی آنست که اطوار و اوصاف و حالات و کیفیات آن چیز را
ایکس نفهمد یعنی بیابد و وجدان نماید و محسوس آن نشود از اینجا که علم حسی و وجدان نهایت علم ظهور و بروز است و از برای ظهور بروز
آن بالاتر نیست و یافتن حقیقت اوصاف و حالات چیزی را به جز از محسوس شدن آثار آنها که بالاتر مرتبه است ممکن نیست چونکه ظهور حقایق
بظهور آثار است لا غیر و معنی محسوس شدن آثار عبارت است از دیدن یا شنیدن یا چشیدن یا بوئیدن یا لمس و مالیدن چیزی را و آن مذکورات
کیفیات و حالاتی است که حقایق آنها مخفی است و با آثار آنها باید ظاهر شود و معروف گردد و دانسته شد که نهایت علم ظهور و علم حسی
و وجدانیست که آن آثار همین کیفیات است الف و اما بنا بر آنکه تحقیق شود پس دیگر از برای ظهور آثار و این کیفیات عالی نیست که علم
ظهور آثار حقیقه آن چیز و همین نهج است حال و کیفیت ظهور حقیقه ایضا پس لازم آمد که محسوسیه و وجدان آثار هر یک از حقیقتین بقیاس
محسوسیه و وجدان آثار دیگری بشود و مثلا هر گاه خواسته شود که معنی حقیقت شیرینی ظاهر کرده شود پس ممکن نیست مگر باظهار نمودن
آثار آن بوجدان و حواس و طریقه وجدان و حواس که از آن او است در دهان و چشیدن او است بطریق آثار و آن عبارت است از
ذوق و حلاوت و گوارائی و عروق و اعصابی که منبسط و مفروش است بر جرم دهان و زبان و این انبساط در دهان و حلاوت کیفیتی است
کیفیات عروق و اعصاب مذکور و حقیقت آنها معلوم نیست که مختصر است که نادانسته که شیرینی را که حقیقه آنست در دهان کذا راه

و چشیده شود کیفیت انقباض عروق و اعصاب و غیره و ناملایمیه آن بظهور رسد پس در انوقت معلوم میشود در وجدان که حقیقیه
و معنی ترشی چه چیز است و همچنین از حصول کیفیت مذکوره حاصله در وقت چشیدن ترشی معلوم میشود در وجدان که حقیقت شیرینی چه
چه چیز است و این تحقیق معنی کلام مشهوری است که تعرف الاشیاء باضدادها یعنی شناخته میشود حقیقت همه چیزها بشناختن
حقیقت ضدهای انها را از اینجاست که خداوند من حیث الذات چونکه ضد ندارد ظهور و معروفیه آن من حیث الذات ممتنع
و محال شده است و لکن از اینجا که ظهور و معروفیه فی نفسه صفت کمال است و ظهور و معروفیه بدون ظهور ضد نمیشود و هر کمالی هم محبوب
و مطلوب خداوند است چنانکه محقق است و مضمون حدیث کنت کنزاً مخفیاً فاحببت ان اعرف فخلقت الخلق لکی اعرف مرجح
در اینست یعنی خداوند فرموده است که بودم من گنج پنهان پس دوست داشتم که ظاهر و معروف شوم پس خلق نمودم خلایق را تا اینکه خلایق
شدند تا اینکه ظاهر و معروف شوم بواسطه ظهور و معروفیه آثار خود و از این سبب تضاد در میان موجودات که آثار صفات خودش است گذارده است
تا اینکه تضاد ربیه انها موجب ظهور و معروفیه انها بشود و از ظهور و معروفیه انها معروفیه خودش حاصل آید و این سر است که خداوند متصف بصفات
متضاده جلالیه و جمالیه شده است مثل قهر و لطف و اولیه و اخریه و ظاهریه و باطنیه و امثال اینها و این معنی مقصود از عبارت
جناب امیر علیه السلام است در بعضی از خطبهای نهج البلاغه که فرموده بمضادته بین الاشیاء عرف ان لا ضد له یعنی بواسطه تضاد
انداختن خداوند در مابین تمام چیزها شناخته شد اینکه ضدی از برای او نباشد یعنی اگر ضد میداشت ظهور و معروفیه او بضد حاصل میشد
دیگر داعی از برای تضاد انداختن مابین موجودات نبود پس چونکه ضد ندارد و ظهور و معروفیه هم صفت کمال و محبوب او است ناچار لازم آمد
که معنی ضدیه در مابین موجودات که آثار او است بیندازد تا اینکه ضدیه موجب معروفیه آثار و دلیل او گردد پس هر چیزی که خلق شده است
و میشود باید ضدی داشته باشد والا ظاهر و معروف نشود و خلقت او بیحکمت و عبث میشود چنانکه فرموده است که و من کل شیء خلقنا
زوجین لعلکم تذکرون یعنی و از هر چیزی خلق فرمودیم ما دو زوج یعنی دو ضد شاید که شما متذکر بشوید و برسید که خداوند ضد
ندارد و از اینکه بسبب ظهور و معروفیه شود هر چیز را با ضد خلق کرده است و از جمله اینکه در حسن تعبیر اشاره بمذهب بلکه لابد است
هر چیزی را از ضد لفظ زوج را فرموده است و هر یک از دو ضد را زوج نامیده است تا اشاره باشد باینکه لامحاله باید که هر یک از ضدین
از ازدواج و اجتماع در عالم خلقت و وجود با ضد دیگر جایی و الا هیچیک بالغ نشود پس تضاد موجودات و اختلاف انها دلیل است
واضح بر صمدانیه و وحدانیه و قدرت و توانائیه و بلا ضدیه و بلا ندیه خالق و صانع انها زیراکه دلیل بر وجود صانع باشد باینکه باید
باشد و از اینجاست که ذکر اختلاف صنایع خود را در قرآن بسیار مکرر فرموده است که در این اختلاف آیه و علامات است برای مردمی که از اهل عقل
و دانش و بینش باشند شعر لباقتی که بنیش نابدید است : چه داند کس که این قفل است و کلید است : و بنابراین تحقیق و تفصیل لابد و ناچار
شد و لازم آمد که بسبب ایجاد و خلق نمودن عقل خلق و ایجاد جهل که ضد اوست بشود تا معلوم گردد که عقل چه چیز است و حقیقه او ظاهر و هویدا گردد

لو

لوله گر نگشتی ظل جهل از پرتو عقل آشکار : تا ابد عاقل نه نسبتی که نور است یا که نار : تا نباشد تیرگی و آن بعد منفصل حریف
کس نیابد فرق و از آن لذت وصل بهار : گر نبودی در شبان یا گر نیامد روز نار : کس نگشتی عارف از ماهیت لیل و نهار : و از ازل
پنهان بمانده آن گنج مخفی تا ابد : گر نگشتی آشکار صنعت پروردگار شرح یعنی اینکه انچه اولاً و بالذات مقصود و مراد بوده است
و بالاصاله اراده بخلقت او تعلق گرفته است آن عقل است و جهل ثانیاً و بالعرض مقصود و مراد شده است و بالتبع اراده به خلقت او
تعلق گرفته است از جهة ظهور و بروز عقل که بدون وجود ضد آن که جهل است ممکن نمیشود پس بیک اراده و بیک صنع خلقت دو
چیز شده است که یکی صنع اصلی و مقصود ذاتی است و دیگری از متممات ظهور که معنی خلقت است میباشد نه اینکه دو چیز مستقل بدو صنع
یا به یک صنع خلق شده باشد والا لازم میآید که صادر اول دو چیز باشد و محالیه و امتناع آن ثابت و معلوم شده پس همان یک صنع که خلقت عقل
شده است جهل و ظلمت فی الواقع و حقیقت یعنی اهل است نه اینکه معنی و حقیقه آن غیر ظلمت بوده است و او را ظلمت کرده اند یا اینکه ظلمت از عقل
اکتساب کرده باشد حاشا لکن ظهور آن بواسطه ظهور عقل شده است چنانکه نورانیه ذاتیه و حقیقت معنی عقل است و بوجود خداوند
موجود و ظاهر شده است نه اینکه معنی و حقیقت آن غیر از نورانیه بوده است و او را نورانیه کرده باشد کلا لکن ظهور آن بواسطه ظهور
جهل است و از برای زیادتی توضیح این مطلب رجوع بعالم حس و مشاهده باید نمود مثلا شمس ظاهر شد و از ظهور شمس سایه او که تیرگی
ظلمة و ظهور را اوست و بطریق آثار و ظلیه جلوه کرده است بروز یافت پس سایه دیوار از خود دیوار است نه از شمس لکن ظهور او بسبب
که ضد و مقابل او شده و نور شمس الضیاء از خود شمس است نه از دیوار و لکن ظهور آن از دیوار است بواسطه که ضد و مقابل او است پس ظاهر شده
شده است که یک صنع است که عبارت است از طلوع شمس و آن دو چیز مسلط شده است خود شمس و سایه دیواری که معنی ظلمت است و بعینه این است
حال خلقت عقل و جهل و از اینجا معلوم شد که جهل اگر در بعضی جاها از احادیث و آیات که ظل نامیده شده است نه مراد این است که جهل ظل
و عکس و سایه عقل است چرا که ظل و عکس سایه عقل نور است نه ظلمه و عبارت از شعاع است ضیاء و نور او است بلکه مراد از او ایا
با معنی تابع است از آنجا که ظلیه معنی سایه است تابع ذی الظل است و دانسته شد که جهل در خلقت و ظهور تابع عقل است و باستقلال خود
خلق نشده است پس باعتبار صفت تابعیه ظل بر آن اطلاق شده است و او را ظل نامیده اند یا اینکه مراد از ظل همان معنی ظلمت است که اسناد
یافته است چونکه غالباً هر ظلمت منبسط را که از چیزهایی که غیر قابل انتشار است هم رسیده است و خود حجاب انتشار نور شده است
ظل گویند پس او را که اضافه بعقل گشته میکنند و میگویند جهل ظل عقل است مراد اینست که ظلمتی است منبسط که از آن سبب ظهور
عقل ظهور یافته است و مشهور است که در صحت اضافه چیزی به چیزی ادنی ملابسه و اندک علاقه کافیست خلاصه تابع بودن جهل مر عقل
و ظلمه او در ضمن احادیثی که از آن جمله این حدیث است که ذکر میشود و در اینجا مذکور شده است و این حدیث از جمله حدیثهای است
که صدر آن که متضمن خلقت عقل است در باب سابق ذکر شد فرموده ثم خلق الجهل من البحر الاجاج ظلمانیاً فقال له ادبر فادبر

ثم قال له اقبل فاقبل فلم یقبل فقال له استکبرت فلعنه یعنی بعد از آن که خدا او نه عقل را خلق فرمود جهل را از دریای
شور تاریک ظلمت داوی پس فرمود مر او را که روی بیاور پس رو نیاورد پس فرمود مر او را که تو تمرد از من نمودی و استکبار
کردی پس او را لعن فرمود و از قرب درگاه خود او را راند و از اینجا که فرمودند که خلقت جهل بعد از عقل است معلوم شد که خلقت او
بتبعیت و لا اصل ظهور العقل شده است و به یک جمع شده است چنانکه سابق ذکر شد در آنجا که فرمودند که خلقت او از دریای نور ظلمه دار
شده است اما دریا همان دریای ذاتیه اوست که عین حقیقی ظلمت و بهاء نورانیت و از نفس الکلیه ظلی یا خودش خلق کرده شده است چنانکه
در ضمن آن که عقل است چنین است و محقق شد که عالم آن عالم اختراع است و از نفس خود خلق شده است و همان اول است و منبع و ماده بلاواد
و جهل اما از عالم اختراع است چو کلمه اختراع آن جهان اختراع او با عقل است و در خلقه عقل هم که فرمودند او را از نور خود خلق فرموده است
از نور همان نفس الکل نورانیه خود خلق است نه غیر آن و باین سبب است که یکی از اسمهای آن کاف مستدیره علی القهوات است چنانکه
سابقا در باب اول ذکر شد و در اصطلاح اینجا چنانکه او را باین اسم نامیده اند لفظ کاف اشاره به حرف اول لفظ کن است که در آیه انما امرنا
لشیء اذا اردناه ان نقول له کن فیکون مباشد یعنی این است و جز این نیست که امر ما چیزی را که اراده بجانیم خلق نمودن او را آنست
که بگوییم مر او را کن یعنی بیش موجود میشود پس یعنی مستدیر بر نفس خود آنست که کون در بود او و در خشکه او را بوده بود و ماند از خود او شده است
و ماده نداشته است و گفته اند که لفظ نون از کلمه کن است باقیمانده عین جزء است و گفته اند ایضا که در میان این دو حرف لفظ واو
بوده است که اصل او کون است و لفظ واو درپیچش است و آن اشاره لطیفه ایمائی است که در آیه است خش وز را کم و کیف و وقت بکال دهیمه
در رتبه دانسته اند باری و عدم اقبال او و راندن و لعن نمودن او را که در حدیث است عبارت است از بعد و دوری او در داشتن او و قابلیت قبول
نمودن نور و رحمت رحیمیه را به هیچ وجه من الوجوه بلکه بلطف آن عزیز از وجود که رحمت رحیمیه است که بمضمون وسعت کل شیء احاطه همه
موجودات نموده است و دیگر هیچ نبوده است و شکل این است آن در عالم تصویر به این طور است که بعد از عقل و بعد از عوالم النفوس در برزخ سبع
سموات و کره نار و هوا و آب و خاک و عوالمی که بعد از جهل است که متصل بکره خاک میشود و او را دار دنیه نمودن بفرمان الهی
و قوس عقل واقع شده است بدین شکل است که در صفحه الطرف مشکل شده است چونکه این صفحه صورت نوشته



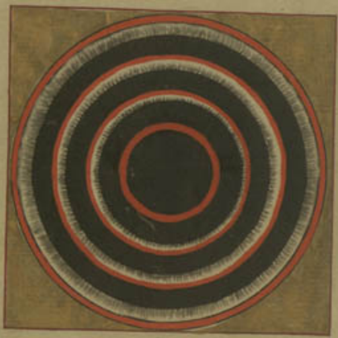
و شاید که از لفظ بحر اجاج که در حدیث است مهدی با و مخفی باطن و ناول این آیه و مثال آن که لفظ بحرین دارد نبوی دو بحر
که مراد از دو بحری که متضاد ند همین بحر عقل و بحر جهل است آیه این است و ما یستوی البحران هذا عذب فرات سائغ شرابه
و هذا ملح اجاج یعنی و مساوی نیستند دو بحر بلکه متضاد ند آن یک بحر شیرین و گوارا است و نوشیدن او خوش است و آن یک بحر
شور و تلخ و ناگوار است و هم چنین است هر آیه که لفظ ظلمات و نور و خلق و حرور و اعاده و بصیر و احیا و اموات [illegible] مثلا الحمد لله الذی

خلق السموات والارض وجعل الظلمات والنور ومثل وما یستوی الاعمی والبصیر ولا الظلمات ولا النور ولا الظل
ولا الحرور وما یستوی الاحیاء ولا الاموات ان الله یسمع من یشاء وما انت بمسمع من فی القبور ان انت
الا نذیر **شعر** سخن چه بر ره آید کرش نماید زهم ◦ هزار کوره حکایت از آن برون آید **تحفه** وازتضایف کلمات وازین بند
که جهل جوهریست ظلمانیه ومثل عقل بریست ازما توهاد نشده و حکایت از استعداد و قوت و نمای صفات نقایص او بطریق تعقبات
ونقص محض است بالجمله کمال در آن نیست و ظلمت صرف است والنوه از نور در آن نیست وازملکات وزدن تیرا ورا شبه ذلیل
بسیطیست که او را هیچ کونه ترکیب نه واو بار سطر و حیت که اورا هرکز اقبال وقرب نیست نه وانعزاع آن خداوند است از یز نسبت او باب
اضلال تمام موجودات ظلمانیه است الابد الدهر من غیر تغییر ولا زوال واتیه الله غضبانیه وحجاب اعظم ظلمانیه اوست
که اوراوست در آن تمام صفات قهریه وغضبیه خود را مربوط ساخته است آن حجاب که مجموعات ظلمانیه وجهنیه خود را در کنت جهل وظلال
تمام موجودات جهنمیه وظلمانیه از آنست واز آن بنوری هرآینه جمیع در وادی مراح عدم مسرورح بود و نیز واو باب غضب ولعنت ونقمه
بر همه صد و در وادی الابد عز مفتوح و کشود نیز **شعر** آن که کمند داکی جارست ◦ جران بچه کداین چه خارست ◦ دوست تام کمالات
ظلمانیه او دارالضعه اسامی مقابل عنوان نماید پس اسمای آن عالم ما انعقت است واسم خارج من خلقه فلا یدخل فیه و حرکت تنقضها
و بجفه و مقبق الازل وعالم الامر روح ومی جهل وصخره سوداء وحشیة مرضیة ولعیفه حقیقة
ورابطه بین الظهور والبطون وشجره وذقومیه ومقام اوابعد وبرزخ البرازخ وحقیقه وصعیه وظلمه لعنه
کلیه ونفس غضبانیه وازلیة ثانیه وعلم قابلیه اول ومثال اینها که از اسمای عقل است وبجانب مختلفه بر آن اطلاق
میشود چونکه جهل ام از شدت ظلمه وکالیه آن اعتبارات مختلفه دارد دیگری بر ضد عقل است ومثل عقل او را اضافات ظلمانیه بر ضد
اضافه عقل الثانی چنانکه خداوند تعالی از آیه نور کنشین بر کیفیه اضافه شود آن عقل است یا دنیا حامله نمودن فرموده است او کظلمات
فی بحر لجی یغشه موج من فوقه موج من فوقه سحاب ظلمات بعضها فوق بعض اذا اخرج یده لم یکد یریها ومن لم
یجعل الله له نورا فماله من نور یعنی مثال جهل در بیجا در بودن خداوند غضب خود را شکل ظلمتهای است که در دریای عظیم
العمیق است که فرو گیرد آن دریا را موج تاریک ظلمانیه واز بالای آن موج موج تاریک ظلمانیه دیگری باشد واز بالای آن موج ابر
سیاهی باشد ومجموع اینها ظلمتهاست که بعضی در بالای بعض است ودر مرتبه تاریکیست که هرگاه کسی بیرون بیاورد دست خود را از تاریک
نیست که به بیند دست خود را از شدت ظلمه وتاریکی وکسی را که خداوند قرار نداده است از برای او نوری راپس دیگر از برای او نوری
نیست شده والعقول ظلمات خواندن خود پس بر دفق مثال اضافه عقل بر موجودات نورانیه مثال ظلمانیه ظلام جهل است بر موجودات ظلمانیه دیگر را
و اینجا مقابل شجره مبارکه اجل در اینجا موج اول مقابل مصباح بران وموج دوم مقابل زجاجه بران وابر سیاه مقابل

مشکوة بدان

٧

مشکوة بدان پس ابر سیاه که بمنزله مشکوة عالم عقل است در عالم جهل مثال ارضین سبع جهنمیه است چنانکه اشاره شد
وبعد ازاین مفصلا ذکر خواهد شد وموج دوم مثال برزخ جهلی است ایضا وموج اول مثال نفوس شریره ظلمانیه است ودریا
مثال شجره خبیثه غیر مبارکه جهل است پس از شجره خبیثه افاضه ظلمت بنفوس شریره میشود واز نفوس سرایت به برزخ میشود واز
برزخ به ارضین میشود این هشت است والله اعلم



واگر خواسته باشی که بر دفق دایره عقل که در این خصوص سابقا مسطور شد سجرایی را از دایره وفیه محیطه بدانی ودو دایره دیگر
عکس غایبه تا دایره وسطی مرکزیه دارا دایره ابر سیاه بدانی باعتبار رعیة وعوالم چنانکه در دایره عقل ذکر شد بی تفاوت بدار
ومثال از برای مطلب اکتفا بشود **تحفه** بدانکه بهمان نحوی که عقل اول وعین روح ونور خاتم النبیین صلوات الله علیه وآله بود
وباعتبارات مختلفه اسامی متکثره غیر از روح محمدی داشت بهمان نهج جهل اول بعینه روح وظلمة خاتم الشقیین علیه اللعنه است و
باعتبارات مختلفه اسامی مختلفه غیر از روح وهیبل سیداده جنانکه روح آن حضرت احاطه بتمام موجودات نموده ظلمانیه

سنخیه دارد و با همه افراد آن جنس سنخ و مصاحب میباشد و وجود ظلمت تمام از ظلمه وجهانیه است و چنانکه روح آن جناب را
ظاهری و باطنی میبود باطن او عرش دو پایه و حقی او بود و همچنان روح آن خبیث را ظاهری و باطنی است و باطن او عرش
دولی و حقی است چنانکه موجودات صمدانیه در شکل و حقیقتی که سابقاً مذکور شد باطن او که روح ربی است همان بندی عرش است
که نسبت العرش عقل و عرش الهی است دارد و ظاهر او قسمت که او بعوالم خود که آخر آنها متصل بآخر عوالم عقل است دارد چنانکه آن جناب
و هر یک از عترت طاهره آن در آن روحیه مقدسه اشتراک داشتند و آن روح روح همه بود و در عالم عزت و جبروت انوار ایشان یکی بود
و باسم و شخص متعدد شدند همچنان آن ملعون با هر یک از قبیله خبیثه آن در آن روحیه خبیثه اشتراک دارند و آن روح روح همه
ایشان است و در عالم ظهور و هبوط ظلمانیه یکی بودند و باسم و شخص متعدد شدند بطریقی که دانستی که آن حضرات و آن جنابان بجهة علم و
شعوری که داشتند باحاطه حقیقیه خودشان موجودات نسبیه و شعاعیه خود چنانکه آن علم لازم و عین عقل و نورانیه ایشان است معترف بودند
که منم آدم و منم نوح و منم ابراهیم و منم موسی و منم عیسی و نفس آن و امثال اینها که سابقاً ذکر شد و اشاره بآن نموده است و اما
آن ملاعین بسبب عدم علم و نبودن شعور که لازم و عین جهل و ظلمانیه ایشان است اطلاع از آن معیه و مصاحبت موجودات نسبیه و شعاعیه
خود ندارند و باین سبب نگفته اند که منم ابلیس و منم عوج و جهابیان و منم نمرود و منم فرعون و هامان و منم [illegible] و امثال
و لکن در نفس الامر و در نزد کسیکه علم و صاحب شعور است جایز و صحیح است که بگوید ایشان هر یک از افلاطینی که اشتراک در آن روح جهلی و ظلمانی
دارند که این است ابلیس و این است قابیل و این است فرعون و هامان و نمرود و [illegible] و امثال اینها و از اینجا است که در احادیث وارد شده است
که هر فتنه که در شرق و غرب عالم میشود و زر و وبال آن در عنق و گردن ایشان است و احادیث بسیار باین مضمون وارد است و از کثرت [illegible]
ای طالب ذکر اینها نشد و بیان آن بجائی که بجای گفتن که تعبیر از جمل بمحال و جیا به دفعه هر دو واحد آن شده است همچنان تعبیر نمود در ان از جهل بمحال
و قواب آن صحیح و جایز است چنانکه در تاویل آیه او کظلمات فی بحر لجی که سابقاً ذکر شد بخصوص حدیثی است که صدر آن در تاویل نور دان
آیه نور است بمحال مجالی و قواب آن سابقاً در باب اول اشاره بآن شد مرویست از امام جعفر صادق علیه السلام که فرمود الله نور السموات
والارض مثل نوره کمشکوة مشکوة حضرت فاطمه علیها السلام فیها مصباح امام حسن المصباح فی زجاجة امام حسین است الزجاجة
کانها کوکب دری فاطمه علیها السلام که کوکب درخشنده است در میان زنان اهل دنیا یوقد من شجرة مبارکة ابراهیم است زیتونة
لا شرقیة ولا غربیة یعنی حضرت ابراهیم نه یهودی است و نه نصرانی یکاد زیتها یضیء یعنی نزدیک است که علم از آن منفجر شود ولو لم
تمسسه نار یعنی هر چند که این وحی از ملک نرسد نور علی نور یعنی امامی بعد از امامی میباشد یهدی الله لنوره من یشاء
یعنی هدایت در امامت میفرماید خداوند هر کس را که بخواهد بسوی ائمه علیهم السلام بعد از آن راوی این حدیث که صالح ابی سهل است پرسید که
او کظلمات چه معنی دارد فرمود که مراد اول و صاحب اوست و لفظ امواج یعنی دومی است من فوقه موج ظلمات ابر سیم است من فوقه

محلها

سحاب ظلمات بعضها فوق بعض معویه لعنة الله و فتنهای بنی امیه است و اذا اخرج یده لم یکد یریها یعنی مؤمن هرگاه که گرده باشد
در ظلمات و بیابد در زمان بنی امیه نزدیک نیست که بتواند دید بیابد و نبیند و من لم یجعل الله له نورا یعنی کسیکه خداوند نگردانیده است
برای او امامی از نسل فاطمه علیها السلام فما له من نور یعنی پس از برای او در قیامت امامی نمیباشد که او را شفاعت نماید و دست بگیرد و از این حدیث
در نقب قیامت در طوری که هر جا ذکر نور در امثال شده است تاویل آن بجنابان و هر جا ذکر ظلمت و امثال آن شده است تاویل آن بخبثان شده است
بسیار است و از این قبیل است مضمون حدیث القطع نقیر بعضه بعضا یعنی از قرآن تفسیر بعضی از دیگر را مینماید و آیات قرآنیه هم بسیار مضمون
بسیار است از آنجمله این آیه است انطلقوا الی ما کنتم به تکذبون انطلقوا الی ظل ذی ثلث شعب لا ظلیل ولا یغنی من اللهب انها
ترمی بشرر کالقصر کانه جمالة صفر یعنی بروید ای گناهکاران بسوی آتشی که بودید شما در دار دنیا که تکذیب او مینمودید بروید بسوی ظلی که
صاحب سه شعبه است و دارای سه شعبه است در کوارات و نه نگاه میدارد از سوختن و برافروختن و بدرستیکه این آتش میاندازد شراره ای که بر بزرگی
قصر و عمارت عالیه است و گویا که این شراره ها شترهای سرخ رنگ میباشند این معنی تفسیر این آیه است بطور عربیه و لغویه که سابقاً ذکر شد که بغیر
اهل مجادله از قرآن نیست و اما مقصود خداوند که اهل تاویل میگویند بحسب اهل دل و موعظه است باطن بیشتر معنی آن است که بروید ای گناهکاران
بسوی آتشی که از آتش جهان کسی است که بسبب جهل آتش نشان است که تکذیب میکردید پیغمبر را در خصوص امامت علی بروید بسوی آتشی که در دنیا
صاحب سه شعبه است و مراد از آن سه کس است که شعبه ای و مجیطی و محل و مصور قالبیه است که آتشنه که زعم داشته داین کسی را از سوختن جهل
دنیا داده یا نگاه دارد شفیعی نمیکرد و بدرستیکه آتش شعله های مانند کار و عملهای مانند کار و مراد از قصر امیر المؤمنین علیه السلام است چونکه
محل و آرامگاه و پناه و مادای شیعیان و دوستان است چنانکه در آیه و بئر معطلة و قصر مشید آیه آیه است و مراد از بئر و قصر و تاویل
بایشان شده است بعد فرمودند که این فحل این آتش در دار دنیا بود و از آتش جماله صفر میباشد یعنی شترهای زرد که مراد از شتر است
و مراد از جماله ایضاً آنحضرت است چونکه غالب در وقت شتر نمودن حبوب پیکی در انتها یا کلا انا ملاء اعلام بر سبایه بزرگی که در آن
عالم و جایی از علایق این عالم و با الکلیه منقطع میبوده و از این سبب آنجناب در بعضی از احادیث به شتر مرغ نموده است و از
این جمله است عبارت خطبه شقشقیه که مشهور و معروف است و در وقتیکه در اثنای خطبه کسی از آنحضرت سؤال نموده بود از آن بیابانی که
که در شهر بازماند بعد از آن از حضار مجلس کسی التماس نمود که تتمه کلام خطبه را بفرمایند فرمود که هیهات تلک شقشقة
هدرت ثم قرت یعنی دور است گذشت و آن کلامی بود که از مستی آن عالم سر زده بود و بیرون آمده بود مثل کف دهن شتر که خود
به خود بسبب مستی او بیرون بیاید و این قسم تشبیهات در کلام فصحاء و بلغاء و سایر و دایر بسیار است چونکه وجه شبه از یک جهتی که مراعات
میشود کافی است در تشبیه و نباید که من جمیع الوجوه باشد و از آن جمله این آیه است لمثل هذا فلیعمل العاملون ان هذا لهو الفوز العظیم لمثل
هذا فلیعمل العاملون اذلک خیر نزلا ام شجرة الزقوم انا جعلناها فتنة للظالمین انها شجرة تخرج

فی اصل الجحیم کانه رؤس الشیاطین فانهم لآکلون منها فمالئون منها البطون ثم ان لهم علیها لشوبا من
حمیم ثم ان مرجعهم لالی الجحیم انهم الفوا اباءهم ضالین فهم علی آثارهم یهرعون ولقد ضل قبلهم اکثر الاولین
یعنی آنست که در آیهٔ سابق بعد از ذکر نعمتهای بهشت را فرموده و در این آیه میفرماید که بدرستیکه این است و نعمتهای آن از جهت
نوز عظیم و لذت بزرگ است و از برای مثل این نعمت و این نور باید عمل نماید در دنیا عمل کننده کان بعد میفرماید که آیا این نعمت
بهتر است که در اول مردن بمنزلهٔ ناشتا بکسی میدهند یا شجرهٔ زقوم بهتر است بدرستیکه ما گردانیدیم این درخت را فتنه
و عذاب از برای ظلم کنندگان و بدرستیکه این شجرهٔ زقوم درختی است که بیرون میآید در اصل و قعر جهنم و شکوفهای آن گویا سرهای شیاطین است
در بدهیتی و بدشکلی پس بدرستیکه اهل جهنم هرآینه بخورند از این درخت و شکوفهٔ آن پس پر سازند از آن شکمهای خود را بعد از آن بدرستیکه
از برای ایشان است بر بالای آن خوراک بهره از آب بسیار گرم بعد از آن بدرستیکه مرجع ایشان بسوی جهنم است بجهت آنکه ایشان یافتند
در دار دنیا پدران خود را گمراه و نفهمیده پس ایشان بر آثار و بر عقب آن پدران بسرعت و حرص تمام رفتند و بتحقیق گمراه شدند
پیش از ایشان اکثر از مردمان اولین و سابقین اینست تفسیر این آیه است و اما مقصود خداوند و تاویل آن پس آنست که مراد از شجره زقوم
محال محاربان است که هریک از غاصب اول و دوم و سیم است بقرینه آنکه میفرماید که ما گردانیدیم او را فتنه و معنی فتنه محک است
آزمایش را گویند پس معنی آنست که هرطینی که ما بایشان دادیم و ایشان را مطلق العنان نمودیم از جهت آنستکه که گردانیدیم ما ظهور ایشان را فتنه و
محک امتحانیکه ظالم و غاصب حق محمدی و آل محمد بیابا شدند تا آنکه معلوم و ظاهر شود هرکسیکه ظالم و غاصب است و اتمام حجت بعمل آید
بعد فرموده بسبب ایشان بدرستیکه این درختی که بیرون آمده است و نمودار شده است از اصل و قعر جهنم و اصل جهنم همان جهل است بجهة آنکه
در ترکیب عوالم جهل اول جهل کل است بعد از آن ظلمات است بعد از آن جهنم است چنانکه بعد از این مذکور خواهد شد پس جهل اصل و قعر جهنم
میشود و بعد فرموده که میوه و شکوفهٔ این درخت یعنی محاربان و اتباع آن روح جهنمی و شجرهٔ زقومی در دار دنیا رؤسا و بزرگان ایشان
ایشانند میباشند که عبارت از اول و دوم و سیم است ایضا و اما تفسیر مراد از کلمهٔ رؤس این کلمه پس ای شیاطین یعنی رؤسا که
یعنی عضو مخصوص که از آن گویند پس تشابه او معلوم است چنانکه خود مفسرین ایراد بر خود نموده اند و گفته اند که رؤس شیاطین را کسی
ندیده است و بر فرض دیدن نکات در چه غایة که موجب عذاب باشد نزد دلیلی این تشبیه مفید فایده نیست و بعد جوابهای غیر مستند
داده اند خلاصه بعد فرموده بدرستیکه آن شیاطین هرآینه میخورند از آن رؤسا یعنی استفاده جهل و ظلالت از ایشان میکنند پس شکم
حقیقتا و روی خود را از آن جهلها پر میکنند بعد از آنهم در بالای آنهم آب گرم که عبارت از نقاخر دارد خود غناوانست میخورند
و بعد از آن رجوع ایشان و این جهلها و ظلالتها و تفاخرها در قیمت و حقیقت آنها بجهنم است بدرستیکه اینها پدران انبیا و ترتیبی خود را
بر باطل دیدند و بر عقب و آثار ایشان از روی تعصب و بهمین سبب ایم اکثر از امتهای سابقه و اولین گمراه شدند و از این مقوله

آیات این قسم تفسیر و تاویل از طریقهٔ اخبار و احادیث بسیار است و از عجایب که در بسیاری قاعده کلیه فرموده اند که هرآینه در قرآن
مشتمل بر ذکر خیر و مدحت و جنت است پس از ایشان ما و شیعیان ما است و هر آیه که مشتمل بر ذکر شر و جهنم و ضلالت است پس آن در شان دشمنان
ما است خلاصه شعر با عقل و فهم و دانش داد سخن توان زد چون جمع شد معانی گوی بیان توان زد گر کسی بسخ فوز ظلمان ایمان باب
باشند و قاعده را که ذکر شده از آن اماما انکار کنند بگوید که معنی این آیات نادانست پس جواب آنست که شعر هر که را آنست شفا نشناخت
رنگ هوا سیه بنش قابل سیر حقیقت نبود تحفه و از انضاف کلامات مذکوره بر تو معلوم شد که چنانکه رحمت خداوندی در هر قسم رحمتی که باشد
اولا نازل و وارد بر عقل و روح خاتم النبیین میشود و بعد بملائکه و اهل ملکوت سموات علیه و العلیا و بعد بر مردمان و اهل ارض بهمچنان غضب خداوند
از هر قسم غضبی که باشد اولا وارد و نازل بر جهل و روح خاتم الشقیین میشود و بعد بجنه و شیاطین و اهل ملکوت ارضین سفلی و بعد بسایر مردمان از
حیله و شقیا و اهل ارضین بنابراین معنی مقابل مضمون آیهٔ ان الله و ملائکته یصلون علی النبی یعنی میشود که خداوند لعنت میکند
بر شقی معهود و اجنه و شیاطین استفاده لعنت می نمایند از او و سپس تمام از شقیه و اهل ارض استفادهٔ لعنت میشود از آن مینمایند و این آیات
دوستان را برای اعتقاد کنند و تسلیم بنمایند چون و چرا مکنید چنانکه فرموده است ولقد ذرأنا لجهنم کثیرا من الجن والانس لهم
قلوب لا یفقهون بها ولهم اعین لا یبصرون بها ولهم آذان لا یسمعون بها اولئک کالانعام بل هم اضل اولئک
هم الغافلون یعنی بتحقیق که خلق کردیم ما از برای جهنم بسیاری از جن و انس را که از برای ایشان دلهاییست که بآن دلها چیزی را نمیفهمند
و چشمهاییست که بآن چشمها چیزی را نمی بینند و گوشهاییست که بآن گوشها چیزی را نمیشنوند و این قسم از مخلوق مثل چهارپایان هستند بلکه اینها گمراه تر
از چهارپایانند و اینها جاهلان و غافلونند و چیزی نمیخواهند بجهة آنکه ایشان عارف و عالم نیستند و در اینجا این سؤال است ایضا که خداوند فرموده است
که خلق نمودم خلق را برای اینکه بشناسند و در اینجا فرموده که خلق نمودیم بسیاری را برای جهنم و دارد که اینها را داخل
جهنم میکنیم و بالک ندارم در این بجهة آنست که این سؤال کرده نمیشود از آنچه کرده ام مراد آنست که آنچه را کرده ام تمام از روی مصلحت و حکمت است
و امور دیگر سؤال نیست یعنی در نزد عاقل و عارف که مطلع بر کیفیت خلقت و عقل و شعور و خلقت جهل و سعت آن بشود و اما جاهل و غیر
عارف پس آن خود نفس کسی است و سؤال است و قطع نمودن که آن ممتنع است و محال است چونکه معنی جاهل این است که جزئی شعور بر آن نمیشود
چنانکه مضمون همین آیه است که الحال ذکر شد و از این جا و از قاعدهٔ اول که تعریف لا انبیاء و ما فضل ادعا معلوم میشود که صلوات کردن است و
بر آن جنابان و لعن نمودن بر آن دشمنان و غضبان ایشان کمال ظهور نمیرسد و چونکه صلوات و لعن چنانکه ذکر شده از ظهور و عبادت
حقیقیه امر ما موقوف بظهور خاتمیه نکند که ریاست و تولا و تعظیم نمودن کسی موقوف به تبری است و امانت نمودن نسبت داشت
به تبری تحقق می یابد و درست میشود چنانکه محبت و الایت آن جنابان در دل کسی مرد و برادر و مستغفر آن جنابان تمام نیست دل آن
جنابان محبت و دوامیه بتعظیمات و تسلیمات ایشان در زبان میدهد عداوت و الایت ولعنت دشمنان ایشان در زبانهای تمام نیست

سر اینکه در بعضی روایات وارد شده است که ثواب لعن نمودن بر دشمنان بیشتر است از ثواب صلوات فرستادن بر آن جنابان
واضح شد چونکه تولی بدون تبری تمام نمیشود و تبری از شروط لازمه تمامیه تولی است چنانکه منقول است و معنی حدیث مشهور که دوست
[illegible] طایفه اند دوست تو و دوست دوست تو و دشمن دشمن تو [illegible] سه طایفه اند دشمن تو و دوست دشمن تو و دشمن دوست تو
پس شدت ثواب و فضیلت لعن و تبری داشتن و لعن نمودن بجهت تمام نمودن تولی است چونکه دوستی و تعظیم دشمنان منافی دوستی و تعظیم
آن جنابان است و مانع حصول و غبار سر راه وصول است و الا [illegible] من حیث [illegible] در فضیلت [illegible] شده و از اینجا معلوم شد
که بیشتر بودن ثواب فضیلت [illegible] و خطرات [illegible] برسانند و آن [illegible] مانع و خار راه ایشان است و اینها مانع از حصول محبت
و وصول بولایت آن جنابان میکنند و اما [illegible] عقل [illegible] قوتیه دارند و اولو الامر [illegible]
کرده اند [illegible] بالیقین نموده اند و هرگز میلی بایشان ننموده اند و نخواهند داشت و ابدا برای ایشان مانعی از حصول تولی
و وصول [illegible] معرفت آن جنابان نمیکند [illegible] پس در حق ایشان فضیلت مذکوره [illegible] مگر
منکران ملاعین نشوند و اسم ایشان را [illegible] و لعن ایشان نکنند پس هیچ عیبی در تولی [illegible] در کمالات ایشان نیست و نخواهد بود
هر چند که عدم [illegible] و غفلت نمودن از [illegible] محال است و از این تحقیق [illegible] لعن بر اعدای آن جنابان موجب نفع اکبر
[illegible] کاری [illegible] معلوم شد [illegible] در همه کارها [illegible]
ضعف تولی [illegible] آن جنابان [illegible]
[illegible] آن ملاعین [illegible] آن بزرگواران [illegible]
و از این سبب در کار [illegible] بهم رسیده است و در دل [illegible] و کدورت پیدا شده است پس [illegible] مشغول [illegible]
[illegible] عالم عقلا [illegible]
[illegible] بر طرف میشود [illegible] و کدورت [illegible]
[illegible] کدورت [illegible]
[illegible] یعنی [illegible]
[illegible] الخبیثات للخبیثین والخبیثون للخبیثات والطیبات للطیبین
والطیبون للطیبات یعنی هر چیز [illegible] برای [illegible] آدم [illegible] هر چیز خوب برای [illegible] آدم خوب [illegible] برای
هر چیز خوب است [illegible] **شعر** ذره ذره کاندرین ارض و سماست ۰ جنس خود را همچو کاه و کهرباست ۰ ناریان مر ناریان را جاذب‌اند
نوریان مر نوریان را طالب‌اند ۰ عاقلان هم صافیان را طالب‌اند ۰ [illegible] ۰ [illegible]

هم خوش آید عاقبة ۰ و مخفی نماند که انبیا و رسل و ائمه و سبل با هر کس [illegible] در کردار [illegible] ملاعین و [illegible]
[illegible] از این سبب [illegible] صعوبت و گرفتاری در امور [illegible] ایشان [illegible] و لکن از آنجا که از جهت تمام حجت [illegible] خداوند
خود مکلف بوده که با ایشان مخالطه و مکالمه [illegible] نمایند و حال آنکه [illegible] ظهور [illegible]
[illegible] و عدم مناسبت و مشابهت [illegible] الطرفین [illegible] صعوبت و گرفتاری [illegible]
شدیدتر و عظیم‌تر بوده است و لهذا مشهور است که الانبیاء اشد بلاء ثم الامثل فالامثل و از این جمله [illegible]
[illegible] آن روح را [illegible] و از این تحقیق معلوم شد که [illegible] انبیا و رسل و ائمه و سبل [illegible]
[illegible] و بلا و مصیبت دیگران [illegible] ایشان موجب [illegible] ذنوب و تخفیف [illegible] ایشان است چنانکه
این مضامین [illegible] متواتره مفصلا و مجملا مذکور و مسطور است **شعر** [illegible]
[illegible] آب [illegible] **تحفه** چونکه دانسته شد که عقل و روح محمدی [illegible] منبع نزول [illegible] خداوند است [illegible]
[illegible] از مخلوقات [illegible]
[illegible] و منبع نزول [illegible]
[illegible] از مخلوقات [illegible]
[illegible]
[illegible] عالم عقل اول [illegible]
اول است و از [illegible] نزول و صعود می‌نمایند یعنی رحمت خداوند [illegible] عقل [illegible] نزول می‌نماید و [illegible]
[illegible] عقل است و غضب خداوند [illegible] جهل از مرکز صعود می‌نماید [illegible] که شعبه جهل است [illegible]
[illegible] از حیوانات و نباتات و معادن و جمادات است [illegible] با یکدیگر [illegible] می‌نمایند [illegible] در صورت ظاهر [illegible]
فرق [illegible] و [illegible] ولکن در صورت باطنیه که حقیقت نور و ظلمت و سعادت و شقاوت
هر یک است از یکدیگر جدا و ممتاز [illegible] مرج البحرین یلتقیان بینهما برزخ لا
یبغیان [illegible] یعنی [illegible] خداوند دو دریا را در جایی که هر دو با یکدیگر ملاقات میکنند ولکن در میانه ایشان برزخ
[illegible] که [illegible] داخل یکدیگر نمیشوند [illegible] عقل و جهل [illegible] نور و ظلمت و سعادت و شقاوت است که
[illegible] که داخل یکدیگر [illegible] مذکور خواهد شد [illegible]
و در این [illegible] صورت [illegible]

و زمین کرهٔ خاک کرهٔ آب و بعضی از علما لیکن هر یک از عوالم عقل و جهل را بیست و هشت دانسته اند بعدد حروف تهجی
کانه ابجد و دلیلی بر آن نیافتم و احادیث در این باب هم بحسب عدد و هم بحسب ترتیب اختلاف دارد خلاصه چون که ما شکی نیست
این است که این را از جهت ایضاح مطلب ذکر کرده شد مطلب این است که بیان کیفیت نزلات و اجتماع نمودن هر یک از عقل و
جهل در کره که محل کون بنی آدم است کرده شود و محل تصویر آن ایضا با به وسعتی داشته باشد تا آنکه خوب نموده کرده شود پس بیان آن این است
است که از هر یک از دوایر عقل و جهل نصفی که بشکل قوس است گرفته مقابل و رو بروی یکدیگر قرار داده شود و نقطه که دایره
منعقد از آنها حاصل شود و انصاف علای از آنها دوایر عقل و انصاف سفلی از آنها دوایر جهل باشند و وسط آنها محل کون فرض شود و بنا
بر این انسب تثبیت آنها که اکتفا به چهار دایره که موافق دایره مضمون آیه نور در آیه ظلمات است شود که چهار قوس اعلای آن از عقل
و چهار قوس اسفل آن از جهل باشند تا آنکه وسعتی زیاده از برای تصویر اشکال و صوری که در نظر است حاصل شود و با آنکه فایده در کثرت
و تعداد دوایر نیست شکل است که در این صفحه مقابل صفحه است آنکه در صورت تمثیل نموده شده است که ملاحظه میشود این است



به دو نصف شده است



پس دایرهٔ محیطه فوق را مقام عقل و روی قبالهٔ آن سوی خلق بدان و دایرهٔ مرکز وسط را محل جهل بدان و دایره ما بین محیط و مرکز که سطح
کرهٔ نسیم و محل کون بنی آدم و نشو او است و در ما بین هر یک از دوایر عقل و جهل دو دایرهٔ محل کون است هفده دایره که محل و صورت هفت
عالم است فرض نمای که هر یک از عوالم عقل و جهل با اصطلاح آنها که عقل و جهل است به هجده عالم میشود و از جهة عدم دقت صفحه از برای هر یک
عوالم عقل یک دایره در نظر بود و به جهة هفت آسمان یک دایره مشخص شده و هفت زمین عوالم جهل یک دایره وضع شده تا معلوم باشد اسامی هجده
عالم عقل پس این است که از فوق از تشخیص نمود و میشود عقل کل روح کل نفس کل طبیعه کل جوهر [illegible] که جسم کل عرش کرسی هفت آسمان
کرهٔ نار و کرهٔ هوا را اما اسامی هجده عالم جهل پس این است جهل کل ظلمه جهنم ریح [illegible] مجر و ثور هفت

تحفه بدانکه از برای هر یک از عقل و جهل بالنسبه بتمام افراد و اجزاء و مقامات و شئون عوالم و بحرین خود بمجمع البحرین محل تکون بنی آدم علاقه میباشد بانواع علاقات بطریق ترتیب و تقدم و تاخر در مابین آنها باین نحو که اول از آن علایق مثلا علاقه عقل بوجود عالم نفوس و ارواح و بعد از آن بواسطه آن علاقه بوجود عالم مثال و اشباح است و بعد از آن بواسطه آنها علاقه بوجود عالم اجسام سموات است و بعد از آنها و بواسطه آنها علاقه بوجود عناصر و طبایع اربعه است یعنی آتش و باد و آب و خاک و بعد از آن و بواسطه آنها علاقه بوجود معادن و نباتات و حیوانات است و بعد از آن بواسطه آنها علاقه بوجود طبایع بنی آدم است و بعد بواسطه آنها علاقه بوجود مزاج انسانست و بعد از آن بواسطه آنها علاقه بوجود اجسام و ابدان انسانست و بعد بواسطه آنها علاقه بوجود اشکال انسانست و بعد بواسطه آنها علاقه بوجود نفوس و ارواح انسانست و بعد بواسطه آنها علاقه بوجود عقول و ادراکات انسانست و بهمین نهج علاقه مودت و خصایص آنها از ارزاق و مساکن و ملابس و سایر امور معیشت انسان و هم چنین و بهمین طور است انواع علایق جهل بعوالم خود بانتفاوت بجنبه این معنی که تمام عالمی که از علاقه عقل بهم رسیده است نورانی و علیین و سعدا و نفسند میباشند و تمام عوالمی که از علاقه جهل بهم رسیده است ظلمانی و سجینی و سعادت بوده میباشند و در برابر عالم سموات علویه عقل عوالم ارضیه سفلیه جهل میباشند و در برابر نفوس و ارواح مقدسه جزء عقل نفوس و ارواح خبیثه شریره جهل میباشند و در برابر عقول و ادراکات عقل جهلها و اوهام جهل میباشند بنهجی که سابقا در تحت نصف کرده شد و هر و شده و علاقه هر یک از آنها بعالم سابق مقدمه و شرط علاقه انسانست بعالم لاحق و کمال و نقصان علاقه از آنها بعالم لاحق تابع کمال و نقصان علاقه انسانست بعالم سابق پس هر قدر که علاقه سابق اتم و اکمل است همان قدر لاحق اتم و اکمل است و هر قدر که ناقص است همان قدر ناقص میباشد مثلا اگر علاقه نفوس بعالم بنی آدم است علاقه عقول و ادراکات آنهم تمام است و اگر علاقه نفوس به نقصان دارد علاقه ادراک هم نقصان دارد و در این قیاس باقی را بدان و باید دانسته شود که کیفیت هر یک از این علایق عقل و جهل مثلا کیفیت علاقه روح انسانیت بتمام بدن و علاقه آفتاب بتمام اقالیم و علاقه سلطان بتمام مملکت و علاقه شخص و وزن با عمل نقل خود که بنحوی است که هیچ جزوی از آنها در محل و محال تعلق آنها از حلول نشده است و حلول نموده است ولکن تمام آثار و صفات و کیفیات آنها در آن محال و محل اسار یا سرایت نموده بنحوی که اگر فرضا آنها منعدم شوند هر آینه بقا و ثبات در یک طرفة العین از برای محال و محل باقی منماند و این قسم از علاقه و تدبیر و تصرف معنی فیض است که عبارت است از آن که منبع جزئی کم بنا به و تغیر و تحول در آن راه بنا بد و منبع جزئی از آن موجود و منتفع و مستفیض گردد و این بجهت غایت کمال منبع و حصول استعداد در جزء است لا غیر و بگنجد بدو میشود که آن موجود گویا جزء ثابت با قیست همان نوال و اتصال الموضات متناسبه است که از شدت اتصال و قرب بجزء ثابت بنحو که دیده شود و حال آنکه در حقیقت و نفس الامر جزئی متحرک هم است بلکه حرکت نمودن جزء است مثلا آب در نظر و در عالم حس یک جزء ثابت متحرکی باشد و لکن از آنجا که اگر منبع با اتصال آن از منبع تمام شود آن آب و آن جزء متحرک معدوم میشود پس عقلا و حسا یقین حاصل است که آن آب همان انتقالات و حرکات متصل منتقل منزایل بوده است و ما در آن و دیگر جزئی نبوده است مثلا چراغ و فانوس که در نظر جزء ثابت بر قرار میباشد

دوانجاکه

و از آنجا که اگر روغن از آن قطع کرده شود هر آینه منعدم میشود یقین حاصل است که وجود و ثبات آن همان اتصالات فیوضات لحظه بلحظه است و جز از آن اداد و وجودی باقی نبوده ... و از اینجاست که در آیه نور کیفیت استفاضه موجودات از عقل بتمثیل نور در زجاجه و مصباح از شجره مبارکه بیان فرموده اند و بجهت چراغ و زیت که در صورت آنها حدوث و مروری داده میشود و لکن از آثار نیز مرور و حدوث آن که در زجاجه و مصباح مثلا ثبات و ادامه در حیوانات از آنجا که بعد از گذشتن ما بین التفاوت کلی حسی در قطر و اندازه آن دیده میشود یعنی حاصل میشود که آنها آنا فانا لحظه بلحظه در نمو و مرور و حرکت بوده اند ظاهر تمام موجودات که با بر خداوند در تحت عقول و جهل اند تمام حالات آنها از وجود و آنچه تابع وجود است مشمول است و آیه و تری الجبال تحسبها جامدة و هی تمر مر السحاب صنع الله الذی اتقن کل شیء اشاره باین معنی است یعنی و می بینی تو ای بیننده کوهها را در حالتیکه می پنداری تو آنها را جامد و خشک و باقی بر یک حالت و حال آنکه آن کوهها مرور و حرکت میکنند مثل مرور و حرکت نمودن ابرها در سرعت بعد فرموده است که این صنع خداوند آن چنان خداوندی که محکم کرده شده است هر چیزی را از فضل لطف بلکه نظر و حس هم مرور و حرکت آن راه ندارد **مولوی**

آن چنان باقی و محکم داردش ° تا که دهری یا ازل پنداردش °

و این قسم علاقه را بسبیل تصور بر تمثیل از آنجه ست که در روایت از معصوم بیان کرده شده است فرموده اند که خلق الله العقل لعدد الشمس بعدد الخلایق من خلق و من یخلق الی یوم القیمه و لکل انسان وجه لکل ادمی راس من رؤس العقل و اسم ذلک الانسان علی وجه ذلک الراس مکتوب و علی کل وجه ستر ملقی لا یکشف ذلک الستر من ذلک الوجه حتی یبلغ هذا المولود و یبلغ حد الرجال و حد النساء و اذا بلغ کشف ذلک الستر فیقع فی قلب هذا الانسان نور و فهم الفریضه و السنة و الجید و الردی الا و مثل العقل فی القلب کمثل السراج فی وسط البیت یعنی خداوند خلق فرموده است عقل را و از برای او سرهای بسیار بعدد افراد و خلایق خلق شده باشند آن افراد یا بعد خلق شوند و بعد از این تا روز قیامت و از برای هر سری از آن سرها رویی و صورتی است و از برای هر آدمیزاده سری میباشد از سرهای عقل و اسم آن آدمی بر روی آن سر نوشته شده است و بر هر رویی از آن رویها پرده انداخته شده است که برداشته نمیشود تا وقتیکه آن آدمی بحد غایت و بلوغ مردانگی یا زنانگی برسد و هر گاه که بالغ شد برداشته میشود آن پرده پس میافتد در دل آن آدمی نوری پس بسبب آن نور میفهمد واجبات و سنتهای و خوب و بدی را و بعد فرموده اند که آگاه باشید که مثل عقل و تجلی آن در دل انسان مثل چراغ و تابش آنست در میانه خانه و این مضامین است همان علاقه و تحقیقی است که ذکر کرده شد و این نوع از تقریر و تمثیل فرمودن علم عقل بعالم حس از این سبب است که در آخر کلام بطریق اندماج تفصیل و اجمال فرموده اند که مثل عقل مثل چراغ میماند در میان خانه هر چند که بیان علاقه را در تمثیل نهی داد از اینکه فرموده اند چراغ آن و لکن نفی فیوضات دیگر را نفرموده اند بلکه بسبب اهمیت بیان این نوع از فیض الکفایات است چو که مخاطبین موجود در عقل کمالات علایق وجودیه غالبیه و ظلمیه بوده اند بیان آن علایق فایده مهمه از برای ایشان نبوده و هم

که شمه‌ای در بیان علاقه عقل است لکن خاص بآن نیست بلکه به جهت اهمیت ایضا اکتفا به بیان آن بخصوص نموده است و گر نه اصل وجود
و خلقت جهل بالذات و بالاصاله نبوده است بلکه بالعرض است پس حالات و آثار ایشان هم ذکر کرده میشود و بالعرض بجهت فائده خلاف کیفیت
علاقه هر یک از عقل و جهل بعوالم موجودات در جمیع تعلقات یک نهج است چنانکه خداوند فرموده است که وان من شیء الا عندنا
خزائنه وما ننزله الا بقدر معلوم یعنی و نیست هیچ جزئی مگر آنکه خزانه و منبع او در نزد ماست و نازل و فرود نمی‌فرستیم آن
منبع و خزینه را مگر باندازه معلومی و مشخصی و مراد آن است که فرود آمدن آن بقدر و در وقت حصول استعداد افراد و محال حصول
مقدمات و شرائط آنست و سابقا محقق شده که باب و خزانه موجودات علمیه و سببیه که در نزد خداوند است همان عقل و جهل است که باب
و منبع کل موجودات است نه غیر آنها و اشاره باین است آنچه وعنده مفاتح الغیب لا یعلمها الا هو ویعلم ما فی البر والبحر وما تسقط
من ورقة الا یعلمها ولا حبة فی ظلمات الارض ولا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین یعنی در نزد خداوند است کلیدهای
عالم غیب و نمیداند آن کلیدها را احدی مگر خود خداوند و میداند آنچه را که در دریاها و در صحراست و نمی‌ریزد برگی از درختی مگر آنکه
خداوند او را میداند و نیست دانه کوچکی در ظلمات زمین و نه تر و نه خشکی مگر آنکه منبع و اصل آن در کتاب مبین است و کتاب مبین کتاب عقل است
که کتاب جهل هم بتبعیت آن است و چون که دانسته شد سابقا که عقل همان روح حضرات ائمه معصومین علیهم السلام است و اطلاق آن بر قرآن
و تجلی آن اطلاق میشود و از این سبب و صفات آن [illegible] که معنی آن بیان کرده شده است و بنا دلیل آن را جناب امیرالمؤمنین فرموده
خلاصه در این باب و در این آیه لمؤلفه دل با [illegible] از اسرار دارم * ولیکن بر زبان مسمار دارم * و چنانکه علاقه و فیوضات هر یک از عقل
و جهل تا آنکه بمحل کون بنی آدم برسد محتاج به برزخ و واسطه است و بدون برزخ و وسائط ممکن نیست که از ظاهر و دلالت به بنی آدم
برسد و هم چنان بعد از رسیدن بمکان بنی آدم ممکن نیست که به هر یک جدا جدا بطریق استقلال بی واسطه مدد و اعانه برسد
بلکه محتاجند به برزخ و واسطه [illegible] و آن فیوضات هر یک از عقل و جهل بشخصی که رئیس هر یک از دو سلسله است میرسد و بعد از آن بواسطه
و وسائط حق به دیگران میرسد به بعضی بی واسطه و به بعضی با واسطه [illegible] و رئیس سلسله عقل در هر عصری رسول یا وصی آن عصر میباشد و آن قطب
اصلی و واحد حقیقی روی زمین و دیگر آنکه بمکان بنی آدم میباشد و در تحت آن [illegible] وسائط در برزخ بالنسبه بدیگران و بعید از آن [illegible]
تا آخر سلسله عقل میباشند و اقطاب و اوتاد و ابدال و نقباء و نجباء و رجال الغیب که اهل مکاشفه اند و عرفا گفته‌اند و اعتقاد به آنها
دارند [illegible] ایشان را [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

الطاعی

اطلاعی نمیباشد مگر ائمه قطبیه و برزخ [illegible] عالم حس [illegible] قطبیه صاحب [illegible] بامور و معاش خود و علم [illegible]
[illegible] خود [illegible] بالنسبه [illegible] خود و عالم بالنسبه [illegible] خود [illegible] قطبیه و [illegible]
قطب و واسطه [illegible] رسیده است و لازم نکرده است که آن قطب [illegible] خویش [illegible]
[illegible] است که امور و فیوضات [illegible] قطبی است که در ظاهر [illegible] ایشان [illegible]
و فیوضات آن [illegible] و وسائط بعیده [illegible] برسد بجهت آنکه [illegible] استعدادی [illegible] مشابهه معنوی است [illegible]
چنانکه دیده میشود که فرزند عالی [illegible] از آن [illegible] که بعید [illegible] نسب [illegible] استفاضه [illegible]
از آن مردمان بعید النسب و بعید المحل [illegible] بسبب عدم [illegible] و عدم [illegible] و مناسبت [illegible]
ایشان عداوت و هجرت است و در واقع [illegible] الامر [illegible] فیوضات ایشان است [illegible]
تقریرات [illegible] در ارض [illegible] امام باشد [illegible] امام [illegible] معلوم شده [illegible] بالنسبه [illegible]
افاضات بمنزله روح انسانیت بالنسبه باعضا و جوارح انسان [illegible] است که [illegible] الامام رفع من الارض
ساعة لساخت باهلها کما یموج البحر باهله یعنی اگر آنکه امام برداشته شود از زمین در یک ساعت [illegible] موج [illegible]
باهل خود چنانکه موج میزند دریا باهل دریا مراد آنست که زمین [illegible] و معدوم میکرد و چنانکه [illegible] که لو بقیت الارض بغیر
امام ساعة یعنی اگر باقی بماند زمین بی امام [illegible] هم [illegible] و [illegible] خداوند فرموده است ان من امة الا
خلا فیها نذیر یعنی و نبوده است هیچ امتی مگر آنکه بوده است در آن امت رسولی [illegible] ایشان و [illegible]
[illegible] که ان اولیاء الله سکتوا فکان سکوتهم ذکرا و نظروا فکان نظرهم عبرة و نطقوا فکان نطقهم حکمة و مشوا فکان
مشیهم بین الناس برکة یعنی [illegible] هر گاه [illegible] سکوت [illegible] نه غفلت [illegible]
هر گاه که نظر نمایند پس نظر ایشان عبرت است نه [illegible] و هر گاه که سخن گویند پس [illegible] حکمت [illegible]
[illegible] نه مجادله کردن و گمراه نمودن ایشان و هر گاه که راه میروند پس راه رفتن ایشان در میان مردم سبب [illegible]
نه [illegible] و از [illegible]
خلاصه [illegible] فیوضات عقل در میان بنی آدم است [illegible] عقل قطبی [illegible]
[illegible] قطب [illegible] خلاف قطب [illegible] عقل [illegible] قطبیه [illegible]
[illegible] قطب [illegible] فیوضات عقل در جهان [illegible] که لازم [illegible]
[illegible] الاشیاء [illegible] خداوند فرموده است که وکذلک جعلنا لکل نبی عدوا من المجرمین

یعنی هم چنین گردانیده ایم از برای هر پیغمبری دشمنی از گناهکاران و از سلسلهٔ جهل و از اینجاست که مشهور شده است که لکل موسی فرعون

یعنی برای هر موسی برپا فرعون مصور و منصب شده و محقق است که جمیع پیغمبران که از سلسلهٔ عقلند البته مبتلا و معارض یک شخص دشمن و عدو بوده

افعل از سلسلهٔ جهل بوده اند مثل عدو حضرت آدم ابلیس و عدو سلیمان شیاطین و عدو شیث اولاد قابیل و عدو یونس کوریت و عدو

ادریس ضحاک و عدو نوح عوج و جهانیان و عدو صالح افراسیاب و عدو ابراهیم نمرود و عدو موسی فرعون و هامان و عدو یوشع لهراسب

و عدو داود جالوت و عدو عیسی ابلیس و عدو شمعون بخت النصر و عدو خاتم النبیین ابوجهل و ابولهب و عدو علی نعیم و ثانی و اتباع ایشان و همچنین

از برای هر امامی عدوی بوده است تا این زمان که زمان ما است و قطب اصلی و مدار و حقیقی موجودات حضرت صاحب العصر و الزمان است و عدو

و اکثر مردمان اند والله عدوه الکافرین و از اینجاست که در احادیث رسیده است و به تحقیق پیوسته است که اگر فرضا مؤمنی برود و بر سر کوهی

قرار گیرد البته یک منافقی و خبیثی که او را از یت نماید در آنجا از برای او بسازد و دفعه در آنجا هم برسد و او را اذیت میکند بلکه غالبا خلیل از چهار نوع

از عدو خالی نمی باشد چنانکه در این حدیث است که مرویست از امام جعفر صادق که فرموده اربع لا یخلو منهن المؤمن او واحدة فهن مؤمن

یحسده و هو اشدهن علیه و منافق یقفوا اثره او عدو یجاهده او شیطان یغویه یعنی چهار کس است که خالی نیست شخص مؤمن از

همه آنها یا یکی از آنها یا مؤمنیست که بر او حسد میبرد و او شدید تر از همه است بر او و یا منافقیست که در پشت سر او میرود و یا دشمنیست که با او

محاربه مینماید و یا شیطانیست که او را اغوا مینماید و خلاصه اگر فرضا او را در ظاهر عدوی نباشد البته در عالم خطرات دل آن حاضر میشود و رسیدن

معنیهای او بسیار او بسیار و دشنا زبر میشود و چنانکه قطعه حضرت صاحب العصر و الزمان است صلوات الله علیه و علی آبائه الطاهرین با آن جناب

بسبب قطبیه اصلیه که دارند در عالم مرتفع به حوادث و مفاسد ملاعین و فسقه فجره میباشند و لاینقطع شتم و هرگز خالی از ازالم و اذیت نیستند

و از برای فسقه و فجره که فسوق ایشان اهالیه غالبه است و در عالم روح از شعاع شیعه رسانی جناب باشند استغفار و شفاعت مینمایند که خلیل از

الم ایشان نیستند به جهت کثرت شفقت و مرحمتی که بر هر امامی با شیعیان ایشان است خود البته وارد است که مجموع این مضامین در احادیث مسطور

و مذکور است و آیه اعملوا فسیری الله عملکم و رسوله و المؤمنون در این معنی صریح و واضح است یعنی بکنید هر چه خواهید پس می بیند خدا و رسول و مؤمنان

عمل شما را و مراد از مؤمنان که عمل مردم را می بینند ائمه اطهارند صلوات الله علیهم به آنکه در این باب وضوح و در این نام جهات احسان حضرات ثقادت

بسیار و چنانکه مضمون احادیث است از آن جمله این حدیث است که فرموده ما لکم تسوون رسول الله یعنی چه حالت است از برای شما که بد کاتید

بر رسول خدا پس شخصی پرسید که چگونه بدی باد رسانیم پس فرموده که آیا نمیدانید که اعمال شما عرض کرده میشود بر آن جناب در هر صبح و شام

پس هرگاه ببیند در آن معصیتی بر میآید و او را دلتنگ میشود پس او را دلتنگ مکنید و مسرور کنید ایشان را یعنی عمل نیک بکنید و مستراح نام نعمت اینهمه

سلت که حضرات در عالم برزخ میباشند و برزخ مادون عالم دنیاست و در آن تغیرات دنیویه و الم و سرور در مجلس میباشند به خلاف عالم

معاد و آخرت که در آن تغیرات و الم و سرور نمی باشد بلکه یا سرور محض است که جنت است و یا الم محض که جهنم است و چون سورت قطب احمالی سلسله

عقل و جهل یک سایر قطب دیگر

هر یک ایشان که مقرر است مشوره الزام



و این که سلسلهٔ عقل و جهل از بنی آدم که با یکدیگر در صور و اعمال ظاهر به اجتماع یافته و مخلوط شده هر یک از ایشان در ذات به حقیقت

عقلیه و سعادت یا جهلیه و شقاوت خود باقی و برقرارند و از ذات خود منقلب و متحرک نمیشوند چنانکه عقل محقق است که قلب ماهیات

و تبدیل ذوات ممتنع و محال است و چنانکه مضامین احادیث است از آن جمله این احادیث است که مرویست از جناب امام جعفر صادق

علیه السلام که فرموده ان الله خلق السعادة والشقاوة قبل ان یخلق خلقه فمن خلق الله سعیدا لم یبغضه ابدا و ان عمل

شرا ابغض عمله و لم یبغضه و ان کان شقیا لم یحبه ابدا و ان عمل صالحا احب عمله و ابغضه لما یصیر الیه و اذا

احب الله شیئا لم یبغضه ابدا واذا ابغض شیئا لم یحبه ابدا یعنی هرگاه که خداوند خلق فرموده است اولا سعادت و شقاوت
را پیش از آنکه خلق بفرماید مخلوقات خود را پس هر کسی را که از مخلوقات خلق بفرماید اما الطریق السعادت مبغوض نمیدارد او را هرگز
و اگر از آن سر بزند عمل بدی مبغوض میدارد آن عمل بد او را و اگر بود و باشد از مخلوق الطریق الشقاوت دوست نمیدارد او را
هرگز و اگر از آن سر بزند عمل صالحی دوست میدارد آن عمل صالح او را و او را مبغوض میدارد بسبب عاقبتی که از برای عاقبت او را آن عمل
بر میگردد و هرگاه خداوند چیزی را دوست داشت هرگز او را مبغوض نمیدارد و هرگاه مبغوض داشت چیزی را هرگز او را دوست نمیدارد

بیت
جام می و خون دل هر یک بکسی دادند * در دایره قسمت اوضاع چنین افتاد * هر کو نکند فهمی زین کلک خیال انگیز *
نقش بد خواهم از خود * صورت کر چنین افتاد * و مراد از سعادت و شقاوت که فرموده‌اند پیش از مخلوقات خلق شده اند همان عقل و
جهل است که اول ما خلق بر کل موجود شدند و مراد از مخلوقات بعد همان حال و جبلت صوری و قوالب است که در گذشتیم هم بر وجود نه
و بنابراین آنچه از اعمال صالحات و نیکوی از سلسله جهل سر بزند یا آنکه سیئات و بدی از سلسله عقل بروز نماید پس آن بروز عارضی و
عاریت است و از جهت بسبب اجتماع و خلطه که با هم یافتند و آخر الامر هر یک از اینها از آن اعمال عارضیه پاک و خالص میشوند در دنیا یا
در برزخ یا در حشر و نشر و باصل خود بازگشت میکنند و از اینجا محقق است که کل شیء یرجع الی اصله چنانکه خداوند فرموده است که
لیمیز الله الخبیث من الطیب ویجعل الخبیث بعضه علی بعض فیرکمه فیجعله فی جهنم یعنی آخر الامر جدا سازد خداوند خبیث
را از طیب یعنی بد را از خوب و بگرداند خبیث را و بد را بعضی از آن بر بالای بعضی و منحنی نماید بعضی را ببعضی پس او را جمع نماید
پس بگرداند و بیندازد او را در جهنم و فرموده است ایضا یوم تبدل سیئاتهم حسنات یعنی در روز که تبدیل میفرمائیم گناهان و بدیهای
شیعیان و سعیدان را بحسنات و خوبیها مراد روز حشر است و چنانکه در احادیث متواتر است ایضا از آن جمله حدیثی است که فرموده اند جناب
امام جعفر صادق ع در جواب عبدالله بن کیسان که عرض نمود که من مخالطه میدارم با مردم در تجارات و مطالب خود و می بینم مرد برا خوش
طریقه و خوش خلق و خوش معامله و با امانت و بعد از تفتیش می یابم او را از دشمنان شما و می بینم مردی را بد خلق و بد عمل و بی امانت و بعد
از تفتیش می یابم او را از دوستان و شیعیان شما پس آن حضرت فرمودند که اما علمت یابن کیسان ان الله عز وجل اخذ طینة
من الجنة وطینة من النار فخلطهما جمیعا ثم نزع هذه من هذه فما رأیت من اولئک من الامانة وحسن الخلق وحسن
السمت فما مستهم من طینة الجنة وهم یعودون الی ما خلقوا منه وما رأیت من هؤلاء من قلة الامانة وسوء
الخلق والزعارة فما مستهم من طینة النار وهم یعودون الی ما خلقوا منه یعنی آیا نه دانستی تو ای پسر کیسان که خدای عز
و جل گرفته است یک طینتی را از بهشت و یک طینتی را از جهنم پس مخلوط فرموده است اینها را با هم بعد از آن کشیده است و جدا کرده است
آن طینت بهشتی را از آن طینت جهنمی و آن طینت جهنمی را از آن طینت بهشتی پس آنچه دیدی تو از آن دوستان ما از امانت و خوش خلقی

و خوش سیمائی و خوش طریقی پس از آن قدر است که با ایشان مرحوم شده است از طینت بهشت و آخر الامر ایشان بازگشت می نمایند
بهمان طینت جهنمی و ذاتیه خود و آنچه را دیدی از دوستان ما از کم امانتی و بدخلقی و فسق و فجور پس آن قدریست که با ایشان مرحوم شده است
از طینت جهنم و آخر الامر بازگشت می نمایند بهمان طینت بهشتی و ذاتیه خود و آری چه خوش گفت ابو زاده دیو شود هر که از ملک اولاد
چه بود * هنوز دیو * اگر آدم آخر بجان شود آدم * اگر چه اغوا نمود او را دیو * و مراد از طینت بهشت و جهنم همان عالم سیم است بعد از عقول و جهل
که سابقا ذکر آن شد و مراد از خلط اینها همان اجتماع و اختلاط و قوالب آنهاست در کره گویا ایشان نیز از آن دو ذاتیه است یا که مراد از
همان پارچه گوشت صنوبری است که در تجویف ایسر دل است پس آن ایضا داخل قوالب و از اجزا و اعضا انسانیت و خلط در
آن ایضا از طرفین بهم رسیده است که اگر مراد از آن لطیفه غیبیه ملکوتیه ربانیه است که متعلق در ضمن آن لحم صنوبری آن شکل است و در
احادیث و آیات تعبیر از آن بقلب شده است و مراد از ذات و طینت انجس در عالم ما سوی آن است ایضا پس از آن خلط در هیچ طرف نشده است
نه از طرف عقل و نه از طرف جهل و مرکب بر طینت خود باقی هستند چو که آن لطیفه ملکوتیه همان علاقه و ادراک عقل و علاقه لاادراکیه
جهل است که مرتبط بآن لحم صنوبری است و عالم آن عالم بساطت است و با چیزی کار ترکیب نمی یابد و مختلط نمیشود و قلب آن باطنیه دیگر نمیشود چنانکه
از فحاوی اخبار ایضا مستفاد میشود و از آن جمله این حدیث است که مروایت از حضرت امام زین العابدین که فرمودند ان الله تعالی خلق
النبیین من طینة علیین قلوبهم وابدانهم وخلق قلوب المؤمنین من تلک الطینة وجعل خلق ابدان المؤمنین من دون
ذلک وخلق الکفار من طینة سجین قلوبهم وابدانهم فخلط بین الطینتین فمن هذا یلد المؤمن الکافر ویلد الکافر
المؤمن ومن ههنا یصیب المؤمن السیئة ومن ههنا یصیب الکافر الحسنة فقلوب المؤمنین تحن الی ما خلقوا منه وقلوب
الکافرین تحن الی ما خلقوا منه یعنی بدرستیکه خداوند تبارک و تعالی خلق فرموده است پیغمبران را از طینت علیین هم دلهای ایشان را
و هم بدنهای ایشان را خلق فرموده است دلهای مؤمنین را از همان طینت علیین پیغمبران و گردانیده است خلقت بدنهای مؤمنان را بعد
از پست‌تر از آن طینت و خلق فرموده است کفار را از طینت سجین هم دلهای ایشان و هم بدنهای ایشان را پس خلط فرموده است در میان این دو طینت
پس از این سبب است که میزاید مؤمن کافر را و میزاید کافر مؤمن را و از این جهت است که کسب میکند کافر حسنه و خوبی را پس دلهای مؤمنین مایل است
بهمان علیین که از آن خلق کرده شده است و دلهای کافران مایل است بهمان سجین که از آن خلق کرده شده است ایضا و مراد از علیین و سجین همان
عقل و جهل است و مراد از پست‌تر بودن طینت بدنهای مؤمنین آنست که ابدان پیغمبران از صفا و اصل طینت است و ابدان مؤمنین از
... و فرع او است چنانکه در حدیث شعشعی که بعض قریب ذکر آن میشود تصریح بآن شده است و بنابراین است که در احادیث بسیار است
که من سرته حسنته وساءته سیئته فهو مؤمن حقا یعنی کسیکه مسرور و خوشحال کند او را نیکوی اعمال او و اندوهناک
سازد او را بدی اعمال او پس آن کس مؤمن است بتحقیق و یقین و سبب آنست که مسرور شدن او بخوبی و اندوه یافتن از بدی اصل

گر طینهٔ قلب و قالب از علیین عقل است و بدی که از او سر زده است از خلط نفس قالب است با سجین جهل و از این جاست که
نیة المؤمن خیر من عمله و نیة الکافر شر من عمله یعنی نیت شخص مؤمن بهتر است از عمل او و نیت شخص کافر
بدتر است از عمل او و جهت این چون که محل نیت قلب است و قلب مؤمن از علیین عقل است پس از قلب او هرگز نیت بد سر نزند که اگر سر زند
و محل عمل قالب و جوارح است و به سبب خلط آن با سجین جهل بد از آن سر میزند پس نیت مؤمن چون که همیشه خیر است و در آن هرگز شر
نیست بهتر است از عمل او که گاه چون که در آن شائبه شر است هر چند که در بعضی از اوقات باشد بر عکس این است قلب کافر چون که از سجین است در آن هیچ
پس هرگز در او خیر از نیت نشسته نیست و اما قالب و جوارح آن پس به سبب خلط آن با علیین عقل عمل خیر از او سر میزند هر چند که در بعضی
از اوقات باشد پس نیت او چون که همیشه شر است و در آن هرگز خیر نمی‌باشد بدتر است از عمل او چون که در آن بعضی از خیر می‌باشد جهت
گر جان به هر سنگ سیه لعل نگردد ◦ با طینت اصلی چه کند بد گهر افتد ◦ دیگر آنکه در میانهٔ این دو فرقه فرقه که مراد صاحب قلب می‌باشند دیگر
فرقهٔ دیگر می‌باشند که او را مستضعف گویند و فی الحقیقة آن فرقه است که صاحب عقل مطلق نیست بلکه صاحب قالب و جوارح محض است و از این
سبب است که ادراک اینها چیزی نمی‌کنند و به سبب ضعف قوه و ضعف ادراک توقف در جایی می‌نمایند که مقتضای [illegible] قلب است [illegible] از برای او
نباشد چنانکه حال اکثر زنان و اطفال و مردان است که [illegible] و طفل طبیعت می‌باشند چنانکه خدا او ذکر فرموده است که الذین توفاهم الملائکة
ظالمی انفسهم قالوا فیم کنتم قالوا کنا مستضعفین فی الارض قالوا الم تکن ارض الله واسعة فتهاجروا فیها فاولئک مأواهم
جهنم و ساءت مصیرا الا المستضعفین من الرجال والنساء والولدان الذین لا یستطیعون حیلة ولا یهتدون سبیلا
فاولئک عسی الله ان یعفو عنهم یعنی آن چنان اشخاصی را که ملائکهٔ عذاب قبض روح ایشان می‌نمایند حالی که ظلم بر نفس خود نموده‌اند
ملائکه با ایشان می‌گویند که در چه مذهب بودید شما که به هیچ طاعتی ننموده اید جواب می‌گویند که مستضعف در روی زمین بودیم یعنی مذهب دیگر
ما درست و موجب طاعت خداوند بود و لکن اقویا اهل دنیا ما را با مال خود و مشغول به دنیا ساخته [illegible] که مشغول به صلاح از خود باشیم پس
ملائکه می‌گویند که آیا زمین خدا وسعت نداشت که شما از آن قوم و از آن زمین هجرت نمایید و به سمت زمین دیگر بروید که در آنجا کسی شما را باطل
کننده و مانع از طاعت کردن نشود این طایفه ماوای ایشان در جهنم است و جهنم بد آرامگاهی و بد محل بازگشتی است و منه این قسم از مستضعف مقبول
نیست که مستضعفین از مردان و زنان و اطفال که ایشان آن چنان اشخاصی اند که قدرت و استطاعت بر مکر و فهمی و حیله در امور خارجه [illegible] مهتدی
در راه یابی هیچ راهی نمی‌شوند پس از آن اشخاص شاید که خداوند در گذرد و عفو فرماید ایشان را و چنانکه در احادیث است و از آن جمله این حدیث است
که مرویست از جناب امام جعفر صادق ع که الطینات ثلث طینة الانبیاء والمؤمن من تلک الطینة الا ان الانبیاء هم من صفوتها
هم الاصل ولهم فضلهم والمؤمنون الفرع من طین لازب کذلک لا یفرق الله بینهم و بین شیعتهم و طینة الناصب من حماء
مسنون و اما المستضعفون فمن تراب لا یتحول مؤمن عن ایمانه ولا ناصب عن نصبه ولله المشیة فیهم [illegible]

قالوا

کی طینت پیغمبران است و طینت مؤمن از همان طینت پیغمبران است مگر که پیغمبران از صفوت و نخبهٔ آن خلق شده‌اند و ایشان اصل می‌باشند و از
برای ایشان است فضل ایشان و مؤمنون فرع می‌باشند و از گل چسبنده خلق شده‌اند و از این سبب که طینت ایشان همان طینت پیغمبران است خداوند
تفرقه و جدایی نمی‌اندازد در میانهٔ ایشان و شیعیان ایشان از آنکه با هم محشور می‌باشند بیت سازم به بزم محبت که [illegible] مقابل نشینند
و یکی دیگر طینت ناصبی است و آن خلق شده است از گل متعفن گندیده [illegible] و اما طینت مستضعفین پس آنها خلق شده‌اند از خاک و نگردد
و مؤمن از آنها از ایمان خود و نه ناصبی آنها از نصب و عداوت خود و از برای خداوند است در حق مستضعفین مشیت یعنی اگر [illegible]
در قیامت البته مشیت و اراده خداوند است پس اگر بخواهد آنها را به بهشت می‌برد و اگر خواهد به جهنم می‌برد و مراد از گل چسبنده
آنست که خوب صاف نیست مثل صفای طینت پیغمبران و مراد از گل گندیده همان خباثت جبلیه است و مراد از خاک که عبارت است از گل
بی‌رگ و بی بهاء [illegible] ایشان است و مراد از آنکه از ایمان و نصب خود بر نمی‌گردند [illegible] و ضعف ایشان [illegible]
دوستی و ثبات قدمی و استقامت ایشان چنانکه مضمون آیهٔ سابق است و مضمون اخبار و روایات دیگر است مثل که هو الذی لا یهتدی حیلة الی
الکفر فیکفر ولا یهتدی سبیلا الی الایمان فیؤمن لا یستطیع ان یؤمن ولا یستطیع ان یکفر و هم الصبیان و من کان
من الرجال والنساء علی مثل عقول الصبیان مرفوع عنهم القلم یعنی مستضعف آن چنان شخصی است که راه نمی‌یابد به حیله و سبیل
سوی کفر که کافر شود و نه راه سوی ایمان که مؤمن شود و نمی‌توانند که مؤمن شوند و نمی‌توانند که کافر شوند ایشان اطفال‌اند و مردان و زنان که
عقل و ادراک ایشان مثل عقل و ادراک اطفال است و برداشته شده است از ایشان قلم تکلیف و مؤاخذه [illegible] ما للتراب و رب الارباب
خلق ما که ما از خاک تیره بر روییم ◦ از کجا بوسه زنند بر لب آن قصر بلند ◦ و صورت انبیاء در وی خلط و صورت طینت قالب دو فرقه
خالص بودن دل آنها و میل داشتن هر یک به سمت اصل خود و دل داشتن مستضعف [illegible] نمودن آن است [illegible] که در این صفحه ذکر

می‌شود و این صفحه
وسعت [illegible]
[illegible] تصویر
در آن
جا
[illegible]
نبود

١١



دانه برای هر یک از افراد دو شخص این دو فرقه عقل و جهل زیاده بر نور دل یافت و فرقه عقل ظلمت جهل و
فرقه جهل موکل از عالم ملکوت بر دل انها باشند که در تحت این جنود و اعوان بسیاری است و موکل دل فرقه عقل از جنس عقل و نور است
و او را ملک گویند و بر در گوش راست دل نشسته است و پیوسته او را الهام بخیرات و نماید می نماید و موکل دل فرقه جهل از جنس جهل
و ظلمت است و او را شیطان گویند و بر در گوش چپ است دل ایشان نشسته است و همواره او را به بدی تشویق و وسوسه بشر و فساد می نماید و الهام

دودل

در سوره این هر موکل بمنزله چون لشکر در نقضا و انبهات دارا این سبب شوق و حرص طبیعی بر آن دارند و چون که عالم این دو فرقه علم و جهل بدست
پس میان این دو فرقه از موکلین البته لا محاله اجتماع و اختلاط در مرتبع و شغله ایشان میباشد و اغلب ششان مشغول بکار پیکار
میشود پس اگر صاحب دل از قطبهای عقلائیه و از انبیا و اولیا است که نور دل او شدید و قوی است و قوت ملک موکل او بسیار است
هر آینه شیطان را که رو با و بسا یه منع و دفع میکند و نمیگذارد که بقرب ساحت حریم دل بیاید و آن شیطان مثل سگ گرسنه در پشت در
از هر راه طرق تملق و فروتنی است همیشه نشسته است و این معنی حدیثی که مروی است از بعضی که لکل انسان شیطان الا ان شیطانی اسلم
بیادی یعنی مرا برای هر شخص شیطانی میباشد مگر آنکه شیطان من بسلام آورده است که مراد از اسلام این همان صورت تملق
فروتنی است و همچنین اگر صاحب دل از قطبهای جهلائیه و از اعدا انبیا و اولیا است که ظلمه دل و قوت شیطان موکل بر آن شده چون سیاست
پس ملکی را که رو با و میاید منع و دفع میکند و نمیگذارد که بظلمتکده دل راه بیابد و آن ملک مثل شفیق و مهربانی در آن مکان دور
همیشه منتظر فرصت یافتن در سر آن بان دل است و اگر هر یک از دو فرقه صاحب دلان از اناس نی دیشان دلش مشتبه نزار افتاده است و نور
ظلمه دل انها شده برد فوق است پس هر یک از ملک و شیطان ظفر بر دل او در مرتبع کند که گرمیابند و بر در گوش چپ دل می نشیند و ملک مشغول الهام
نور و شیطان مشغول بوسوسه شود میشود نه دل القدر تفاوت نور و ظلمه دلهای طرفین در این نسبت و مختلف میشود ...
در هر دو طرف در کار است و طرد میکنند پس بعضی اوقات ملک شیطان را دفع میکند و بعضی از اوقات شیطان ملک را دا ما انکه مآل الامر
حکمت دل استخراجها میشود پس اگر صاحب دل از عالم عقل و یقین است و ملک او بر شیطان غالب آمد هر آینه نور علم و نور است و در شرح یعنی
با انبیا و اولیا میشود و اگر شیطان بر ملک او غالب آمد پس دل او زنگ و ظلمت میگیرد و از طاعات و ذکر خدا و انبیا و رسل و دار
آخرت و تمام حیات الصالحات غافل میگردد و غایه آنکه موجب دوری ... نبات الهی شباه که لایق دل ... حاصل کرد و با آنکه ایمان بخدا و
جانها رفته مروان ان عکس الکن بالآخرة چونکه دل و صاحب دل از فرقه عقلائیه و عقلیه است و اسط شفاعت انبیا و اولیا به نگاه می یابد
در تنگ ظلمت عارفه او بیرون و چنانکه مضمون آیه البقه و سایر آیات و عبارات ملی است من حیث کذا بان عشق را کار قوم سلطان
چه کرد خبر دار انها گلهند و اگر صاحب دل از عالم جهل و همچنین شیطان او بر ملک غالب ... است که بعضها فوق بعض است در برزخ
ظلمی با قطاب ... جهلانیه و جهلیه که ... میکند و اگر ملک بر شیطان او غالب آمد پس دل آن نوری یا ... بر ساختن دل ... عشق
عادیه مشغول طاعات و ذکر خدا داناید او قوت میکرد و نمار که موجب خذلان و هنا شیطان او را قوت داده دلش حاصل کرد و با آنکه ایمان
غایبه ظلمه بر دلش بالآخرة چونکه دل و صاحب دل از فرقه جهلانیه و جهلیه است طاعات و حسنات ... سیئات و معاقبت
خداوند با آواز دهلی میشود و هبا منثور میگردد و هم چنانکه از حق سبحان فرموده است که وقدمنا الی ما عملوا من عمل فجعلناه
هباء منثورا یعنی و اقدام میفرمائیم بسوی اعمالی که کرده اند پس میگردانیم آن اعمال را بادی که ... در فنا ... بسب ...

و منافقات و مقامات و مکاشفات و چنانکه در احادیث مستفیضه است که در قوم یعبدون الله ثم یبتلونه و یقیمون الحاد بعنی بحسب طالیف جدا باشند که عاریه داده میشود بایشان ایمان بعد از آن سلب کرده میشود از ایشان و نام برده میشوند اشخاص باسم معارین یعنی عاریه داده شدگان و در آن حریم بهنگام یا بواسطه هزار فرس طاعت و ریاضت بهم نرسیده و صورت ملکی بایشان و محاربه ایشان با خلاف حالات مرین منوال است که در این صفحه تمثال آن نموده میشود که بر وجه مسطور رسیده



[illegible]

و از اینجا معلوم شد که چنانکه نزول ملک و وحی و الهام آن بر انبیا و اولیا و مومنان است بقدر مرتب بر مرتبه از نزول میشود بهمان نزول شیاطین و وسوسه آن بر اعدای ایشان آن اکثر مستند حال بقدر مراتب بعد از نهات ایشان میشود چنانکه خداوند فرموده هل انبئکم علی من تنزل الشیاطین تنزل علی کل افاک اثیم یعنی آیا خبر دهم شما را که بر که نازل میشود شیاطین نازل میشود بر دروغ گوی گناهکاری و بنا بر این هر کسی که مقصود او مطابق اراده و رضای خداوندیست و جمیع امور و مقاصد الهیه خود است در مجاهدات و ریاضات او بطریق شریعت و فرموده خدا و رسول و ائمه علیهم السلام است پس کلما که از برای او حاصل میشود کمال عقلانیه و علمیه حقیقی است و فوائد نزول بودن ملک بر دل او و الهام نمودن او را میشود در راه علم و معرفت برای کشف و بعد وجود او امور موجود را می یابد از نشیبان کل و حقیقی میکرد و چنانکه مضمون آیات و احادیث سابقه است که در باب اول در کتاب مبارک مذکور شد و غیر از آن مضاعف بر این حدیث ایضا که مروی است از ابی عبدالله که اذا اراد الله عز و جل بعبد خیرا طیب روحه و جسده فلا یسمع شیئا من الخیر الا عرفه و لا یسمع شیئا من المنکر الا انکره یعنی هر گاه اراده فرماید خدای عز و جل به بنده از بنده گان خیر را طیب و پاکیزه سازد روح و جسد او را پس نشنود هیچ چیز از خیر را مگر اینکه می شناسد او را و قبول و ادراک دارد و نیابد و نشنود هیچ چیز از منکر را مگر اینکه او را انکار کند و قبول عقل و ادراک او نباشد مراد از پاک شدن روح و جسد توفیق دادن است به ترک ناشایست مقاصد اخروی با قید مشغول کردن بمجاهدات و ریاضات شرعیه که موجب نزول ملک و الهام و ظهور فهم و علم و معرفت الهیست و پیداست که مجموع موقوف بر عقلانیه و حقیقی بودن روح و جسد اوست که صفحات

بیت در کار گلاب و گل حکم ازلی این بود ° کان شاهد بازاری وین پرده نشین باشد ° آن نیست که حافظ را رندی بشد از خاطر ° کاین سابقه پیشین تا روز پسین باشد ° و هر کس که مقصود او مطابق رضای خداوندیست و طالب امور معنویه و دنیویه فانیه است یا اینکه مجاهدات و ریاضات او بخلاف شریعت است و طریق فهم ناقصه خود است پس کلما که از برای او حاصل میشود کمال جهلانیه و شیطنیست که فی الحقیقه مکر او شیطنیه و نقص است و مستعد نزول نمودن شیاطین بر دل و وسوسه نمودن او میشود در راه علم و معرفت و هدایت بر او بسته و دیگر و از پست ترین و ناقص ترین شیعیان میشود اگر که عطا و از علمیی بشد الا الله از دایره شرع و عقل و تشیع بیرونست و از این تحقیق برتو معلوم شد که بسیاریکه ریاضات می کشند بر خلاف شرع است مثل اهل مقصد ایشان هیچ را فرودی باشد و خواه فاسد و دنیوی باشد مثلا اکثر هنود و ملاحده و مخالفین مذهب شیعه و بعضی از شیعیان که ایشان را متصوفه می نامند از این فرقه ثانیه باشند که شیاطین بر آنها نزول می نمایند و آنچه ذکر می شنود و می فهمند و اوقات که گشته بر فرض صدق و راستی آن از شیطانیه و کسانی شیطانیست و از عقل و هدایت و الهام ملک نیست و چون که مرا بهر آنکه مذکور شد بیند و در دست نمی رسند ضمن می بیند از که کامل شده اند و فتح باب حکمت و علم ملکوت از برای ایشان شده است و بعضی عالم شدند

خود مغرور کرده‌اند و در جهل و ضلالت مانده‌اند و وقت مردن اگر از شیعیان باشند و نفس الامر روح و دل ایشان از عقبی با شعاع حق است
هر آینه بواسطه شفاعت کبری از معاد و مقام محمود نجات خواهند یافت و الا ملحق بجهلا و فرقه جاهلیه و سجینیه خواهند شد و مخلد در جهنم خواهند
بود و مخفی نماند که چنانکه برای هر فرقه تکوین مرتبه شده است بسبب ترک نمودن امیران و کوه در مجنبی بسبب امرایان و فرقه کوکبه
از کتبین و خلقیین و یکی از ناقصین و مهدیین میباشند مراکز جهله ابناء این زمان منتسبه شده است بل بعضی از ایشان مهدیین و ناقصین و از
فرقه کتبین و خلقیین منتسبه شده‌اند و این بیداران مقفا و باهاوارند و در بدو آنها مرتبه و کلمات ایشان برای کلمات حقه میباشند بعضی از ایشان
برعکس اند و لکن خلقیین از فرقه ناقصین و مهدیین منتسبه شده‌اند و این بیدار اختفا و بسوی آنها دارند و از ایشان بجرئت جوری میکنند و طعن
و لعن بر ایشان می نمایند و کلمات و سخنان ایشان بر کلمات و سخنان فرقه ناقصیه قیاس میکنند ابو جهل سیه بختند **بیت** آه از این جراف
بازاران کوهر ناشناس ٭ بارها خرمهره را با در برابر میکنند ٭ کو بیا با در شیدا رند روز داوری ٭ از کستاخی منصوران داور کشنده
تحفه ما که فرقه عقل هستیم که از قبیل العدد بوده‌اند و میباشند و خواهند بود و از آنجاییکه محسوس است و دیده میشود اگر در نوع بنی آدم از جمله
مجموع و الف الالف از ولایات و مساکن فرق مختلفه **اسلام** ساکن و در ولایات شیعه و فرقه محققه سعداء و قبیلیات و هم چنین در تمام شعب ان داخله
از سنی یا شیعه شیعه و مؤمن است و طالع چو یعنا سعداء و قبیلیات و هم چنین از ناس جنیین بر هزار نفر سعداء و قبیله رسل میباشند و از جمله
مرسلین اولو العزم که نخستین مصطفی و منتخب میباشند و هم چنین در انواع حیوانات و نباتات و معادن از افتیه صد هزار فرد مثلا سعداء و قبیله زمره
منتخب میباشند و سر این آنست که همه مقدرات و اسباب بمقاصه بنیز از جوز مقاصه بوده است و میباشد چرا که عالم عالم ربوبیت است و در انواع
اینات که افراد او در مرتبه جزئی تربیت داده شود و ناسب هند کمال خود در رسد و از مرتبه ادنی تا اعلا در رتبه که ممکن است در حق آن چنانکه محسوس است
دیده میشود و اعضاء که یک دانه از میوه با از گل که مقصود واحدیست نا نتیجه بظهور برسد باید که درخت بسیاری از شاخ و برگ آب داده و گل و میوه آن
و شکوفه و سبزی و شاخ و برگ و خار بسیاری موجود شود و بظهور آید تا دانه یک دانه میوه یا یک گل موجود شود و بظهور آید و هم چنین بارها عدد اگر
بیت هر جنسی از زنگ گفتاری ای ره یک رسد ٭ مرد باید چیره را زان مرد ماند کام زن ٭ صالها باید که تا یک سنگ اصلی ز آفتاب ٭ لعل گردد
در بدخشان یا عقیق اندر یمن ٭ عمرها باید که تا یک کودکی از لطف طبع ٭ عالمی دانا شود یا شاعری شیرین سخن ٭ و اما ایشان صد و فرقه عقل که مقصود بالجمله
از خلقت کونین است قلیل می باشند چنانکه خداوند جبار فرموده است که و قلیل من عبادی الشکور یعنی و قلیلی از بندگان من عارف و قدردان
و به نعمت او و شکر گذار او میباشند یعنی از فرقه عقل میباشند و فرموده است که و ان کثیرا من الخلطاء لیبغی بعضهم علی بعض الا الذین
امنوا و عملوا الصالحات و قلیل ماهم یعنی و بدرستیکه بسیاری از شرکاء و شخصهائیکه در مطالب و معاملات شریکند هر آینه ستم میکنند بعضی از ایشان بر بعضی مگر آن کسانیکه ایمان بخداوند آورده باشند و بجهة تحقیق ایمان مشغول بعمل نمودن اعمال صالحات
شده باشند یعنی از فرقه عقل باشند ایشان بسیار قلیل و کم میباشند و در احادیث است ایضا که بسبیل قیمت فرموده‌اند که انت صد و اهل ایمان

و عقل را بر مردمان مثل نسبت فضل سفیدی است بر سیاهی که دی کرسیاه باشد و مثل نسبت عکس جهل است بر ظهور و مثال این از شهباز
که در افعال است و مراد از نهایت طائفه سعداء مؤمنین و فرقه عقلیه است و لکن با وجود قلت ایشان و کثرت فرقه جاهلیه در میان ایشان غالبیه
و منصوریه میباشند مثل غالبیه و منصوریه دو فرقه از مرسلین بر ابالیس در هر وقت که نور عقل ظهور نماید و آنها وقت باشند یا وجود قلت ایشان منصوریت
با فرقه جاهلیه با آنکه بسیارند می غالبند و غالب بر آنها میکردند بسبب حقیقت و شرافت عقل و باطلیه و خسارت جهل چنانکه فرموده است که
جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان زهوقا یعنی آمد حق و نور عقل و پایمال شد باطل و ظلمت جهل بدرستیکه باطل و جهل بوده است
در اصل پوچ و بی اصل بوده است و سر این آنست که ظهور جهل به جهت در وقت خفاء و عدم ظهور حق است نه بجهة ادراک ذات حقیقیه
ثابته و ظهور مستقل باشد پس هر وقتیکه حق و نور عقل ظهور نمود آن باطل و جهل خود بخود میرود و بالذات فانی میگردد و مثال
آنها در عالم حس قضیه روز و شب است که هر وقت که نور روشنی روز ظهور نموده و بروز یافت ظلمت شب نیست میشود و فانی میگردد
و او در حقیقت ثابته و وجود مستقلی نیافته که مقاومت و معارضه با نور و روشنی روز نماید پس ظهور او بر دو زمان بسبب خفاء و در وقت
رفتن نور روز است و وجود آن جز این صفت نبوده است و از اینجاست که فرموده خداوند که کم من فئة قلیلة غلبت
فئة کثیرة معلوم میشود یعنی چه بسیاری طائفه قلیله و کمی که غالب آمده بر طائفه بسیاری پس بر آن غلبه نمودن فرقه عقل ظهور عقل است
نه کثرت اشخاص عقل و بر آن غلبه نمودن فرقه جهل بقاء اختفاء عقل است نه کثرت اشخاص جهال پس کثرت اشخاصی که در وقت ظهور نور
عقل منظور نیست که اشخاص عقلند مگر نه اشخاص عقلند بلکه اشخاص جهلند که بسبب ظهور نور عقل جهل ایشان پنهان شده است و در ظاهر از
اشخاص عقل نمود میشود و از اینجا که محقق شد که اشخاص عقل قلیل و کم است بخلاف کثرت اشخاص جهل در وقت اختفاء نور عقل که آنها در
حقیقه همه اشخاص جهلند از اینجا که محقق شد که اشخاص جهل کثیر و بسیار میباشند هر چند که در وقت ظهور جهل نور اشخاص عقل نهان
میشود و کثرتیکه بین سبب در ظاهر بر کثرت اشخاص جهل میافزاید و لکن اشخاص جهل فی نفسه کثیر و بسیار میباشند خلاصه چونکه ثابت و محقق
شد که مرکب از عقل و جهل را دو روی یا میباشد و یک روی از عقل و روی از اقبال است بسوی حق و آن باطن است و مقام
روی ادبار از حق است و لکن او را روی ظاهر و باطن ایضا میباشد پس الحال باید دانسته شود که از برای مرکب از عقل و جهل بشریه
روی ظاهر را نها ظهور و غلبه می باشد و در وقت غلبه عقل از روی ظاهر بنظام مغلوبیه جهل است از روی ظاهر و در مقیس نحو وقت غلبه
جهل از روی ظاهر بنظام مغلوبیه عقل است از روی ظاهر بر طبق آن دو قسم از غالبیه و مغلوبیه اختلاط و درهم بودن عقل و جهل
در قرار است و لکن باز یا در خلط عقل و جهل در حال غلبه عقل ذاتا دو روی باطن آنها پس غلبه از برای روی باطن عقل میباشد و آن
وقت مغلوبیه از برای روی باطن جهل ایضا میباشد لکن مردن اختلاط در روی آنها بلکه با تمیز و جدا شدن از یکدیگر است و غلبه از برای
روی باطن جهل هم میباشد و لکن در آن وقت مغلوبیه از برای باطن عقل نیست بلکه با هم غلبه است ایضا و از یکدیگر ایضا جدا و منفرد میباشند

هدایة واجب از این قسم اول و الوقت هدایة الله ان عقل و جهل است از یکدیگر بالکلیة من جمیع الوجوه و وقت توقف نمودن بر ادراک [illegible]
ظهور حقیقی معادی و قیام نمودن قیامت و آشکارا شدن جنت و جهنم است پس عقل از من جمیع الوجوه مغلوبیت هرگز نمی‌باشد مادامی که وقت
ظهور حق و بروز نور عقل و غلبه آن از روی ظاهر که مقام نبوت است و مغلوبیت جهل از روی ظاهر هم باشد پس ایام بعثت انبیاء و اولیاء
و اوقات بودن ایشان است به استقلال و القاء امر دنیا و فرقه خود و اوقات هنگام قدرت و غلبه نمودن فرقه عقل است بر فرقه جهل
چونکه استعداد انبیاء و اولیاء از برای اشراق و تابش عقل و ظهور نور آن تمام و به جهت کاملیت با نسبت به کمالات و استعداد هر یک از
ایشان و نور عقل به سبب استقلال و القاء امر ایشان از ظاهر و اقوال و اعمال و باطن نیات و توجهات رغبت و [illegible]
ایشان سرشار و غالب و هنگام ضعیف بودن آن است و از این تحقیق معلوم گردید که آنچه دیده شود از اکثر مؤمنین در کدام فرقه [illegible] در
زمان وجود و استقلال حضرات انبیاء و اولیاء اکثر ایشان از فرقه و اشخاص [illegible] که به سبب ظهور نور عقل [illegible] جهل ایشان پنهان گردیده است
و نور عقل بر سبیل تابعیت بر ایشان تابیده است و بعضی جاهل و کافرند و بطریق تبعیت [illegible] حقیقت و ولایت تابع گردیده اند به جهت [illegible]
نداشتن قوت بر اظهار جهل و غلبه خود چنانکه اشخاص در فرقه منافق باشند که [illegible] و غالب ایشان هرگاه انقطاع [illegible] عقل [illegible] کرده شد
هر چند که در قالب ایشان [illegible] جهل [illegible] چنانکه سابقا تحقیقا ذکر شده و از لوازم عقل [illegible] آن اعتراف و تصدیق نمودن است به
جمیع آنچه را که انبیاء از جانب خداوند آورده اند بدل و زبان و جوارح و ارکان بطریق تعقل و بصیرت و استقرار و استقامت پس هر کس که
مطلق هیچ تصدیقی و اعترافی ندارند به جهت عدم فهم و نداشتن مذهب جاهل و کافرند بکفر جهالت و ضعیف ترین کفار نیز هستند و مستضعفین اند
کسانی اند که ایشان [illegible] مطلق هیچ تصدیق کرده اند لکن نه به سبب عدم فهم بلکه به سبب کبر و حسد و عصبیت به آباء و اجداد
جاهل و کافرند بکفر جحود و بدترین کفارند و در حق ایشان است این آیه که ان الذین کفروا سواء علیهم ءانذرتهم ام لم تنذرهم
لا یؤمنون ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم و علی ابصارهم غشاوة و لهم عذاب عظیم یعنی به درستی که آن جماعت اشخاص که
کافر شده اند مساوی است بر ایشان اگر انذار و تخویف نمائی تو ایشان را یا آنکه انذار نفرمائی و ایشان ایمان نمی‌آورند و مهر نموده است خداوند
بر دلهای ایشان و بر گوشهای ایشان و بر چشمهای ایشان پرده است و از برای ایشان عذاب بزرگ است [illegible] تصدیق و اعتراف نموده اند
بزبان نه بدل به سبب مصلحت امور دنیویه و دفع [illegible] و تحصیل [illegible] از مال و جان و جاه و ریاست و امثال اینها جاهل و کافرند بکفر نفاق و از
بدترین کفارند و در حق ایشان است این آیه که و من الناس من یقول آمنا بالله و بالیوم الآخر و ما هم بمؤمنین
یخادعون الله و الذین آمنوا و ما یخدعون الا انفسهم و ما یشعرون فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضا و لهم
عذاب الیم بما کانوا یکذبون یعنی از جمله مردمان اشخاصی هستند که میگویند بزبان که ما ایمان آورده ایم به خداوند و روز بعد
و در حقیقت و در دل نیستند ایشان مؤمنین بلکه خدعه و مکر می‌نمایند [illegible] گفتار ایشان با خدا و با مؤمنین و حال آنکه خدعه نکرده اند در حقیقة

مکر با نفسهای خویشان و از آن یعنی شعور ندارند و آگاه نیستند و در دلهای ایشان مرض بزرگ است پس زیاد فرماید خداوند مرض ایشان را و از
برای ایشان است عذاب دردناک به سبب کذب و دروغی که میگویند [illegible] تصدیق و اعتراف نموده اند به دل [illegible] بلکه اعتقاد
نموده باشند لکن اقرار بزبان نکرده اند به سبب حسد و کبر و عصبیت یا به سبب تقیه و امثال آن پس اینها جاهل و کافرند بکفر یهودیه و در شریعت
منافقین بلکه با جاحدین ملحق هستند و در حق ایشان است این آیه و امثال آن که فلما جاءهم ما عرفوا کفروا به فلعنة الله علی
الکافرین یعنی چونکه آمد بسوی ایشان آنچه را که شناختند و فهمیدند یعنی رسول صلعم خداوند را کافر شدند به آن و انکار نمودند او را پس
لعنت و غضب خداوند باد بر کافرین که تصدیق بدل و زبان کرده اند و لکن به جوارح و ارکان عمل ننموده اند و معاصی و گناهان کبیره را
مرتکب شده اند پس طلب نفس و هوا و خواهش آن پس آنها جاهلند و کافرند بکفر فسوق و عصیان و بالاخره به واسطه توبه و شفاعت نجات [illegible]
یافته چونکه این قسم از کفر به سبب [illegible] شدن غالب [illegible] جهل و در حق ایشان است این آیه که و بئس الاسم الفسوق بعد الا
یمان و من لم یتب فاولئک هم الظالمون یعنی بد اسمی است اسم فسوق و عصیان از برای انسی بعد از تحقق ایمان او و هر کس که از
فسق و عصیان جوارحی توبه نکند پس ایشان ظلم کننده گان به خود هستند و اطلاق کفر بر این قسم از جاهل قلیل است و از آن جمله است این آیه و لله
علی الناس حج البیت من استطاع الیه سبیلا و من کفر فان الله غنی عن العالمین یعنی و از برای خداوند بر ذمه مردمان است
رفتن بسوی خانه کعبه از هر کسی که استطاعت رفتن بسوی آن داشته باشد و هر کس کافر شود یعنی ترک حج کند پس به درستی که خداوند مستغنی و بی نیاز است
از تمام مردم و احتیاج به حج کردن [illegible] بر عملهای ایشان ندارد و از آن جمله است حدیث مشهور نبوی صلعم که لایزنی الزانی حین یزنی و
هو مؤمن یعنی زنا نمیکند شخص زناکار در هنگامی که زنا میکند با آنکه آن شخص مؤمن باشد یعنی در وقت زنا کردن روح ایمانیه و شعاع عقل از
آن منقطع میگردد پس در این آیه و این حدیث صاحب کبیره را کافر نامیده اند و او را از دایره ایمان بیرون دانسته اند و تمام این مطلب در کتاب
هدایة المسترشدین بیان نموده‌ایم [illegible] تصدیق و اعتراف بدل و زبان و جوارح و ارکان [illegible] چونکه تصدیقات ایشان از روی بصیرت
و فهم و درست از جانب خود ایشان نبوده است و تقلید و تبعیت صاحب بصیرت [illegible] کرده اند بلکه از روی فهم کج و خودرایی خود و تبعیت ایشان
با تقلید اشخاص کج فهم و خودرایی بوده است و از این سبب از طریقه حقه و صراط مستقیم بیرون رفته اند پس آنها جاهل و کافرند بکفر ضلالت
و در حق ایشان است این آیه و امثال آن که هل انبئکم بالاخسرین اعمالا الذین ضل سعیهم فی الحیوة الدنیا و هم یحسبون
انهم یحسنون صنعا اولئک الذین کفروا بآیات ربهم و لقائه فحبطت اعمالهم فلا نقیم لهم یوم القیمة وزنا
ذلک جزاؤهم جهنم بما کفروا و اتخذوا آیاتی و رسلی هزوا یعنی [illegible] خبر دهم شما را از خسارت زده ترین مردم در عمل
ایشان [illegible] اشخاصی هستند که گم گشته [illegible] سعی و عمل نمودن [illegible] در دار دنیا و حال آنکه [illegible] می‌پندارند که صنع و عمل
ایشان خوب و نیکوست ایشان اشخاصی هستند که کافر شده اند به آیات و انبیاء و رسل پروردگار خود پس باطل شده است اعمال ایشان [illegible] کرده اند

دریا میبداریم ما از برای ایشان در روز قیامت وزنی یعنی قدری از برای عمل ایشان نیست این است جزای ایشان جهنم بسبب آنکه کافر شدند
و آیات و رسل مرا ریشخند پنداشتند یعنی عجب ایشان با کسی بود که تابع ایشان نباشند و فهم صحیحی در شناسائی کرده و برای خود با تقلید
کسی که مثل او کج فهم و خود رای بوده راه رفتند و از آیات که این کتاب الله و احادیث رسل و ائمه و ابواب الله و تقلید علماء مستقیم الفهم که
ابواب الله هستند دست کشیده و بدین سبب کافر شدند بیت قطع این مرحله بی همرهی خضر مکن ظلمات است بترس [illegible]
و یک بلکه اعتراف بدل و زبان و به جوارح بطریق بصیرت و تعقل درست داشتند و لکن بسبب عدم نفوذ نور عقل [illegible] استقرار
بصیرتشان در اعتراف خود مستقر و ثابت قدم نماندند و خارج از دین و مرتد گردیدند پس آنها جاهل و کافرند و از فرقه
معاندین که سابقا ذکر حال ایشان شد جدا شدند و در حق ایشان نازل است این آیه در شأن آن که ومن یرتدد منکم عن دینه
فیمت وهو کافر فاولئك حبطت اعمالهم فی الدنیا والاخرة واولئك اصحاب النار هم فیها خالدون
یعنی هر کسی که برگردد از شما از دین خودش پس بمیرد در حالتیکه مرتد و کافر باشد پس اعمال ایشان پامال شده است در دنیا و در
آخرت و ایشان اند اصحاب آتش جهنم و در آن مستمر مخلد و همیشه باشند پس مجموع این فرقه غیر از جاهلین به جهل فسوق و عصیان که
فرقه دیگر فرقه از اشخاص و فرقه عقل هستند بلکه از فرقه جهله که بسبب ظهور نور عقل در زمان انبیاء و اوصیاء جهل ایشان نهان
شده است و بطریق عاریت نور عقل بر ایشان [illegible] و تابع [illegible]
کلام آنست که غالبیت فرقه عقل و مغلوبیت فرقه جهل تابع ظهور نور عقل است و هر قدر که نور عقل ظاهر تر است غالبیت فرقه عقل و مغلوبیت
فرقه جهل شده به ترتیب تا به حدی که آنچه از بنی آدم است از فرقه جهل خائف و ترسان [illegible]
غیر بنی آدم است مثل شیاطین و نفوس شریره [illegible] که محل کون بنی آدم است و از ما فوق آن که قبل [illegible]
راه و مسکن در آن جا بها داشته تا هفتم زمین و از ایشان در عالم حس و شهود اثری [illegible] این فرقه مخفیه [illegible] و محبوس و مغلوب
و مغلوب گشته و همچنین در عالم غیب و ملکوت محجوب و در دلهای اشخاص عقل راه ندارند چنانکه در زمان [illegible] حضرت خاتم النبیین
صلی الله علیه و آله یعنی که نور عقل بسبب وجود آن جناب و تمامیه استعداد آن در نهایه ظهور رسیده کامل بود و بدین سبب که نداء ابلیس
و صیحه ها و ناله و صوات [illegible] که از ظهور آن جناب شده است اولا شیاطین و جنیه که از فرقه جهله از زمین بنی آدم و مخالط
نمودن با انها و از روی زمین و از صعود نمودن و بالا رفتن بسبب علو تا آسمانها که قبل از وجود و ظهور نور آن جناب [illegible] راه داشتند
رانده و بیرون کرده شدند تا طبقه هفتم از زمین که محل و مأوای تخت ابلیس و جنود او است چنانکه همه [illegible] روایت است
و خداوند [illegible] از حال کفار ایشان نموده است که وانا کنا نقعد منها مقاعد للسمع فمن یستمع الان یجد
له شهابا رصدا یعنی و به تحقیق بودیم ما قبل از تولد و ظهور جناب پیغمبر که می نشستیم نزدیک آسمانها در جاها از برای استماع

نمودن

نمودن ذکر و کلام ملائکه پس هر کس از ما که میخواهد استماع نماید در این حال و بعد از ظهور آن جناب می یابد تیری که [illegible]
و منع شده است و [illegible] دیگر کسی از ما استماع نماید و از آن جناب که در شریعت مطهره رسیده است که هر طریقه که جزئی از آن است او را
بکشد بسم الله که آن ظهور نور عقل است [illegible] نماید تا آنکه شیاطین از او دور شوند و مثال آن از این سبب است که ساحرها و جادوگرها
که از شیاطین جن و انس بوده اند و قبل از وجود و ظهور آن جناب بسیار بوده اند و بعد از ظهور مخفی و مخذول و منقطع الاثر گردیده اند و تا [illegible] نور
عقل بواسطه اظهار شریعت و گفتار و کردار آنحضرت فایض و شایع گردید آنچه از بنی آدم هم که از فرقه جهله بوده اند و اظهار شیاطین انس
گویند به کلی مخفی و مخذول گردیده اند و نور عقل در لباس و صورت شریعت در تمام فرقه عقلیه در ظاهر گفتار و کردار و در باطن معارف
حقه بود و اسرار ایشان آشکارا گردید و غلبه و ظهور نور عقل تا هفتم طبقه از زمین رسید چنانکه مسلم و مضمون احادیث [illegible] خداوند که
والله متم نوره ولو کره الکافرون یعنی خداوند تمام کننده و بسر حد رساننده است نور خودش را که همان نور عقل است و هر چند که
کراهت داشته باشند این اتمام را کافرون که همان فرقه جهله اند به جهت مغلوبیت ایشان و فرموده است که هو الذی ارسل رسوله
بالهدی ودین الحق لیظهره علی الدین کله ولو کره المشرکون یعنی خداوند آن چنان خداوندیست که فرستاده است
رسول و پیغمبر خود را با هدایت و روشنائی نور عقل و با دین حق که عبارت است از همان شریعت آن جناب که انجا نور عقل است که در
لباس و صورت امر و نهی و گفتار و کردار بر آمده است و عاقبت و بسر حد کمال آن دین حق و شریعت آن جناب است که ظاهر و غالب سازد
و او را بر عالم ادیان و شریعتها یعنی [illegible] از نور عقل [illegible] که هنوز ناقص بوده است و با وجود دین آن جناب بسر حد کمال [illegible]
مثل شرایع انبیاء سابقه و امم خالیه [illegible] از نور عقل و خود ایشان از فرقه عقل بوده اند و مراد از دینها از ظلمه جهل [illegible]
که بسبب زمان فترت و اختفاء اوصیاء غلبه و ظهور یافته است بوده اند و بادیان آن جناب که عین نور عقل است منقطع و
و مغلوب گردد و از این سبب است که فرمود که هر چند که گروه [illegible] این دین و این غلبه نور عقل را مشرکون که از فرقه جهله اند
مغلوب گردند و صورت غلبه نور عقل در زمان خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و خاتم شدن آن تا هفتم زمین و مطرود شدن شیاطین
جن و مخذول شدن شیاطین انس بوده [illegible] است که در صفحه [illegible] نموده میشود والسلام والاکرام

بتناهی بوده است

ازمعادرست دازینا عالم تغیر وتبدل شده خصوصا این عالم تحت فلک فرجوکه یعنی کون وجودشان همان حرکت وتغیر متصله
چنانکه سابقا در تحفه کیفیت علاقه عقل وجهل محقق شد وازاین سبب است که تحت فلک فرا که حرکت وتغیر آن بمراتب عالم
کون وفساد نامیده اند وموجودات عالم تغیر کلا ینقطع باید در حرکت وتغیر باشند وحرکت وتغیر یا بروی ترقی وکمال است وبروی یا
تنزل ونقصان ووقوف واستقرار در حدی وحالی از برای ایشان نیست وعینی [illegible] منظور [illegible] پس هر وقت که چیزی بسر
حد کمال رسید دیگر حرکت بطریق ترقی در آن نیست چونکه مفروض آنست که آن حد نهایت ترقی آن بوده است ووقوف بر یک حالت
هم از برای آن نیست چونکه ذاتا تغیر است پس لامحاله باید که حرکت او بطریق تنزل ونقصان باشد وازاین جهت است که خداوند فرموده
که ومن نعمره ننکسه فی الخلق یعنی هرکسی راکه او را عمر میدهیم تا بسر حد کمال میرسانیم معکوس میسازیم او را در خلقه واورا در نقصان
میآوریم وازاین جهت است که انبیا در احادیث متواتره المعنی رسیده است که نعمتی که بتو رسید بهر مغرور مشو که آن نعمت دوام ندارد ومصیبتی
هم که بتو برسد جزع منما که آن مصیبت ابقا ودوام ندارد چنانکه همه را بطور یقین در عالم حس مشاهده مینماید ومثال صورت تغیر تمام
موجودات وعدم وقوف ایشان بر حدی وتنزل نمودن ایشان بعد از ترقی در عالم طبیعت جاریه آب فواره است که متغیر ومتحرک است ووقوف در
حدی هم نیست وبعد از صعود بطرف بالا روی بافتادن وسرنگون نهادن چنانکه گفته اند مصرع فواره چون بلند شود سرنگون شود ودر عالم
طبیعت چونسینه مورچه است که از وقتیکه از خانه وسوراخ خود بیرون میآید لاینقطع متحرک میباشد واورا قراری نیست تا آنکه بخانه وسوراخ
خود برگردد واگر حرکت او بر روی چوب عمود نموده بسته وشاخص ساخته اتفاق افتد هرآینه بر رود تا بسر آن شاخص [illegible]
ووقوف نمی نماید وتمام [illegible] برگردد وبه پایین میآید وحال تمام موجودات بر این منوال است که از وقتیکه از عالم مبدئیت خود جدا شده اند
در بیرون آمده اند علی الاتصال ولاینقطع در مرور وحرکتند تا آنکه بعالم معادیه خود رجوع کنند وقرار گیرند وسبب دیگر اینست
که فرستادن وآمدن پیغمبران از جهت تبلیغ دعوت واتمام حجت خداوندیست بر بنده گان نه ریاست وبزرگی نمودن ایشان در دار دنیا
و برای ریاست وبزرگی ایشان داری دیگر ومقری سزاوار تر مهیا شده است پس هر وقت که تبلیغ دعوت واتمام حجت که شغل ایشان
مقصود از آمدن ایشان بانجام رسید دیگر باقی ماندن ایشان در دار دنیا [illegible] چنانکه [illegible]
وام [illegible] تبلیغ دعوت واتمام حجت بر آن شده [illegible] در باطن [illegible] در دار
دنیا از برای او نیست وباید منتقل بدار آخرت گردد [illegible] خداوند است که [illegible] فاذا جاء
اجلهم لایستأخرون ساعة ولایستقدمون یعنی [illegible] پس هرگاه که آمد اجل ایشان نمیتوانند
که تأخیر نمایند از آن اجل یک ساعت [illegible] ونه تقدیم بر اجل خود [illegible] پس از آمدن اجل نمیتوانند [illegible]
نمیتوانند که [illegible] مراد از اجل همان [illegible] ظهور [illegible] مقصود [illegible] است که [illegible]



تحفه داما وقت مغلوب شدن [illegible] عقل از روی ظاهر آن وغالب آمدن ظلمه جهل از روی ظاهر آن [illegible] ابتدا آن
ایام تمام شدن بعثت انبیاء [illegible] بانجام رسیدن تبلیغ ایشان است [illegible] ودلیل [illegible] که النبی اذا بلغ حد
[illegible] یعنی [illegible] کمال رسید [illegible] وسبب [illegible] در عوالم [illegible]

المعاد [illegible]

واستعدادات ایشان است لاغیر و ازاین جاست که خداوند ابتداء به پیغمبر فرموده است و گفته است که انک میت وانهم میتون ثم انکم
یوم القیمه تبعثون یعنی به درستیکه تو میری و مردمان همه میرند و از برای مردن خلق شده اید مانند و بعد از مردن برانگیخته
در روز قیامت مبعوث کرده و زنده کرده میشوید یعنی از عالم برزخ کرده داخل عوالم دیگر و حیات و بقای حقیقی نیست شغل ساخته
میشوید مادامی که حیات آن حقیقی و زندگانیش جاودانست فی الحقیقه مضمون آیت آیه بشارت عظیمی است برای شنوندگان چونکه
اهل را اخبار فرموده است که تو نیز مثل ایشان که شنیدند و خاطر جمع باشید که شما را از این دار امانت و مشقت میکشید که شغل میسازیم شما را
به دار رحمت و کرامت و از این سبب که چنانکه بعد از آن حقیقه آن بشارت عظیمی است ابتداء فرموده است اولا به پیغمبر خود که چونکه او را
از فهم و ادراک و نور و عقل دور افتاده اند و به عالم حس حیوانی مشغول شده اند و زنده که بخاک بازی کان در دنیا راضی شغل اطفال حیات
و لذات بید اشته اند و از ادراک حقایق دنیا و آخرت باز مانده اند و در شاید این امانت و مشقت با شده اند ازین سبب از مردن خائف
جدا شوند و اقامه مردن را معنی نمی باشد که انتقال و تحویل است از دار فانی به دار باقی و خلاصی شدن از مشقت است و رسیدن به راحت

قطعه
مرگ اگر مرد است گو پیش من آی ۞ تا در آغوشش بگیرم تنگ تنگ ۞
من ازو جانی برم بی رنگ و بو ۞ او ز من دلقی ستاند رنگ رنگ

و بنابراین تحقیق لامحاله و ناچار انبیا و رسل بعد از انجام دعوت و اتمام حجت باید وفات یابند و اوصیا و امامان
که بعد از ایشان لازم و واجب است که باشند چونکه مکلف به تبلیغ جداگانه نیستند که مثل انبیاء و رسل اند به مردمان بروند بلکه مال
مکلف اند که در باب ایشان ابرو نه و شمول از این خود بمانند که از او اتفاق کرانم از شمات تبلیغ انبیاء به از شان امامت
و شغل و حاجت یعنی لامحاله در زمان وفات نبی و رسل نور عقل روی به خفا و استتار میکند از روشنی امر و نهی تبلیغ آن توقف
میکرد و ظلمت جهل روی به ظهور و فرقه جهل روی به غلبه شدن می نمایند و چنانکه غلبه فرقه عقل در زمان خاتم النبیین به سرحد و غایت
رسیده از آنجا که تابع ظهور نور عقل بود و ظهور نور عقل در زمان آن جناب در سرحد و غایت بود و هم چنین غلبه فرقه جهل که تابع ظهور ظلمت
جهل است بعد از وفات آن حضرت که زمان شدت و غایت رسیدن ظهور جهل است به کمال و سرحد و نهایت رسید چونکه عقل و جهل ضدان
من جمیع الوجوه اند و هر ضدی من جمیع الوجوه باید که در وجود جمیع صفات که از آن جمله صفت شدت ظهور است متلازم و هم نسبت باشند
چنانکه در وجود ذات متلازم و باهم بوده اند که در بخش اول باب محقق شده و بنابراین باید که ظلمت جهل شدت نماید و ظاهر و غالب آید تا آنکه
سرایت صفت آسمان عوالم عقل نماید چنانکه نور عقل در وقت ظهور و غلبت آن سرایت صفت زمین عوالم جهل نمود نتیجه کلام آنکه بعد
از وفات آن جناب که امر و نهی تبلیغی موقوف و منقطع گردید و دعوت آن جناب در خانه خود نشست چونکه مکلف نبود به دعوت کردن
و خواندن مردم را بسوی خود بلکه مردمان مکلف بودند با آنکه و دلکش و زدن امامت آن از آنجا که دعوت نمود
بود و رسول تغییر نمود و بلکه دعوت شده و تبلیغ یافته بود فرمود نور عقل روی با ستتار و ظهور آن روی به خفا و خورده تمام مردمان

کرد از

از فرقه جهل بوده اند و نور عقل را بر حرف عاریه داشتند رجوع به جهل و طریقه جاهلیه خود نموده اند چنانکه مسموع و مشهور است و مضمون
احادیث آن گویا است و بدیدست و خداوند هم خبر فرموده و فرموده است که و ما محمد الا رسول قد خلت من قبله الرسل افان مات
او قتل انقلبتم علی اعقابکم و من ینقلب علی عقبیه فلن یضر الله شیئا و سیجزی الله الشاکرین یعنی نیست
محمد مگر رسولی که رفته اند و گذشته اند پیش از آن پیغمبران چند و چه گونه است که شما ها تمنای مردن و کشته شدن آن جناب دارید پس اگر
بمیرد یا کشته شود نفع به نمیرسد بلکه نور عقل منقطع میگردد و شما منقلب میشوید و بر میگردید به طریق قهقری بر عقب های خود و رجوع
به طریقه جاهلیه خود می نمائید و هر کس که بر عقب خود برگردد و رجوع به طریقه جهل خود نماید پس هرگز ضرر نمیرساند به خداوند هیچ قدر از
ضرر او و زود و من قریب است که جزای خیر به خداوند شاکرین و آنان که بعد از رفتن پیغمبر منقلب بر عقب خود نشده اند و بر روش
و طریقه او باقی مانده باشند یعنی بعد از فوت آن جناب اول الامر انتخاب که از فرقه جهل و منافق بوده اند نور عقل بطریق عاریه
ایشان تابیده بود رجوع به جاهلیه جاهلیه خود نموده اند و نور عقل و ظاهر اسلام از ایشان منقطع و بر داشته شده و از این باب دو فرقه
جاحدین و کافرین کفر جهور و یهود یه که در زمان رسول خائف بوده اند خوف ایشان مبدل بامنیت گردید و بعد از آن فرقه دیگر از طرف
بصیرت نموده اند و نور عقل و ایمان بر سبیل عاریه داشته اند از طریق هدایت بیرون رفتند و به راه ضلالت جاهلیه ذاتیه خود افتادند و بعد از آن فرقه
که در بصیرت استقرار و استقامت داشتند و نور عقل بالفعل عاریه گرفته بودند خارج از دین و طریقه در زمره جهال و طبقه خود شدند و
فرقه مستضعفین که بالذات هیچکدام از نور عقل و ظلمت جهل هیچکاه ایل نبوده اند در زمان رسول بسبب ظهور نور عقل مایل عقلا
گشته و اسلام قبول کرده بودند به جهاله شدند و فرقه جهیه جهل فسوق و عصیان که قبل از آن از فسق و فجور خود خائف و مستتر بوده اند جری
ایشان بر طرف شدند و فسق و فجور ایشان آشکار کردیده به هم پاهم مصاحب و هم کار شدند و جهل قوی و ظاهر شده و فرقه حقیقیه عقل با عدد قلیل
معین مانده و خائف و ترسان کردیده به باب تقیه متوسل گشت از فرقه جهل منتج کردید و مکلف به عبادات و سیاسات و موذت
و حق الله و تقیه موارات با فرقه جهل شده بالجمله قبل از این نهی و ممنوع بوده چنانکه مسموع و مبین و فرموده خداوند است که لا یتخذ المؤمنون
الکافرین اولیاء من دون المؤمنین و من یفعل ذلک فلیس من الله فی شیء الا ان تتقوا منهم تقیه و یحذرکم الله
نفسه و الی الله المصیر یعنی چنانکه فرقه عقل و اهل ایمان از فرقه جهل و اهل کفر دوستان از غیر مؤمنین نگیرید که مؤمن
و فرقه عقل و دوستی و خلطه نمانید و هرکس این عمل را بکند پس نیست از این خداوند هیچ قدری کریمانه امر که آنها غالب آیند
شما مؤمنین از ایشان تقیه نمائید و تقیه نمودن که در ظاهر با آنها باشید و در باطن با دین خداوند باشید نه آنکه میل به آنها نمائید
و تحذیر میفرماید خداوند با این کلمه و رخصت دادن در تقیه شما را از عذاب و سخط خود که ولی خداوند است رجوع و بازگشت
جمیع شما ها و بنابراین وقت فرقه جهل پوشیده شدت نمود و امر تقیه شد به تر و واجب تر گردید تا آنکه امامان و اوصیا و تقیه

و سفینه ایمان که بالجمله از عقل به سبب کثرت و کردار ایشان ظهوری دارد و با وجود علما معین گردیده و ایشان ایمان شان با تقیه نمودن نگاه داشته‌اند
دم فرو خورده و اندک اندک دین و شریعت اسلام رو به ضعف و اندراس گذاشت و در جناب اولیا برگردید و اهل جهل
از فرقه جهل غالب گردیده تا آنکه در زمان حضرت صاحب العصر و الزمان صلوات الله علیه شد و تعدی نمودن و کشتن امام را به اشکال الکفار
و آن جناب از خوف بر خود و شیعیان غیبت را اختیار فرمودند و نور عقل و کردار بالکلیه مختفی گردید و از فرقه عقل به جز کسی
و علما صاحب کشتند و گروه لشکر و مختفی کنون خود را نداشتند و ذلیل و پنهان گردیده شدند و فرقه ملائکه قبل از این در مقام نزدیکی بودند
و با عقل مخلوط بودند و بی‌نسبت شدند و از عالم حس منقطع شدند و از این که به جوب فرقه اهل جهل نشستند و سد و رشد و طبی
جوب آنها ایشان را مغلوب و مقهور ساختند و بیرون نمودند و حکمت قوت سخت شیاطین گردیده و روز بالعام و طریقه آنکه دزد
معرفت سد و رشد و این سبب تمام مردمان اقبال به دنیا و متابعت آن نمودند و تکالیف خداوند را به این سبب سهل پنداشتند و
مطلق العنان گردیده و منکران را معروف و معروفات را منکر دانستند و طوفان جهل طغیان نمود و ظلمات امواج آن با آسمانها
رسید و راههای آسمان که قبل از محل صعود و بالا رفتن حسنات و اعمال صالحات و انوار مرکب الساکنین کره خاک بود و طرق و
مسالک سیئات و شرور و ظلمات گردیده و سکان سموات که قبل از این مستبشر و مسرور و خوشبو بودند و بوی اعمال حسنه و بقای
اهل زمین میکردیدند مستظلم و متکدر گردیدند و سعادت عارضه که از اهل زمین میرسید مشتمل به نکوهیده گردید چنانکه تمام مفصلا
و مجملا در احادیث مذکور و مسطور است و شکل غلبه ظلمت تا آسمانها و پنهان بودن اهل عقل و غلبه فرقه جهال بر این نحو است
که در صفحه آن طرف مسطور میشود و چون که این صفحه
وسعت نداشت والسلام
صفحه آتی



تحفه سابقا تحقیق شد که لطیفه غیبیه که تعلق به هر یک از اشخاص عقل و جهل میدارد و او را در احادیث قلب و طینت
و ذات انسان میباشد قابل تغییر و زوال نیست از ذرات که خود بسبب در زمان غلبه نمودن جهل بر اهل عقل آنچه از ایشان تغییر میابد
آن نور عقل کسبی ایشان است که از ملک توکل و غیر آن از تفکر و مجالست با مصاحبین اهل عقل کسب میکردند و از آن آنها برطرف میشود و بجای آن
کسب جهل و ظلمت می‌یابند و اما قلب و طینت عقل طبعی ایشان پاک که در این وقت مستقر در ظلمات جهل است بر طهارت و نورانیت خود باقی است
مثل نقره نفیس و نورانیت خود در رتبه ظلمات سحاب بر آن چنانکه در احادیث است و از آن جمله این حدیث است که سائل
سؤال نمود از جناب امام جعفر صادق ع که از چه چیز خلق فرمود خدای تعالی طینه مؤمن را پس فرمودند که از طینة الانبیا فلم تنجس ابدا

یعنی نفی فرموده است خداوند طینت و دول مؤمن داخل عقل را از طینت سجین پس هرگز نجس نمیشود و مراد آنست که مؤمن داخل عقل اکثر طینت
و دول آن علیین معصیت مادام که مطلوب اختیارست هرگز کردن معاصی و مفاسد میل نمیکند و راضی نمیشود و اگر خواهد شد پس هر عمل قبیح
که مرتکب میشود در ایام غلبه جهل یا به سبب جهل اوست یا به سبب اکراه و تقیه و یا به سبب ضرورت و ناعلاجی اوست چونکه جهل من جمیع الوجوه
با آن مخالطه نموده است از راه مصالح و خیرات علما و عملا [illegible] شده است هرگز رضا بآن نیست و نیت حقیقی بر آن ندارد بلکه دوست میدارد
و تمنا می نماید و او همیشه راضی که این قبایح و مفاسد دور از آن باشند و کراهت میشود و از آن و از هیچکدام دیگر هم بر نمیزند به خلاف غیر مؤمن که اکثر
طینت و دول آن از سجین جهل است که در زمان غلبه جهل به معاصی و مفاسد راغب است و لذت نفس در مرتکب میشود و بآن رضا و رغبت میشود و بیان دارد
و در زمان مغلوبیت جهل طاعات و حسنات را به طریق اکراه و ناعلاجی میکند و دوست میدارد زمانی و او رضایی را که این طاعات و حسنات نباشند
و کس مطلق العنان باشند چنانکه سابقاً ذکر این مطلب گذشته شد و خداوند ایضاً فرموده است که من کفر بالله من بعد ایمانه الا من اکره
وقلبه مطمئن بالایمان ولکن من شرح بالکفر صدرا فعلیهم غضب من الله ولهم عذاب عظیم ذلک بانهم استحبوا
الحیوة الدنیا علی الآخرة وان الله لا یهدی القوم الکافرین اولئک الذین طبع الله علی قلوبهم وعلی سمعهم وابصارهم
واولئک هم الغافلون لا جرم انهم فی الآخرة هم الخاسرون یعنی هر کس کافر شود بخدا [illegible] در معاصی [illegible]
ثبات ایمان او مگر کسی که اکراه کرده باشند [illegible] و رضا بر جوارح [illegible] دل او قرار و آرام دارد به ایمان [illegible]
و [illegible] قبایح [illegible] از عالم [illegible] و لکن [illegible] کفر [illegible]
[illegible] ایشان را بر [illegible] معاصی از روی رضا و خواهش [illegible] اکراه [illegible]
سجین جهل است [illegible] عذاب بزرگ در آخرت [illegible] و عذاب آخرت [illegible]
معاصی [illegible] دنیا را [illegible] و طاعات [illegible] آخرت را [illegible] کافرین [illegible]
را که [illegible] قبول [illegible]
[illegible]
قبایح را در زمان غلبه جهل است [illegible] علم [illegible] قبایح [illegible] ضرورت [illegible]
که از آن جهت هرگز [illegible] قبیح [illegible]
کراهت [illegible] رضا [illegible] خداوند [illegible] زمان [illegible]
زمان ظهور دولت ابلیس است چنانکه در زمان غلبه عقل [illegible] ظهور دولت آدم [illegible]
از امام جعفر صادق که ان الله عز وجل جعل الدین دولتین دولة لآدم و دولة لابلیس فدولة آدم هی دولة الله عز وجل

فاذا اراد الله ان یعبد سراً کانت دولة ابلیس فی المذیع لما اراد الله سره مارق من الدین یعنی به سبب که خداوند
عز و جل گردانیده است از برای دین در زمان دو دولت یک زمان و یک دولتی را از برای آدم و ظهور اهل عقل و یک زمان و یک دولت
دیگر را از برای ابلیس و ظهور اهل جهل پس زمان دولت آدم آن زمان دولت خداوند است پس هرگاه که اراده اظهار نماید خداوند عز
و جل آنکه بنده یکی گرده بشود به طریق علانیه [illegible] و کمال ظاهر [illegible] در زمان دولت آدم را و هرگاه که اراده اظهار نماید که بنده یکی گردد
بطور پنهان [illegible] و نقصان ظاهر میشود در زمان دولت ابلیس پس هرکسی که ظاهر [illegible] را بنماید [illegible] اراده فرموده است خداوند
سر و خفاء او را مارق و خارج از دین [illegible] که خداوند است [illegible] میکند [illegible] که خود دین ساخته [illegible]
به سبب غلبه جهل [illegible] از عقل اهل عقل تمام [illegible]
[illegible] و حکم جهل و خلاف عقل و شرع [illegible] میشود هر چند که در ظاهر به طریق عقل و شرع ساخته شود [illegible]
حیله و خلاف شرع دیگر [illegible] امر دین [illegible] اهل عقل [illegible]
[illegible]
[illegible] و به سبب [illegible] علامت [illegible]
المعنی رسیده است از آن جمله این حدیث است که [illegible] امام مروی است از رسول الله که سیأتی علی الناس زمان لا ینال الملک فیه الا
بالقتل والتجبر ولا الغنی الا بالغصب والبخل ولا المحبة الا باستخراج الدین واتباع الهوی فمن ادرک ذلک الزمان
فصبر علی الفقر وهو یقدر علی الغنا وصبر علی البغضة وهو یقدر علی المحبة وصبر علی الذل وهو یقدر علی العز
آتاه الله ثواب خمسین صدیقا ممن صدق بی یعنی [illegible] زمانی که [illegible]
که [illegible] و تجبر [illegible] و بخل [illegible] بین الناس [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] که [illegible] لا یغرنک تقلب الذین کفروا فی البلاد متاع
قلیل ثم مأواهم جهنم وبئس المهاد لکن الذین اتقوا ربهم لهم جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها

نزلا من عند الله وما عند الله خیر للابرار یعنی ترا فریب ندهد گردش و کثرت اموال و تمکن نمودن کفار و طایفهٔ جهال در بلاد
فراغت و منفعت اندک است که این انتفاع قلیل فانی است و از برای ایشان است جهنم و بد جایی است و بعد از فنا و انتها و اوامحل بازگشت
ایشان جهنم است و بد آرامگاهی است جهنم لکن آن جماعتی که از اهل و طایفهٔ عقلند و طریقهٔ تقوا و پرهیزکاری پیش گرفته در کار خود پرهیزکار شده اند
از برای ایشان است بهشتهای متعدده که جاری می باشد در میان انهارها و مخلد و همیشه در آن بهشتها می باشند و این نعمت اول عطیه ایست
که از جانب خداوند به ایشان داده میشود و آنچه از جانب خداوند است بهتر است از برای اهل عقل و نیکوکاران از آنچه در دنیا داده شده است به اهل
جهل و باید که زیاده بر این امتحان و اذیت های اهل جهل نشوند و صبر بر آن باشند و شیوهٔ خود نمایند چنانکه خدا فرموده است که لتسمعن من الذین اوتوا
الکتاب من قبلکم ومن الذین اشرکوا اذی کثیرا وان تصبروا وتتقوا فان ذلک من عزم الامور یعنی هر آینه خواهید شنود
می شنید از اهل جهل و طایفهٔ یهود و مشرکین اذیت بسیار را و اگر صبر کنید و تقوا پیشه نمائید پس به درستی که صبر کردن از علامات [illegible]
عزم و داشتن ثبات قدم بوده است آه آه **مصرع** یاری اندر کس نمی بینم یاران را چه شد • دوستی کی آخر آمد دوستداران را چه شد • آب
حیوان تیره گون شد خضر فرخ پی کجاست • گل بگشت از رنگ خود باد بهاران را چه شد • لعلی از کان مروت بر نیامد سالهاست • تابش خورشید و سعی باد و
باران را چه شد • زهره سازی خوش نمی سازد مگر عودش بسوخت • کس ندارد ذوق مستی میگساران را چه شد • **تتمه** بیان حقیقت و سر آنکه ظهور
کدورت در زمان غلبهٔ جهل باید که سرایت با سماها کند و نور و روشنی یابد در زمان غلبهٔ عقل باید که سرایت بر زمینها کند آنست که از آنجا که
معلوم شد که هر یک از عقل و جهل ارتباط و علاقه تمام با عوالم خود و با عالم بنی آدم دارند باید که از هر یک از عوالم فوقیه و تحتیه [illegible]
بنی آدم متعلق باشند که به امر خداوند اسباب و آلات باشند از برای رسانیدن فیوضات ایجاد و تکوین و قبول نمودن [illegible] را از قبیل وجود
و اعیان و ذوات ایشان و [illegible] نمودن اسباب معیشت و فهم و ادراک و سایر اسباب [illegible] ایشان و همچنین از هر یک عوالم تحتیه جهلیه باید
که ریشه از برای بنی آدم جهلی باشند که اسباب و آلات تکوین [illegible] لطیف و [illegible] سایر اسباب معیشت و ظلمات
ایشان است و بعد از آنکه به امر خداوند تاثیر و افاده و اعانت از هر جانب به انجام رسید [illegible] آنها که بنی آدم است پیدا شده و طایفهٔ عقلیه
به عمل نمودن خیرات و حسنات و طایفهٔ جهلیه به عمل نمودن شرور و سیئات مشغول شدند و ثانیا تاثیر و افاده از ایشان به عوالمی که از دو طرف فوق و تحت
و اسباب و رگ و ریشهٔ اعمال و مطالب ایشان بوده اند میرسد و عوالم از ایشان متاثر میشوند چنانکه در عالم محسوس مشاهده میشود که آب و خاک و هوا
که به امر خداوند آلت و اسباب و رگ و ریشه تربیت دادن درخت و سایر نباتات و حیوانات گردیده اند بعد از وجود آنها و حصول ثمرات و کیفیات
آنها خواه از ذاتیهٔ خود و خواه از خارج حاصل شده باشد از قبیل رنگ و بو و عفونت و خبث و برودت و حرارت و لطافت و کثافت
و امثال آنها میکردند و همچنین بخاری که از آب جدا میشود و بعد از آن بکیفیت خارجیه میگردد و از قبیل عفونت و کثافت و حرارت و برودت
و امثال آنها و بعد از آن عرق گردیده ریخته میشود در آنجا از آب و [illegible] کیفیت خود و متغیر حالات خود میکرده اند و از این معلوم [illegible]

بلکه تمام اصول و فروع کلی بدین نهج است که اولا تاثیر و افاده از اصول به فروع میباشد و ثانیا از فروع به اصول میرسد و در همه جا کس
مثل هر دو امر آن واضح و بین است چونکه رگ و ریشه و اسباب و آلات طایفهٔ عقل از سموات و عوالم فوق است تاثیر دادن آنها
باید که با سماها و عوالم فوق باشد هر چند که به سبب خلط با نفس با وجود عضو صادر وقت غلبهٔ جهل اعمال قبیحه نسبت به ایشان سر بزند هم
چنانکه طایفهٔ جهل که رگ و ریشه و اسباب و آلات آنها از ارضین و عوالم تحت است تاثیر دادن ایشان به عالم ارضین و عوالم تحت میباشد هر
چند که به سبب خلط با نفس با اهل حضور و صادر وقت غلبهٔ عقل اعمال حسنه از ایشان سر بزند چونکه میل رجوع هر چیز به اصل و منبع و معدن خود میباشد
و طایفهٔ عقل چونکه حب ذاتیه و وطنیه از علیین و سموات و عالم فوق دارند اعمال قبیحهٔ عارضیه از ابرار با ذاتیهٔ خود
فرو نهند چنانکه طایفهٔ جهل که حب ذاتیه و وطنیه از سجین ارضین است و عالم تحت دارند از فجار با اعمال حسنهٔ عارضیه از فجار با ذاتیه
خود [illegible] پس تاثیرات و نقش بندیها و نامهٔ اعمال طایفهٔ عقل در علیین است که عبارت است از سموات سبع و کرسی و عرش که
اصل علیین است و عالم برزخ که بعد از رحلت است و تاثیرات و نقش بندیها و نامهٔ اعمال طایفهٔ جهل به سجین است که عبارت است از ارضین سبع و ثور
که ملک [illegible] است و صخره که اصل سجین است و عالم برزخ که بعد از رحلت است چنانکه خداوند فرموده است که ان کتاب الابرار لفی علیین
وما ادریک ما علیون کتاب مرقوم یشهده المقربون یعنی به درستی که کتاب و نامهٔ اعمال و محل نقش بندی و جای تاثیرات
اعمال طایفهٔ ابرار که اهل عقلند هر آینه در عالم علیین است و چه میدانی تو که علیین چه چیز است [illegible] علیین کتابی و محل نقشی است
که رقم کرده شده است و نقش بسته شده است در آن اعمال ابرار و حاضر میباشند در نزد او مقربان درگاه خداوند که ملائکه و مقربان
سموات است که ان کتاب الفجار لفی سجین وما ادریک ما سجین کتاب مرقوم یعنی به درستی که کتاب و نامهٔ اعمال و محل نقش
بندی و جای تاثیرات اعمال طایفهٔ فجار که اهل جهلند هر آینه در عالم سجین زمین است و چه میدانی تو که چه چیز است سجین [illegible] سجین
کتاب و محل نقشی است که مرقوم و منقوش است در آن اعمال فجار و از آنجاست که جناب امام محمد باقر علیه السلام فرموده اند که ان الله عز وجل
خلقنا من اعلی علیین وخلق قلوب شیعتنا مما خلقنا منه وخلق ابدانهم من دون ذلک فقلوبهم تهوی الینا
لانها خلقت مما خلقنا یعنی به درستی که خدای عز وجل خلق فرموده است ما را از اعلا علیین و خلق فرموده است قلوب
شیعهٔ ما را از آنچه ما را خلق فرموده است از آن و خلق فرموده است بدنهای شیعهٔ ما را از پست تر از آن و قلوب ایشان میل میکند بسوی ما به جهة
آنکه خلق کرده شده است از آنچه ما از آن خلق کرده شده ایم و بعد از آن [illegible] ان کتاب الابرار [illegible] را تلاوت فرموده فرموده اند
اینکه و خلق عدونا من سجین وخلق قلوب شیعتهم مما خلقهم منه وابدانهم من دون ذلک فقلوبهم تهوی الیهم لا
نها خلقت مما خلقوا منه یعنی خلق فرموده است خداوند قلوب [illegible] بدنهای دشمنان ما را از سجین و خلق فرموده است قلوب شیعهٔ
ایشان را از آنچه خلق فرموده است ایشان را از آن و خلق فرموده است بدنهای ایشان را از پست تر از آن و قلوب ایشان میل میکند [illegible]

سیدا رو بسوی روسا و روشنان ما بجهته آنکه خلق کرده شده‌اند و بعد از آن بر سبیل استدلال ابقا آیه از کتاب الفجار را تلاوت
نموده و فرموده از آن جناب که دل شیعیان ما مایل باشد و دل شیعیان دشمنان ما مایل به دشمنان ما است مشهور است که شیعیان آن
جنابان در جوارح و اعمال مایل بایشان نشستند و به کردار بند و شیعیان دشمنان ایشان در جوارح و اعمال مایل ایشان نشستند و
بکردار ایشان چنانکه در احادیث سابقه تصریح بآن شده بود و بیان نموده بودند که بسبب خلط با طینت اهل نظر یعنی است ولکن استدلال فرمودن
آن جناب در این موضع بدو آیه دلیل است که اهل عقل هر چند که بد کردار باشند از ابرار اند و اعمال ایشان در آسمانها ثابت میشود و نامه برای
بحشر دارد اهل جهل هر چند که نیکوکار باشند از فجار اند و جای ایشان و نامهء اعمال ایشان در سجین زمینها است و بنابراین تحقیقات معلوم
شد که همان اهل عقل بجهته مخلوط بودن به نهایهای ایشان باسجین جهل که موجب معصیت نمودن ایشان است خصوصا اند و نیت غلبه جهل
بسبب واسطه میشود در انتقال یعنی ظلمت و کدورت جهل بسوی ایشان و از جهته علیینی بودن دلهای ایشان و ابرار بودن ایشان اکثر
موجب تاثیر و افاده دادن و نقش بستن اعمال ایشان است در علیین آسمانها بسبب و واسطه میشود در انتقال یعنی ظلمت و سرایت نمودن
کدورت از ایشان بسوی آسمانها پس متکدر شدن آسمانها و سرایت نمودن ظلمه جهل با نهایه و ساطه و برزخیت اهل عقل است لا غیر و همچنین اهل
جهل از جهته مخلوط بودن به نهایهای ایشان با طینت عقل که موجب حسنه نمودن ایشان است خصوصا در وقت غلبه عقل بسبب و واسطه میشوند
در انتقال یعنی نور و روشنائی عقل بسوی ایشان و از جهته سجینی بودن دلهای ایشان و فجار بودن ایشان که موجب تاثیر و افاده
دادن و نقش بستن اعمال ایشان است در سجین زمینها بسبب و واسطه میشوند در انتقال یعنی نور و روشنائی [و سرایت نمودن] از ایشان بسوی زمینها پس منور
بودن زمینها و سرایت نمودن نور عقل با نهایه بواسطه و برزخیت اهل جهل است لا غیر و اما که زمینها منتاثر شدن و قبول انتقال یعنی
اعمال از طرفین عالم برزخ است که در طرف عوالم عقل بعد از عرش و کرسی است و در طرف عوالم جهل بعد از ثری و تحت الثری است چنانکه
سابقا اشاره بآن شده است و اما عوالم ما فوق برزخ پس بسبب تجرد آنها از تغیر و تاثر منزه و بری میباشند و اما که از آن تحقیقات
بسبب و سر که در تمام باطن حضرات ائمه اطهار علیهم السلام از جمیع اعمال شیعیان خود معلوم میشود در سابقا ابقا اشاره بآن کرده شده و
چنانکه در اینجا در احادیث بسیار است که هر کس هر معصیتی که میکند ملائکه و سکان سموات بیکجا از آن متکدر میشوند و او را لعن میکنند تا آنکه
توبه نماید معلوم شد ایضا چونکه هر یک از انسان بنی آدم عقلی و زرگی از انبساطی دارند و همچنین بسرو حقیقه آنکه بهشت در آسمان و جهنم در
زمین است چنانکه مضامین احادیث ایضا معلوم شد از آنجا که مستحقین بهشت از اهل عقل از جنت و علیین سموات خلق شده اند
و همه اعمال ذاتیه ایشان ایضا از علیین و سموات است و مستحقین از اهل جهنم از سجین ارضین خلق شده اند و همه اعمال ذاتیه ایشان ایضا
از سجین ارضین است و هر کسی هر جزئی در وقت کمال و رجوع نمودن بسوی حقیقه ترقی خود رجوع و بازگشت باصل و مبدء و منبع خود
می نماید و از این سبب است که در عقب آنکه فرموده که کتاب ابرار در علیین است بلا فاصله بیان جنت و حالات اهل ابرار را نموده است

و فرموده

و فرموده است که ان الابرار لفی نعیم علی الارائک ینظرون تعرف فی وجوههم نضرة النعیم یسقون من رحیق مختوم ختامه
مسک و فی ذلک فلیتنافس المتنافسون و مزاجه من تسنیم عینا یشرب بها المقربون یعنی بدرستیکه ابرار که اهل عقل اند در
نعمت بزرگی میباشند و تکیه بر کرسیها نموده اند و نظر بر یکدیگر و بر نعمتهای بهشت میکنند و بمرتبه خوشوقت و خوشحال اند که هر کس که می بیند
ایشان را میشناسد در روهای ایشان نظارت و تازگی نعمت را که خدا عطا فرموده و آب داده میشوند از آب بسیار گوارائی که بهتر بوده است
و اعلی شرابی از شرابهای بهشت است و مالکان و مستحقان درست این نزد است و آن مهر او مشک خالص است و در این نعمتها و در این لذتها و مرتبها باید که رغبت
و میل کنند رغبت کنندگان و مزاج آن آب چشمه است که مسمی به تسنیم است و آن چشمه است که بآن میآشامند از آن بندگان مقربان خداوند و همچنین
در عقب آنکه فرموده که کتاب فجار در سجین است بلا فاصله بیان جهنم و حالات اهل آن نموده است و فرموده است که ویل للمکذبین
الذین یکذبون بیوم الدین و ما یکذب به الا کل معتد اثیم اذا تتلی علیه آیاتنا قال اساطیر الاولین کلا بل ران علی قلوبهم ما
کانوا یکسبون کلا انهم عن ربهم یومئذ لمحجوبون ثم انهم لصالوا الجحیم ثم یقال هذا الذی کنتم به تکذبون یعنی وای و جهنم در آن
روزی که کتابها و نامههای اعمال ظاهر شود جهل بر رزمی خابیدار برای ایشان که اشخاصی بودند که در دار دنیا تکذیب رسل و آیات الهی می نمودند
و آنها آن جماعت اشخاصی هستند که تکذیب بودن روز قیامت و آمدن روز قیامت را میکنند مگر هر جاهل تعدی کننده از حد و بسیار گناه
کار بوده باشد و هر وقت که خوانده میشود بر او آیات و کلام ما میگوید که اینها افسانه و داستانهای اولین است و نقلی است از ایشان
کلام خداوند نیست نه چنین است و کلام کلام خداوند است و لکن از آنجا که بر دل ایشان زنگ و پرده و حاصل شده است از آن معصیتها که بوده و میکردند
از این سبب انکار میکنند و تصدیق نمیکنند و بدرستیکه ایشان در روز جزا و قیامت از پروردگار خود دور و محجوبند و بعد از آن باید که ایشان
داخل شوند در جهنم باشند بعد از آن بایشان گفته شود که این همان عقوبتی است که در دار دنیا بود که تکذیب وجود و ظهور آن را می نمودید پس باید
اینها همه آثار جهل و ظلمانیت و جهل است و آنها همه آثار عقل و نورانیت عقل است چنانکه این بیتی که تحقیقات در آثار عقل است ایضا باید بیت
بلبل آموخت ز گل نقش سخن ور نه نبود * این همه قول و غزل تعبیه در منقارش * لیک وقت است که خون موج زند در دل لعل * زین تغابن که
صدف می شکند بازارش * آنکه از کوچه معشوقه ما میگذری * باخبر باش که سر می شکند دیوارش * اگر از دیدهء نفس و هوا در شوی به نکی
راه بری در حرم دیدارش تحفه و بعد از آن تاثیر یعنی متکدر شدن عالم علیین سموات و عرش و کرسی از جهالکردار و ناخوشی کفار و
جفا بنی آدم بسبب حرکتی که میباشند در منطقه بسوی آن اشخاص بدکردار میباشد و در امور انتها و حقیقی بسیار در آن حرکت بر طریق گوشت
بر خلاف عادت میباشد و تاثیر داده اکثر بنابر آن اشخاص بدکت و در سبب بر طریق خطابان و نفقات خواهد بود و بعد از آن تاثیر از
اعمال و اعمال آن اشخاص بهتر ز زشت تر از اول میکردد و بنابر تاثیر سموات میکند ایضا بتاثیری که به هشتم و مطهر از تاثیر اول العالم
و در این مرتبه حرکت سموات بالنسبه بایشان که سی تر دارد بر تر میکرد و از این سبب زمان دنیا و زمان بوما قیوما در تنزل است

لیعقل الیتی چنانچه و این معنی حدیث مشهور است که الناس بزمانهم اشبه منهم بآبائهم یعنی مردمان بزمان خودشان شباهت بیشتر
دارند از شباهت ایشان بپدران * چه زمان عبارت است از حرکت مقدره جاریه افلاک و حرکت سموات علویه است که مردم باین سبب
با ابناء الزمان نامیده اند چونکه حرکات سکنات و سایر امور حصولهای ایشان ایشان اثر و متولد از عالم سموات است و از اینجاست که ایشان را
اسید است که هر طاینه در هیچ که بانکس میرسد از خود انکس است و این سبب این را ما و ا بمکافات نامیده اند * بیت * این تجربه کردیم
در این دیر مکافات * با دردکشان هر که درافتاد برافتاد * و خداوند اشاره فرموده است که ولا یحیق المکر السیئ الا باهله یعنی و قرار
نمیگردد و فرو نمی آید حیله و مکر بد مکر با هل آن و آنکه منقول است و فرموده است که ما اصابک من سیئة فمن نفسک یعنی هر بدی
که بتو میرسد پس آن از جانب نفس خودت * و فرموده است که یقولون من انی هذا قل هو من عند انفسکم یعنی بگویند
که از کجا ناشی شده است این بلا بس بگو با تو ای پیغمبر که از نزد نفسهای خود شما ناشی شده است از این ازمنه است که بر عبارت * بیت *
زمکافات عمل غافل مشو * گندم از گندم بروید جو ز جو * و مثال تاثیر دادن ابناء زمان که در زمین و بزمان که عالم سموات
دیگر عالم کبیر ند و مانند نباتات شده اند اینها از آنجا که ایشان در عالم صغیر که انسان است و مطوی یا عالم کبیر نمونه است قالب و قلب است که بمنزله
زمین و سموات و اجزاء و اعضاء قالب او است که بمنزله ابناء زمان است پس بعد از آنکه وجود و خلقت اجزاء و اعضاء قالب او بنظم شده است
اولا در ابتداء جمیع کار از جوارح و اعضاء بسیر بتاثیر بقلب می بخشد و قلب نیز تاثیر بجوارح برساند و در این مرتبه جمیع کار از جوارح
شدید تر و محکم تر از اول میباشد و بسبب استحکام آن تاثیری که ناشیا باید برساند شدید تر از تاثیر اول است و تاثیری که دل در این مرتبه بجوارح
برساند شدید تر از تاثیر دوم است و علی هذا القیاس در هر مرتبه تاثیر از طرفین شدید تر میشود تا آنکه بحد عشق و استغراق و خموشان و حالت
دیدار میرسد مثلا بعد از اطلاع و توجه دو چشم اول چشمان او را به جزئی و صورتیکه در نزد او حسن و مستحسن است میافتد و بعد تاثیری از آن برای دل
و بعد از آن تاثیری از دل بچشمان میرسد و بسبب توجه و حب آنکه مرآت صورت از روی قصد و از اول بیشتر باشد و بعد از نظر
با حتی دو بدان تاثیر دادن آن دل شدید تر از تاثیر اول است و بعد از آن تاثیر دادن دل با آن شدید تر میشود و همچنین تاثیر و تاثر و افاده و استفاده
از طرفین بهم میرسد تا حتی و وقتی که تمام دل و چشمان و سایر جوارح دیگر بکلی مستغرق در طلب آن صورت میگردند و بحد عشق و استغراق
میرسد اینکه * بیت * که چشمان کنند دل مبتلا * خدایا دل مبتلا به دل بلا * و از اینجاست که در طریقت اول جوارح را مکلف باوامر
و نواهی نموده اند تا آنکه بواسطه تاثیر و تاثر در مرتبه حیات و عمر انکس بتکمیل قلب شود و تمام جوارح و قلب بکلی بالا امرت مستغرق در بندگی طاعت
و رضا جوئی خداوند بگردد و بلسان حال بگوید چنانکه حضرت ابراهیم فرموده است که وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفا
مسلما وما انا من المشرکین ان صلاتی ونسکی ومحیای ومماتی لله رب العالمین لا شریک له وبذلک امرت وانا اول
المسلمین یعنی و راه و دین حق را نموده و ذات دل خود را بسوی آن جناب خداوندی که ایجاد فرموده است سموات و ارضین را در حالتیکه

دل بکره

کسل کننده و اعراض کننده ام از هر باطلی بسوی حق و داخل خودنمام در اسلام حقیقی و نیستم من از گروه مشرکین و در هیچ یک از احوال
اعمال من مقصدی و مقصودی بغیر از خداوند نباشد و بتحقیق که نماز من و سایر عبادات من و زنده گانی و حرکات من در دوران سکون
من یکی از برای رضای خداوندیست که پرورش دهنده تمام موجودات و مخلوقات است و هیچ شریکی از برای او نیست و بهمین طور از بنده گی
و خلوص و توحید امر کرده شده ام و من اول گروه مسلمین * این طور اسلام چنانچه شیم * بیت * جای من در خرابات است و ترویج وطن * ربای
می ربای شنایست مبارک را بچه * و بعد از آن دل اسلام و خدا را از اعتبار رد و تا قرب حرم برده و کار کرده چنانکه فرموده است که یوم لا ینفع
مال ولا بنون الا من اتی الله بقلب سلیم یعنی روز قیامت روز است که هیچ چیز نفعی بهیچکس نبخشد هر کسی که آمده باشد بسوی
خداوند با دل سلیم و خدا را از اعتبار * لمؤلفه * از نشئه گل گلین گل است * آن جلوه است منزل این است * و اما که سر مراتب علف الفات و نیز
دادن از طرفین است که جوارح و اجزاء قالب بجمیع فی الحقیقه همان شعب نفس است که در عالم ترکیب عنصری جسمی بصور جوارح و اعضاء
در آمده مثل شاخهای درخت که در حقیقت همان ریشه زیری و پنهانی است که در عالم بالا و ظهور بصورت انها در آمده است و آن ریشه ایضا در
حقیقت همان آب و خاک و هوای مستعریات است که در عالم ترکیب و امتزاج بصورت ریشه در آمده است * میر فندرسکی رحمة الله *
چرخ با این اختران نغز و خوش و زیباستی * صورتی در زیر دارد هر چه در بالاستی * صورت زیرین اگر با نردبان معرفت * بر رود بالا همان
با اصل خود یکتاستی * و همچنین ابناء زمان و بنی آدم که شاخ و برگ ریشه زمین و آسمانند در حقیقت همان زمین و آسمان است که بر ترکیب ارباب
الارباب در عالم ترکیب عنصری با تصفیه و تنقیحات و اسباب عالم قضا و قدر بصور ابناء زمان و بنی آدم در آمده است * لمؤلفه *
نوای بلبلهای گل بکجا پیدا فتند * که گوش و هوش برخان هرزه گو داری * و مثال مرابطه و محصول تاثیر بطریق یکدیگر و او بار در مرتبه عالم
کبیر ما بین سموات و بنی آدم و عالم صغیر فیما بین قلب و اعضاء و اجزاء و جوارح و در عالم محسوس بسیار است و مثال تخفیف جراحت و از متعفن
الاخلاطی است که در سلطان نشسته باشد که هوای آن مکان بالذات و فی نفسه طیب و خوش باشد و بعد از اعضاء و جوف آن شخص متعفن و مخرج
دیگر خارج شده باشد پس در هر یک مرتبه که آن شخص نفس میکشد هوای آن مکان فی الجمله عفونتی حاصل میشود تا آنکه طیبی و خوشی آن مبدل
بعفونت میشود و بعد از آن در هر مرتبه که داخل جوف و اعضاء آن میشود اخلاط و جراحات او را متعفن میگرداند و به نفس کشیدن اول
که بیرون میآید هوای مکان را متعفن تر میسازد تا آنکه آخر الامر آن شخص هلاک شود یا آنکه عفونت اخلاط آن بقوت طبیعی کم
ما در ما و قوت او قریب باشد و بر خلاف عادت متحدث شده باشد متعفن گشته و طبعی گردانند تا آنکه بالکلیه عفونت عارضیه او را زایل
گردانند یا آنکه هوای آن مکان بقوت خارجیه علی خلاف العاده بحیثی منقلب بخوشی گردد و عفونت اخلاطی را مبدل بخوشی بالکلیه
زایل گردانند و بر همین منوال است مثل سموات با حال بنی آدم که هرگاه ظلمت و کدورت زیاد احاطه نموده است تا وقت هلاکت یا دیگر
زمان ظهور و غلبه نور دل عقل از روی باطنی او بهم رسد و قوه خارجیه بر خلاف عادت بهم رسد و ظلمت و کدورت جهل را از آن بر طرف نمی

و ابنای ملک برطرف گردانند و ابنای [illegible] خود گردانند و اما قبل از آن پس قرن بقرن و سال بسال و ماه بماه و هفته بهفته و روز بروز
و ساعت بساعت و دقیقه بدقیقه زمان و ابنای زمان از یکدیگر متأخر و در تنزل و رو بادبار و نکوست میباشند هر چند که تنزلات و ادبارات
ابنای ساعت بساعت و روز بروز معلوم و محسوس نگردد بلکه قرن بقرن و سال بسال معلوم میشود که اعمال و گفتار و کردار که در قرن یا سال
سابق بقیاس متروک و قبیح و منکر بوده است و در قرن و سال آخر معمول و مستحسن و معروف گردیده حالات مردمان که در زمان ظهور [illegible]
آن چنان بود که هوا و هوس خود را تابع دین و فرموده خداوند میکرد که دین و حکم خداوند را تابع هوا و هوس خود میگردانند و میباشند
و کوشش ایشان در راه باطل و هوا و هوس خود میباشد و هم صحبت [illegible] راز گوی با غرض اهل باطل میباشند بیت رفتند اهل و سند ایشان باد
باده روز و شب آن گلعذاران باد و باد مبتلا بانیم در بند هوس کوشش آن حق گذاران باد و باد رازها بعد از این بگفته ماند ای دریغ
آن رازداران باد و باد مخفی نماند و این تغیرات و تبدل حالات مردمان ابناء و اولاد اکابر و بزرگان [illegible] میکرد و چرا که حالات اکابر
و بزرگان و اولاد تغیر و تبدل نیابد در شیوه و طریقه لازمه خود برقرار باشند [illegible] خلاف عادت بسر برند و تقصیر نباید اکابر را [illegible]
و بر سر که ابنارا منع نمایند و تقصیر ایشان را ثابت کنند و حالات هیچ یک را آنچه منقلب نشد و کرد و لهذا فهمیده که اکابر از شیوه و طریقه لازمه خود
برگشته رفته و طریق فساد و التباس اختیار و پیشه و طریقه خود نمودند سایر مردمان به تبعیت [illegible] هم از طریقه حقه برگشته اند
و در این صورت اکابر را [illegible] نمانده است که ابنارا منع کنند [illegible] که تقصیر ابنارا ثابت بسازند چونکه خود مقصر
میباشند [illegible] با عدم تغیر بوده اند و بنا بر این حالات بکلی منقلب شده [illegible] و علاج پذیر نیست
[illegible] وازانجا که انتظام و سلوک ابناء زمان و مردمان به حکم عقل و مضمون احادیث [illegible] متوجه [illegible]
از آن ملوک و اکابر میباشند و شش دیگر از رعایا و تبعه و اصاغر میباشند و ملوک و اکابر علما و سلاطین و اغنیا اند و تبعه و اصاغر جاهلین و رعایا
و فقرا اند و تکلیف و طریقه حقه علما زهد در دنیا و رغبت نمودن در آخرت و عمل بموجب علم خود نمودن است و تکلیف سلاطین شفقت
و مرحمت و عدالت بجا بردن است و تکلیف اغنیا و صاحبان دولت تفحص و تجسس از حال فقرا و احسان و [illegible] نمودن است و تکلیف جاهلین
اطاعت و فروتنی و پیروی نمودن مر علما است و تکلیف رعایا تعظیم و فرمانبرداری و انصاف [illegible] سلاطین و تکلیف فقرا صبر نمودن
و اعراض کردن و طمع نداشتن بالنسبه به اغنیا است [illegible] و علما از طریقه زهد و عمل کردن بموجب علم خود بیرون
بروند و جاهلین [illegible] از شیوه اطاعت و فروتنی و پیروی نمودن دست بردارند و سلاطین که از طریقه شفقت و مرحمت و [illegible]
و رعیت پروری و عدالت گستری بیرون بروند البته رعایا از طریقه تعظیم و انصاف دست [illegible] خارج میشوند و اغنیا که از طریقه
بذل و احسان و تفحص حال فقرا [illegible] بیرون بروند فقرا [illegible] از طریقه صبر و اعراض نمودن از اغنیا و قناعت نمودن بداده خداوند
بیرون بروند و طریقه تملق و خوش پرستی را پیشه خود میسازند و بعد از آنکه [illegible] ارکان [illegible] منهدم و خراب گردید انتظام و سلوک زمان

و ابناء زمان مختل و فاسد میگردد و در حقیقت بعوض و بجای شش فرقه مذکور شش فرقه دیگر میباشند که عبارت از آن ابناء ملوک و اکابر
و سه دیگر تبعه و اصاغر میباشند و ابناء ملوک و اکابر شیاطین و فرعون و قارون و اما تبعه و اصاغر حیوانات و حشرات [illegible] چنانکه
مقتضی عقل و مضمون احادیث است که عالمی که عمل بعلم خود نمیکنند آن شیطان است و سلطانی که [illegible] بالنسبه برعیت خود
بکار نمیبرد آن فرعون است و صاحب دولتی که نفع و خیر آن به فقرا نمیرسد آن قارون است و فقیری که طمع [illegible] مخلوق
و طریقه ملق را پیشه خود نموده است آن [illegible] و معلوم است که رعیتی که در طاعت و تعظیم سلطان خود مشغول نیست آن
حشرات [illegible] مساوات و جاهلی که پیروی علما نمیکنند آن با حیوانات و چهارپایان [illegible] مشغول
خوردن و راه رفتن و خواب [illegible] مساوات چنانکه در حدیثی است که مرویست از معصوم [illegible] ذکر آن خواهد [illegible]
که ابناء [illegible] آن با شیاطین و یا فراعنه یا قوارنه و یا حشرات و یا حیوانات و یا کلاب میباشند و غیر از آنها کسی دیگر نمیباشد
چگونه امید خیر و طاعت خداوند و آثار نور عقل از ایشان داشته میشود بلکه همه کردار و گفتار ایشان شرور و معاصی و آثار ظلمه و جهل [illegible]
لذا ایشان مشغول بانواع معاصی و شرور و ظلمات جهل خود میکردند و بدین سبب بانواع مصائب و بلیه گرفتار میشوند چنانکه سابقا محقق شد
و مضامین احادیث [illegible] از آن جمله مضمون این حدیث است که مرویست از جناب امام زین العابدین [illegible] که ظلم و تعدی نمودن بر مردم
و ترک کردن [illegible] و عادت خود را که در کردن امور خیرات و احسان نمودن بر مردمان بوده است و کفران نعمت خداوند نمودن و ترک شکر
کردن [illegible] که باعث و موجب بلاء [illegible] و منقلب گردیدن نعمت خداوند میشود و [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

امت دشمنان را بغیر استخفاف نمودن و نهان کنان و خطایا ثابت که موجب نقصان عمر و تعجیل نقمت میگردند و مایوس شدن از فرج و از لطف خداوند

در امور و نا امید گردیدن از رحمت آن و اعتماد بغیر خداوند نمودن و تکذیب وعده‌های خداوند نمودن و نهان کنان و خطایا ثابت که موجب [illegible]

و محنت منقطع شدن امید از خداوند میگردد و سحر نمودن و مایل گردیدن و اعتقاد بکواکب و تاثیر آنها بطریق استقلال [illegible]

مختلف [illegible] و تکذیب نمودن بقضا و قدر و قضای خداوند و عقوق والدین و نهان کنان و خطایا ثابت که همواره [illegible] میگردند

و قرض نمودن و بدون قصد و نیت ادا نمودن آن و اسراف نمودن در اخراجات [illegible] و بخل نمودن بر اهل و عیال و اولاد

و اقارب و اولو الارحام و بدخلقی و کم [illegible] و بداخلاقی کردن و کسالت نمودن در طاعات و عبادات [illegible] و [illegible]

شمردن و نهان کنان و خطایا ثابت که موجب بلا و مصیبت دیده [illegible] میگردد و [illegible]

و نفاق ورزیدن با برادران دینی و تصدیق نمودن باجابت فرمودن خداوند دعا را و [illegible] نمازهای واجب [illegible]

اگر اوقات آنها بگذرد و [illegible] و نهان کنان و خطایا ثابت که موجب [illegible] و محنت [illegible] میگردد و در روایت [illegible] جناب

پیغمبر که در سال حجة الوداع بعد از اتمام اعمال فارغ گردیده [illegible] وداع نمودن به نزد خانه کعبه آمدند و حلقه در را بدست مبارک [illegible]

گرفتند و با آواز بلند مردم را خطاب نمودند [illegible] تمام مردم جمع شدند پس فرمود که [illegible] ای مردمان [illegible] خبر دهم شما را [illegible]

که بعد از من [illegible] واقع میشود [illegible] بعد از [illegible] تمام مردم را [illegible]

بعد از آن فرمود که [illegible] تا مدت یکصد و چهل سال و بعد از آن [illegible]

تا مدت [illegible] سال بعد از آن [illegible]

عالی [illegible]

بعد از آن [illegible] پس سوال نمود سلمان فارسی که [illegible] در چه وقت و در چه زمان این امور واقع میشود فرمودند [illegible]

علماء [illegible] و زکوة [illegible] منکرات [illegible] مسجدها [illegible] آوازها [illegible] دنیا را [illegible]

سرا و علم [illegible] دروغ گفتگوی [illegible] باشند و غیبت نمودن [illegible]

تمام [illegible] در این وقت نازل میشود لعنت خداوند بر شما [illegible]

[illegible]

و شاهد این کلام در قرآن خداوند است که فرموده است که قل هو القادر علی ان یبعث علیکم عذابا من فوقکم او من تحت ارجلکم

او یلبسکم شیعا و یذیق بعضکم باس بعض انظر کیف نصرف الآیات لعلهم یفقهون یعنی بگو ای پیغمبر که خداوند قادر است

بر آنکه بفرستد بر شما عذابی را از بالای سر شما یا از زیر پای شما یا [illegible] در شما تفرق و جدا شدن از یکدیگر و عداوت با هم [illegible]

در جنب

در جنب [illegible] بعض شما [illegible] بعضی شما را [illegible] که بیان می‌نمایم آیات و علامات [illegible]

[illegible] پس جمعی از اصحاب سوال نمودند که در چه زمان این حوادث واقع میشود پس فرمودند

در وقت [illegible] نماز [illegible] صلوات [illegible] متابعت نمودن شهوات [illegible] شهوات [illegible]

کسب [illegible] زکوة [illegible] اجارت [illegible] طاعت [illegible]

[illegible] بزرگان [illegible] و ظلم [illegible]

[illegible]

[illegible]

و حرکت [illegible] بزرگ [illegible] و ظلم [illegible]

میکرد [illegible] ظالم و طلب [illegible] اموال [illegible] رضای خدا [illegible]

[illegible]

[illegible] قرآن [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] بعد از آن فرمودند که [illegible] اموال ایشان [illegible]

[illegible] با خداوند [illegible]

[illegible]

[illegible] فرمودند که [illegible] از جانب [illegible] آخر الزمان [illegible] از جانب [illegible]

پس فرمودند که [illegible] تعلیم [illegible] اولاد [illegible]

[illegible] تعلیم [illegible] امور [illegible]

[illegible]

که سلوک بیارند مردمان فقرا و خود را تعمیر نمایند با بازار و اهل هوس شوند رکب نمودن و جمع کردن اموال پس ... سبب می‌گردانند
خداوند ایشان را به چهار خصلت یکی قحطی زمان و یکی جور سلطان و یکی خیانت نمودن حاکمان شرع و یکی حرکت ... دشمن ایشان
فرمودند که چون شنیدن این آیت در باب ... در حفظ و در کنف خداوند مادام که ... و ... نمایند و ... نمایند علما با جبار
المیل نداشته و اتحاد نکنند و خیانت ... پس هر زمانی که این ... خداوند ... خود را از ایشان بر بسیار دوستی ... زد
بر ایشان ... و جباره را پس می‌رسد ایشان را عذاب ... و مبتلا می‌نماید ایشان را ... و ... فرمودند که ... و ... در ...
خود نگاه ... خداوند ... خصلت ... که او را ... می‌نماید ... سلطان ... می‌گردانند
با آنکه او را ... و محتوی ... می‌گردانند ... فرمودند ... فرمودند ... جنه
اگر ... و جوانان ایشان ... عالم ... ایشان ... فرمودند که
... که ... خصلت ... ایشان ... سبب جور و یکی ... سبب خصلت
... و یکی ... و ... سبب خصلت ... خیانت ... سبب ... یکی ...
به سبب ... فرمود که ... صورت ... از ... صورت آدمی است و قلوب ایشان ... و ... ارکان
... و خون ریزی بسیار بکنند و خود را از منکرات باز ... اگر تبعیت نماید ایشان را ... بسیار ... و کلمن
... ایشان ... و ... و ... ایشان ... و ... ایشان
... نماید ... شریعت ... ایشان ... طریقه ... و ... و ... غدار است
... و ... صاحب شرف و محترم ... و ... ایشان ... ملوک و ... و
... امر معروف ... از منکر ... ایشان ... امور ... ایشان ... و خواری
و طلب ... از اموال فقرا پس ... محروم ... خداوند ایشان را ... و ... آن ... به
... آن و ... ایشان را پس ... ایشان ... و ... ساخته ...
زنهار ... و علما ... نماید ... ایشان ... فرمودند که ... مردمان ... که ... ایشان
... ایشان ... ایشان و ... ایشان و ... ایشان ... ایشان ... ایمان
آن از اسلام ... و از قرآن ... ایشان ... زمین ... مسجدهای ایشان
معمور ... کردها ... ایشان ... و ... و اطفال در زمانی ... و
... ایشان ... پس مبتلا می‌شوند به چهار نوع از بلا ... و قحط و ... از زمان

وعلم

و علم ... از ... مردم را متوجه می‌شوند و فرمودند ... در مسجد ... حلقه حلقه
ذکر ایشان ... و ... پس ... ایشان ... که خداوند ... و ... ایشان ... و فرمودند ... از
علما ... کردن ... و ... می‌شوند به ... نوع از بلا ... ایشان ... سلطان جابر ... ایشان
و ... ایشان از ... و ... ایمان و فرمودند ... که ... زمانی ... علما ... جامه ... قرآن را
به آواز خوش و صوت ... نمایند ... در ماه رمضان پس در آن زمان ... خداوند ... که
او را علم و نه حلم و نه رحم و نه عقل باشد و فرمودند ... زمانی که سلوک امرا بر طریق جور و کار و کردار علما بر طریق طمع
و کردار و عبادت ... بر طریق ریا و کسب ... بر طریقه ربا حلال ... ربا را به اسم بیع و شرا ... به اسم ... و ... زنا ...
دنیا و ... در رفتار ... طریقه ... و ... ایشان ... لباس‌های ... و ... ترک ... علم و ...
کردن ... حق قلیل و ... حق ... صدق و ... و ... علما ... در علما ...
کوینده ... ایشان ... اطفال ... خصلت ... و ... و علما منافق ...
... ایشان ... قرآن از طریقه شریعت خارج ... و ... و ... فقرا ... و
و فقرا ... و ... فقیهان ... ایشان ... باران ... و ... و اگر ...
... و اگر ... و منع کنند ... و ... و ... ایشان ... دنیا ... آن و خداوند ...
اهل اسلام ... آن و آن زمان ... و دین ... آن زمان ...
... ایشان ... و ... ایشان ... کردن ... و ... قرآن ...
... ایشان ... از ... و خارج از حد ... در کتاب ... الصفوین ...
... ذکر نمودیم و ... از طریقه شریعت در رفتار و کردار ... ائمه اطهار ... که ... زمان
می ... و ... مجموع را بر خلاف شریعت ... که بر وفق شریعت ... ظاهر ... جلوه
و ظاهر حرف و صورت ... و ... حقیقت ... شریعت ... ایشان ...
... چرا که ... عدم ... شریعت ... این امور ... شریعت و دین ... و ... این ...
احادیث ... نماید ... نفس ... که آن ... هنوز ... و ... مرد
... جاه ... به ... و ... که ... به ... که ...
کسی ... که ... از این ... خداوند ... و ... در ... اخبار ... و ... مشکلات ...

دو بوده است که ظهر الفساد فی البر و البحر بما کسبت ایدی الناس لیذیقهم بعض الذی عملوا لعلهم یرجعون
یعنی ظاهر و غالب شده است فساد در بر و بحر بسبب اعمال و قبایحی که کرده‌اند ابنای مردمان و هست خود [illegible] او را باشیده اند و عا
فبشن است که چشانید خداوند و برساند بایشان ثمرات و مکافات بعضی از قبایح و مفاسدی را که کرده اند نه همه آنها که موجب انتقام
کشیدن و هلاک نمودن ایشان باشد تا یکی از ایشان باقی نمانند و بسبب چشیدن بعض ثمرات و وبال مکافات بعضی از اعمال
شده که بگویند و توبه نمایند و رجوع بحق کرده و در اعمال حسنات بکنند و این آیه از جمله آیاتیست که ذیل آن در زمان نزول بوده است
و مصداق و معنای آنها بعد از زمان نزول بهم رسیده است و چونکه هر چیز که خداوند خبر از آن بدهد همه حق و صدق است و خلاف نخواهد
دیگر با که واقع شده است و تحقق پذیرفته است پس از این باب فرموده که ظاهر شده است فساد و لفظ بود که ظاهر میشود و کمی در حقیقه
مضمون این آیه اخبار از بوده است لظاهر شدن فساد و در این زمان و امثال آن و نظر فقره که فرموده که بچشاند بایشان ثمرات بعض
از اعمالشان نه جمیع آن فرموده است در آیه دیگر بقا که ما اصابکم من مصیبة فبما کسبت ایدیکم و یعفوا عن کثیر یعنی هر مصیبتی که بشما
برسد پس بسبب اعمالیست که خود کرده اید و ثمرات عملی است که خود باشی [illegible] و حال آنکه عفو میفرماید خداوند و در میگذرد از بسیاری
از عملهای بد شما و نمیگذارد که نتیجه و ثمرات جمیع آن بشما برسد و القمی در تفسیر این آیه فرموده که آنچه خداوند عفو از آن
فرموده است و از آن در گذشته است بیشتر است از آنچه بر سبیل مکافات و معاقبه بر شما رسانیده است و این فقره از هر دو آیه بالفعل اشاره
باین مضمونست که در احادیث رسیده است و محقق شده است که هر بلیه که بمومنین و شیعیان ایشان میرسد نه از باب جزای انتقام است
بلکه از باب کفاره و تخفیف دادن گناهان ایشان و از باب عقاب و تادیب نمودن ایشانست تا آنکه حساب اعمال ایشان در دار دنیا کشیده
شود و در دار آخرت نماند اگر از باب جزای انتقام هم و لیس با جمیع ثمرات اعمال بایشان برسد با آنکه اعدا البلهاء مستدرج و فقد ان دا
میگذارند نه هیچ ثمره از اعمال بد آنها با آنها برسانند نه در دنیا راحت نماند و در آخرت برای عذاب لون [illegible]
میکردند و چنانکه از معامله نمودن با غیر شیعیان است و از انجاست که در احادیث اهل بیت رسیده است که دنیا سجن مومن است و جنت کافر است
و آخرت سجن کافر و جنت مومن است منزل یا بندگی نوازد ستم آن نیست که در بند کنی صیدی را ستم آنست که از قید بیازادی دگر
و بنابرین اگر ثمرات اعمال بد از غیر طایفه شیعه کلا یا بعضاً در دار دنیا بایشان برسانند هر آینه از باب تعجیل نمودن جزای و انتقام کشیدن
در دار دنیا و مبدل نمودن دنیای ایشانست با آخرت چنانکه ثمرات بعضی از اعمال بد شیعیان که در دنیا بایشان رسیده اند از باب تسلیه
ساختن آخرت ایشانست به دنیا و با آنکه عفو فرمودن اکثر از آنها بواسطه دوستی و محبت که در احادیث رسیده است و محقق است با اهل
کرام جناب ایشان در حال حیات و ممات هر دو و از برای گناهان شیعیان نمودن استغفار میفرمایند و شفاعت می نمایند و از این حیث از
از اکثر گناهان و بدی اعمال ایشان میشود و ثمرات جمیع اعمالشان در دار دنیا بایشان نمیرسد که موجب هلاکت ایشان باشد و عفو از جمیع

ایضاً

ایضاً میشود و الا موجب استیصال ایشان و خذلان ایشان میگردد و چونکه عبید و اماء ذوالقربی‌اند در زمان و غلبه جهل اهل عجب
از ایشان سر میزند پس در اینصورت یعنی در رجوع عفو فرمودن از جمیع آنها به خذلان و واگذاردن ایشان بخود ایشان میشود
چنانکه اسلوک پدر مشفق مهربان با فرزند ناخلف خود است و پیش سیرت میشود که هر گاه از بعضی اعمال قبیحه او اعراض و سکوت نماید
و در بعضی دیگر از آن او را تادیب و معاقبه میفرماید و اگر از جمیع قبایح آن اعراض و سکوت نماید پس مرجع آن به خود گذاردن
نمودن اوست از مرتبه فرزندی و اگر در جمیع آن را تادیب و معاقبه نماید هر آینه عاقبت آن کشتن و هلاکت است و از مرتبه فرزندی
بیرون رفتن است ایضاً و بهمین منوال است سلوک و رفتار خداوند و پیغمبر و حضرات ائمه اطهار صلوات الله علیهم اجمعین که پدران حقیقی و
مشفقان تحقیقی اند با مومنین و سعداء و شیعیان که بسبب غرور زمان و غلبه جهل ناخلف میشوند رفتار ایشان از اکثر بدیهای ایشان
بواسطه جاه و آبروی و استغفار و شفاعت آن جنابان بدرجه عفو خداوند میرسد بلکه بعید نیست مهد عارف بسبب شیرین دهنان است خطای
ما هم شده و القوم خداوند خاشند و هر قدر که بعد از عفو فرمودن باقی بماند تادیب و عقاب آن در دار دنیا بایشان برسد تا آنکه در
دار آخرت دیگر چیزی نماند و باشد که در اکثر ایشان برسد و بعد از مردن ما بین ایشان و خداوند حجاب دوری و محاسبه و منافشه
نباشد و بلا حساب داخل جنت شوند چنانکه جزای ایشان که عفو از اعمالشان نشده است و تادیب و عقاب آنهم در دار دنیا بایشان نرسیده است
دباید در دار آخرت بایشان برسد بعد از مردن ما بین ایشان و خداوند حجاب دوری و محظور و مهجوریست و بدیهای ایشان از قلم حساب
و مناقشه گذشته است و بلا حساب باید داخل جهنم شوند چنانکه مضامین احادیث مستفیض است و این معنی مراد از فرموده او است که ان الله
سریع الحساب یعنی بدرستیکه خداوند سرعت فرماینده است در حساب خلایق و چونکه از احادیث و نقلیه و اعتبارات عقلیه محقق شده است
که خداوند تعجیل العقوبت کردن منظور نیست پس معنی سرعت فرمودن در حساب خلایق است که نمیگذارد که حساب آنها بدار آخرت بیفتند
و در دنیا میکند از بطوریکه ذکر شد که بعضی از بدیهای مومنین و شیعیان را که بعد از عفو فرمودن از اکثر آنها مانده است در دنیا
بایشان بصورت نقص و سقم و الباس و خوف و تولید و ساير بلیتهای دیگر میرساند و خوبیهای غیر ایشان را در دار دنیا بطریق وسعت و
صحت و امنیت و فراغت و ساير نعمتهای دیگر بایشان برساند با آنکه آنچه در دنیا عیب شد بسبب ذاتیت دون دکه تشنق آن در حقیقه
بریع در ذوات و الحمد لله علی حسن النعمه بیت نفسی است بهشت ای خداشناس برو که مستحق کرامت گناهکارانند و به آنکه بایشان
حال معلوم شد که این دو آیه از جمله آیاتیست که الفاظ آنها عام و معانی آنها خاص میباشند و محتاج به بیان و ایضاح مبنو است بیت
چه نیکو گر به نزد اسب تفضل علم تو بچه باد و بهاری که رنگ میباش و مراد از بر و بحر یکی که ظاهر میکرد و در آنها فساد آنها و از بحر و از بر
که در روی زمین و محل برد و سیر مردمانست در معایش و مطالب و تجارات و ساير حرکات ایشان و تنها برد بحر و آب و غیر
مردمانست که منشا و محل نباتات در اعمال ایشان است و از ظهور فساد در آنها است که فساد در بر و بحر روی زمین هم رسیده است

و شاید بر و بحر زمین و آسمان است که اسباب و آلات وجود قوالب و قلوب که کیفیات نیات و اعمال میباشند و از ظهور فساد در آنهاست
ایضاً که فساد در بر و بحر قوالب و قلوب بهم رسیده است چنانکه سابقاً محقق شده لکن ما نحن فیه در اینجا همان فساد قلوب و ابدان است
که محل نیات است و از فساد و صلاح آنهاست که فساد و صلاح اعمال لازم میآید از آنجا که محقق است در مضمون حدیث مشهور نبوی که
انما الاعمال بالنیات یعنی این است و جز این نیست که کیفیات و صلاح و فساد و اعمال بکیفیات و صلاح و فساد نیات باز بسته است
و لازم اوست پس اگر نیات شرور و مفاسد است اعمال ایضاً شرور و مفاسد میباشند هر چند که در صورت خیرات و مصالح در وفق شریعت
باشند و اگر نیات خیرات و مصالح است اعمال ایضاً خیرات و مصالح میباشند هر چند که در صورت بسیار شرور و مفاسد و بر خلاف شریعت باشند
آنچه ما با پسر و مال الابسکنند که چه حرکت است زیبا میکنند و آنچه را بیگانه با ما میکنند گر همه زیباست بجا میکند و از برای هر کسی است
هر چه نیت و قصد داشته است نه هر چیزی را که در ظاهر بعمل آورده است چنانکه ایضاً فرموده است که لکل امرئ ما نوی یعنی برای هر کسی است
آنچه را که او نیت کرده است و در دل داشته است و خداوند ایضاً فرموده است که قل کل یعمل علی شاکلته فربکم اعلم بمن هو اهدی سبیلا
یعنی بگو و بیان فرما ای پیغمبر که هر کس از بندگان عمل می نماید در عالم قوالب و جوارح خود بر وفق طریقه و کیفیتی که در عالم قلب اراده است
او است و طریقه و کیفیت سیرت انفس بر دیگران مخفی است و پروردگار شما عالم تر است به هر کسی که آن راه است یا بنده است براه حق و نیت
او صحیح است و صالح تر میباشد و بناء برای آنچه محقق شد مضمون احادیث و آیات مذکوره و مشابه و محسوس است ایضاً که در این
زمانها که زمان دولت باطل ابلیس و غلبه جهل است قلوب که محل نیات است فاسد شده است و مردمان همگی میل بلغلیات فانیه و اغراض
مجمع نموده اند و در عشق مجنون لیلی و معشوق لیلای دنیا گردیده اند پس آنچه در ظاهر از اقوال و اعمال ایشان عبادت و طاعات و حسنات و بر
وفق شریعت نمایند همگی ساخته [illegible] که در صورت حرف [illegible] و محض دام تحصیل مقاصد دنیوی و وصول بوصال
سلمی و لیلی دنیای دنیه است و بواطن و سیرت آن اقوال و اعمال مفاسد و باطل است که آنها در لباس [illegible] حق و صالح [illegible]
و تمام تلبیس ابلیس است نه آنکه از برای شریعت تاسیس باشد چنانکه خداوند فرموده است که و ذر الذین اتخذوا دینهم لعبا و لهوا
و غرتهم الحیوة الدنیا یعنی و واگذار ای پیغمبر آن جماعت را که گرفته اند دین خود را بطریق بازی و بصورت بازی و اهل [illegible]
خالی از اخلاص برای خدا و آلت و اسباب خود نمائی و ریا میباشد و فریب داده است ایشان را زندگانی دنیا و زینت و زخارف [illegible]
فاید **خانقاه** خانقاه [illegible] که طریق تزویر دهند زاغند و زاغ وار [illegible] آرزوست کرم [illegible]
هر [illegible] و این [illegible] عباداتشان [illegible] شیطان [illegible] بازی میکنند [illegible]
و انهار [illegible] خود [illegible] شده است [illegible] چنانکه فرموده است که
یعدهم و یمنیهم و ما یعدهم الشیطان الا غرورا و این وعده [illegible] شیطان [illegible] خیر و باز [illegible]

۱۸۸۵

آنها را مشغول میدارد و حال آنکه وعده دادن شیطان بایشان نیست مگر غرور و فریب و با آنکه سر این تلبیسات و حیل گردن [illegible]
بگردن آنها است آنکه نیت و مقصود ایشان جز آنها است [illegible] حق [illegible] حقیقه [illegible] خود [illegible]
[illegible] مثل طفل صغیر بلا ادب [illegible] را [illegible] و بکشد [illegible]
هر آینه [illegible] که غالب [illegible] هر چند که در ظاهر مغلوب [illegible] الاخرة و از روی محقق [illegible]
که [illegible] بزرگ [illegible] فرزند [illegible] که خداوند فرموده است که و الله غالب علی امره
و لکن اکثر الناس لا یعلمون یعنی و خداوند غالب [illegible] در حقیقه [illegible] هر چند که مردمان [illegible]
[illegible] و در ظاهر [illegible] که مردمان غالبند و لکن خداوند خداوند است هر چند که [illegible] مغلوب [illegible]
بنده [illegible] هر چند [illegible] و لکن اکثر مردمان [illegible] حقایق [illegible]
خداوند همیشه غالب است و فرموده است ایضاً که کتب الله لاغلبن انا و رسلی ان الله قوی عزیز یعنی [illegible]
[illegible] همیشه غالب [illegible]
[illegible] خداوند قوت دارد [illegible] حقیقه [illegible] حقیقه [illegible]
[illegible] هر چند که در صورت مغلوب [illegible] **شعر** [illegible]
[illegible] **قطعه** [illegible]
قیمت آن کم [illegible] مقصود [illegible] حقوق [illegible]
[illegible] حقیقه حق [illegible] فاسده [illegible]
[illegible]
[illegible] محقق است که دنیا تابع آخرت است و آخرت [illegible]
این حدیث است که ان الله یعطی الدنیا علی نیة الاخرة و لا یعطی الاخرة علی نیة الدنیا یعنی [illegible]
[illegible] آخرت [illegible]
[illegible] آخرت [illegible] دنیا [illegible]
خسر الدنیا و الاخرة ذلک هو الخسران المبین میباشد و جناب امیر المؤمنین [illegible] در بعضی از خطبهای خود فرموده [illegible]
[illegible] هوای نفس [illegible]
[illegible] هوای نفس [illegible]

اهل دنیا را از دار آخرت و حیات شدن از برای آن آگاه باشید که بتحقیق که دنیا کوچ نموده است و پشت گردانیده میرود و آخرت کوچ نموده است
و رو کننده است و برای هر یک از دنیا و آخرت اولاد و بنین هست پس باشید از ابنای آخرت و مباشید از ابنای دنیا بدرستیکه
در امروز دار دنیا است عمل میباشد و حساب نیست و فردا که دار آخرت است حساب میباشد و عمل نیست و این است جز این نیست
که ابتدای واقع شدن فتنه خواهشهای نفوسی است که تابع آنها میشوند و حکمهائیست که بدعت در دین آورده است و مخالفت میشود
بسبب آن حکمها مر حکم خداوند و متوجه میشود در آن احکام مردمان و جمعی از برای جمعی دیگر پس اگر حق خالص میبود
و ممزوج بباطل نمیشد هرآینه نمی بود خلاف و اختلافی و اگر باطل خالص میگردید و ممزوج بحق نمی بود هرآینه نرسیدی و مخفی
بر صاحب عقلی نمی بود ولکن گرفته میشود از حق قدری و از باطل قدری پس ممزوج و جمع کرده و بیکجا میشود پس در آن وقت مسلط
میباید شیطان بر اولیاء خودش و نجات مییابند آن جماعتی که در ازل طریقه حسنی و نیکوئی ثابت شده از برای ایشان
نوشته شده است و بدرستیکه من شنیدم از رسول خدا که میفرمود چگونه خواهید شد در وقتیکه عارض شود شما را فتنه که کوچک در آن
فتنه بزرگ شود و بزرگ در آن پیر شود و طریقه مردم جاری میشود بر آن فتنه و مردمان آن فتنه را سنت و شریعت برای خود
میگیرند پس اگر حکمی از آن یا چیزی از آن فتنه تغییر داده شود میگویند که شریعت بر هم خورده و تغییر داده شده است و حال
آنکه مردمان مردمان ایشان امر منکری نموده اند بعد از آن شدید میشود فتنه و البته و اسیر کرده میشوند در آن و میگویند ایشان را
فتنه هم چنانکه بسوزاند آتش هیزم را و هم چنانکه میکوبد سنگهای آسیاب بسختی خودش و مردمان تحصیل و طلب فقه میکنند برای
غیر خداوند و تحصیل علم را می نمایند از برای غیر عمل کردن و طلب می نمایند دنیا را بعملهائیکه از برای طلب آخرت قرار داده شده است
یعنی مثل نماز و روزه و حج و زکوت و خمس و بمسجد رفتن و نماز برپا داشتن و مساجد و مدارس و کاروانسراها و پلها و مثال آنها ساختن و
نظایر آنها که اعمالیست که از برای طلب آخرت وضع شده است نه دنیا آنها را وسیله مطالب دنیویه خود کرده اعظم آنها شهرت و جاه
و ریاست است می نماید چونکه همه اینها و تنها و تقرب و دوستی مردمان را ... کرده است و آنچه میکنند و میگویند لامحاله بجهة آن
مقاصد دنیویه ایشان است لایق مسکوت عنه ما که هر کار بتحقیق کرده باشد و دل آن مستغرق در آرزوی کیفیت باشد و از
بطلب آن بیرون آید پس در هر جا که میرود خواه مسجد و خواه قمار خانه و هر کس را میبیند خواه عاقل و خواه دیوانه و خواه آشنا و خواه
بیگانه هر چیز که میگوید خواه غذا و خواه جزئیات و خواه جوارح و اعضا و حرکات و سکنات آن مستغرق در طلب آنست و قدر و مرتبه هر شخص
هم بهمان قدر و مرتبه آن کسی است که مطلب جوهر کار او باشد و در مطالب یکسان نباشد این قاعده کلیه
کوشش دارد آن چیز که تو طالب آنی آنی و اینجاست که جناب امیر صلوات الله علیه فرموده است که الناس ابناء ما یحسنون یعنی مردمان
ابناء و فرزندان همان علمی هستند که او را خوب میکنند و طالب آن و ساعی در طلب آنند و آن علم پدر و اصل و قدر و قیمت

(margin: ... میکند خواه نماز و خواه روزه و خواه حج و طواف خانه مجموع اعمال وسیله و رساننده آن یک قرض است و تمام)

ایشان است

ایشان است و فرموده اند که قیمة کل امرء ما یحسنه یعنی قدر و قیمت و بهای هر مردی بهمان علمی است که او در آن نیکو و بصیرت
و بضاعت میکند و از اینجاست که در احادیث مذمت اهل این زمان و مذمت اعمال صالحات صوریه آنها و مذمت علماء و
تحصیل نمودن علم و نشر کردن آن فرموده شده است چونکه نیات و مقصود آنها در این اعمال و در این علوم دنیا است و مقصد است و
بوسیله آن طالب دنیا و هر چیز که غیر خدا و رسول و دار آخرت است میشوند پس قدر و قیمت ایشان قدر و قیمت دنیا است که از برای طلب آن
و سعی در تحصیل آن می نمایند و قدر و قیمت دنیا بقدر و قیمت جناح و بال مگسی هم نیست چنانکه در حدیث است که اگر دنیا در نزد خدا بقدر جناح
بعوضه قدر میداشت هرآینه کافر را از آن یک شربت آب نمینوشانید و از این سبب است که اگر علماء حقانیه که ایشان باینها اعتقاد دارند منع نمایند این بنا
را از آن اعمال که پیشه گرفته اند و رسم انها عبادت و عمل صالح گذارده اند و بگویند که بعوض این اعمال فلان عمل دیگر بکنید بدلیله عوض این
انواع است و این مواضع در فلان موضع دیگر انفاق نمائید هرآینه نمیشنوند و اطاعت نمینمایند و مشغول بهمان اعمال و هوای نفوس خود هستند
و همچنین از این سبب است که اکثر طائفه مشتغلین بشغل و علم از اراذل و نانجیبان و پست همتان و طالبان دنیا میباشند چنانکه در احادیث است
و چنانکه محسوس و مشاهد است که در تمام بلاد و قری از برای تحصیل دنیا دنیه خود بواسطه لباس و صورت علم با مردمان یا یکدیگر مکر و حیله میسازند و میکنند
و بر یکدیگر افترا می بندند و تفسیق و تکفیر یکدیگر میکنند و نقل مجالس و سرقه مجالس یکدیگر غیبت نمودن یکدیگر و اظهار نمودن فضیلت و معرفت
و بزرگی نمودن است و با وجود شناخت ... نفس و شنا کردن یکدیگر اکثر عالم دیگری که از جنس حیوان باشند ... ایشان بنحو ابلغ متحقق
شده اند با آن محاربه و منازعه ... خصلت کلاب و طالب آن جیفه مردار و اگر از غرض ایشان هم باشد و کار ایشان ...
کند باشند ... آخور و ... ایشان هم بکنند الحال ... تو هم عالم حیوانی بر آن جمع میکردند و ... که دو دندان ...
و هر قدر که بگویم که من از جنس شما نیستم ... باز شما ... را اکم کرده ... مولوی ... در ... حیله ...
با آن در عداوت ... میگویند ساکت بنشین للراقم ای کل بگفت بجنسی گفتگو مکن ... دیگر ...
که ... و سعی نمود ... فروع ... مخصوصا سائلی ... اجتماع نمودن مردمان بر ایشان ... بیشتر میباشد ...
و ... ارکان دین ... می نمایند مثل اصول دین و معارف الهیه و ... و معرفت دنیا و آخرت ... حضرات ایشان است
و علم تفسیر و احادیث و علم تاویل و علم اخلاق و تزکیه و تربیت نفوس ... محاربه ... ایشان است چنانکه خداوند فرموده است
ان الشیطان لکم عدو فاتخذوه عدوا چونکه در ضمن این ... ایشان علم قرب الهی و دنیا داری ...
... از عوام ... ایشان از این فنون ... نقص ... علوم الهیه ...
میکنند و هر کسی که غیر از ایشان این علوم را دارد ... نسبت کفر ...
آن چیز ... سبحان الله و ... الحمد لله ... علام ... واکثر ...

بیدانه عالم بهلاک شده است جاهل خندیدن صاحب مروت است همان طور که حضرت ائمه صلوات الله علیهم فرموده اند لا تسأل عن شر الخلق الله [illegible]

بیت همای کو مقل [illegible] سایه شرف هرگز در آن دیار که طوطی کم از زغن باشد و از این سبب است که بسیاری [illegible]

دیشمار را از هر کتاب [illegible] که [illegible] جز فهم و محقق که [illegible] [illegible]

هم [illegible] و اگر اتفاقا به علوم هم رسد [illegible] بسبب مذکور عمر خود را تمام صرف نموده و مشغول بهیچ چیز از علم نمیکردند [illegible]

منصب [illegible] و دنیاداری [illegible] و مشغول به جمع نمودن زخارف دنیویه میکردند و اسم [illegible] [illegible]

الناس میکنند [illegible] که هیچکدام [illegible] مراد مردمان [illegible] [illegible]

[illegible] و از اینجاست که در احادیث رسیده است که علم آخرت مخفی و مستور است و علم دنیا ظاهر و مشهور است و از این سبب است که

[illegible] از مرافعات [illegible] نقض حکام [illegible] با آنکه در اصول محقق [illegible] اند که [illegible] از حکم مجتهد [illegible] نقض نمودن آن

جایز نیست و از این سبب است ایضا که میگویند که تقلید میت جایز نیست و ادعای اجماع بر آن می نمایند و فضل [illegible] تقلید

مفضول را جایز میدانند با آنکه [illegible] از جمله قبایح و منکرات است و از این سبب است ایضا که خطای مجتهد را معفو میدانند و آن را [illegible]

[illegible] با آنکه در اصول محقق [illegible] که مذهب شیعه [illegible] است نه تصویب [illegible] معذور و معفو بودن خطای آن [illegible]

[illegible] تصویب [illegible] و از این سبب است ایضا که [illegible] اسم اجتهاد و مجتهد [illegible] [illegible]

اجتهاد [illegible] کرده اند [illegible] اجتهاد [illegible] شده اند [illegible] مجتهد میشوند مجتهد [illegible]

کرده [illegible] حقوق مجتهدین [illegible] [illegible]

نمی نمایند [illegible] مجتهدین [illegible] [illegible]

وضع [illegible] [illegible] نظم [illegible]

زاغ را [illegible] آتا می بینند [illegible] و از این سبب است ایضا که [illegible] مخالطه [illegible]

[illegible] با آنکه مخالطه با عوام [illegible] [illegible]

[illegible] که در احادیث [illegible] [illegible]

[illegible] و از این سبب است [illegible] [illegible]

[illegible] که مجالست با امرا میکنند [illegible] [illegible]

میل نمودن [illegible] در مجالست نمودن با علمائی که دنیا دار [illegible] [illegible]

کرده اند [illegible] علماء [illegible] [illegible]

براه دنیا شوند [illegible] رغبت [illegible] مجالست امراء [illegible] مجالست علماء [illegible]

[illegible] تعلیم [illegible] میشوند و [illegible] [illegible]

[illegible] مجالست نمودن [illegible] [illegible]

این سبب است ایضا که نظر نمودن [illegible] با آنکه در حدیث مشهور است از نبوی که النظر فی وجوه العلماء

عبادة [illegible] از جناب امام جعفر صادق سؤال نمودند پس فرمودند که [illegible] که هر گاه نظر بسوی آن نمایند یاد آخرت را

[illegible] [illegible]

[illegible] و از این سبب است ایضا که [illegible] [illegible]

[illegible] عالم متهتک و جاهل متنسک هذا یصد الناس عن علمه بتهتکه و ذاک یصد الناس

عن الحق بتنسکه [illegible] [illegible]

[illegible] عبادت [illegible] [illegible]

مردم را از حق و علم [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

از [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

که [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

که [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

در [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] بوده

[illegible] [illegible]

میشود و از اینجاست که خداوند فرموده است که واتقوا فتنة لا تصیبن الذین ظلموا منکم خاصة [illegible]

و هوش از تن و جان و معرفت از کار بردن از فتنه و جنگی که بر سر حضرت با جماعتیکه را از شما که ظلم نمودند و کار را بجز [illegible] شده
جنگیکه میرسد با آنها و یا شخص جنگیکه ایضا که مؤمن به خدا و رسول و به امام بکی بودند یعنی فتنه ایست که مؤمنین را ایضا گمراه می نماید و مراد از آن
فتنه خروج عایشه است که بسبب آن بواسطه بیهوشی و بیمعرفتی مردمان بیکی مرتد و خارج از امامی که او شناخته بودند و از آن بیعت نموده
بودند شدند پس در حقیقت زوجه رسول خدا نیستند است بلکه چون به ورثت زوجه مردمان رسول خدا شده است او بلباس حقیقت و شرافت
زوجیت ملتبس گردیده است موجب فتنه و گمراهی مردمان شده است ظاهراً زوجه اعداء رسول خدا میباشد نه حقیقة چونکه شیوه کار از او نموده اند
و این بسبب که مو ورثت و ظلم و عام شده است و لباس حق بر آن است و بواسطه آن بنیاد ملعنت محکم کرده است و امامی بود و در او امر الاقرار
داده است سایر علمای حقانیه دیگر ایضا به امام دیگر نام دو در نظر مردمان خوار و ذلیل و بر مردمان از ایشان استنفر و طلا و ذلیل گردیده اند چنانکه در
حدیث سابق ذکر شد و هم معنی ملعون هرگز به بنفوذ و لکن هم که ملتبس بلباس سلطنت میکرد و سلاطین دیگر را به نام میکنند و به مرادفا چون شود
و لکن فاجر که بلباس تام بر رسیده بدنسا میکند و کار را به نام می نماید و از این مقوله که در آخر الزمان که زمان ما است بسیار است حبیب
حسنه ساقی کر از نکونه زند نقش بر آب ای باغ که بخوابه منقش باشد تم انبیا و زمان چنه جز بیاد بگو که حیف ایند که دل دانا گرکش بپیچد
تحقیق چنانکه در کتاب حدیقة الشیعه روایت از جناب امام جعفر صادق علیه السلام که فرموده حدیثی را که مضمون آن این است که میآید بر مردمان زمانی
که در آن زمان صورتهای ظاهر ایشان خندان و شکفته است و دلهای ایشان تنگ و ظلمه گرفته است سنت و شریعت در نزد ایشان بدعت و بدعت
در میان ایشان سنت و شریعت است مؤمن در نزد ایشان حقیر و خوار و فاسق موقر و صاحب اعتبار و امرا و ایشان جاهل و جابر و علمای ایشان در در
خانه ظلمه و سایر میروند اغنیا مال فقرا [illegible] ایشان [illegible]
در انصاف ایشان فقیر و بینوا [illegible]
زمین [illegible] طریق فلسفه و حکمتهای [illegible]
آن علما از انتخابی [illegible] که انحراف از دین و طریقه شریعت نموده اند و مبالغه می نمایند [illegible] که خلاف [illegible]
و گمراه می نمایند شیعیان و موالیان ما را پس اگر برسند بشخصی [illegible] از رشوه گرفتن و اگر [illegible]
آینه مند [illegible] خود را بر طریق [illegible] قطاع طریق مؤمنین [illegible]
[illegible]
[illegible] طریقه فلاسفه را بکار برده اند [illegible]
و یکی طریقه تصوف را [illegible]
[illegible] معلوم خواهد شد اما طریقه فلسفه [illegible] حقایق اشیاء [illegible]

مرسوم

مرسوم شده است و خواهد شد بلکه هست که مدرج بوده است و جانشین خواهد بود و ان اهل علم را اعظم و اقوی و اشرف طرق
معرفت و چیز فهمی است و طریقه حصول آن بعد از بودن استعداد در آن کس تصفیه نمودن قلب و تزکیه نمودن نفس است بواسطه
نمودن مرشد شارع و ملازمت نمودن مر طریقه شریعت را از روی جهل و جهد و از روی خلوص و مراقبه و مشاهده در علم ظاهر جوارح
اعضا و در علم باطن قلب و نفس و نهی النفس و غلبه ریاضت بر آنکه [illegible] آنکه چگونه نفس و تجلی
و خلاف حقیقی که بیان آن از شرع و عقل شده است و آن وقت است که اعمال نفس باشند از جمله اعضا و جوارح آن که [illegible]
صور به اعمال النفس و غلبه باشند و از خود نفس که [illegible] فاعلیه اعمال است [illegible] از اوقات و حالتی از حالات [illegible]
بلکه تمام حرکات و سکنات جوارح و اعضا آن از قبیل گفتن و دیدن و شنیدن و خوردن و آشامیدن و پوشیدن [illegible]
و خوابیدن و همگی حرکات نفس و قلب از حسن و قبح و موافق عقل و مطابق شریعت باشند الکه تمام ظاهر و باطن او بحکم فرموده خداوند
که ذروا ظاهر الاثم و باطنه از معاصی و ساخط و قبایح و مهجور و معزول و بطاعات و مرضات خداوند و محاسن عقلیه و شرعیه
متصف و مشغول گردد تا آنکه تمامی ظاهر و باطن او بر جمیع محسنات و زیبا آراسته و بعلم [illegible] نور [illegible]
مرفیض و اشراق نور عقل گردد و [illegible] منور و مستنیر بنور خود سازد و سینه او منشرح و وسیع [illegible] قلب او پر نور و با صفا و امانت دار گردد
چنانکه خداوند بیان نموده است و فرموده است که و اما من خاف مقام ربه و نهی النفس عن الهوی فان الجنة هی المأوی یعنی هر کس
که برترسد حضور ایستادن که در حضور خداوند را و بدین سبب نهی نماید نفس خود را از خواهشهای آن پس به درستیکه بهشت که مقام [illegible]
و راحت است ماوا و محل استراحت آن میباشد مراد از بهشت آخرت است و هم بهشت دنیا که عبارت از لطف و لذت علوم و معارف کمالات
کمال نمودن الطریقه مذکوره از برای آن کس حاصل شود و بکسی بان مرتبه میرسد که درجت می یابد و جنت حقیقیه روحانیه در آخرت [illegible]
همین معارف است که معنی مرتب است قوله جنت اهل حقیقت بحقیقت اینست از قصور است که کس ناظر حور العین است و فرموده است
دیگر که افمن شرح الله صدره للاسلام فهو علی نور من ربه و دیگر فرموده است که من اخلص لله اربعین صباحا ظهرت ینابیع
الحکمة من قلبه علی لسانه یعنی هر کسیکه کردار و گفتار و سایر حرکات جوارحیه و خطرات قلبیه خود را خالص بزد برای خداوند در
چهل شبانه روز البته ظاهر میشود چشمه های حکمتی که در دل او است و بر زبان او جاری میکرد و ائمه اطهار علیهم السلام فرموده اند که اذا اراد
بعبد خیرا نکت فی قلبه نکتة بیضاء و بعد از آن عالم بعلم حکمت و علم لدنی که خداوند فرموده و علمناه من لدنا علما اشاره
بان فرموده است میشود و حقایق اشیاء را کما هی میفهمد و مقرب و محبوب درگاه الهی میشود و جوارح و اعضاء و قلب و نفس آن مصبوغ [illegible] و فاذا
احببته کنت سمعه که سابقا ذکر آن شد متحرک به حرکت ثابته و متقدم بقیومیت الهیه میگردد و تمام این مطلب مفصلا با ثابت
و جواب رد در کتاب هدایة المسترشدین در باب اول این کتاب در تحفه بیان نمودن معنی حکمه مذکوره و مسطور شده است و سبک [illegible]

حقیقی داصلی مر توفیق یافتن براین حالات که اخبار و احادیث شریفه مرد حقیقت میباشند و ریاضی از این رشته اقرب و احق و
اصوب خواهد بود و اعراض نمودن از هوسهای فانیه و اتباع اشتغال آن و اقبال نمودن بآخرت باقیه و عالم الاهوت
اعلا و نعیم و عیشه راضیه است چنانکه در حدیث مشهور نبوی است که هر که اراده آنست که الله عبدا من غیر هدایته
تلیزهد فی الدنیا یعنی هر کس که بخواهد که خداوند عطا فرماید با آن علمی را که از غیر طریقه تعلیم و تحصیل یابد و راهی را که از غیر
هدایت احدی و راه نمای دلیلی باشد پس باید که زهد نماید در دنیا و اعراض فرماید از زخارف و زینت آن لسان الغیب ای گدای
خانقه باز آی که در دیر مغان ✻ میدهند آبی و دلها را منور میکنند ✻ خانه خالی کن دلا تا منزل جانان شود ✻ کاین هوسناکان دل و جان جای دیگر
میکنند ✻ و اگر مردان زهد در دنیا و اعراض نمودن الآن پس توفیق یافتن بر ریاضت مذکوره حاصل نمیشود چونکه محقق است که حب الدنیا
راس کل خطیئه پس با وجود علاقه دل با دنیا و محبت داشتن مر او اجتناب نمودن از قبایح و معاصی و مرتکب شدن مر حسنات و ترجیح
خداوند متعذر بودن آن منشرح شدن صدر و منیر شدن قلب و نفس بنور حقانیه ممکن نیست و بدون حظ وافی بحکمت و اطلاع شدن مر حقایق
اشیا ممکن نیست چونکه هر قصد برآید و هر باب را باب میباشد ریاضت طریقه ریاضت و تحصیل راه حصول حکمت و علم است نه
استاد و بلا دلیل بیت گفتم بنقطه دهنت خود که برد آه گفتا حکایتیست که با نکته دان کنند ✻ گفتم که خواجه کی بسر حجله میروی ✻
گفت آن زمان که مشتری و مه قران کنند ✻ و از این تقریر معلوم گردید که علم حکمت الهی کیفیت نورانیت قلب و نفس است که از اینجا
آن اطلاع بر حقایق اشیا دگاهی حاصل میشود در زمانی که آن مرتبط بعالم ملکوت و حضرت خداوند صاحب العزه و الجبروت است واحد را دار آن
تصرف و دخلی نه کتاب و استاد لاین نیست و کتاب در تحصیل شاید ملکه سو بهر بعد و الهامی و حصولیه و افهامی میباشند بلی مقدمات ...
حصول آن که طریقه ریاضتی است که مذکور شد از آنها تحصیلی و کسبی میباشد و انکس را در آن قدم نه و اختیاری هست لشرط بودن استعداد
اصلیه و قابلیت جبلی در آنکس و بر تو تحقق و معلوم است که از مر تکمیل نفس که اهل عقل باشند کسیکه با این ریاضات و تحصیل آن
مقدمات مذکوره راه و ظفر بهم نرسد با اینکه در اول مقدم نه نفس نفیس میباشد چنانکه سابقا ذکر شد پس از آن گوهر حکمت در خور
وصول هر کس نه و هر علم ثابتی بقید مشهور و جناح نیست هر کس بدنیا آید لسان الغیب شهپر زاغ و زغن در خور و صید نیست
این کرامت همره شهباز و شاهین کرده اند ✻ و چونکه معنی حکمت و طریق حصول و راه وصول آن علوم شد پس حال آنکه فلاسفه و حکما
یونانیه که پیش از زمان شریعت خاتم النبیین بوده اند طریقه فهم و اطلاع یافتن ایشان بر حقایق اشیا و تحصیل انفکر نمودن بوده است
تصفیه قلب و تزکیه نفس کردن و اگر در بعضی از ایشان بطریقه تصفیه و ریاضات بوده است بر تقدیر ریاضی بوده است که ملاحظه
ایضا بکسب و تفکر و نظر خود یافته و صحیح دانسته بوده اند نه آنکه مطابق شریعت انبیا و رسلی که ارباب صفای قلب و بودن و حی ایشان
بر کزیده ظاهر و حق ایشان متصور نمیشود بوده است و طریقی انکه در هر حرکه باشد مادام که از انشراح صدر و استناره قلب بنا شد خالی از

حقایق

از خطا نیست بلکه وقوع آن خطا بسیار واقع میشود و هر چند که بواسطه استعمال قواعد منطقیه باشد چونکه مراعات نمودن قواعد العلوم کهی
سالم از خطا باشد اینها موقوف بانشراح صدر و استناره قلب است و از این سبب است که اختلاف بسیاری که علامت و آثار خطا است در
مابین ایشان در اکثر مسایل رخ داده و واقع شده است پس آنچه را که ایشان حکمت دانسته اند حکمت نیست و رایی که از برای ادمی ...
و حصول آن قرار داده اند نه راه است چنانکه از فقره که حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام در جواب افلاطون حکیم نوشته بودند خود را ...
و خطا بودن ایشان حقا معلوم میشود در اینجا حاصل نوشته بودند که اگر کسی از وطن اصلی خود دور افتاده باشد و بخواهد که بوطن خود باز گردد
آنکه راهی و چاره میدارد آن حضرت نوشته بودند که بلی و لیکن بمحض عقل و بدون شرع انکشاف نمیشود و لهذا مع علاوه آنکه کجا بر ...
فهمیدند بالفاظ و اصطلاحات بیان نموده اند پس باید و لازم ندارد که دیگری که همان الفاظ و اصطلاحات را بشنود و یا بخواند بگوید
و معانیه لغویه یونانیه اینها را العیاذ حکمت را به بابه و مطلع بر حقایق گردد چونکه دانسته شد که فهمیدن حقیقه جزی یا بواسطه ...
نورانیه دل است نه گفتن و دانستن معانی الفاظی که از برای تعبیر نمودن از آن وضع شده است و الا لازم می آید که خداوند سبحانه کریم
بوده اند و حقایق اشیا و را سید افشند و از آن حقایق بواسطه الفاظ و عبارات تعبیر و اخبار فرموده اند هر کسی که مرد و یا که بشنود و گوید
آن الفاظ بوده اند یکی صاحب حکمت و مطلع بر حقیقت گردند و بالبدیهه نه چنین است مرشد رشته کفتن بگو بگو نشنود چون گران ...
مانم حلوا بر زبان بردن نه چون حلوا بستی ✻ زیاده آنکه آن الفاظ و اصطلاحات در فرمایشکه در زمان خلفاء بنی عباس نقل کرده شد
از لغت یونانیه بلغت عربیه افراط و تفریط بسیاری در آن بهم رسیده و به حکم سلطان بنا نقل نمودن و تعلیم گرفتن از کتاب ... شده
باستعداد و قابلیت مردمان و میل و رغبت داشتن اهل آن زمان با آنکه ناقل نفس یا ب بعلمیکی شامی نصرانی بوده است و در ولایت روم ...
کتب یونانیان یافته بود و بعضی از آنها را تحصیل نموده اند و بعراق آمده اند و اینها را بلغت عربیه در آورد ✻ و با آنکه مقصود ایشان از این
عمل بنا گذاردن اساسی بود که بواسطه آن مردمان را مشغول سازند و از طریقه حضرات ائمه اطهار و معدول نمایند نه آنکه مقصود
ایشان فهمیدن مردمان بوده است پس علمی که اول آن حقیقه ندانسته است و محفوظ از خطا و خلل نبوده است و هیچ ربطی بمعنی حکمت و
مقصود از علم لدنیه نداشته است و بعد بکثرت الفاظ و عبارات و اصطلاحات از برای اینها بلکه عالم ساع و نقلید بوده است در آمده است و تعلیم کی
و خلوت در صفحات قرطاس مانده است نه اینکه حقایق آنها در صفحات قلوب آمده باشد نفس لسته باشند و بعد از آن الفاظ و عبارات بلغه دیگری
در آورده شده است و ناقل آن غیر ضابط و غیر عادل بوده است و بعد بحکم سلطان جابری و غرض فاسدی شده است که شده است و منتهای رتبه کم
خالی از استعداد و قابلیت و بدون خلوص نیت بوده اند بلکه بقصد فرمان برداری سلطان و تقرب یافتن بآن به نیت چیز فهمیدن اقدام
بر آن نموده اند و او را تعلیم و تعلم و مدارسه و مهارت کرده اند چه گونه میتوان که اسم او را علم حکمت گذارد و طبی طبنا رسید هر کس گوساله
به نزد بان انشر نفس بلکه لامحاله این قسم از علم قطاع طریق مردمان از خداوند و رسول و ائمه صلوات الله علیهم و دین و تحصیل فهم و یا بشند

ایمن میکرد و چونکه یکی از عرب و عرفا آنکه این فن فن حکمت است و حکمت بزبان خدا و رسول دانسته هدی صلوات الله علیهم ممزوج بوده
و مباشر و مضمون و من یؤت الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا هر کس را که حکمت داده اند خیر بسیار برسد بسیار و نهار مشغول بهمین میبودند
و از همه فنون و علم و ابواب طاعات و عبادات بازمی مانند چنانکه تا این زمان بهمین نهج مانده است و حکمایی که درین زمان منتسب
حکمت ایشان محض همین تحفظ نمودن بالفاظ و بیان نمودن اصطلاحات و لغزها و معنیها و رجوع نمودن منقولات و منطق و کتب [illegible]
شدن بر اقوال و رایها و نقل نمودن انها از زبان ما میباشند و بوجوه من الوجوه این و غیر این بعلم حکمت که اصطلاح ایشان بر حقیقت
جز نیست بواسطه نور قلب نداده و ایشان الهام عارف و مطلع بحقیقت حق جز انشده اند و نشنیده **فرد** از این الفاظ ما حکمت طلب کردن ایشانرا
کرکس خورشید را طالب نخوانند شب یلدا: مگر آنکه بعضی از ایشان بعد از آنکه از ضلالت و گمراهی خود برگردند و بشنوند سبیل و اقتدای بولی حق و
رستنی بندگان اظهار خود صلوات الله علیهم که اهل حق اند نموده باشند و آن جنابان انها را دستگیری کرده و طریقه تحصیل الهام و راه حکمت را بایشان نموده
باشند و بواسطه آن حکمت و اشاره قلب از برای ایشان حاصل شده باشد و اگر در غرور و جهالت و ضلالت و خودپرستی و خودشوقی باشند که حکمت را
سید انسته و در نزد خدا و رسول هم از جمله حکما و در زمره اولوا الالباب محسوب میباشند باقی میمانند تا آنکه بمیرند و حکمت ایشان در قبر و برزخ
وقت ثمره بخشند و الحق ایشان را آیه **لسان الغیب** فلان نکته ای بر کار وجود نه ولیک عشق داند که درین دایره سرگردانند و وصف
چشاره خورشید زخفاش مپرس که درین آینه صاحب نظران حیرانند این است بیان طریقه فلسفه و بیان طریقه فان **و اما بیان طریقه**
الفرقه و بیان السلسلة الصحیحه پس در ضمن این نقطه مذکوره [illegible] بدانکه در زمان پیغمبر و
جناب امیر علیه السلام که نور نبوت و شعشعه ولایت آن جنابان ظهور و غلبه میداشت [illegible] انوار آن جنابان [illegible] جلال آن جناب
جاهلان [illegible] که صاحب استعداد و قابلیت و خلیفه از سبب حق بودن رسیده بود و در پرتو نور تجلی وجود [illegible]
خوب و تزکیه نفوس خود نموده بودند و از دنیا و زینه که باید آن پیش از آمدن مرگ و کوته شدن دست بحکم موتوا قبل ان تموتوا اعراض
کرده و دست کشیده و مرده بودند و محاسبه و مواخذه خود را قبل از آمدن وقت حساب [illegible] بمضمون حاسبوا انفسکم
قبل ان تحاسبوا و زنوا انفسکم قبل ان توزنوا کشیده و کرده بودند و بعالم ایمن و راحت و اطمینان و فراغت رسیده بودند و
با خداوند خود مونس و مصاحب شده بودند و بسبب صفای سریرت و پاکی باطن [illegible] صاحب حوصله [illegible] و خلیفه از
امانت و خود نمایی و ریا کاری و به رغبت از اغیار بودند و هرگز در خیال و خطره ایشان [illegible]
[illegible] ایشان را نمیشناسند و ایشان را تعظیم و تکریم [illegible] بسبب عدم غلبه جهل و عدم ظهور [illegible]
و خواری [illegible] و ظاهر [illegible] در صحبت که ذی متوسط [illegible] ذی [illegible] و ضعی [illegible] کرده
بودند [illegible] ایشان [illegible]

[illegible]

می شناختند و حرمت ایشان را نگاه میداشتند از غرور آنکه ایشان توجهی و میلی بسوی شناسایی و حرمت نگاه داری نداشتند آنچه
ایام عبادت رزندگانی منقرض و از این دام که و دار غایه بر تحمل و تنقل و به جوار سول و خالق خود فی مقعد صدق عند ملیک
مقتدر مجلس و محفل آراسته گرفتند آه از این چون تعظیم کردن این دام که است و آن زمان را دستگیر کردن آن جمعیات و بعد
از ایشان اشخاص بهم رسیدند که درین حالات و این علامات با ایشان یکی بودند و لکن باطن و سریرت ایشان هنوز بسرحد خلوص و طاعت
دیگر یکه درین عیب نرسیده بود و از این سبب جا ای از انانیت و ریا و حب و کشی صفا نبودند و در واقع و باطن بسریرت طالب جاه و
ریاست و آوازه و شهرت و خودنمایی و خط هر آرایی بودند و باین سبب در خیال و اندیشه آنکه ایشانرا وزنی بر خود به بندند تا آنکه از ایشان
که طالب اهل الله و اهل حق اند ایشان را بشناسند و باین جهت صفا و زهد خانه را نگاه دارند و در لباس و کسوت که بایشان نسبت داده بود
دیگر بعلت از اسباب و آلت علم حسن و مشهور است ذی و وضع ظاهر که شان ظاهر و علامت زاهدیت خود میدانستند و ثمره ایشان
خود میخوردند در حال آنکه عین میل و رغبت نمودن بسوی رضای می بود و از اینجاست که از جناب امیر المؤمنین علیه السلام سوال کرده شد که زهد چیست
زیرا پس فرموده که الزهد هوا و خفا هواء الزهد یعنی زهد پنهان نمودن زهد است از آنکه اظهار نمودن آن در نزد دانشمند محکم عارف به
حقایق و دقایق و حیله های نفس میباشند از آثار و علامات رغبت داشتن به دنیا و ابناء است هر چند که بر غیر عارف مخفی باشد و
من حیث و لا یشعر راغب و مایل به دنیا شده باشند و آن ذی و وضع خاص در کسوت و لباس آن بود که لباس پشمی که متعارف
عرب بود که می پوشیدند خصوصا در فصل زمستان و در ایام سفر نمودن ایشان و لکن اگر ظرف لباسی دیگر یافتند ایشان می پوشیدند خصوصا
در فصل تابستان و ایام حضر ایشان و در اوقات اقامت صلوات و ایام عبادات و حضور جماعات که حال امامان و صاحبان شریعت و مقتدایان
بر شکل همان لباس پشم و صوف را در جمیع اوقات خواه زمستان و خواه تابستان و در جمیع حالات خواه حالت فقدان و خواه وجدان
و دیگر غیر از آن لازم دانستند و پوشش همیشگی خود قرار دادند و او را از برای خود ذی گرفتند و غیر آن ذی و او را به آنکه غیر از این
سایر لباسهای دیگر از اسباب ناز و تنعم است و مار ا رضی باین نیست و نمیدانستند که این اول مخفی شدن سبب جلوه گر نمودن
شیطان است بایشان صوفیه نهاد دام و سر حقه باز کرد بنیاد مکر با فلک حقه باز کرد و آخر الامر ایشان را از این سبب افضل و ادنی
هلاکت و پستی خواهد نمود که سیر ایشان بسوب انفساد ان فرموده است [illegible] تراکمن و صلعون هم بعباد طعون من جوتث
بما اقتصر حتی طعونت و از رحمت خداوند دور است هر کسی که ریاست طلب بنماید طعونت هر کسی که قصد ریاست آن را بنماید
و طعونت هر کسیکه حدیث بنماید آن نفس خود را و بر سبیل خطره در دل بگذراند چونکه امر الامر منجر بانانیت و طغیان میگردد و کرد گریزی
نمودن حق باو جود آن مستعد میشود خلاصه از برای دلالت نمودن بر آنکه ایشان از زمره اهل الله و اولیاء الله و از اهل الحق اهل
الاخرت و اهل التقوی و المغفرة دانسته شده از همین رسم معلوم میشود که هر کس بخند از نام خود نیکو [illegible] کار و ... عبادت

سابقاً که مذکور شد از بدعتهای ایشان است و در اندک زمانی ابنا و اولاد ایشان مشار الیه مردمان جهلت شدند و مردمان ایشان را
اهل الله پنداشتند و تیمن و تبرک و استمداد از ایشان در امور خود می‌نمودند تا آنکه ریا و مخمصه ایشان ظهور یافت و به جای خود قرار گرفت ایشان
را در مرحله تهلکه ریاست انداخت و از اینجا معلوم شد که ریاست اندوختن از ریا ناشی می‌شود و با اخلاص نمودن اخلاص هم رسد
و خلاص نمودن اخلاص از ریا معرفت به خود و خداوند است و از اینجاست که بعضی که عالم به جلایل و دقایق امور بوده‌اند فرموده‌اند که ریا
در امت من مخفی‌تر است از حرکت نمودن مورچه بر روی سنگ سیاه در شب تاریک پس آنچه در احادیث رسیده است که نجات یافتن
و خلاص شدن از تهلکه در اخلاص است رجوع با آن می‌نماید که نجات یافتن در معرفت و شناختن خود و خداوند است و بعد از آنکه مرور
از منه و ایام ریاست بعضی شعوبه در ایشان و در اولاد ایشان قرار گرفت ایشان را با اغراض دنیوی از نمودن حق که ثمره ریاست است
منقلب نمود و دواعی ایشان از اینجا به این خیال و پندار افتادند که ما هم مثل ائمه و عترت نبوی صلوات الله علیهم و به این قبیل جزده خورده بالا
هدی و درست و [illegible] از [illegible] دست کوتاه کرده خود را [illegible] جهت [illegible] ایشان داده‌اند و اوامر شده خود را مرشد
دانستند و در بیابان عقل ناقص خود سرگشته گشتند و در فتنه و فساد را گشودند و هم مرشد و مربی در این وقت ایام رسیده که باب ریاضات و
مجاهدات شیطانیه شد و در حلقه‌های حیله و خدعه که بالحقیقه [illegible] جهت و غفلت نمودن از خداوند است گشودند و بنای گرفتن مجالس و
محافل و قرار دادن خلوتها و [illegible] فاتحه گذاردند و خود را در مردمان زیاده به زیاده [illegible] راه آخرت و طریق هدایت [illegible]
آنکه طالب دنیا شده در حال در جهة [illegible] ایشان [illegible] داشتند [illegible] را با اسراف و تلف نمودن اموال امر کردند و هم [illegible] از
توکل گذاردند و هر روز [illegible] مذهبی و طریقه مقابل مذهب و طریقه ائمه هدی علیهم السلام و سلسله [illegible] حلقه در حلقه [illegible]
منعقد و هم بسته شد لمؤلفه چه خوش مناسب این گفت این بیت [illegible] که [illegible] برکت [illegible] ابنها [illegible]
نفوس ناقصه است با عوام و جمع شدن عوام الناس است بر این کس و از اینجاست که در احادیث رسیده است که الشهرة آفة والخمول راحة و
رسیده است ایضاً که هیچ چیز از برای گمراه نمودن این کس بدتر از زرق و رق نمودن نعال در عقب سر این کس نیست [illegible] این طریقه
ضلالت و گمراهی در دولت [illegible] بودند تا آنکه [illegible] دولت [illegible] در زمان ابالسه و خلفاء بنی عباس متصل شده است [illegible]
بهمان طریق که در ترویج فن فلاسفه داشتند [illegible] که [illegible] علوم و [illegible] ائمه [illegible] سلسله
و این مکر و حیله با خدای خود محاربه نمایند و نور آن را [illegible] منطقی و [illegible] سازند و در [illegible] ترویج طریقه این جماعت [illegible] برآمدند و تعظیم و تکریم
ایشان نمودند و [illegible] کشف علوم و کرامات و خرق عادات و رسوم [illegible] ایشان بستند و بنای صومعه و [illegible] سلاطین در
این اوقات ایشان [illegible] شده‌اند و از اینجاست که کثرت و جمعیت این طایفه در بلاد روم بیشتر است و در [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] از برای ایشان [illegible] اشتغال ایشان به لهو و لعب [illegible]

نمودن

نمودن و رقصیدن و سایر شغلها و عملها که منقرب شدند که آنها موجود در جهاد و [illegible] اعتقاد و آنکه این اعمال عین عبادت و [illegible]
در نهایت وضاعت است و در شبهای جمعه به سبب زیادتی فضیلت زیاده و حرصی بر این معاصی و لهو و لعب دارند و در اکثر [illegible]
امور قاعده که از برای آنها قرار داده‌اند تا الحال موجود و در نهایت رواج می‌باشد و از آن بلاد و از آن طایفه سرایت به بلاد و [illegible] طایفه
شیعه نموده و اکثر شیعیان هم به این وادی افتاده‌اند و اکثر مردمان حتی از طوایف شیعه احترام این طایفه را لازم می‌دانستند [illegible]
چند داشتند چنانکه تا این زمان بعضی [illegible] و سلوک این مردمان در حق ایشان باقی مانده است و احدی متعرض آنها [illegible] علما [illegible] زمان دولت
بنی عباسیه و سایر طوایف آنها منکر و [illegible] شده و در بلاد پراکنده و متشتت و متفرق شده در طایفه [illegible]
و از برای ایشان علامات [illegible] و [illegible] و کلاههای خاص اختراع نمودند و لکن فی الجمله هنوز [illegible] که [illegible]
می‌دانستند و بعد از آن از کثرت نعمت و [illegible] خوش گذرانی [illegible] و [illegible] شب و روز مشغول [illegible]
و خودپسندی مشغول شدند و [illegible] رسومی که می‌دانستند در پرستش خداوندی که در ظاهر می‌نمودند از [illegible]
و بعد هم [illegible] نکردند و آنچه دیده می‌شود که این طایفه صاحب کمالات صوریه می‌باشند [illegible] کمالات [illegible]
طایفه [illegible] کردند و این طایفه [illegible] از معرفت و کمال خود را بی‌نیاز از عبادات و پرستش خداوند [illegible] می‌دانستند و شب و روز
[illegible] و شراب [illegible] کردن و رقص نمودن و رقصیدن مشغول گردیدند تا آنکه بالاخره [illegible] مردمان
[illegible] نمودن [illegible] و ترک نمودن و عبادات [illegible] احکام و طریق ایمان و [illegible] نمودن [illegible] و مباح
شهوات شیطانی ایشان را [illegible] نمودند که تکلیف از جهة [illegible] حق [illegible]
در [illegible] تکلیف بر ما نمی‌باشد چونکه خداوند فرموده است و اعبد ربک حتی یاتیک الیقین یعنی بنده که خدا را [illegible]
یقین و ما [illegible] یقین رسیده‌ایم و دیگر بنده [illegible] خداوند از ما ساقط و برداشته شده است [illegible] ایشان [illegible]
کفر [illegible] رسیده [illegible] رسیده یعنی [illegible] و هو [illegible] مراد از [illegible] یعنی [illegible]
این کلام [illegible] و اکثر مردمان به این سبب از ایشان برگشتند و قطع ارادت خود نمودند و اهانت نمودن [illegible] داشتند و
خلفاء هم [illegible] بودند [illegible] کردند [illegible] و بزرگان ایشان ضبط نمودند و اکثر ایشان [illegible]
[illegible] که خود [illegible] و [illegible] مردم [illegible] و گفتند که الحال [illegible] الفقر [illegible] الله [illegible]
[illegible] تا آنکه مردمان [illegible] ایشان شدند و [illegible] ایشان داشتند پس بنای قلندری [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] و بنای [illegible] گذاردند
و سبب آنکه اول این طایفه چنانکه مذکور شد شخصی جلیل القلندری بوده و صاحب [illegible] بوده و این طایفه [illegible]

خود را از ایشان و از شیعه ... جناب سید بند و همیشه مولا امیر را مزنند و یا علی یا علی میگویند با آن صوت و آواز تا که به ... شنیده شود

لمؤلفه آنچه با اولاد از ... برای آیه ... این یکی ... دیگری ... این جمال ... است و آنها که ابر
و ... این ... و گلستان در شبها و صحرا ... کردن در قصبات و ... شنیدن ... کار ... رادی که ... اینست
صحبت و ... نمودن است و ... خوردن و خواب ... و ... کردن است و عقیده آنها به دینی و ... تکلیف در ...
و خود آرائیست و اعتقادی به رسول و ائمه ندارند و خود را قطب و اولو العزم میدانند و در هر زمانه از ... ایشان با ...
تابع میشوند و در اوج ... میباشند تا وقتی که خداوند اراده اظهار فرمودن دولت حق را ... که این ...
که از اوایل که جلال ... ایشان معلوم شده میدانند و جناب امیر علیه السلام را ... مرشد خود می‌پندارند و طریقه خود را حق میدانند
بنا برین در بعضی اجازات ... سبیل تعریض و از جهت ... و ... این طایفه و بروز دادن آنکه ایشان از اوایل ... بسته
و ربطی به جناب امیر علیه السلام ندارند و طریقه ایشان باطل است ... و ... که صوفیانه حرف ... حرف ...
مراد از حرف صاد صبر و صدق و صفات و مراد از حرف واو ورد و وفا است و مراد از حرف فا فقر و ... و فنا است
و این اشاره رو ... که اگر ایشان ... بگویند ... اوایل ... و اهل حق می‌باشند این اوصاف علامات اهل الله و اهل حق است ...
کرده ایشان است ... این اوصاف ... لفظ ... الزام ... است ... مراد این باشد که ... طریقه ...
میباشد ولی اسم ... و ... که ... در میان آنها بعضی اشخاص بوده‌اند ... که ... از ایشان نباشند و از طریقه ...
بریا ... باشند لکن ... مخالط بودن با ایشان اسم ... ایشان ... کرده باشد **لمؤلفه** ... در ...
مردم ... هر کجا ... کند ... که ... دل ...
... بر ... اکثر ... اهل ذوق که با اعتقاد عوام الناس ... صوفیه ... و ... که ... طایفه ...
و ... اکثر اشعار ... ولکن ... بوده‌اند ...
... در میان ایشان ... اشخاص بوده‌اند که ... و اعتقاد ایشان ... سلسله بودن این اسم ...
با آنها ... کرده است ... ملاحظه این اشخاص ... سابق ... از ... صوفیه ادا
کرده‌اند و ایشان ... کرده‌اند ... خلاصه ... طایفه ... بوده امام ... احوال ایشان ... طایفه ...
دور ... کمال ... معروف ... و کمال ... ایشان ... دلیلی ... تجربه ...
و شخصی از اشخاص ایشان بر خلاف این دلالت نماید **لمؤلفه** ... صوفیانه ... باشد ...
ناز ... راه ... است ... بود ... آید ... ای ...

بلند

بلند ... ایشان امام ... در حدیثی که ... علامه ... مذکور شده و فرموده‌اند که ایشان از طریقه دین و شریعت ...
نموده‌اند و انحراف ورزیده معلوم شد و ظاهر گردید که هر دو طایفه یعنی متفلسفه و متصوفه در ... و ...
طریقه شریعت ... و ... بوده است چنانکه دانسته شد هر دو فرقه ... نمودن ...
... جنانکه در حدیث مذکور فرموده‌اند ... قطاع الطریق مؤمنین از طریقه شریعت و راه حق ...
و خواسته‌اند ... مردمان ... طریقه ... حکم عقل ... فرموده ... در حدیث مذکور ...
لازم و واجب است **لمؤلفه** ... موعظه بر مجلس این حرف است ... که از ... بعض ... کنند ...
... مراتب ... و ... دنیا و متفلسفه چنانکه از بیان ... و طریقه هر دو معلوم شد ... حالات
و از طریقه ... سلسله بیرون رفتن و ... انحراف از شریعت ... متصوفه و متفلسفه ... فرق دیگر
از علما و جهلا و سلاطین و رعایا و اغنیا و فقرا و اهل صنایع و حرف ... یکی از طریقه ... بیرون رفته‌اند و عدول و انحراف از
شریعت ... هر یک ... چنانکه ... سابق الذکر ... حالات ... مردم ...
و مثال ... نمودن سایرین بر طایفه صوفیه و متفلسفه مثال ... که در نماز ... نزدیکی ... نموده و دیگری گفت
که تکلم کردی نماز تو باطل است و دیگری گفت نماز هر دو از شما باطل است الحمد لله که من حرف نزدم و تکلم کردم **حافظ**
کین جلوه در محراب و منبر میکنند ... چون به خلوت میروند آن کار دیگر میکنند ... مشکلی دارم ز دانشمند مجلس باز پرس ... توبه فرمایان چرا خود
توبه کمتر میکنند ... کلما دخلت امة لعنت اختها و لعن بعضهم بعضا ...
که راه ... قرب خداوند ذو القوة ... کامل ...
... موقوف ... **لمؤلفه** ...
هر که ... خدا ... زاد ... **لمؤلفه**
از ... معلوم گردید که از طوایف بسیار ...
سایر مردمان ... و مجنون و عاشق ...
... طایفه عقل ... شده‌اند و جهل ... غالب آمده است ...
... عالم ... رسیده است ... مراتب ... خفی و پنهان ...
... حق ... حق ... اهل جهل ... حق ...
جهل و عدم علم ایشان ... اعراض ... از حق شنیدن و از ... حق ...

می نماید و عداوت می ورزد و حیات و زندگانی را بر نفس تلخ می کند یا نفس را اشل خود گمراه میکند مولفه [illegible]
فی الحال خصم من شد خوار هیچی از هر به چون حق نمیتوان گفت پس در این زمان خاموشی و در سخن و پنهان نمودن کار دل و ترک
نمودن و گوشه گیری کردن و طریقه تقیه شدید و رهش گرفتن دین و سر خود را از هر کس مستور داشتن [illegible] برای [illegible] و قبیله که [illegible] از
طریقه حقه غفلت نموده اند و بعید [illegible] که طریقه حقه در هر حیث از کفر رد کرد [illegible] برای [illegible] و حرکات جوارحیه ظاهره بر همه [illegible]
اولی و الزم و واجب است هم چنانچه روایت از جناب امام جعفر صادق ع که من کان یؤمن بالله والیوم الآخر فلا یتکلم
فی دولة الباطل الا بالتقیة یعنی هر کسی بوده است که ایمان آورده است بخداوند و بروز معاد پس تکلم کند و سخن نگوید در زمان دولت
باطل و اوقات غلبه جهال مگر بطریق تقیه نمودن و چنانکه مرویست از رسول الله ص و از امیر المؤمنین ع که فرموده اند طوبی لعبد نومة لا یؤبه
له عرف الناس ولا یعرفه الناس اولئك مصابیح الهدی و ینابیع العلم تنجلی عنهم کل فتنة مظلمة لیسوا بالمذاییع
ولا بالجفاة المرائین یعنی خوشی و رحمت از برای بنده ایست که خامل و کم نام باشد و [illegible] کسی [illegible]
[illegible] مردم را [illegible] احوال اهل زمان خود باشد و مردمان او را نشناسند این قسم از بندگان [illegible] است
طریقه اند و چشمهای علم اند بر طرف [illegible] هر فتنه [illegible] تاریک و ظلمت [illegible]
فاش کننده کان [illegible] از جمله جفا کاران [illegible] کننده کان [illegible] جناب امیر ع در بعض از
فقرات خطبه خود که در وصف مؤمنین [illegible] فرموده اند که صحبوا اهل الدنیا بطاعة الله تبارك و تعالی [illegible]
ودانوا بالتقیة علی دینهم والخوف من عدوهم ابدانهم معلقة بالملأ الاعلی فعلماؤهم واتباعهم خرس صمت
فی دولة الباطل منتظرون لدولة الحق یعنی مؤمنین مخلصین کسانی باشند که مصاحبت نموده اند در ظاهر [illegible]
اهل دنیا بالطاعت نمودن ایشان خداوند تبارک و تعالی را [illegible]
نموده اند بالتقیة نمودن بر دین خود [illegible] از دشمنان ایشان و حال آنکه [illegible]
علماء ایشان و اتباع علماء ایشان [illegible] در زمان غلبه [illegible] مولفه [illegible]
نجات [illegible] و گفت راز پوشیدن [illegible] یعنی تقیه حفظ نمودن [illegible]
اهل زمان [illegible] پنهان نمودن [illegible]
یعنی آنکه [illegible] حفظ نمودن مال یا نفس [illegible]
جهت حفظ مال و نفس [illegible] از جهت حفظ [illegible]
امیر [illegible] اصحاب خود را که اذا حضرت بلیة فاجعلوا اموالکم دون انفسکم واذا نزلت نازلة فاجعلوا انفسکم دون دینکم

واعلموا

واعلموا ان الهالك من هلك دینه والحریب من حرب دینه الا وانه لا فقر بعد الجنة الا وانه لا غنی بعد النار
لا یفك اسیرها ولا یبرء ضریرها یعنی بدرستی که هالک [illegible] حفظ
[illegible] و از برای حفظ نمودن دین [illegible]
[illegible]
[illegible] و اگاه باشید [illegible]
[illegible]
[illegible] حفظ نمودن دین [illegible] النفس
[illegible] که امام جعفر صادق ع فرموده اند که اتقوا علی دینکم
واحجبوه بالتقیة فانه لا ایمان لمن لا تقیة له یعنی [illegible]
[illegible] تقیه [illegible]
[illegible]
[illegible] تقیه [illegible] حفظ دین [illegible]
[illegible] تقیه [illegible] حقوق اخوان [illegible]
[illegible] تقیه [illegible] التقیة
لصیانة الاخوان فان کان هو یحمی الخائف فهو من اشرف خصال الکرم والمعرفة بحقوق الاخوان من افضل الصدقات
والزکوة والحج والمجاهدات [illegible] تعالی للمؤمنین من کل ذنب [illegible] فی الدنیا والآخرة ما خلا
ذنبین ترك التقیة وتضییع حقوق الاخوان [illegible] حدیث است که اشرف اخلاق الائمة والفاضلین من
شیعتنا استعمال التقیة وحفظ حقوق الاخوان [illegible] حدیث است که التقیة من افضل الاعمال المؤمن یصون بها
نفسه واخوانه عن الفاجرین وقضاء حقوق الاخوان [illegible] حدیث است ان التقیة یصلح الله بها امة لصاحبها
مثل ثواب اعمالهم [illegible] من اهلکهم [illegible] محقق شد که صلح جناب امام حسن علیه السلام
[illegible] جناب امام حسین [illegible]
[illegible] حفظ دین [illegible] الحسن [illegible]
الدین [illegible] تقیه [illegible] خاموش نمودن فتنه [illegible]

اشرف اعمال التقیة

وارد شده است که جناب پیغمبر فرموده‌اند که مداراة الناس نصف الایمان و الرفق بهم نصف العیش یعنی مدارات نمودن با جهله مردمان
نصف ایمان است و بر رفق و نرمی سلوک نمودن با ایشان نصف زندگانی است و تحمل و حرج و تنگی [illegible] جناب پیغمبر [illegible] ایشان و
[illegible] و صلاح ایشان نهایت تقیه و مدارات و تحمل در [illegible] فرموده‌اند و آن نفس خود را در [illegible]
داشتند [illegible] صلاح امت و شیعیان می‌بود **نوکر** یکی بر سخنان چون که چه مایه شان [illegible] کردم [illegible]
و بدانکه هر قدر ظهور دولت حق نزدیک‌تر شود [illegible] جهل [illegible] بر شود چونکه هر قدر زمان ظهور دولت [illegible] نزدیک‌تر می‌شود از زمان ظهور
دولت اولیه آن که زمان پیغمبر بود دورتر می‌شود و از این جهت فتنه و فساد بیشتر می‌گردد [illegible] شده [illegible] چنانکه در خصوص
روایت است که کلما تقارب هذا الامر کان اشد للتقیة یعنی هر قدر که نزدیک‌تر شود زمان ظهور حق [illegible] حال [illegible]
شدن و فرموده‌اند که خالطوا الابرار سرا و خالطوا الفجار جهارا و لا تمیلوا علیهم فیظلموکم فانه سیاتی علیکم زمان لا
ینجو فیه من ذوی الدین الا من ظنوا انه ابله و صبر نفسه علی ان یقال انه ابله لا عقل له یعنی مخالطه نمایید با نیکوکاران
در سر و باطن امر خود و مخالطه نمایید با بدکاران در ظاهر امر خود و [illegible] ایشان [illegible] با طمع خود [illegible]
ظلم می‌کنند و امروز [illegible] پس [illegible] زمانی که کاهلان [illegible] در آن زمان از [illegible]
و آن کسی که کارکنند مردمان که آن ابله است و صبر نماید نفس خود را بر این سخن که گویند که آن ابله است [illegible] حضرت امام
علیه السلام فرموده‌اند که خالطوهم بالبرانیة و خالفوهم بالجوانیة اذا کانت الامارة صبیانیة یعنی مخالطه نمایید با
مردمان در ظاهر و مخالفت نمایید ایشان را در باطن در هر زمانی که سلطنت امارت صبیانیه باشد یعنی زمان [illegible]
زمان [illegible] فتنه و جهالت و ضلالت [illegible] باشند [illegible] که سلطنت [illegible]
عقل در آن [illegible] شده [illegible] که مخالطین [illegible] مردمان [illegible] نمایند [illegible]
مضطر و محتاج به خلطه نمودن [illegible] حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
[illegible] کن حلسا من احلاس بیتک و اسکن ما سکن اللیل و النهار فاذا بلغک ان السفیانی
قد خرج فارحل الینا و لو علی رجلک یعنی [illegible] خانه و منزل خود [illegible]
[illegible] ساکن باش و آرام [illegible] هر گاه که خبر تو رسید که سفیانی خروج نموده است
پس بیا بسوی ما هر چند که پیاده و به پای خود بیایی [illegible] خانه نشینی [illegible] اشاره است که در خانه خود بنشین
تا وقت ظهور دولت حق [illegible] زمان ظهور حق و از امور [illegible]
دو سوم [illegible] هر چند پیاده [illegible] اشاره [illegible] در آن وقت فتنه و فساد [illegible]

بلکه

بشود عالم [illegible] کسی کاری [illegible] شده [illegible] که بعضی از علما که در عقب مردمان افتاده‌اند [illegible] ارشاد
ایشان می‌نمایند با آنکه رعایت [illegible] اغراض دنیویه ایشان را در این امر داخل است و یا آنکه از اهل [illegible] استغفار
از احوال اهل زمان و از تکلیف خود [illegible] بمقتضای عقل و نقل [illegible] معلوم کرده که هدایت [illegible] مردمان بسوی حق
و از طریق [illegible] خود [illegible] قبل از ظهور دولت حق از ممتنعات و محالات است یا آنکه تکلیف علما و اولاد [illegible] ظهور فساد
و غلبه جهل [illegible] دعوت نمودن مردمان و ارشاد نمودن ایشان نبوده است [illegible] اشاره بآن شد [illegible]
بسوی ایشان و [illegible] نمودن ایشان اگر قابلیت قبول [illegible] لازم است [illegible]
ما انزل الله تمامی شده [illegible] جناب امام زین العابدین علیه السلام فرموده‌اند که والله لا یخرج واحد منا قبل خروج القائم
الا کان مثله مثل فرخ طار من وکره قبل ان یستوی جناحاه فاخذه الصبیان فعبثوا به یعنی [illegible]
[illegible] دعوت نمودن مردمان یک نفر از ما پیش از ظهور و خروج قائم که مراد حضرت صاحب العصر است
مثل آن مثل جوجه [illegible] مرغی که پرواز [illegible] آشیان خود [illegible] و محکم شده باشد [illegible] بال آن پس بگیرند او را اطفال و
بازی کنند و فرموده‌اند که من ترک التقیة قبل خروج قائمنا فلیس منا یعنی کسی که ترک نماید طریقه تقیه را پیش از زمان خروج
قائم ما پس آن شخص [illegible] شیعیان ما پس هر گاه که حال [illegible] آن جناب [illegible] دعوت کردن [illegible]
جناب [illegible] علمای این زمان که احوال اکثر ایشان معلوم است که ناقص النفس و ناقص العلم [illegible]
[illegible] نمایند [illegible] دعوت کردن و ارشاد نمودن [illegible] مردمان [illegible] فتنه [illegible]
و فتنه [illegible] **شعر** قول [illegible] قول [illegible]
که از اهل [illegible] هدایت [illegible] و توفیق داده [illegible] خداوند [illegible]
کسی [illegible] چنانکه خداوند فرموده است که الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور
و الذین کفروا اولیاؤهم الطاغوت یخرجونهم من النور الی الظلمات یعنی خداوند متوجه شوند [illegible]
هدایت [illegible] و ایمان [illegible] را از ظلمات و تاریکیهای جهل و ضلالت بسوی نور عقل و هدایت و آن [illegible]
[illegible] متوجه شوند [illegible] طاغوت [illegible] نور عقل و
هدایت بسوی ظلمات و تاریکیهای جهل و ضلالت فرموده است که من یهد الله فهو المهتد و من یضلل فلن تجد له ولیا مرشدا
یعنی هر کس که خداوند او را هدایت [illegible] نور عقل در دل آن [illegible] معلوم است که قبول [illegible]
و کسی که خداوند او را گمراه می‌کند [illegible] قابل هدایت [illegible] نور عقل را قبول [illegible]

ای جز از برای آنکس و لیتی دمتو خیر نمونه و راکه ارشاد کننده باشد او را و در احادیث مستفیضه اشعار به این است که از تخلف این صورت است
که فرموده جناب امام جعفر صادق علیه السلام بثابت این و بنابر که یا ثابت ما لکم وللناس کفوا عن الناس ولا تدعوا احدا الی امرکم
فو الله لو ان اهل السموات والارضین اجتمعوا علی ان یهدوا عبدا یرید الله ضلالته ما استطاعوا علی ان
یهدوه کفوا عن الناس ولو ان اهل السموات واهل الارضین اجتمعوا علی ان یضلوا عبدا یرید الله هدایته ما استطاعوا
ان یضلوه کفوا عن الناس ولا یقولوا اخی وعمی وابن عمی وجاری فان الله اذا اراد بعبد خیرا طیب روحه
فلا یسمع معروفا الا عرفه ولا منکرا الا انکره ثم یقذف الله فی قلبه کلمة یجمع بها امره یعنی ای ثابت چه کار دارید شما
دست بردارید از ایشان و دعوت ننمائید احدی را بسوی امر خودتان که مراد طریقه تشیع است پس بخدا قسم که اگر اهل آسمانها و اهل زمینها اجتماع نمایند
بر آنکه هدایت نمایند بنده‌ای را که خداوند اراده گمراهی آن داشته باشد چونکه علم دارد بعدم قبول کردن آن مر هدایت را نمی‌توانند که او را هدایت
کنند دست از مردمان بردارید که اگر اهل آسمانها و اهل زمینها اجتماع نمایند بر اینکه گمراه نمایند بنده‌ای را که خداوند اراده هدایت آن
داشته باشد چونکه علم دارد بقبول نمودن آن مر هدایت را نمی‌توانند که او را گمراه نمایند دست از مردم بردارید و مگوید احدی از شما که فلان
عم من است یا پسر عم من است یا همسایه من است و باید که از راه هدایت بچنگ آورید بجهت آنکه خداوند هرگاه اراده خیر نماید به بنده‌ای از بندگان خوش میکند
پاکیزه و باصفا میگرداند روح و نفس و دل او را تا بشنود هیچ امر معروفی را جز آنکه بشناسد و میل بآن نماید و نشنود هیچ امر منکر را مگر آنکه انکار
نماید او را بعد از آن میاندازد در دل آن کلمه و نوری را که جمع و تمام سعی نماید به او بسط آن کلمه امر آن بنده را امری لراقمه که
دارد خاک کجا و پاک ... عارفان انجا که مقال گفتن کرده‌اند : خاکیان را بهره از جرعه کاس الکرام : این تطاول بین که با عشاق مسکین
کرده‌اند : و بنای این لیس آنچه در آیات و احادیث دیگر رسیده است که مضمون آنها امر نمودن بارشاد و هدایت کردن مردمانست با آنکه
مضمون آنها فضیلت و ثواب بسیار داشتن عمل ارشاد و هدایت است پس قسم اول از باب امر معروف و نهی از منکر و از باب تبلیغ دعوت و اتمام
حجت است بر آن کسیکه تبلیغ دعوت و اتمام حجت بر آن نشده باشد و محل آن در جائی متصور میشود که نزد ظاهر در نهی تبلیغ و اتمام حجت
بعمل آمده باشد و موجود باشد از قبیل آیه شریفه قوا انفسکم واهلیکم نارا و از این باب است که در تفسیر آن رسیده است که حق آن این
است که امر نمودن ثواب خواه آنکه ایشان بشنوند یا نشنوند و قسم دوم از باب رسالت و دلالت ضالات و محل آن در جائی متصور میشود
که خود شخص بالذات و من عند نفسه طالب هدایت و متمنی را یا به جهت آنکه شخص واسطه و دلیل هدایت و راه غایت آن بشود از قبیل آیه
من قتل نفسا بغیر نفس او فساد فی الارض فکانما قتل الناس جمیعا ومن احیاها فکانما احیا الناس جمیعا
بنابر آنکه در تاویل آن رسیده است که من اخرجها من باب ضلال الی الهدی فکانما احیاها ومن اخرجها من باب هدی
الی ضلال فقد قتلها یعنی هر کسیکه بیرون بیاورد نفسی را از طریقه ضلالت و گمراهی و داخل نماید او را در طریقه هدایت و راه غایت

پس گو

پس گویا که احیاء تمام نفوس نموده است و هر کس گمراه نماید نفسی را از باب و طریقه هدایت و راه غایت و داخل نماید او را در باب طریقه
ضلالت و گمراهی پس گویا چنین است که گشته است تمام نفوس را و از قبیل حدیث الدال علی الخیر کفاعله والدال علی الشر کفاعله و تمام
اینها در جائیست که خود شخص طالب و ملتمس هدایت باشد و ارشاد و تبلیغ در آن اثر به حد نیکی منحصر و مسامحه باشد و العداوت و فتنه
انگیزی منجر کرده چنانچه در حدیث دیگر است که فرموده ایاکم والناس ان الله عز وجل اذا اراد بعبد خیرا نکت فی
قلبه نکتة فترکه وهو یجول لذلک ویطلبه یعنی دوری دارید خود را از دعوت نمودن مردمان بدرستیکه خداوند عز وجل هرگاه
اراده بفرماید به بنده‌ای از بندگان خیر و خوبی را هر آینه انکار و سعی نماید در دل آن اثری و قدری از نور و او را سعید خواهد نمود
و حال آنکه آن بنده جولان میزند و گردش می‌نماید و طالب میشود در تحصیل نمودن تمام از او آن لمولفه خرم آن سید که فرخ
رخ و صبا در سد : شاهد هر جائی که گرفتار زبونه بار نشود و بعد فرموده که هر وقت که بخواهید کسی را دعوت نمائید بگوئید که این طریقه را گرفته‌ام
که خداوند آن طریقه را گرفته است و مراد به این است که السلام علی اهدی الطریق پس اگر آن قابل و مایل است هر آینه خود طالب خواهد شد و با آنکه
امر خواهد رسید با آنکه او را دعوت نمائید و با آن جهاد و دعوی مبصر نباشد که اهل الامر منحرف شود و فتنه کرده و از این جا است که سلیمان ابن خالد
سؤال نمود از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که مرا اهل و عیال هست که می‌شنوند از من سخن مرا در این صورت آیا ایشان را دعوت نمایم به این امر یعنی امر
تشیع بایشان فرمودند بلی و استدلال بآیه قوا انفسکم که قبلا مذکور شد فرمودند و در حدیث دیگر فرمودند که اجعلوا امرکم هذا لله ولا
تجعلوه للناس فانه ما کان لله فهو لله وما کان للناس فلا یصعد الی السماء ولا تخاصموا بدینکم الناس فان
المخاصمة ممرضة للقلب یعنی بگردانید این امر تشیع خود را برای خدا و مگردانید برای مردمان بدرستیکه هر چیز که از برای خداست آن از
برای خداست و هر چیز که از برای مردمان است پس بالا نمیرود بسمت ملکوت آسمان و دین خود را مخاصمه با مردمان منمائید بجهت آنکه
مخاصمه نمودن باعث ناخوشی و مرض دل میشود و این سخن کنایه از آنست که غالبا دعوت نمودن و تکلیف مردمان را و در عقب آن افتادن
و سعی و کوشش نمودن علامت و آثار ریاست است بدون داری و نیت و اخلاص ... و بعد فرمودند که خداوند به
پیغمبر خود فرموده است که انک لا تهدی من احببت ولکن الله یهدی من یشاء یعنی بدرستیکه تو هدایت نمیکنی هر کس را که دوست
میداری ولیکن خداوند هدایت مینماید هر کسی را که بخواهد و علم بقبول نمودن او داشته باشد و بعد فرمودند که واگذارید مردمان را بجهت اینکه مردمان
این را از مردمان نقل کرده‌اند و شما این امر را از رسول خدا صلی الله علیه وآله و از علی علیه السلام گرفته‌اید و شما با من ... مناسبت
و خداوند هرگاه نوشته باشد از برای بنده‌ای از بندگان نیکی را داخل بفرماید او را در این امر تشیع چنانچه آن بنده شتابنده‌تر
بسوی آن است که از مرغ بسوی آشیانه خود ... سابقا می‌داده که احکام قضا نه برخاست : قابل تغییر نبود آنچه نقصی که شکاند
ولیکن در اینجا توهم نباید نمود که مضمون غالب احادیث هدایت نمودن به تشیع است و در آن زمانهای سابق که ...

ائمه اطهار در وقت آشکارا بوده باشد یا که بالنسبه بآن دوستان و بالنسبه بطایفه عامه و مخالفین مذهب خفیه بوده باشند هر چند که این
زمانها الف باشد و در وقتی بهدایت نمودن طایفه مشغول اهل این زمان و با مور اصول و فروع دین مذهب ایشان و عمل آوردن ایشان با حکام الهیه
تشیع را اگر قبول آن کرده اند ندارد و چونکه محقق است که هدایت یافتن کسی امر دائر است و سبب حاصل کم عمل اگر مرتبه و علمیت بوده باشد
حاصل میشود و در وقت دیگر شاید زمان و خلاف دیگرانی یا حق مردمان بهمان امر دائر است و سبب و جهل آن که بجای ظلمت و تحقیق بوده باشد علیت
و هیچ یک از آنها با اختلاف زمان و اختلاف مردمان و اختلاف اموری که مطلوب است حق بیان کرده شدن از آن است مختلف میشود و
امر حقه تفاوت بسیار نشده و یکی حق میباشند بلکه هدایت یعنی کسی و هدایت نمودن کسی را در این زمانها و بالنسبه بهدایت یافتن مردمان بکردن
اعمال را و بعمل آوردن ایشان فروع را به سبب شدن آنکه مرتب شده لازم است مرا لازم است آن در وقت آن زمانها از هدایت یافتن
تشیع و معلوم است که بر و زبان یافتن مرشدین و قوت داشتن او فروع بروز نمودن و مجاهده کردن با آن کس است که بی اراده آنکه کس نرسد و دعوت
کردن و مجاهده نمودن بر آید و دشمن بجائی غایه دولت اسلام میکرد و چنانکه در هر جا و هر زمان محسوس و ظاهر شده است و از اینجاست که محقق
شده است که هر قدر که زمان ظهور حق نزدیک تر میشود امر تقیه نمودن شدید تر میشود و با اینکه نصوص تمام یافت و آیند و سایر احادیث
دیگر بکلی مطلق و عام میباشند و بعضی احادیث مقیده اند که باید حمل مطلقها بر مقیدات نمود چنانکه قاعده اصولیه است بلکه از
جمله افراد آن مطلقات است که بیان شده است به سببی از اسباب و محقق است در اصول فقه که اسباب مخصص و مقید نمیشود خلاصه در این زمان
و ما بعد آن و همچنین ما قبل آن تقیه نمودن در امر دوران کس شده میباشد و باید بهیچ وجه من الوجوه کشف و رفتار و عقاید حقانیه را که
بروز نده و هر جائی اگر انفا را دعوت نماید و ارشاد در آنجا **لمؤلفه** بر بخانه چه خوش گفت جلوه کرنش خوش که گو برازل سوخته با جائی بجائی چند
بلا اگر که بصحبت و معاشرت تمام و تجربه تمام باهم جا بر خورده شود و گر از دوستان و هر کس یاران و جستایان و مخلصان و هواخواهان دوام
دین و طلبان آن باشند پس در این صورت لازم است که او را دلالت نماید و ارشاد و هدایت نمودن آن مضایقه نکنند چون کتمان آن از نزول
جایز نیست و که و کجا میشود و بلکه از صد هزار یکنفس هم نرسد **لمؤلفه** تا صد هزار خار نبرد از زمین؛ از گلبنی گلی بگلستان نمیرسد؛
تحقیق و بدانکه حقیقت تقیه نمودن آنست که طلب ایمنی مطلق و طالب و عاشق با مور حقه باشند در ظاهر و عند الضروره و بقدر رفع حاجت
و حصول کفایت ایشان بر رفتار و گفتار و سایر اموری که موافق اداء و اوضاع مردم است نماید با وجود اکراه و نفرت و بدان میل
نه بکیف و زمانه و غلبه فتنه را عذر و بهانه خود نماید و دلیل در جستجو و دوستان موافقت در امور ایشان نماید چنانکه در کتاب کافی که روایت
نیز شایق طلب و هیبت بود و محقق باو آنکه آن ذکر شد و چنانکه خداوند فرموده است که فمن اضطر فی مخمصة غیر متجانف لاثم فلا اثم
علیه یعنی هر کسی که مضطر شود در اوقات قحطی و تنگی بسوی اکل میته و مثل آن از چیزهائی که در غیر اوقات تنگی و قحطی حرام و ممنوع بوده است
و تناول نماید و در حالتیکه میل دارند و بغضب کننده باشند مر آن حرام را و اثم را بلکه با کراه و اضطرار و بقدر الضرورت و رفع حاجت باشد

پس گناهی برای آن نباشد مگر با دوام ضرورت بجهت هر عملی که آن کس میکند از قبیل کفش یا موزه پوشیدن و مثال برای آن
حلال و مباح است و تنگی و حرجی برای آن نباشد چنانکه خداوند فرموده است که ما جعل الله علیکم فی الدین من حرج
یعنی نگردانیده است خداوند بر شما در امور دین حرجی و تنگی را و چنانکه مروی است از حضرت امام محمد باقر که التقیة فی کل شیء
یضطر الیه ابن آدم فقد احله الله له یعنی تقیه نمودن در هر چیزی که مضطر شود و علاج نشود و بسوی آن اولاد آدم پس بتحقیق که
حلال فرموده است آن چیز را خداوند برای آن زیاده آنکه در نفس تقیه کردن و پنهان نمودن دین موجب فضیلت و ثواب عظیمی
میباشد چونکه دو نوع از طاعات و عبادات نموده است یکی در دل که دوام کراهت قلبیه است از آن عملی که بر سبیل تقیه کند و میل داشتن
آن بغیر و بخلاف آن یکی دیگر فرمان برداری خداوند در موافقت نمودن با خلق در زمان ظهور جهل و دولت اهل آن چنانکه فرموده است که
اولئک یؤتون اجرهم مرتین بما صبروا و یدرؤن بالحسنة السیئة یعنی آن طایفه مؤمنین که تقیه نمودند داده میشود
اجر ایشان دو مرتبه و دو اجر بسبب صبر نمودن ایشان بر تقیه و بسبب آنکه دفع می نمایند حسنه تقیه اذاعت و فاش نمودن در شک

در خصوص از جناب امام جعفر صادق روایت که مراد از حسنه در این آیه تقیه نمودن است و از سیئه اذاعه

تقیه نمودن است و مراد از حسنه نیکی بر تقیه است و فرموده است به چیز خود که ادفع بالتی هی احسن فاذا الذی بینک
و بینه عداوة کانه ولی حمیم و ما یلقیها الا الذین صبروا و ما یلقیها الا ذو حظ عظیم یعنی دفع بنما ای محمد بدیها
مردمان را بتقیه و مدارات نمودنی که آن تقیه احسن و نیکوتر از اذاعه و فاش نمودن میباشد چنانکه از امام جعفر صادق بخصوصه روایت
بعد فرموده که وقتیکه چنین نمودی پس ناگاه آن جانب شخصی که باشد میان تو و آن عداوت و دشمنی میباشد گویا آن دوست مشفق بوده است
و ندانمیشود این طریقه تقیه را مگر آن جماعت شخصی که صبر بر تقیه کردن داشته باشند و داده نمیشود این خصلت و این طریقه مگر صاحب حظ عظیم
و داری از عقل و معرفت و چنانکه در احادیث مستفیضه است بلکه از جمله این حدیث است که و الله ما عبد الله بشیء احب الیه من
الخبا یعنی بخدا سوگند که بندگی کرده نشده است خداوند و عبادت کرده نشده بچیزی که محبوب تر باشد بسوی آن از تقیه نمودن و خصوص تغییر لفظها بتقیه نمودن
در همین حدیث است و از آن جمله احادیث است که تسعة اعشار الدین فی التقیة یعنی نه حصه داری در تقیه نمودن است و از آن جمله
حدیث که انکم علی دین من کتمه اعزه الله و من اذاعه اذله الله یعنی بدرستیکه شما بر دینی میباشید که هر کس پنهان دارد دین را
عزیز میدارد خداوند او را و هر کس که فاش نماید او را ذلیل مینماید خداوند او را و از آن جمله این حدیث است که ان الله یحب ان
یعبد فی السر کما یحب ان یعبد فی العلانیة یعنی بدرستیکه خداوند دوست میدارد آنکه پنهان بندگی کرده شود در پنهانیها چنانکه
دوست میدارد آنکه عبادت کرده شود در آشکارا و از آن جمله این حدیث است که نفس المهموم لنا المغتم لظلمنا تسبیح
و همه لامرنا عبادة و کتمانه لسرنا جهاد فی سبیل الله یعنی نفس کشیدن کسی که مهموم باشد از برای ما و مغموم باشد بجهت
مظلوم بودن ما بمنزله تسبیح نمودن است و هم و غم آن از جهة امر ما بمنزله عبادت است و پنهان داشتن آن سر ما را بمنزله جهاد

دردا، خداوند و مخفی نماند که از تضاعیف احادیثی که در بیان فساد زمان ذکر شده و احادیثی که در اینجا ذکر شده معلوم میشود که مؤمن
داری در این زمانها در نهایت کم است که کسی در همه حالات و در همه جایها و با هر کسی که مجالس و مخالطت دارد و در هر شغل که مشغول است آگاه
باشد که طریقه حقه در این امور چه چیز است و آن را مایل و طالب باشد و منتظر دولت حق باشد و آن امور را که ظاهر او به جهت
توافق با مردمان مشغول است مکروه میدارد و منکر میداند هر چند که در ظاهر در میان مردمان بر خلاف حق و طریقه حقه راه الحمد جناب که در خصوص
دولت حقه مستعجل مذکور و مسطورست **لمؤلفه** زاهد ظاهر پرست از حال ما آگاه نیست ٭ در حق ما هر چه گوید جای هیچ اکراه نیست ٭
در طریقت هر چه پیش سالک آید خیر اوست ٭ بر صراط مستقیم ای دل کسی گمراه نیست ٭ و با آنکه ضرورت در هر امری که مرتبط به دین داری
نبودن باشد موجب تقیه نمودن میشود و خصوصا با بزرگان دولت از امری باشد که داری اعتقادی نباشد بلکه خود صاحب ضرورت
بود ازاله چون در التقیه و خدا را از غرض دنیا پس نموده خدا را ملاحظه کرده و مرعی داشته عالم و جنابتر از خود نفعیده و وقت آن میباشد
چنانکه به همین مضمون حدیث است که فرمودند التقیة فی کل ضرورة و صاحبها اعلم بها حین تنزل به و بعضی تقیه نمودن در امر ضرورت
میباشد و صاحب ضرورت اعلم و جنابتر است به ضرورت خود و در هنگام ضرورت باور نمیدهد پس کیا باید که کسی جنابت نکند و توفیق الهیه
بکار برد تا آنکه محل ضرورت و قدر ضرورت را معلوم نماید و خواهشهای نفسانیه و دنیویه را با ضرورت دینیه مشتبه و ملتبس نکند و از خسر
الدنیا والآخرة باشد **لمؤلفه** اشعار گر در سر نفس کجی کوش ٭ آدم صفت از روضه رضوان بدر آید ٭ و هر کس که فی الحقیقة از اهل ایمان
مؤمن و خلص میباشد امورات مبتدعه و مخترعه در میان مردمان از مردمان معلوم است که بسیار از آن میکند و در غصه محزون
و مسئلم میکرده و دلتنگ باید بجای و او ثبت من سیع الوجوه بکسفه و به عظیم عذاب النجات از برای آن کس ثواب حسبی ایشان میدارد
چنانکه بعضی مذکور و مسطورست از آن علمای خبرست که بعد از آنکه امام علیه السلام فرمودند که عبادات و اعمال انفتاحی که در زمان دولت باطل
و در زمان غیبت صاحب الحق میباشند بر ثواب و فضل و اوقات ... از اعمال و عبادات انفتاحی که در زمان و دولت ظهور صاحب الحق
میباشند راوی عرض نمود که ... بعد از آنکه جان ما کرچه گونه اعمال ما در زمان و دولت باطل افضل شده است از اعمال انفتاحی که در زمان
دولت حق میباشند با آنکه بعضی و دیگر ... به طریقه راه ... پس فرمودند که انکم سبقتم هؤلاء الداخلین فی دین
الله عز وجل الی الصلاة والصوم والحج والی کل خیر وفقه والی عبادة الله عز وجل سرا من عدوکم مع امامکم المستتر
مطیعین له صابرین معه منتظرین لدولة الحق خائفین علی امامکم وانفسکم من الملوک الظلمة تنظرون الی
حق امامکم وحقوقکم فی ایدی الظلمة قد منعوکم ذلک واضطروکم الی حرث الدنیا وطلب المعاش مع الصبر علی
دینکم وعبادتکم وطاعة امامکم والخوف من عدوکم فبذلک ضاعف الله عز وجل لکم الاعمال فهنیئا لکم یعنی
افضلیت اعمال شما در زمان دولت باطل بر اعمال انفتاحیکه در زمان دولت حق میباشند بجهت آنست که سبقت نمودید ...

الشان را

ایشان را سوی رفتن در دین خداوند عز وجل و سوی نماز و روزه و حج و سوی هر خیر و هر فهمی و سوی بندگی نمودن خداوند
عز وجل بطور پنهانی از دشمنان خودتان با اعتقاد و پنهان شما با امام مستتر و غایب خودتان در حالتیکه اطاعت کننده اید مر او را
و صبر کننده باشید با آن و انتظار کشیده و چشم کشنده مر دولت حق را و خوف دارند و میباشید برای امام و برای نفس خودتان از ملوک و سرداران
که ظلم کننده بر شما میباشند و شما نظری کشیده بسوی حق امام و حقوق خودتان که در دست ایشان ظلمه میباشد و منع نموده اند شما را از آن و
مضطر گردانیده اند شما را بسوی تحصیل نمودن دنیا و طلب نمودن اسباب معیشت در زمانیکه با صبر نمودن شما بر دین و بندگی کردن
زمان بر دارای مر امام خودتان و خوف داشتن از دشمن خودتان پس بین جهت و بدین سبب مضاعف فرموده است خداوند عز وجل از برای شما
اعمال و ثواب اعمال را پس گوارا باد مر شما را **لمؤلفه** ای دل اندر بند زلفش از پریشانی منال ٭ مرغ زیرک چون بدام افتد تحمل بایدش ٭ و دیگر هم
فرموده اند که افضل اعمال انتظار کشیدن فرج است و ایضا فرموده اند که اعظم مردمان جهت یقین آوری میباشند که در
آخر زمان میباشند که نرسیده اند به پیغمبر و مستور میشود امام از ایشان پس ایمان میآورند بواسطه احادیثی که در کتب است و امام زین
العابدین ع فرموده اند که اهل آخر الزمان افضل از اهل سایر زمانها میباشند بجهت آنکه خداوند به ایشان عطا فرموده است العقول را از عقل که
غیبت امام در نزد ایشان بمنزله مشاهده و حضورست و گردانیده است خداوند مر ایشان را بمنزله آنهائیکه با رسول جهاد کرده اند ایشانند مخلصان
بطریق حق و شیعیان ما بطریق صدق و ایضا فرموده اند که خوشی باد از برای محب شیعیان ما که چنگ زده اند به حبل ولایت ما در زمان غیبت قائم
و ثابت مانده اند بر دوستی ما و برائت از دشمنان ما ایشان از ما هستند و ما از ایشان به تحقیق که راضی شده اند با آنکه ما ائمه ایشان و ما راضی
شدیم که ایشان شیعیان ما باشند و خدا سوگند که ایشان با ما و در درجه ما میباشند در روز قیامت **لمؤلفه** بعد از عطا و بیان الفاظ ذکر الموت
گدای میکده گر کم بر مجلس شده ٭ و جناب امیر علیه السلام فرموده اند که انتظار فرج کشیده و از روح الله مایوس نشوید بدرستیکه محبوبترین اعمال در نزد
خداوند انتظار فرج کشیدن است و فرموده اند ایضا که هر کس اعتقاد کند به امر ما یعنی امامت ما پس او در فردای قیامت با ما است
در حظیره قدس و انتظار کشیدن مر امر ما مثل کسیست که در خون خود غلطیده در راه خدا **بیت** با غبان گر آرزوی صحبت گل بایدش بر جفای
خار هجران صبر بلبل بایدش ٭ و ایضا فرموده اند در فقره آخر خطبه که فقره سابق بر این مذکور شد که طوبی لهم علی صبرهم علی نبیهم
فی حال هدنتهم ویا شوقاه الی رؤیتهم فی حال ظهور دولتهم وسیجمعنا الله وایاهم فی جنات عدن ومن صلح من
آبائهم وازواجهم وذریاتهم یعنی آه آه خوشی باد از برای ایشان بسبب صبر نمودن ایشان بر دین حق در وقت ایشان در حالت ضعف
وسستی و کوشه نشینی ایشان و چه بسیار شوق میدارم بسوی رؤیت و دیدن ایشان در حال ظهور دولت ایشان در روزیکه جمع فرماید
خداوند مارا و ایشان را در بهشت عدن و با هر کسیکه صالح و خوب باشد از پدران و زنان و اولاد و ذریات ایشان با نها اهم چه خوش
اشاره نموده بکوشه تربیت که از برای انفتاحیست که در ... جهای ایام زمانهای بسند و ... و متحمل غم و اندوه و محنت طوفانهای

ولایا وجود نابود شد و این دار را بنا نهاده و طریقهٔ شریعت را از ورثه رنگ کشته مولف که بر روی بر روی جانان ننشسته که چون زلف
عمری بر پریشان نشسته ، کسی را رسد سر در پای وصلش که چون موج بر روی طوفان نشسته نظم در بیان حقیقت و سر آنکه با وجود
این همه معاصی و مفاسد که از اهل این زمانها سر میزند و ظهور می یابد چرا خداوند عالم نمود است و انوار الهیات از ایشان
منقطع بر ایشان نمود است و ایشان را هلاک نفرموده است که از ابتدای زمان آدم تا انتهای زمان خاتم که این زمانها و مابعد آن است باشد
و یکی زمان نبوت است و دولت و ظهور و خفا و غلبت و مغلوبیت در آن زمانها از برای نور عقل از روی ظاهر که آن نبوت است و
می باشد و خلط و امتزاج است که هر گاه در میان اهل عقل و اهل جهل که منشأ معاصی بوده و جمیع مفاسد واقع شده است هم در قوالب اشخاص
ایشان و هم در اماکن و مساکن و هم در اسباب و آلات معیشت و در میان ایشان چنانکه مکرر در علوم است سابقاً تحقیق شد و اهل جهل که
اهل غضب خداوند اند در دنیا و آخرت و در جمیع عوالم دیگر ممتنع است که غضب از ایشان من حیث الذات منقطع گردد و رحمت بر ایشان
برسد چونکه نفس و مقصود اصلی از بروز صفت غضب می باشند لکن از آنجا که اتمام حجت و ابلاغ معذرت باید که نسبت به ایشان بشود و رفع و دفع غلط
می باشند و اهل عقل مستحق و اهل رحمت خداوند می باشند در دنیا و آخرت و در سایر عوالم دیگر و ممتنع است ایضاً که رحمت از ایشان من حیث الذات
منقطع گردد و غضب به ایشان برسد چونکه ایشان نفس و مقصود اصلی از بروز صفت رحمت می باشند از این سبب لا علاج و ناچار در ایام
محبت ایشان شده است تا آنکه تفرقه و تمیز مابین ایشان و اهل عقل حاصل نماید است و خلطه بین می باشند هر چند نه غلط بالعرض رحمت خداوند
بالعرض و بالذات در مقصد اخطارات ایشان اسمی نماید و فی الحقیقه نه رحمت است بلکه غضب به صورت رحمت و قهر به صورت لطف است
و این معنی فقره سابقه رحمه خفیه است چنانکه در زمان غلبه جهل بعضی از آثار غضب که فی الحقیقه نه غضب است بلکه رحمت به صورت غضب
و لطف به صورت قهر است با اهل عقل سرایت میکند و در دانسته است تا آنکه زمان اتمام حجت بر اهل جهل بگذرد و
رفع ذلک تمیز و تفرقه و جدائی مابین ایشان و اهل عقل در هر چیز حاصل گردد و دیگر ربطی و خلطی با یکدیگر نداشته باشند پس در آن وقت
غضب و لعنت الهیه رحمت از اهل جهل منقطع میگردد و هر گاه بالذات اهل رحمت میشوند و از اتمام حجت و خلط که سبب رحمت بالعرض بود و اینها
رفع گردد پس اگر بعد از اتمام حجت و تفرقه فیما بین بعض از اشخاص شود انقطاع رحمت بالنسبه به آن بعض می باشد چنانکه در زمانهای
سابق و در این زمانها بالنسبه به جهان بعض می باشد چنانکه در زمانهای سابق و در این زمانها بالنسبه به بعض از افراد و اشخاص اتفاق افتاده است و
واقع شده است و اگر فیما بین جمع شده است انقطاع رحمت بالنسبه به جمیع می باشد چنانکه در زمان ظهور دولت حق که زمان ظهور و غلبه نور عقل
از روی باطن است و همین سیرت و حالت قبل از زمان تفرقه خوب و بد از یکدیگر و بعد از آن در عالم حس و شهادت که نمونهٔ عالم غیب است
و ملکوت در سیرت منزه کمال یکه اثر از مظاهر صفات خداوند می باشند و خوب و بد و جنس و ناجنس که در اینجا میشوند و با
یکدیگر مخلوط شده اند خواه آن خلط فیما بین مغز و پوست باشد و از قبیل دانه و کاه و از قبیل سیب و خواه فیما بین اهل

باشد

باشد از قبیل آنکه درختهای گل که خار نیز میداده اند و خواه فیما بین اماکن آنها باشد از قبیل درخت میوه دار و چوب دار و خار
چه میوه که در یک باغ می باشند و خواه فیما بین اسباب آنها باشد از قبیل اشتراک آنها در شرب آب پس هر وقت که باغبان از جهت آبیاری
و مایه و سایر ضرورات و توجهات دیگر را برانچه خوب و نفیس و مقصود اصلی می باشد نازل و جاری میسازد البته سرایت به بد و جنس
که مقصود بالعرض است و غایه و بالعرض بهره میرسد ولی سیرت و حالت در این زمان تا وقتیکه خوبان و بدان بوستان از
یکدیگر جدا شوند پس بعد از آن رحمت آبیاری و سایر امور دیگر را از بد و ناجنسها البته منقطع میکرد و همچنین هر گاه سلطان قاهر
و مقتدری با یک طایفه و قبیله عداوت و دشمنی داشته باشد و در مابین آن قبیله احدی که محبوب آن پادشاه باشد پس مادام که آن
محبوب در میان ایشان است عداوت با ایشان نمینماید و اذیت با ایشان نرسانده بلکه زیاده بواسطه بودن آن محبوب احسان و نیکی در حق آن قبیله
میکند و از اینجاست که عقلا مثلها که از نموده اند که فیما بین دو طایفه هر گاه عداوت شدید التیام در رفع و دفع عداوت به مزاوجت و دختر
دادن و دختر گرفتن می نمایند و همچنین هر کس احترام ناجنس و رذل و ردی را میدارند و حفظ آن میکند مادام که مخلوط با جنس و جنسیه
مثل احترام داشتن و حفظ نمودن خاک طلا و نقره مادام که با طلا و نقره مخلوط است علامه از این مقوله در عالم حس و سیرت بسیار است
که آثار سیرت و حقیقه خداوند می باشد لب است پس همین نهج است حال رحمت و غضب خداوند با اهل جهل و تا جدائی و تفرقه فیما بین
ایشان و اهل عقل حاصل نشود رحمت از ایشان منقطع نشود و غضب و لعنت بر ایشان نازل و وارد نیاید چنانکه در حدیثی آمده است
که در بیان انتظار غیبت امام است و مروی است از جناب امام جعفر صادق علیه السلام که فرموده اند که این آیه در شأن زمانی که غایب شود از ایشان
امام ایشان پس امام خویش باشد و برای آنهائی که ثابت مانده اند بر امر ما در آن زمان بدرستیکه ادنی ثواب که از برای ایشان است آنست که
ندا میفرماید به خداوند ایشان را که ای بندگان من ایمان آورده اید بسر من و تصدیق نموده اید بغیب من پس بشارت باد شما را به نیکوی
ثواب از جانب من پس شما بندگان و کنیزان من هستید بحقیقت و از شما قبول میکنم عمل شما را و از شما در میگذرم و از برای شما می آمرزم
گناهان شما را و بواسطه شما میفرستم برای بندگان باران را و دفع می نمایم از ایشان بلا را و اگر نبود به شما نازل می نمودم بر ایشان عذاب
خود را ، پس کسی سؤال نمود که در آن زمان چه عمل بهتر است که مؤمن بجا آورد پس فرموده حفظ نمودن زبان و ملازمت نمودن در خانه و
وجه اینکه خداوند ظهور و غلبه را جناب پیغمبر را بر اهل که بطریق قهر و غلبه کشتن و عذاب نمودن علاقه بهمین علت و سبب همین
سبب نموده است و فرموده است که هم الذین کفروا و صدوکم عن المسجد الحرام والهدی معکوفا ان یبلغ محله و لولا
رجال مؤمنون و نساء مؤمنات لم تعلموهم ان تطؤهم فتصیبکم منهم معرة بغیر علم لیدخل الله فی رحمته من
یشاء لو تزیلوا لعذبنا الذین کفروا منهم عذابا الیما یعنی اگر نه اهل که آن جماعت اشخاصی هستند که کفار قریش مانع نموده اند شما را
از داخل شدن در مسجد الحرام و منع نموده هدی شما را از اینکه برسد به محل خودش ، و اگر که نبود مردانی از مؤمنین و زنهای مؤمنات

در میان ایشان و در صلب ایشان اگر تمام علم با ایشان دارید و بسبب ظفر یافتن با ایشان که کفار بوده اند و بر ایشان ستم یا مال می فرمودند [illegible]
پس اگر رسید ایشان را بسبب و موجب آنها [illegible] ایشان را که گذشته است در آن صلبها و در میان ایشان [illegible] بلکه داخل نفرماید در رحمت خود
هر کس را از ایشان که بخواهد و خواست و علم متعلق باستعداد و قابلیت آن گرفته باشد و اگر آن ذریتها در اصلاب ایشان نبودند و آن اشخاص که
در میان ایشان بوده اند جدا شده بودند و تمیز داده شده از ایشان یافته بودند هر آینه ما بشما ظفر میدادیم و عذاب میفرمودیم [illegible]
شما آن جماعت اشخاص و [illegible] که کافر شدند از ایشان بعذاب الیم دارین و در دنیا که فرموده است [illegible] و ما کان الله لیعذبهم
و انت فیهم و ما کان الله معذبهم و هم یستغفرون [illegible] خداوند برایشان [illegible] عذاب نفرماید
و حال آنکه تو در میان ایشان بوده باشی هر چند که مستحق عذاب باشند و تمام حجت بر ایشان شده باشد و نبوده است خداوند برایشان [illegible]
[illegible] که عذاب کننده باشد بر ایشان را و حال آنکه ایشان استغفار می نمایند پس در این هر دو آیه بیان فرموده است [illegible] که عذاب نفرماید
و غضب نفرماید [illegible] رحمت خود را منقطع نمی نماید از جمعی که اهل کفر اند و اتمام حجت بر ایشان شده باشد که در صلب ایشان یا در میان ایشان
ایشان مؤمن و اهل عقل باشند [illegible] در این سبب [illegible] مخلوط با اهل عقل شده باشند یا مادام که استغفار نمایند که آن [illegible] کاشف
و علامت است از مخلوط بودن قالب ایشان با اهل عقل اگر بحسب الذات و در نفس الامر از اهل جهل باشند یا آنکه کاشف از مخلوط بودن اهل
جهل است با قالب ایشان اگر در ذات و نفس الامر از اهل عقل باشند و علی ای التقدیر است اجتماع اهل عقل و جهل که با هم شده [illegible] اهل عقل
[illegible] رحمت [illegible] منقطع نشکند و غضب [illegible] نفرمایند چونکه رحمت [illegible] از اهل
عقل در نزد او بسیار عزیز و کریم [illegible] فرموده است [illegible] الموت [illegible] مؤمن [illegible] ناخوش میدارد
مرگ [illegible] ناخوش میدارم [illegible] و احادیث متواتر و در این معنی بسیار است از آن جمله ان الله یرضی
لرضاء المؤمن و یغضب لغضب المؤمن یعنی بدرستیکه خداوند راضی [illegible] مؤمن [illegible] غضب
میفرماید در وقت غضب مؤمن [illegible]
[illegible] از طائفه مؤمنین میباشند [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

نمیشود و چه بسیار بوده است و میباشد که از یک نفس مؤمنی که [illegible] یک نفس کافر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
بالعرض [illegible] لمؤلفه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
بر [illegible] لمؤلفه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

که طول کشیدن بسبب آن بسبب حاصل شدن تفرقه در طرف شدن خلط بود که جناب نوح بعضی از ذراری با اصلاب ایشان بود و در این
مدت صلبهای کفار از مؤمنین پاک شد و از اینجاست که آنحضرت در حق ایشان فرموده که انک ان تذرهم یضلوا عبادک ولا یلدوا
الا فاجرا کفارا یعنی خداوندا اگر واگذاری تو ایشان را و غضب نفرستی ایشان را و هلاک نفرمائی هر آینه گمراه می نمایند بندگان
ترا و [illegible] نزایند مگر فاجر کافر [illegible] سعد و شقی [illegible]
حصول تمیز و دفع خلط اصلابیه بجهت تفرقه و تمیز از املاکان آنها بود و بعد از حصول تفرقه قطع غضب الهی بر اهل [illegible] نازل شد
همگی را غرق نمود و اگر فرض شود که جمیع آنها که در کشتی رفتند مؤمن حقیقی نبودند بلکه بعضی در صلب آنها کفاری بودند با کفر در میان ایشان
از جمله ایشان کافری بود و هر آینه حفظ نمودن و غرق کردن ایشان نیز از جهت خلط با مؤمنین است که در اصلاب آنها کفار نبوده
با مؤمنین است که کفار در اصلاب ایشان مخلوط بودند و همچنین قوم فرعون تا زمانی که در میان مخلوط بودند بنی اسرائیل عذاب و غضب از ایشان
ممنوع باز داشته بود و بعد از حصول التفرقه بنی اسرائیل بود و رسیدند و در خشکی داخل شدند و فرعون و قومش در دریا مسکن گرفتند غضب بر
ایشان احاطه نمود و همه را غرق نمود و همچنین تا حضرت لوط را از قریه بیرون نبرد غضب بر قوم آن فرود نیامد و همچنین نازل شدن
غضب عاقبت [illegible] صالح بعد از حصول تمیز و تفرقه بود و همچنین اصحاب سبت که اهل قریه [illegible] بودند [illegible] خداوند [illegible]
[illegible] بواسطه حیله که مثل حیله [illegible] در آن زمان [illegible] در حلال کردن [illegible] مستحق نزول غضب
مسخ شدن گردیدند [illegible] که در میان ایشان بودند [illegible]
[illegible] عذاب و مسخ [illegible] عذاب [illegible] در آن زمان نازل [illegible]
[illegible] خواه [illegible] و خواه [illegible] عذاب بر ایشان نازل شد
خلط [illegible] و تمیز [illegible] حاصل شد
[illegible] عذاب [illegible] جهنم [illegible] خلط
[illegible] امام [illegible] صالح بود [illegible]
دوام [illegible] **المراد** [illegible] در آن [illegible] نجات [illegible] قوم
حضرت یونس [illegible] آنحضرت [illegible] ایشان [illegible] غضب و عذاب الهی [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] آنحضرت [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] نجات از عذاب الهی [illegible] خداوند
وعده نزول عذاب بر ایشان به حضرت یونس داده بود و از نجات که در بعضی [illegible] حضرت [illegible]

از عزلت

از عزلت نمودن از فاجر [illegible] که ایشان [illegible] غضب خداوند بواسطه نور ایشان [illegible]
که این در صورتی است که آن شخص از مصاحبت ایشان ضایع نگردد [illegible] از عزلت نمودن از [illegible]
در صورتی که [illegible] از مصاحبت ایشان [illegible] از نجات [illegible]
اهل [illegible]
که در شریعت امر [illegible] مساجد و [illegible]
[illegible] خداوند [illegible]
[illegible] غضب [illegible]
نزول عذاب [illegible] حضرت آدم [illegible]
نقل کرده شد چونکه خداوند اراده [illegible]
برادر حضرت لوط را از قریه که خداوند اراده عذاب [illegible]
نقل نمودن [illegible] خداوند [illegible]
[illegible] حضرت نوح [illegible] جسد آدم [illegible]
[illegible] اصحاب رضوان الله علیهم [illegible]
[illegible]
این مقوله [illegible] **المراد** [illegible]
[illegible] حقایق [illegible] عقل [illegible]
[illegible] خداوند [illegible] عذاب [illegible] حضرت صاحب العصر [illegible]
ظهور [illegible] عقل [illegible] اهل عقل [illegible]
[illegible]
[illegible] اهل جهل [illegible] اهل عقل [illegible]
[illegible] تفرقه [illegible]
ظهور [illegible] صاحب الحق [illegible] عذاب خداوند بر تمام اهل جهل و کفر احاطه [illegible]
ضبط کرد **المراد** مرحبا ای طایر فرخ رخ فرخنده پیام خیر مقدم چه خبر یار کجا راه کدام [illegible]

کر از آن خصم مدام انند [illegible] بکلام و این سخن یکی هیچ آیات و اخبار است و از آن جمله خداوند فرموده است و لئن اخرنا عنهم العذاب
الی امة معدودة لیقولن ما یحبسه الا یوم یاتیهم لیس مصروفا عنهم وحاق بهم ما کانوا به یستهزءون یعنی و هرگاه
اگر تاخیر بیندازیم ما از ایشان عذاب را بسوی مدت معدوده یعنی تا وقت معینی که مراد وقت ظهور قائم است هر آینه میگویند از چه باعث
شده است مرحمت دادن و حبس نمودن عذاب از ایشان آگاه باش که روزی که بیاید ایشان را عذاب نیست دفع شونده از ایشان
کرده و برگشته شود از برای ایشان عذاب و فرا بگیرد بر ایشان آن عذابی که بودند که بآن استهزا او می نمودند و فرموده است ما کان الله
لیذر المؤمنین علی ما انتم علیه حتی یمیز الخبیث من الطیب وما کان الله لیطلعکم علی الغیب ولکن الله یجتبی من رسله من یشاء
یعنی نبوده است خداوند بر این صفت که واگذارنده طائفه مؤمنین و اهل ایمان را بر آنچه شما بر آنید تا جدا کند اهل جهل و کفر را از [illegible]
شغول [illegible] غایت [illegible] این مهلت دادن [illegible] غیبت [illegible] که [illegible]
طلب [illegible] خداوند بر این صفت که شما را مطلع [illegible] حکمت [illegible] خداوند [illegible] برگزیده
کرده از نوع رسولان خود هر کس را که بخواهد [illegible] آن [illegible]
[illegible] حقیقت [illegible] نور الله [illegible] بر [illegible] نور خدا غایب است آینه مجو [illegible]
[illegible] و از آن جمله فرموده است که الم احسب الناس ان یترکوا ان یقولوا آمنا وهم لا یفتنون ولقد فتنا الذین
من قبلهم فلیعلمن الله الذین صدقوا ولیعلمن الکاذبین یعنی آیا پنداشتند مردمان اینکه ترک کرده شوند [illegible]
[illegible] که ما ایمان آوردیم [illegible] که ایشان [illegible] و هر آینه بتحقیق که [illegible]
[illegible] آن [illegible] ایشان [illegible] که خداوند [illegible]
[illegible] آن [illegible] و دعوی ایمان [illegible] که دروغ گوینده [illegible]
[illegible] زمانها [illegible] آیه را تلاوت فرمودند [illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible] تصدیق [illegible] این کلام فرموده که یفتنون کما یفتن الذهب و یخلصون کما
یخلص الذهب یعنی [illegible] خالص [illegible]
کرام حسبتم ان تدخلوا الجنة ولما یاتکم مثل الذین خلوا من قبلکم مستهم البأساء والضراء وزلزلوا حتی یقول الرسول
والذین آمنوا معه متی نصر الله الا ان نصر الله قریب یعنی آیا [illegible] داخل بهشت [illegible]
[illegible] آن [illegible] که گذشته اند از پیش از شما [illegible] خوف [illegible]
[illegible] آن ایمان آورده [illegible] خداوند [illegible]

بلای

از برای [illegible] بلاها مبتلا شوند [illegible] خداوند یعنی ظهور حضرت صاحب العصر [illegible]
در خصوص واقع شدن بلاها [illegible] زمانها امام علیه السلام استدلال بهمین آیه فرموده [illegible] خطبه جناب امیر است
که بعد از کشته شدن عثمان [illegible] خطبه میفرمودند که الا ان بلیتکم قد عادت کهیئتها یوم بعث الله نبیه والذی بعثه
بالحق لتبلبلن بلبلة ولتغربلن غربلة حتی یعود اسفلکم اعلاکم واعلاکم اسفلکم ولیسبقن سابقون
کانوا قصروا ولیقصرن سابقون کانوا سبقوا والله ما کتمت وشمة ولا کذبت کذبة یعنی آگاه باشید [illegible]
[illegible] صورت [illegible] که در روزی بود که خداوند مبعوث گردانیده بود پیغمبر خود را
[illegible] که زمان شما مثل زمان جاهلیت است [illegible] زمان جاهلیت [illegible]
[illegible] از شریعت پیغمبر خود بعد فرمودند که قسم بحق آن خدایی که فرستاد پیغمبر خود را بحق [illegible]
[illegible] شما [illegible]
[illegible] شما [illegible] بالای [illegible] فرمودند که
[illegible] سبقت [illegible] ایمان سبقت گرفته [illegible]
[illegible] سبقت [illegible]
[illegible] خوب [illegible]
[illegible] فرمودند [illegible] دروغ نگفتم [illegible]
[illegible] امام جعفر صادق [illegible]
[illegible] ظهور [illegible] آن حضرت [illegible]
[illegible] آن حضرت فرمودند که لا بد للناس من ان یمحصوا
ویمیزوا ویغربلوا ویستخرج فی الغربال خلق کثیر یعنی [illegible]
[illegible] هذا الامر یا شیعة
بعد ایاس لا والله حتی تمیزوا لا والله حتی تمحصوا لا والله حتی یشقی من یشقی ویسعد من یسعد یعنی [illegible]
[illegible] صاحب الحق [illegible]
[illegible]
[illegible] امام محمد باقر فرمودند [illegible] فرج [illegible]

الکدر و یبقی الصفو یعنی درست و درست و نیا شده فرج ما تا وقتیکه غربال کرده شوید و بد و کدورت دارد با یا نه
صاف و ناخالص فرمودند که ان حدیثکم هذا لتشمئز منه قلوب الرجال فمن اقر به فزیدوه ومن انکره فذروه
انه لابد من ان یکون فتنة یسقط فیها کل بطانة ووليجة حتى يسقط فيها من يشق الشعر بشعرتين حتى
لا یبقی الا نحن وشیعتنا یعنی بدرستیکه این حدیث و قصه ما را تنفر و وحشت می نمایند از آن دلهای مردها پس
کسی که اقرار آن دارد پس زیاد نمایید او را از آنچه هست و هر کس که انکار دارد از آن پس واگذارید او را با آن از آنچه هست بگوئید
بدرستیکه لابد و ناچار است از آنکه بوده باشد و بهم رسد فتنه در میانه که ساقط بود و بیفتند در آن فتنه کسی که ... و
بزرگی ... کجی را ... دوستی میکنند تا وقتیکه باقی نمانند کسی که ما و شیعیان ما مراد است که امتحان کرده شوند مردمان
و بچک زده شوند تا آنکه هر کس که مؤمن و از اهل حق و شیعه ثابت قدم است معلوم شوند و دیگران هم معلوم شوند و از یکدیگر جدا
کرده شوند تا آنکه در زمان ظهور جناب قائم آل محمد که عذاب نازل شود بر دشمنان و غیر شیعیان و مستحق خدا شود عذاب و غضب
سرایت به دوستان و شیعیان نکند چنانکه خداوند در آیه ولئن اخرنا عنهم که سابقاً ذکر شد جناب ربانی فرموده است حافظ الا یا ایها
الساقی ادر کاساً وناولها * که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکلها * به بوی نافه کاخر صبا زان طره بگشاید * ز تاب جعد مشکینش
چه خون افتاد در دلها * شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هایل * کجا دانند حال ما سبکباران ساحلها نظم و در جمله فسادها
دانسته باشد و فتنه ها و حادثه ها که یکی علامات و آیات قریب بودن زمان ظهور دولت حق و خروج صاحب الحق والامر والعصر والزمان است
و در ابعاد ... مشرق رسیده است خروج نمودن سفیانی است و آن مردی است ... بصورت ... کشنده ... چشم ... خداوند ...
دعوت ... کرده است ... در صورت آنکه هر کس او را ... پندارد او را ... اسم آن عثمان بن
عنبسه از اولاد ابو سفیان است خروج آن در ماه رجب از وادی یابس ... که مالک می شود بلاد شام را که دمشق اول
منزل است بعد از خروج و حمص و فلسطین و اردن و قنسرین و خروج آن بعد از وقوع شدن فتنه است ... اهل مشرق و مغرب ... که
... لشکر ... مشرق و یکی ... بابل ... که از ... بغداد است ... هزار نفس ... ما ... زن
... سعید ... کافر ... عباس بعد از آن ... کوفه ... بعد از آن ...
... شام ... لشکر حضرت ... و اموال را از ایشان میگیرند ... مدینه ...
... مدینه ... روز ... بعد از آن ... تا آنکه میرسند بزمین بیداء ... در آنجا ... زمین بیداء ... که ...
ایشان ... دو نفر ... که ... و ... ایشان ... آیه
آیه ولو تری اذ فزعوا فلا فوت واخذوا من مکان قریب در کوه ... نازل ... آن ... که هر کس که

برای

یک سر شیعه علی را بیاورد مراد است هزار درهم پس مردمان طمع مال یکدیگر را ... آن ... اموال آن زمان ... ابن
وقت هلاک آن ... و زوال ملک آن ... متصل ظهور ملک حق ... و قبل از آن خروج شعیب ابن صالح نام از سمرقند ... و قبل
از آن خروج عوف نام سلمی در ارض جزیره ... جای آن در کریت است و در مسجد دمشق کشته میشود و از آن جمله قتل حسنی است و آن
مرادیست مسمی باسم حسن قتل آن ... در بین ... و ... آن ظهور ... پنج روز ... و از آن جمله اختلاف بنی العباس است در ملک
سلطنت و کسوف شمس در نیمه ماه مبارک رمضان و خسوف قمر در آخر آن بر خلاف عادات و واقع شدن خسف در بیداء که زمینی است نزدیک
بمدینه ... خسفیت که ... و خسف ... در مشرق زمین و خسف در مغرب زمین ... حضرت و خسفی در مشرق زمین
... طلوع ... شمس ... عصر و طلوع آن از مغرب ... است ... باب ... چنانکه ... صورت ...
و قتل نفس زکیه ... با ... از صلحاء ... و ... مرد ... مقام
و خراب ... مسجد کوفه ... که ... رایات ... خراسان و خروج ... ظهور ... مکه
شدن آن اطراف شام را ... نازل شدن ترک به جزیره و روم برمله و طلوع شدن ستاره در مشرق که ... ماه ... بی
... قمر و بعد از آن ... میشود ... که نزدیک است ... ظاهر شدن ... آتش ... که ... میشود در
اطراف آن ... آتش ... آسمان ظاهر میکرد ... بسیاری ... ظاهر شدن ... که ظاهر
میشود ... در سمت مشرق ... روز ... زمین و آسمان ... و ظهور حضرت زمان ...
و ... العبادی شدن عرب ... سلطان ... ظاهر است ... دمشق ...
خود ... خراب شدن شام ... از آن ... شدن ... از آن ... مصر ... خراسان ... دور
جانب مغرب ... دمشق ... از ... آب ... کوفه ... ظاهر است
که وقوع ... و خروج نمودن ... دروغ ... که ... دعوای نبوت ... دوازده ... از ... طالب ...
برای خود ... بنی عباس ... و از ... بغداد ... خانقین ... بغداد ... کوفه
وقوع ... که ... بغداد ... اول ... واقع شدن ... زلزله
که ... بسیاری از بغداد ... خوف و اضطراب ... که از مردمان ... بغداد
... ظاهر است که وقوع ... خوف و اضطراب ... است که از خروج ... بهم رسیده است ... جمال ... بیت
و واقع شدن ... بصره ... بسیاری ... خراب شدن ... آن ... ظاهر است که واقع شده است
در سال ... که سال ولادت حضرت صاحب الزمان ... بوده است و آن اول علامات است ... که ... از جناب

سیزدهم چنین استفسار شده است از مروده که در شب معراج خداوند فرمود به من که از جمله عطیه‌هایی که به تو داده‌ام است که بیرون می‌آورم
از صلب تو یازده امام که یکی از صلب علی و دختر تست و آخر ایشان مردیست که نماز می‌کند عیسی ابن مریم در عقب سر آن و پر می‌نماید
او زمین را از عدل همچنانکه پر شده است از ظلم و جور پس گفتم خداوندا کی خواهد بود این امر پس فرمود وقتی که برطرف شود علم و ظاهر
شود جهل و بسیار شود فتنه و کم شود فقهای حقیقی و بسیار شوند فقهای صاحب ضلالت و خیانت و بسیار شوند شعراء و بگیرند امت تو
قبرهای خودشان را مساجد و زینت کرده شود مساجد و مصاحف و بسیار شود جور و فساد و بکردند امراء کفره و اولیای ایشان
فجره و اعوان ایشان ظلمه و صاحب رایهای ایشان فسقه پس در آن وقت سه خسف می‌باشد یکی در مشرق و یکی در مغرب و یکی در جزیره عرب
و خراب شدن بصره به دست مردی از ذریه تو که تابعه زنگیان باشد و خروج مردی از اولاد حسین ابن علی و ظهور دجال از مشرق از سجستان
و ظهور سفیانی و در تاریخ مذکور خروج نموده است در بصره مردی که اسم آن علی ابن محمد ابن عیسی بن زید ابن علی ابن الحسین
ابن علی ابن ابیطالب ع بوده و اکثر تبعه آن غلامهای سیاه زنگی بوده‌اند و از این سبب آن را صاحب الزنج لقب نموده‌اند و از جمله
علامات واقع شدن مرگ در مردان سریع و هم مرض است در بغداد و واقع شدن نقص در اموال و انفس و ثمرات و ظاهر شدن ملخ در اوان
و غیر اوان و ریختن آن بر زرع و غلات و کم شدن ریع در زراعات مردمان و اختلاف نمودن دو صنف از عجم و ریختن خونهای بسیار
در میان ایشان و بیرون رفتن بندها از طاعات آقایان و کشتن ایشان آقایان خود را و مسخ شدن طایفه‌ای از اهل بدعت به صورت میمون
و خوک و غلبه نمودن بنده بر بلاد سادات و آمدن ندایی از آسمان که بشنوند او را تمام اهل زمین هر اهل زبانی به زبان خودش و این
… که در حدیث دیگر است که در ماه مبارک رمضان می‌باشد و ندا می‌کنند مردمان را به اسم آن جناب و … آن جناب و
ظهورات … و منقول است که پیدا شود صورتی و سینه در قرص آفتاب و بیرون آمدن مردها از قبرها و رجوع نمودن ایشان
به دنیا و … نمودن ایشان … و بعد از آنها … باران پی در پی بیارد و زنده بکند زمین را بعد از مردنش و …
می‌نماید برکات آن و رفع می‌شود هر ناخوشی از آنها که اعتقاد دارند به حق … پس در آن وقت … ظهور
آن جناب در مکه و … به سوی آن جناب … از جناب … فرمودند که … جرح و قتل بسیار می‌شود و پر می‌کرد
زمین را از ظلم و جور و … بعد از آن واقع می‌شود مرگ … و بعد از … و … بعد از آن کم می‌شود آب نیل و فرات
بر آنچه که مردمان در وسط آن … زراعت می‌کنند و در چهل بعد از آن سنگی می‌بارد از آسمان به بزرگی تخم مرغ که تمام بهایم هلاکت
می‌کنند و در پنجاه بعد از آن مسلط ساخته می‌شود بر مردمان سباع درنده و در شصت بعد از آن منکسف می‌شود آفتاب پس می‌میرد
نصف جن و انس و در هفتاد بعد از آن … و در هشتاد بعد از آن … بهایم و در نود بعد از آن بیرون
می‌آید دابة الارض و با آن عصای آدم و خاتم سلیمان است و در صد … طلوع می‌نماید … و دیگر … بعد آن بکشند

…

ظاهر است که این سالها بعد از هشتصد از هزار دوم بوده باشد که الحال … از آن گذشته است والعلم عند الله و مراد
از دابة الارض حضرت امیر است … و بعد از این مفصلا ذکر خواهد شد ان شاء الله و مراد از طلوع نمودن آفتاب … و ذکر تمام تجلیات که …
چنانکه در بیان دابة الارض معلوم خواهد شد و در حدیث دیگر است که در سال هشتصد و هشتاد ظاهر می‌گردد … که اسم آن سعید است
و صاحب ریش دراز است … به سوی عراق با دویست هزار سوار و در سال هشتصد و … ظاهر می‌شود …
مردی که اسم آن … است با هشتصد علم که بر هر علمی یک صلیبی … و در تحت هر صلیبی هزار اسب سوار فرنگی …
و در زمان آن بیرون می‌آید به سوی … مردی از مکه که اسم آن سفیان ابن حرب است و از احادیث مستفاد می‌شود که … سفیان
عتبه است که زوال ملک آن … متصل به ظهور صاحب العصر است و گویا حرب … و عتبه … و در حدیث دیگر است
که آن از اولاد عتبه ابن ابی سفیان است و بنابراین فرموده‌اند که از مکه … و در حدیث سابق فرموده‌اند که از وادی
یابس … و احتمال … والعلم عند الله
و مخفی نماند که در توقیعی که از جناب حضرت صاحب العصر … به سوی ابی الحسن علی ابن محمد سمری که وکیل آخر آن جناب در زمان
او آخر زمان غیبت صغری بوده نوشته بودند عبارتی که مضمون آن این است که به تحقیق که واقع شده است غیبت تامه پس ظهوری نباشد مگر بعد از
اذن دادن خدا … و آن بعد از طول کشیدن مدت و قسی شدن قلوب و پر شدن زمین است از جور و زود باشد که بیاید از شیعه کسی که ادعای
مشاهده … پس آگاه باشید هر کس ادعای مشاهده نماید قبل از خروج سفیانی و قبل از صیحه پس آن کذاب و مفتری است و مراد از مشاهده
نیابت است که سابقا ذکر شد و بنابراین آنچه تحقیق شده است … آن جناب در ایام غیبت صغری بوده …
بعد از زمان صدور این توقیع است و یکی دیگر از جمله علامات خروج دجال است در حدیثی که مرویست از جناب … بعد از …
هر روز بعد از گذاردن نماز صبح با اصحاب خود تشریف می‌بردند … و یک مرد دیوانه … که … آن … خود …
… فرمودند که ای مردمان خداوند نفرستاده است هیچ پیغمبری مگر آنکه انذار فرموده است امت او را از دجال … خداوند …
… تا زمان شما و خروج می‌نماید … و با او … از زنان … شعبه …
… اعراب … می‌باشند و داخل می‌شود … و اطراف زمین … در کوه …
… که … مدعی …
کذب دعوای آن … از زمان حضرت آدم تا حال بوده …
که … طول عمر خضر و الیاس …
… در طول عمر حضرت صاحب العصر … از جناب امیرالمؤمنین ع که در یک روزی که خطبه فرموده‌اند مردمان را و بعد از آن

فرمودند که ای مردمان سؤال نمایند از من پیش از آنکه نیابید مرا صعصعة ابن صوحان سؤال نمود که در چه زمان خروج می نماید دجال
پس آن حضرت فرمودند که از برای آن علاماتی است که بعضی از آنها تابع دارند بعضی است و ذکر نمود [illegible] خبر [illegible] از آن علامات
پس عرض نمودند بلی یا حضرت فرمودند که حفظ نما آنچه را من میگویم بعد از آن فرمودند که علامت آمدن آن زمانیست که مردان آن زمان دل
بمیرانند نماز را و ضایع سازند امانات را و حلال میدانند دروغ گفتن را و بخورند ربا را و بگیرند رشوه را و محکم زینت دهند ابنیه را
و خانه ها بفروشند دین را بدنیا و استعمال نمایند سفها را و مشورت نمایند با زنان و قطع نمایند ارحام را و تابع شوند هواها را
و استخفاف نمایند بکشتن و خون ریختن [illegible] بوده باشد صفت حلم ضعیف و ظلم نمودن فخر دارند امرا فجره باشند و وزرا ظلمه باشند و اهل معرفت خیانت
کار باشند و قرا فسقه باشند یعنی عمل بمضمون قرآنی که میخوانند نمیکنند و ظاهر شود شهادات ناحق و [illegible] شود فسق و فجور [illegible]
و مرتکب شوند گناهان [illegible] زینت داده شود قرآنها [illegible] نقاشی شود مسجدها و بلند کرده شود منارها [illegible] صفوف در مسجدها
اکرام نموده شوند اشرار و مختلف شود [illegible] که عهدها [illegible] و شرکت نمایند زنها [illegible] در تجارت
شوهران از جهت حرص [illegible] و بلند شود صداهای فساق [illegible] و نبوده باشد رئیس [illegible] قوم ارذل ایشان [illegible] نموده
شود از فاجر بسبب ترس از شر آن و تصدیق کرده شود کاذب و امین دانسته شود خائن و قرار داده شود زنهای خواننده و [illegible]
و آلات لهو و لعب از قبیل مزمار و دف [illegible] نمایند آخر این امت [illegible] اول [illegible] سوار شوند
زنهای بر زینها [illegible] مردان و زنان [illegible] تجارت نمایند برای [illegible] و اختیار نمایند [illegible]
[illegible] کنند [illegible] قرار داد [illegible] پس در آن وقت [illegible] خروج دجال [illegible]
مسکن دجال [illegible] بیت المقدس [illegible] که بیت المقدس [illegible] سؤال [illegible]
[illegible] که کیست دجال پس فرمودند که آگاه باشید که دجال [illegible] که اسم آن صاید ابن صید است [illegible] که تصدیق آن نماید [illegible]
تکذیب آن نماید [illegible] از شهری که او را اصفهان میگویند از قریه که [illegible] در حدیث نبوی که سابقاً ذکر شد لفظ
سجستان بود [illegible] تصحیف شده [illegible] لفظ اصفهان به سجستان [illegible] در لفظ [illegible] قریب [illegible] فرمودند که چشم راست آن
ملعون [illegible] چشم دیگر آن در پیشانی او است [illegible] مانند ستاره صبح است [illegible]
و در میان دو چشمش نوشته شده است کافر [illegible] هر سواد و اُمّی [illegible] در دریا [illegible] آن [illegible]
آن کوه [illegible] و در پشت سر آن کوه [illegible] مردمان [illegible] که آن طعام [illegible] و [illegible] فرمودند که [illegible]
در زمان قحط شدیدی [illegible] هر کام [illegible] فرسخ [illegible] در زیر پای آن
زمین منزل بمنزل [illegible] و مردم [illegible] نماید به آواز بلندی که

بگوید

این آواز را خلق ما بین مشرق و مغرب از جن و انس [illegible] که ای اولیای من انا الذی خلق فسوّی انا الذی قدر فهدی
انا ربکم الاعلی یعنی [illegible] دوستان من آن [illegible] خدای شما هستم [illegible] فرمودند بعد از آن [illegible] آن ملعون را
آن [illegible] خدا [illegible] هستم [illegible] بعد از آن [illegible] فرمودند [illegible] هستم بعد از آن فرمودند که
دروغ گفته است آن دشمن خدا [illegible] آن اعور است [illegible] میخورد و [illegible] میرود و خداوند شما [illegible]
[illegible] و زوال ندارد [illegible] اولاد زنا و صاحبان [illegible] میباشند [illegible] روز [illegible]
در جمعه [illegible] روز جمعه [illegible] که نماز میکند عیسی ابن مریم [illegible] مراد [illegible] صاحب الامر است [illegible]
سلام [illegible]: بر آن مردم دیده روشنایی: در روی [illegible]: [illegible] و بعد از آن فرمودند
که آگاه باشید که بعد از این طامّه کبری است پس عرض نمودند که چه چیز است آن پس فرمودند که بیرون آمدن دابة الارض است از نزد صفا
کوه است که مقابل کوه مروه است بعد از آن فرمودند که با آن خاتم سلیمان است و عصای موسی و میگذارد آن خاتم را بر صورت هر مؤمنی نقش
میشود در آن این کلمه که هذا مؤمن حقاً و میگذارد بر صورت هر کافری پس مکتوب میشود از این کلمه که هذا کافر حقاً [illegible]
[illegible] که طوبی لک یا مؤمن [illegible] کافر [illegible] ای کاش بودم [illegible]
پس فایز میشدم [illegible] بعد از آن فرمودند [illegible] آن آیه [illegible] مشرق و مغرب [illegible]
[illegible] طلوع [illegible] آفتاب از مغرب [illegible] دابة الارض [illegible] بعد از ظهور [illegible] صاحب الامر [illegible]
فرمودند که در این وقت [illegible] توبه [illegible] قبول [illegible] بالا [illegible] ایمان [illegible]
[illegible] بعد از آن فرمودند که دیگر سؤال [illegible] رسول [illegible] فرمودند [illegible]
[illegible] رسول [illegible] آن حضرت که [illegible] خداوند که واذا وقع القول علیهم اخرجنا لهم دابة
من الارض تکلمهم ان الناس کانوا بآیاتنا لا یوقنون این کدام دابه است [illegible] پس آن حضرت فرمودند
[illegible] ابو الطفیل [illegible] پس فرمودند که آن دابه [illegible] که طعام میخورد و راه میرود [illegible]
[illegible] پس عرض نمود [illegible] آن [illegible] فرمودند آن کیست [illegible] خداوند در حق او فرموده است که [illegible] شاهد [illegible] فرموده است که و من عنده علم الکتاب
و فرموده است که والذی جاء بالصدق و صدق به [illegible] فرمودند [illegible]
معلوم [illegible] که آن کیست [illegible] معلوم بود که مراد [illegible] در این آیات است آن حضرت است بعد فرمودند ای ابا طفیل [illegible]
[illegible] شیعه [illegible] امامت [illegible] میکوبند [illegible] کسی که مخالفت [illegible]
[illegible] سلام [illegible] که در قرآن [illegible] جبرئیل برای پیغمبر [illegible] متفرق میشوند [illegible]

قلبی بعد از آن فرمودند که یکی از امر صعب و مستصعب است که نمی‌شناسد او را و اقرار بآن نمی‌نماید مگر ملک مقرب یا نبی مرسل یا بنده مؤمنی که

خداوند خالص و صاف نموده باشد دل او را برای ایمان و وجه اعراض نمودن آن حضرت از جواب دادن اول و بطریق اشاره و کنایه بحکم فرمودن

ثانیا و بعد از اظهار نمودن سائل از اینجا معلوم شد و در روایت دیگر ایضا بطریق کنایه فرمودند که آن دابه دابه‌ایست که با آن عصا و عصای موسی

و قرآن را خواند و طعام بخورد و بعد از سؤال کردن و اصرار نمودن که آن علیست و در روایت دیگر ایضا فرمودند که والله آن دابه

و بعضی از روات میگویند این روایت که سموئیل بن طالوت را که عالم یهودان بود طلب کرد که در کتاب خود نام یافته باید دابة الارض را

بداند که چه چیزهاست آن پس ابن طالوت کشف نمود که اسم او ایلیا است و ایلیا اسم اوست پس معلوم شد که ...

دار و ایلیا علی و این نوع از مکالمات بجهت دلیل بر آنست که مردمان جاهل بودند و تصدیق نمیکردند تا آنکه جناب امیر بعد از فوت نمودن

در آخر الزمان رجوع می‌نماید تا آنکه رجوع فرمودن آن جناب در آخر الزمان یعنی بعد از ظهور جناب صاحب الامر حق و صدق است و اعتقاد

امامیه است و از اینجاست که آن حضرت فرمودند که در بهشتی و طریقه از اتوبست و علامات اهل این جمع مخرج است در آخر الزمان رجوع

نمود و آن رجوع و کرت آن جناب است و رجعات و کرات بسیار قبل از زمان تولد خود بانجا داشته چنانکه در خوارق کلمات آن جناب است

که انا صاحب الکرات و الدولات و در باب قول این کتاب هرگاه اشاره بآن شد **امرائه** بصورت بودند جهان بود و علی بود

زمین بود و علی بود این کفر نباشد صفت کفرین است تا است علی باشد و تا بود و علی بود و در روایت از جناب امام جعفر صادق

رسول الله نبوی جناب امیر در مسجد در حالتیکه آنحضرت جمع فرموده بودند قدری از ریگ او در سر مبارک ایشان آن جا داده بودند و خواب بیدار

پس جناب بیدار او حرکت داد و فرمود که برخیز ای دابة الله پس شخصی از اصحاب عرض نمود که بعضی از ما بعضی را باین اسم بنامیم پس فرمودند

که نه بخدا قسم که نیست این اسم کریم مخصوص بآن و آن مراد از دابه است که ذکر فرموده است او را خداوند در کتاب خود که اذا وقع القول

علیهم اخرجنا لهم دابة من الارض تکلمهم ان الناس کانوا بآیاتنا لا یوقنون بعد از آن فرمودند که یا علی در آخر الزمان بر وجه

میآورد خداوند ترا بصورت احسن و با تو میسمی باشد که نشان و داغ میگذاری بآن دشمنان خود را و مراد بآن

و داغ میگذارند و کلمات آن حضرت که فرمودند انا صاحب المیسم اشاره باین میسمیست و در حدیث سابق مذکور شد که فرمودند با او است خاتم

سلیمان و میگذارد در هر صورت کافر و مؤمن اشاره باین میسم است و وجه آنکه آنحضرت را دابة الارض نامیدند و این اسم

جناب انست که دابه بمعنی جنبنده و حرکت کننده حقیقی که حرکات آن حرکات الهیه باشد و در روی زمین بخصوص با آن

مردمان بسبب نفعی که دارند گویا که در او و بلا حرکت می‌باشند **معهود** آن گویا که در حرکت بمعنی یک چیز است

اشکال آن معلوم شود که خروج آن حضرت بعد از خروج **حضرت صاحب العصر و الزمان** است و از جمله علامات قیام قیامت است و چون که در باب

خروج آن جناب در آخر الزمان فرمودند و با سایر علامات ظهور حق صاحب الامر دیگر ذکر نمودند بعضی از

از علامات

از علامات است که پیش قبل از ظهور واقع شود و چنین است بلکه بعد از ظهور است و متصل بقیامت است چنانکه مستفاد از فقره آخر حدیث

آن جنس از جناب پیغمبر و باقی آنحضرت روایت شده است فرمودند که بدرستیکه صادقست عیسی مرحومه و بعد از او ملعونه و ان الخلفاء من بعدی اثنا عشر اولهم و آخرهم القائم الذی یفتح الله به مشارق الارض و

مغاربها کانه بک و انت واقف علی شفیر جهنم و قد تطایر شرارها و علا زفیرها و اشتد حر ها و انت الآخذ

بزمامها فتقول لک جهنم اجرنی یا علی فتقول لها قری هذا ولی و ذری هذا

یعنی ای علی سبب روشنی نمودن او گردیده است فرقه از امت من مرحومه و سبب روشنی او گردیده فرقهای دیگر ملعونه بدرستیکه

خلفاء از بعد من دوازده خلیفه می‌باشند و اول ایشان ... و آخر ایشان قائم آنجناب که فتح میفرماید خداوند بدست آن مشارق

و مغارب زمین را بتحقیق که میبینم ترا در حالتیکه تو ایستاده‌ای بر لب جهنم در حالتیکه پراکنده شده است شرارهای آن

شده است صدا و نعره آن و شدت نموده است حرارت آن و تو گرفته مهار آنرا و آن میگوید پناه بده مرا ای علی بتحقیق

که فاش شده است ... تو مراد از که و آن کیست بگیر این را و بگذار این را

کی با مراد است مراد آن ... المؤلف ... غلام شاه جهان ... در حکایت

از آنکه ... کافر است ... در ظهور حضرت صاحب الامر از جمله اسرار خداوند رسول

دانسته ... واقع

... چنانکه مفضل ... از حضرت امام جعفر صادق که آیا وقت معین از برای ظهور آنجناب ... فرمودند

که حاشا که خداوند ... و اطلاع ... فرموده است که و ما یدریک لعل الساعة تکون قریبا یستعجل

بها الذین لا یؤمنون بها و الذین آمنوا مشفقون منها و یعلمون انها الحق الا ان الذین یمارون فی الساعة

لفی ضلال بعید یعنی ... ظهور ... ایمان آورده اند ...

فرمودند که ... خداوند

... و تعیین نمودن در قدرت ... خسر الدنیا و الآخرة میباشند ... خداوند فرموده است که

یسئلونک عن الساعة قل انما علمها عند ربی لا یجلیها لوقتها الا هو ثقلت فی السموات و الارض لا

تأتیکم الا بغتة یعنی سؤال می‌نمایند ترا ای پیغمبر از وقت ساعت ظهور قائم آل محمد صلوات الله علیهم و وقت قیام قیامت

پس بگو تو که علم آن در نزد پروردگار من است ... آن ... و ظاهر نمیسازد او را در وقت خود مگر ... آن ...

دستغیبی می‌نماید در بیست و نه روز دین و کتاب به مرتضی ... و فرموده است که هل ینظرون الا الساعة ان تأتیهم بغتة
فقد جاء اشراطها فانی لهم اذا جاءتهم ذکریهم یعنی با انتظار می‌کشند ایشان جز این را که بیاید آمدن وقت ظهور آنحضرت
که بیاید مر ایشان را ناگهان پس به تحقیق که آمده است و حاصل شده است شروط و علامات آن پس در آن هنگام که بیاید ایشان را پند
شدن ایشان بلکه آنوقت زمان انتقام کشیدن است نه موعظه نمودن است و مهلت دادن لمؤلفه ای پادشه خوبان داد از غم تنهایی
دل بی تو بجان آمد وقت است که باز آیی ای درد توام درمان در بستر ناکامی و ای یاد توام مونس در گوشه تنهایی ساقی چمن گل را
بی روی تو رنگی نیست شمشاد خرامان کن تا باغ بیارایی مشتاقی و مهجوری دور از تو چنانم کرد کز دست بخواهد شد پایاب شکیبایی
و مانا که سر از حکمت و مخفی داشتن وقت ظهور آن جناب آنست که از آن ایام که زمان صدور این احادیث بوده است تا وقت ظهور بسیار
بعید و دراز بوده است و طول در غیبت و اگر اخبار با آن می‌فرمودند هر آینه اکثر مردمان نا امید میشدند و از ایمان برمی‌گردیدند
و این خلاف حکمت خداوندیست و صفت لطف و رفق آنست بلکه بجا بایست وصل [illegible] و عداوت ایشان در این باب از تکلم نمایند
و انتظار را در فضیلت ایمان و انتظار آن که احادیث در فضیلت و بشارت ثواب آن ذکر شده [illegible] بعضی خصوصی که
الشیعة تربی بالامانی منذ مائتی سنة یعنی [illegible] که تربیت داده میشود طایفه شیعه در ایام ظهور بامید واثق و لعل
و از اینجاست که تکذیب [illegible] و تعیین [illegible] که قبل از این اصحاب و علما نموده‌اند [illegible] خطاء و خلاف واقع بوده است و
این دعاها که تعیین نموده بودند یکی گذشت و ظهور بلکه اکثر علامات [illegible] بظهور نرسید و از اینجاست که در حدیث رسیده است که کذب
الوقاتون یعنی دروغ گفتند [illegible] که وقت را برای ظهور آن جناب قرار داده‌اند لمؤلفه با هیچکس نشانی زان دلستان ندیدم
یا من خبر ندارم یا او نشان ندارد هر شبنمی در این ره صد بحر آتشین است دردا که این معما شرح و بیان ندارد تو معنی [illegible]
این طول غیبت بالنسبه به حال این زمان است که زمان صدور این احادیث بوده است و از آن زمان تا به حال تقریبا هزار و یکصد و
پنجاه سال گذشته است و الحال باید در جاء آن کرد که زمان ظهور بسیار نزدیک باشد چونکه اکثر علاماتی که قرار داده فرموده‌اند بظهور رسیده است
هر چند که تحدید و تعیین [illegible] نتوان نمود لمؤلفه [illegible] دقیقه ایست نگارا در این میان که تو دانی
[illegible] که تو دانی [illegible] در
آیات و احادیث [illegible] ظهور آن جناب است [illegible] قیام قیامت [illegible] که در احادیث تفسیر این آیات مذکوره را به ظهور آنحضرت نموده‌اند
و علامات [illegible] ذکر نموده‌اند [illegible] احوال [illegible] دور زمان
[illegible] و ظهور [illegible] قیام [illegible] در تفسیر آیه فقد جاء
اشراطها که الحال ذکر شد که فرموده‌اند که آیا [illegible] شما را شروط و علامات ساعت پس سلمان فارسی [illegible] آن روز در آن وقت

از ایران

اقرب مردمان بود به آن حضرت عرض نمود که بلی یا رسول الله پس فرمود که از جمله شروط و علامات آن ضایع نمودن صلوات و تابع شدن
شهوات و میل نمودن بهواها و تعظیم داشتن مال و فروختن دین به دنیاست پس در آن وقت میشود دل مؤمن در جوف آن بجهت آنکه آب
میشود نمک در آب بسبب آنچه می‌بیند از منکر و نمیتواند که او را تغییر دهد پس سلمان عرض نمود که این امر واقع شدنیست یا رسول الله فرمود
بلی بحق خداوندی که جان من در دست اوست ای سلمان در آن وقت والی میشوند مردمان را امرای جور و وزرای فسقه و عارفان اهل
ظلم و امنای خیانت کار پس عرض نمود که این کار شدنیست پس فرمود بلی بحق خداوندی که جان من در دست اوست ای سلمان در آن وقت میگردد
معروف منکر و منکر معروف و امین دانسته میشود خائن و خائن امین دانسته میشود و تصدیق کرده میشود کاذب و تکذیب کرده میشود صادق
عرض نمود که این شدنیست یا رسول الله فرمود بلی بحق خداوندی که جان من در دست اوست ای سلمان در آن وقت امارت نمودن زنان و مشورت نمودن
با کنیزان و نشستن اطفال بر منبرها و کذب ظرافت است و زکوة دادن غرامت است [illegible] سهم خدا و رسول [illegible] ایشان غنیمت
و جفا می‌نماید مرد به پدر و مادر خود [illegible] و طلوع می‌نماید کوکب ذو ذنب پس عرض نمود که این شدنیست یا رسول الله
فرمود بلی بحق خداوندی که جان من در دست اوست ای سلمان و در آن وقت شریک میشود زن با شوهر خود در تجارت [illegible] باران [illegible]
و پامال کرده میشوند خوبان و خوار و ذلیل میشوند [illegible] بازار [illegible] چیزی [illegible]
کار [illegible] پس عرض نمود که این شدنیست یا رسول الله فرمود بلی بحق خداوندی که جان
من در دست اوست ای سلمان و در آن وقت والی میشوند [illegible] اگر [illegible] ایشان را و اگر سکوت نمایند مباح میدانند
ایشان را [illegible] دلهای ایشان [illegible] از خوف پس نمی‌بینی ایشان را مگر ترسیده
و در آن وقت [illegible] از مشرق و مغرب [illegible] امت من پس وای بر ضعفای امت من از ایشان و وای بر ایشان از خدا
ایشان رحم [illegible] صورت ایشان صورت آدمیت و دلهای ایشان
دلهای شیاطین است پس عرض نمود که این شدنیست یا رسول الله فرمود بلی بحق خداوندی که جان من در دست اوست ای سلمان در آن وقت اکتفا
می‌نمایند مردان بمردان و زنان بزنان [illegible] خانه [illegible]
مردان بزنان و زنان بمردان [illegible] پس عرض نمود که اینها شدنیست
رسول الله فرمود بلی بحق خداوندی که جان من در دست اوست ای سلمان و در آن وقت نقش [illegible] مساجد [illegible]
زخرفه کرده میشود [illegible] یهود و نصاری [illegible] مصاحف [illegible] منارها [illegible] صفوف [illegible] دلهای ایشان بغض
دارند [illegible] مختلف پس عرض نمود که این شدنیست یا رسول الله فرمود بلی بحق خداوندی که جان من در دست اوست ای سلمان و در آن وقت
زینت می‌نماید مردان [illegible] پوشند حریر و دیباج و استعمال می‌نمایند [illegible] پس عرض نمود که این

نزد که اینها شدنیست فرمودند یا رسول الله فرمودند بلی بحق خدایی که جان من در دست اوست ای سلمان در آنوقت ظاهر میشود ربا و
معامله می نمایند برشوه و رشوه گرفتن و وضیع را بست می شمارند دین را و بلند میدارند دنیا را پس عرض نمود که آیا اینها شدنیست یا رسول الله
فرمودند بلی بحق خدایی که جان من در دست اوست ای سلمان در آنوقت ظاهر میگردد زنهای خواننده و آلات لهو و لعب و والی میگردد
بر آنها اشرار امت من پس عرض نمود که آیا اینها شدنیست یا رسول الله فرمودند بلی بحق خدایی که جان من در دست اوست ای سلمان در آنوقت حج
می نمایند بزرگان امت من برای تفرج نمودن و اغنیاء برای تجارت کردن و فقراء برای ریا و سمعه نمودن و در آنوقت جماعتی
از اقوامی که تعلم می نمایند قرآن را برای غیر خدا دیگر نه قرآن را مزمار قرار دهند و بخوانند و یک جماعتی که تفقه میشوند برای غیر خدا
و بسیار میشود اولاد زنا و تغنی می نمایند بقرآن و خود را بر روی دنیا [illegible] پس عرض نمود که آیا اینها شدنیست یا رسول الله فرمود بلی بحق
آن خدایی که جان من در دست اوست ای سلمان در زمانیکه هتک کرده شود محارم و کسب کرده شود گناهان و مسلط شوند اشرار بر اخیار
و فاش گردد دروغ و ظاهر گردد لجاجت و فاش شود فاقه و مباهات نمایند بلباسهای ایشان و داده میشود باران در غیر اوان آن
و است دین نمایند [illegible] آلات لهو و لعب و انکار نمایند معروف و نهی از منکر را حتی آنکه بوده باشد مومن ذلیلترین امت
و ملامت نمایند [illegible] قرآن را و [illegible] ایشان [illegible] در ملکوت سموات [illegible] پس عرض نمود که آیا اینها شدنیست
یا رسول الله فرمودند بلی بحق خداوندی که جان من در دست اوست ای سلمان در آنوقت نمیرسد غنی و چیزدار [illegible]
بکف سوال می نمایند [illegible] تا آنکه [illegible] پس عرض نمود که آیا اینها شدنیست یا رسول الله فرمود
بلی بحق آن خدایی که جان من در دست اوست در آنوقت تکلم می نماید رویبضه پس عرض نمود که چه چیز است رویبضه پس فرمودند که تکلم
می نماید در امر امت من کسی که قابل تکلم نبوده باشد پس درنگ نمی نمایند مگر زمان قلیلی که صدایی می آید از زمین و هر قومی
گمان میکنند هر قومی که آن صدا در ناحیه و نزد ایشان بوده است پس بعد از آن مکث می نمایند آنقدر که خداوند خواسته باشد بعد از آن بیرون
می اندازد [illegible] زمین پارچه های جگر خود را که طلا و نقره است و اشاره فرمودند بسوی ستونهای مسجد و فرمودند که پارچه های مثل این
ستونها پس در آن روز نفع نمیدهد نه طلا و نه نقره و بعد فرمودند که اینها را که گفتم مقصود [illegible] فرموده خداوند است که فقط جاء اشراطها
و مخفی نخواهد بود که هر شرطی و علامتی که در آخر این حدیث است از جمله شروط و علامات قیامت کبری است و دیگر از علامات شروط و علامات
قیامت صغری است که بعینه ظهور حضرت صاحب العصر است [illegible] ذکر آنها در احادیث [illegible] و مخفی نماند که اکثر علامات [illegible]
میشود وقوع یافته است مگر قلیلی از آنها که متصل بظهور است انشاء الله تعالی اینهم عنقریب واقع خواهد شد و آنچه ظاهر خواهد گردید وارد
خداوند عمل خواهد آمد و خلاف نمیدارد و وعده او صدق است و حق است و وفا بآن خواهد نمود [illegible] پس بعضی این آیت که در سوره
و نرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض و نجعلهم ائمة و نجعلهم الوارثین و نمکن لهم فی الارض و نری فرعون

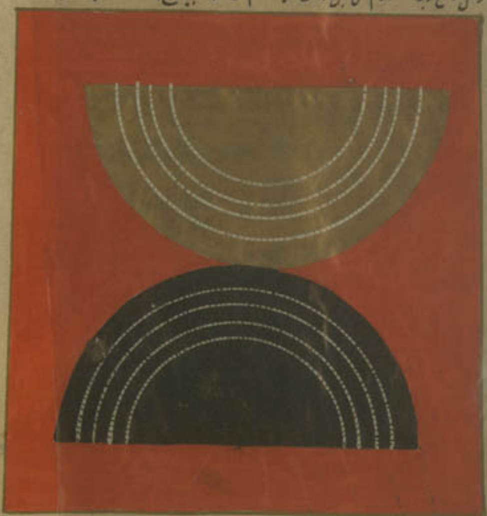
وهامان

وهامان وجنودهما منهم ما کانوا یحذرون یعنی و اراده نمودیم ما آنکه احسان و منت نهیم بر آنکسانی که
ضعیف شمرده و پامال کرده شده اند در زمین خداوند و آنکه گردانیم ایشان را امامان و مقتدایان خلق و گردانیم ایشان را از برای
ایشان را بزرگان و وارثین و تصرف کنندگان در زمین و استقلال بهم رسانند در زمین و بنمائیم فرعون و هامان و جنود ایشان را از
ایشان بلاها و انتقامها [illegible] بوده اند که از آن حذر میکردند [illegible] در قصه [illegible] بنی اسرائیل است بالنسبه بفرعون و هامان و
لکن دلیل و مقصود اصلی از آن قصه [illegible] بالنسبه بفرعون و هامان و جنود ایشان از این آیت که مراد از [illegible]
عموم [illegible] که [illegible] مقصود [illegible] و مراد از جنود ایشان [illegible] چنانکه بخصوص [illegible]
معنی وارد شده است [illegible] وارد شده است و محقق است که [illegible] که البته در این امت [illegible] بالنعل و [illegible]
[illegible] چنانکه خداوند در زمان سابق احسان و منت [illegible] حضرت موسی علی نبینا [illegible] بنی اسرائیل [illegible] مستقل و وارث و
متصرف در زمین خود گردانیده و فرعون و هامان و جنود ایشان را از قبطیان غرق و هلاک نمود بعد از آنکه ایشان مستضعف و پامال کرده
فرعون و هامان و تابعه ایشان هم بودند همچنان باید که در این امت [illegible] احسان و منت [illegible] حضرت [illegible] و
[illegible] ایشان را مستقل و وارث و متصرف در زمین خود گرداند و فرعون و هامان و جنود ایشان را که [illegible]
[illegible] هلاک نماید بعد از آنکه [illegible] مستضعف و پامال کرده شده [illegible] بوده [illegible]
دلیل صریح [illegible] حضرات [illegible] که [illegible] و ظهور حضرت صاحب العصر [illegible]
علیهم [illegible] [illegible] که [illegible] خداوند [illegible]
آیت که فرموده است وعد الله الذین امنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم و
لیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم و لیبدلنهم من بعد خوفهم امنا یعبدوننی لا یشرکون بی شیئا و من کفر
بعد ذلک فاولئک هم الفاسقون یعنی وعده داده است خداوند آنچنان کسانی که ایمان آورده اند و اعمال صالحه را که
خلیفه نموده باشد ایشان را در زمین چنانکه خلیفه گردانید آنکسانی که پیش از ایشان بوده اند [illegible]
این [illegible] آنچنان دینی که خداوند مرضی داشته است آنرا برای ایشان [illegible] حال ایشان را بعد از خوف و تقیه [illegible]
و [illegible] استقلال [illegible] عبادت نمایند مرا [illegible] که هیچ [illegible] از برای من قرار ندهند [illegible]
[illegible] بعد از آنکه [illegible] پس ایشان [illegible] خداوند [illegible] حضرات ائمه اطهار [illegible]
است [illegible] خلیفه [illegible] بنی اسرائیل [illegible]
و ذکر شده [illegible] که [illegible] برای من [illegible] قرار [illegible] زمانیکه خداوند

و عمده داوود است که او مشغول در تربیت می باشند و زمان زمان ولایت است او تکلیف بر بواطن و حقایق امور است و به هیچ وجه ظاهر شریعت
و موافقت نمودن با احدی مراعات نمی باشد و شرکت ظاهری انقضا یافت و عرف می شود و هرگاه جهل بالکلیه مرتفع میگردد و چنانکه عقرب یکی از خواتیم شده
است این معنا را فلان و فلان از سابق ایشان و زمانیکه مستضعف بودند که در آن زمان خایف بودند و به سبب حکمت الهی فرموده مخالف و ناموس بودند
که در ظاهر موافقت و تبعیت میکردند کان کرد خدا و منه بجا میشدند بایست یکبار در ظاهر شرکت که عبارت است از اطاعت نمودن جز خدا نمودند
ایشان بود در زمان ظهور او و آن ولایت و بالکلیه برطرف میشود و اطاعت در ظاهر و باطن منحصر به خداوند میگردد و المراد نفس را حساب نمی کشد
خواهد شد علم بر دیگر باره جوان خواهد شد از خوان صبح مشفقی لبسی خواهد داد و چشم نرگس شقایق نگران خواهد شد این انقطاع اگر شبنم
از غم بجران نهیل همساره گل خوره زنان خواهد شد تمت بالجمله زمان ظهور دولت آن جناب که زمان ظاهر شدن دولت باطنیه حقیقت
زمان ظهور و غلبه عقل است از روی باطن که مقام ولایت است و منزله روح است از برای روی ظاهر آن که مقام نبوت است و از این باب ندیم و آتش
و علم و سایر قوای باقیه آن زمان که بلی فرا و جمله ظاهر حقیقت و در آن دریس در قلب انسان است بایست حضرت صاحب الزمان
می باشد او و غذاهای ملذات متعلق در تبعیت باطن است یعنی از حقیقت است و حرکات و سکنات و عبادات و معاملات سایر حرکات ظاهریه و جوارح
جسمانیان که تابع و متفرع بر قوای باطنیه است ظهور و بروز یکی و ثانی از انقضا از روی باطن و حقیقت است به خلاف زمان نبوت که زمان ظهور
عقل است از روی ظاهر آن در دوران آن زمان که قوالب روی ظاهر حقیقت این تمام و تکمیل و علم و سایر قوای باطنیه و حرکات
و عبادات و معاملات و ملکات و سایر حرکات ظاهریه و جوارح است که یکی و ثانی از انقضا باعتبار از روی ظاهر و ثانی است و از این
سبب تکالیف در زمان انقضا ظاهر است مثل که تحسین و تقبیح از روی باطن و حقایق منسوخ شده و ممنوع است و در این باب فرق در احکام و معاملات بکلی
دیگر حاصل است و بنای امر بر رخصت و مدارات است چونکه اوان تبلیغ دعوت و اتمام حجت است در اهل عقل و اهل جهل در این امر مشترک بودند و هم مخلوط
و تکالیف در زمان ولایت بر بواطن و حقایق است و احکام متون و معانی متغیر است و از یکدیگر جدا و ممتاز است و بنای امر بر تحسین و تشدید
و موافقت چونکه اوان تبلیغ دعوت و اتمام حجت تمام شده است و بانجام رسیده است و اهل عقل و اهل جهل از یکدیگر جدا و ممتاز شده اند چونکه در
آن زمان جهل که مقابل عقل است ظهور از تلبس باطنی خود و یکبار نموده است و هر دو از روی باطن جلوه نموده اند و آشکارا گردیده اند و در بکلی
بواطن و حقایق و مقامات هم نموده است و خلاصه که از لوازم ظاهر بودن از میان ایشان برطرف شده است و از جمیع الوجوه از
یکدیگر ممتاز شده اند و از این سبب رخصت و تقیه و نفاق منسوخ شده و در میان اهل حق از جهت رحمت و لطف و نرمی مباینست
واجب و مستحسن است که در زمان نبوت روی ظاهری عقل که روی اقبال است بسوی خلق و متوجه بعوالم ملکوت است که در تحت آن در زیر
تا است در دایم است به حکم مقابله و منزلت روی ظاهری که روی اقبال است لا الی الخلق متوجه عوالم ملکوت است که در تحت آن دوایر است
پس دو چهار روی بر روی یکدیگر دیده شد و از لامر قوس های ایشان با هم ملاقی می باشند و آخر سلسله عوالم و موجودات آنها یکی است

از میان

در میان دو مرکز دوایری که از فوقانی و تحتانی قوس های عوالم متقابله با هم رسیده است با یکدیگر متلاقی می شوند و هم برخورد نمایند چهار بهم
بر آنها و هم مخلوط میشوند چنانکه در شکل و صورتی که سابقا نموده شد معلوم گردید و اما در زمان ولایت سبب آنکه از روی باطنی عقل و جهل
متوجه بعوالم و موجودات فوقانیه ملکه عوالم و موجودات آنها بطریق ترتیب متوجه باطن روی باطنی اند و آن دو روی باطنی جان خود
که اقبال عقل و ادبار جهل من آن باطنی است و در آن وقت وجه ظاهری باطنی منطبق در وجه باطنی آنها میگردد و در وسط از میان برداشته
میشود و تخته و کوه میگرد و پس بنابراین با چهار روی به عوالم و موجودات و نهایت مقابل در دایره روی یکدیگر میشوند بلکه متلاقی شدن برخورد
یکدیگر نمود از سبب خلط نمایان به هیچ وجه نیست و از یکدیگر من جمیع الوجوه جدا و ممتاز شده عوالم عقل جنت و محل رحمت است و عوالم جهل جهنم
و محل غضب و نقمت است و از اینجاست که زمان ولایت با انقضا صوفیانه ایشانند چونکه نیز و تفرقه که از لوازم معاد و قیامت است و عالم
جنت و جهنم و اهل آنها حاصل شده است و خبیث از طیب و سجین از علیین جدا گردیده است و لکن از این جهت که هنوز اوضاع و نمونه آنها است نیز اثرات
و لذت و تکالیف در کسب است و پیری و تولید و تناسل نباتات باقیست و متنوع گردیده و از اوضاع آنها بالکلیه صورت و وضع بقا و ارتحت تحریک و
شکل و اوضاع موجودات و عوالم عقل و جهل در زمان ولایت و عالم حسن در صورت جمعیاتی است که نموده و دیده میشود



پس چنانکه دیده میشود هر یک از مظاهر ظاهری یا عقل و جهل مندرج و در مظاهر باطنی آنها کرده است و هر مظهری از مظاهر کلی بنده است
و عوالم هر یک از آنها منعطف بآن مظاهر کرده اند و گفتیم که سابق بر این یکی بود و حقیقت کونیه اصل عقل و جهل باسم و در هم آمیخته بود
حقیقه شده است و هر حقیقه که عقل گفتیم هر یک از آنها منعطف است و هر یک که اصل منبع آن بود کرده است و مختلط که فیما بین انتها بود در
جمیع الوجوه بر طرف شده است و از آنچه که صاحب ذکر دیده اند و از اینجا معلوم شد که از برای انسان یک روی ظاهری یا عقل و جهل است و دو حالت
میباشند یکی حالت ادبار یا ادبار من الحق که اقبال الی الخلق است و آن در مدت زمان نبوت بوده است که اقبال بر خلق فرموده است بواسطه ثواب
و جهاد و مظاهر خود که انبیاء و رسل که از اس و رئیس انتخاب شده بجهة ارشاد و تبلیغ دعوت و اتمام حجت را بایشان مبعوث کرده است
و از این سبب که حالت اقبال الی الخلق عین حالت ادبار عن الحق است لا بد و ناچار در زمان نبوت بالطبع ترک کرده است از سوابق قدرت
نمودن بخلق در ظاهر امر بشبه مکلف بودن خداوند چه شده و این حقیقت معنی مقدار سلطان رسول الانسان قومه است یعنی در نبوت او با خلق که از ایشان
مگر بزبان قوم آن که میباشند از اینجا که از آن بتوسل فرستاده شده بسوی ایشان است و یعنی از ما با بودن با ایشان موافقت نمودن با ایشان است در حق
نه بخصوص در زبان و لغت ایشان چنانکه در عرف هر کس که بگویند فلان ایم زبان فلان است مراد موافقت داشتن و همراه بودن با او است در هر چیز
و لفظ زبان را بر سبیل مثال آورده دیگر حالت اقبال الی الخلق است بواسطه ثواب و جهاد و مظاهر خود که از آن رئیس آنها انبیاء باشند
اوصیاء و آن در مدت زمان ولایت است که در وقت که امر تبلیغ بانجام رسیده است و هر کس که قابل بود است باستعمال قوای ترقی و طریقت رسیده است و
متصل بحقیقت ولی الحق شده است و هر کس که قابل نبوده است و از اهل جهل بوده است و در جهالت و منعطف برجایی مانده و جهل اقبال الی الحق نموده است
و منعطف و منقرض باصل و منبع خود که روی ادبار یا جهل است کرده است و از این سبب است که هر کس که در زمان نبوت بود در امر بنده و کرده
پرستش خداوند در مدت زمان ولایت است شده یکی اهل عقل و ماتم بود مشغول موافقت نمود از حق میباشند نه با خلق و از اینجا و ورود کردم
که احادیثی که سابقا ذکر شد و متضمن این بود که خداوند او را عقل فرموده است که ادبار بنماید ادبار نمود و بعد فرمود که اقبال بنما پس اقبال نمود
اشاره باین دو حالت است که از این دو مدت زمان نبوت و ولایت است مراد میباشد و اما جهل را چنانچه سابقا ذکر شد منقطع بود که خداوند ادبار
بنما فرموده است که ادبار بنما پس ادبار نمود و بعد از آن فرموده که اقبال بنما پس اقبال نمود و اشاره باین دو حالت است که از این دو مدت زمان نبوت
و ولایت است مراد میباشد و اما جهل که احادیث سابقه بودن تمرد نمودن از اقبال ذکر در پی اشاره باین دو حالت است که مراد است و از این
جهت که هر دو حالت آن در هر دو مدت ادبار یا بوده است اما در زمان نبوت که حالت عقل ادبار من الحق است بود او بر حالت اتم ادبار میشود
و اما در مدت ولایت که حالت عقل است الی الحق که دیدی اقبال آن ایضا ادبار شده چونکه حتی اقبال ننمود و در بر اصل و منبع است و
اصل منبع و باطن عقل از اول بر خلقت اقبال الی الحق داشته و از بدوی که روی ظاهر آن بود و اقبال یعنی که عین حق ادبار الی الخلق ادبار
نموده بود پس دیگر روی ظاهر آن که مدبر من الحق است اقبال میفرماید به مظاهر روی آن همه ادبار کرده و مقبل الی الحق

نموده

میشود و در ابتدا جهل پس چونکه ضد عقل بود و اصل و منبع و باطن آن از اول امر خلقت ادبار من الحق داشت و اقبال بحق نداشت و از یک روی
ظاهر انهم که اثبات شد هر خلق نموده اند و در ابتدا منبع باطنی از روی باطن او بود که ادبار من الحق است داشت پس و دیگر روی ظاهر از آن مکلف
باقبال نمودن میشود و اقبال نمی نماید اقبال الی الحق با اصل و منبع خود میشود و در اصل و منبع آن ادبار عن الحق داشت پس هر دو روی او ادبار و حالت
آن یکروی و یک حالت ادبار را میسر در هر چنانکه در شکل سابق نموده شد و تحقیق تمام ذکر معنای این مطلب و ایمان احادیث که متضمن حالات اقبال
و ادبار هر یک از عقل و جهل است و تحقیق معنی ولایت است و انقطاع زمان ظهور آن و آنچه در این تحفه مذکور است بلکه آنچه در این کتاب مسطور شده است
تا جهل در پرده خفا و ستر انفصال مانده بود و اسرار آنها در حجاب تکلف و تفحص استتار و چون که فتح ابواب امور شبه بر روز حکمت که گذرا شاره
باین شده و اهل زمان که دست از ظاهر آرائی و ریاکاری و دنیاداری و خودسازی برنمیدارند لهذا این مطلب و امثال آن در حجاب خفا
و انکار می نماید و از این سبب لازم میشود است چرا که علم معارف را بالطبع ترک کنند بلکه انکار نمایند آه آه شعر ای بدنام از همان رنج بر حالی
دلم خون شد از فرقه ساقی کجا بابید : می معنی بایکی کجا بیرون شدند : کرد از نام از دست زهر و کینه : زکوی یا مغان رخ نکردان که اینجا : فرو شد
مشکل کشا یابید : و هر که در اول این تحفه که مذکور نمودیم که فهم و عقل و دانش و قوای باقیه و حرکات جوارح مردمان در عصر نبوت اولا
با قدرت ناجی از روی ظاهر و امارات و در عصر ولایت اولا و با قدرت ناجی از روی باطن و حقیقت است متوجه بیان قدری نمودن
فوری آن مقالت تا که مطلب ظاهر و هویدا گردد پس میگوییم که اما فهم و عقل مردمان در عصر نبوت و در معرفت خداوند مثلا بسبب اولا شرط
با آثار صنع و آیات اوست و صنع و آیات او را ایشان شناسند نه خداوند را که صاحب صنع و آیات است و از آثار صنع و آیات تصدیق می نمایند که
خداوندی موجود است و از حکم و مصالحی که در آن آیات و آثار می بینند ایضا تصدیق می نمایند با آنکه خداوند حکیم و عالم و عادل است و همچنین در
سایر صفات آن و این تصدیق نمودن ایشان نه بجهة آن است که عقل و فهم و دانش فطری ایشان حکم می نمایند با آنکه صنع صانع را باید معلول
علت لازم است از غیر آنکه او در دل ایشان اثری و تجلی و میلی و شوقی از برای این تصدیق بالنسبه بخداوند باشد و این نوع از معرفت
معرفتی است اجمالیه و ظاهریه چونکه عقل ایشان که آن معرفت است آن اشعه روی ظاهری عقل است و انبیاء و رسل که بهره از روی باطنی آن
عقل ارثه ایضا نگفتند که بقدر حوصله و استعداد ایشان تکلم بنمایند تا آنکه شیئا فشیئا و بر سبیل تدریج هر کسی از آنها را که قابل باشند بعالم
باطن برسانند و او را در آنجا روی باطنی عقل صاحب الف و رمز و اسم کرده اند و مثال این قسم از معرفت مثال معرفت اکسیس آفتاب است در حال
در کمال آفتاب در حین نور کواکب که از کنار که در بیشه است که نور کواکب مستفاد از نور آفتاب است معرفت اجمالیه با آنکه قرص آفتاب یا به
که از کواکب نزدیک تر و نورانی تر باشد و همین طور دیگران را معرفتی نباشد شعر آی تنها جاهل حق طلب کردن است این ماند که کسی حضور نشد
طالب نور داد از نور کواکب : و اما در عصر ولایت پس فهم آن صنع را و از شناختن صاحب صنع موجود و صفات آن منتقل میکرده نمی شود
صنع و آیات که از صنع لازم است در بر حق حکمت و علت ایضا بلکه باید چونکه صاحب صنع دائم صفت علم و حکمت مثلا شناخته اند و آثار

و عقل از روی باطن آن اندارد معرفت صنع اجمالا
و از آن صفات صانع است
که از این ... صنع و ...
که از او صاحب ...
... آن

این صورت مدل ایشان رسیده است و لذت او را چشیده و صاحب میل و محبت و عشق به خداوند خود گردیده از پس اهل عصر نبوت توقف
خداوند ما را با آثار وی نماید و میگویند که خداوند کسی است که این آثار را از عدم بخلق فرموده است و بعضی از این معرفت به خداوند خارج
و اهل عصر ولایت بر عکس این باب باشند و تعریف آثار را به خداوند میکنند و میگویند این آثار آنچنان موجود است که خداوند خالق آنهاست
و میان این دو قسم از معرفت فرق بسیار است و این کجا و آن کجاست یکی در عالم سماع و خبر است و یکی در عالم جهاد و دیدار [illegible] نظم [illegible]
دوست دل استماع چه دریابد : چراغ مرده کجا آفتاب کجا : مثلا کسی پادشاه را بنفس آن و صفت با رعیتی [illegible] و به بصیرت [illegible] قوت [illegible]
چشم عقل یافته است میداند و میشناسد که او را چاکران و ملازمان صاحب شوکت و دستگاه می باید و لازم است و بعد از آن شناختن و
احترام داشتن مر چاکران و ملازمان او را از آن جهت که میداند که آقای ایشان چه کسی است و بر چه شأن و عظمت است و کسی که پادشاه را او [illegible]
و بنا بر آن شناخته است میداند که ایشان از آقا و پادشاه [illegible] میباشند و بعد از آن [illegible] احترام [illegible] پادشاه را از آنجهت که [illegible]
دیده است و از زبان شنیده است و میداند که چاکران و ملازمان او کیانند و به چه عظمت [illegible] در چه دستگاه میباشند [illegible]
و صفت آن در دل آن جا کرده باشد و از تجربه [illegible] معرفت این به جمال پادشاه و از علم آثار [illegible] رسیده است و معرفت آن از عالم حقیقت و
جهار و دید است [illegible] و همچنین در معرفت رسول و امام [illegible] اهل عصر نبوت [illegible]
و امامت امام بطریق اجمال [illegible] از آنجا که [illegible] شناخته اند نه آنکه رسول و امام را بصفت [illegible] شناخته باشند و اهل عصر ولایت [illegible]
میدانند و بقوت عقل خود شناخته که امام و رسول می باید که اعلم و اورع و اقرب الی الله و اتقی و اقدر از کل باشد و از اینجا تصدیق [illegible]
در وقوع معجزه از ایشان می نمایند و از اینجاست که معرفت و تصدیق [illegible] جناب امیر [illegible] مقام [illegible]
ولایت و حقیقت بوده [illegible] اهل عصر نبوت [illegible]
و عشق و ورزش میکنند تا آنکه [illegible] و اهل عصر ولایت [illegible]
قوت و صاحب ملکه و تجارت [illegible]
بغیر [illegible] و ورزش [illegible] از علم ولایت که حقیقت قوت و قدرت [illegible]
خداوند و از عالم غیب و ملکوت که مقام ولایت است [illegible] عالم ملک و شهادت که [illegible] میباشد و در این فرق بسیار است
لمؤلفه کی است [illegible]
اولیا [illegible] اهل عصر ولایت [illegible]
و [illegible]
صلاح تقوی [illegible] و [illegible] در عالم حس و وجدان [illegible]

بی غایه

بی غایه به جهت حصول جاه و وصول مال و دفع بلا و حفظ و [illegible] و [illegible] تعظیم سلطان را بی غایه بابت عشق و محبت
و جاه و مال [illegible] و [illegible] میکنند و خود را هیچ در نظر ندارد [illegible] میان طاعات این و تفاوت است [illegible]
ابن الصلاح [illegible] و از اینجاست که جناب امیر که صاحب مقام ولایت بودند فرمودند که [illegible]
[illegible] اهل العبادة [illegible] و عبادت رسول [illegible]
و اهل عبادت خداوند بر سه قسم میباشند قسمی که بنده که خداوند [illegible] از جهت خوف پس عبادت آن مثل عبادت عبید و ممالیک [illegible]
که از جهت خوف از سیاست [illegible] بجهت محبت [illegible] که [illegible] از جهت طمع و عبادات [illegible]
که بجهت طمع اجرت [illegible] و قسمی که بنده [illegible] از جهت طمع [illegible] و عبادت آن مثل عبادت احرار و آزادگان [illegible]
[illegible] تحقیق ترتیب [illegible] و میل محبت است [illegible]
[illegible] از مقام ولایت دارند و از اینجاست که بعضی از علما [illegible]
[illegible] و [illegible]
عصر نبوت و [illegible] عصر ولایت [illegible] زمان نبوت است [illegible]
[illegible] از قسم [illegible]
[illegible] اهل عصر نبوت [illegible]
[illegible] اهل عصر ولایت [illegible]
[illegible] تفاوت [illegible]
[illegible] شهوت [illegible]
[illegible]
[illegible] و اهل عصر نبوت [illegible]
[illegible] و اهل عصر نبوت [illegible] اهل عصر ولایت [illegible]
[illegible] لمؤلفه [illegible]
[illegible] مقام نبوت [illegible] حقیقت [illegible]
مقام ولایت است که مردم را [illegible] لمؤلفه [illegible]
[illegible] از اینجاست که [illegible] نبوت [illegible]

بمقام ولایت را باسم حقیقت نامیده اند و برزخ مابین را باسم طریقت نامیده اند و مراد ازین سه مرتبه کمال مراتب علم الیقین
و عین الیقین و حق الیقین است که در باب اول در تحقیق مراتب مجاهده و مواعظه و حکمت ذکر کرده شد و این سه مرتبه است که اول علم و دوم عمل
و وصول [illegible] شده و در حدیث مشهور نبوی است که الشریعة اقوالی والطریقة افعالی والحقیقة احوالی یعنی گفتگوی [illegible]
زبانی من شریعت و راه است آنچه از رای ایشان [illegible] حیات حقیقت [illegible] و اصل [illegible] علم حقیقت است که مراد اعلام مقام ولایت
است و مقصود آنست که طریقت و شریعت [illegible] کتاب [illegible] بمعنی از حقیقت [illegible] چنانکه سابقا دانسته شد که سوی نبوت [illegible]
ولایتی آن تابعی شده است و اما [illegible] مردمان [illegible] هر کس که از اهل عصر آن [illegible] حقیقت ایشان [illegible] از شریعت و طریقت ایشان
میشود و هر کس که از اهل عصر صاحب الدعوه [illegible] شریعت و طریقت است [illegible] از حقیقت میشود [illegible] ولایت
[illegible] نبوت منتقل میکرد و [illegible] شراب [illegible] که [illegible] مقصود از
زمان نبوت [illegible] مردمان را [illegible] حقیقت [illegible] از مقام ولایت [illegible] هر کس که رسید [illegible]
خالص [illegible] خالص و عالم و عارف و امثال اینها [illegible] ایشان [illegible] که در زمان [illegible]
از زمان نبوت [illegible] چنانکه [illegible] خالص [illegible] که در زمان ظهور ولایت [illegible] صاحب [illegible]
و آن [illegible] در زبان عرفا [illegible] که از جمله [illegible] که در زمان نبوت اول حقیقت [illegible] که مقام [illegible]
طریقت و شریعت که ظاهر و مقام نبوت است [illegible] مجذوب سالک گویند یعنی اول جذبه [illegible] حقیقت
[illegible] سلوک و طریقت [illegible] و در آن کسی که از شریعت و طریقت که ظاهر [illegible] نبوت است
که باطن و مقام ولایت است [illegible] سلوک و طریقت [illegible] شریعت [illegible] مجذوب
میگویند یعنی اول کوشش و سلوک و طریقت [illegible] جذبه [illegible]
و طریقت و شریعت [illegible] سالک [illegible] مجذوب سالک [illegible] حرکات [illegible] طریقت [illegible]
[illegible] حقیقت [illegible]
باشند [illegible] سلوک [illegible] شریعت [illegible]
[illegible] جذبه [illegible] حقیقت [illegible]
نقابه [illegible] طریقت است و حرکات جوارحیه [illegible] شریعت [illegible]
و لکن در زمان نبوت [illegible] ولایت است و جذبه لازم دارد [illegible] جوارح [illegible]
[illegible] طریقت [illegible]

نقابه

نقابه و حرکات جوارحیه را [illegible] و هر چه [illegible] محبوب [illegible] آن و ترک نمودن امور عادیه [illegible]
لازم دارند هر چند که [illegible] مناسبت و مشابهت نموده است [illegible] شراب ظاهری
ساقی و مطرب [illegible] و امثال اینها نامیده اند و همچنین [illegible] اصطلاحات ایشان [illegible] مناسبت و مشابهت [illegible]
[illegible] طایفه [illegible] و مقصود و مراد ایشان [illegible] ولکن [illegible] غیرت [illegible] طالبان این مقام
[illegible] نامیده اند [illegible] بیت [illegible]
عشق و مستی [illegible] در مذهب طریقت [illegible] آری طریق [illegible]
[illegible] زاهد ظاهر پرست [illegible]
[illegible] و بعضی از اوقات [illegible] و امثال آن در زبان ایشان [illegible]
[illegible] بیت [illegible] حقیقت نه مجازست [illegible]
بیت [illegible]
[illegible] عربیه [illegible]
الکرم [illegible] یعنی [illegible]
عربیه یقولون لی صفها وانت بوصفها [illegible] خبیر اجل عندی باوصافها [illegible] صفاء ولا ماء ولطف ولا هواء و نور ولا
نار و روح ولا جسم [illegible] یعنی میگویند مرا که وصف [illegible] که تو باوصاف آن خبیر [illegible]
[illegible] علم باوصاف آن [illegible] آب و لطافت [illegible]
عربیه وقالوا شربت الاثم کلا وانما [illegible] شربت التی فی ترکها عندی الاثم [illegible] یعنی گفتند [illegible]
[illegible] و در ترک آن [illegible]
[illegible] وان [illegible]
و ازین شراب [illegible] از اکابر و بزرگان و اهل صلاح و تقوی [illegible]
شیخ بهاء الدین [illegible] حافظ [illegible] از اهل فهم و معرفه و علم [illegible]
دانسته اند [illegible] نبوت [illegible] ایشان [illegible]
نموده اند [illegible] مقامات [illegible]
[illegible] مقامات [illegible] کنایات و استعارات است [illegible]

دعا نموده اند و جز این مراتب در این زمانها شده است و با این اشخاص عداوت می ورزند و لیس الیسار بیهت که ترا شودی بی سخن فرو
و مثال این کلمات را نه فهمیده اند که اسم مغرب و مجاز دجله بجو باده بی پستی ندارد و مطلب حق را نوزبان و ثبوت دادن ابی
بخلاف نماید و ظاهر و در سوء آن در غروب و جماع بسبب ثبوت شرب بی جواب و جزا ارشاد پایه منزلت استاد در حال و عجزی
فراموش بکذارد تا برهد : در جهل خود برستی : و عجب تر از آن این است که با وجود آن نفهمی که جزازیج زبان هیچ رمزی و سری با و هب
سری هیچ نکته را فهم نکند به اکتسابه کوبه نماز نماز برای خود مجلس تعلیم و تفهیم و مدرس تدریس و مدرس دمغل قیل و قال و کنهواله و کتب نظر و
جرح و تعدیل و مثال اینها افرار داده اند لمؤلفه در آن حدیقه که بلبل زبان نطق ندارد : تو نخوانده و کسی که بر کرفته طینی را و خود
ز نقاء و اهل علم و مراتب را بی نصیب سیلانه و حرکات را طواری در اند لباسی است که اهل آرایه و حکم امثال و ترفعات و نشانات است بی اید
دیگر جز از جز فهمی و این داری بسیار به بجا و غروره اند لکن لمؤلفه با زار چه کاه کاهی : بر سر نهد کلاهی : مرغان قاف دانند :
آیین پادشاهی تحفه معانی احادیث متفرقه این است که خروج و ظهور پیغمبر آن جناب و لایت مآب که در سال طاق مثل سبع و پنجم و سبعین
و نه علمی که پیشتر گفته شد که وقت خروج و ظهور آن حضرت که نزد یک شد آن علم اظهر شود و آن شمشیر از غلاف خود بیرون می آید و هر جا زبان
در بیاید و میگوید که اخرج یا ولی الله فاقتل اعداء الله فلا یحل لک ان تقعد عن اعداء الله یعنی بیرون بیا و خروج نما
ای ولی خداوند و بکش دشمنان خداوند را بجهت آنکه جایز و حلال نیست از برای تو آنکه دیگر بنشینی و مهلت بدهی دشمنان خداوند را و
تذکره می شود و اسم آنجناب در شب بیست و سیم ماه رمضان چنانچه سابق در بیان علامات ذکر شد و خروج پیغمبر در روز عاشورا
ماه محرم الحرام که روز قتل جناب امام حسین است بجهت آنکه روز روز بیعت آل محمد و فرج بیچاره ایشان است بعد از آن وقت آیه کریمه
و مضمون آیه شریفه ثم رددنا لکم الکرة علیهم و امددناکم باموال و بنین و جعلناکم اکثر نفیرا همان روز یعنی روز بیعت بی ابتدا و فرج اول
محقق شود و چون که در حدیث دیگر مشهور است که خروج آن جناب در ماه رجب خواهد شد و در شب که از مبداء روز خروج تا روز عاشورا هفت
مناسبت محرم باشد که الحال ماه رمضان شده بود و از این منقوله در احادیث دیگر این باب آنها است و خروج از مکه معظمه ظاهر میشود در میان
رکن خانه کعبه و مقام حضرت ابراهیم و وجه این آنست که چون که خانه کعبه بیت الله الحرام است و آن جناب بقیة الله و لایت اهل حق
روی باطنی عقل است که اول مخلوق خداوند و باب اعظم و باب قدیم و اول مفاتیح الغیب تمام موجودات است و اوست صاحب و جاه ظاهر و باطن
موافق و ظاهر عنوان باطن بوده است و جای بدیهی لازم دانسته شده است آنکه خروج آن جناب از کعبه باشد و خروج و ظهور ظاهری با عالم
خروج و ظهور باطنی آنجناب موافق باشد و بسبب این نوع از مناسبت است که بعد از خروج در مکه گشت میفرمایند و بقعه اشرف بیت المقدس با آن
نمیباشد که مقرر میفرمایند چون که آن زمین حرم و مرقد و محل قرار دادن آنها ست در ولایت الهیه است که عبارت از جناب امیر است و در حال
خروج همراه آن جناب جبرئیل است از طرف راست و میکائیل است از طرف چپ و حضرت شعیب و صالح که از پیغمبران اند در پیش روی او جبرئیل علی ابراهیم

و البیعة لله

که البیعة لله و در بالای سر آنجناب ابری میباشد که ندا میکند هذا المهدی فاتبعوه و علم دیگر حضرت رسول است با آن عمود
آن از عمود عرش و جانب آن از بهار نقر الله است و آن را که حرکت میدهند روشن میشود ما بین مشرق و مغرب و دو دیگر راجع بی بهانگه
او را ادراک میکنی فایده و آن جناب منصور برعب و مؤید بنصرت است و در حالی که از راه نسق مطوی در پیچیده میشود از برای آن زمین
و مرقع میشود و هر پستی و منخفض بلند میکند و هر بلندی و تمام روی زمین در نزد آن بمنزله کف دست میگردد و در نزد او عیسی ظاهر میکند از برای
آن آنچه در جوف زمین است از کنوز و معادن و سنن شریف آن جناب سنت شعیب است و لکن در نظر مثل جوانان است از کس که او را میبیند
او را ابن اربعین یعنی چهل ساله و در هر کجا دید است و میگردد و مرور ایام و لیالی اوقی البلدان و به برتبه کوا کرده است در از جانب بسوی عظیم از رفعتی
که در روی زمین است هر آینه او را از ریشه بیرون میآورد و اگر در میان کوهها و جبال فریاد بزند هر آینه کوهها منکوک میکرد و دو ازهم میپاشند
و سایه ندارد و با او عصای حضرت موسی و خاتم حضرت سلیمان است و نظر سلطان عاقه و علم کرامت و در نزول مینماید حضرت عیسی در عقب اجتمای باشد
با آن جناب بیا هست کو من جمال فرمودی چمن کذر که : سوسن و سرو و گل تو بجمله تو نه مقتدی : و میرسد حضرت عیسی بن مریم از حق
و حقیت و سماوات از حدیث کعب الاحبار مستفاد میشود که مراد از عیسی ابن مریم در این موضع جناب امیر علیه السلام است چون آن حضرت
در کتب و تقاسیر سابق ابن مریم مثلا اذا قومک منه یصدون بعیسی ابن مریم تشبیه فرموده اند و پیغمبر خداوند زمین را که پاسبان آن جناب
از عدل بجهتی که پوشیده بود از ظلم و جور و عدم در روی زمین خرابه نیست که آبادی نمیشود و در ترک و مشرکی نیست که بکاه گویید
خروج آن را دلیل و ظهور میکرده حتی آنکه و ضما آنکه کافر و مشرکی در جوف کوه و سنگی باشد هر آینه از آن سنگ صدا میکند که ایمومن در جوف
من کافر است مرا بکش و آیه هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون که تنزیل آن
در خصوص ظهور نبوت بود است تاویل آن در حق خود آن ذکر شد تاویل و در زمان ظهور آن جناب است که هم ظهور ولایت است و تاویل آن بخصوص
منصوص است و سوار میکرد در بر سحاب صعب یعنی ابر رعد و برق دار و جایی که حضرت سلیمان مسوار شده بر سحاب ذلول یعنی بی رعد و برق در نزد
پیغمبر ما در آن جناب و خداوند عطا میفرماید با آن جناب را که عطا فرموده است بتمام پیغمبران از آدم تا خاتم و زیاده میفرماید او را اینها در این باب تفصیل بسیار
او را بر تمام دنیا و ملک آن جناب و شیعیان آن دولت و متصل بقیامت است لمؤلفه امید است که زود است به بخت خویش بیبینم : تو شاد کشته بفرمان
دهی و من بغلامی : نمی آرم هیچ خادم سزای خدمت شمان : زبهر کار صوابم قبول کن بغلامی : و اصحاب آن جناب سیصد و سیزده
نفر که در دل مرتبت کرده اول ظهور و خروج آن جناب میفرماید و بسا کمتر میشوند و در اول ظهور آن جناب با آن جناب میباشند
و جمع میفرماید خداوند ایشان را در اوقات نزدیک شدن ظهور آن جناب از اطراف و اقاصی زمین در تقاطع ذی شب و در حق صاحب و در
فراش خود خوابیده اند و در صبح در مکه حاضر شده اند و آیه اینما تکونوا یات بکم الله جمیعا که معنی آنست که در هر جا که باشید
میآورد و حاضر میسازد خداوند شما را تمام در شان ایشان نازل شده است و بر هر یک از ایشان شمشیری حمایل است که بر آن شمشیر نوشته است

اسم آن و اسم پدر آن جناب است با اوصاف دیگران و اکثر بر شمشیر هر کدام از ایشان نوشته شده است بخطی که منقش می‌شود از آن هزار کلمه ذکر کرده‌اند حدیث
دیگر است که بعضی از ایشان در روز بر در سحاب می‌نمایند و آن جناب طی می‌کردند و ایشان عظیم‌تر شده از جهت ایمان از آن بعضی که در وقت
معرفت طی الارض می‌روند و مراد از سیر کردن و رفتن ایشان در سحاب آنست که بر ابر می‌شوند و یا اینست که در حال رفتن ابر بر ایشان سایه می‌اندازد
بعد که سیر ایشان در روز و در آفتاب است و این معنی ظاهر است و شاید از جهت آنکه [illegible] دیده‌اند [illegible] و اعداد ایشان اینها
زاییده و از اولاد ایشان و از عرب نیستند بلکه تمام ایشان از اولاد عجم می‌باشند و همه جوانان [illegible] و در میان ایشان نسبت از عرب نیست بلکه
زاد این است که در سفر جوانان می‌باشند و الا در میان ایشان کهول و شیوخ است و هرگاه از احادیث [illegible] استفاده شده است که ایشان از جمله
آل الله و اولیاء و اولیای زمین‌اند که در باب حضرت غیبت نموده‌اند و بعضی از ابدال از ایشان [illegible] در قوم حضرت
[illegible] و اصحاب کهف می‌باشند [illegible] با آن جناب و در زمان اوست که با آن جناب ظهور می‌نمایند [illegible] از برای نصرت آن
جناب در زیادی شدن جنود آنحضرت آمده باشند [illegible] می‌نمایند [illegible] خلایق و تمام شیعه و حتی [illegible] الارض [illegible] مطیع
می‌باشند و طلب می‌نمایند یکی رضای ایشان را ایشان اصحاب الویه و حکام خداوند در روی زمین بر خلق خداوند و زمین [illegible]
نمایند و [illegible] که امروز یکی از اصحاب قائم [illegible] و از این خبرات استفاده می‌شود که ایشان [illegible]
که اهل کشف و عرفان [illegible] در تحقیق قطب [illegible] ایشان [illegible]
در بودن ایشان از اولاد عجم فخر عظیمی است از برای عجم [illegible]
باب اهل [illegible] ذکر شده و ایمان آوردن ایشان چنانکه [illegible] فرموده جناب اقدس الهی که و لو نزلناه
علی بعض الاعجمین فقرأه علیهم ما کانوا به مؤمنین و فرموده جناب [illegible] الناس العرب [illegible]
۸۱ کفایت [illegible] سعادت ایشان [illegible] از آن جهت
صفت [illegible] و اما اصحاب و شیعیان آن جناب که از این [illegible] در وقت ظهور
از برای بیعت و نصرت آن جناب جمع [illegible] هر کدام که در وقت [illegible] از خواب
خود برخیزند [illegible] صحیفه [illegible] آن جناب [illegible]
از اطراف روی [illegible] و آن جناب [illegible]
و اولاد [illegible]
زیارت می‌کنند [illegible]
و [illegible]

و بمقتضای

و بمقتضای علم خود و در [illegible] در روز [illegible] بر حقوق آن بمقتضای بیعت و سلوک رسول الله [illegible] اول کسی که با آن جناب بیعت می‌کند
جبرئیل است در صورت [illegible] و بعد از آن [illegible] بیت الحرام [illegible] بیت المقدس [illegible]
[illegible] که تمام خلایق [illegible] که اتی امر الله فلا تستعجلوه و بعد از آن سیصد و سیزده نفر بیعت می‌کنند و بعد از ایشان [illegible]
مؤمنین و بعد چند روزی در مکه مکث می‌نمایند بعد از آن روانه می‌شوند بسوی مدینه مشرفه [illegible] ملائکه [illegible]
[illegible] جبرئیل از یمین و میکائیل از [illegible] شیعیان [illegible] منادی ندا می‌کند [illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible] حضرت موسی [illegible] خداوند [illegible]
الحجر [illegible] از برای دوازده فرقه [illegible]
[illegible] کتاب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] جناب رسول
[illegible]
[illegible] بعد از آن
می‌نمایند در روی زمین [illegible] رجوع با آن جناب می‌کنند [illegible]
و نجف اشرف [illegible] کربلا [illegible]
[illegible] قرآن [illegible]
رسول الله بوده است [illegible]
کعبه [illegible]
[illegible] در روی زمین است [illegible]
[illegible]
[illegible] رسول است

بیان میکند ارمنه و تورات و سایر کتب سماویه را از غارها کوه و در نزد کتب است بیرون میاورند و تمام سوال زیر زمین و روی زمین را جمع می نمایند
و بمردمان میگویند که بیایید ببینید آنچه بواسطه آن قطع رحم و خون ریزی بجا مینمودند در کتب سماوی و مساخطه خداوند شدید و انتقام از زنده
و مرده دشمنان خدا و رسول و ائمه و سایر مومنین میکشند و [illegible] طایفه قریش می نمایند و صاحبه ایشان بعد از شمشیر و کشتن [illegible]
مردمان [illegible] می نمایند که آن جناب از آل محمد نیستند و سبب آن [illegible] بر دشمنان از آن جناب می بینند و پانصد نفر از قریش را
میدارد و گردن آنها را میزند بعد از آن پانصد نفر دیگر را بعد از آن پانصد نفر دیگر را تا شش مرتبه هر مرتبه پانصد نفر را گردن میزند [illegible]
شود که صد و قریش باین قضیه میرسد فرموده اند [illegible] از ایشان از سوال [illegible] فرموده اند که آیه وله اسلم من فی السموات والارض طوعا
و کرها در شان آن جناب نازل شده است [illegible] طایفه یهود و نصاری و صابئین و مجوس و زنادقه و خوارج و اهل ذمه و تمام کفره که در شرق
و غرب عالم باشند اسلام را بر ایشان عرضه میدارد پس هر کس که از روی طوع و رغبت قبول نمود آن را امر بنماز و روزه و سایر حدود اسلامیه میفرماید
و هر کس که از روی طوع و رغبت [illegible] در نفس الامر حقیقت [illegible] آن حضرت قبول کرد کردن از اکراه [illegible] حتی اینکه باقی نماند در شرق و غرب
عالم احدی که [illegible] در روایت دیگر است که فرموده اند که عرض میدارد ایمان را بر [illegible] پس اگر بطریق حقیقت قبول نمود در اداء کردن
و الا میزند آنچه جزیه بر آن قرار [illegible] بیرون [illegible] و خلاصه آنکه آن جناب [illegible] کس
[illegible] ایمان حقیقی [illegible] و دعوت [illegible] باشد
با مر جدید و کتاب جدید [illegible] و حکم و قضایا که بر حسب [illegible]
[illegible] و ظاهر است که مضمون این کتاب [illegible] از جانب [illegible] آن جناب [illegible]
امر جدید است [illegible] که مردمان [illegible] آن جناب [illegible]
[illegible] سبب که مردمان را دعوت [illegible]
نمودن [illegible] آن جناب بر امور جدیده [illegible] که تمام کلام حق [illegible] هفت حرف است [illegible]
و دو حرف است در مردمان [illegible] آن حضرت [illegible] هفت حرف [illegible]
می شناسند [illegible] وضع زمین و آسمان در عصر آن جناب تبدیل [illegible]
و مردمان [illegible] آن جناب [illegible]
الارض امام عصر است [illegible]
و در [illegible]
و دختران [illegible]

سیه رو و عداوت و بغض و کینه و حسد و سایر آفات و عادات از دلها و هم نهای مردمان بیرون میرود و بدل بخوبی و صفات حسنه و کمالات
نفسانیه میگردد و [illegible] وحوش و سباع و بهایم با یکدیگر مصاحب میگردند و عدل و قسط در تمام کون و وجود داخل میشود حتی آنکه
زنان از عراق بشام [illegible] میروند و پای و قدم خود را نمیگذارند مگر بر سبزه و زینت ایشان [illegible] و خوف از هیچ نوع جانوری و از سایر
حیوانات دیگر ندارند و سباع اذیتی و آزاری نمیکنند حافظ رونق عهد شباب است دگر بستان را / میرسد مژده گل بلبل خوش الحان را ای صبا
گر بجوانان چمن باز رسی / خدمت ما برسان سرو و گل و ریحان را [illegible] و بدانکه رجعت که عبارت است از رجوع نمودن بسوی دار دنیا
در زمان ظهور [illegible] آن جناب حق و صدق و از اعتقادات طایفه امامیه و از ضروریات مذهب ایشان است و با آیات قرآن و اخبار و احادیث
رسول و ائمه هدی بآن ناطق و گویا است اما آیات پس از آنجمله فرموده خداوند است که انا لننصر رسلنا والذین آمنوا فی الحیوة
الدنیا و یوم یقوم الاشهاد یعنی بدرستیکه ما هر آینه نصرت میدهیم و یاری مینمائیم رسولان خود را و آن جماعت که ایمان آورده اند
با ایشان هم در حیات و زندگانی دنیا و هم در روزیکه بپا میشوند شاهدان و گواهان از برای شهادت دادن بر خوبی و بدی مردمان که مراد روز قیامت است
و امام محمد باقر فرموده اند که بخدا قسم که مراد خداوند از نصرت دادن پیغمبران و مومنین در حیات دنیا در زمان رجعت است [illegible] فرموده اند که آیا تو نمی بینی که
رسل و ائمه بسیاری از دست قوم خود کشته شده اند و نصرت کرده نشده اند پس [illegible] در ایام رجعت رجوع بدنیا می نمایند و نصرت کرده میشوند
[illegible] حدیث است که فرموده اند در خصوص قضیه امر رجعت [illegible] فرموده خداوند که واستمع یوم ینادی المناد من مکان قریب یوم
یسمعون الصیحة بالحق ذلک یوم الخروج انا نحن نحیی و نمیت و الینا المصیر یوم تشقق الارض عنهم سراعا ذلک حشر
علینا یسیر نحن اعلم بما یقولون و ما انت علیهم بجبار فذکر بالقرآن من یخاف وعید یعنی و استماع بنما ای پیغمبر
حکایت و قضیه روزی را که ندا میکند منادی از مکان نزدیک و آن روزی را که میشنوند مردمان صیحه بطریق حق [illegible] و صیحه
[illegible] و صیحه است که سابق در بیان علامات ظهور ذکر شد [illegible] فرموده اند که [illegible] روز خروج [illegible]
[illegible] بازگشت [illegible] زمین [illegible]
حشر و جمع نمودن [illegible] آن حشری که بر ما سهل و آسان است [illegible] فرموده اند که [illegible]
[illegible] انکار [illegible] و لکن [illegible]
[illegible] امام [illegible] رجعت که فرموده اند که [illegible]
امر رجعت است که ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة یقاتلون فی سبیل الله فیقتلون و
یقتلون وعدا علیه حقا یعنی بدرستیکه خداوند خریده است از مومنین جانها و مالهای ایشان را بثمن آنکه از برای ایشان است بهشت
و مقرر می نمایند آن مومنین در راه خدا پس جنگ میکنند و کشته میشوند و این وعده ایست بر خداوند حق و صدق [illegible]

وبعد از آن حضرت فرمودند که هر کس که کشته شده است از مؤمنین رجوع داده میشود در زمان رجعت تا آنکه بمیرد و هر کس که مرده است رجوع
داده میشود تا آنکه کشته شود و بعد فرمودند براوی حدیث که این قدرت خداوند است و انکار قدرت خداوند را منما و ایضا فرمودند که
بخصوص امر رجعت است این آیه که وحرام علی قریة اهلکناها انهم لا یرجعون یعنی و حرام است بر اهل قریه که ما ایشان را غضب
نمودیم و ایشان را هلاک کردیم که در رجعت رجوع نمایند بلکه هرگز ایشان رجوع نمی نمایند و بعد از آن حضرت فرمودند که این آیه از اعظم
ادله است بر حقیقت رجعت بجهت آنکه احدی از مسلمین و اهل که قایل بعث و نشر هستند انکار نکرده است بلکه اتفاق دارند که تمام و جمیع مردمان در
قیامت رجوع مینمایند خواه آنها که بعذاب و غضب خداوند هلاک شده باشند و خواه غیر آنها پس رجوع نمودن در قیامت مخصوص معذبین و
مهلکین نیست پس فرموده خداوند که معذبین و مهلکین رجوع نمیکنند دلیل بر ثابت کردن در زمان رجعت است زیرا که غیر معذبین بر
رجوع میکنند و ایضا فرمودند بخصوص رجعت است این آیه فارتقب یوم تأتی السماء بدخان مبین یغشی الناس هذا عذاب الیم
ربنا اکشف عنا العذاب انا مؤمنون انی لهم الذکری وقد جاءهم رسول مبین ثم تولوا عنه وقالوا معلم مجنون انا کاشفوا
العذاب قلیلا انکم عائدون یوم نبطش البطشة الکبری انا منتقمون یعنی انتظار بکش ای پیغمبر روزی را که بیاید از آسمان دود
ظاهری و فرو گیرد مردمان را و بگویند که این عذاب الیمی است پروردگارا برطرف کن از ما و برطرف نما از ما عذاب را بدرستیکه تحقیق که ما ایمان آورده ایم
بسوی خداوند میفرماید که کجا و کجا از برای ایشان است متذکر شدن و بهوش آمدن است و حال آنکه آمد بسوی ایشان رسول و پیغمبر ظاهر و ایشان را دعوت
از آن اعراض نمودند از آن پیغمبر و گفتند که این شخص تعلیم داده شده است و از این سخنان که میگوید دیوانه است بعد خداوند میفرماید که بدرستیکه
ما برطرف کننده ایم این عذاب را در زمان قلیلی و البته شما عود کننده اید بسوی آن کفرها در دنیا و در روزی که بگیریم گرفتن شدیدی را
در آن روز ما انتقام کشنده ایم از شما یعنی در قیامت و بعد از آن حضرت فرمودند که فرموده خداوند انکم عائدون دلیل است بر
آنکه این فرود آمدن دخان بر مردمان ظاهر در ایام رجعت است نه در قیامت و آخرت و کجا خواهد بود از برای مردمان نیست که عود آن نمایند و ایضا
فرمودند که بخصوص زمان رجعت است نه در قیامت و فرموده خداوند که ربنا امتنا اثنتین و احییتنا اثنتین فاعترفنا بذنوبنا
فهل الی خروج من سبیل یعنی مردمانی که ایشان را در ایام رجعت زنده نموده اند میگویند که پروردگارا ما را میرانیدی ما را دو مرتبه
و زنده فرمودی ما را دو مرتبه پس اقرار و اعتراف نمودیم ما بگناهان خود پس آیا راهی از برای ما بسوی نجات یعنی از عذاب میباشد و ایضا امام جعفر
صادق ع فرمودند که بخصوص رجعت است فرموده خداوند که ویوم نحشر من کل امة فوجا ممن یکذب بآیاتنا فهم یوزعون یعنی و
روزی که حشر و جمع میکنیم ما از هر امتی فوجی و گروهی را از آن جماعتی که تکذیب بآیات و رسل ما نمایند پس ایشان حبس کرده
و نگاه داشته میشوند تا که انتقام از ایشان کشیده شود پس راوی عرض نمود که مردمان گمان میکنند که مضمون این آیه بخصوص روز قیامت است
پس فرمودند بطریق انکار که آیا خداوند در قیامت محشور میسازد از هر امتی فوجی و گروهی را و باقی را وامیگذارد نه چنین است بلکه مضمون این

آیه در روز

آیه در روز رجعت است و آیه که بخصوص روز قیامت است این آیه است که وحشرناهم فلم نغادر منهم احدا یعنی حشر
و جمع میکنیم ما مردمان را پس باقی نمیگذاریم از ایشان احدی را و از این قبیل آیات قرآنیه بسیار است و بعضی از آنها که دلیل است بر
اثبات رجعت [illegible] آنحضرت ذکر آن شد و از احادیث بسیار است از آنجمله حدیث مشهوری است که فرمودند واقع میشود در
امت هر چیزی که واقع شده است در امم سابقه بطریق تطابق النعل بالنعل بدون تفاوت مثل مطابق بودن هر یک از دو نعل با دیگری از نعل و مثل
مطابق بودن یک تیر با تیر دیگر از آن و محقق است که در امم سابقه اتفاق افتاده است رجوع بدنیا نموده اند بعد از مردن ایشان پس معلوم است
که در این امت نیز ایضا اموات و مردگان رجوع بدنیا مینمایند بعد از مردن ایشان و ایضا روایت شده است از ابی عبدالله علیه السلام
عرض نمود جناب ابو بصیر که جمعی از اصحاب شیعه توهم میکنند که ایشان بعد از مردن رجوع بدنیا نمی نمایند پس آنحضرت فرمودند
بلی تکلم بما بانچه شنیده اند از ایشان و زیاد نمودند بر آنچه شنیده اند گفتم پس کیف کردند بر آنچه شما گفتید پس آنحضرت
فرمودند که وای بر تو بدرستیکه خداوند عز و جل مبتلا فرموده است قومی را بسبب گناهان ایشان و ایشان را میرانیده است قبل از آنکه
استیفاء اجل ایشان خود را نمایند بعد از آن او فرموده است آنها را بدار دنیا استیفاء اجال و ارزاق خود نمودند بعد از آن ایشان
را میرانید و بعد از آن خداوند میفرماید از آن عظیم از برای ایشان پس آنحضرت فرمودند که وای بر تو بدرستیکه خداوند
عز و جل فرموده است در کتاب خود که واختار موسی قومه سبعین رجلا لمیقاتنا یعنی انتخاب فرمود حضرت موسی از میان
قوم خود هفتاد مرد از برای آوردن بمیقات و وعده گاه ما پس آنها را با خود برد تا آنکه بشنوند کلام خداوند را و حضرت
بشنوند و ببینند و شهادت از برای آن حضرت در نزد بنی اسرائیل بدهند و چونکه در میقات گاه رسیدند کلام خداوند را شنیدند گفتند
که لن نؤمن لک حتی نری الله جهرة یعنی ما هرگز ایمان بتو نمی آوریم تا آنکه بشنویم کلام و سخن خداوند را بر ما ببینیم او را
خداوند را بطریق ظاهر پس خداوند ایشان را فرمود که فاخذتکم الصاعقة وانتم تنظرون ثم بعثناکم من بعد موتکم
لعلکم تشکرون یعنی پس آوردیم بر ایشان صاعقه را در حال که شما نظر میکنید پس زنده گردانیدیم شما را
بعد از آن زنده نمودیم شما را بعد از مردن شما شاید که شما شکر بنمایید و اطاعت خداوند را بکنید و بعد فرمودند با من گو که آیا شما که
آنها که زنده شدند رجوع بمنازل خود نمودند بعد از آنکه مردند پس گفت بلی گوا که چنین است پس آنحضرت فرمودند که
فرمودند چنین است که و در ... بر قوم خداوند بر قوم ... در سوره ... که وظللنا علیهم الغمام وانزلنا علیهم المن
والسلوی یعنی و سایه کرده شد بر ایشان ابر را و نازل فرمودیم بر ایشان من و سلوی را و ... بر ...
و ... و سلوی ... از برای ایشان ... آمد ... بعد فرمودند که ... بعد از زنده شدن ایشان
تا وعده فرمودند ... مثل ایشان است ... دیگر از بنی اسرائیل که خداوند ... ایشان را ... که ... الذین خرجوا

من دیارهم وهم الوف حذر الموت فقال لهم الله موتوا ثم احیاهم یعنی آیا نظر نکردی ای پیغمبر بسوی آن جماعتی که
بیرون رفتند از شهر و دیار خود از ترس مردن چون که طاعون در میان ایشان افتاده بود و حال آنکه ایشان هزار هزار کس بودند
پس فرموده بایشان بعد از بیرون رفتن که بمیرید پس مردند بعد از آن ایشان را زنده فرمود و همچنین مثل حال ایشان است فرموده
خداوند در حق عزیر که خبر از آن داده است و فرموده است که او کالذی مر علی قریة وهی خاویة علی عروشها قال انّی
یحیی هذه الله بعد موتها فاماته الله مائة عام ثم بعثه قال کم لبثت قال لبثت یوما او بعض یوم قال بل لبثت مائة
عام یعنی یا مانند آن کسیست که مراد عزیر است که مرور نمود بر یک قریه و دید او را که در هم ریخته است و سقفهای او [illegible]
مسدود شده است و گفت چگونه زنده خواهد نمود خداوند این قریه را و اهل آن را بعد از خراب شدن و مردن ایشان پس میرانید خداوند او را یکصد سال پس
این سخن که گفته بود بعد از آن زنده نمود او را و بان گفت که چه قدر است که مکث نمودی گفت مکث نمودم یک روز یا نصف روز پس
خداوند فرمود که مکث کرده ای یکصد سال بعد از آن فرموده اند که باین [illegible] خداوند [illegible] است که زنده شدن
بعد از مردن در دار دنیا [illegible] ممکن و واقع شده است [illegible] در امم سابقه [illegible] چنانکه [illegible]
و آن فرموده است [illegible] از جناب [illegible] مرویست که مکرر در خطبه خود [illegible] میفرمودند که العجب کل العجب بین جمادی و رجب یعنی [illegible]
امر عجیبیست [illegible] در میان ماه جمادی و ماه رجب پس [illegible] شخصی عرض کرد که این چه امر عجیبیست که حضرت از آن تعجب میفرمایند پس
فرمودند که کدام امر عجیب تر از این است که [illegible] سر [illegible] زنده [illegible] پس عرض نمود [illegible] تعجب [illegible] که [illegible]
[illegible] پس فرمودند [illegible] که [illegible] و دانه را [illegible] فرموده است [illegible] را که گویا [illegible] داخل شده اند [illegible]
کوفه و [illegible] نموده اند شمشیرهای خود را [illegible] آن [illegible] خدا و رسول و مؤمنین را [illegible] فرموده خداوند است که یا ایها
الذین آمنوا لا تتولوا قوما غضب الله علیهم قد یئسوا من الآخرة کما یئس الکفار من اصحاب القبور یعنی ای کسانی که
ایمان آورده اند [illegible] که غضب فرموده است خداوند بر ایشان و بتحقیق که مأیوس شده اند از دار آخرت همچنانکه مأیوس شده اند
کفار از اصحاب قبور مراد آنست که [illegible] ایمان [illegible] و [illegible] و احوال قبور و عالم برزخ
[illegible] شده و در روایت [illegible] است که بعد از آنکه [illegible] احوال ایام رجعت [illegible] از اهل [illegible] و سایر صحابه [illegible] شنیده بود [illegible] حضرت [illegible]
و آن حضرت [illegible] تصدیق [illegible] فرمودند که این علم [illegible] که از [illegible] آن [illegible] و علاج [illegible] که [illegible] در آن روایت
سؤالات دیگر از آن جناب نموده است از آن جمله [illegible] و حدیث [illegible] که [illegible] که [illegible]
[illegible] که در دنیاست یا در آخرت است پس فرمودند که در دنیاست [illegible] عرض نمود که [illegible] که [illegible] پس فرمودند
که [illegible] او را [illegible] دوستان خود [illegible] و دشمنان خود را [illegible] که [illegible] حدیث [illegible]
کراوعنع

کراو [illegible] ایام رجعت قریب باوضاع قیامت است و بعید است [illegible] اوضاع زمان نبوت و از حضرت صادق مرویست که فرمودند [illegible]
فرمودند حضرت قائم آسمان [illegible] در ماه جمادی الآخر و ده روز از ماه رجب [illegible] که هرگز خلایق مثل آن ندیده اند [illegible]
خداوند [illegible] آن باران گوشتهای [illegible] را که [illegible] که [illegible] آمده اند [illegible]
[illegible] و در روایت دیگر فرموده اند که [illegible] با قائم [illegible] و سیصد و سیزده نفر [illegible] از قوم حضرت موسی
[illegible] ایشان [illegible] که [illegible] ایشان خداوند فرموده است که ومن قوم موسی امة یهدون بالحق وبه یعدلون
و هفت نفر از اهل کهف [illegible] و یوشع ابن نون و سلمان و ابو دجانه انصاری و مقداد و مالک اشتر [illegible]
حضرت [illegible] فرموده اند که ایام الله سه روز است روز قیام قائم و روز کرت یعنی رجعت و روز قیامت [illegible] فرموده اند
در تفسیر قول حق تعالی ولقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان الارض یرثها عبادی الصالحون که خداوند [illegible]
[illegible] که آل محمد [illegible] زمین را در رجعت [illegible] دشمنان خود را [illegible] فرموده اند در تفسیر آیه [illegible]
الناس [illegible] که در [illegible] مردمان در ایام رجعت [illegible] که در [illegible] که [illegible] رجوع [illegible]
و حقیقت [illegible] و از جناب امام موسی مرویست که فرمودند البته رجوع می نمایند نفوسی که رفته اند [illegible]
[illegible] هر کس که [illegible] شده است [illegible] عذاب [illegible] بگیرد و هر کس که [illegible]
[illegible] بگیرد و هر کس که کشته شده است [illegible] می نماید [illegible] قیاس [illegible] تمام حقوق دیگر [illegible] دشمنان [illegible]
[illegible] که طلب حق خود [illegible] از آن سی ماه [illegible] و بعد از آن [illegible] حقوق خود را [illegible]
[illegible] خود را [illegible] و دشمنان ایشان [illegible] عذاب [illegible]
[illegible] پس بگیرد [illegible] حقوق [illegible] و از حضرت صادق مرویست که در تفسیر آیه [illegible]
[illegible] که [illegible] که هر کس [illegible] که مراد جناب امیر علیه السلام است [illegible]
[illegible] فرموده اند به خدا قسم که [illegible] بخشی [illegible] که [illegible] تمام [illegible]
[illegible] که [illegible] مضمون این آیه [illegible] پس آن حضرت فرمودند [illegible] ایشان [illegible]
رجعت است [illegible] فی الفقاره [illegible]
[illegible] جناب امام رضا [illegible] شکایت [illegible] که [illegible]
پس آن حضرت در جواب نوشته بودند که خداوند [illegible] دشمنان ما را [illegible] بنجا برسانند [illegible]
[illegible] ظهور و قیام [illegible] که [illegible]

من بعثنا من مرقدنا هذا ما وعد الرحمن وصدق المرسلون یعنی زنده کرده و چون آنها از جنبه مقام کشیدند از ایشان
و میگویند که وای بر ما که دور از آوردن ما را از قبر ما بعد خود میگویند که این همان وعده ایست که خداوند بواسطه رسل خود داده بود و درست
گفتند پیغمبران بیت دشمن چه اعتبار را از آن با وجود دوست جائیکه جلوه کرده حقیقت مجاز است بار از غم دوست مردمان بود ای
بیچاره اگر هیچ کس جا بر سر نیست نکته دیگر که مضامین احادیث آنست که رجوع می نماید کسی که محض ایمان و کافر خالص دانسته اند
بین این پاشند پس رجوع باز برای ایشان نیست و ظاهر آنست که آنها التکلیف بر رجوع نمودن ایشان نیست و خود ایشان می آیند در رجوع
اختیار میکنند و اشاره با آنها باشد مضمون این مرتبت که فرموده وقتی که آن حضرت ظهور نمود و فرداً دیو و لیوث در قرآن که میگویند
آن که قبلان صاحب آقای تو ظهور فرموده است پس اگر خواهی که ملحق با آن شوی پس ملحق با آن شو و اگر خواهی که بمانی در کرامت پروردگار
خود پس بمان و ایضاً مضامین احادیث آنست که جناب رسول با دوازده امام همگی رجوع می نمایند و صاحب حق منتقم شده و کشته
شده باز هر یک آنها بر ده و بقره زمان ایشان رجوع می نمایند در ره و فقره و انتقام حقوق خود می نمایند بلکه بمقتضای قاعده مکافات
و مقاصات جبه سیده جناب فاطمه اخبار رجوع المفرده و لکن بخصوص در روایتی که باین خصوص باشد با خصوص رجوع نمودن
مطلق زنان باشند بر نخوردم در اینجا بخصوص ترتیب رجوع نمودن حضرات بر حدیثی بر نخوردم بلکه بمقتضای احادیث اینجا
قدر است که همگی رجوع می نمایند و جناب امیر علیه السلام همگی میباشند و از برای آن جناب کرات در رجعات بسیار در تقدم است و دیگر
در رجوع آن جناب پیغمبر مستقر میگردد و در روز الخلیفه جنب شده مهلت اهل آن جناب بر اطراف و اقطار ارض جمیع شود چنانکه بعد از این اینها
دیگر خواهد شد با مضامین احادیث تمام اتفاق دارند بر اینکه اول کسی که رجوع میفرماید از ائمه جناب امام حسین علیه السلام است بیاری اصحاب
با آن جناب کشته شدند و شهید کرده شدند با آن جناب هفتاد و سه نفر بعد هفتاد و نفری که حضرت موسی را با خود در زمان رجوع نمودن آن
جناب فوج فوج از مردمان دیگر دو قوم بعد از قوم رجوع میفرمایند و کسیکه متوجه حساب خلایق میشود قبل از حساب روز قیامت آن جناب
و آن جناب است که متوجه غسل و دفن و کفن حضرت صاحب الامر میشود و در روایت از جناب امام محمد باقر ذکر فرموده که جناب امام حسین فرمود
با اصحاب خود پیش از آنکه کشته شود که فرموده است رسول خدا که ای فرزند من زود باشد که خواهند کشید ترا در زمین عراق
و در آنجا شهید کرده شوی و شهید خواهند بود با تو جمعی از اصحاب تو که می یابند در دو الم کشتن مس شمشیر و تیر و حرب در آن روز بر تو
و اصحاب تو برد و سلام میباشد چنانکه آتش بر حضرت ابراهیم برد و سلام شد بعد از آن فرموده با اصحاب خود که بشارت باد شما را
بخدا سوگند که چون که ایشان ما را کشتند پس ما در کار خود ما میرویم و بر میگردیم بنزد پیغمبر خود درنگ می نمایم الی ماشاء الله که خدا خواسته است بعد از آن
من اول کسی هستم که زمین از من منشق میشود و بیرون می آیم بیرون آمدنی که موافق مقارنست با بیرون آمدن جناب امیر و با قیام قائم
ما و بعد حیات رسول خدا بعد از آن فرود می آید از آسمان از نزد خداوند لوئی از عجایب که هرگز بزمین نازل نشده است و نازل

فی غایه

فی غایه برایی من جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و جنود بسیاری از ملائکه و نزول پیغمبر ما محمد و علی و همگی سوار جبه شده از اسب های
از نور که هرگز هیچ مخلوقی بر آنها سوار نشده است و بیرون می آورد جناب پیغمبر لوای خود را و میدهد او را بحضرت قائم با شمشیر خود و بعد از آن
مکث می نمایم الی ماشاء الله که خدا خواسته است بعد از آن خداوند بیرون می آورد از مسجد کوفه چشمه از طلا و چشمه از شیر و چشمه از آب
و امیر میدهد بمن شمشیر رسول خدا را و میفرستد مرا بسمت مشرق و مغرب پس نمی آیم بسوی دشمنی از دشمنان خدا مگر آنکه خون او را می
ریزم و نمیگذارم صنمی و بتی را مگر آنکه میسوزانم و داخل و واقع برهان بت بشود حضرت جناب امیر میگویند صدق الله و صدق رسوله و
زسته باید ایشان بسوی بصره و هفتاد و دو هزار نفر فرستاده یک طایفه دیگر را بسوی روم پس همگی دشمنان ما را میکشند و فتح می نمایند و می گسیم
حیوانی که حرام گوشت باشد تا آنکه نمانده بر روی زمین مگر طیب و طاهر و حلال و عرض می نمایم بر یهود و نصاری و سایر ملل
تخییر میکنیم ایشان را میان اسلام و شمشیر پس هر کس که اسلام آورد احسان با آن می نمایم و هر کس که اسلام نیاورد و خونش را می ریزیم و
باقی نمی ماند بر روی این زمین نه کوری و نه زمین گیری و صاحب آفتی و صاحب بلائی و فرود می آید از آسمان برکت بسوی زمین و بر درخت
با انواع میوه ها ثمر میدهد و میوه تابستان در زمستان و میوه زمستان در تابستان میخورند و خداوند همه اعطا میفرماید بشیعیان ما کرامتی که
مخفی بمانده بر ایشان هیچ چیز در روی زمین بیت این پنج ضلع کج که ما را سیاه کرده اند قبله که کج شده حرف کلامیست ان
در روی کشیده که آن از چه خطا نیست و دین عوج گرفته کیش ما را خطا کرده است در روایت از جناب امیر که فرموده که خداوند عهد و میثاق
گرفته است از تمام پیغمبران با آنکه ایمان بیاورند تمام آن حضرت بنمایند چنانکه فرموده است که و اذ اخذ الله میثاق النبیین لما
آتیتکم من کتاب وحکمة ثم جاءکم رسول مصدق لما معکم لتؤمنن به ولتنصرنه یعنی آنوقتیکه خدا گرفت بیاد بیاورید
که خداوند گرفته است عهد و پیمان پیغمبران را که آنچه داده ام بشما از کتاب و حکمت و بعد از آن بیاید بسوی شما رسولی که تصدیق نماید آن
رکتاب و حکمتی که با شما بوده است هر آینه باید که ایمان با آن بیاورید و یاری آن حضرت نمائید و آن حضرت فرموده اند که یعنی باید ایمان بیاورید بیاید
انبیای و اوصیاء و رسل بجناب محمد و آن حضرت یاری نمائید و حقی ادا ننموده است مرا هیچ یک از انبیاء و رسل چونکه نماند تا زمان من و زود باشد که خداوند
ایشان را زنده نماید از آدم تا محمد و آن حضرت یاری بنمایند همگی را در حالتیکه میباشند از برای من ملک ما بین مشرق و مغرب و زنده نماید ایشان را در حقی
روز ما بین برای اموات و احیا و ثقلین را جمیعا پس با عجبا و چگونه تعجب ننمایم از اموات و مردها یک خداوند زنده نماید جمیع ایشان را
زمره زمره و فرقه فرقه لبیک لبیک یا داعی الله میگویند در راهها که جای کوفه کرده اند و برهنه نموده اند شمشیرهای خود را از برای آنکه
بزنند و به بنیاد ازند با آن شمشیرها سرهای کفار را و جباره و اتباع ایشان را از جباره اولین و آخرین تا آنکه بعمل بیاید وعده که
خداوند وعده داده است بایشان در آیه وعد الله الذین آمنوا منکم وعملوا الصالحات لیستخلفنهم فی الارض و ایشان بشوند که
خداوند بنمایند در حال امن و نترسند از احدی و تقیه از هیچ کس ننمایند بعد از آن فرموده اند که بدرستیکه از برای من است کره بعد از کره

در رجعت لعبارا رجعت دهم صاحب رجعات و کرات دهم صاحب صولتهای دولتهای و دولتهای عجایب دهم شود حسن از آن
د قولا د در روایت از حضرت صادق که فرموده که از برای علیست یک کرت و یک رجعت با فرزند خود حسین حتی بتابد با رایت خود و ش
و انتقام بکشند از برای آن از بنی امیه و معویه و آل معویه و از هر کس که در حرب و جنگ او حاضر شده است و میفرستند او را خداوند با
انصار آن که در آن وقت بوده و با آن پنج هزار بوده اند از اهل کوفه و هفتاد هزار از سایر مردمان پس ملاقات می نمایند ایشان را در صفین
مثل مرتبه اول پس همه را می کشند و باقی نمی گذارند از ایشان احدی را و از برای اوست یک رجعت دیگری با رسول الله و آن خلیفه بودن در زمین
دانه عمال شان می باشند یک رجعت دیگری در روز وقت معلوم که خداوند مهلت داده است ابلیس را از روز [illegible] خود که
انک من المنظرین الی یوم الوقت المعلوم و آن آخر رجعت است آن جناب است پس آن که عرض نمود که از برای آن حضرت رجعت
دیگر تمام میباشد فرمودند که بلی کرات است و فرمودند که در این رجعت میاید جناب با یاران با اصحاب خود و ابلیس هم با اصحاب خود [illegible]
که از روز اول خلقت آدم تا آن روز وقت معلوم بوده اند و ملاقات ایشان در زمینیست از زمینهای فرات که او را روحا گویند [illegible]
بکوفه پس قتال می نمایند قتالی که هرگز مثل آن واقع نشده است از روزی که خداوند خلق فرموده است خلایق خود را و گویا که نظر میکنم
من بسوی اصحاب امیر المؤمنین که برگشته اند بر عقب خود که صد قدم بطریق قهقری و گویا که می بینم آنها را که پاهاشان [illegible] در آب فرات
بعضی از پاهای ایشان پس نازل میشود نزول ابر با جمعی از ملائکه یعنی آثار قدرت خداوند نزول می نماید و جبار [illegible] میشود
[illegible] که در دست اوست حربه از نور پس چون نظر
بکند بسوی آن ابلیس بر میگردد قهقری یا پشت سر خود و میگوید با اصحاب آن که کجا میروی با ...
انی اری ما لا ترون انی اخاف الله رب العالمین یعنی بدرستیکه می بینم من چیزی را که نمی بینید و من میترسم از پروردگار عالمیان
پس میرسد با آن جناب پس حربه [illegible] در میان کتف آن که میباشد در آن هلاک آن و هلاک جمیع اتباع آن پس در آن وقت بندگی
کرده میشود خداوند عز و جل و معبودی که بیچ شریک دهند و یا کرده آن که باشد و سلطنت میرسد به جناب ... چهار هزار سال حتی ...
هر مردی از شیعه آن جناب ... وقت ظاهر میگردد ... در اطراف آن
باغ کوفه که خدا خواسته است فرد هرشب در آب لب ام ز گرامیم محجوبی • بیایم شب زیزدان دل ... دل ز شوق
که زهجر تو ... • چه شود گرش برسانی • بوصال خویش یارا • و بدانکه در بعضی از روایات که در روایت ... که بعد از حضرت
صاحب العصر دوازده نفر دیگر که از نسل جناب امام حسین صاحب شده و حکومت ... ایشان را در آن روایات دوازده
مهدی نامیده اند و در بعضی دیگر باسم دوازده امام نامیده اند و در بعضی تصریح نموده اند که اینها امام نیستند و کسی نمی ... از جبال
ما که مردمان را دعوت بموالات ما می نمایند و در حدیثی دیگر که در روایت از ... است که اینها دوازده مهدی می باشند ... که وقت

امر

وفات صاحب الامر برسد تسلیم میفرماید آن حضرت امر را به پسر خود که اول از دوازده مهدی است و آن پسر اسم دارد یکی
اسم من که احمد است و یکی اسم پدر من که عبد الله است و یکی دیگر اسم مهدی و در روایات سابق گذشت که وفات یافته مهدی این
امت قبل از قیام قیامت به چهل روز و در آن چهل روز مردمان بی امام می باشند و دنیا هرج و مرج میشود و ظاهر است که خروج ...
الارض که سابقا ذکر شده که از علامات قیام قیامت است در آن روزها باشد و هم چنین خروج یاجوج و ماجوج که مضمون ...
محقق است که از علامات قیامت است در آن روزها است و از جمله علامات قیامت است ... آتشی است که بیرون میاید از قعر عدن ...
مردم را برای حشر و در روایت دیگر است که عدن ... خروج حضرت عیسی است و در روایت دیگر است که آن آتشی جمع و حشر می نماید خلایق را
از شرق بسوی مغرب و این حشر غیر حشریست که از برای حساب خلایق است چه که آن حشر بعد از نفخه دوم ...
این مذکور خواهد شد و ظاهر آنست که نفخه اول در صور که از برای فنا کردن ... خلایق است بعد از آن آتشی و حشر باشد چنانکه ظاهر
آیه ایست که در سوره کهف است بعد از آنکه ذو القرنین بواسطه بنا کردن سد راه یاجوج و ماجوج را بست فرمود چنانکه خدا از ایشان
حکایت فرموده است که قال هذا رحمة من ربی فاذا جاء وعد ربی جعله دکاء وکان وعد ربی حقا و ترکنا بعضهم یومئذ
یموج فی بعض ونفخ فی الصور فجمعناهم جمعا یعنی گفت ذو القرنین که این سد رحمتیست از جانب پروردگار من پس زمانی
بیاید وعده پروردگار من ... پروردگار من که مراد قیامت است میگرداند خداوند آن سد را ... و بوده است
وعده پروردگار من حق و صدق و تخلف ندارد و بعد خداوند میفرماید که و ترک میدهیم ... و دارا میکنیم ...
بعضی از ایشان را در آن روز خلایق که موج بزنند در بعضی دیگر ... که در روایت سابقه ذکر شد بعد از آن ...
که دمیده میشود در صور پس جمع می نماییم خلایق را جمع نمودنی مراد از آنها فنا نمودن انها است و جمع ... در عالم اجسام
وسایط عقول ... چنانکه ... در آیه دیگر است که در سوره انبیاء است که فرموده است وحرام علی قریة اهلکناها انهم لا یرجعون
حتی اذا فتحت یاجوج وماجوج وهم من کل حدب ینسلون واقترب الوعد الحق فاذا هی شاخصة ابصار الذین
کفروا یا ویلنا قد کنا فی غفلة من هذا بل کنا ظالمین یعنی و حرام است بر قریه که هلاک کرده ایم اهل آن را و غضب کرده ایم
برایشان آنکه در ایام رجعت رجوع نمایند تا وقتیکه گشوده شود ... راه یاجوج و ماجوج در حالتیکه آنها از ... زمین
... رجعت می نمایند و ... و نزدیک میشود وعده خداوند که مراد نفخ صور و فنا و دنیاست پس ناگاه در آن وقت ...
می مانند و بیرون میاید چشمهای آن ... که کافر بوده اند و میگویند وای بر ما تحقیق که بودیم غافل از این ...
ظلم کننده ... در باب ... از این ... و از فنا ... دنیا فرد ...
جهان ... مرو بر نفخ در ... تحفه ...

که خداوند بخواهد و بسیار طویل است یکی از برای فنای خلایق و یکی از برای باعث زنده شدن آنها است چنانکه مرحوم ابن بابویه از حضرت ...
و از آن جمله این آیه است که و نفخ فی الصور فصعق من فی السموات و من فی الارض الا من شاء الله ثم نفخ فیه اخری فاذا هم
قیام ینظرون یعنی و دمیده میشود در صور یک مرتبه اول پس میمیرد به سبب آن هر کس که در آسمانها و هر کس که در زمین است مگر کسی که
خداوند خواسته باشد بقاء او را و بعد از آن دمیده میشود در آن یک مرتبه دیگر پس به سبب آن ناگاه دفعةً آنها که مرده بودند زنده
میشوند و از قبرهای خود بر میخیزند و نظر و نگاه میکنند و مراد از آن کسی که خداوند اراده فرموده است بقاء او را ... عالم عقل
و مجردات است که در احادیث تعبیر از آن به ... و وجه در ذات حضرات رسول الله و ائمه اثنا عشر شده است چنانکه فرموده اند
در تفسیر آیه کل شیء هالک الا وجهه و آیه کل من علیها فان و یبقی وجه ربک ذو الجلال و الاکرام که مراد از وجه
الهی که باقی میماند بعد از هلاک و فنای تمام خلایق ما اهل بیتیم مراد روح آن جناب است که عبارت است از عالم و حضرت عقل و
مجردات و معنی آیه اول آنست که هر چیزی هلاک و فانی شونده است مگر وجه خداوند یا وجه آن چیزی که مراد اهل بیت است و
معنی آیه دوم آنست که هر کسی که بر روی زمین و متعلق بروی زمین است یعنی اهل دنیا که تعلق به زمین دارند فانی
فانی شونده است و باقی میماند وجه پروردگار تو ای پیغمبر که صاحب جلال و کرم است و از جمله آیاتی که در آن مذکور است نفخه ...
این آیه است که و یقولون متی هذا الوعد ان کنتم صادقین ما ینظرون الا صیحة واحدة تأخذهم و هم یخصمون فلا یستطیعون
توصیة و لا الی اهلهم یرجعون و نفخ فی الصور فاذا هم من الاجداث الی ربهم ینسلون قالوا یا ویلنا من بعثنا من مرقدنا
هذا ما وعد الرحمن و صدق المرسلون ان کانت الا صیحة واحدة فاذا هم جمیع لدینا محضرون یعنی میگویند منکرین
به پیغمبران که کی خواهد شد وقت وعده و فانی شدن موجودات و خلایق اگر که بوده باشید شما صادق در اینکه میگوئید ...
خداوند ... که نمی ... مگر صیحه واحده را که بگیرد ایشان را در حالتی که ایشان ... در کارهای خود مشغول ...
با یکدیگر ... پس ... وصیت کنند و نه بسوی اهل و عیال خود ... رجوع کنند
بیان نفخه اول است و بعد بیان نفخه ثانیه فرموده ... که دمیده میشود در صور مرتبه دوم ... از قبرهای خود ...
میگردند و میگویند ای وای بر ما که ... ما را از ... میگویند که این همان وعده است که خداوند ... داده بود
و راست گفتند پیغمبران ... بعد خداوند ... که این نفخه نیست مگر صیحه واحده پس ناگاه ایشان جمیعاً در نزد ما حاضر شونده اند
و از حضرت صادق مرویست که روزی جبرئیل آمد و رسول خدا را همراه برد به قبرستان بقیع ... صاحب ...
و گفت قم باذن الله پس بیرون آمد مردی با سفیدی سر و ریش ... خاک را از سر و صورت خود ... میگفت الحمد لله و الله اکبر
پس جبرئیل ... گفت که برگرد ... بعد از آن رسید به قبر دیگر ... گفت قم باذن الله پس بیرون آمد مردی سیاه روی

دیگر

دیگر گفت ... برگرد ... به موضع خود بعد از آن عرض نمود ... مردمان در روز
قیامت و گفت این قول را ... میگوید یا لیت ... قیامت ... سر از خاک بر آرم ... بجستجوی تو خیزم ...
و اما هر نفخه دو نفخه پس چنانکه روایت از جناب امام زین العابدین علیه السلام ... شخصی سؤال نمود ... رسول الله ... دمیده میشود در صور
پس آن حضرت فرمودند که اما نفخه اولی پس خداوند امر میفرماید به اسرافیل ... زمین و با آن صور است که ...
میباشد که ... دو طرف ... که مسافت ما بین آن ... مسافت ما بین آسمان و زمین است و
... آسمان ... ملائکه ... آسمان ... اسرافیل نزول فرمود ...
زمین و با آن صور ... خداوند اذن داده است ... اهل زمین و اهل آسمانها که اسرافیل نزول فرمود ...
... اسرافیل ... بیت المقدس و استقبال مینماید کعبه ... اهل زمین ... نزول ...
داده است ... اسرافیل در صور ... از آن طرف آن ... آسمانها است ...
... از زمین ... اسرافیل ... پس ... خداوند به اسرافیل ...
از زمانی که خدا خواسته باشد بعد از آن امر میفرماید خداوند آسمانها را که موج زنند و حرکت نمایند ...
خداوند زمین ... و حرکت ... و منتقل ... از وضع خود ... فرموده ...
خداوند فرموده است که یوم تمور السماء مورا و تسیر الجبال سیرا یعنی روزی که موج زنند آسمان موج زدنی ...
بر ... منتقل ... از زمین ...
میکرد ... مرتبه بود ...
خداوند ...
و میگوید که لمن الملک ... جواب ...
الواحد القهار یعنی ملک از برای خداوند ...
بر جمیع خلایق ...
...
...
...
...

که بعد از فنا و اهل زمین و اهل آسمان اول خداوند بقدر زمان خلقت موجودات فانی ساخت اهل زمین و آسمان اول یک جزو
بعد از آن اهل آسمان دوم را فانی میگرداند و بعد از آن بقدر زمان خلقت و زمان فنا اهل زمین و آسمان دوم یک جزو مانده و بعد از آن
اهل آسمان سیم را فانی میسازد و همچنین بعد از فنا هر یک از آسمانها بقدر زمان ما قبل آن [illegible] تا آنکه جمیع اهل سموات را فانی
میسازد و بعد از آن [illegible] بقدر زمانهای سابق بر آن [illegible] میفرماید بعد از آن میفرماید که لمن الملک الیوم لله الواحد
القهار و بعد از آن نفخ دوم در صور میشود و خلایق را زنده میفرماید و بدانکه فانی شدن اهل زمین و اهل آسمان عبارت از منقطع شدن
ارتباطات و علاقات روحیه و جسمانیه و مراتب عقلی از آنچه وجود داشته اند آن علامات که عبارت است از ارواح و نفوس جزئیه
خلایق بسوی عالم تجرد خود و تحقق [illegible] صوریه [illegible] ابدان بعوالم عقول ارواح برزخ
که از تجرد [illegible] بحال [illegible] تجرد خود [illegible] قبل از انقطاع ارتباطات و علاقات مذکوره [illegible] تجرد خود [illegible]
[illegible] قبل از انقطاع بوده و در وقت علاقه [illegible] عبارت است از اجسام [illegible] و قوالب ارضیه
[illegible] راه نیافته بود [illegible] اتصال و انقطاع و وجود علاقه و عدم آن بالنسبه بحال [illegible]
در روحات [illegible] عوالم [illegible] و تغیر و تبدل [illegible] معلوم شد [illegible]
بخصوص [illegible] فانی شدن اهل سموات و اهل ارض است [illegible] و تفریع [illegible] فوق السموات که
عالم برزخ و عقول و نفوس است [illegible] عالم [illegible] حضرت صادق [illegible]
که در آن حدیث بعد از سؤال نمودن از زندیق که آیا [illegible] روح بعد از بیرون رفتن از قالب [illegible]
[illegible] نفخ صور و در آن فانی میگردد [illegible] محسوس [illegible] بعد از آن اعاده [illegible]
[illegible] که [illegible] و آن چهارصد سال [illegible] در آن زمان [illegible]
این حدیث [illegible] عالم عقول و نفوس [illegible] حس و محسوس [illegible] عالم برزخ
در [illegible] سموات و ارضین [illegible] از عالم تغیر و تبدل و عالم حس و محسوس است و اما عقول
و نفوس و ارواح [illegible] تغیر و تبدل [illegible] در مرتبه [illegible] و عالم
حضرت [illegible] از ارواح جزئیه [illegible]
[illegible] عالم [illegible] عقول و نفوس برزخ
[illegible] و علاقات و عدم علاقه [illegible] عوالم عقول و نفوس برزخ در عالم حس [illegible] است

که در عالم نور

که در عالم نور [illegible] در قرار است و در یک حال [illegible] سؤال است پس در وقتیکه در روی زمین [illegible]
موجود [illegible] مرتبه اشراق [illegible] مشرق باشراق مستفیض [illegible] بسبب عدم وجود آن و عدم استعداد
و عدم اشراق آفتاب پس در روحات علاقه و اشراق و عدم علاقه و اشراق شمس [illegible] تغییر [illegible] انقلاب [illegible] در حالات
آن بهم نرسیده است و آن در هر دو حالت بر حال کمال خود باقی و بر قرار است و همین سؤال است حال علاقه و انقطاع عدم علاقه و عدم
[illegible] نفوس و ارواح جزئیه اهل آسمان و اهل زمین در اجسام و قوالب [illegible] عالم عقل و روح [illegible]
که [illegible] اجسام [illegible] قوالب ارضیه موجود و مستعد بودند [illegible] از عالم عقل و روح [illegible]
بعد از تمام شدن استعداد وجود [illegible] منقطع [illegible] اجسام و قوالب [illegible] منقطع گردیده
اجسام و قوالب منقطع گردید [illegible] استعداد [illegible] از طرف [illegible] موجودات است [illegible] الرحمن [illegible]
[illegible] اما [illegible] و در [illegible] حدیث [illegible]
بخصوص [illegible] از جناب امام جعفر صادق [illegible] که مرد و زن در وقتیکه خواب می بینند [illegible]
[illegible] روح ایشان خارج از بدن [illegible] فرمودند که لا یا ابا بصیر فان الروح اذا فارقت البدن لم تعد الیه
انها بمنزلة عین الشمس هی مرکوزة فی السماء فی کبدها و شعاعها فی الدنیا یعنی نه ای ابا بصیر روح خارج از بدن
[illegible] روح [illegible] بسوی بدن [illegible] مرد و زن [illegible] آفتاب است
که مرکوز است در [illegible] آسمان و شعاع آن در [illegible] مراد از آن جناب [illegible] روح [illegible] بدن [illegible]
خواب [illegible] خارج از بدن [illegible] تعلق [illegible]
[illegible] که [illegible] ارتباط و علاقه عالم عقل از موجودات و عوالم [illegible] در زمان مذکور منقطع میگردد [illegible]
و [illegible] در [illegible] صورت [illegible] در عالم ملکوت سموات و ارض [illegible]
[illegible] منفصل [illegible] صف صف [illegible]
[illegible] صف صف میکردند [illegible] نفخ [illegible] صور [illegible]
[illegible] حضرت صادق [illegible] در وقتیکه سؤال [illegible] از آن جناب که روح [illegible]
[illegible] منقول است [illegible]
[illegible] اول مرتبه [illegible]
اول در مرتبه [illegible] فرمودند ان الروح [illegible] مکان روح المحسن [illegible]

في منا، و فستحر دروح المني في ضيق وظلمة والبدن يصير ترابا منه ما تفرقه الرياح والسباع والهوام من اجزائها
مما اكلته دفرقته ذلك في التراب محفوظة عند من لا يعزب عنه مثقال ذرة في ظلمات الارض ويعلم عددها
شيئا، وورد فيها ان تراب الروحانيين بمنزلة الذهب في التراب فاذا كان حين البعث مطرت الارض مطرا
الارض ثم تمخض مخض السقاء فيصير تراب البشر كمصير الذهب من التراب اذا غسل بالماء والزبد من اللبن اذا مخض
فيجتمع تراب كل قالب فينقل باذن الله الى حيث الروح فتعود الصور باذن المصور كهيئتها وتلج الروح فيها فاذا
قد استوت لا ينكر من نفسه شيئا يعني که روح مقیم است در مکان خویش روح محسن در نور و در روشنائی و راحت است و روح
مسیئی در تنگنا و تاریکی و ظلمت است و بدن به خاک منقلب میگردد و بعضی از آن که بدن آن ذرات که بیرون رفته است از او
و جانوران از جوف و شکم خورد از آن عضوی و ذره‌ای که خورده است از او در بیرون است از او و جمیع آنها در خاک محفوظ است و در نزد علم خداوندی
که پنهان نمی‌ماند از آن به قدر وزن ذره‌ای در ظلمات زمین و جا و عدد چیزها را و در زمان آنها را و بر سنگ تراب و خاک بر ...که روح
نفی میدانسته است به منزله طلا باشد در میان خاک پس زمانی که خداوند خواهد که مردمان را مبعوث فرماید میفرستد باران را بر زمین
پس زمین متحلی بگردد و دوشیده شود و به مانند آب و بعد از آن صاف کرده شود مثل دوغ و صاف نمودن چنان که است پس جدا کرده
در خاک قالب بنی آدم مثل جدا شدن طلا و مثل کره از دوغ بشد از آب و از آن خاک جدا نماید مثل جدا شدن روغن از دوغ زده
شود بیرون سنگ و جدا کرده شود و پس جمع میشود خاک قالب هر شخصی پس منتقل میشود به سوی مکان روح آن پس عود میکند به صورتها
و شخصها باذن خداوندی که مصور است مثل صورتهای اولیه خودشان و داخل میشود روح در آنها پس چونکه تمام و درست شد بنا بشد خود را
بر آن صورت خود بیند زیاده و نقصان و درست به ثبوت که حکمت سؤال کرده شد از آن حضرت که فرمود خداوند که یوم تبدل الارض
غير الارض والسموات که یعنی آیه است که روزی که تبدیل کرده میشود زمین به غیر زمین اول و آسمانها به غیر آسمانهای اول در جای ایستاده و خلایق
در آن روز پس فرمودند که در خلقت جدا شده که پیش از محشر است و مراد از ظلمه مکان است اختلال و انعدام و متلاشی شدن ابدان از
قوالب و اجسام است بانعدام و انحلال که قبل از بعث و حشر است و صورت منقطع شدن هر یکی از عقل و جهل و از عوالم حجابیه ساده ته
و در بعثه به کثیر نموده باقی ماندن سموات و زمین ساده و دگر بدن انقطاع منقطع بودن آنچه است که در صفحه الطرف نموده شد
و چونکه این
وقتی جای

در صفت آن نه رشت که تصویر کرده
شود لهذا از آن اینجا در
صفحهٔ اطرف نقش شد



و چونکه وجه و است منفصل کرد بدن و متلاشی شدن و در هم ریختن و فانی که در شنیدن خلایق را در برهم زدن السموات و الارض را که عوالم
حجابیه جدا شد در وقت نفخ صور اول است که وضع و خلقت سابق اینها بر وجه حرکت و تبدل و تغییر و فنا که معنی عالم دیگر
شده بوده است و عالم آخرت عالم بقا و خلود است و از حرکت و استبدال و تغیر و فنا بری است پس منتقل شد یعنی موجودات را از عالمی که
بعالم دیگر هیچ مناسبت و شباهت فیما بین ایشان نباشد لازم دارد که وضع سابق آن برهم زده شود و تا اینکه طرح وضع لاحق ریخته شود
مثل عمارتی که خواسته باشند که اوضاع او را بالکلیه تغییر بدهند و با وضعی که هیچ مناسبت و شباهت با وضع اول نداشته است آن خانه را بنا کرده
پس اول آنرا برهم میزنند و خراب میکنند و محو مینمایند اوضاع و وقایع سقف قدیم را تا بنا نمایند طرح آن اوضاعی که در نظر باشد انداخته شود

و نه للفضیحه خراب نمودن انرا فاید ساختن مطلق آن نیست بلکه یک نوع از تفرقه است که بعضه منه آنجا و ساختن وضع دوم آنست و بنا او موجودات
ابقا فانیه نمودن آنها نیست بلکه یک نوع از تفرقه است و تفرقه خلاف بهترست درین بجهة مشغول ساختن است بر اعلام القاء و خلود و ابدی [illegible]
تفرقه را تحویل و انتقال گویند نه فایده گردانیدن و در احادیث که او را لطیفه افزوده اند مراد فنا از حالت و وضع سابق است و بقای
حقیقی در از نجاست که در اکثر آیات لفظ تبدیل و جعل و امثال اینها ذکر شده است و در آنکه [illegible] سبب است [illegible] عقول و ارواح و برازخ [illegible]
فنای عوالم تحت آنها فایده نمیشود چونکه وضع انتها سابق دلالت بر مرتبه است و وضع اول آنها مخالف وضع دوم آنها بوده است و اولا [illegible]
وضع آنها بر بقاء و بر دوام [illegible] بر حرکت و [illegible] تحول و تبدل بوده است بخلاف عوالم تحت که از سموات و ارضین که وضع اول آنها بر حرکت
و تغیر و انتقال و نقل از حالی به حالی بوده است و وضع دوم آنها بر ثبات و سکون و استقرار و عدم انتقال است لهذا لازم است که آنها را از وضع
اول انها بعد از [illegible] بر هم زنند و ثانیا آنها را بوضع ثبات و [illegible] بنهند و در آن وقت [illegible] تفرقه که [illegible] جمیع الوجوه [illegible] عقل و جهل
و علیین و سجین و جنت و جهنم و اهل آنها حاصل میشود و بهر یک حالت خود ثابت و برقرار و همیشه خواهد بود و [illegible] که فرموده است



و در اول نقد

در آن وقت هر یک از عوالم عقل و جهل و جبل و علیین و سجین در نهایت ظهور و غلبه و کمال خواهند شد و کمال فوق آن از برای ایشان
امکان ندارد و از این سبب است که ایشان مخلد دایم آنجا [illegible] میباشند و دیگر فنا و تحویل و انتقال از جایی بجایی و انقضاء و تحلیل از
برای ایشان نیست و خداوند [illegible] کار [illegible] صور و تبدیل سموات و ارضین و کمال و شدت غلبه و ظهور هر یک از عقل و جهل و علیین و
سجین و ابقاء و خلود ایشان و اهل ایشان فرموده است که فرموده خود که اذا دکت الارض دکا دکا و جاء ربک والملک صفا صفا
وجیء یومئذ بجهنم یومئذ یتذکر الانسان وانی له الذکری یقول یا لیتنی قدمت لحیاتی فیومئذ لا یعذب عذابه احد
ولا یوثق وثاقه احد یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة فادخلی فی عبادی وادخلی جنتی
یعنی بخاطر بیاور [illegible] که [illegible] زمین را [illegible] بهم کوبیده [illegible] زمین [illegible] و آمد پروردگار [illegible] ملائکه صف صف
میباشند مراد از آمدن خداوند [illegible] از نهایت [illegible] جناب [illegible] از حرکت و [illegible] و انتقال [illegible] و بعد
فرموده است که آورده میشود در آن روز جهنم [illegible] از غلبه و ظهور جهل و سجین است [illegible] جهنم [illegible] فرموده است
آن روز [illegible] که [illegible] انسان [illegible] حال [illegible] از برای آن [illegible] در آن روز [illegible] سکون
[illegible] ای کاش که من پیش فرستاده بودم [illegible] از برای حیات [illegible] عذاب از روز
نموده است و فرموده است که در آن روز عذاب [illegible] عذاب آن احدی [illegible] محکم [illegible] احدی [illegible] از آن
خطاب فرموده است با اهل عقل و جنت و علیین [illegible] فرموده است یا ایتها النفس المطمئنة [illegible] با این [illegible] اعمال صالحات
در [illegible] از [illegible] رجوع [illegible] بسوی رب [illegible] و نهایت
[illegible] فرموده است که ای [illegible] رجوع [illegible] بسوی پروردگار [illegible] که تو [illegible] از تو [illegible] و داخل
شو در زمره بندگان خاص من و داخل بشو در جنت [illegible] خراب [illegible] که [illegible]
[illegible] ایجاد [illegible]
[illegible]
[illegible] این کتاب [illegible]
[illegible] تتمه [illegible]
معلوم کرده [illegible]
[illegible]
[illegible]

که سبز زبود و هست که کل سبب و نسب منقطع یوم القیمة الا سببی و نسبی یعنی هر سبب و وسیله و نسبت و نسبتی منقطع است و بکار نیاید
و فایده نبخشد در روز قیامت از برای نجات یافتن از جهنم و داخل شدن در بهشت مگر سببی و وسیله و نسبتی که با ما [illegible]
و نسبت داشته باشند پس هر کسی که در این دنیا با آن حضرات سر رشته است بطریق موالات و محبت و مناسبت و نسبت معلوم است
که از سنخ آن حضرات ایشان است و در قیامت بحکم کل شیء یرجع الی اصله ملحق بایشان است و در بهشت و علیین و از جهنم و حجیم
دور است   که این منزل عزت کوی یا خانه روم دگر بکار که روم عاقل و فرزانه روم [illegible] بسلامت [illegible]
نذر کردم که هم از راه بمیخانه روم بعد از این دست من و زلف چو زنجیر نگار چند چند از پی کام دل دیوانه روم و همین سبب که
شیعه [illegible] ایشان است او را باسم شیعه نامیده اند و از خود ملحق بخود [illegible] چنانکه در تعلیقات و تفصیلات آیات و اخبار مذکور و
مسطور است و قدری در نکتهای سابقه مذکور شده است مضاعف این حدیث که در اینجا ذکر میشود [illegible] از حضرت امام جعفر
صادق علیه السلام که فرموده شیعتنا من نور الله خلقوا و الیه یعودون والله انکم لملحقون بنا یوم القیمة و انا لنشفع
فنشفع و والله انکم لتشفعون فتشفعون و ما من رجل منکم الا و سترفع له نار من شماله و جنة من یمینه
فیدخل احبائه الجنة و اعدائه النار یعنی شیعه ما از نور خدا خلق کرده شده اند و بسوی آن خود باز گشت می نمایند بخدا
قسم که بدرستیکه شما ملحق شوید بما [illegible] در روز قیامت و بتحقیق و یقین که ما هر آینه شفاعت می نمائیم پس شفاعت ما قبول کرده
میشود و بخدا قسم و بتحقیق که شما نیز شفاعت می نمائید پس شفاعت شما نیز قبول کرده میشود و نیست هیچ مردی از شما مگر اینکه
بلند کرده میشود از برای او آتشی از طرف چپ او و بهشتی از طرف راست او پس داخل می نماید دوستان خود را در بهشت و
دشمنان خود را در جهنم و بجای دیگر است که فرموده اند که ان الله یبعث شیعتنا یوم القیامة علی ما فیهم من ذنوب او غیره مبیضة
وجوههم مستورة عوراتهم آمنة روعاتهم قد سهلت لهم الموارد و ذهبت عنهم الشدائد یرکبون نوقا من
یاقوت فلا یزالون یدورون خلال الجنة علیهم شرک من نور یتلألأ توضع لهم الموائد فلا یزالون یطعمون
والناس فی الحساب و هو قول الله تبارک و تعالی ان الذین سبقت لهم منا الحسنی اولئک عنها مبعدون لا
یسمعون حسیسها و هم فیما اشتهت انفسهم خالدون یعنی بدرستی و بتحقیق که خداوند مبعوث میگرداند شیعیان ما را در روز
قیامت با وجود [illegible] که در ایشان است از گناه و غیر آن در حالتیکه سفید است روهای ایشان [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] آسان شده است [illegible]
[illegible]
[illegible]

بلاد جز

[illegible] و [illegible] از برای ایشان [illegible] پس ایشان مشغول بطعام خوردن و لذت بردن میباشند
و سایر مردمان در حساب خود مشغول میباشند و این مراد و معنی فرموده خداوند است که ان الذین سبقت یعنی بتحقیق که آنها
سبقت گرفته است از برای ایشان از جانب ما طریقه حسنی ایشان از آتش جهنم دور کرده شده اند و نمی شنوند صدا و آواز آن و
ایشان در آنچه دل ایشان خواهد و میل بآن دارد مخلد و همیشگی میباشند و مراد از سبقت گرفتن طریقه حسنی برای ایشان [illegible]
[illegible] بمقتضای علم [illegible] از عالم عقل [illegible] حق فرموده است
[illegible] خواهد بود [illegible] خواهد بود [illegible] مقام [illegible]
خواهد بود و منقول است از سید بن طاوس [illegible] این فقرات از مناجات [illegible]
صاحب الزمان [illegible] اللهم ان شیعتنا خلقوا من فاضل
طینتنا و عجنوا بماء ولایتنا اللهم اغفر لهم من الذنوب ما فعلوا اتکالا علی حبنا و ولائنا یوم القیامة
و لا تؤاخذهم بما اجترحوا من السیئات اکراما لنا و لا تقاصصهم یوم القیمة مقابل اعدائنا فان خففت موازینهم
فثقلها بفاضل حسناتنا یعنی بار خدایا بتحقیق که شیعه ما خلق کرده شده اند از زیادتی طینت ما و خمیر کرده شده اند [illegible]
ما بار خدایا بیامرز از برای ایشان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
منقول است که ان علی کل حقیقة و علی کل صواب نورا یعنی بتحقیق که از برای هر حقی [illegible]
حقیقتی است و از برای هر [illegible]
[illegible]

کاشف و دلیل است بر بودن آن کس از شیخ و شیعه ایشان در روز اول و ازل و این لازم دارد ملحق شدن بایشان در روز آخر و معاد را
یعنی نجات و سعادت و شفاعت و چنانکه وجود آثار موالات ظاهریه کاشف و دلیل است بر بودن موالات قلبیه و باطنیه با ایشان موالات نمودن
با اقربا و ذریه و شیعه آن جنابان کاشف و دلیل است از موالات و دوستی با ایشان و عدم آن کاشف و دلیل بر عدم آن خصوصا
وقت نبودن و غیبت آن جنابان که در آن وقت محل تحقق آثار موالات منحصر در شیعه و ذریه و اقربای ایشان است چنانکه در این
زمانهاست که مردمان را پای دولت رسیدن بآن جنابان نه هیچ و به هزار نتواند که بالنسبه به خود ایشان آثار موالات را حاصل نماید و در نه
کرد بالنسبه به شیعه و ذریه ایشان آثر یا حب است حب داشت ذریه که برخی کلی رشته بر رشته پای گلبن ایشان که باعث
وسیله نجات و رسیدن الفوز و سعادات اخرویه ابدیه موالات نمودن و احسان فرمودن به شیعه و ذریه ایشان است که کاشف است از موالات
با ایشان بودن آن کس سعادتمند و از شیخ و شیعه ایشان که لازم دارد ملحق شدن بایشان را و غیر از این دیگر سببی و وسیله نبوده است و نیست و نخواهد
بود و سایر اعمال و عقاید دیگر مربوط و منوط باین است پس اگر موالات بایشان حاصل نه سایر اعمال و عقاید دیگر صحیح است و نفع میدهد و الا فلا
چنانکه صریح عقل و نقل است و این میزان و معیار حقیقت است از برای ایشان شناختن و معلوم نمودن و یکی جهت علامت سعید و شقی بودن
علیینی و سجینی و حلال زاده و حرام زاده که بهشتی و جهنمی بودن آن کس است و از اینجاست که خداوند به پیغمبر خود که اصل جنت و سجین
علیینی و حقیقت خوبه و بایکه فرموده است که قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی معلوم گردید چونکه پیغمبر است که بگو ای پیغمبر
بر مردمان که سؤال نمی نمایم و توقع نمیدارم من از شما در مقابل تبلیغ نمودن رسالت خداوند اجری و عوضی الا محبت و دوستی نمودن
نزدیکان مرا چه آنکه معلوم شود کدام کس از شما سعادتمند و از شیخ و شیعه من میباشید و بواسطه آثار و علامات آن موالات و مودت
با من است که معلوم میشود آثار و علامات که آن موالات نمودن با اقارب و ذریه است پس موالات نمودن با اقارب آن جناب موالات
آن جناب است و موالات نمودن با آن جناب موالات نمودن و دوستی کردن با نفس خود است چونکه سبب و کاشف است از بودن آن کس
سعادتمند و از شیخ و شیعه آن جناب که اصل علیینی و منبع سعادات است و از این سبب است که در وقتیکه این آیه نازل شد و منافقین
که از مضمون آن جناب تیره و ندانستند آن جناب را متهم نموده گفتند که این نوع از کلمات از جهت آنست که اقارب و ذریه خود را بعد از خود
بر مردم حاکم نماید آیه دیگر نازل شد که و ما سئلتکم من اجر فهو لکم یعنی آن اجری که سؤال و توقع نمودم از شما پس آن برای
جز نفع خود شما است نه برای من و در آیه دیگر فرموده است که هیچ اجر و عوضی بر رسالت نمودن نخواسته ام از قوم خود
که آن حضرت را اجر و عوضی که مذکور شد از قوم خود توقع نموده است چنانکه به مضمون شعر معلوم است چونکه موالات و دوستی نمودن
با هیچ پیغمبری ... که از موالات آن جناب باشد کاشف و دلیل بر نجات و سعادتمند بودن آن کس نمی شود بلکه منبع تمام سعادات جمیع
حتی ملائکه مقربین و انبیاء و مرسلین آن جناب است لاغیر و آن جناب اصل علیینی و منبع جنت و سعادت است چنانکه در اول این کتاب

منو

مشهور و معروف است محقق نمودیم در این باب است که در احادیث متواتره ... زیاده بر موالات و دوستی و ذریه آن جناب
کاشف و دلیل است بر موالات و دوستی با آن جناب و از آنجمله روایت از آن جناب که فرموده الا و من مات علی حب آل
محمد مات شهیدا الا و من مات علی حب آل محمد مات مغفورا له الا و من مات علی حب آل محمد مات مؤمنا مستکمل
الایمان الا و من مات علی حب آل محمد بشره ملک الموت بالجنة ثم منکر و نکیر الا و من مات علی حب آل محمد فتح له
بابان الی الجنة الا و من مات علی حب آل محمد جعل الله قبره مزار الملائکة الرحمة الا و من مات علی حب آل محمد
مات ... الا و من مات علی بغض آل محمد جاء یوم القیمة مکتوب بین عینیه آیس من رحمة الله الا و من مات علی بغض
آل محمد مات کافرا الا و من مات علی بغض آل محمد لم یشم رائحة الجنة یعنی آگاه باشید و بدانید که هر کس بمیرد بر دوستی آل محمد پس بمیرد شهید
و هر کس که بمیرد بر دوستی آل محمد مرده است در حالتیکه آمرزیده شده است از برای آن گناهان و هر کس که بمیرد بر دوستی آل محمد مرده است مؤمن
کامل الایمان و هر کس که بمیرد بر دوستی آل محمد بشارت میدهد او را ملک الموت به بهشت و بعد از آن منکر و نکیر و هر کس که بمیرد بر دوستی آل محمد گشوده شود
از برای آن دو در بسوی بهشت و هر کس که بمیرد بر دوستی آل محمد میگرداند خداوند قبر او را زیارتگاه ملائکه رحمت و هر کس که بمیرد بر دوستی آل محمد
مرده است در حالتیکه صدیق است آگاه باشید و بدانید که هر کس که بمیرد بر بغض و دشمنی آل محمد میباشد در روز قیامت در حالتی نوشته شده است در میان دو چشم
او این شخص مأیوس و ناامید از رحمت خداوند است و هر کس که بمیرد بر بغض آل محمد مرده است در حالتیکه کافر است و هر کسی که بمیرد بر بغض آل محمد
نمی شنود بوی بهشت را و از مجموع این فقرات آنست که دوستی آل محمد و دشمنی ایشان علامت خاتمه امر و انجام
دلیل است برآنکه صاحب آن از اهل علیین و از شیخ و شیعه آن جنابان و اهل جنت است و ایضا فرموده اند که من لم یحب عترتی فهو لاحدی ثلث
اما منافق و اما لزنیة و اما امرء حملت به امه فی غیر طهر یعنی کسیکه دوست ندارد عترت مرا پس او از یکی از سه ... یا منافق است یا ولد الزنا است
و در حدیثی است و ایضا فرموده اند که من احبنا اهل البیت فلیحمد الله علی اول النعم قیل و ما اول النعم قال طیب الولادة و لا یحبنا
الا من طابت ولادته یعنی هر کس که دوست بدارد ما اهل بیت را پس باید که حمد بجا بیاورد خداوند را بر اول نعمتها پس سؤال کرده شد
چیست اول نعمتها پس فرمودند که پاکی ولادت و دوست نمیدارد ما را مگر کسیکه پاک باشد ولادت آن و ایضا فرمودند که
مضمون این است که هر کس که خداوند عطا فرموده است با آن دوستی اهل بیت من پس بتحقیق که رسیده است بخیر دنیا و آخرت و شک نکنید
آن در دوزخ است و در دوستی اهل بیت من بیست خصلت است ده از آن در دنیا و ده از آن در آخرت اما در دنیا پس زهد است و حرص بر علم
و ورع در دین و رغبت در عبادات و توبه نمودن قبل از موت و نشاط در بیداری و تهجد نمودن در شب و مأیوس بودن از آنچه در دست مردمان است
و حفظ نمودن امر و نهی خداوند و بغض و دشمنی دنیا و اما در آخرت پس نشر نمیشود از برای آن نامه اعمال و نصب نمیشود از برای آن میزان
و داده میشود نامه عمل آن بدست راست آن و نوشته میشود از برای آن برات آزادی از جهنم و سفید و نورانی میباشد صورت آن و پوشیده میشود از حلهای بهشت و قبول شفاعت

آن خواهد بود و در حق یکصد نفر از اهل بیت خود شفاعت [illegible] به خداوند [illegible] او به رحمت و نجاتی از آتش جهنم جنت بر سر آن [illegible]
و دیگر آن است که داخل جنت می‌شود بغیر حساب و ایضاً فرموده‌اند که حضرت شفاعتی لمن اعان ذریتی بیده و لسانه و [illegible]
یعنی ثابت است شفاعت نمودن من از برای هر کسی که اعانت نماید به ذریت من به دست و زبان و مال خود و ایضاً فرموده‌اند که اربعة
انا لهم شفيع يوم القيمة ولو جاؤا بذنوب اهل الدنيا المكرم لذريتي والقاضي لهم حوائجهم والساعي لهم في
امورهم عند اضطرارهم والمحب لهم بقلبه ولسانه یعنی چهار فرقه‌اند که من از برای ایشان شفیع می‌باشم در روز قیامت هر چند بیایند
با گناهان اهل دنیا و یک فرقه آن است که اکرام و تعظیم نمایند ذریه مرا و یک فرقه دیگر آن است که بجا بیاورد از برای ایشان حوائج ایشان و یک فرقه دیگر
آن است که سعی نماید از برای ایشان در وقت اضطرار ایشان و یک فرقه دیگر آن است که دوست دارد ایشان را به دل و زبان خود و مراد از اکرام
قسم اول [illegible] باشد لا اقل محبت قلبیه و لسانیه را که اصل و عمده است داشته باشد و الا سابقاً محقق شد که ادعای محبت قلبیه بدون آثار و
علامات ظاهریه با وجود قدرت و توانایی کذب صرف و بی‌حقیقت است و ایضاً فرموده‌اند که اکرموا اولادی و حسنوا آدابهم یعنی اکرام نمایید اولاد مرا
دیگر نکته در این باب مقصود آن است که نگاه داشتن آداب آن جناب موقوف در بعضی صورت به اکرام نمودن اولاد آن و اولاد دیگر است آن
آن جناب [illegible] و ایضاً فرموده‌اند که اکرموا اولادي الصالحون لله والطالحون لي یعنی اکرام نمایید اولاد مرا خوبان را
از برای رضای خداوند و اولاد بد مرا از جهت رضای من مقصود آن است که هر چند اکرام نمودن ایشان در حقیقت اکرام نمودن با آن جناب است
لیکن کسی که اکرام نموده شده است در حقیقت [illegible] و حق اکرام است و در روایت از حضرت صادق علیه السلام که فرموده‌اند بعضی از اصحاب خود که لا
تخالطوا احدا من العلويين فان للسان خالطهم مقت الجميع ولكن احبوهم بقلبك ولكن مجتنبا من بعيد یعنی مخالطه
با احدی از علویین منما به جهت آنکه تو اگر مخالطه نمایی با ایشان [illegible] جمیع ایشان [illegible] دوست بدار ایشان را به دل خود و کناره
بشو و دست [illegible] از دور [illegible] آن است که شاید به سبب [illegible] مخالطه نمودن با ایشان منجر به عداوت و دشمنی گردد و دین
نیست که مراد کلام آن است که هر گاه بشود [illegible] خود را از عداوت و دشمنی [illegible]
جهنم و چنین خواهد بود و نقل شده است که در وقتی که [illegible] جناب علی بن موسی الرضا [illegible] آن جناب به خراسان رسید [illegible] خود را بجا بیاورد
عرض نمود که [illegible] برای من نقش [illegible] پس آن حضرت [illegible] مبارک خود [illegible] داد [illegible] عطا فرموده
نقوش آن این است که [illegible] حب آل محمد وان كنت فاسقا [illegible] وان كانوا فاسقين یعنی [illegible] آل محمد هر چند که تو
با اعمال دیگر خود فاسق باشی [illegible] دوست دارم دوستداران آل محمد را هر چند که در سایر اعمال دیگر فاسق باشند مقصود آن است که علامت
یقینی و قطعی [illegible] بودن [illegible] و نجات [illegible] دوستی آل محمد و دوستان ایشان است
که [illegible] از موالات و دوستی آن جناب [illegible] در سایر اعمال دیگر [illegible] نبودن این [illegible] و اعتباری به اعمال [illegible] بدون موالات

بنابه

بنابه آنچه از جمیع آیات و احادیث متواتره که در کتب [illegible] منقول است و علاوه بر آنها این دو حکایت است که
ذکر نموده‌اند جمعی از علمای عامه و خاصه و از جمله علمای خاصه علامه حلی است که ذکر نموده است این دو حکایت را در کتاب
منهاج الیقین که در ذکر فضایل امیرالمؤمنین است حکایت اول آن است که در بعضی از سال‌ها جنگ و قتال شدیدی در بلده قم اتفاق
افتاده بود به سبب آن اهل آن متفرق و پراکنده شده بودند و از جمله ایشان ضعیفه علویه صالحه بود که شوهر آن [illegible]
کشته شده بود و چهار دختر کوچک از آن داشت پس با آن دخترهای صغیره از قم بیرون رفت تا آنکه بعد از مدتی [illegible] وارد بلخ گردید در ایام
زمستان متحیر و سرگردان بود و بعضی از اهل آن بلاد او را دلالت نمودند [illegible]
[illegible] او را در خانه خود [illegible] ضعیفه غریبه علویه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

کرشه هر بیدر انکه تو دولت من مباشی پس عرض نمود که چه گونه از من شاهی طلبی و از دیگران طلبی پس فرمود که تو چه گونه پیش من
ازو دختر ما خواستی پس بیدار شده و متنبه بتقصیر خود گردیده و چون صبح شد بدر خانه مجوسی آمده و اعتذار خواسته که بر او آثار اسلام ظاهر شد و تفحص حال
خود از آن نمود پس آن مجوسی اصل واقعه خود را از برای او نقل نمود و انهم واقعه خود را برای او نقل نمود و به خدمت علویه رسید
کراچه اراده نمود که او را بمنزل خود ببرد قبول ننمود و صاحب خانه او را با اسباب و لباس آراسته بود و خود با عیال خود مشغول ادای خدمت
آن گردیده شد و آن شخص بخانه آمده و هدایا و تحفه بسیاری به خدمت علویه فرستاد و قبول نفرموده حکایت ثانیه آنکه از راوی نقل شده است
[illegible] از عبد الله ابن مبارک که گفته است که من شهر الموسم بودم و حج نمودن بیت الله الحرام در هر سال حج بجا می‌آوردم در سالی
پانصد دینار با خود برداشتم و روانه بازار گردیدم تا آنکه شتری از برای سواری راه حج خود خریده باشم در بازار شتری که مناسب باشد بهم
نیامد پس بسوی خانه خود برگشتم و در عرض راه زنی را دیدم که بر مزبله و جایی که خاک و به ریزند نشسته است و مرغ مرده را که در آنجا
انداخته بودند برداشته و پاک میکند پس نزدیک به آن زن رفتم و گفتم چرا چنین میکنی پس گفت برو و سوال مکن من اصرار نمودم و او را
قسم دادم پس گفت که من علویه هستم و سه دختر صغیره دارم و پدر ایشان مرده است و امروز سه روز است که هیچ چیز نخورده‌ایم و امروز از روی
اضطرار این مردار را از اینجا برداشتم که بخوریم [illegible] پس چون کلام او را شنیدم [illegible]
این جا [illegible] پانصد دینار را در دامن او ریختم و بخانه خود برگشتم و عزم حج از آن سال برطرف شده در خانه خود مشغول [illegible]
[illegible] حج کرده برگردیدند به دیدن رفتم [illegible] استقبال نمودن [illegible] که در [illegible] دیده [illegible] در فلان
موضع و فلان موقف و در وقت فلان عمل [illegible] و آیا تو با ما نبودی [illegible] تعجب [illegible] نمودم و بمنزل خود برگشتم و چون شب شد در خواب
رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را در خواب دیدم که بمن فرمود که این [illegible] که عطا نمودی و دختر خود را [illegible]
[illegible] ملائکه [illegible] بصورت تو [illegible] و در هر حال تا روز قیامت [illegible]
پس از خواب بیدار شدم و شکر و حمد خداوند را بجای آوردم و راوی این حکایت نقل نموده است که شنیدم از [illegible]
که در هر سال حج [illegible] از [illegible] در عراق مقیم بود و در حرمت [illegible]
رسول صلی الله علیه و آله در روز قیامت منادی [illegible] که هر کس [illegible] بر [illegible] باید [illegible]
عوض [illegible] برقی باشد [illegible] من ملائکه [illegible] بر او [illegible] ام [illegible]
احسان [illegible] نموده است [illegible] که احسان [illegible] بر [illegible]
کرد [illegible] خود [illegible] پس معلوم شد که اهل عقل و حجت [illegible] در آن جنابان و ذریه ایشان
و دوستان آن جنابان و دوستان ذریه و اولاد ایشان است [illegible] که ذریه و محبان و موالیان و ذریه آن جنابان

ازنیرا

دنه سوای ذریه ایشان می باشند و یکی اهل العلم [illegible] و غضب خداوند جل شأنه که صلوات و رحمت خداوند بر آن جنابان و بر ذریات
اولاد و اقارب و محبان و موالیان و همچنان برای اولاد و اقارب ایشان و لعنت خداوند بر دشمنان ایشان و مبغضان
دید رفتاران با ذریه و اولاد و اقارب ایشان باد من الازل الی الابد الاباد و مخفی نماند که از کلمات که این حقیر [illegible] والله اعلم
حسب النسب از جمله تبعه و ذریه آن جنابان می باشم و البته در این زمان ایضا از شیخ جمال منافقین که در وقت نزول آیه قل لا
اسئلکم که سابقا ذکر شده جناب پیغمبر [illegible] تهمتی که ذکر شد ایضا متهم کرده اند نسبت به این حقیر را ایضا در فقرات بعضی این تحفه
متهم [illegible] خواهند کرد و شنید و جواب [illegible] ایضا همان جواب است که آن حضرت فرموده [illegible]
من از شما خواستم از برای خیر و نفع خود شما خواستم نه از برای خیر خود و لله الحمد و المنة که اصلا طمعی از هیچ کس [illegible]
بودن با آن جنابان ما را کافی و وافی است [illegible] بهمین سوال خواهد بود لمؤلفه [illegible]
التماس از هیچ کس ما را [illegible] سایر مردمان و عوام الناس [illegible]
جنابان هستم و از زمره موالیان و ذریه و خادمان و شیعه و تبعه ایشان می باشم الحمد لله علی هذه النعمة و الوسیلة لمؤلفه [illegible]
[illegible] آن صحاب [illegible]
بی مقصود از ذکر این تحفه ارشاد و هدایت نمودن مردمان است این وسیله عظمی از جمله [illegible] از ابتدای امور [illegible] مستور [illegible]
بوده است [illegible] که اکثر اهل [illegible] این زمان قابل [illegible] این نوع از فیض و سعادت [illegible]
آن جنابان است البته [illegible] محبت و میل باولاد و ذریه و اقارب ایشان است [illegible]
و دوستان ایشان است البته و لا محاله [illegible] مبغض آل او و ذریه و اولاد و اقارب ایشان می باشد [illegible]
بعضی [illegible] مشهور است که به خلیفه ثانی گفتند که چرا [illegible] علی ابن ابی طالب [illegible] جواب [illegible]
[illegible] موافقت [illegible] و الفضل ما شهدت به الاعداء [illegible] کبوتر با کبوتر باز با باز کند همجنس با همجنس پرواز [illegible]
نوع از کلمات [illegible] و بیان [illegible] که ارشاد و هدایت و اتمام حجت و ابلاغ معذرت [illegible]
اقدام [illegible] ذکر این تحفه نموده شد و ما علی الرسول الا البلاغ لمؤلفه [illegible] اگر چه [illegible]
سحاب قطره باران زکوه [illegible] اگر چه [illegible] الطبقة الثالث در بیان خواص و آثار و علامات عقل
و تعلق [illegible] و در آن چند تحفه است تحفه اول [illegible] اولا باید دانسته شود [illegible]
مصنوعات و حسن انتظام [illegible] در تناسب امزجه و توافق اجزاء ترکیب [illegible]
امزجه و توافق [illegible] ترکیب [illegible]

موجودات و نمونه سایر مصنوعات است و عالم صغیر است که ابداع شده است در آن عالم کبیر و مزاج آن اعدل امزجه و ترکیب آن
اکمل تراکیب و صورت آن احسن صور و خلقت او در احسن تقویم است چنانکه محقق و جلی است که تناسب تألف در نغمات موسیقی
که اصل و منبع آنها اصوات حرکات افلاک است که بتألیف و تمزیج صنع خداوند تبارک و تعالی است موجب حسن و استلذاذ سمع
و سرور نفس است و به نابینی و تنافر آنها موجب قبح و اکراه سمع و انقباض نفس است مثل نغمه زیر که دقیق و خفیف است و بم که غلیظ
و ثقیل است و در نهایت مباینه و منافره با یکدیگر دارند موجب استلذاذ سمع و سرور نفس میشود و آنچه موجب استکراه و الم اوست آنچه
منقطع و متوقع که عالم به تناسب امزجه و اجزا و نغمات است اختلاف و امتزاج و تناسب بین آنها بکار برد آنها از مباینه و مغایرة
دور نمایه و ادراک و مزاج واحدی گرداند که سمع ذوق فهم بین آنها نماید پس در الفت صورت لذت و بهجت و سرور نفس میگردد و
چنین تناسب مفردات کلام موجب فصاحت کلام است و تنافر آنها موجب رکاکت اوست و تناسب حروف موجب حسن خطاب است و تفاوت
آنها موجب قبح اوست و تناسب اجزا و امزجه جواهر موجب لطافت و صفا و آب و تاب است و تناسب اجزا و شکل [illegible] و سایر نباتات
و [illegible] و جماد و حیوانات و انسان موجب حسن قامت و خوبی اشکال و هیئات آنهاست و بر عکس است و از این قبیل است که خداوند
تبارک و تعالی که علم او محیط است بجمیع تناسبات و قدرت او شامل است بر جمیع ممکنات و دلیل حکمت او نافذ است در کل مخلوقات و
مصنوعات خلقت جنینه و جماد و [illegible] جمیع مصنوعات خود را بر وجهی انسب و نیکو و اوفق و اتم فرموده است چنانکه در نوع انسان مشاهده میشود و
میشود که هر گاه طفل در رحم مادر از آفات و عاهات و مفاجات سالم باشد [illegible] فطرت خداوندی تو فر غایه هر قبیله برتبت اتفق
هیکل او متناسب الاجزاء و متوازن الاعضا است طول قامت او تناسب [illegible] است و عرض جثه او از آن تناسب [illegible]
و طول ذراع او برابر طول [illegible] اوست و طول گردن او تناسب طول عمود [illegible] اوست و [illegible] سر او تناسب گردن اوست و دایره صورت
او تناسب [illegible] و وسعت سینه او [illegible] و کشادگی چشم تناسب شکل دهان او و طول [illegible] تناسب [illegible] بینی او و [illegible] تناسب مقدار [illegible] او و
طول دستها تناسب با پاهای او و طول ساعد تناسب ساق او [illegible] و تجویف معده تناسب [illegible] اوست و [illegible] تناسب [illegible]
و وسعت حلقوم تناسب حجم ریه او و طول [illegible] و [illegible] تناسب صندوق سینه او و طول عروق و وسعت آنها تناسب [illegible]
جسد او خلاصه تمام اجزاء و اعضا ظاهریه و باطنیه او دیده میشود که در نهایت تناسب و توافق است که عالم بکنه آن قاصر [illegible]
آن میباشند مگر خداوندی که فن تصور و خالق [illegible] است و از اینجاست که بعد از تصویر [illegible] آن فرموده است که ثم انشأناه خلقا آخر
فتبارک الله احسن الخالقین یعنی بعد از آنکه نطفه و علقه و مضغه نمودیم و مضغه را استخوان گردانیدیم و پوشانیدیم بر استخوان
پوستین بر پی و [illegible] و بعد از آن [illegible] خلقت دیگری که ما در [illegible] خلقتهای حالات سابقه اوست [illegible] پس برکت [illegible] خداوند
که بهترین و نیکوترین خلق کنندگان است بیت چنین [illegible] نقاش [illegible] خالق [illegible] دیده [illegible]

[illegible]

که طول قامت آن بمقدار هشت شبر خودش میباشد از سر تا زانو [illegible] و [illegible]
[illegible]
از [illegible] ربع از آن [illegible] و [illegible] اگر [illegible] کرده [illegible]
[illegible] که [illegible] صورت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] و عروق و عصبهاست [illegible]
[illegible] و تناسب می باشند و این هیکل [illegible] مقصود [illegible] خلقت و [illegible]
خداوند [illegible] که اشاره [illegible] فرموده [illegible] الذی خلق فسوی [illegible] که و نفس و ما سویها
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible]
گفت آن حضرت که ای [illegible] فلسفه [illegible]
و ما نعنی بالفلسفة الیس من اعتدلت طباعه صفا مزاجه و من صفا مزاجه قوی اثر النفس فیه و من قوی اثر النفس
سما الی ما یرتقیه و من سما الی ما یرتقیه فقد تخلق بالاخلاق النفسانیة و من تخلق بالاخلاق النفسانیة فقد صار

موجودا باهوا انسان دون ان یکون موجودا باهوا حیوان فقد دخل فی الباب الملک العلوی ولیس
من هذه الغایة معبر پس گفت آن یهودی که اگر به تحقیق که منطق فرمودی تمام علم فلسفه در این چند کلام مندرج است
آنست که مقصود و نوای یهودی از علم فلسفه چه چیز است آیا فلسفه این است که هر کس که اعتدال یافت طبایع و اخلاط اربعه او
هر آینه صاف و معتدل میشود مزاج او و کسی که صفا و اعتدال یافت مزاج آن قوت می یابد و افزون میشود نفس و در او ترقی می نماید و بالا
میرود تا به حدی که او نماید آن حد باید که بالا برود و بلند بود و هر کس که بلند شده و ترقی نمود تا به حدی که باید بلند بود در آنجا
پس به تحقیق که متخلق و متصف شده است به اخلاق و صفات ملکانیه پس به تحقیق که گردیده است موجود یعنی معقولی که آن انسان است
بلکه موجود شده به ملک یعنی معقولی که آن حیوان است و داخل شده باشد در باب عالم ملک که صورت ذات انسان است و معنی آن ذکر
موجود بود و ملقوم یعنی که حقیقت انسانیت است پس رسیده است بکمال و غایت و نهایتی که مرتبه کمال است و دیگر چیست از برای او از این غایت
مرتبه و تجاوز فرموده بیت: جسم است [illegible] بر شراب کن * ده ملک [illegible] شراب کن * زان پیش که عالم فنا بود خراب
ما را ز علم و باده ملکوت خراب کن * در این بیت [illegible] از ده [illegible] است در قوات مرتبه صفت و کیفیت حضرت
آدم و بمنزله و این معنی که فرموده است حضرت تبارک و تعالی که من خلق فرمودم آدم را و ترکیب نمودم جسد او را از طبایع و اخلاط که
حاصل شده است از عناصر اربعه که مراد عناصر اربعه است بعد از آن دمیدم در او آن نفس طبیعی در روح عقلی یعنی حرارت او از آتش است و
برودت آن از هوا است و رطوبت آن از آب است و یبوست آن از خاک است و حیات آن از نفس است [illegible] در او از عقل است پس که
یبوسه او از خاک است سودا است و خشکی و حرارت صفرا است و منبع رطوبت دم و خون است و معدل برودت بلغم است و در وقت که مناسب
و اعتدال بهم رسید این اخلاط اربعه که اصل جسد و قوام بدن است بنحوی که زیاده و نقصان در آنها نباشد کامل میکرد ارکان او و جسم او
بنیان او و سبب خارج شدن او از حد تناسب و اعتدال و میل کردن مزاج او است بطرف تفریط یا افراط داخل میشود در او سقم و خوبی و تغیر
به آن زیادتی یا نقصان که در مزاج او بهم رسیده است بعد از آن تعلیم نمودم او را دوا و کیفیت طبابت را که چگونه بدن او نگاه دارد
قدر نقص یا نقصان یا زیاده از قدر لازم پس موطن عقل او دماغ است و فرشته او است و در کلیه او است و غضب او در کبد او است و مروت او
در دل او است و رغبت او در ریه او است و حزن او از طحال او است و فرح او در ... او است و همین بنا گذارده میشود و شده است اخلاق نفسانیه
بر طبایع اخلاط جسدیه او و مثل آنکه جرم او از خاک است و بلغم و نرمی او از آب است و حرارت و تندی او از حرارت است و انسان و هم از برودت
پس اگر میل نمود یبوسه او و زیاده شد هر آینه مبدل میکردد عزم او به قساوت و زیادتی رطوبت مبدل میکرد و بین او به اضطراب و ضعف نفس
و طغیان و زیادتی حرارت مبدل میکرد حرارت او را به غلیظی و شقاوت و طغیان نمودن و زیاده شدن برودت منقلب میکرد انسان را و فهم او
بسبب بلادت او و واسطه اعتدال اخلاط و استقامت نظر نباشد او حازم و عازم در امور خود و لیکن حزم و عزم در خود و حاجب و حقوت

وتندی و دلیری و نرمی خود و با تأنی و وقار است و حرارت و تندی خود غالب نیاید بر او خلقی از اخلاق او پس از هر کدام از اخلاط
و اخلاق که بخواهد زیاد و کم نماید پس چونکه خوف نماید از غالب شدن خلقی از اخلاق ترابیه مثلا تعبین و تمیز اعزاز نماید به نظر آن
آن اخلاق مائیه و آبیه که قساوت را بلین اصلاح نماید و حضور و تنگی سینه را بوسعت صدر و کمی انبساط کردن و نرمی و مال یا قبول و عمل نمودن
و شخ را که عبارت است از بخل و ترفته یکی نفس با حرص به سماحت و جود و جوانمردی پایش بر جاه و منوطه به بشارت و فرار از القوی سکرا
بواسطه و هم چنین مقابله و معالجه نماید اخلاق نفسانیه را الصفات عقلانیه مثل حرارت و تندی را به حلم و شهوت با عفت و لعب و لهو
و حیا و وقار و خنده بی را به تفکر نمودن و سفاهت یا فکرات و حیله و فریب را بصدق و راستی و عنف را برفق و فرق و جزع را به صبر که
بواسطه النفس میشود انسان آدم و می چشد و میخورد و می آشامد و میخوابد و می نشیند و میخندد و میگرید و بر او میآید و حرکت میکند و در بلا
رنج را می شناسد حق را از باطل و هدایت را از ضلالت و صواب را از خطا و هم چنین از برای هر یک از اخلاق و ملکات حکمیه که اساس و بنیان آن
گذارده شده است حضرت یعنی وسوسه شیطان را مانند تعلیم گفتند مرایان را و حماقت مر حلم را و ضلالت مر هدایت را و جهل مر علم را و بخل
مر عقل را و عجله مر سکینه را و آدم باطن را و فجور مر ورع را و کذب مر صدق را و جزع مر صبر را و عنف مر رفق را پس هرگاه حالت ضعیف
شد مرایان را ساقط میشود و بر این آدم کفر دار او ساند و عجاب به حالی میکرد و میان او و میان عبادت الهیه و هم چنین که هرگاه ضعیف شد
حلم مستعلی میکرد و حماقت او را مضطرب میسازد و پس مرید میبرد و خیر را به اربعه از قوت و کرامت و هرگاه منقلب شد حق او
ظاهر میکرد و عورات و شهوات او و پرده او را برداشته میشود و حجاب و پرده ای او و هم چنین هرگاه قوت گرفت
هیئت علم و عقلانیه او میکرد و میسازد و مسکین و عاجز را دفع می نماید و خود و طبعی حرکت و در دی او آورده میشود و قادر و آرام ظاهر او حاصل میکند
و آرام باطن و هر کار که ضعیف شد و او غالب نیاید که گذارد آن تکلف را میکرد و ظلم و گناه او درشت میشود و هرگاه ضعیف میشود و دین و فضاد میکرد
و هرگاه که حکم و قوت او رفته و ترک ظالمی میکرد و دین و مطلوب را میکرد و اجرا و سبب ترک نمودن مرتبه شیع میکرد و حفظ او و نفاق میکرد
و باقبال نمودن به حق میل میکرد و باطل را و اعتبار معروف منع میکرد و منکر است اگر مضمون عبارت تورات که هرگاه از خصوص خلقت
و صفت حضرت آدم فرموده است و او را بسبب تناسب اخلاط و توافق او از جمله صاحب مزاج و طبایعی که اصلی و اهل دل و اکمل از جمیع است گردانیده است
و به این وسیله او را مظهر صفات ذات افعال و صنایع خود قرار داده است چنانکه در قرآن مجید در شأن او باین عبارت فرموده است که انا خلقنا الانسان من
نطفة امشاج نبتليه فجعلناه سميعا بصيرا یعنی بدرستیکه ما خلق فرمودیم انسان را از نطفه که التیام یافته است از اخلاط اربعه تا آنکه ازمایش کنیم او را
مکلف را و علماء یا مختلفه و اوامر او بدین جهت کردانیدیم او را سمیع و بصیر یعنی او را مظهر صفات خود قرار دادیم چونکه صدور افعال مرتب بر
وجود صفات است و بعد از این لزوم از خلقت و نشاندن او را به او خوبیها که علم حوادث و تغیرات است کیفیت علاج و طبابت نمودن او را
در نفس خود به آن تعلیم فرموده است و حکمت طبیعت و نفسیه و علویه را باو به اعلام و الهام نموده است تا که دفع ضعف را نموده بر آن اخلاط دفع

خداوندی باقی و برقرار دارد و به هجوم حوادث عالم خاک و تغیرات دار دنیا متزلزل و بی‌ثبات گردد و در حقیقت اصل سلطنت گرفتار
نگردد و تا شیار رجوع به روح حسن تقویم خود نماید حافظ ای هدهد صبا به سبا میفرستمت : بنگر که از کجا به کجا میفرستمت : حیفست
طایری چه تو در خاکدان غم : زاینجا به آشیان وفا میفرستمت : در روی خود تفرج صنع خدای کن : کاینه خدای نما میفرستمت

تحفه از انضمام مضامین این تحفه مذکوره معلوم میشود که چنانکه از برای هیکل و جثه انسان که او را خلق میگویند مراتب و هیئتی
که او را خلق میگویند [illegible] همچنان از برای نفس انسان که خلق میگویند مراتب صورت و هیئتی میباشد که او را خلق [illegible] عبارت
است از کیفیت و هیئات نفسانیه که راسخ و ثابت و بطی الزوال است و سبب و موجب میشود مر ایشان را که افعال بطریق سهولت و بدون فکر و رویه از
ایشان صادر گردد و در اصطلاح اهل علم او را ملکه گویند چنانکه کیفیتی که سریع الزوال باشد او را حال گویند و آن کیفیتی که محکوم ثبات
و قرار ندارد ملکه برسبیل مرور [illegible] و حظوه گویند و آن کیفیت ثابته را ملکه گویند اگر به تعقب حالات [illegible]
دلیلیات که اختیار رفته و ملکه گویند زایل شود و در ثبات خود باقی و برقرار باشد پس آن کیفیت و حالت استقامت گویند چنانکه خداوند
به پیغمبر خود خطاب از تکلیفی و تکوینی فرموده است که فاستقم کما امرت ومن تاب معک ولا تطغوا انه بما تعملون بصیر ولا ترکنوا
الی الذین ظلموا فتمسکم النار وما لکم من دون الله من اولیاء ثم لا تنصرون واقم الصلوة طرفی النهار وزلفا من
اللیل ان الحسنات یذهبن السیئات ذلک ذکری للذاکرین واصبر فان الله لا یضیع اجر المحسنین یعنی مستقیم بشو ای پیغمبر در
استقامت انسان خود را چنانکه مرقوم شده است با آن اشخاصی که رجوع نموده اند به سوی خداوند خود و به تو گرویده از ایشان حرکات [illegible]
باسایر مؤمنین خلقی و کمال و بعد از برای تاکید این خطاب فرموده است که در مرتبه استقامت خود جاوید و طغیان منمایید و از حد استقامت بیرون
نروید به درستیکه خداوند بصیر و بیناست به آنچه را که عمل میکنید و بعد از جهت زیادتی تاکید فرموده است که میل منمایید به سوی آن جماعتی که ظلم نموده
و از مرتبه استقامت بیرون و خارج گردیده اند که اگر میل نمایید به سوی ایشان آتش به شما میرسد [illegible] از برای شما از غیر
خداوند یاری کننده و بعد از آن یاری کرده نمیشوید و مکن [illegible] خداوند در هستی ناصری نیست [illegible] موقوف است بر بقا و ماندن
در مرتبه و درجه استقامت و بعد از آن از جهت زیادتی تاکید و اتمام آن مطلب فرموده است که بر پا بدار نماز را در دو طرف روز و در چند ساعت
شب به درستیکه حسنات از ملائکه و استقامت صادر شده است بر طرف میکند و زایل میسازد سیئات را که عارض شده و از روی ملکه استقامت
مراد نمازهای پنجگانه روز و شب است با تطهیر آن که واجب بوده است بر آن حضرت و بعد فرموده است که این و تبیان ذکر
[illegible] سبب تذکر است از برای اشخاصی که ذکر کننده خداوند باشند و بعد از جهت تاکید همان مطلب فرموده است که صبر نما در مرتبه
استقامت خارج مشو به درستیکه خداوند ضایع نمیسازد اجر محسنین و نیکوکاران را و این اشاره به آن است که محسن و نیکوکار کسی است که در مرتبه استقامت
باقی باشد و از حوادث محن و بلیات و شهوات [illegible] از حد کمال خود که استقامت است بیرون نرود چنانکه در احادیث حضرات ائمه [illegible]

البدن

رسیده است که کونوا کالجبال لا تحرکها العواصف یعنی باشید در ثبات و قرار مثل کوهها که حرکت نمیدهد آنها را بادهای شدید و سخت
یعنی تغیرهای دنیا و حکمهای اینها از حد استقامت بیرون نکنند و از اینجا که هر تو معلوم گردید که حضرت رسول اکرم فرموده جناب پیغمبر که
شیبتنی الهود والواقعه یعنی پیر گردانید است مرا مضامین سوره هود و سوره واقعه و بعضی از مضمون این آیه با حرکات
مشتمل بر قصه‌های بسیار میباشد که هر یک از آنها مجملا موجب پریشانی آن جناب بوده است لهذا تدبیر مضمون آنها چنانکه مضامین آیه
سوره واقعه همین است که و هر چند این آیه فاستقم کما امرت در سوره حمعسق [illegible] مذکور است لکن بعضی گفته اند مضمون این آیه
و این تاکیدات و تهدیدات که در آن آیه است میباشد و در وصف مؤمنین [illegible] فرموده است که الذین امنوا ثم استقاموا تتنزل
علیهم الملائکة الا تخافوا ولا تحزنوا وابشروا بالجنة التی کنتم توعدون یعنی آنجماعتی که ایمان آورده اند و بعد از
آن در مرتبه استقامت باقی ماندند نازل میگردد بر ایشان ملائکه و میگوید به ایشان که مترسید و محزون نشوید و بشارت باد به بهشتی که
بوده است که وعده داده میشدید به آن خلاصه کلام آنست که کمال انسان در این باب و ثمره خلقت بعد از ظفر یافتن به خلاق حمیده و نفسانیه
و صاحب شدن افعال محموده از اینها مستقیم بودن او است در آنها الا فی هر لای هم مرتبه موجود شدن او است چنانکه در دو [illegible] سابقا
سابق و در تحفه سابقه ذکر شده و اشاره به آن نموده شده و به سبب این مرتبه مقام و منزلت ایشان بهشتی میباشد چنانکه در حدیث [illegible]
بیت قدم برجسم خاکی نه سرافرازی تماشا کن : برین تل کر بر آیی آسمان در زیر پا باشد : و بعد از مضامین تحفه سابقه معلوم گردید که
چنانکه از برای خلق و صورت ظاهر انسان تناسب کیفیات و استوا و حیاتی میباشد که از تناسب و توافق مزاج حاصل میشود و او را استوا
خلقه و خلق حسن گویند چنانکه خداوند فرموده است که الذی احسن کل شیء خلقه ثم هدی یعنی آن خداوندی که احسن و نیکو گردانیده است
خلق هر چیزی را و بعد از آن هدایت فرموده است هر چیزی را با امری که به آن محتاج بوده باشد همچنین از برای خلق که صورت باطن انسان است
کیفیات متناسبه و هیئات مستویه میباشد که از مناسبت و موافقت مزاج و اعتدال حاصل میشود و در اخبار اخلاق حسنه گویند و معلوم میشود و اعتدال که
چنانکه از برای جثه و بدن انسان صحت و عافیت و مرض و علت میباشد همچنان از برای نفس او که روح ملکوتی است صحت و عافیت و مرض
و علت میباشد که آن کمال هر مرتبه عبارت از آن است و علت است از این جهت مستویه کیفیات معتدله نفس او که در اخبار اخلاق حسنه گویند و در اخبار
و کیفیات متباینه غیر مستویه و غیر معتدله او را اخلاق سیئه و رذیله گویند و جهت کمال ذکر در مطلب و سبب شرافت و عافیت آن بر سایر
مخلوقات به همین اخلاق حسنه و فضایل نفسانیه او است که از آثار و خواص عقل و از علم طبیعی است و صفات باقیه و زینت ذاتیه لازمه او است
و هر گاه که از او مهذب شده باشد و از اینجا است که خداوند در وصف پیغمبر خود در آیه والآخرة است به خطاب فرموده است که انک لعلی خلق عظیم یعنی
به درستیکه تو متصف بر خلق عظیمی میباشی و فضایل نفسانیه و کیفیات روحانیه باطنیه تو در سر حد اعتدال و کمالات است و از اینجا معلوم میشود که مناسبت
و علم تهذیب اخلاق که از مسائل علمی است که مشتمل است بر تهذیب اخلاق و تزکیه نفس یعنی بر کیفیت تحصیل کمالات نفسانیه که در انسان از فضایل و اخلاق

حسنه را برای نفس خود و اطواری که افعال جمیله و ملکات پسندیده و لذت [illegible] از اراده و سهولت از آن صادر گردد و شرف علوم است بر آنکه
شرافت هر علمی بقدر شرافت ثمره و مقصود از اوست چنانکه علوم [illegible] که شرافت صنعت طبابت و فلاحت مثلا بقدر شرافت بدن
و غذا انسانی است که ثمره و مقصود از این دو صنعت میباشند و شرافت صنعت دباغت مثلا بقدر شرافت جهان پوست مردار است که ثمره
و مقصود از صنعت دباغی است و تحقیق است که اشرف و اشرف موجودات نفس انسانی است چونکه دارا است [illegible] از مرتبه جمادی و نباتی
ترقی نموده است و به خاصیت عقل و ادراک و استخراج علوم و صنایع مخصوص و ممتاز شده است و در بین ملکیات از مرتبه ملائکه و اهل
سموات ایضا استوا یافته است به خاصیت عقل با وجود مزاحمه [illegible] عقل و عمل صالح با وجود مزاحمه شهوت و غضب مخصوص و مکرم
گردیده است و تحقیق است ایضا که مقصود از علم تهذیب اخلاق و صنعت تزکیه نفوس تکمیل نمودن و بحد آوردن انسان کامل و آدم حقیقی است که
بعد از ممتاز شدن از معادن و نباتات و حیوانات و مکرم شدن او به استعداد علم و عمل [illegible] خداوند به علم و عقل خود را داشته است با هم و عقل
و عمل خود را از شائبه شهوت و غضب به تجنب وا داشته خود را ممتاز سازد و پس نبی نوع انسان بواسطه این علم و این صنعت از اعداء
خود که عنصریات و فلکیات اند ممتاز میگردد و [illegible] مرتبه کمال حقیقی و [illegible] چنانکه خداوند فرموده است که
ونفس وما سویها فالهمها فجورها وتقویها قد افلح من زکیها وقد خاب من دسیها یعنی قسم به نفس [illegible] خداوند که او را خلق و
تسویه نموده است پس الهام نموده است به او فجور و تقوای او را و تحقیق که رستگار شده است و بفوز رسیده است کسیکه تهذیب و تزکیه او را
نموده است و او را متصف باخلاق حسنه و صفات حمیده ساخته است و به تحقیق که خائب و خاسر گردیده است کسیکه او را [illegible]
و او را [illegible] آراسته کرده است و او را بکمال نرسانیده است و [illegible] الی آخره آدمیزاده طرفه معجونیست
از فرشته سرشته وز حیوان گر کند میل این شود کم از این ور کند میل آن شود به از آن پس معلوم شد که اشرف صنایع انسانی اخلاق حسنه و فضایل
نفسانیه است و علم تهذیب اخلاق و صناعت تزکیه نفوس [illegible] و علامات عقل و علم و عمل که مقصود [illegible] وسیله
رسیدن انسان است به مرتبه اشرفیت خود [illegible] در این کتاب بجهت بیان نمودن این علم [illegible]
شده است و تا فضایل بدنیه مثل صحت و جمال و قوت و حسن بودن و امثال اینها و فضایل خارجه از نفس و بدن از قبیل مال و جاه و نسب و
کثرت عشیرت و قبیله و امثال اینها که از آثار و خواص عالم طبیعت است [illegible] عقل و دخل به حقیقت انسان و کمال او [illegible] آنها از او خارج
از اوست و فانی است و از انسان زایل و منقطع میگردد و پس هیچیک از آنها موجب کمال و قوت و سبب شرافت و مفاخرت انسان نمیشود
بیت [illegible]
کمال النفس و اخلاق حسنه [illegible] هر چند که از جمله عبادات [illegible] از قبیل نماز و روزه و غیر آن ایضا موجب شرافت
و عزت انسان نیست چنانکه سابقا در باب [illegible] که در احوال [illegible] ذکر شد و معلوم و تحقیق نموده شد [illegible]

[illegible]

ستواره که در خصوص رسیده است از آن جمله روایت از رسول الله که فرموده اذا رایتم الرجل کثیر الصیام فلا تباهوا
به حتی تنظروا کیف عقله یعنی هر وقت که دیدید مردی را که بسیار است نماز و روزه او پس مباهات و مفاخرت به او منمائید
تا آنکه ببینید و معلوم نمائید که چگونه است عقل او و ایضا فرموده اند که اذا بلغکم عن رجل حسن حال فانظروا الی حسن عقله
فانما یجازی بعقله یعنی هر وقت که رسید بشما از جانب مردی خبر حسن حال او پس نظر نمائید در حسن عقل او بجهت آنکه
مرد جزا داده میشود بقدر عقل او نه بقدر عمل او و ایضا فرموده اند که ما قسم الله للعباد شیئا افضل من العقل فنوم العاقل افضل
من سهر الجاهل واقامة العاقل افضل من شخوص الجاهل ولا بعث الله نبیا ولا رسولا حتی یستکمل العقل ویکون
عقله افضل من جمیع امته وما یضمر النبی فی نفسه افضل من اجتهاد المجتهدین وما ادی العبد فرایض الله حتی عقل
عنه ولا بلغ جمیع العابدین فی فضل عبادتهم ما بلغ العاقل والعقلاء هم اولوا الالباب الذین قال الله تعالی [illegible]
الا اولوا الالباب یعنی قسمت نفرموده است خداوند از برای بندگان چیزی را که بهتر از عقل باشد پس خواب نمودن عاقل بهتر است از بیدار
بودن جاهل و اقامت نمودن در خانه عاقل بهتر است از سفر کردن و بیرون رفتن جاهل و نفرستاده است خداوند هیچ نبی را و رسولی را
مگر وقتی که کامل شده باشد عقل او و بوده باشد عقل او بیشتر و بهتر از عقلهای تمام امت او و آنچه اضمار میکند پیغمبر در نفس خود
و نیت میکند در دل خود بهتر است از [illegible] کنند [illegible] در عمل خود [illegible] و ادا نکرده است بنده واجبات خداوند را تا آنکه
عاقل گردد و [illegible] و نرسیده جمیع عبادت کنندگان در فضیلت عبادتشان به آن مرتبه که رسیده است [illegible]
عاقل و عاقلان ایشان هستند که صاحبان لب و مغز میباشند [illegible] که خداوند در حق ایشان فرموده است و ما یتذکر
الا اولوا الالباب یعنی متذکر نمیشود [illegible] مگر کسی که صاحب لب و عقل و مغز باشد و ایضا مرویست از جناب امام جعفر
صادق علیه السلام که شخصی وصف حال کسی را در خدمت آن جناب نمود و گفت که عبادت و فضل و دین او خوب و بسیار است پس آنحضرت فرمودند
که چگونه است عقل آن کس عرض نمود که نمیدانم پس آنحضرت فرمودند که ان الثواب علی قدر العقل یعنی بدرستیکه ثواب اعمال [illegible]
بقدر عقل آن کس است پس اگر عقل آن کس بسیار است ثواب آن بسیار است هر چند که فضل و عمل او قلیل [illegible] باشد و اگر عقل او اندک است ثواب
آن ایضا قلیل و اندک است هر چند که فضل و عمل او بسیار باشد [illegible] فرمودند که مردی بود از بنی اسرائیل که در یکی از جزایر [illegible]
[illegible] و آن جزیره سبز و خرم و پر آب [illegible] و اشجار بود [illegible] ملائکه [illegible]
[illegible] ثواب [illegible]
[illegible]
[illegible]

ملک گفت که چه چیز است عجب آن پس الهام گفت که خداوند ما چون اینه بدارد و اکر می سید نیست هر آینه او را می جویم ...
سزاوار این عقل ضایع نمی شد پس آن ملک گفت که خداوند تو خبر داد پس گفت که اگر چنین است این عقل را از جای ضایع نشنید
و بعد از آن وحی نمود به ملک که من جزاء او را به قدر عقل و معرفت او قرار داده ام به قدر عمل او و ایضا فرموده اند که ما خلق الله عز
و جل شیئا ابغض الیه من الاحمق لانه سلبه احب الاشیاء الیه و هو عقله یعنی خلق نفرموده است خدای عز و جل چیزی را
که مبغوض تر باشد به سوی او از شخص احمق به جهت آنکه سلب فرموده است از او محبوب ترین چیزها را به سوی خود را و آن عقل است و در روایت ابن
عباس که فرموده است که اساس دین بنا گذارده شده است بر عقل و واجب کردانیده شده است فرایض و واجبات بر عقل و شناخته می شود پروردگار
به عقل و وسیله جسته می شود به سوی او به عقل و شخص عاقل اقرب است به خدا از جمیع مجتهدین که ... اعمال ... عقل
... یکی ... عمل صالح شخص عاقل ... از جهاد ... حضرت رسول ... فرموده اند که فقد العقل فقد
الحیوة و لا یقاس الا بالاموات یعنی ... عقل ... مرده ... کلامه
... کمال ... سعادت نفس ... فضیلت ... قوت ... عقل ... کمال عقل
که دلیل بر بودن او و کمال او متحقق شدن آثار و علامات ... ظاهر ... عبارت ... اخلاق حسنه نفسانیه ...
صدور افعال حمیده ... جوارح ... متحقق ... وجود حقایق ... وجود ... علامات ...
دال ... وجود آثار و علامات آن ... اعمال صالحه ... اخلاق و فضایل نفسانیه ...
... موجب کمال و فضیلت و شرافت و قرب ... خدا ... بیت ...
... علوم منقوله ...
... عبادات و اعمال صالحات ... فضیلت ... موجب شرافت ...
... اخلاق حسنه نفسانیه ... موجب فضل و کمال و شرافت ... قرب ...
... علوم ... اخلاق ...
... بیت ...
... علوم منقوله ... علم فقه و صنعت ... اهل علم ...
می نماید ... فضیلت و جلالت ... علامات ... اخلاق حسنه نفسانیه و صدور
افعال حمیده جوارحیه که آثار و علامات وجود حقیقی کمال ... و عادی ...
بصفات رذیله و افعال ... شهرت ...

اشتمال

و اشتمال آنها ... کمال و عزت و شرافت ... در نهایت ... جهالت و گمراهی
و ضلالت ... ضلال و گمراه ...
مردمان ... کمال و شرافت ... مرتبه انسانیه و کمالات نفسانیه
... مشغول ... مرتبه ... اگر این صفات ...
موجب کمال ... انسان ... آیات و اخبار ... اهل این ...
نفسانیه ... از قبیل ... مخالفین مذهب ... امامت ... الوهیت ...
... شیطان ... اهل علم ... صاحب این صفات ...
... کمال و شرافت و قرب و کرم در نزد خدا ... بالبداهة ...
که در ... کمالات نفسانیه و آثار و علامات عقلانیه ...
نازل ... مخالفت حق ... جاه و ریاست ... شهرت ...
... آثار و علامات ... مخالفت ... بر حق ...
... صاحب این صفات ... کرم ... شرف ... اعتقاد ...
... بیت ...
... فراق
... ذکر ...
... ضلالت ...
... اخلاق حسنه نفسانیه و آثار و علامات عقلانیه ...
تعظیم و توقیر ... فضایل ...
... علم ...
... کمال و فضیلت و عزت و شرافت ...
... اعمال ...
... فضیلت ...

خلاصه آنست که کمال و کرامت و عزت و شرافت انسان پسندیده و نیکو باشد و علوم و صناعات که مقدمه و وسیله حصول اخلاق نیکو
این امر است باشد و بعضی را و آنچه از فضایل و اعمال و صنایع و فنون و سایر علوم رسمیه و اصل حاصل آنها احتیاج ... نزار بسیل
غرور و روی به جبینان بین؛ خلاف مذهب ایشان جمال آنان بین؛ بزیر دلق ملمع کمندها دارند؛ درازدستی این کوته آستینان بین؛
به خرمن دو جهان سرفرو نیارند؛ دماغ و کبر گدایان و خوشه چینان بین؛ **تحفه** در بعضی این تحفه سابقه معلوم کردیم که بعضی صفات
و هیئات نفسانیه و اخلاق و ملکات نفسانیه خواه جمیله و حسنه باشد و خواه رذیله و قبیحه باشد بحسب تربیت و وجود می‌آید و لکن
انها فرض را بر دو قسم است قسمی است که عطای کسبی است و آن تحصیل آن عادات و عبادات و کسب و ممارست نمودن انگیزی می‌شود
طبیعت منفعله ازلیه و ثانی قسم طبیعی که کونی بر خلق حسن و جمیل آن مثل سخاوت که کسی است مثلا که جبلت طبیعیه او بر تقاضا
نمودن سخاوت و بخشش نمودن شده است و نیاحی و مثال ما بخلق ملکه طبیعی و طبیعی اوست و بر هر دو در یافتن آثار آن در خارج
نقش الصورت اعمال بوده که او را عطا و عطیه نامند موقوف بار نه سببی است مثل دیدن فقیر را مثلا تا کمال نمودن او بقدر الحاح و بذل
و هر این سبب که کیفیت راسخه و ملکه است که خلقت و جبلت ازلیه است هرگاه که بمقتضی دیدن شخص فقیر و مرتبه تقاضای بر عطیه و عطا و بخشش
بطرق سهولت و آسانی و از روی طوع و رغبت اراده عطا میشود و در دیگری حاجت تفکر و رویه و موعظه و مجاهده نفس و ممارست عمل نباشد و
خلق قبیح در ذیل آن مثل خلق صفت بخیلی که مزاج جبلی و خلقی او ضرورتست از اقتضاء نمودن قوت و عجله و بار آورد خلق شده است
و صورت خلق و ملکه خلق طبیعی است و لکن بروز یافتن آثار و در خارج نقش الصورت اعمال و حرکات جوارحیه که از ... و عادت
کوینه موقوف است با وجه سببی که اراده حرکت و غیظ ... و در دیگر مراودت و ممارستی را در کار ندارد و اما دو قسم کسبی و عادی آن
پس از آنکه کسی او قسم طبیعی است کرده مثال مذکور مثل بخل و لئامت به جود و سخاوت تقاضا طبیعت شخص است و خلق ملکه اوست و سخاوت
و یکی که طریق تکلف درو به او عادت و ممارست و بطور مجاهده وادار شدن کسب نموده خلق و ملکه عادیه نا توانیه خود نماید و با وجود
صم و اقتضاء طبیعت و خلق و ملکه اوست و ... که عادات و ممارست و مواظبت نمودن بار تحصیل ملکه خلق ایشان عوض است که بر
خلق و ملکه سخاوت نفس خود سازد و با به دانسته شود که قسم کسبی عادی قبح و قابل بودن طبیعت است مرکسب قوت و عادت کردن را ... که طبیعت
با به کسب و ادا باشد بالنسبه بقول کردن این که نزد خلق متضاد به نحوی که هیچ یک آن دو خلق ملکه طبیعیه ازلیه او نشده است با به که بر
ثابت حقیقیه مر تغییر ... و قبول کردن خلق دیگر را بنحوی که ملکه عادیه ... باشند پس اگر اصل طبیعت قابل نباشند هرگز
تغیر کردن ممکن نخواهد بود و محال است ... و وجود حقایق و اصول ممتنع است و نیز ممکن است و بکار ...
اصل حقیقت بالنسبه به ... آنکه ... آن ... ممتنع و محال است ... [illegible]
و ضرورت ... در معنی این حدیث که روایت از جناب ... ابی الحسن موسی الرضا که فرموده ان العقل

حباء من الله والادب كلفة فمن تكلف الادب قدر عليه ومن تكلف العقل لم يزدد بذلك الا جهلا
یعنی عقل عطیه ایست از جانب خداوند و بکسب و تکلف و مشقت کشیدن حاصل نمیشود و ادب که آثار عقل است از ... بوجود آوردن
کسبی و تکلفی می‌باشد پس هر کس که بخواهد که کسب نماید ادب را و مشقت و سعی در کسب او در حاصل سازد هر مرتبه که در اراده می
... می‌تواند که کسبی که میخواهد بتکلف ... و مشقت بکشد در تحصیل عقل پس زیاد نمیشود از برای او ... [illegible]
که جهل او عقل را ... مراد از عقل ... استعداد ... بالقوه است که ادراک ...
کوینه و از ادب ... و ظاهری ... اشاری است که ... و در عقل بالفعل و بالملکه و عقل مستفاد ... چنانکه بعد از این مذکور
شد ... و این ابیات که ... روایت از جناب امیر که فرموده **رایت العقل عقلین؛** فمطبوع و مسموع
ولا ينفع مسموع؛ اذا لم يک مطبوع؛ کما لا ينفع العين؛ وضوء الشمس ممنوع؛ یعنی ... عقل ...
یکی عقلی است که مطبوع است و ... مخلوق بر طبیعت و استعداد عقل این است و یک عقل دیگر است که سمعی است و شنیده و استفاده از غیر
میشود بطریق کسب تحصیل آن نمیشود و نفع و فایده نمی‌بخشد هر عقل سمعی و کسب آن ممکن نیست و در هنگامی که نبوده باشد عقل مطبوع
چنانکه فایده و نفع نمی‌بخشد نور چشم ... و ممکن نیست ... چنانکه ضوء آفتاب ممنوع ... باشد ... کسب نمودن عقل
بالملکه و بالفعل ... آن ... کسب نمودن ... اخلاق عادیه ... حقیقت و جبلت عقل ...
و استعدادات ... یعنی من حیث الذات ... عقل و اهل ... از افراد جهل ... موقوف کسب نمودن
... عقل و تغیر دادن اخلاق ممکن و واقع است چنانکه مذهب ... و اهل عقل ... شریعت ... امر و نواهی ... و
سایر تکلیفات و ... ترجمه ... اعمالیه ... از ابیات ... سابق ذکر شد ...
دیده ... و مشاهده میشود در عالم حس و شهادت ... بسیاری از ... جبله ... خلق ... ایشان ... خلقی ... می‌باشد
باسباب کسب ... مثل عادت و ممارست و مواظبت و مواعظه و سایر ... دیگر آن خلق تغیر می‌یابد ...
خلق دیگر بخلق دیگر مختلف و متصف میگردد ... اخص ... مرتبه دیگری اند و استقلال ... خواهند ... اگر
کسی باشد که مزاج طبیعت او ... خلقی ... تحصیل و کسب ... مناسب ... تحصیل و کسب نمودن آن خلق ...
... پس تحصیل و کسب نمودن ... ممتنع ... پس بنا بر این بعضی از
حکما که حکم کرده اند بامتناع تغیر اخلاق ... دلیل آنکه اخلاق طبیعی است و تغیر طبیعت ممکن نیست و بعضی دیگر از آنها که گفته اند
که خلق طبیعی نیست و از طبیعت ... میشود ... دلیل آنکه خلق بالمشاهده ... تغیر است و هیچ طبیعی ...
... قابل تغیر نیست مثل ... آب ... از طبیعت ... تغیر دادن ممکن نیست ... طبایع ... مراد ... از ... جواب

بر اهل دور افتاده نه و اشتباه هر دو در مقدمه ثانویه شده است که گرای از دلیل است و عبارت است از آنکه طبیعت قابل تغیر نیست
و تحقیق آنست که طبیعت دو طبیعت است یکی طبیعت بسیط است که ناشی از یک اصل و یک منفرد بسیط است و یکی دیگر طبیعت مرکبه است که ناشی
از اصول و عناصر متعدده است پس قسم اول قابل تغیر نیست بقضاء حجت آنکه از منفرد بسیط حقیقت و ذات و اصل [illegible] باید ملازم او
و مطلق است و قلب حقایق و ذوات و تغیر ماهیات در او چگونه بسیط و مطلق باشند ممتنع و محال است چنانکه عن قریب در این نکته بیان
خواهد شد انشاء الله تعالی و اما قسم دوم که طبیعت مزاجی است که ناشی شده است از التیام و فعل و انفعال طبایع و امزجه متعدده مختلفة الطبیعة
المزاج است پس آن قابل تغیر است بانواع تغیرات که بعدد اصول طبایع است و یک نوع تغیر دیگری که [illegible] است و آن تغیر [illegible]
حاصل از علاج است چونکه داخل [illegible] در زیاد کردن و کم نمودن و مساوی کردن نسبت [illegible] اصول طبایع او آن ممکن بوده و واقع است و نظر
این مغالطه در حکم کردن این که طبیعت قابل تغیر نیست قسم اول است و حال آنکه [illegible] از قسم دوم است که طبیعت انسان است و [illegible]
از اصول و عناصر اربعه مختلفه متضاده و بزیاد شدن و نقصان یافتن یکی از این عناصر اربعه تغیر در مزاج و در طبیعتی که از آنها حاصل است بقدر
همان زیاده و نقصان راه می یابد و [illegible] توافق و تعادل مجموع مزاج و طبیعت [illegible] مزاج و طبیعت معتدله [illegible] حاصل
می شود چنانکه مشاهد و محسوس است و جمیع عبارت توبه که سابقا ذکر شده [illegible] و مثال [illegible] آب و آتش [illegible]
اگر مراد آب و آتش بسیط است که مرئی و محسوس نیست پس [illegible] قسم اول است [illegible] آب و آتش مرکب
که عبارت از همین آب و آتش محسوس و مرئی که در کره [illegible] است [illegible] اسباب [illegible] انفعال [illegible]
تغیر [illegible] و آن [illegible] است چونکه معلوم است که آنها بقدر زیاده و نقصان [illegible] تغیر [illegible]
پس [illegible] نظر نماید خوب [illegible] اشتباه [illegible] معظمی [illegible]
حکمت از جمله [illegible] که سابقا در باب [illegible] اشاره [illegible] شده **لمؤلفه** این نکته [illegible] نفس [illegible]
[illegible]
[illegible] **بیت** [illegible]
[illegible]
[illegible] **لمؤلفه** [illegible]
[illegible] اخلاق [illegible] کمال و نقصان [illegible]
[illegible] اعتدال [illegible] اعتدال طبایع است [illegible] اعتدال [illegible] طبیعت است [illegible] اخلاق از خصایص
نفس [illegible] نوع انسان [illegible]

سه از

شده از جناب پیغمبر با مضمون حمد و ثنا که از تورات نقل کرده شده از نسخه سابقه و مانند آنها از احادیث [illegible] این قسم و قسم [illegible]
و شامل بر دو قسم است چرا که در آنها تعیین و تخصیص سبب [illegible] است و لکن مدعی [illegible] این قسم است و بنابراین [illegible]
که اولا مزاج تغیر داده شود بانواع معالجات طبیه طبیعیه بواسطه انواع اغذیه و ادویه و امثال اینها [illegible] تغیر اخلاق ممکن باشد [illegible]
بقاء مزاجی که [illegible] و خلق [illegible] بر حال خود تغیر داده [illegible] ممکن نیست [illegible] تغیر [illegible]
خلق ممکن نیست و ممتنع است [illegible]
[illegible] مزاج [illegible] بسیط [illegible] مرکبه [illegible] نقصان [illegible]
[illegible] اعتدال طبایع [illegible] مزاج و طبیعت [illegible]
[illegible] تغیر مزاج و طبیعت ممکن نیست [illegible] اعتدال طبایع [illegible] مزاج [illegible] معالجات طبیه [illegible]
و ادویه و اغذیه [illegible] اخلاق [illegible]
[illegible] اخلاق [illegible] نوع انسان [illegible] حضرات انبیا و رسل [illegible]
[illegible] اخلاق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] مزاج [illegible]
[illegible] حرارت [illegible]
[illegible] حرارت [illegible]
[illegible]
[illegible] اعتدال [illegible]
[illegible] اعتدال [illegible] حضرات [illegible]

کرسب بضعف مزاج است غالبا بر وفق علامات ابنا و زمان شود و شد چنانکه بتحقیق پیوسته است و بتواتر رسیده است و از آنجا است که ستاره [illegible]
بر طلب داد و به دفع تاثیرات نجوم و کواکب سایر علوم [illegible] معلوم شد و چونکه عقل محیط بر کل است اما بعقل دیگر [illegible] و امثال آن
[illegible] املا میکنند و این معنی مقصود از ابتدا [illegible] نبوده است [illegible] به کواکب و نجوم و [illegible] تحت آن علوم
مقصود نبوده است و مثال این مطلب چنان است که [illegible] سلاطین قوت و قدرت دارند [illegible] نبوده [illegible] بالفوق خود پس
[illegible] و مطیع و منقاد [illegible] است که [illegible] بجناب پیغمبر علیه السلام رسید [illegible] دور [illegible]
است که [illegible] می نماید و اگر [illegible] ادراک [illegible] می نماید [illegible]
[illegible] آن حضرت فرموده [illegible] مبارک آن
جناب [illegible] فرموده [illegible] که [illegible]
[illegible] آن طلب [illegible]
دارای [illegible] قوت و قدرت [illegible] جسمانیه است [illegible] جسمانیه [illegible]
[illegible]
این [illegible] که جناب [illegible] قوت [illegible]
[illegible] بجناب [illegible]
کلام [illegible] کلام [illegible]
[illegible] حضرت [illegible]
[illegible]
[illegible] ظاهر [illegible]
[illegible]
[illegible] لمؤلفه [illegible]
طبیعت [illegible] مزاج [illegible] عناصر و طبایع [illegible] بسیط [illegible]
طبایع و عناصر از جنود عقل [illegible] جنود جهل [illegible]
[illegible] عناصر و معادن و نباتات و حیوانات و سایر اجسام [illegible] که مرتبط به عقل [illegible] جنود عقل [illegible]
[illegible] که مرتبط به جهل [illegible] عقل [illegible] جهل [illegible]

جهالة

جهالة پس [illegible] اجزاء طبایع از عالم عقل و جهل [illegible] عقل [illegible] از عالم جهل و [illegible]
[illegible] عقل [illegible] ماهیت [illegible] معقولات طبایع [illegible] حقیقت
و ماهیت [illegible] ماهیت بسیطه [illegible] حقیقت ماهیت [illegible] ممتنع و محال است چونکه
ماهیت [illegible] اصل شیئیت [illegible] امکان [illegible] حقیقت ماهیت بسیطه [illegible] ماهیت [illegible]
حقیقت [illegible] معلوم [illegible] اول فرض [illegible] ماهیت [illegible] امکان [illegible] مفروض [illegible]
[illegible] ماهیت [illegible] امکان ماهیت امکانیه [illegible] ماهیت بسیطه [illegible]
[illegible] ماهیت مطلقه است [illegible] ماهیت [illegible] امکان [illegible]
[illegible] ماهیت [illegible] امکان [illegible] الانقلاب [illegible] امکان [illegible]
[illegible] خلاف
[illegible] ماهیت [illegible] عند التحقیق ماهیات [illegible] مطلقه [illegible] ماهیات مطلقه [illegible]
ماهیت مشروطه [illegible] ماهیت [illegible] ماهیت [illegible]
و ماهیت مشروطه [illegible] تحقق [illegible] ماهیت [illegible]
[illegible] ماهیت [illegible] ماهیت [illegible]
[illegible] ماهیت [illegible] محقق [illegible]
[illegible] عقل و جهل [illegible] طبیعت [illegible] مزاج انسان [illegible]
عالم طبیعت [illegible] اعتدال [illegible] عقل [illegible]
[illegible] طبیعت [illegible] مزاج [illegible] اعتدال [illegible]
لمؤلفه ای ماه که جام و باده [illegible] ارباب عقول [illegible]
[illegible] تحفه [illegible] کمالات نفسانیه انسان [illegible] عقلانیه [illegible] کمال [illegible]
[illegible] کمال و اعتدال قوت نظریه [illegible] خصایص نفس ناطقه است [illegible] نفس [illegible]
[illegible] کمال و اعتدال قوت [illegible] خصایص نفس حیوانیه است [illegible] فضیلت [illegible]
که از توابع [illegible] اعتدال و کمال قوت نظریه [illegible] خصایص نفس حیوانیه ناطقه [illegible] فضیلت [illegible]
[illegible] اعتدال و کمال [illegible] نفس [illegible] خصایص نفس حیوانیه [illegible] فضیلت [illegible] کمال و اعتدال [illegible]

یعنی که از خصایص نفس حیوانیه است اینها و تفاوت از توابع آنست و دیگر آنکه دیگر چهار را اصل قرار داده اند و این بیان آن فضیلت که
با فضیلت عدالت که عبارت است از اعتدال و تساوی و تناسب میان سه فضیلت مذکوره و ثانی جزو از کمال و اعتدال قوتی که قابله علیه و کمال
سه فضیلت مذکوره باشد و از اینجاست که بعضی دیگر اصل کمالات را یکی دانسته اند که عبارت است از همین کمال عدالت الحق فرموده اند نزد بعضی
از حکماء اتفاق نموده اند بر آنکه اجناس فضایل و کمالات چهار است حکمت که تهذیب و تکمیل قوت نظریه است و عدالت که تهذیب و تکمیل قوت
عملیه است و شجاعت که تهذیب و تکمیل قوت غضبیه است و عفت که تهذیب و تکمیل قوت شهویه است و اما بودن این اختلافات و تفاوت کلام
ایشان در این مقام ظاهر از تطبیق است و احادیث انبیا در تطبیق مختلف واقع شده و بیان آن حضرت رسیده است و لکن ما در این باب به ترجیح و توفیق
احادیث و فقرات آن نمی پردازیم و در این تحفه به اختصار ذکر در هر یک می کنیم که ایراد نمودن یکی از آن در اینجا جهت زیاده بودن و اطلاع نمودن که شد
و علامات عقل است و دیگری را جهت جنس سابق مضامین که کتب احادیث این باب در این حدیث است و آن که ما حدیث اول بس حدیثی است که از وارد شده از
جناب امام جعفر صادق علیه السلام و در سبب طویل بودن آن اکتفا به نقل مضمون و معنی آن می شود با ذکر بعضی الفاظ و معانی آن حدیث و تفاوت یا
به سبب تفاوت لغت عرب و عجم در اکثر الفاظ آن فرموده به مجلسی و مصاحبی خود که بشناسید عقل و جنود آنرا و جهل و جنود آنرا تا از آن
هدایت یابید بعضی به سبب کتاب خوان آثار و جنود عقل و اجتناب نمودن از علامات و جنود جهل پس سماعت این مهران که صدر روات این
حدیث است عرض نمود که ما نمی شناسیم چیزی را مگر آنچه تو به ما شناسانی پس آن حضرت فرمودند که به درستیکه خداوند عزوجل خلق فرموده است عقل را
و آن اول خلقی است از عالم روحانیین از یمین عرش فرموده است که از یمین عرش از نور خود و مراد از عرش در اینجا تمام موجودات است که عبارت از جمله
سماوات و ارض و احادیث و آیات و مراد از یمین او قسم اشرف است و اهل سعادت از آنجا که اصحاب الیمین خوانده شده و بنا بر این مقام مقربین قسم اشرف
و از سیر که از اصحاب یمین خوانده شده پس مراد از یمین عرش اعلای عرش حق است چنانکه مراد از نور الهی همان نور است و بیان همان سبب است
که سابقاً در باب اول این کتاب محقق شده که خداوند عقل را از نور خود داده و بعضی جزو از نور خود آن خلق نفرموده است و آن ماده الواحد است چنانچه
مناسب است و بعد از آن فرموده که فرمود خداوند مر او را که پشت نما پس پشت نمود و بعد از آن فرموده مر او را که رو بیاور پس رو آورد پس
خدای تبارک و تعالی که خلق نمودم تو را خلق عظیمی و گرامی ساختم تو را بر جمیع خلق خود و بعد از آن خلق فرمود جهل را از دریای شور که ظلمانی است
و این فقره اشارت به بیان ذاتی است چونکه او را الیق بودن سابق اول او به خلق فرموده است پس فرمود مر او را که ادبار کن پس ادبار نمود پس
فرمود او را که اقبال کن پس اقبال ننمود پس فرمود مر او را که تکبر نمودی او را لعن فرمود بعد از آن پس قرار داد و فرمود از برای عقل هفتاد و
پنج جند که یکی از آن دو هوای او نیند پس جهل چونکه دید اکرامی را که خداوند به عقل فرموده است و دانائی را که به او عطا فرموده است انکار نمود در
نفس خود عداوت را با عقل و عرض نمود که یا رب این مخلوق تو است مثل من خلق فرمودی او را و اکرام نمودی و تقویت دادی او را و با من
عداوت و مخاصمت دارم و قوتی از او ندارم بس عطا فرما مرا از جنود آن چنانکه او را عطا فرمودی پس فرمود

خداوند که بتو ایشان جنود العقل جنود را دهم پس اگر معصیت نمودی بعد از این هر آینه بیرون می نمایم تو را و جنود تو را از رحمت خود
و آنگاه جهل گفت که راضی شدم پس عطا فرمود خداوند به آن الیق هفتاد و پنج جند که یکی از آن روح حرص و ابسته باو هیچ است پس یک جنبه
و پنج ازین که به عقل عطا فرموده است خیر است و آن وزیر عقل است و ضد آن که از جنود جهل گردیده وزیر جهل است و ایمان است و ضد آن
کفر است و تصدیق است و ضد آن جحود و انکار است و رجا است و ضد آن قنوط و ناامیدیست و عدل است و ضد آن جور است و رضا است
و ضد آن سخط است و شکر و ضد آن کفران است و طمع و رجا به حضرت خداوند و ضد آن یأس است و توکل و ضد آن حرص است و رأفت
و ضد آن قسوت است و رحمت و ضد آن غضب است و علم و ضد آن جهل است و فهم و ضد آن حمق است و عفت و ضد آن تهتک است
و زهد و زهد در دنیا و ضد آن رغبت است و رفق و ضد آن خرق است و رهبت و ضد آن جرأت بر خداوند است
و تواضع و ضد آن کبر است و تؤده که عبارت از تأنی و ضد آن سرعت است و حلم و ضد آن سفاهت است و صمت و ضد آن هذر و پر گفتن است
و استسلام و ضد آن استکبار است و تسلیم و ضد آن شک است و صبر و ضد آن جزع است و صفح و ضد آن انتقام است و غنا
و ضد آن فقر است و تذکر و ضد آن سهو است و حفظ و ضد آن نسیان است و تعطف و ضد آن قطیعت است و قناعت و ضد آن حرص است
و مواسات و ضد آن منع است و مودة و ضد آن عداوت است و وفا و ضد آن غدر است و طاعت و ضد آن معصیت است و خضوع و ضد آن
تطاول و سرکشی است و سلامت از بلیات و غیر آن که نگسل از برای خود مهیا کنند و ضد آن بلا است و حب و ضد آن بغض است و صدق و ضد
آن کذب است و حق و ضد آن باطل است و امانت و ضد آن خیانت است و اخلاص و ضد آن شوب و خلط است و شهامت و ضد
آن بلادت است و فهم و ضد آن غباوت است و معرفت و ضد آن انکار است و مدارات و ضد آن مکاشفت است و سلامت و ضد آن مماکرت
و کتمان و ضد آن افشا است و صلوة و ضد آن اضاعت است و صوم و ضد آن افطار است و جهاد و ضد آن نکول است و حج و ضد آن
نبذ و عهد شکستن است و صون و ضد آن نمیمه است و بر والدین و ضد آن عقوق است و حقیقت و ضد آن ریا است و معروف و ضد آن منکر
و ستر و عفاف و ضد آن تبرج و زینت نمایی است و تقیه و ضد آن اذاعه و فاش نمودن است و انصاف و ضد آن حمیت است و ضد آن بغی
و ضد آن نظافت و ضد آن قذر و کثافت است و حیا و ضد آن خلع است و قصد و میانه و ضد آن عدوان است و راحت
و ضد آن تعب است مراد جان فشانی و سهولت که نگسل از برای خود مهیا می نماید و سهولت و ضد آن صعوبت است و برکت و ضد آن محق است
و عافیت و ضد آن بلا است مراد بلاهای مذکور است و قوام و ضد آن مکاثرت است و حکمت و ضد آن هوی و خواهش نفس است و
وقار و ضد آن خفت و سبکی است و سعادت و ضد آن شقاوت است و توبه و ضد آن اصرار است و استغفار و ضد آن اغترار است
و محافظت و ضد آن تهاون است و دعا و ضد آن استنکاف است و نشاط و ضد آن کسل است و فرح و ضد آن حزن است مراد از حزن
شدن به جاهای مذکور است و الفت و ضد آن فرقت است و سخا و ضد آن بخل است بعد فرمودند که جمع نمی شود این خصلتها در یک نفر

وعلامتهای عقل کرد در بخشی با ده وجهی بیچاره ولوحی که خداوند خالق کرده است و آنها را از برای ایمان و ما عزای این شکوه لطف و آبرو
مردمان از موالیان و محبان ما پس بخشش کراهی از این بیت که در آن بعضی از این خصلتها و آثارها نباشد در شناخت ترنج
می باید تا آنکه استکمال نماید خود را و پاک نمود از جنود و آثار جهل جهل است پس دانسته شد که باید در درجه طلب با انبیاء و اوصیاء و آن
و بعد از این نیت کرده که از عقل و از این مرتبه رسیده میشود و آن بواسطه معرفت عقل و جنود و آثار آن و اجتناب نمودن از جهل و جنود و آثار آن
و بعد و عافو نموده در فرموده که توفیق دهد خداوند ما و شما را برای طاعات و رضات خود و این است آنکه این حدیث لمراقبه آدمی را عالم وقت که
نتیجه بیت : عالمی دیگر بباید ساخت وز نو آدمی : این کلام و نماز را در کوی رندان راه نیست : و در دنیا و جهان سوز
خام بر غمی : و معنی فانا که مقصود آن حضرت از تعداد این خصلتها و ثمره او حصر فرمودن در این نیست بجهت آنکه آثار دخول عقل
بی نهایت است بلکه مقصود تمثیل اندراج از برای آنها و بیان کثرت آنها بوده است و از این سبب است که تعداد آنها زیاده بر هفتاد و پنج است
بر هفتاد خصلت و بعضی از اصحاب که مقصود آن حضرت ما حصر فرمودن فهمیده اند از آن زیاده نمودند تا اینکه گمان کنند که کلام یکی از ایشان حضرت است
از و شبه و قلم تابع دانسته اند و از این سبب است ایضا که بعضی از آنها را ذکر فرموده اند و مقابله ... و خصلت بخبیر فرا نمود و ما زاد و بعضی از
این سبب است که احادیث را در این باب اختلاف شده می دارد و علامه مقصود حضرت و تمثیل است و از برای هر یک از این خصلتها و ... بیرون
و تنها معنی و مقام و شرح آنها است که بعد از این در مقام بیان هر یک از آنها بیان خواهد شد ان شاء الله تعالی و آما حدیث دوم که با معانی این باب
در ترتیب و تعداد آثار و علامات و خواص عقل با آن که زاده میشود دانسته به تقاس هو آنست که مروی است از جناب رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم که بر سیار
و خصلت و ده علامت که هر یک ناشی از دیگری میشود و در آخر هر یک از آنها ایضا ده خصلت و ده علامت دیگر جاری شد که مجموع کلیه خصلت
که بعد و حروف قاف است که زمین و مشابهی او و در عالم اجسام کوه قاف است که محیط بکل است و هر کس که متصف و متخلق بان کلیه خصلت و کلیه خلق
بود و هر ترتیبه کمال و محیط بکل است ایضا و صاحب قلب است که آن ایضا کوه قاف عالم صغیر است و بجهت این مناسبت بنای این نقل او را مسلسل
این باب بر تجویزت گذارده ... شده ما اینکه مقصود حصر ... ان شاء الله و بجهتی که ذکر آن در حدیث سابق شد اکتفا بنقل مضمون آن و معنی آن حدیث
ایضا میشود و این حدیث است که شمعون بن لاوی ابن یهودا که از جمله حواریین و خلیفه حضرت عیسی بود و اسئول نمود از جناب
رسول خدا که خبر بده مرا از عقل که چه چیز است و چگونه است آن و از آنچه منشعب میشود از آن و وصف کن از برای من طوایف آنها را
جمیعا پس آن حضرت فرمودند که بدرستیکه عقل عقال و بستن بکیشی است از جهل نفس اماره که جانب است و نفس مرا ... شش صفت بدترین
حیوانات است پس اگر بسته نشود هر آینه فاسد میشود پس عقل عقال از جهل است و بدرستیکه خداوند خلق فرموده است عقل را و فرمود مراد را اقبال
نما پس اقبال نمود و فرمود مراد را که ادبار نما پس ادبار نمود پس فرمود خدای تبارک و تعالی که قسم بعزت و جلال خودم که خلق ننمودم
خلقی را که اعظم از تو و اطوع از تو باشد و بواسطه تو ابتداء و اظهار و ابکار و ختام ای تمام دو بواسطه تو می عبادت کرده میشوم و بواسطه

توبت ثواب و عقاب بعمه فرموده که منشعب شده است از عقل حلم و از حلم علم و از علم رشد و از رشد عفاف و از عفاف صیانت و از
صیانت حیاء و از حیاء رزانت و از رزانت مداومت نمودن بر خیر و از مداومت بخیر کرده و دشمنی شر و از کراهت شر طاعت
نمودن ناصح پس اینها ده صنف از انواع خیر است و از برای هر یک از این ده صنف ده نوع از خیر ایضا باشد اما حلم پس منشعب میشود از
آن رکوب جمیل و صحبت ابرار و ارتفاع از صفت پستی و اجتناب از خصلتهای زشت و خیر و قرب شدن بدرجات عالیه و عفو و اهمال و
معروف و صمت پس اینها چیزی است که عاید میشود از برای شخص عاقل بواسطه حلم و اما علم پس منشعب میشود و از آن غنا هر چند که فقیر باشد و جود هر چند
که بخیل باشد و مهابت هر چند که مهین باشد و سلامت هر چند که سقیم باشد و قرب هر چند که بعید باشد و حیاء هر چند که صلف و جسم
و حیاء باشد و رفعت هر چند که وضیع باشد و شرف هر چند که رذل باشد و حکمت و حظوت پس اینها خصلتهایی است که منشعب میگردد و از آن ارشاد
و هدایت و بر و تقوی و صدق و اقتصاد و ثواب و کرم و معرفت بدین خدا پس اینها خصلتهایی است که بر سد شخص را بواسطه رشد پس خوشا حال
و از برای کسی که استقامت نماید بواسطه آن بر راه راست و در دین و اما عفاف پس منشعب میگردد و از آن رضا و استکانت و حظ و حفظ و راحت و تفقد و
خشوع و تذکر و تفکر و جود و سخا پس اینها امور است که راضی میشود برای شخص عاقل بواسطه عفاف و در جهت راضی شدن به خداوند قسمت او را و اما
صیانت پس منشعب میگردد و از آن صلاح و تواضع و ورع و انابت و فهم و ادب و احسان و تحبب و خیر و اجتناب شر پس اینها خصلتهایی است که
میرسد شخص عاقل بواسطه صیانت پس خوشا حال از برای کسیکه اکرام فرموده باشد او را مهلای او بخصلت صیانت و اما حیاء پس منشعب میگردد از
آن لین و رافت و رقت و مراقبت نمودن مر خداوند در سر و علانیت و سلامت و اجتناب شر و بشاشت و سماحت و ظفر و حسن ثنا بر مردمان پس
اینها خصلتهایی است که میرسد شخص عاقل را بآنها بواسطه حیا پس خوشا حال از برای کسیکه قبول نماید نصیحت خداوند را و بترسد از فضیحت و اما رزانت
پس منشعب میگردد از آن لطف و حزم و اداء امانت و ترک خیانت و صدق لسان و تحصین فرج و استصلاح مال و استعداد در مرحد و دشمنی از منکر
و ترک سفه پس اینها خصلتهایی است که میرسد شخص عاقل را بآنها بواسطه رزانت پس خوشا حال از برای کسیکه با وقار بوده و باشد و نبوده باشد از برای او خفت
و سبکی و جاهلی و عفو نموده به و صفح نماید و اما مداومت بر خیر پس منشعب میشود و از آن ترک فواحش و دوری از طیش و تحرج و یقین و حب نجات
و طاعت رحمن و تعظیم برهان و اجتناب از شیطان و اجابت نمودن مر عدل و قول حق پس اینها خصلتهایی است که میرسد شخص عاقل را بآنها بواسطه
مداومت نمودن بر خیر پس خوشا حال از برای کسیکه بخاطر بیاورد و روز قیامت و آنچه را که در پیش دارد و عبرت بگیرد از دار فنا و اما کراهت
شر پس منشعب میگردد و از آن وقار و صبر و نصر و استقامت بر منهاج و مراقبه و مداومت نمودن بر رشد و ایمان و اتقی به خداوند و توقیر و اخلاص و
ترک نمودن آنچه را که با او نفع و فایده نباشد و محافظت نمودن بر آنچه با او نفع و فایده میدهد و نظر نمودن در عاقبت پس اینها خصلتهایی است
که ظفر می یابد شخص عاقل بآنها بواسطه کراهت داشتن شر پس خوشا حال از برای کسیکه اقامت نماید مر حقوق خداوند را و تمسک بزند مر دارای سبل
او را حسنه های رسیدن بسوی او و اما طاعت ناصح پس منشعب میگردد و از آن زیاد شدن عقل و کمال در بدن لب و مغز و محمود بودن عواقب امور

بجا نیاوردن از ملامت و قبول موعظت و رواج انصاف و تقدم نمودن در امور و قوت یقین و رغبت بخدا و ترس از خدا و امید بخدا و از برای

کسیکه سالم باشد از آفات دنیا و هوای نفس علاوه بر آنکه فرموده که این خصلتها یکی منشعب از عقل میگردد و از آثار و علامات

و خواص او است و از جهت آسان بودن مرجعیت و نظر نمودن در این خصلتها و آثار اختیار کشیدن این جداول شد تا بر وقت که خواهند باشند

که اینها را شناخته شوند و نظر نمایند جدول را نمایند و آن جدول آنست که در این صفحه کشیده و نموده شده است و در بیست و اول هم

الحلم	العلم	الرشد	العفاف	الصيانة	الحياء	الرزانة	المداومة على الخير	مجانبة الشر	طاعة الناصح
ذوي الفضل	[illegible]	السداد	الزمانة	الصلاح	[illegible]	اللطف	[illegible]	الوقار	زيادة العقل
صحبة الأبرار	[illegible]	الهدى	الاستكانة	التواضع	الراحة	[illegible]	[illegible]	[illegible]	كمال اللب
[illegible]	[illegible]	البر	[illegible]	الورع	[illegible]	أداء الأمانة	[illegible]	الاستقامة	[illegible]
[illegible]	[illegible]	التقوى	الراحة	الاقامة	[illegible]	[illegible]	الغنى	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	القصد	الفهم	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	العدل
[illegible]	[illegible]	الفصل	الخشوع	الأدب	[illegible]	[illegible]	طاعة الرحمن	[illegible]	المودة
العفو	[illegible]	الانقياد	[illegible]	الامتنان	[illegible]	[illegible]	[illegible]	الخلوص	[illegible]
[illegible]	[illegible]	التوبة	[illegible]	[illegible]	التمامة	[illegible]	[illegible]	[illegible]	الانصاف
المعروف	[illegible]	الكرم	[illegible]	[illegible]	[illegible]	التوجه	[illegible]	[illegible]	[illegible]
الصمت	الخلوة	[illegible]	المحافظة	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ترك الحق	[illegible]	القوة

و باید دانسته شود که مراد آن حضرت از این تفصیل و این تعداد اینجا در فرمودن آثار و علامات عقل و صفات عاقل بوده است نه حکم مراد به

نمودن آثار عقل و صفات عاقل را بر سبیل اجمال و مثال بوده است چنانکه در حدیث سابق الحکم بیان شده و از احادیث اینجا که یکی آنها با الفاظ

مختلف و بیانات متشتته و در احادیث متکثره مختلفه ایضا وارد شده است از آن جمله این حدیث است که مرویست از آنحضرت اینجا که فرموده

که صفة العاقل ان يحلم عمن جهل عليه ويتجاوز عمن ظلمه ويتواضع لمن هو دونه ويسابق من فوقه في طلب البر واذا

اراد ان يتكلم تدبر فان كان خيرا تكلم فغنم وان كان شرا سكت فسلم واذا عرضت له فتنة استعصم بالله

واصل نیز

واصل بيده ولسانه واذا رأى فضيلة انتهز بها لا يفارقه الحياء ولا يبدو منه الحرص فتلك عشر خصال يعرف

بها العاقل وصفة الجاهل ان يظلم من خالطه ويتعدى على من هو دونه ويتطاول على من هو فوقه كلامه بغير

تدبر ان تكلم اثم وان سكت سها وان عرضت له فتنة سارع اليها فأردته وان رأى فضيلة اعرض وابطأ عنها لا يخاف

ذنوبه القديمة ولا يرتدع فيما بقي من عمره من الذنوب ويتوانى عن البر ويبطئ عنه غير مكترث لما فاته من ذلك

او ضيعه فتلك عشر خصال من صفة الجاهل الذي حرم العقل یعنی اگر صفت شخص عاقل و دانا و عقل او آنست که حلم می نماید

در کسی که جاهل باشد و بر او و در حق او عمل و رفتار جاهلین نماید و گناه در نماید از کسی که بر او ظلم نماید و تواضع و فروتنی می نماید

برای کسیکه پست تر از او باشد و مسابقه می نماید با کسی که بالاتر از او است در طلب کردن بر او امور خیر هر آینه تکلم می نماید و نفعت می برد

و اگر بوده باشد از امور شر هر آینه ساکت می شود و سالم میماند و هر وقت که عارض شود بر او فتنه و معصیتی طلب عصمت می نماید از خدا و توفیق

و میگیرد ذیل عصمت و منع و حفظ او می زند و دست و زبان خود را نگاه میدارد و هر گاه که ببیند فضیلتی را مبادرت می نماید باو و فرصت

و غنیمت می شمارد و مفارقت نمی نماید او را حیاء و ظاهر نشود و از او حرص پس اینها ده خصلت است که شناخته شود به اینها عاقل و صفت

شخص جاهل و آثار جهل آن آنست که ظلم می نماید بر کسی که با او مخالطه نماید و تعدی می کند بر کسیکه از او پست تر باشد و تطاول و زیادتی می نماید

بر آن کسیکه از او بالاتر باشد و اگر به بیند فضیلتی را اعراض و دوری از آن می نماید و نمی ترسد از گناهان سابقه و گذشته اش و منع نمی نماید

نفس را از گناهان لاحقه و آینده اش و سستی و دوری می نماید از برای امور خیر و پروا ندارد و از آنچه فوت شده است او را از عبادات یا آنکه ضایع

ضایع نموده است آنها پس اینها ده خصلت است که از آثار و صفات شخص جاهل است که محروم و ممنوع شده است از عقل و از آثار آن اینجا در جواب شمعون

سابق الذکر که سؤال نمود که خبر بده مرا از علامات و آثار شخص جاهل فرموده اند که ان صحبته عناك وان اعتزلته شتمك وان اعطاك من

عليك وان اعطيته كفرك وان اسررت اليه خانك وان اسر اليك اتهمك وان استغنى بطر وكان فظا غليظا

ان افتقر جحد نعمة الله ولم يتحرج وان فرح اسرف وطغى وان حزن ايس وان ضحك فهق وان بكى خار يقع في الابرار

ولا يحب الله ولا يراقبه ... یعنی اینجا فرمود جاهل ... آنکه علامات شخص جاهل آنست که اگر مصاحبت نمائی او را ادا بر تو

ترا ... می نماید و اگر دوری نمائی از او هر آینه ترا دشنام و ناسزا می گوید و اگر به تو چیزی بدهد منت بر تو میگذارد و اگر او را چیزی بدهی

کفران نعمت می نماید و اگر سری با او بسپاری خیانت بر تو میکند و اگر سری به تو بسپارد ترا متهم می نماید و اگر مستغنی و بی نیاز شود از نعمت و جای

خود ... باشد درشت گو و بد خلق و سخت دل و اگر فقیر و محتاج شود نعمت خدا و ... را انکار می نماید و تحرج از معاصی نمی نماید و اگر فرح

بیابد از حد میگذرد و طغیان می نماید و اگر حزن بیابد به مایوسی می شود و اگر خنده کند قهقهه میزند و اگر گریه کند صدای گاو میکند به گریه میکند

در حق نیکوکاران و دوست نمیدارد خدا را و او را رقیب و ... هرگز ... از خود نمیداند و حیا نمی نماید از خدا و یاد او نمیکند اگر راضی نمی سازی او را

ولا يراقبه ولا يستحيي من الله ولا يذكره ان ارضيته مدحك وقال فيك من الحسنة ما ليس فيك وان سخط عليك ذهبت مدحته

حشمه ... ع

الكبي

مرجوعی غایه در حق تو از صفات حسنا که در تو نیز باشد واگر عاصی [illegible] او را بر دو هر طرف میلود و مرجوع نمودن او از تو دیگر به
در حق همه باید که در تو نیز باشد و حسنات که در تو نیز [illegible] طریقه و صفات مخفی [illegible] آثار و آثار و علامات جهل او ملاحظه
کلام آنست که وضع و بنای حدیث سابق که با وضاع جداول مزبوره در آورده شده بر بیان نمودن [illegible] نمودن و حصر نمودن تمام آثار
عقل و صفات ذاتی او لکن بر سبب اکثریه و جهت آنکه [illegible] بر احادیث و بیان نمودن آثار عقل با اعداد و اصل اساسی این معنی ازین
کتاب [illegible] مخصوص اداء [illegible] بانواع آثار و علامات و خواص عقل بدان برافق و ترتیب جداول [illegible]
بی جنم و به قلم تحریر می کشیم و در هر کلام از آن آثار جهل [illegible] و کیفیت تحصیل و کسب و دفع نمودن اضداد آنها که [illegible] اخلاق و
مناسبت کتاب فضائل که سابق [illegible] آن شد عبادت [illegible] داوران ازان جمله [illegible] روحانیه و علاجیه عقلا [illegible]
[illegible] ترکیب [illegible] تهذیب اخلاق و کتاب فضائل [illegible] حاصل آید و حکیم عاقل انسان کامل که [illegible]
مقصود از خلق موجودات و مرکبات سماوات و ارضین است که اصحاب حکمت و ارباب حقیقت [illegible] بعالم امر و عالم غیب و عالم ملکوت و عالم
عقل و جبروت و عالم قدس و عالم حمد و عالم التسبیح والتمجید و عالم حیات و عالم نور و از [illegible] عالم خلق و عالم شهادت و عالم ملک و عالم [illegible]
و عالم [illegible] و عالم [illegible] و عالم ظلمت کرده اند [illegible] للمؤلف [illegible]
[illegible] تحفه
که از علامات اشراق نور عقل [illegible] آثار [illegible] علامات آن [illegible] جمیع صفات کمال [illegible]
مقدس [illegible] تمام عیوب و نقایص است [illegible] موجودات [illegible] وا کرده و در آن تمام آثار و صفات کمال خود
[illegible] از عیوب و نقایص [illegible] ظهور صفات و مظهر ذات خود گردانیده چنانکه سابقا [illegible] گفته شد که [illegible] از مرتبه صورت
وجوب و امکان و خالقیت و مخلوقیت و ربوبیت و مربوبیت [illegible] خداوند و عقل نبی باشد و این عقل بر هر کسی که توجه نمود [illegible] اشراق
نمود هر آینه آن نفس هم [illegible] جان [illegible] اشراق موصوف بصفات کمال و فضایل [illegible] از نقایص و رذایل [illegible] هر نفسی که توجه و اشراق
عقل [illegible] تمام [illegible] الوجوه باشد هر آینه موصوف به جمیع خصال کمال و جمیع تمام فضایل نفسانیه و اخلاق حسنه [illegible] تمام نقایص و رذایل
[illegible] حضرت خاتم النبیین که محل [illegible] و مظهر کلی عقل است [illegible] اشراق عقل بر آن جناب بطریق [illegible]
جمیع الوجوه شده است فرموده است که انک لعلی خلق عظیم [illegible] خلق آن جناب [illegible] اتصاف او است بتمام صفات و فضایل [illegible]
جمیع اخلاق حسنه که [illegible] مکارم الاخلاق [illegible] صفات [illegible] در حدیث و فرموده تخلقوا باخلاق الله [illegible]
فرموده اند [illegible] صدق نمودن [illegible] این حدیث خلقه القرآن که در شان آن حضرت رسیده است [illegible] حضرت [illegible] که خداوند [illegible] صفات
[illegible] القرآن و کلام [illegible] آن جناب [illegible] بقرآن و کلام خداوند [illegible]

بر

[illegible] علم آدم الاسماء [illegible] ظاهر معنی آیه این است که تعلیم فرموده خداوند به حضرت آدم تمام اسماء را از اسماء آن صفات الهیت
که چون [illegible] اعیان و [illegible] صورت [illegible] اسماء [illegible] و مراد از تعلیم نمودن خداوند [illegible] تعلیم [illegible]
[illegible] جعل [illegible] آنست که [illegible] خداوند [illegible] صفات خود را در آدم [illegible] اشراق نمودن عقل بر او و [illegible]
[illegible] جمیع کمالات و فضایل نفسانیه [illegible] خلق [illegible] و ازین جهت است که [illegible] از آن اسماء [illegible]
[illegible] که فرموده است ثم عرضهم علی الملائکة فقال انبئونی باسماء هؤلاء ان کنتم صادقین [illegible]
[illegible] تعلیم فرموده خداوند به آدم اسماء و عرض [illegible] ملائکه [illegible] بملائکه که [illegible]
[illegible] اسماء [illegible] علم [illegible] اسماء [illegible] موجودات [illegible] و مراد [illegible] تعلیم نمودن [illegible]
[illegible] بر اسماء موجودات که از عالم حروف و الفاظ [illegible]
للمؤلف [illegible]
لازم دارد [illegible] مستغنی [illegible] محتاج بودن [illegible]
[illegible] معنی و مفهوم [illegible] و حرکت [illegible]
صفت علم [illegible] داخل صفات خداوند [illegible] صفت علم [illegible] داخل صفات عقل [illegible] صفات خداوند است [illegible]
[illegible] داخل صفات و خصال و فضایل [illegible] نفس ناطقه انسانیه که عقل [illegible]
چون که نفس ناطقه انسانیه [illegible] جوهریست [illegible] برزخیه [illegible] در میان عقل و نفس حیوانیه [illegible] نفس حیوانیه [illegible]
[illegible] و واسطه است در میان [illegible]
[illegible] علامات [illegible]
فضیلت علم را [illegible] جمیع خصال [illegible] فضایل [illegible] خصال [illegible] خصلت علم [illegible]
[illegible] علم [illegible]
[illegible] در حدیث [illegible]
[illegible] نفس [illegible]
[illegible] خصلت علم [illegible] نفس سبعی گویند [illegible]
قوه غاضبه است [illegible] از برای دفع نمودن امر مخوف [illegible] قوت شهویه که او را نفس بهیمی گویند [illegible]
[illegible] قوت [illegible] از برای جلب نمودن نفع و جلب امر محبوب [illegible] قوت ناطقه [illegible] نفس ناطقه [illegible]

[illegible] لفظ [illegible] هؤلاء [illegible] اسماء [illegible]

و اورا از جای در نبرد و مضطرب نسازد هر آینه نجات یافته است چه مقرر شده است در علم نفس که قوای نفس انسانی منحصر در این سه قوت
مذکوره است که اینها مصدر آثار و افعال مختلفه می‌باشند قوت ناطقه مبدء فکر و تمیز و شوق نظر کردن در حقایق امور است و قوت
غضبیه مبدء دلیری و اقدام نمودن بر اهوال و شوق تسلط و ترفع و جاه و غلبه است و قوت شهویه مبدء طلب غذا و شوق
التذاذ با منکح و مأکل و مشرب و دیگر ملاذ بدنی است و قوت ناطقه نفس ملکی است و دو قوت دیگر ملایم قوت ناطقه شوند
بلکه مطیع و منقاد و محکوم او شده باشند تا آنکه حصول حلم [illegible] کامل محض شده پس بودن فضیلت حلم لازم دارد
کاشف است از بودن سایر خصال و فضایل دیگر و در این صورت راه نجات نفس حاصل است پس فضیلت حلم در بنی آدم عادت است حکمت
اطمینان نفس ناطقه است و فضیلت [illegible] که قوت غضبیه و شهویه [illegible] ادراک [illegible] خود [illegible]
[illegible] از تحریک مذکور بلکه [illegible] اعتدال در حرکت قوای خود داشته باشند و مطیع و منقاد نفس ناطقه و قوت عاقله شده باشند
نمایند آن قدر که از حرکت قوت عاقله و نفس ناطقه سهم و نصیب ایشان قرار داده است [illegible] نفس ناطقه
نماینده حرکات آنها [illegible] نفس ناطقه در حکم عقل [illegible] سعادت [illegible]
در مقام کشیدن انتقام [illegible] در حکم عقل [illegible]
[illegible] صاحب علم [illegible] معلوم شد که علم از آثار عقل است [illegible]
چنانکه محقق شده است که چون فضیلت نفس عبارت است از وقوف آن بر حد وسط و جاده اعتدال [illegible]
[illegible] طرف افراط و دیگری طرف تفریط [illegible] طرف افراط [illegible] طرف تفریط [illegible]
[illegible] طرف تفریط [illegible] طرف افراط [illegible]
[illegible] طرف تفریط [illegible] طرف افراط [illegible]
[illegible] طرف افراط فضیلت حلم عبارت است از [illegible] قوت غضبیه و شهویه در حرکات خودشان از [illegible]
نفس ناطقه و از حکم عقل [illegible] عبارت است از [illegible]
[illegible] بسیار از جانب [illegible] انتقام [illegible]
[illegible] از جانب [illegible] نفس [illegible]
عبارت است از [illegible] قوت عاقله [illegible] قوت غضبیه و شهویه [illegible] طرف تفریط [illegible]
آن در قوت [illegible] نفس ناطقه و حکم کردن عقل [illegible] قوت [illegible]
با وجود عدم [illegible] گویند که فضیلت حلم عبارت است از [illegible] نفس ناطقه [illegible]

کم تر از

که حد وسط میان از [illegible] اوست در تحت حکم عقل که به هر نحو که عقل او را حکم امر فرماید [illegible] که حد اعتدال [illegible]
قوت مذکوره را اعتدال نامیده‌اند و عدالت را عبارت از حد وسط میان افراط و تفریط دانسته‌اند چنانکه در اول تحفه شاهی [illegible]
تحفه اشاره به آن شده و از اینجا که سابق محقق شد که فضیلت حلم از فروع و لوازم قدرت و استغنا و عزت است که از خصایص عقل است [illegible]
[illegible] افراط و تفریط آن از فروعات و لوازم عجز و انکسار و ذلت است که از خصایص جهل است پس میزان استعمال نمودن حلم [illegible]
[illegible] نقص است [illegible] عجز و انکسار و ذلت است [illegible]
[illegible] استعمال حلم بالنسبه [illegible] انتقام [illegible]
[illegible] مستحق انتقام بوده است [illegible] عفو و گذشت [illegible] قدرت [illegible]
[illegible] عجز و انکسار [illegible] استعمال نمودن حلم [illegible] مقام [illegible]
[illegible] غضب [illegible] انتقام [illegible] غضب [illegible] بالنسبه [illegible]
از عجز و انکسار و علامت خوف و اضطراب صاحب غضب در انتقام [illegible]
[illegible] از حد تجاوز [illegible]
[illegible] حلم و عاقبت آن [illegible] كظم غيظا الا زاده الله عز و جل عزا في الدنيا
والآخرة [illegible] غیظ و غضب خود را [illegible] عزت [illegible]
[illegible] ما اعز الله بجهل قط ولا اذل بحلم قط [illegible]
[illegible] ان لي [illegible] النعم [illegible] من جرعة غيظ [illegible]
[illegible]
[illegible] حلم و عفو و گذشت [illegible] غضب [illegible]
[illegible] حلم [illegible] مقام
[illegible] حکم عقل [illegible] حکم جهل [illegible] عجز و خوف و اضطراب
[illegible]
[illegible]
[illegible] عفو و گذشت [illegible]
[illegible] غضب و انتقام [illegible]

ابقا که وصف اهل عقل واست، علم را بهره وصف فرمثل بر موضع مذکور نموده است و فرموده است که اشداء علی الکفار رحماء بینهم
یعنی شده به وصاحب قدرت و قوت و قهر و غضب باشند در باب خویشان و فرموده است که اذلة علی المؤمنین اعزة علی الکافرین
یعنی با اهل [illegible] صاحب ذل و تواضع و حلم و گذشت و با اهل کافرین صاحب شدت و رفعت و قهر و غلبه می باشند در باب عقوبت زناکار
فرموده است که الزانیة والزانی فاجلدوا کل واحد منهما مائة جلدة ولا تأخذکم بهما رأفة فی دین الله ان کنتم تؤمنون بالله
والیوم الآخر یعنی زن زناکار و مرد زناکار را بزنید هر یک از ایشان را صد تازیانه و باید که عارض نشود شما را در حق ایشان رحم و رقت
قلبی در جاری نمودن حکم خدا در باب [illegible] اگر بوده اید شما ایمان آورده به خداوند و به روز معاد و [illegible] ابقا کرده [illegible]
رسیده است که [illegible] صانع [illegible] چراغ را فروختن در شب و احسان نمودن کسی که [illegible] حق احسان را و عفو نمودن [illegible] کسی که
[illegible] ابقا رسیده است که [illegible] بظلوک [illegible] والعبید یعنی [illegible] که اگر ظلم [illegible]
کنی [illegible] ظلم میکنند [illegible] اول [illegible] زنان و طایفه [illegible] مراد [illegible] طایفه اهل علم و عفو و احسان [illegible]
ابقا مراد آن باشد که باید [illegible] ظلم نموده [illegible] خداوند که والکاظمین الغیظ والعافین عن الناس والله یحب المحسنین
ابقا اشاره [illegible] که [illegible] غیظ خود را و عفو کننده [illegible] مردمان و خداوند دوست میدارد
احسان کننده گان را [illegible] آیه را باب ختم اشاره [illegible] که حلم نمودن و عفو کردن احسان است [illegible] احسان [illegible]
[illegible] و ضایع کرده [illegible] ابقا که [illegible] حلم [illegible] اهل علم و عفو [illegible]
[illegible] جاهل [illegible] که [illegible]
صحابه رسول الله موصوف به صفت شجاعت و کرم و [illegible] شرب خمر [illegible]
[illegible] شجاعت [illegible] رسید یکی از امراء عسکر [illegible] شرب خمر [illegible]
شرب خمر [illegible] شرب خمر [illegible] ذل [illegible] شرب خمر [illegible]
و دیگر شرب خمر [illegible] تحفه [illegible]
حلم [illegible] و علامات [illegible] اول [illegible]
از حالات و ملکه که عارض [illegible] صاحب علم را [illegible] این عالم [illegible]
[illegible]
[illegible] این عالم [illegible] این حالت را [illegible] دوم [illegible]
[illegible] و آن حالت و ملکه ایست که به سبب آن نفس [illegible]

مرتبه [illegible] و ذل و محنت و سایر الآم و ملایمات نفس اگر [illegible] ایشان باشد یا اگر [illegible] و دولت [illegible]
و سایر لذات و ملایمات نفس و حال آنکه با ایشان باشد بهتر است و در نزد او محبوب تر است [illegible] از لذات و ملایمات نفس و حال [illegible]
دیگران [illegible] باشد سیم [illegible] یعنی [illegible] آن حالت و ملکه ایست که نفس [illegible]
[illegible] احوال [illegible] حالات [illegible]
[illegible] این حالت را [illegible] نفس [illegible] گویند چهارم رفعت [illegible] یعنی [illegible]
[illegible] آن حالت و ملکه ایست که به سبب آن نفس قوی [illegible] ثبات [illegible]
امور [illegible] و حرکات ناموزون [illegible] این حالت را [illegible] گویند یعنی [illegible] پنجم [illegible]
یعنی [illegible] آن حالت و ملکه ایست که به سبب آن نفس [illegible]
[illegible] دیگر [illegible] این حالت را [illegible] گویند یعنی [illegible] ششم [illegible]
یعنی [illegible] و کمالات [illegible] آن حالت و ملکه ایست که [illegible]
[illegible] نفس را [illegible] کمالات [illegible]
[illegible] این حالت را [illegible] گویند هفتم [illegible] یعنی [illegible] حالت و ملکه
ایست [illegible] این حالت [illegible] گویند
یعنی [illegible] هشتم [illegible] یعنی [illegible] آن حالت و ملکه ایست که به سبب آن نفس [illegible]
[illegible] شریعت [illegible] این حالت را [illegible] گویند [illegible]
یعنی [illegible] نهم [illegible] یعنی [illegible] نفس [illegible] آن حالت و ملکه ایست
که حاصل میشود [illegible] اول [illegible]
[illegible] این حالت [illegible] گویند [illegible]
دوم [illegible]
[illegible] سیم [illegible] نفس [illegible]
[illegible] این حالت [illegible] گویند [illegible]
[illegible] و ملکه ایست [illegible] جمیل [illegible]
[illegible] این حالت [illegible]

از خصال حلم است که عبارت است از معادل سکون چه گفته صبر سکون در حروب رنجهاست که تنبیه دارد یعنی این حال سیم یا خصلت ششم است با آنکه
از تتمه و لوازم او رعایت اول و دوم از حالات حکم معروف است که خصلت نهم از خصال حلم است و نتیجه آنها لازم [illegible] به خلاف است که
حضرت شجاعت از توابع و شعب یا خصلت حلم است و تشریح نموده شده است و درک خصلت ششم یا نهم والعلم عند الله و عنده [illegible] محبت است
یعنی سکون بسکون نمودن و اثر حالت و لکه اینست که به سبب آن از [illegible] شنیده شود و زبان ایشان از تکلم نمودن لغو قبل کلام در غیر وقت حاجت آن
عبارت است از کلامی که اگر گفته شود [illegible] موجب ضرری نگردد [illegible] که در گفتن آن نفعی و فایده باشد [illegible] تکلم با لا یعنی ایضا
گویند یعنی تکلم نمودن بکلامی که عنایت و فایده [illegible] چه گفته در ترک نمودن او ضرری [illegible] باشد [illegible]
صفت حلم است و [illegible] و دلیل است یعنی [illegible] صفت حلم و کمال آن [illegible] احادیث [illegible]
رسیده است [illegible] از [illegible] فرموده اند که اگر [illegible] باشد [illegible] سکوت [illegible] باشد [illegible]
یعنی [illegible] در حفظ نمودن زبان [illegible] فرموده اند [illegible] مذکور است [illegible] زبان [illegible]
بر زبان [illegible] فرموده اند [illegible] صدق [illegible] حلیم [illegible]
و فرموده اند [illegible] سکون [illegible] فرموده اند [illegible]
و آثار [illegible] عقل [illegible] و سکوت است [illegible]
نجات [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] زبان [illegible] فرموده [illegible]
[illegible] خواهد بود [illegible] سکوت [illegible]
[illegible] احادیث [illegible] رسیده است [illegible] سکوت است [illegible] فرموده اند [illegible]
علی لسانک [illegible] زبان [illegible]
[illegible] از رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال کردند [illegible] سکوت است [illegible]
[illegible] علامت [illegible] عقل [illegible] سکوت است [illegible]
نمودن **لنرلند** [illegible] حجام [illegible] دارد [illegible] دارد [illegible]
[illegible] دارد [illegible] و باید دانسته شود [illegible] خصلت حلم [illegible] خصال [illegible]
[illegible] سابقه دانسته شد [illegible] اضداد [illegible] و علامات [illegible]
[illegible] افراط و تفریط [illegible] خصلتهاست [illegible] در این مقام [illegible] خصلتها [illegible] صفت [illegible] نجات [illegible]

و حلم از توابع و شعب است اقرار کرده اند [illegible] در مقام تعداد قوای ثلاثه که قوت عاقله و قوت غضبیه و قوت شهویه است
شجاعت را از توابع حلم دانسته اند چنانکه در صدر [illegible] چهارم از این طبق ذکر آن شد و بعد از این توابع و شعبهای شجاعت را دوازده
دانسته اند **اول** کبر نفس **دویم** نجدت **سیم** علو همت **چهارم** ثبات **پنجم** حلم **ششم** سکون **هفتم** شهامت **هشتم**
تحمل **نهم** تواضع **دهم** حمیت **یازدهم** رقت و بیان [illegible] در ضمن خصلت مذکور شد [illegible] تواضع [illegible]
[illegible] مذکور [illegible] از شعبات و [illegible] و بعد از این مذکور خواهد شد [illegible] کلام است
[illegible] و [illegible] علوم [illegible] حکیم [illegible] انسان کامل [illegible]
[illegible] سلیمان [illegible] منطق الطیر [illegible] **لونقه**
[illegible] زبان مرغان را [illegible] سلیمان را **تحفه** [illegible] کیفیت تحصیل نمودن [illegible] اکتساب [illegible] علم [illegible]
[illegible] تهذیب اخلاق [illegible] اکتساب [illegible] اکتساب [illegible]
[illegible] کیفیت و طریقه اکتساب [illegible] بعد از این [illegible] تفصیل [illegible] کیفیت اکتساب
نمودن فضیلت حلم و سایر فضیلتهای دیگر [illegible] کیفیت تحصیل [illegible] اکتساب [illegible]
[illegible] طبیعی [illegible] طب طبیعی که مقصود از آن تصحیح [illegible] ابدان [illegible]
[illegible] حالت اعتدال است [illegible] حالت [illegible] حفظ [illegible]
[illegible] علامات [illegible] بعد از آن [illegible]
[illegible] اعتدال [illegible]
[illegible] حالت اعتدال [illegible] بعد از آن [illegible] مستقیم [illegible]
طب روحانی [illegible] تصحیح و تکمیل نفوس [illegible] فضایل [illegible]
[illegible] علامات [illegible]
از آن [illegible] و بواسطه [illegible]
[illegible] حالت اعتدال [illegible] بعد از آن [illegible] مستقیم [illegible]
[illegible] حالت [illegible] معالجه [illegible]
[illegible] حالت [illegible] کیفیت [illegible]
[illegible] افراط و تفریط [illegible] سابق دانسته شد [illegible]

انحرافیه و اما رضیه او عبارت است از کیفیت اراده مستقیمه که در منه کیفیته جبوده اند است و انکه هر طرف از اطراف تفریط آن خصوصها
کرمنه که عدالت و طریقه فیه و سطا آنها است پس از برای خصلتهای نفس چهار صفت است عدالت حدود ایشان از آنها که معنی که ذکر شده ست که
سابقا ذکر آنها شد و مرجع همه با این سه قوه است و انحصار و استقامت آنجا مطلوب است پس از جهت انضباط نمودن کیفیته و رواداشت که افراط
و تفریط و عدالت مثلا چند از برای چهار حالت این سه قوت ذکر کرده میشود انکه شاید او ضابطه آنها بر رواداشت افراط و تفریط
و عدالت جمیع خصلتها دانسته شود الحال میگوییم که رواداشت قوه عاقله که منبع و مصدر حکمت علم است مثل ترک نمودن و میل کردن بکتب
علومیت که مثمر یقین و موجب کمال النفس نباشد مثل علم جدل و خلاف و موهومات بالنسبه بانجماعتیکه اینها را بجای یقینیات داشته باشند و مثل کهانت و فال گیری و شعبده و کیمیا و لیمیا و ریمیا و سیمیا و هیمیا بالنسبه بانجماعتیکه غرض ایشان از این علوم رسیدن
به شهوات خسیسه دنیویه باشد و از اطلاق مثل سفسطه و جربزه و تغافل و تحقیق ننمودن و تقلید نمودن از عدم تفکر در مسایل
فقیه اما اینها احتیاج بکثرت تحقیق در غلبه تفکر دارد از قبیل ما یتیاسن حکام مجردات و اثر محسوسات و بنیاد احکام آنها حکم مثل حرکات
و جلادات و نباتات و حیوانات از روی شعور و اراده عقلیه است و تفریط او مثل بلاهت و بلادت و قصور فهم و عدم تحقیق در اموری که لایق
تفکر نیست مثل قبیل قیاس نمودن مجردات و معقولات را بر محسوسات بنابراین انکه مثلا تحقیق و مثل بنفی نفس ناطقه نماید مثل تحقیق
طرف و مطروف و تحقیق حال و محل است و امثال آن مثل ترک نمودن علومی که موجب معرفت و یقین و موجب کمال النفس باشد مثل معرفت مبدا و معاد
الالهیه که متعلق بمبدا و معاد است و عقاید حقه و علومی که متعلق بتزکیه نفس است و تهذیب اخلاق و معاد است که آنها بحقیقة النفس
و تحقیق کردن و اعراض نمودن از اموری که قابل رقت و تحقیق باشند و اکتفا نمودن و قناعت نمودن در اموری که لایق دقت و تحقیق است
و این طریقه ابن طریقه است که فرموده که من عمق لم یمل الی الحق و من ذاغ حسنت عنده السیئة و ساءت عنده الحسنة یعنی
کسیکه تعمق نماید در سر او میل بحق و کسیکه اعراض از تحقیق نمودن کند نیکویی نماید در نزد او بدی و بدی نماید در نزد او نیکی مراد آنست که از
برای هر یک از عمق و عدم آن مقامی و درجه میباشد که تجاوز نمودن از آن مقام و استقلال نمودن در هر یک موجب اضلال و گمراهی است
بلکه هر سخن جایی و هر نکته مکانی دارد و اما رواداشت قوت غضبیه که منبع خصال حلم است مثل خشم کردن و میل نمودن بانتقام کشیدن از جمادات و حیوانات
بیسبب و بیجا خواه کلی و خواه جزوی و یا از بنی نوع انسان بسبب جزوی که در جای اگر چه موجب حق و سبب غضب نمودن باشد و افراط آن مثل شدت
غیظ در غالب مقام بنحویکه از حالت شعور و طور انسانیت خارج گردد و در تشبیه بسباع و درندگان گردد و موجب حزن و اندوه و هلاک خود گردد
و تفریط آن مثل بی حمیتی و خود را پستی جمیع و نا چیزی و بیغیرت و سست شدن بر زنان و کودکان و امثال آن مثل غضب نمودن بر کسیکه اطاعت حق نموده باشد
و مرتکب شود و مثل کسیکه از حالت شعور و طور انسانیت بیرون رود و اما رواداشت قوت شهویه که منبع حفظ عفت و حیا است و امثال اینها است
پس مثل میل نمودن بخوردن هر چیز اتفاقی مقدار و بی فایده و مقاربت نمودن با زنان در حالت حیض و در برابر مثل افراطات مثل

ابر مخزی و ظلم پرستی و حرامی ایشان بودن بالواح و کل منصب و حق بازی و سفیدگی بهر کسی که فی الجمله حق عفت و شهوت باشد
حتی با طایفه ذکور و حیوانات و تفریط آن مثل فطور و سستی نمودن از تحصیل نمودن و خوردن قوت ضروری و فرو رفتن در
امور شهوت و مقاربت نمودن بقدر ضرورت و بقای نسل و ذریه و امثال آن مثل میل خوردن با کولات و مشروبات لذیذه و زیادتی دوام
بقدر حاجت و کفایت و میل نمودن بمقاربت و مباشرت زنان بحلال و جمیله بقدر حاجت و کفایت و امثال آن بر حلال شدن مخصوص گردد
و مخفی نیست بیان مثالهای چهار حالت سه قوت عاقله و غضبیه و شهویه و چهار حالت عدالت در رواداشت و افراط و تفریط هر یک از آنها
دیگر با بقیاس بانچه مذکور شد باید دانسته شود و اینها بعضی از جمل کلام است که کیفیت معالجه و دفع امراض نفسانیه بر وجهی مستوجب
امراض بدنیه است که از تفریط نموده شود و در حالت حکمت بس اگر حالت اعتدال و قدر اوسط که معنی صحت و عافیت نفس است معین شده
اینها باید از حالت تلف و گاه و در حالت انحراف که معنی استیلای نفس است با امراض مبتلا شده پس او کثرت مکرر و تحقیق و تفکر دید در این باب
علامات امراض و تتبع اضداد و از قبیل که در ذیل است و اصل در این باب معلوم نموده شود بنحوی که دیگر حال یک و ترتیب آنها معلوم شد
و معتاد و مفاسد دنیوی و اخروی آنها از القوه عاقله نمود اگر از اهل عقل و کشف است با بواسطه تصدیق نمودن هر کلام را از جناب شرع
اگر از اهل نقل و تقلید است اینها معلوم و مهیا ساز در نظر و خیال خود مستحکم دارد و بعد از آن بواسطه حکم عقل بر رفع آنها مضره
انها و در حالت اجتناب نمودن از مضرت نمودن پس لازم و واجب است چه جای بلکه ضرر یقینی قطعی باشد باید و حرکت عقلیه نفس را از
آنها دوری و اجتناب فرماید و اگر علاج پذیر نشود بسبب ضعف نفس و عدم قوت آن پس عادت نمودن بر فضایلی که اضداد رذایل است
و مصاحبت و مجالست نمودن با جماعتیکه این فضایل ملکه و عادت ایشان باشند مشغول گردد و تکرار نمودن افعالی که اضداد و ملکه و
قوت باشند تا فضایل و ضعیف شدن رذایل دارد بر وجهی افضل و طریقی اکمل مبالغه نماید و شنیدن آیات و احادیث و قصص اکثر بر ثواب
و جلال فضایل یا بر عقاب و وبال رذایل است برده لازم دانند این قسم از معالجه در نزد حکما و اهل این علم در این قسم از کب ترکیب جمیع
نمودن با بهره داشت در جسمانیه است و اگر این قسم معالجه نمود بی توجه و دولت و تغیر در قوت نفس بطریق مذکور بواسطه دوای اهل نظر
نمودن در دوایل عاقبت رذایل و استماع نمودن تخوفات و تهدیدات از احادیث و اخبار و قصص امثال آنها اگر موثر نباشد و خیر قوام مزاج تعالی
بلکه بر دو معالجه مفتون نماید و این قسم بمنزله علاج نمودن بدوای عقاقیر است و اگر این قسم از علاج نشود سبب استحکام رذایل
امراض فاسده بیزیرد پس استعانت بر رذیله ضد خود نیز در کمند و آن رذیله است که در سر و قمع و ازاله آن جهت باید نمود و شرط نجدل را
نگاه باید داشت یعنی چون رذیلتی که در سد و قمع و ازاله آن میباشد روی با ضعف و انحطاط گذارد در مقام حد اوسط که معنی حد اوسط
که معنی صحت و عفت است مرتکب شود و ترک آن رذیله که باو استعانت نموده است بجا آرد اگر از قبیل اعتدال اطراف دیگر باشد نشود و بجای آن
دیگری نگردد و مثل کسیکه ملکه بخاوت و شجاعت او در طرف افراط است و رذیله اسراف و تهور در جبلت او غالب است باید که ترک این رذیله نمود

و چنین کرد و حرکت تفریطی سخاوت و بخالت رساند و بعد از آن رذیلهٔ بخل و جبن را ترک نماید و این نوع از علاج مشابه بدو کسی
بود که ناطبیب معطر بآن نکرده و اراده کار نه برد و در کار بردن آن احتیاط تمام لازم است و ادنی تجاوز باعث انحراف شود
و اگر این نوع از علاج نشود نفس بعادت راسخه نمود چه وقت که باشد معاودت نماید پس انواع عقوبات داخل اقدام نمود در
افعال شاقه و تکلیفات صعبه و مجاهدات و ریاضات متعبه از قبیل نذر و عهد کردن با حصول مخالفت کفاره دادن و مثال آن بها
بکار برد و او را علاج نماید و این صنف از علاج نظر آنکه و داغ نمودن و بریدن اعضا باشد و آخر الدوا الکی و علاج بر این قیاس باید
معالجت و مداوات نمودن بخصلتی که جبن از جانب خفت و اسراف در اقوال و احوال و حرکات و سکنات ایشان نمود است هر آن قدم
و این بر جای پرهیز نمودن است و طب جسمانی دانا که اقدام نمودن بر این معالجات بعد از تقلیل نمودن جهت تلطیف نمودن مزاج
جسمی که محل اشراق عقل و شرط و مقدمه هم رسیدن آثار ادب باشد و الاحسن حبس اندر خانه و جدا شده بخود چنانکه در تحفه با سابقه لعبور
بعد و تفصیل بیان این مطلب شد و اگر بر هیچ یک از این علاج نشود پس هرگه حرکت او سزاوار ترتیب و مصوب است که این کس از ابنا و جمل
اهل جنس نیست و از ابنا و جهل و بهیمی است و دات است از اهل معطله و لایق عقوبات و تعزیر است چنانکه سابقاً الحاد ذکر شد این است طریقه معالجه
و حیات روحانیه و کتب نمودن فضایل نفسانیه لکن مجموع این اصناف مذکوره مشروط و بسته بر توفیق دادن و تایید فرمودن خداوند است که
اسباب و موجبات آن از طرف سلطان مناجات و تضرع و ابتهال کردن به درگاه خدا و توسل نمودن بر رسول الله و ائمه هدی و حکمای ملائک
الملائکه و امید داشتن بعنایت و نظر و تضرعات و مناجات است لاجرم ختم معالجات امراض بر بنیه در طب جسمانی کرده و این تقریط در توفیق خدا
و التوسل بر دامان شفعا او تو است این ادعیه رسول و ائمه هدی علیهم صلوات الله الملک الاعلی ان ادعیه و عقوبات ایشان نمی ببیند
نفع می بخشند و مراد از آن ادوام از آثار است لو لاک ای در معرفت ذات تو حیران کردم و اندر وجهان عزت ذکاه تو به شقوت
ترست نه در سلطنت تو دیا . یارب تو بفضل خویش لتسالی وبده . و اگر آن اعمال معالجات کسب را کننده و مبالغه در مناجات و تضرع و تبدیل
و توسل بجا به هر تیه کلمات ارادات آن معالجات بی فایده و او را بر تفضیل و سعادت موهوبیه برساند و داخل حقیقت طریقه سلوک باشد
چون که این امراض و این رذایل از حالات لطف نیه و کیفیات حیاتیه است که بنیان را در آن تو تیر و تقرب نیست هر چند که از کمال اعمال
ظاهریه جوارحیه و کتبیات اند از علم ملک است و ملکه ملکوت ارتباطاتی دارد و مدار او بیخ به یکدیگر تا تزیه و تاثیری باز تیرند دارد
این لطیفه است که قرار داد شریعت شده است و عادت الله و طریقهٔ خداوند ابقا چنین است که هیچ یک از تیمات الا او را نظر بر هیچ فضیلتی از فضایل
بنظر یا که ملکه او باشد و آن با آن موصوف و معروف باشد منظور و ملحوق نشده است و مرد انبیا و اولیا که خداوند بایشان الطاف و توفیق
عادت رفتار فرموده است و بنا بر این باید که هر طالب فضیلتی از فضیلتی عادت و ممارست بسیاری بر اعمال افعالی که از آثار و مقتضیات
آن فضیلت است نماید . الکه است و ملکه از آن فضیلت در نفس او راسخ و هویدا گردد و چون که مرتبت تمام بر اصرار افعال داده از مقتضیات

بر وجه اکمل و اطلاق صورت و از روی شعور و اراده و معرفت داشته باشد و بان فضیلت معروف و بان صفت موصوف باشد چنانکه هیچ
از بیره و از اول فطرت و خلقه بر صفت کتابت و نجاره مفطور و خلق کرده نشده است و با بد که ممارست و عادت بر آن در مرتبه باید تا که
نفس او صاحب هیئت و ملکه کتابت و نجاری گردد تا آنکه با قدرت تام بر نوشتن و بر در ساختن بر وجه اکمل اصل از روی شعور و اراده
هم رساند و بوصف کتابت و کاتب بودن و نجار بودن موصوف و معروف گردد و لکن مدار همه بر عطیه خداوند و تایید و اعانت و توفیق
او کار را صورت میگذرد و با نجام میرسد و نفس هر وقت عالم تجربه و معاینت رسیده می نماید لو لا که نوی او هر گز بر بر دبال خود نتوانم پرید
هم به بال تو توان کان پر و بال دگر است . و محقق و ظاهر است و مبرهن است که اهل انسان که ملکوت قلب است و همه در تحت قدرت
خداوند تبارک و تعالی است فسبحان الذی بیده ملکوت کل شیء و الیه ترجعون . و اما کیفیت تکمیل نمودن از اسباب فرمودن خصلت ملکه فضیلت
حلم را پس چون که معلوم گردید که فضیلت حلم همان مرتبه اعتدال و حد وسط قوهٔ غضبیه و بودن او است که نفس مسلط است و در تحت حکم و اشاره
قوت عاقله که نفس ملکیت است و پس هیچ حد وسطی که است همان طرف افراط و تفریط شده است که او را غیظ و غضب گویند و در طرف تفریط خفت
است که او را به حسبی است طبعی و جبن و به دلی گویند و اما اراده آن که سابقاً ذکر شد که از جمله اضداد و منافیات حیا و جود و
و اعتدال است پس در حقیقت رجوع با فراط و تفریط این سبک که پس کیفیت تحصیل نمودن فضیلت حلم با ازاله غضب و دفع نمودن به دلی است
که دو طرف افراط و تفریط قوت غضبیه است یعنی لیق نمودن آن شده است و حرکت و دفع نمودن ضعف و خفت او را چون که ازاله و رفع هر چیز
با ازاله و رفع اسباب و علل و موجبات او چنانکه پس ازاله غضب و به دلی با ازاله نمودن اسباب و علل آن است و اسباب و علل غضب
چیز است عجب و کبر و افتخار و مراد و لجاج و مزاح و استهزاء و عذر و ضیم و حرص و بود این در فصول چیست اما عجب پس عبارت است از کمان کردن
کمال در مرتبه خیالیه و عاریه باشد و او را اگر بعضی گویند و حقیقت آن نقص و دلیلیت که از کمان کردن درینه شمس مرحله راه در دل اکثر هم
میرسد و این همان نقص است که سوم بنا و جهت آن خداوند از آن دور فرماید آن بلغ بود اللهم انی اعوذ بک من نفخة الکبریاء
و ازاله نمودن او جنان است که متفکر و تامل نماید و اولاد که همه فضایل و مراتب و کمالات و اسباب خداوند است و نسبت حقیقیه است و همه اسباب
ساده است که چون که استعداد و میزان خود که همه کمال و ادراک باشد و در حکم همان کمال آن با خود آن نباشد و نیابد که بر ذمه هیچ دارایی کسی باید
دیگران از آن و ارزش و مساوی آن خیلیه باشند و آنچه اسباب خداوند و از عطایا جهات ها از خود دو کسی دور است باید که موجب شکر گردد
شدن نعم و نعمت خداوند سابقه و دفع و فروتنی اکبر که او را عجب نمودن و از خود رضا شدن چنانکه خداوند فرموده است قل بفضل الله و برحمته
فبذلک فلیفرحوا یعنی بگو ما ای پیغمبر به بندگان که بر فضل و لطف خداوند بر خود فرحناک و خوشحال باشند و نازان و مایه و تحقیق
از حالات خود بکنند تا آنکه از حالات معلوم گردد که آن کمال و آن مرتبه را نداشته است و چونکه مغرور چنان است که در واقع و نفس الامر از آن کمال
عاری و برگسته است و از اولی عقبه و غرور است پس با و تامل و ارزیابی تذکر یا مسطح بر نمودن آن کمال و آن مرتبه میگرد و عجب

دیگر آنکه در حرکات و سکنات خود با مردمان خوش نفس [illegible] در مجالس و انجمن گفتن و خوردن و جواب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

علم موجب [illegible]

[illegible]

معز نخاید هرآینه موجب هیبت و آبرو و وفا و مروت او نشود و از که می خوت نماید هرآینه مورث عداوت و رنجش او دیگری و دوری او
صورت موجب رفع الفت و زوال محبت است که عمدهٔ قوام عالم و اساس نظام سلسلهٔ بنی آدم است و باید دانست که از آنجا که اغلب
نفوس مردمان انقیاد بسوی نقص و کمال ندارند که مواقع وضع و اندازهٔ هر قسم صفت و صنع را ادراک نمایند و اوراک اقسام جلال و مذموم آن را امتیاز
دهند و این سبب غالب آن است که در قسم اخلاق مذموم آن مبالغه و غوص می‌نمایند پس اخلاق بالنسبه بحال اغلب مردمان ترک نمودن
اولیٰ است و این بسبب اختلاف وضع احادیث است در این باب و بودن کثرت آنها از طرفین و اما سخن در آنچه لیس صعب است در ترک کردن و سخت کند
نمودن و عزیزا خوار و ذلیل و در نهایت حقارت ... علاج از ازالهٔ آن شامل نمودن در رذائل و هر یک این صفت است و ... و
اسیر و آبرو و عزت ایشان را زایل میکند و موجب ... این عمل بالنسبه آن بجا نمیشود و مورث خواری و ذلیل و حقارت میکرد
که از غایت بی‌حیایی و سختی آن تمام نفوس از آن گریزان و ابا و امتناع دارند ... پس عبارت است از بیفایده و بیجا ... و کم حیله کردن لیل
... و در عرض مردمان کسی و علاج ازالهٔ آن شامل نمودن در رذائل ... صاحب آن از انسانیت خارج و در سلک حیوانات
موذیه مثل شغال و امثال او میکرد و ... شیاطین میشود ... در میان مردمان خوار و ذلیل و بی‌آبرو و بی‌اعتبار و بی‌وقر
میباشد و اما صیم پس عبارت است از ... ملحق شدن ... و ستمگری و بیداد نمودن ... و علاج آن شامل نمودن
در آنست که هیبا ... و ... است ... و مبتلای ... در ... و غضب ... میگردد ... سواری
ستمگری بالنسبه ... و ... خداوند ... بالنسبه ... بوده ...
چه که مضمون احادیث است از آنکه فرموده است رسول علیه السلام که چون ... از فضولات ... در اوقات شدت حرارت هوا اتفاق افتاده بود
... از حال ... و فرزند خود را ... دیگری این
... فرزند ... مردم ... بوده ... که ... فرزند
... خداوند ... و ...
و انتقام از جهت ... و ... ستمگری ... و ... عبادت
از طلب نمودن و جمع کردن چیزها ... موجب ... و ...
و غلامان و ... صاحب جمال و زنان ... و ...
و زینت و فاخر ... و علاج ... شامل نمودن در این است که ... آنها
که ... و ... است ... علی ... کرده
از ... طالب ... و ... از سلاطین و بزرگان و صاحب ... است

پس لا محاله انفصال بجهة نبودن این دار عالم کون و فساد و فنا یا بودن از حوادث و تغیرات و بجهة در غفلت و حفظ ... نمیشوند
در زوال آنها جیا شده و بعد از زوال آنها در شدت الم و نهایت غصه و محنت بودن با حفاده ... مقتضای او گرفتار میکردد
و شاید که از غایت تاسف و شدت و فزع نمودن بر فوت و زوال آنها ... مجنون و هلاکت نفس ... و هر یک از رذائل ...
ز ضای محتاج ... در وضع آنها ... بجهة عزت و ... آنها و ... و هر یک ... آنها ...
و ... در وقت حاجت ... بسبب ... این ... و ... در دنیا ... شب ...
بلکه موجب ... و ... و ... جمیع ... و ...
مستور و پنهان ... شد ... از آنها ... و ... در اصل ... علم ... و کان
وجود آنها در عشق و در زیدن با آنها مشغول می‌باشند و این نهایت خسارت و ضایع نمودن عمر و دادن دین و دنیا و ... نفس بهای
بهیج ... نعوذ بالله من ذلک الا هو الخسران المبین و ... احادیث ... مشغول ... دنیا ...
و ... که ... علماء و ... و ... تغیر ... و غلبهای ... کرده
در ... و ... و ... است ... هر ... و ... و ... حیات ... است ...
... و در این ... که ... میسازد ... و ... کنند
که ... است علم است ... این ... و ... است ... و ... بروده ... و ... و
و ... است ... و ... انداز آنها ... و ... و ... و
منطقی و قوت ... مغلوب و ضعیف ... غضبیه ... طاهر و غالب ... در ... لازم ... و حیوان
... و ... در این صورت ... و ... است ... بموجب اشتغال ... و زیادتی ...
... و غضب را ... با شهوت ... از ... و ... و ... حقارت ...
... و ... موجب زیاد شدن و قوت ... قوت شهوت است ... نفس بالنسبه ...
... و ... کفایت ... از آن ... کافی ...
... و ... شهوت ... قوت غضبیه ... و دفع نمودن ...
رسیدن ... و تحصیل نمودن آنها و دفع نمودن ... و ... و دفع کردن چیزهای ... و ...
... و ... و ... از قوت ... از آن
دفع ... و مفاسد ... است ... قوت شهوت ... و ... و ...

پس بواسطه انکار نمودن در آنچه مترتب میگردد و بر این خصلت از مفاسد و مفاسده و بواسطه ترک نمودن قبایح عقل که مکمل والاده
عقلیه واقع آنها میشود و ازاله آنها میتماید و اگر فرضا هیچ مفسده و مضرت دیگری بر آنها مترتب نشود کوای موجب بودن والاده
نمودن آنها نایره و شعله غضب است که مورث امراض و اعراض است بر ذات هر آینه همین کافیست در قبح آنها و در حکم نمودن عقل بر ازاله آن بودن
قوت عاقله مراجعت بر نمودن ازاله آنها و امراض و اعراضی که مترتب بر غضب میگردد منزلت و ابتلا به بعضی و سستی شدن انکسی بر ازالهٔ
محبّات و ملکات حق در دنیا و در آخرت از جانب خالق و از جانب مخلوق و دشمن شدن دوستان و شماتت نمودن دشمنان در استهزاء
نمودن مردمان و خوار و ذلیل شدن در نظر ها و توبیخ علما و ترک نمودن حقوق از قبیل عادتها و ردی و دو علم از حرکت ها
رسیدن حقد و کینه و لوازم آن از اخلاق نمودن و داشتن رسانیدن ها و هیبت نمودن و مشغول نمودن و تغیر مزاج و قوا بدن مریض و لاغر
و ضعیف شدن بدن و کراهت منظر و برگشتن و مسخ شدن صورت آن در حال غضب و مساوی شدن حرکات با افعال در زوال بشاشت و مساوی نمودن
مثل صدای حیوانات و عوارض بدن و از نجاست که حضرت رسول فرموده‌اند الحدة نوع من الجنون لان صاحبه یندم فان لم یندم فجنونه
مستحکم یعنی تندی و سفاهت و غضب نمودن نوعی از دیوانگی و جنون استحکام است و هر بسیار میشود که بسبب عدم قوت آن را خفقان و ضعف خود
و حصول الشفی نفس است و نایره حفظ و حرارت الکحل به دلیل ان در نمایه موت عرض و طول و دق در حمیات و الاحترام آن مراعات
هلاکت و فوت النفس انکس است میشود پس نمائی نمودن در صدد این قبایح و نفی نمودن در واجب الذم و تخفیف حکم و صحبت نمودن اکابر و اولیا
و تصحیح که در صحبت حکم در ازالهٔ علم غضب رسیده است از قبیل مرکب غضب کفار است عذاب و ایذا و اکثر آن شدت غضب و قوت غضاده
و القال و فضیحت او دور آخرت و تشبه بجالس یا محنی حلم با نبیا و اولیا و مغضوب بسبع و درندگان که است و صورت خود در عالم
بودن از غالب شدن و حفظ نمی برخلاف ارادت و قضا و قدر خداوند و حادثه شدن انکاری از قبیل غرض است دوجوع و فنی و حقد و
کیفیت و کیفیت ایشان و اشتغال و مجالست نمودن با حلیمان و تجنب فرمودن از معضوبات و حفظ در آن که بدبختی غرور و دواد و ریخت میکرد نمودن را
از انکار و نایره و اشتغال یافتن شعله و لهیب غضب ملاحظه دارد که غضب را علاج و واقع نشود و ع علاج و اصله بخش از دوقیل با بر کرد
داد بعد از مرض در وقوع و در حال غضب علاج پذیر نیست زیرا که گردانیده شد که غضب حرکتی بود مرنفسی را از شهوت و میل نمودن بانتقام
کشیدن ناشی میشود و چون شدت غایه آتش خشم افروخته گردد و خون دل در جوش و غلیان آید و دماغ و ترشحات از و دود و فنار آن
متلی و مشغول گردد و نور عقل در حجاب افتد و حکم واهمه آن ضعیف که در حیات گذاری عقل در ارباب حکمت و معرفت گفته‌اند جسد انسان در این
حالت مانند غاری گردد که مملو بر حریق آتش و مختنق بلهیب و دخان باشد بنوعی که از آن غار بر آواز با نکی و مشغول داد و شعله نفیر آتش
مشغله و بزی یا دیگر مسموع نشود در این حال معالجه این قسم نیز از شدت غار که مشتعل بود آن را نبینی نایره و در غایت تعب و نهایت تعذر بود جنانکه
هر چیزی را که در اطفاء آن استعمال نمایند ماده قوت و سبب زیاد شدن اشتغال آن گردد و مقصود انفعال از اقوال نیز از این قبیل است تو را دیار ان

دوستان و اخص صالحان و شیوه که همیشه مشبوط عذاب از معذب و رحمت حق بر او گرفتار شود بطوری که نه افاده عثرات ایشان را
نمایند و نه بر عجز و اضطرار ایشان رحم و رقت از دو منند بتقصیری و بر زلات ایشان اقبال نمایند و گمر سببی زبان از الطاف و دست از
احسام ایشان کوتاه دارد و هر چند که ایشان گناهی ناکرده اعتراف آرند و به چند تملق و خضوع و ازدیاد نمایند شاید که اعفا و تنزیه
و تسلی بود شرارت او از اکنند شرارت او شدید تر میشود و در حرکات نامعقول و ایذاء ایشان مبالغه بیشتر مینمایند چوکه بخضوع
و ذلت ایشان مراد و از ازاله نجش دیگر نمیشود در اثر آتش غضب آن پس لامحاله موجب زیادتی اشتعال او میگردد و ذکر
شود تا آنکه بجهت ردیت با کینه افراط و شدت غضب استفسار کرده و هر آینه از این مراتب میگذرد و تا همه را زبان بسته و چابک
برکانی که در کوره بیمن رفتار رسانند کرده و بر زدن و شکستن اطفال مشغول بود و تشفی نفس با غلبه و اسپار شود که با آبرو و باران ارواح
و ظلم و سیار اسباب و آلات که بر آن مرادی باشد که ضیق و سطح و اشتغال کند و انها را بعدان یکرد و بشکند و خوش بروند بانجام
دلب باشد که از این مرتبه ابقا بکند و به بنای معارت تکثیر دیگر در نشانه باتفاق و خداوند او که از دو شود و آن بود ذات مالک و غالب است
که در رذیله غضب از رذیله شره و افراط شهوت بی فی و منشعب میگردد و از این جهت که در زنان و کودکان و پیران و بیماران که ایشان
افراط شهوت و سند و صدور این حرکات بیشتر است از دیگر ایشان لاغالب مرة این حرکات غیر از ما عرفت اسوء و خساست اعلاء و ذات
و اهانت و حرمت و کلاه و دو ریا از خلق و خدا و خفت و قرب به حیوانات واجبه و شیاطین و نار جهنم دیگر ثمره ندارد و چون بکثرت
عادت و تفکر داد فی قوت غضب خود را به هوی و سلاطین و تبع فرمن فانحکم عالمه و نفس اخذ مصلح و فساد و حکم عقل ما باز این حرکات
سالم و معاف ماند و هر آینه که اضداد او را نتایج بیند و چنانچه هر چند که داسته شد که علاج غضب در حالت حضور و صورت آن نمیشود مگر و سلیم
جستن در رضاء آن بود و هرجا صفی دوست و بدی داشتن و نشستن با کرایستاده بود و تکیه کردن در پهلوی خوابیدن اگر نشسته است و
روی را بر خاک نهادن و چسبیدن به جسم الحی که این غضب کرده است بینی از حضور صاحب خوش و صاحب رحم او باشد و که موجب و همیه رسول
رحم و رقت میشود و استعاذه و دعوات و التجا به خداوند و حضرت ائمه و بلوس قریب نمودن و ذکر کردن صلوات و رنشانها اکر نمودن
و ازاله مکان هجرت نمودن نفع خواهد بود و از قوی جزئیات که صورت اوزار آن حال است تحمل وقت عقاب غضب نمودن بر ادبست بالخصوص
در غضب و حسن نمودن با دوست بواسطه احضار نمودن شبهات دلهای شهوت او و هر ندا او چونکه از غضب شهوت و غضب که ملاحظه
بر این دو دواء است در برای ازاله و علاج آن تحفه داد علاج حقد نموده کی که عبارتست از بغض در دل و حفظ منظور غضب مانند
اینکه بیان آن سؤال علاج نمودن غضب است و آن چنان است که او انتقام و تفکر نماید در اخلاق و افعال و حفظ سعد و میل به که بر آن مترتب میشود
از قبیل مهانت و خواری نفس آن چنان تفیلی که خداوند او را بر تر برداشته است و امر بلند و رسیدن حزن شان ز موده و نهی لزوم و اولا در
در غلاظت و در زمان بر آنکه خویش بوده و در این مرتبه او را با خود شریک گرداند و مسود است را العزة لله و لرسوله و للمؤمنین

از قبیل [illegible] معیشت و [illegible] کاینات اوکه عین حیات انکس است و وجود [illegible] آن حیات در [illegible] از برای [illegible]

[illegible] بگوارنده و خوراک معیشت و ادبار [illegible] کاینه نفوذ [illegible] و از قبیل [illegible] طعام و [illegible]

و [illegible] مقالات و هرکس [illegible] بوده باشد و معلوم [illegible] خواری و ذلت و ناامیدی و غیره [illegible]

و صورت [illegible] قطع [illegible] و شهوات و از قبیل [illegible] و ثبات در کارها و بازماندن از تمام کمالات [illegible]

و فضایل [illegible] و جوارحیه و خارجیه و عارض شدن کسالت [illegible] رجحه که [illegible] و [illegible]

[illegible] و به [illegible] که هرکس را ضعیف و جبان دیده [illegible] درازی [illegible] و سایر امور آن میکند [illegible]

و [illegible] که [illegible] و بال و عیال او [illegible] مال [illegible] و [illegible] داشتن [illegible]

از [illegible] و [illegible] بیرون [illegible] و [illegible] نفع و [illegible] و [illegible] حیات

او [illegible] و اطلاع [illegible] برآنها و [illegible] دفع و ازاله آن [illegible] تفکرات که [illegible] کمالات [illegible]

سعی و کوشش نماید [illegible] اسباب [illegible] آن راجع به خوف [illegible] از [illegible] و توقع [illegible]

رسیدن امر [illegible] و [illegible] در زمان [illegible] و حال [illegible] که در علاج و ازاله آن [illegible]

و [illegible] نماید و [illegible] آن [illegible] که [illegible] از آن [illegible] الوقوع [illegible] علاج و دفع [illegible] آن [illegible]

قدرت و اختیار خود [illegible] معلوم است که در [illegible] آن [illegible] نمودن [illegible] و [illegible]

آن [illegible] که آن امر مخوف [illegible] باید [illegible] اضطراب [illegible] و [illegible] و [illegible]

و علاج او [illegible] و [illegible] که [illegible] و حال [illegible]

و [illegible] است و [illegible] قدرت و اختیار [illegible] باشد معلوم است که از قضا و قدر [illegible]

دفع [illegible] است و [illegible] احتمال [illegible] الوقوع [illegible] است [illegible] احتمال [illegible] میشود که [illegible]

[illegible] بظهور [illegible] میشود که [illegible] بظهور [illegible] و عدم وقوع آن [illegible]

[illegible] و [illegible] خود [illegible] و [illegible] نموده [illegible]

[illegible] عقل [illegible] عقلای باشد [illegible] وقوع آن [illegible] و [illegible]

[illegible] خوف و حذر از آن ساقط [illegible] خلاف حکم عقل [illegible] حکم [illegible]

که [illegible] را که موجب آن [illegible] باید ترک کند و [illegible] اقدام نماید [illegible] احتمال [illegible] الوقوع است [illegible] واقع شود

[illegible] بر [illegible] که [illegible] نفس [illegible] منتقل [illegible] کردد و [illegible] آن [illegible]

و اگر [illegible] و سایر امور که [illegible] ندارد و هر روز [illegible] به [illegible] دیگر است [illegible] هم چنین که وجود آنها [illegible]

[illegible] است [illegible] و [illegible] رسیده است هم چنین [illegible] و زوال [illegible] و [illegible] و [illegible] ممکن [illegible]

[illegible] اسباب [illegible] آن از زوال [illegible] بالکلیه قطع [illegible] و [illegible] در تغیر و تبدل است و هر روز [illegible]

[illegible] الوقوع است در [illegible] قسم اول [illegible] باید [illegible] علاج خوف [illegible]

سبب [illegible] و [illegible] است [illegible] دفع [illegible] نمودن [illegible]

[illegible] نمودن از [illegible] و [illegible] ثواب [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible] خود [illegible] و اقدام نمودن [illegible]

ازاله نمودن [illegible] معالجه [illegible] و توکل نمودن بر خداوند و حسن ظن [illegible]

[illegible] و [illegible] به خداوند [illegible] صفات و اختیار [illegible]

[illegible] نمودن [illegible] و علاج نمودن [illegible] نمودن [illegible]

از [illegible] نمودن در [illegible] نمودن در عواقب و عوارض و لواحق [illegible]

[illegible] حقایق و [illegible] امور [illegible] عواقب [illegible] نمودن است [illegible]

[illegible] امر [illegible] و تهذیب اخلاق [illegible] است [illegible]

[illegible] که [illegible] عبادت [illegible] و [illegible] عبادت [illegible]

[illegible] نمودن در [illegible] در [illegible] و عواقب امور [illegible]

و تکمیل [illegible] نفس [illegible] نمودن [illegible]

[illegible] مراتب [illegible] مقصود از [illegible] کلام [illegible]

معالجه نمودن [illegible] نفسانیه [illegible] که علاج غضب [illegible]

[illegible] مقصود [illegible] بطریق [illegible] نمودن [illegible] امور [illegible]

و از [illegible] اصحاب [illegible] فرموده اند که علم تهذیب اخلاق [illegible] نمودن [illegible] نفسانیه [illegible]

[illegible] علوم دیگر است [illegible] علام [illegible] و [illegible] کرده [illegible]

[illegible] نمودن [illegible] و [illegible] فرمودن [illegible] در تمام [illegible] و [illegible] بطریق [illegible]

[illegible] رسیده است [illegible] سلطان [illegible] کرده [illegible] عقل [illegible] آن [illegible] نموده است [illegible] عقل [illegible]

نفس شریر و دهن اوست و مع ذلک نظر و مدد امام خلایق و قطب دائره موجودات خصوصاً در زمن نبی نوع انسان اعنی حضرت صاحب
العصر والزمان ... زمانه از ایشان کوتاه ... [illegible]
... [illegible]
... با ما یلی الشارح من حضیض خطوط البشریة الی اوج الذروة العبودیة الجوهرة النازلة من الربوبیة
و یا صاحب الانوار القدسیة و الاسرار الالهیة و یا طبیب النفوس الناقصة البشریة ... [illegible]
السنیة فانظر الینا بنظر ... [illegible]
... [illegible] تحفه [illegible]
[illegible]

[illegible]

دانسته نمودن بطریقی تربیت نفس طبیعت است که نقل صنعت است خداوند است پس باید که ابتدا به تعدیل و تکمیل قوت شهویه نموده بعد
به تعدیل و تکمیل قوت غضبیه مشغول شده و بعد ختم این مراتب و صناعات را به تعدیل و تکمیل قوت فکریه و نظریه نمودن خود و الا هر دو تعدیل
و تکمیل نمودن هر قوت شهویه و غضبیه مشغول شدن به تعدیل و تکمیل قوت نظریه و تحصیل نمودن علوم و معارف حقیقیه [illegible]
پس سعادت و خوشی هر کس است که در جه این صناعت و اتمام صفوت است به تربیت و مواهب خداوندی یا به تربیت حکیم معلم [illegible]
که طریقه حکمت و صنعت این صناعت را دانسته و در حق [illegible] تربیت باین نوع که مذکور و نوشته باشد [illegible]
[illegible] باشد و اما آنکه [illegible] توفیق نشده است و حیف عمر خود را مهمل و [illegible] قوت شهویه و غضبیه
آن بر طریقه [illegible] و خلاف اعتدال کار قرار گرفته در استحکام [illegible] اسباب و احکام و عادت [illegible] طبیعت ثانویه شده است [illegible]
اگر حکیم جمیع مردمان و انبیا و این زمان [illegible] بیت آری [illegible]
[illegible] بر [illegible] کرد : [illegible] و مع ذلک [illegible] که مبادرت [illegible]
[illegible] نمودن [illegible] بر خلاف صحت [illegible] اعتدال میکرد [illegible]
[illegible] تعذر [illegible] و موجب [illegible] میکرد [illegible]
هو الخسران المبین نظم [illegible] : [illegible] : [illegible] تقریرات معلوم شد که اشخاص [illegible]
را گوش نداده [illegible] و صنعت را [illegible] در اول الامر تعدیل این دو قوت [illegible] اول الامر مشغول :
تحصیل نمودن علوم [illegible] تکمیل قوت نظریه کرده‌اند عمر خود را ضایع [illegible] خود را خاسر [illegible]
تعدیل و تکمیل آنها [illegible] قوت شهویه و نفس خود را [illegible] قوت
[illegible] که [illegible] مشتهیات از قبیل اکل و شرب و نکاح و ملابس و مراکب [illegible]
[illegible] الانعام بل هم اضل نموده و قوت غضبیه را [illegible] که [illegible]
تجاوز نموده [illegible] رذالت و غضب نمودن [illegible] غضب [illegible]
[illegible] غضب [illegible] و [illegible]
[illegible] علم [illegible] علم و حلم [illegible] علما و حکما را [illegible] اخلاق [illegible]
روحانیه شده [illegible] این علم که تحقیق [illegible] اخلاق [illegible]
[illegible] شده [illegible] نظم [illegible]
که [illegible] بوسف مصری و غلام [illegible] علم [illegible] علم [illegible]

در زاده

درخواست آنجناب است به سابقه اشاره [illegible] مضاعف بر این حدیث مشهور نبوی که خود را [illegible]
[illegible] و آن اینست که [illegible] خدا در مسجد پس دید جماعتی را که جمع شده‌اند و گرد آمده بر مردی پس فرمودند که چه
چیز است این پس گفتند این مرد علامه است پس فرمودند که چه چیز است علامه پس گفتند که این مرد اعلم مردمان است بانساب عرب و وقایع
ایشان و ایام جاهلیت و اشعار عربیه است پس آنحضرت فرمودند که این علمی است که ضرر نمیرساند کسی که جاهل باشد و نفع نمی‌دهد کسی
که عالم بآن باشد بعد از آن فرمودند که انما العلم ثلاثة آیة محکمة او فریضة عادلة او سنة قائمة و ما خلاهن فهو فضل یعنی اینست و جز این
نیست که علم منحصر در سه نوع است آن علم آیه محکمه یا فریضه عادله یا سنت قائمه و آنچه غیر از این سه نوع است پس آن فضل است و حکما
محققین از اصحاب ما [illegible] الله علیهم فهمیده‌اند [illegible] آیه محکمه اشاره بعلم حقیقت و معارف الهیه است [illegible]
آیات محکمه و علامات یقینیه [illegible] و فریضه عادله اشاره بعلم طریقت و تهذیب اخلاق است که بر هر کسی [illegible] واجب است
آن تعدیل نمودن اخلاق و صفات و ملکات نفس است و سنت قائمه اشاره بعلم شریعت و حدود [illegible] و مسائل حلال و حرام است و مراد از
فرمودن آنحضرت آنست [illegible] علوم [illegible]
[illegible] از [illegible] علم [illegible] بهتر از جهل [illegible]
که لا یضر و لا ینفع است و عاقل طالب آن نمی‌باشد [illegible] آنحضرت که آن علمی است که ضرر نمیرساند بکسی
که جاهل آن باشد و نفع نمیرساند بکسی که عالم بآن باشد [illegible] عبارت [illegible] مقصود [illegible]
که نور هدایت و خوشی سعادت هر کسی است که عالم [illegible]
[illegible] سابق [illegible]
ایشان [illegible]
[illegible] رفیقان [illegible]
[illegible] سعادت : [illegible] تحفه [illegible]
در باب [illegible] از آیات و احادیث [illegible]
[illegible] و [illegible] اخلاق [illegible]
[illegible] علوم شریعت و طریقه [illegible] عالم حقیقت [illegible]
حقایق [illegible] عالم ملکوت [illegible] عالم جبروت [illegible]
[illegible]

وصاحبان خود از انبیا و اولیا و گروه بسیاری اهل هر چیز و سعادت در نیل ارشاد و انقیاد و عنایت بهیچ نمی‌دهد و چگونه خواهد

علم و کتاب الهی است *بیت* یا رب این شمع دل‌افروز ز کاشانهٔ کیست · جان ما سوخت بپرسید که جانانهٔ کیست · دولت صحبت این شمع سعادت پرتو

باز پرسید خدا را که به پروانهٔ کیست · آن می لعل که آموزنده مراکرد کباب · هم‌نشین دگر و هم کاسه و هم خانهٔ کیست · و در روایت از جناب

امام جعفر صادق که فرموده علامة الانسان العقل والعقل منه الفطنة والفهم والحفظ والعلم وبالعقل یکمل وهو

دلیله ومبصره ومفتاح امره فاذا کان تایید عقله من النور کان عالما حافظا ذاکرا فطنا فهما فعلم

بذلک کیف ولم وحیث وعرف من نصحه ومن غشه فاذا عرف ذلک عرف مجراه وموصوله ومفصوله واخلص الوحدانیة لله

والاقرار بالطاعة فاذا فعل ذلک کان مستدرکا لما فات وواردا علی ما هو آت ویعرف ما هو فیه ولای

شیء هو ههنا ومن این یاتیه والی ما هو صائر وذلک کله من تایید العقل یعنی ستون انسان و آنچه تکیه بر او

بر آن عقل است و ناشی می‌شود از عقل زیرکی و فهم و حفظ و علم و بواسطهٔ عقل کامل می‌گردد انسان و عقل دلیل و راهنما و آن بینا کنندهٔ و مفتاح

امورات است پس هرگاه که بوده باشد تایید و مدد و کمک عقل او از نور هر آینه خواهد شد عالم و حافظ و ذاکر و فطن و فهیم پس بداند از این سبب

کیفیت و چگونگی کارها و علت آنها را و جهت آنها را و منبع ما بدانها را و بشناسد کسی را که نصیحت و خیرخواه است و کسی را که غش دارد و بدخواه او است

پس هرگاه که شناخت اینها را بشناسد مجری و محل و علم سیر کردن در طریقه رفتن خود را و آنچه را که باید بآن مرتبط و متصل باشد و آنچه را

که باید از او مجانب و منفصل باشد و خالص می‌سازد وحدت را از برای خداوند و اقرار بطاعت می‌نماید اطاعت و فرمان برداری او را پس

هرگاه که کرد این کار را بوده است درک کننده و یابنده آنچه را فوت شده است و گذشته است و وارد شونده بر آنچه آینده است و می‌شناسد حالی را

او که در آنست و می‌داند که از برای چه او در اینجا می‌باشد و از کجا آمده و بکجا می‌رود و اینها همه از خاصیت تایید نمودن عقل و اشراق نمودن نور

علمی است پس حیات و سعادت انسانیت و کرامت و بزرگی است که از تصدیق آنچه در اینجا بیان شده است حاصل گردد و غایت و لقب بهره از حقیقت عقل و نور

علمی آن داشته باشد و اگر نداشته باشد پس لا فرق میان وی و حیوان از نفس ناطقه و نور حیات تحصیل نمودن او باشد و آنکه از روی آن صاحب تصرف عقل و تربیت نماید و کی *والعلم*

علم اگر آن است و عالم آنست و فهم و فطنه این است تا لوح دل‌ها علم تقوی کالواح اهل یقین و دین · و از تقریرات مذکوره و مضمون اخبار معلوم گردید و

که معنی آنکه عقل ارتباط و علاقه بوجود اهل و ارباب خود که از نبی او آمده است همه پیوسته و مولع و معدن و صحیفه اخبار اینها تمام کسب و تحصیل شده

بالضرورة لازم که ماده استعداد است او است و اینهاست کرده است بنیاد علاقه و فهم و دانش و ارتباط علم و بینش را که عبارت است از کیفیت ذرات انسانیه و حیات

نفس عقلانیه مذکوره با اینها هم برسانند و بواسطهٔ آن بینش و ادراک نمودن ایشان هرکس مرکبات و معقولات را که از عوالم محسوسات و مشاهدات است

حاصل بکند و از این و بواسطه انسان از حیوان جدا می‌شود و ارباب عقل و بینش از ارباب جهل و بیقین ممتاز می‌گردند چونکه بینش حیوان مختص است بادراک حواس و حرکت

نمودن بالاراده است لا غیر و ادراک حیوانات منحصر بعوالم محسوسات است که عبارت است از مبصرات و مسموعات و مشمومات و مذوقات و ملموسات

و دو عالم دیگر که عبارتند از عالم مخیلات و موهومات که از نوع حق و شبیه عالم محسوسات است الحق و در فهم و ادراک عوالم ما فوق آنها راه کو

عوالم معقولات و غایبات از حواس هفتگانه است که عبارت است از قوت باصره و سامعه و شامه و ذائقه و لامسه و واهمه و متخیله

بعقل و بینش است و هم چنین است فهم و ادراک اشیاء جهل و اهل یقین و معنی حیات و هر چند که در صورت ظاهر معنی بنی نوع انسان است

و معنی انسان و اهل العقل و اهل یقین ادراک نمودن و فهمیدن غایبات ما فوق عالم محسوسات است که آنها را عالم معقولات گویند الا بعضی

عقول و نفوس که عبارت است از ایمان بکیفیت نورانیه علمیه مذکوره در کتب آسمانی را ایمان نمود لا غیر و از اینجاست که خداوند تبارک و تعالی

در بعضی کتاب خود وصف مؤمنین و تعریف متقین را که عبارتند از انسان واقعی و ارباب عقل و اهل یقین با ایمان آوردن بغیب و درک

نمودن عالم ما فوق محسوسات را فرموده است و این وصف و تعریف از کافرین و منافقین که ارباب جهل و اهل یقین [؟] عقل نموده

فرموده است الم ذلک الکتاب لا ریب فیه هدی للمتقین الذین یؤمنون بالغیب ویقیمون الصلوة ومما رزقناهم

ینفقون والذین یؤمنون بما انزل الیک وما انزل من قبلک وبالآخرة هم یوقنون اولئک علی هدی من ربهم

واولئک هم المفلحون ان الذین کفروا سواء علیهم ءانذرتهم ام لم تنذرهم لا یؤمنون ختم الله علی قلوبهم وعلی

سمعهم وعلی ابصارهم غشاوة ولهم عذاب عظیم ومن الناس من یقول آمنا بالله وبالیوم الآخر وما هم بمؤمنین

یخادعون الله والذین آمنوا وما یخدعون الا انفسهم وما یشعرون فی قلوبهم مرض فزادهم الله مرضا ولهم عذاب

الیم بما کانوا یکذبون واذا قیل لهم لا تفسدوا فی الارض قالوا انما نحن مصلحون الا انهم هم المفسدون ولکن لا یشعرون

واذا قیل لهم آمنوا کما آمن الناس قالوا انؤمن کما آمن السفهاء الا انهم هم السفهاء ولکن لا یعلمون واذا لقوا الذین آمنوا قالوا

آمنا واذا خلوا الی شیاطینهم قالوا انا معکم انما نحن مستهزءون الله یستهزئ بهم ویمدهم فی طغیانهم یعمهون اولئک

الذین اشتروا الضلالة بالهدی فما ربحت تجارتهم وما کانوا مهتدین الی یعنی قسم بخدا که این عظایا بزرگ او وی است

کرامت کتاب و این قرآن نیکی و دین و در آن بینی باشد و از جانب خداوند نزول یافته است و راهنما و هدایت کننده است مر پرهیزکاران را و تقوا

دلان را چونکه ایشان شده‌اند بسبب اشراق عقل و نور علمی که در سینه ایشان است عرض و رنج بعنایت آن می‌کنند و منتفع بضیاء و انوار آن می‌گردند

نه جزایشان را از آنجا که ضیاء و نور قرآن در عالم غیب و باطن از برای نفوذ نمودن او مانند نور دیده بالمثل است مر ارباب بینش را پس نور دیدهٔ

حس محسوسات از برای نفوذ نمودن نور چشم که دیده ظاهر است پس همچنانکه نفوذ نمودن نور چشم ظاهر و احاطه نمودن آن با شیاء محسوسات

حسیه موقوف است بر بودن ضیاء آفتاب و ماهتاب و امثال اینها که در ضیاء و نور داده باشد بنور چشم احاطه و تکیه نمایند دیدن آنها و

همچنان نفوذ نمودن و احاطه کردن نور چشم باطن باعیان و حقایق موجودات عقلیه غیبیه موقوف است بر بودن ضیاء و قرآن و انوار کلمات

و امثال آنها از کلمات کاملین و عارفین که در نور و ضیاء بغیب بالنسبه بنور چشم باطن سایر پیروان ابجد و اشتیاق نمایی دارند و عبد الله اکرم تحقیق

و نوع بعضی منفعتی در هر چیز کاران را که منقطع شود کتابت و مهندسی بسیار از آن میشود نموده است و فرموده است که ایشان آن چنان [illegible]
میباشند که ایمان میآورند به غیب و چون شنیده چیزها را که دیده نمیشود و غیر محسوس است و آثار علامات و دلیل بر ایمان آوردن ایشان [illegible]
که بر پا میدارند نماز را و انفاق می نمایند از هر چیزی که ما به ایشان رزق داده ایم و عطا فرموده ایم و [illegible] ایشان [illegible]
میآورند به قرآن که نازل کرده شده است بسوی تو ای پیغمبر و به هر کتابی که نازل شده است پیش از تو بر پیغمبران دیگر و ایشان اعتقاد دارند آخرت
عارف میباشند و از صفات و احوال آن دار یقین میدانند چون که معلوم است که مشغول شدن بکردن نماز و روزه و سایر عبادات و دادن خمس و زکوة
و سایر انفاقات و به جا آوردن اعتراف [illegible] که منزل من السموات موجب نفع و خاتمه و لذت و خاصیتی که با عالی و جلی باشد
نیست پس معلوم شد که در نظر اهل ایشان که چشم عقلی و نور علمی ایشان است منافع و فواید و لذت و خصایص [illegible] است که اعمال و غایب حق است به
سبب آن اموال و نفوس خود را بذل میکنند و در غایت شوق و رغبت تمام اقبال و اقدام بر اعمال مذکوره می نمایند و آن منافع و فواید
که در نظر اهل ایشان آمده است عبارت است از دخول در قرب خداوند و لذت صحبت و مناجات او و وجود او است و از سعادت دنیا و آخرت و از جزء
شدن اعمال و عبادات و انفاقات ایشان و در آنجا برکت نمودن [illegible] و اکثر است [illegible] ایشان و حق و صدق [illegible]
داشتن قرآن و آنچه نازل شده است بر پیغمبران و مثال اینها که یکی از عالم غیب و هر یک به نور علم و ایمان [illegible] است [illegible] منافع دنیوی
نیست و آینده که در نظر عقل معیشتی و علم دنیوی بناء و حیات و علامات و آنچه منافع آن آمده است و اعمال و غایب در نظر ظاهر و حس ایشان است موجب
و سبب مرتکب شدن ایشان اعمال شاقه را شده است و سبب بذل کردن ایشان از برای این نفس و مال خود را کرده است و این خصلت اسلام از آنچه دانسته
غیبیه دنیویه با اقرار به باشد از خصایص بنی نوع انسان است و از دیگر انواع حیوانات بهره از آن ندارند چنانکه معلوم است و دیده میشود که انواع حیوانات را
امر معیشت خود عاقبت [illegible] و نگاه داشتن [illegible] از برای امر آن شب و گرسنه شدن است [illegible] که هر چه از محسوسات غایبیات است ندارند و احوال آینده را
غایب از نظر حس خود را که مستحق ما بر معیشت است نمی فهمند مگر آنکه امور منتقل ببینند و معاد را با بنده نفهمند و اکثر بعضی از افراد انسان در [illegible]
حیوان اتفاق افتند که از این مقوله امور که از غیبیات است بیابد و نفهمند آنچه معلوم شود که نظر ایشان [illegible] از عالم عقل علمی [illegible] است
و ایشان بهره از انسانیت دارند هر چند که در ظاهر الصورت حیوان باشند چنانکه کفار و منافقین که از عالم حیوانیت محضند و در باطن بهره از انسانیت و عقل علمی
دارند [illegible] در ظاهر الصورت انسان میباشند لیکن [illegible] الصورت بوجود نور علمی و شعاع عقلی که در مرتبه علم غیب حقیقی [illegible] در آن
جهود [illegible] گشت و صورت ما و این بر آن مرغلی [illegible] و آیات ایمان نبودن در [illegible] طایفه منافقین غیب [illegible]
ایمان و درک ایشان ایمان نبود و از نموده که آن طایفه منافقین که ایمان به غیبیات ندارند منقطع نشود و چنانچه قرآن میفرماید است که مثل
میباشند به جهت [illegible] بر یک نوع [illegible] از جانب [illegible] ایشان دانسته که به جهت [illegible] رستگاران و فوز یابند و کمال
با موارد [illegible] ایشان در [illegible] بودن ایشان به جهت [illegible] برکت [illegible] نبودن ایشان است [illegible]

اند

از شرف آثار و اعتراض خصایص و علامات عقل است که دانسته است ایشان را بر ایمان آوردن معقولات چشم عقلی که بهان نور علم است
الغیب والعهد نفی خصلت [illegible] خاصیت مزبوره از کفار نموده و فرموده است که هر یک بتحقیق که کافر شدند مساوی است بر ایشان که ایمان است
در نزد ایشان که اندازه [illegible] ایشان را یا نکرد [illegible] نمایند ایمان میآورند چونکه اندازه و تخویف نمودن پیغمبر ایشان را [illegible]
که آینده و غایب از حواس ایشان است و قوه عاقله و نور علمی که بواسطه آن درک اظهار آنچه بر حسب [illegible] ایشان نمی باشد از کجا [illegible]
از ابناء و جهال و اهل حمیت میباشند ما از ابناء و عقل و اهل علیین و همین معنی را بیان نموده و فرموده است که ختم و مهر نموده است خداوند [illegible]
ایشان در گوشها و چشمهای ایشان غشاوه و پرده عظیمی میباشد پس الهای ایشان مفتوح نگردد و منفذی نو برای رسیدن شعاع عقل
و نور علمی ندارد و دانایان ایشان از چشم و گوش ظاهر ایشان [illegible] را بعد از آن مرتبه ایشان نیست و مثال ایشان در منقطع شدن [illegible]
نور نبوت و انذار و تخویف پیغمبر و علم اهل مثال شخص کور است در عالم ظاهر که چونکه بصیرت ظاهری ندارد و هر گاه نور و ضیاء و آفتاب [illegible]
منقطع نشود و فایده نمی بینند چنانکه در دیگر بصیرت ظاهریه باشد و ضیاء آفتاب نباشد هرگاه نور چشم ظاهر او منقطع نشود و فایده
نمی بینند و بعد از آن بیان غرض و غایت امر ایشان را [illegible] و فرموده است که طایفه کفار مثل طایفه مؤمنین و متقین رستگار و فایز نمی باشند بلکه غرض
و غایت امر ایشان به جهنم میباشد و از برای ایشان عذاب عظیمی است چونکه واسطه [illegible] غرض و غایت امر رستگاران و جهان نور و بهشت است و [illegible]
جهنم که غایت امر کفار و گرفتاران و جای [illegible] است میباشد چنانکه در غایت امر [illegible] علیین و سجین و هدایت و ضلالت نور و ظلمت [illegible]
ابناء و عقل و اهل علیین و صاحبان نور و علم و هدایت بسوی نور و بهشت است و مرجع ابناء و جهل و اهل سجین و صاحبان ظلمت جهل و ضلالت بسوی [illegible]
و جهنم است و بعد از آن شروع در توصیف و تعریف و بیان احوال و علامات اهل نفاق که طایفه میباشند که در عالم ظاهر جوارح و حرکات
و سکنات خود را با حرکات و سکنات ابناء و عقل و اهل نور و ایمان شبیه و موافق میسازند و در عالم باطن قلوب و عقاید و نیات با ابناء جهل و اهل ظلمت و کفر
و سجین مطابق میباشند فرموده و فرموده است که بعضی از مردمان میباشند که میگویند در زبان و در ظاهر جوارح خود که ما ایمان آورده ایم به خداوند و بروز
آخر و معاد و ما از ابناء و عقل و درک کنندگان غیبیات و معقولات میباشیم و حال آنکه نیستند ایشان از ایمان آورندگان و درک کنندگان
عالم غیب بلکه خدعه و حیله می نمایند با خداوند و با کسانی که ایمان آورده اند و از ابناء و عقلند و حال آنکه خدعه و حیله نمی نمایند ایشان مگر با نفسهای
خود ایشان چونکه نفوس و ذوات خود را به این حیلها و خدعهها از جمله رستگاران و فوز یابندگان می پندارند و یا آنکه بر آن نجات و فوز نفوس
بر آن اثبات است به ظواهر و حرکات پس مرجع حقیقی ایشان در دار معاد که دار حقیقی و محل ظهور حقایق و بواطن است به بوار و نقمت و عذاب است
و لکن ادراک و شعور در هیچ یک از ابناء خود نیست و از جمله علامات و حالات ایشان است که هرگاه گفته شود مر ایشان را که ایمان
بیاورید و از ابناء و عقل بشوید هم چنانکه ایمان آورده مردمان جمیل العقیده که از ابناء و عقل و اهل ادراک غیبیات میباشند جواب بگویند که آیا
ایمان بیاوریم ما هم چنانکه ایمان آورده اند سفها و نادانان چونکه به سبب جهل و خدعه کرده اند و غیب و حقایق را نمی فهمند ابناء و عقل و اهل
ادراک

غیب و حقایق را سفیه و جاهل میدانند و خود را که ادراک ایشان منحصر بعالم محسوسات است دانا و عاقل می‌بینند از نهایت بی‌خردی و نادانی غافلند که
آگاه باشید ای مؤمنین که ایشانند سفها و جهله لیکن نمی‌دانند و جهت انحصار درک ایشان است بامور ظاهر چونکه ادراک حقایق و غرایب امور غیب
ظاهر را کوتاه‌بینند که با وجود عقل و علم بآن نرسیده‌اند و حال آنکه این علامت دانا و عاقل بودن است نه غیر آن و کمال علم او دانا بودن
و آثار عقل و دانش چه چیز است چونکه دانستن این امور از غیبیات در آیه که بواسطه اشراق عقل و نور علم دانسته نبوده‌اند جز آن و از جمله علامات
و علامات ایشان ایضاً آنست که هرگاه ملاقات می‌نمایند بآنها که از خواص مؤمنان که ایمان آورده‌اند و از اهل عقلند می‌گویند بایشان که ما هم ایمان آورده‌ایم
و از اهل عقل می‌باشیم و هرگاه که خلوت می‌نمایند با شیاطین خود از نوع جنس خود شان می‌گویند که بتحقیق ما با شمائیم و از نوع و جنس شمائیم
و ما که نیستیم مگر استهزا کننده و ما بایشان استهزا کننده بودیم و در این قول و واقع ثابت بودیم با ایشان نبودیم بی‌اعتقاد سخن به
با ایشان بدین طور که در سکه اهل دنیا که در جهات و ضلالت و سفاهت خود و بر دو دل بسته چونکه هدایت و ایمان بامور عقل و علم و تعقل نمودن
معقولات و غیبیات را قبول کرده‌اند خصایص هستند که از اهل جهل محض و حس صرفند و خریده‌اند ضلالت را بهدایت و ظاهر را بباطن و حس را بعقل و علم
پس ربح نکرده است و سود نکرد تجارت ایشان که مشغول بدان شده‌اند در دار دنیا و نیستند که بوده باشند از اهل هدایت یابنده و کمال و تعقل کننده معارف
و تمیز دهنده کمال سود ربح را از خسارت و ظاهر را از باطن و حس را از عقل و دنیا را از آخرت چونکه هدایت یافتن و تعقل نمودن این امور ایضاً از جمله
عقل و از غیبیات است و مرحای ظاهر و در نیابد احساس آن نتوان نمود این است تفسیر ظاهر این آیات و بسبب مشتمل بودن آن بر فواید بسیاری از
خصایص عقل و جهل و آثار مومن و کافر و علامات منافق و علامات اهل علم و عقل و اهل سفاهت و جهل با وجود طول و تفصیل ذکر آن شد و مخفی
نماند که در این که فیض عقل و نور علم از کفار و منافقین منفی و مسلوب است و ایشان بهره از آن ندارند و مضافین انعام و ملحق بحیوانات میباشند احادیث
مستفیضه ایضاً وارد شده است و مضمون آنها این است که ارواح پنج است روح حیات و حرکت و روح تحقق و حرکت و قوت و روح رغبت و شهوت
و در چهارم همین فیض عقل و نور علمی است که ما در این تحفه در بیان آن می‌باشیم و از پنجم آخر مرتبه روح ایمانیست که در صورت کمال و تمیز آن بکلمه
الهیه ایضاً شده است و آن عبارت است از روح قدسیه که غایة الحقیقه عبارت است از اشراق نمودن عقل تمامه و کامله و آن روحی است که از تمام
حوادث آفات مصون و محفوظ و از حالات خواب و غفلت و سهو و نسیان و لهو و لعب و باطل بری و آزاد است و صاحبان آن بواسطه آن عالم و
عارف بر جمیع موجودات علمانیه از تحت الثری تا فوق العرش می‌باشند و در انبیا و مرسلین و ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین تا می‌ماند از آن
می‌باشند و در مؤمنین و نجبه المتقین چهار روح که عبارت است از ما سوای روح قدسیه می‌باشد و در کافرین و منافقین و سایر حیوانات سه روح که عبارت است
از روح حرکت و روح قوت و روح شهوت می‌باشند و صاحبان پنج روح نفس عقل سابقین و مقربینند و صاحبان چهار روح اصحاب یمینند و
صاحبان سه از ارواح نوع بشرند نه حیوانات اشیا و اهل جهل و اصحاب شمال می‌باشند و اهل علوم در این تحفه آنست که عقل بهم علم است و بجهت آن
نور و عقلت و الهی مرتبه است و در آیات و احادیث بیان عقل فی نفسه و جلالت شأن او شده است آن نور و اشراف ظهور است که در بواسطه آن حاصل

درک نمودن

درک نمودن معقولات و غیبی شهوت و معرفت غیبیات و غیبی و کمال وجود و ذوات موجودات ماست حاصل آید نیز آن از قبیل علم
و معرفت به خداوند و صفات ثبوتیه و سلبیه و معرفت حقوق وعده و وعید و درجات دار الدنیا و آخرت و معرفت عظمت و قدرت و حکمت و قضا
و قضا و قدر آن و امثال اینها که از غیبیات و معارف الهیه است و از قبیل علم و معرفت بنبوت و امامت و ولایت و وصایت و خلافت انبیا و اولیا
و اوصیا و معرفت اعتقادیه و مرتبه ریاست و عصمت و نزاهت ایشان بر اوصاف و شروط و علامات ایشان و امثال اینها که از غیبیات و معارف
نبوتیه و ولویه است و از توابع و ملحقات معارف الهیه است ایضاً و از قبیل علم و معرفت باصناف ملائکه از کروبیین و مقربین و مدبرین و غیرهم
و معرفت بحوالی که ایشان کار رانمایند و مشغول از عالم جبروت و ملکوت اعلی و ملکوت سافل و ملکوت غیب و معرفت بطرق انزال کتب و کیفیت
وحی و مشتمل شدن ملک بصورت بشر و امثال اینها که از لواحق و توابع و معارف نبویه و ولویه و الهیه است ایضاً و از قبیل علم و معرفت بعوالم کونیات
در ضمن بسیاری از روایات و علامات الوهیه در بو حیث که از غیبیات و معارف آفاقیه الهیه است و از قبیل علم و معرفت بنفس خود و دقایق و حقایق
و مراتب و مقامات و مشتمل بودن آن بر عالم کبیر و معرفت اطوار و اخلاق آن از خصال حمیده و رذیله و معرفت لطائف روحانیه و کمال و نقصان و حیات
و هلاکت آن و امثال اینها که از غیبیات و معارف انفسیه است و از قبیل علم و معرفت بدنیا و حقیقت آن و بعد از خداوند و مشغول بودن آن و فنا و غرور
و فتنه و زینت و سم بودن و حق صور و مرد بودن آن و معرفت بشیاطین عداوت و دخل و تسلط ایشان و طرایق التعرف و تقرب و معرفت آنها
با بنی آدم و معرفت بحقیقت موت و حیات و عالم قبر و برزخ و سؤال منکر و نکیر و سایر اوضاع و احوال آن و امثال اینها که از معارف آفاقیه متعلقه
بانفسیه است و از قبیل معرفت معاد و دار آخرت و بقاء و ابدیت آن و معرفت بهشت و نار و صراط و میزان و شفاعت و مقام محمود و حوض کوثر
و نشر و تطایر کتب و اعمال و تجسم اعمال و تشکل آنها و ملازم بودن انها بانسان و سایر اوضاع و احوال آن و امثال اینها که از غیبیات و معارف معادیه است
که از توابع نفسیه است و الهیه هر دو پس جمیع اینها را بچشم باطن و نور عقل و علم که از خصایص انسانیت است باید شناخت نه بحواس ظاهره که از خصایص
حیوانیه است و بطریق اجمال آنست که دنیا دار و ضیاع که دار تجارت و زراعت است باید که خود را و عقل را و دنیا را و آخرت را بنحوی که شایان است
بشناسد و او تجارت گرد خسارت و زراعت آن خالص شود و آن با منفعت و حاصل آن با خود برکت دهد به از شرور و عذاب عادیه خود را بر
پس خدا را با الوهیت و ربوبیت و عظمت و قدرت و عدالت و حکمت و قهر و عزت و غضب و رأفت بشناسد و در مقام معرفه و حرمات او امر و نواهی
آن و شاکر بر نعماء و صابر بر بلاء و راضی بقضاء و تعظیم کننده جناب او و تسلیم در امر او و خاشع و خائف و راجی از عذاب و عقاب او بخود و فرزندان
عبودیت او و ترک حقارت و تقصیر در جنب او و ذلت و بیچارگی در بار او که عبد مملوکیست که لا یقدر علی شیء و هو کلٌّ علی مولیه شناسد
و در انقیاد و عبادت و ذلّت و مسکنت و جهد و ریاضت و صدق و یقین و حسن نیت و حضور قلب و سنن و آداب و اخلاص و خشوع و حیات خود را
و اراده خود بر او دقیقه الهیه تسلیم و بجزو ذات خود را الا اگر بدون تسلیم و تفاوت در غایت و بالا آن حال خود را به تفاوت بمثل طلا سیما و غیره
از خرید و بیع جزء آن نشیمنات و نقصانات و اراده قرار به هر دو خداوند منزلت آنچه در بیان و ارادت ایشان مذکور مانند جانکه در کتب و

نیل این دو مرتبه ازین دو منزله الوهیت و عبودیت ما برسد نزار آقایان ورز حیران نموده اند و فرموده که حرب بکم من انفسکم
الخ الایة که فرموده کذلک نفرق الایات لقوم یتفکرون دنیا را و ما بین عز و سرور و فنا و زوال و محل خرابی حق و زینت
و مشغول شدن با معال و طاعات لشتابد بدو زاهد در آن و بخفض مرتبه متکراته آن و تارک مرتات شهوات در پی تجلیل آن و ترک زینت
نبودن و بخشنده بموجود و بوده آن و فرار کننده و گریزان از لذات آن و علم و البصر با فات و مهلکات و خطرات آن و دار آخرت بدار حضر
و مقر و عالم البقا و استقرار و روز حصار زراعت و تجارت خود دانسته و آنچه دارد و دیده هر و سکینه در آنجا ذخیره خود میدارد و تحصیل
نقل و نقش و عبادات و حفظ و طهارت و تزویر و ستایش و شناسد و اوراهیشه عدو خود داند و با آن در محاربه و مجاهده و ملازمت نمودن مشغول ابدیه
و از آن غافل نباشد و هرا که آن علوم و معارفیکه تعلق بحقیقت مبدء و معاد و نفس و شیطان و حقایق اشیاء و با الاعمال آنچه تعلق بحقیقت
و طریقه دارد و از فضایل و کمالات نفسانیه دورنیه انکیس است و آنچه تعلق بکیفیت اعمال و صدور شریعت دارد و از کمال و فضایل خارجیه نفس
انکیس است لکن متصل بجسد نفس است اعضا این معنی که در دار معاد و دار آخرت آنچه تعلق بحقیقت و طریقت دارد موجب نور و بها و زینت
و جلال و جمال ذات نفس انکیس میشود از قبیل نور و بها ذات در عالم وجود هر که لازم ذات حقیقت دارد و هر صاحب شده و آنچه تعلق بشریعت دارد
موجب زینت و اسباب خارج از نفس که جسد است و متصل بنفس است اعضا میشود از قبیل حله و نقره که در او جواهر را بآن زینت ما بیابد مطلق علوم
و معارف موجب کمال و جمال ذات نفس است بکمال ذاتیه با عارضی متصل بآن چنانکه اعمال صالحات که در این دار خارج و منفصل از نفس است در دار
معاد موجود و متصور بکمالات و جمالاتی میگردد که متعلق بنفس است لکن خارج و منفصل از ذات نفس است در دار معاد و موجود و متصور بکمالات و جمالات
میگردد که متعلق بنفس است لکن خارج و منفصل الذات است از قبیل حور و قصور و غلمان و ولدان و مأکل و مشارب و کثرت و خدم و حشم و غیر آن
در مثال این ما پس جزاء علوم و معارفیکه متعلق بحقیقت و طریقت ذات نفس است جنت روحانیه و نفسانیه و جزاء آنچه متعلق بشریعت و بکیفیت اعمال
و خارج از نفس است جزاء حور و اعمال جنت جسمانیه است **للمؤلف** تاج شاهی طلبی گوهر ذاتی بنما ✤ ور خود از گوهر جمشید و فریدون باشی ✤ نکته عشق بکوم
بزبان سهو مکن ✤ ور نه چون سکندر از آب حیوان باشی ✤ کار دل رفته تو در خواب پریشان اندیشی ✤ که روی زنده که مرلبی جگنی چون باشی ✤
تحفه بدانکه از برای نور علم از حیثیت وجود و درجه حسب حصول از تبه چهار شده اند حسب قوت وجود و در حصول آن و تعلق آن بنفس اتصافا بمرتبتی چهار شده اند حسب
ثبات و زوال آن اتصاف مرتبتی چهار شده اند حسب قوت و کثرت و دوام درجات آن اتصاف مرتبتی چهار شده اما مراتب وجود و حصول آن پس چهار مرتبه است
اول آنست که بعد از تکمیل نفس نباتیه و حیوانیه و حس نمودن نفس جزئیات را بواسطه حواس ظاهره و جملات حیوانیه مستعد میگردد به یکی عقل استعدادی
برای درک نمودن و دانستن آن کلیات را بواسطه تخیل عقل و نور علم در نزد حکما و تعبیر از این مرتبه بعقل هیولانی و در شرع بعقل فطری و مطبوع شده است
و این اول مرتبه حصول وجود نور علم و اشراق علمی عقل است و محض استعداد و قابلیت و حصول آن علم است و فرقه از ارباب بیان کرده اند که مرتبه ابتدا و مابه سوم
که معنی استعداد محض است کرده اند دوم مرتبه دوم آنست که حاصل میشود در نفس بالقوت معرفت و علم با بالاشتراک اما باعتبار معنی علم آنچه مرتبط است
فو...

محسوسات اشتراک دارند و آنچه بواسطه آن از یکدیگر ممتاز میشوند سبب در این وقت عالم معقولات کلیه میگردد یا مفهوم آن از قبیل حرارت
و برودت مطلق و بیاض و سواد مطلق و امثال اینها با قضایا کلیه از قبیل حکم نمودن و عالم شدن باینکه اجتماع نقیضین ممتنع است از قبیل بودن اجسام
و قدیم و حادث بودن مثلا محال است و از اینجا از این سبب حاصل میشود در نفس بکیفیت ملکه که از استعمال ملکه که و بعد از برای متعقل شدن و دریافت کردن
مر کلیات و معقولات را و امکان این مرتبه را عقل بالملکه گویند بجهت سبب شدن او بجانب مر حاصل شدن ملکه را در مرتبه سیم آنست که حاصل میشود در نفس
قوت و قدرتی که مرکب نمودن و فهمیدن هر قدر که خواهد از کلیات و معقولات را و این مرتبه را عقل بالفعل گویند بجهت حصول قوت و قدرت قریب
بر فهمیدن و فهمیدن و دانستن گویا بالفعل فهمیده و دانسته اند از شرع و در آیات و احادیث تعبیر از این دو مرتبه با یمان و بروح ایمانیه و بسکینه
و به کلمة التقوی و بنور و حکمت و امثال اینها شده است مرتبه چهارم آنست که حاصل میشود نفس را قوت و قدرتی بسبب او ارادی نمودن آن از تحصیل و تحقیقات
و مسوارف محسوسات بر فهمیدن و استخراج نمودن کلیات و معقولات را بطوریکه کشف و دانستن از همگی اینها از برای آن حاصل است و جمیع را
بطریق جمعیت دانسته و این مرتبه را عقل مستفاد گویند بجهت استفاده نمودن نفس جمیع کمالات را از مبادی عالیه و عقول فعاله و این آخر مرتبه
حصول وجود علم است که مخصوص انبیاء و اولیاء است و تعبیر از آن در زبان شرع بروح القدس و بروح عصمت و کلمة الله شده است اما مراتب
اوقات و مواضع تعلق آن بنفس پس مختلف میشود حسب اختلاف اوقات حصول قابلیت و استعدادی دیگر در عالم صلب پدر با آن تعلق گرفته
و بگردد چونکه مرا عالم و از اهل علم بوده است و نطفه که از آن حصول یافته و بعلم رسیده و در صلب آن قرار و جای گرفته در همان وقت حظ و نور وافر
مستعد باستعداد مخصوص و قابل انقابلیت متعلق نور علم نور علم بوده است دیگری دیگر در عالم رحم مادر با آن تعلق میگردد چونکه ماده آن عالم و از اهل علم
بوده است و در دیگری در مهد و عالم طفلی تعلق گرفته و از اینجاست که در احادیث رسیده است که نطفه علم برات و نطفه دیگر بکتب نمودن است در کلمات
کما هو عرفاء رسیده است که ولد العالم النصف العالم و ولد الطیب نصف الطیب و همچنین است که صفات قبلیه و اخلاق نفسانیه جد و پدر و مادر
تاثیر در نطفه میبخشد و تاثیر بخشیدن صفات جسمیه و بدنیه آنها از اینجاست که ذکر نموده اند که اکثر صفات قلبیه پدر و مادر مثل الحق و الخلق
نفسانیه است که جسمانیه لا محالة فرزند با از انبیاء و با از اولیاء میشوند و دیگر در دیگری در عالم طفولیت و در اوقات رضاع و شیر خوردن
تعلق میگیرد بجهت عالم بودن دایه و شیر دهنده و آن چونکه شیر را تاثیر شدید است در نفس و از اینجاست که در احادیث نهی شده است از شیر
کنیزی زانی کردن نمودن زنان و دیگران از انبیاء و مصاحب مرتاضان شده است و در دیگری بعد از آن و بواسطه تاثیر صحبت فیض علم و اولیا
آنکه از اهل علم و فضائل مباشرند تعلق میگیرد و از اینجاست اطفال که شدید بر انتخاب نمودن مجالس و مکالمه اطفال از نزد اهل عقل و ال
شرع رسیده است و در دیگری در دایم بموقع آن که غالبا حسب اقتضا جمعیت اوقات و نزد اسباب است تعلق میگیرد در حسب بحث و انواع
جمعیت و حصول استعداد مر او برای آن در آن وقت بسبب اصل جبلی فطرت و اسباب حکمت خداوندی و جهات حکمت بار تبارک و تعالی تعالی الملک
بیان نمودیم و در دیگری بعد از تمام و موقع آن بطریق مجاورت و عادت و کسب و تحصیل تعلق میگیرد و در شبهه بخلاف این مراتب مذکوره نیست

در ضمن این حدیث که روایت نموده است ابو اسحاق ابن عمار از جناب امام جعفر صادق علیه السلام که عرض نمود از آن حضرت که من با مردم سخن بوده‌ام و تکلم
می نمایم با او بعضی کلام و مرام خود را پس می‌شناسد تمام و کمال آن را و بعضی دیگر چنان است از مردمان که تکلم می نمایم با او پس استیفا می نماید
تمام کلام مرا بعد از آن رد می نماید بر من تمام کلام مرا چنانچه گفته بودم و بعضی دیگر از مردمان چنان است که تکلم می نمایم با او پس می گوید اعاده
نما دو مرتبه بگو پس آن حضرت فرمودند که ای اسحاق آیا نمی‌دانی که چه سبب است این اختلاف مردمان در فهم و فطانت ایشان پس عرض نمود که نه
پس آن حضرت فرمودند که الذی تکلمه ببعض کلامک فیعرف کله فذلک من عجنت نطفته بعقله و اما الذی تکلمه فیستوفی
کلامک ثم یجیبک علی کلامک فذلک الذی رکب عقله فی بطن امه و اما الذی تکلمه بالکلام فیقول اعد علی
فذلک الذی رکب عقله فیه بعد ما کبر فهو یقول لک اعد علی یعنی آن کسی که تکلم می نمایی با او به بعضی از کلام خود پس
می شناسد تمام کلام تو را پس آن شخص است که سرشته شده است نطفه آن با عقل او و اما آن کسی که تکلم می نمایی با او پس استیفا می نماید
تمام کلام تو را بعد از آن جواب می دهد تو را بر کلام تو پس آن شخصی است که ترکیب کرده شده است عقل او در او در شکم مادر او و اما آن
شخصی که تکلم می نمایی با او بالکلام پس می گوید تو که اعاده نما دو مرتبه بگو پس آن کسی است که ترکیب نموده شده است عقل او در او بعد از
که بزرگ شده است پس از این جهت است که می گوید که اعاده نما دو مرتبه بگو حافظ ای در رخ تو پیدا انوار پادشاهی در فکرت تو پنهان
صد حکمت الهی فلکت تو بارک الله نور ملک این کشور ده چشمه آب حیوان از قطره سیاهی بر صورت نشانه انوار اسم اعظم
ملک از تو ثابت و خاتم فرمای هر چه خواهی در حشمت سلیمان هر کس که شک نماید بر عقل و دانش او خندد مرغ و ماهی و اما راست
ثبات و زوال پس مختلف می‌باشد بحسب اختلاف استعدادات محال و قابلیات اشخاص و موجب آن [illegible] بحسب ثبات و قرار است
و هر گز زایل نشده است و نخواهد شد به سبب آنکه ذات و صفت و عوارض عالم طبیعت آن هر دو از جوهر عقل و عالم علیین است و طبیعت و مزاج آن بهیچ حال
و صفات چنانچه ایضا از قبیل انبیا و اولیا و سایر علما و مؤمنین عباد الله الصالحین و در دیگران هرگز ثبات نیافته و البته زایل بوده و چنانچه
خواهد بود به سبب آنکه ذات و صفت و عوارض عالم طبیعت آن هر دو از جوهر جهل و عالم سجین و اسفل السافلین است و منافی با جوهر عقل و اشراق انوار
آن نداند و چنانکه سابقا تحقیق آن گذشت از قبیل کفار و منافقین و به سبب آنکه طبیعت و مزاج عالم طبیعت ایشان از اعتدال و صفا بیرون و داخل
در انحراف و کدورت است از قبیل مجانین و مجنون و دیوانگان و جنون آنکه در جنون الهی طبیعت ایضا یعنی جنون آنکه بی‌ربط از حقیقت
طبیعت عقلیه و نوریه باشد به تحرکات صاحب آن بحکم اتفاق و بدون طبیعت و در عین تصور بی‌اختیار و بعقل و فکر شایسته باشد و اما مجانین
به جنون و ذوق الطبیعه پس از درجه ثبات علم و درجه علم الیقین و حق الیقین می‌باشند هر چند که حرکات ایشان بر وفق عادت و طبیعت غالبه
نباشد و نوع خویشان نبادند از آنجا که محقق شده است که جنون ذوق الطبیعه جنونی است که از شدت اشراق عقل یا عشق حاصل کم طرفیه صاحب آن
حاصل می‌شود و در مجلس از عالم عقل و حس و انتساب و توحید آن غافل می‌باشد و مشغول با ذوق آن که ارتباط به عیان و قرار عشق واهیم ابهام دیدیم

دیجنون

دیجنون الهی گویند می‌نماید و در فقرات مناجات و ادعیه الفاظ که دال بر این حالت است بسیار مذکور شده است و کاملین آن حالت را
بسیار طالب بوده‌اند از آن جمله فقرات دعا کمیل است که و اجعل لسانی بذکرک لهجا و قلبی بحبک متیما یعنی بگردان زبان مرا
بذکر خودت گویا و دل مرا بدوستی و محبت خودت بیتاب و بیقرار و مناجات و این علامت که در کلمات شعرا بسیار رسیده است که عالم عقل
متفاوت بآن مدارد چنانکه گفته‌اند مصرع عقل کو به عرور کو شوانیه عشق گویند مراقبه بلا ماند دیگر گفته‌اند بیت بالای عقل آسمان الهی بار
کان نسخه دور دولت ما هیچ کاره نیست و مراد ایشان از این عقل عقل جزئی است که در غالب افراد و بنی نوع انسان است و عبارت است
از کیفیت از اشراق و تدبیر عقل که بر آن نوع مر این عنصر ظاهر است بعقد عادت طبیعت و مزاج غالب اغلب مردمان و مراد از آن حالت گاه را
عشق و جنون گویند عقل کلی است که عبارت است از اشراق و تدبیر انوار عقل بر تمام و کامل با معنی جوهر که خرابی و عدم عادت طبیعت و مزاج
ایشان بر خلاف طبیعت و مزاج غالب مردمان علاقه این نوع از اشراق کلی را دارد و بنحو جهان و بیقرار می‌شود و در حالت عشق و جنون
و امثال اینها تعبیر کرده باز نوعی گفته‌اند مراد ایشان همین حالت است که ذکر شد مثلا گفته‌اند بیت روز اول که بیشاو سپرده‌اند مرا دیگران را خرد و حرفت
را مجنون کرده و گفته‌اند بیت نشان اهل خدا عاشقی است با خود دار که در شایخ شهر این نشان نمی‌بینم و گفته‌اند بیت در خرابات مغان گر گذر افتد
بازم حاصل خرقه و سجاده روان در بازم و مراد ایشان از خرابات و در مغان و امثال اینها همین عالم الهی است که بشمی خراب
و در پیشانی می‌نماید و هر که معرفت و مرتبه دارد و اصحاب از معانی می‌خوانند که از آنجا که مغ آتش پرست حکم او گویند و بنا که اول مرتبه عشق
ستحسان و دیگر او شمس جرئت بعد از آن قرب بودست و بعد از آن دوست بعد از آن محبت است و بعد از آن خلت است بعد از آن هوا است بعد از آن
عشق است بعد از آن تیم و هیام است و آن آخر و اعلی مراتب است که انکسی را خراب و خرابات تعبیر از آن نموده اند البطلب امر حق طالبی شد و از عقل
مقصود اصلی ما درها مقام نبوده پس بر سر کلام بر بیان مقصود اصلی خود می‌گوییم در و دیگر با بعضی از اوقات ثابت است و در بعضی از اوقات دیگر زایل
می‌گردد و در این باب به اختلاف با معنی صفت و عوارض عالم طبیعت است و در حالت که بیشتر معین و تحقیق از قبیل آنکه حدیثا کافر بوده است و بعد
مومن شده است یا آنکه مدتی مومن بوده و بعد کافر شده است و هر یک از این دو حالت که حالت او در آن که حالت موت است بر آن قرار گرفته
بحال حالت ثبت و ذاتیه بوده است و حالت دیگر از عوارض عالم طبیعت آن بوده است و یا به سبب اختلاف و فتور و عدم اعتدال و انحراف طبیعت و کدورت
مزاج زایل می‌گردد و از قبیل مجانین به جنون او و یا در آنکه نقصت و ضعیف می‌باشند و از قبیل اطفال و کودکان و بعضی از زنان است از ایشان
آنها که حرکات ایشان بر وفق حکم عقل و از نفس ناطقه و قوت عاقله نباشد و آیات و احادیث در تمام این مضامین مذکوره بسیار است از آن جمله
فرموده حضرت موسی ابن جعفر علیه السلام در وقتیکه صغیر السن بوده‌اند و با آن جناب جمعی گاو و گوسفند بود که شتران بچرانیدند و دیگر با ایشان فرو رفتند
بوده‌اند در سینه و یکی از اصحاب جناب والد ماجد خود دید آن شخص گفت با آن حضرت که ای کودک آیا نمی‌بینی که ایشان چرا میکنند بی‌آنکه امر کرده باشیم ما را اطاعت
بعد از آن نهی به ما از آن امر فرموده است ما را با آنکه توکل بخدا نماییم بخطاب حبه از آن نهی نموده است ما را از آن داو فرموده است مارا انکه

اورا من خایم و برادت ازاد به جویم پس آن حضرت فرموده که ان الله خلق خلقا للایمان لا زوال له و خلق خلقا للکفر لا زوال
له و خلق خلقا بین ذلک اعاره بلا یمان یسمون المعارین اذا شاء سلبهم وکان ابو الخطاب ممن اعیر الایمان یعنی بتحقیق
خداوند خلق فرموده است خلقی را از برای ایمان که هرگز زوالی از برای ایمان ایشان نمی باشد و خلق فرموده است خلقی را از برای کفر و هرگز
زوالی از برای کفر ایشان اصلا نمی شد و خلق فرموده است خلقی را در میان ایمان و کفر و عاریه داده است بایشان ایمان را و نامیده میشوند ایشان
قوم باسم معارین و هر وقت که خدا بخواهد هر آینه سلب میفرماید ایمان را از ایشان را و ابو الخطاب از جمله کسانیست که عاریه داده شده است
ایمان باو و السلام علیک یا رسول الله و یا معدن النبوة ـ در کافی نقل کرده است ... ببینی که ... کرده اند ... عاریه
تحقیق کرده ... سوال جواب ... حضرت امام جعفر ... حضرت فرموده
که انه بنفحة النبوة یعنی هر یکه او ... امام ... ذکر شد ... بخره نبوت و از آنجمله فرموده اند که ان العبد یصبح
و یمسی کافرا و یصبح کافرا و یمسی مومنا و قوم یعارون الایمان ثم یسلبونه و یسمی المعارین یعنی بدرستیکه بنده بسا باشد که در وقت صبح مومن باشد
و در شام کافر میشود ... و بنده بسا باشد که در وقت صبح کافر باشد و در وقت شام مومن میشود و قومی میباشند که عاریه داده میشوند ایمان را
و بعد از آن سلب کرده میشود از ایشان و نامیده میشوند باسم معارین و تفسیر آیه فمستقر و مستودع ایضا ... باین مطلب شده است ...
که بعضا ... معارین ذکر شده و از آنجمله فرموده اند امام محمد باقر ... حضرت گفت ... حکم ... برادران ... اهل
دعوت ... از ایمان بسبب ... حضرت فرموده ... رسول الله ... لا یزنی الزانی وهو
مومن ولا یسرق السارق وهو مومن فاذا ... یعنی ... رسول خدا فرموده است که زنا نمیکند زنا کننده
و حال آنکه او مومن باشد ... سارق ... مومن باشد ... جواب ...
کرد با زنا ... مومن ... علی بطنها سلب الایمان منه ... زنا ... بنده ...
با آنکه مومن باشد ... در حال ... مشغول ... زنا ... ایمان ...
ایمان او مراد ... در وقت اشتغال ... شهوت ...
شده بوده است و از آنجمله فرموده اند ... یکون ... القلب ... الایمان ... الکفر ...
یکون ... ایمان و کفر یعنی ... دل انسان ... ایمان و کفر ...
مثل ... کهنه ... پاره ... گوشت ... ابدا ... حدوث ... آن ...
تاثیر داده ... دل ... ایمان باکفر و از آنجمله فرموده اند که ان الله خلق قلوب المومنین
مطویة ... ایمان ... العلم ... رب العالمین ...

خداوند

خداوند خلق فرموده است قلوب مومنین را در حالتی که پیچیده شده است و مجهول واگذارده شده است بر ایمان پس هرگاه بخواهد که
آن را آشکار گرداند ... پنهان و مبهم نموده است ... قلوب را ... بحکمت ... ظاهر
... علم و زراعت کننده ... رب العالمین است ... قبل ازین ذکر شد که مراد از ایمان ... علم
... حدیث ... مراتب ... کثرت ... درجات علم ... اختلاف ...
و حاصل ... حصول آن ... مختلف ... ضعیف است و در دیگری قوی و در دیگر ...
... صادق ... یکی از ...
... علاوه بر وجه ان ...
اخبار بسیار است از آنجمله آیه و رفعنا بعضهم فوق بعض درجات و آیه تلک الرسل فضلنا بعضهم علی بعض و آیه و فوق کل
ذی علم علیم و آیه ... و از آن جمله فرمود جناب امام جعفر صادق علیه السلام ... که ...
بعضی از بعض ... بسبب کثرت فهم بعضی ... بعضی ... بعضی ... بعضی از بعضی ...
از ایشان اکثر از بعضی ... بعضی ... درجات ...
و از آنجمله ایضا حدیث طولانیست که مضمون آن اینست که اگر ... مردمان که چه گونه خلق فرموده است خداوند این خلق را ... ملامت ...
احدی ... خدای ... خلق ... فرموده است ...
... جزء ... اجزاء ...
... جزء ...
یک جزء و یک عشر ... جزء ... دو جزء تمام ... حساب ... سوال ...
... جزء ...
باشد ... جزء ... جزء تمام ... خداوند
خلق فرموده است این خلق را ... مرتبه ... طبعی ...
پس ... هر کس ... طبیعت و فطرت ... در آن ...
... کتاب ... ذکر شده ... حدیث ...
و از آن ... فرموده ... عبد العزیز ... ایمان عشر درجات بمنزلة السلم یصعد منه مرقاة ... صاحب الاثنین
لصاحب الواحد ... حتی ینتهی الی العاشرة فلا تسقط من هو دونک فیسقطک من هو فوقک ...

اسفل منک بدرجة فارفعوا الیک برفق ولا تحمل علیه ما لا یطیق فتکسره ومن کسر مؤمنا فعلیه جبره یعنی ای عبد العزیز

بدانکه ایمان ده درجه است و بمنزلهٔ نردبان است که بالا رفته میشود [illegible]

[illegible]

[illegible]

از راه عقل و حسن را از قبح تمیز بدهند و نظر نه نمایند مراد آنست که اعتقاد نمودن ایشان باین دین محض تقلید و تبعیت [illegible]

و بصیرت خود [illegible] آنحضرت فرموده که [illegible] ثم خاطبه [illegible] ان الله خلق العقل فقال له اقبل فاقبل وقال له ادبر فادبر

فقال وعزتی ما خلقت شیئا احسن منک او احب الی منک بک اخذ وبک اعطی [illegible]

[illegible]

[illegible]

و تفاوت مراتب و درجات انبیا و رسل و صاحبان مشیتی و عقلیات بیعه کرده در هر عصری از اعصار یکفردی از افراد بنی نوع انسان باید باشد بعنوان رسول
که استعداد و قابلیت از برای تمام ارتباطات عقل کل مرتبط تمام امور بشد و کان آن حضرت در مشیة باشد و این فرد را این شخص را رسول و پیغمبر
گویند اگر واسطه رسیدن فیوضات از ارتباطات بوده است و امام و آخر گویند اگر بعد از رسول واسطه حفظ موازین آن فیوضات و آن ارتباطات
بوده است پس می فهمد که قول اول اول حق است و او را تابع میکرد و دو وجه که به جهت مذکوره ایضا می فهمد که رسولان و امامان همه را یکی استعداد یک استعداد
نیستند پس می فهمد که ارتباط عقل با انبیا تمام امور بشد و کان جمیع و من البدایة الی النهایة بمحل بمحل وجود را بیان مینماید که رابطه بکفر و دی
و هر شخصی از ایشان بوده باشد که استعداد آن جمیع رسل با جمیع استعدادات ایشان باشد و این سبب محل تمام ارتباطات عقل کل را النبی تمام
شده و کان جمیع اعصار را که خلق میباشد نشود و بعد از آن هیچ فرد دیگر این شخص مرتبط نگاه نشد کان باشد و وسایط و روابط از آن دور رسل دیگر ایضا
پس آن رئیس کل است و باقی در تحت او بوده و میفهمد که چنین شخصی البته در عالم جبروت نقش عقل و عین او جوهریت که رابطه و واسطه بین خداوند و
و بندگان بوده است تمام رابطه و می فهمد که این رئیس و این شخص با اعتبار روحیت و معنویت اگر مقدم بر کل باشد و با اعتبار جسمیت و ظاهریت مؤخر باید
باید که مؤخر از کل باشد پس می فهمد که آن اول المرسلین و خاتم المرسلین است و در عصر خود و آن لا محاله رسول برکافه خلق باید باشد حبیب خاتم باب رسالت
خاتم دور رسل ... و ختم شد در اسلام این بود و اما باقی دیگر از رسل پس در واسطه و رابطه بودند با النسبه بقوم خود و در هر یک در عصری و دایره
تقوی از رسولان یا امامان میباشند و مثلا کسی میگوید که رسول یا امام باید معصوم باشد و دیگری میگوید که نباید پس مستمع صاحب بصیرت می فهمد که
انچه حکمه دانسته شد که مستعد باستعداد ما فوق استعدادات قوم ها و رتبه های خود بوده اند و البته استعداد هر یک از ایشان با عقل مرتبط باشد با آن
جمیع ارتباطات به نحوی که از مرتبه قوم خود ترقی دارند و از حظوظ شهوانیه و غضبانیه ایشان خارج و مرتفع اند و به سبب نقصان مرتبه مردم
و رعایا بوده که لازم شد که ایشان واسطه فیوضات باشند و دانسته شد ایضا که عقل جوهریست که کامل از جمیع صفات قابل و بری از تمام نقایص است
لا محاله آن انتحال صاحب عصمت معصوم و محفوظ از خطا و زلل و غلط و سهو و نسیان میباشند پس قول اول احسن می بیند و تابع میگردد
و مثلا یکی بگوید که رسیدن جمیع فیوضات خداوند باید که بواسطه رسول یا امام باشد و دیگری بگوید که نباید و فیوضات بدون واسطه رسول یا امام میرسد که
پس مستمع صاحب نعمت از انجا که فهمیده و دانست که رسول یا امام رابطه و واسطه است و منزله رسول یا امام ممتنع و محال است مثلا امتناع رحم
بودن رسیدن فیوضات خداوند به جوارح و اعضا بدون واسطه روح پس قول اول را احسن می بیند و عقیده خود می نماید و تابع آن میشود و مثلا یکی بگوید
که عالی و دانی میباشد که اولاد میگویند که تمام خلایق ابدا همه زنده و فنا پذیر شد لا از این عالم و این دار باید که معدوم و فانی باشند و دیگری
بگوید که نه چنین است و خلایق همیشه مرده و فانی شدن بالکلیه قابلیه میکرد و دیگر موجودی از آن بگذشتن از برای ایشان نباشد پس مستمع صاحب بصیرت
از انجا که قدرت و حکمت و عدالت خداوند را فهمیده است و او صانع و عادلست خلایق را در این عالم که دار الابتلا است و بدبختی و مرتبه ای را فهمید که آن
در این عالم و چند روزی به نفس خود و شهوت و نفس ان مرتبه و ذات کند ناشی از آن بالکلیه فانی و زایل شدن معنی را غایت و مقصود از خلق ....

خداوند موجودات و خلایق را قرار داده و دیگری لایقی و مقصودی نه این مستلزم عجز خداوند و عدم و فعل عبث و یا حکمت
یا عدالت آن میباشد و دیگر و چونکه رحمت و عزت و کمال و انقطاع یاد و بر اینکه در این دار را بیاید از برای آنها بخود میکند
و حکم میداند پس با وجود جواز امکان رحمت و عزت و کمال ابقای که ما فوق این عالم باشد قدرت و مقصود ما بخلق گرفته باشد و بر است
نزد او بر از آن مخبر شده باشد یقینا که آیا از عجز است و یا از عبث و یا عدالت و یا از جهل و یا حکمت خداوند تبارک و تعالی الله عن ذلک علوا
کبیرا پس قول اول را احسن میداند و تابع میشود و مثلا یکی میگوید که بعد از رسیدن و عود و نمودن خلایق جارحه و کمال و انتقال دیگری و لا
از برای انتقالی باشد و یا ابقای ابدی میباشند و دیگری میگوید که زوال از برای آنها میباشد و همیشه باقی نیستند پس مستمع صاحب بصیرت
میفهمد که اگر فنا و زایل شوند و اگر هرگز خلق کرده نشوند هر آینه مستلزم عجز خداوند است و چونکه باقی بودن ایشان بابقا و ابدی با جبار و حکمت
میداند و عدم تعلق قدرت ممکنات موجب عجز است و اگر فانی شوند و دو مرتبه عود و میل این دار و بنا بخواهند هر آینه مستلزم عبث است اگر فانی
شوند و بعد عود بدار ابدی بخواهند که ما فوق دار البقا و خلود و جاودانگی است هر آینه مستلزم ما هو محال است و چونکه دار ابدی و کمال یا بالاتر از دار البقا و کمال خلود
که معنی تمامیه و مرتبه است و حقیقت عنوان خود پس می فهمد که قول اول احسن است و او را عقیده خود می نماید و تابع آن میشود و هکذا حسن و احسن
قیاس جمیع چیزها و اختلافها را که میشود و به بصیرت نماید خود ترجیح یکی از آنها را میدهد و او را یقین میداند که از تحقیق حجت و تنبیه
آیات الهیه و ذکر میکنند و مای مذبور و علم معرفت و قرار مستقله که حین قدرت عقلانیه میکند و ارد و لا میرود و حبیب [red] یا بر رجوع النعام که
رسم میکند و ... رفته چون امام که گفته اند ذکر میکنید و معنی آن ما ... که حالیه اگر در آیه مذکوره و از برای آن هاست ذکر نمودند و نمود که اسعا
می نمایند تولا و بعد از آن احسن را تابع میشوند بنا بر خطاب است و چونکه اختلاف که سبب حجیه و بر حجت میباشد غالبا از نقد و از خارج
فهم انکس هم برسد و اما اگر تو و کسب شخص به خصوصی شغوف مستند و از غرض ما به اعتبار آن احسن تقلید را تابع شو و از جهت آنکه از کسی تتبع
نماید ایضا داخل معنی آیه و مقصود از آن چه شد و الحمد لله رب العالمین [red: تمّه] و اما حضرتها یکی مرتبه بر حضرت علم بگردد و مشتبه است آن چون دارد
از آنها و حضورایی جانب او است پس از معنی هر اول سطور و حضرت است ایضا حضرت اول نشانه است هر چند که فقرا به این لکن صاحب علم و واقع
و نقی الارض و حب نیاز از عزت است هر چند که در ظاهر فقیر و محتاج و ابدا باشد بجهت آنکه بواسطه نور علم و بصیرت نافذ و حقایق و اوضاع اشیا را فهمیده و
و دانسته است که آنچه سوای خداوند و سوای حق است که مرتبط به خداوند است در معرض فنا است و یکی آنها اسباب و آنکه فوز و فوز بسته و حقیقت ندارد
و یا بسبیل دنیا که ایشان که مکه اعراض ازادی نماید و زاهد و زاهد می باشد و شایعی معنی حقیقی عبارت است از این معنی که تو است و دلیل
و حاجت بند و غنی النفس است و مرحوم بالذات است که خداوند غنی الاغنیا است حب نکو فقر حقیقی و فقر عبارت است از تو است ... اصل آن نفس
مرجوز بادو حیوان بنا نقش این و فقری که در حدیث الفقر سواد الوجه فی الدارین وارد شده که کاد الفقر ان یکون کفرا اسبب ...
یا دو قسم از فقر است که منبع و ماخذ هر دو قسم جهل است که تعبیر از آن در احادیث ایضا بفقر شده است و مراد از فقری که در حدیث الفقر

سوت الاحمر رسیده است ایضا آنست در حضور مخصوص است و اما فقر و احتیاج آن سوی خداوند و آنچه مرتبه آنست از تفصیل مذکور شد
که اطاعت و پرستش خداوند جهان نمیشود و همین معنی است پس چونکه فهمیده شد که خداوند باید و احتیاج است در زوال فقر ... و در همه جا
و در جمیع حالات یکیست ... مرتبه ... در مرتبه ... در حقیقت
دارد پس خواهش نفس آن انهدام ... و ... حاجت داشتن سوی آنها عین فنای اوست ایضا چونکه مربوط و متعلق به جزئیست که فقد اینها
در زوال از برای آن ذات است و فقری که در حدیث الفقر فخری وارد است رسیده است اشاره باین قسم از فقر است و از اینجاست که با خدا بودن
بودن مستلزم آرام نفس و اطمینان قلب است و با غیر او بودن مستلزم اضطراب نفوس و تزلزل قلوب است و تمام ... و در دنیا
و ... دنیا و ... از شغلهای ... و ... از اینجاست چنانکه فرموده است که الذین آمنوا وتطمئن قلوبهم بذکر الله الا بذکر الله
تطمئن القلوب یعنی آن چنان شخصی که ایمان آورده و آرام و اطمینان ... دلهای ایشان ... خداوند ... باشند
که سبب ذکر کردن و یاد بودن بندگان مر خداوند را ... ایشان ... مربوط به خداوند ... آرام ... در ...
نه بغیر آن بلکه ... و ... آن مضطرب ... دل آرامی که ... دل ... آن بنده ... از همه عالم ...
... عالم ... است ... فقر ... بلکه ... خداوند ... است ...
و موجب ... نمودن او ... است ... پس ... فقر ... است ... هرچند ...
باشد بلکه ... فقر اوست ... موجب ...
... و از اینجاست ... رسیده است که لا مال اعود من العقل ولا فقر اشد من الجهل ...
... که ... جهل ... خداوند ...
محمد و آل محمد ...
... در حقیقت ...
...
چونکه ... مطلوب ...
...
و فقر و عذاب ...
به خود ... بیت نظر ...
صورت ...

رحمت ...

بعنی اگر صاحب علم در واقع و نفس الامر بخشنده و ... است هرچند که در ظاهر بخیل و ... باشد بجهت آنکه شخص عالم وجود
و شخص ... علم ... است ... مردمان ... تمام امور ... ایشان در زمان و در حیات ...
... چنانکه قبل از این ... حقیقی عبارت است ...
باقیه ... اموال فانیه ... و از اینجاست که در حدیث رسیده است ...
... که علمی که منتفع شود مردمان ... افضل است از هفتاد هزار شخص عابد ...
...
نمی باشد و از اینجاست که نظر مردمان با اموال و امتعه دنیای فانیه است و از آن صرور ... لهذا ...
... اطاعت ...
...
...
...
...
...
...
... و نفقه ... ما نخفوها و تؤتوها الفقراء فهو خیر لکم ...
...
...
...
...
...
...
... الایمان ...

رسیده است که المؤمن ... و بیت جناب امیر مشهور و معروف است با آنکه آن حضرت مزاج که موجب ... [illegible]

همچنین بیت ... حضرات ... [illegible]

[illegible]

علم باشند ... [illegible]

[illegible]

الی اله

مرض ... فرموده اند ... [illegible]

از حالت عافیت ... [illegible]

احادیث ... که خداوند فرموده است که ... [illegible]

[illegible]

حصن ... [illegible]

سعد دغدغه در دل عالم نمی باشد پس جمله اعمال او عبادت است هرچند که در صورت و بالنسبه باشخاص دیگر بعضی اعمال آن بطالت
و نظایر آن باشد چونکه اعمال بنیات است نه بصورت و حدیث انما الاعمال بالنیات مشهور است پس شخص عالم همیشه در مقام قرب و حضرت
و معیت با خداوند است و مستانس او است هرچند بر بعضی کثرت عبادت مشعار رفته نباشد و از این سبب است که متوجه حق از دنیا و از اعتبار دنیا
شده است لمؤلفه در خانقاه و خرابات در میانه نه بینی حوادث گواه است که هر جا است با او یم و لهذا شخص عالم بسبب علم و معرفت
موانع اعمال و اوقات آنها را میداند و بسیار از اوقات و احوال میباشد که مشغول شدن بعبادات راجح نمی باشد بلکه بفعل آنها مرجوح
و ترک آنها مطلوب و راجح میباشد و حاصل ما از این مرحله غرض آنست و بسیار میشود که مشغول بعبادت که آن حالت بعینه موجب
دوری و دوری از خداوند است و حال آنکه اوراد طاعت و عبادت موجب قرب دانسته اند پس اعمال و ترک نمودن علم عبادات صوریه را در آن
اوقات و احوال عین عبادت و وسیله قرب او است بخداوند و حدیث نوم العالم افضل من عبادة العابد مشهور است و معنی ما باذه
که چونکه لفظ قرب در حدیث که ماخذ جدال سابقه مسطور است که اساس این تحریرات است مقصد القرب بخداوند است لهذا احتمال میرود که مراد
المقربت بد انواع قرب شخص عالم و بالنسبه بهمه کس باشد هرچند که از ظاهر معانی بعضی قرب بخداوند است چنانکه ذکر شد و لکن چونکه احتمال
نوع دیگر از قرب میرود بحقیقت العباد در میان آن نوع دیگر را بیان نمائیم و بگوئیم که شخص عالم در واقع و نفس الامر قریب به بندگان
و مردمان است هرچند که در ظاهر بعید و معتزل از ایشان باشد چونکه رافت و رحمت و عطوفت و شفقت بالنسبه به بندگان خداوند از همه
کس بیشتر باشد لازم و واجب هر شخص عالم می باشد و در حقیقت تمام دوران او رعیت و اولاد و در حمایه او میباشند و از اینجا است که از حضرت نبی
امام آمده است که رجال شیعیان خود را بنده کان خداوند شفیق و مهربان تر باشند از پدر و مادر ایشان بمراتب پس شخص عالم در واقع
نفع و خیرخواه بر همه کرده و استغفار کننده از برای تمام بنده کان خداوند است و در نفس الامر تمام و حافظه امور ایشان لهذا قریب بایشان است هرچند که در
ظاهر از ایشان دور و معتزل و مهجور باشد مثل قرب بودن جناب صاحب الامر با ایشان هرچند که در ظاهر محجوب و مهجور است و مثل قرب او با همه
به بنده کان هرچند که در ظاهر بعید است بلکه در حقیقت اعمال قرب الی است که موجب بعد او شده است چنانکه سابقا در تحقیق معنی قطب دانسته شد
حرف از صفای سینه کو ملی ز اهوان آئینه پیش طلعت این زنگیان مدار حضرت [illegible] عبادت است هرچند که مستلف باشد یعنی آنکه صاحب علم در واقع
و نفس الامر حیادار و مجتنب از قبیح است هرچند که در ظاهر [illegible] و بحث چشم و بی حیا باشد چونکه بمقتضای علم دانستن حیا و اجتناب از آنکه در واقع
و در نزد خداوند و رسول خدا و در حکم عقل قبیح است می نماید نه از آنچه در نظر مردمان و ابنای دنیا قبیح است از آنجا که متصف بصفت خداوند است و خداوند
حیادار است و کسی از خود دست کرده ان الله لا یستحیی من الحق پس در تحصیل و تحقیق نمودن مسائل و اظهار و تشرح آنها و عمل نمودن با آنها از او حیاء
نمی باشد بلکه بی حیا و عین حیا داشتن بوده است هرچند که کثرت سئوال آن در حال تحصیل و برو داده و تملق نمودن او بعضی از امور در حال تحقیق و در تشخیص
آنها حیا نمودن او و در حال اظهار و تشرح و عمل نمودن بمقتضای علم در ظاهر و در نظر جاهلین و مشغولین بظاهرات دنیا او بی حیا شده ادراک

بعمل قبیح و خلاف حیا باشد و از اینجا است که در حدیث رسیده است که من رق وجهه رق علمه یعنی کسیکه تنک و نازک رود حیادار
باشد رقیق و نازک و ضعیف میباشد علم آن چونکه بسبب حیاء ظاهری ممتنع از آنکه در حال سئوال علم خود را یا در حال تحقیق یا در حال
اظهار و تشرح و عمل نمودن قومی و شدید و سخت باید و رسیده است که الحیاء حیاءان حیاء عقل و حیاء حمق فحیاء العقل هو العلم و حیاء
الحمق هو الجهل یعنی حیا دو حیا می باشد حیائیست که از خصایص عقل است و در حیا نیست که از خصایص حمق است پس حیاء عقل
عین علم میباشد و حیاء حمق عین جهل میباشد و رسیده است که لا طاعة المخلوق فی معصیة الخالق یعنی هیچ طاعت و فرمان برداری از
برای هیچ مخلوقی در معصیت خالق نمی باشد و بنابراین کسی که از جهت حیا و شرم یا از جهت غرض و دواعی دیگر یا فرمان مخلوقی را به برده با کرده باشد
او خلاف حکم و فرمان خدا باشد و رسیده است که من طلب رضاة الناس بسخط الله کان حامده من الناس ذاما و من
آثر طاعة الله بغضب الناس کفاه الله عداوة کل عدو و حسد کل حاسد و بغی کل باغ و کان الله عز و جل له ناصرا
و ظهیرا یعنی هر کس که طلب نماید رضای مردم را بعملی که موجب سخط و ناخوشنودی خدا باشد هر آینه میکرداند حمد کننده و ثنا نماینده او
از مردمان ذم کننده و بدگوینده او و هر کس که اختیار نماید طاعت و فرمان برداری خدا را با وجود غضب و ناخوشنودی مردمان هر آینه کفایت
و حفظ میفرماید خداوند او را از عداوت هر عدوی و حسد هر حاسدی و ظلم هر ظالمی و میباشد خدای عز و جل مر او را یار و ظهیر و پشت و
ظهیر و رسیده است که من ارضی سلطانا بسخط الله خرج من دین الله یعنی هر کس که راضی نماید سلطانی را و پادشاهی را بکاری که سبب غضب
سخط خداوند و علمی که خداوند با آن راضی نباشد هر آینه خارج شده است از دین خدا پس شخص عالم اگر مستوحش شدن کثرت سئوال و تملق نمودن
با موری که در ظاهر قبیح است و حال تحقیق مسئله و بیان نمودن آنچه خلاف رای و رضای و خواهش و سلیقه مردمان است بلکه در نظر ایشان قبیح است
و در حال اظهار و تشرح و عمل نمودن بمقتضای علم خود در واقع و در حقیقت حیا از خداوند و از عقل نموده است هرچند که در ظاهر [illegible] بی حیا
شده است لمؤلفه و هر از درت بهشت آرزو نگشت کسل مرد بزدان شو و فارغ گذر از اهرمنان حضرت علم رفعت است هرچند که در [illegible]
یعنی آنکه صاحب علم در واقع و نفس الامر در نزد خداوند رفیع القدر و صاحب مرتبه می باشد هرچند که در ظاهر و در نزد مردمان و اهل دنیا
حقیر و بیقدر باشد چونکه بمقتضای علم و بصیرت خود آنچه [illegible] در حقیقت رتبه است که عبارت است از محمود و مقرب در نزد
خداوند و رسول و ائمه [illegible] طالب شده است و تحصیل نموده است و از این سبب در نزد مردمان و عوام الناس بلکه خواص الناس [illegible] اگر
محمود در نزد خداوند باشد پس در نزد خداوند محمود و در نزد انبیا و اولیا و از اهل جنت باشد پس مذموم بودن او در نزد مردمان ضرر نمی
زند و اگر در نزد خداوند مذموم و در زمره اشقیاء و از اهل جهنم باشد پس محمود بودن او در نزد مردمان نفعی باو ندارد چنانکه در حدیث نبوی
در فرموده مروی است که [illegible] مدح الله [illegible] ذمه یعنی [illegible]
کرده [illegible] نمودن [illegible]

و بسیار ژولیده و موی غبارآلود زیرا که صاحب دو پارچه کهنه از لباس است و در میان مردمان مشتاییه [illegible] نمی باشد و اگر قسم بر خدا
خورد هر آینه بجا بیاورد قسم او را عجب این طایفه از حق پرستان نه بایشه به خویشتن [illegible] خلقت هستم شرف است هرچند که رذل باشد یعنی اگر
صاحب علم و ادراک واقع و نفس الامر شریف و صاحب علو مرتبه است و کمال ذاتیه و جوهر ثابت دارد هرچند که در ظاهر بسیار بد [illegible] پوشیده جون که
دانسته شد که جوهر ثابت و کمال انسان در حقیقت علم و معرفت است که کمال ذاتی نفس است و شرف واقعی صفات [illegible] است [illegible] از اعمال و تسلسل
و جاه و عزت و ثروت دنیویه عارضیه که از کمالات خارج از نفس است و از اینجاست که هیچ یکی از [illegible] جناب امام جعفر صادق عرض نمود
به آنحضرت به طریق بیان واقع نه به طور شکایت نمودن و ناراضی بودن که مردمان ارباب علوم و معارف را که دارم کفر [illegible] نمایند که آنحضرت فرموده
که اگر جوهری در دست تو باشد و مردمان بگویند که این جوهر مهره است آیا از گفتن ایشان جوهر تو مبدل به مهره میگردد تا آنکه [illegible] جوهر تو
نقصی هم برسد پس عرض نمود که خیر بعد از آن فرمودند که اگر مهره در دست تو باشد و مردمان بگویند که این مهره جوهر است آیا از گفتن [illegible]
مهره تو مبدل به جوهر میشود [illegible] عرض نمود که خیر بعد از آن فرمودند که بعد از آنکه تو صاحب جوهر علم و معرفت [illegible]
دیگر چه باک [illegible] از تکفیر نمودن مردمان تو را [illegible] شرافت و علو مرتبه در کمال و جوهر [illegible] نفس است [illegible] در فضائل ظاهریه [illegible]
و آنچه خارج از نفس است ای عزیز [illegible] مولف [illegible] جسم و [illegible] چنان کشتی [illegible] که جان را [illegible]
[illegible] کامل [illegible] و آنکه [illegible] قریب [illegible]
که ذکر شد متقارب [illegible] آنحضرت [illegible]
در شخص عالم [illegible] صاحب [illegible] عالم [illegible] مشغول [illegible]
و ظاهر او از عالم [illegible] مشغول به خلق [illegible] مشغول [illegible]
[illegible] لامحاله ظاهر او که مشغول به خلق [illegible]
حال قرب و بعد و در حال شرافت و رذالت و همچنین [illegible] در جمیع صفات [illegible] مقوله [illegible]
از آن جمله کلام جناب امیر است [illegible] فرمودن [illegible] النفس [illegible] الهیه [illegible]
[illegible] و عزت است در ذل و از اینجاست که جناب امیر در کلمات [illegible]
[illegible] فرموده که زیاد [illegible] نقصان [illegible]
[illegible] فرموده [illegible]
دیگر [illegible] از اینجاست [illegible] که هر کس که زیرک و دانا [illegible] آیینه [illegible]
اهل الجنة البلهاء و [illegible] العقل ما عبد به الرحمن و اکتسب به الجنان و حدیث [illegible] و عمل

بطالة

بطالة گفته که در جواب شخصی رسیده است که وصف می نمود شخصی [illegible] را العقل [illegible] اینجا معلوم میشود و از اینجاست که اهل
دنیا چونکه اهل آخرت را می بینند [illegible] دیوانه می پندارند و اهل آخرت چونکه اهل دنیا را می بینند [illegible] می پندارند
و از اینجا معلوم میشود [illegible] که علومی که متعلق به آخرت است خواه آنکه [illegible] نظری باشد و آنکه [illegible] کسبی شود [illegible]
[illegible] است خواه آنکه [illegible] نظری باشد و خواه [illegible] کسبی باشد [illegible] سابقا ذکر [illegible]
[illegible] بیت باده [illegible] کار [illegible] مطلب [illegible]
[illegible] حکمت حضرت علم و هم حکمت [illegible] عالم [illegible] علم [illegible]
هر آینه حاصل میشود مراد از قوت و ملکه [illegible] علم [illegible] حقایق اشیا [illegible] اوصاف و خواص [illegible]
حکمت علم [illegible] بصورت و مرتبه حکمت مرتبه عین الیقین و حق الیقین است [illegible] مرتبه علم
مرتبه علم الیقین است از مراتب [illegible] و از اینجاست که بعضی از حکما گفته اند که علم معرفت [illegible] اشیاء است و حکمت معرفت [illegible]
و عارف [illegible] عالم خوانند [illegible] حکیم [illegible] شخص عالم [illegible] حصول قوت مذکوره [illegible] حقایق اشیا
[illegible] علم و [illegible] القلب و [illegible] عقل [illegible]
که باعث [illegible] قوت [illegible] النفس الامر و واقع اعمال
[illegible] حکیمی فاضل [illegible]
[illegible] حقایق [illegible] لا اکراه فی الدین قد تبین
الرشد من الغی [illegible] ظاهر شده [illegible] ضلال [illegible]
[illegible] مراتب [illegible]
الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا و ما یذکر الا اولو الالباب [illegible]
[illegible]
[illegible] قوت [illegible]
[illegible] حقایق [illegible]
[illegible] قوت [illegible]
[illegible] قوت [illegible]
[illegible]

قوة اولیه را باسم حکمت و ثانیه را باسم خطوط نامیده چون که سبب خطوط کلام بر ارشاد و هو پر کردن است و شخص عالم در عمل جوارز از دیگر عالم
عبور نموده است و از علم کلام بر اراده نبوی عمل شده است و در احادیث دیگر تعبیر از هر دو با الفاظ دیگر ایضا شده است و غالب در آیات قرآنی اعتبار
تعبیر از اول بایمان و از ثانی بعمل صالح و از تابعیت اول مرتبه ثانیه مراد اول با خلوص شده است چنانکه فرموده است که الذین امنوا و عملوا الصالحات
فی روضات الجنات لهم ما یشاؤن عند ربهم ذلک هو الفوز الکبیر ذلک الذی یبشر الله عباده الذین امنوا و عملوا
الصالحات یعنی آن جماعت که ایمان آورده اند و عمل صالحات نموده اند بسبب رسیدن ایشان به مرتبه حکمت و مرتبه کمال انسانیه در درجه
و باغهای بهشت جا یافته اند و از برای ایشان مهیاست هر چه ایشان بخواهند در نزد پروردگار ایشان و وصول بدین مرتبه همان فضل بزرگ است
و این بشارت عظمای دیگر که دادن آن نمی باشد و همین مرتبه است که بشارت داده است خداوند بندگان خاص خود را با آن چنان بندگان
که ایمان آورده اند و عمل صالح نموده اند و احتمال میرود که مراد از حکمت در حدیث مذکور قوت اولیه و ثانیه هر دو باشد و مراد از خطوط
نمودن صاحب حکمت باشد مدرجات و مراتب نوع انسانی واله و صاحب الحدیث اعلم به و بیان ایضا که ثمره قوت اولیه که تحصیل نمودن عقاید حقه
و معارف حقه است و تحصیل الامر ثمره قوت ثانیه اکتساب نمودن خیرات و اجتناب نمودن از شرور و قبایح است و از آنجا که کمال انسانیه
بهاتین است لهذا بعضی از حکما گفته اند که عارف شدن بمنافع و مضار اشیا را علم گویند و اجتناب کنند از مضار و مفاسد را حکمت گویند و از جهات
ایضا که در تفسیر تقوی را اجتناب نمودن از معاصی نموده اند و بیان ایضا که قوت اولیه که کسب هم آن حکمت علمیه است باعتبار معلومات
متعلق شد و او منقسم به دو قسم میباشد قسم اول آنست که معلومات آن متعلقه بقلبیه است و تعلقی بعمل جوارح ندارد بلکه محض علم و فهم و تفهیم
و معرفت است و تعلق به قلب و عقاید دارد و قسم دوم آنست که معلومات آن اعمال جوارحیه است که تعلق بعمل جوارح دارد و اول حکمت
نظریه و علمیه و ثانیه را حکمت عملیه ایضا میگویند اما قسم اول پس منقسم است بقسم جز این که علم بآنچه مفارق ماده است در وجود و تعقل هر دو
دیگر علم بآنچه مفارق ماده است در تعقل نه در وجود و دیگر علم بآنچه ملابس ماده است در وجود و در تعقل هر دو و قسم اول را علم اعلی و علم الهی
گویند چون که در آن معرفت باری و صفات او حاصل میشود و مشتمل است بر امور چند مثل علم بخدا و صفات او و افعال او و علم بعقول و ملائکه
که ابر در زمان او مبادی و علل در باب سایر موجودات شده اند چون عقول و نفوس که ملائکه و علم بر کیفیت مسخر بودن ممکنات مر او قات
در ضیات مر صوتیات و علم بامور عامه مثل وجود و عدم و حدوث و قدم و وحدت و کثرت و هو هویت و وفاق و خلاف و تضاد و قوت
و فعل و امثال اینها و بر فروع و توابع اینها مثل علم بنبوت و امامت و برزخ و معارف تکلیف و ثواب و عقاب و امثال اینها و بعضی از اوقات
ما عدای امور عامه را باسم علم الهی مخصوص میسازند و علم بامور عامه را فلسفه اولی گویند یعنی علم قبله اولی مرحوم را اول که عبارت است
از خداوند و فلسفه لفظی است یونانیه یعنی تشبه الهی و متخلق شدن باخلاق الهی در علم و در عمل و چون این علم سبب ... تشبه
مذکور است لهذا او را فلسفه گویند و بواسطه آنکه موضوع این علم در حقیقت خداوند است که اول حقیقی است او را وصف با اولی نمودند و علم

الهی

الهی و فلسفه هر دو را علم ما بعد الطبیعه گویند به جهت آنکه مرتبه آن در تعلیم و تعلم بعد از علم طبیعت چونکه در تعقل و کسب
گویند و یا به جهت آنکه در اسباب و ظهور حقیقت این علم موقوف بر ریاضیات و طبیعیات است به جهت حفظ ارتقا آن و یا به جهت آنکه حکما
و اهل عقل اطفال را در ابتدا تحصیل علوم بدین علم ریاضت میداده اند و ایضا مشتمل است بر امور چند که علم تعالیم است که او را علم هندسه گویند
به جهت آنکه واضع این علم اهل اقلیدس ... ریاضات بوده اند و یا علم اعداد است که او را علم حساب گویند و علم باجرام ...
اشکال او را علم هیئت گویند و علم بالنسب تالیفیه است که او را علم تالیف گویند و چون در آواز او ... ربط بود او را علم موسیقی گویند
و بر فروع چند که علم مناظر است که عبارت است از علم باحوال کمیه و کیفیه مبصرات بعیده و قریبه و اختلاف اشکال و اوضاع و ...
شدن آن از غلط نمودن چشم و علم مرایا است که عبارت است از علم باحوال خطوط شعاعیه منعطفه و منعکسه و مواقع و زوایا و مراجع آنها و کیفیت
عمل نمودن مرایای محرقه بواسطه منعکس شدن شعاع آفتاب و آنها و ... محاذات آنها و علم الاوزان و جر الاثقال و علم نقل میاه و مانند آن و
از فروع هندسه است و علم حساب هندی چون جمع و تفریق و ضرب و قسمت و جز اینها به که از فروع علم حساب است و علم زیجات و تقاویم و
که از فروع علم هیئت است و علم بحسن ... طربیه مثل چنگ و ... و امثال که از فروع علم موسیقی است و مانند اینها و قسم سیم که علم بآنچه ملابس
ماده است در وجود و در تعقل هر دو او را علم ادنی و علم طبیعی گویند به جهت آنکه موضوع این قسم در جهت حکمت نموده چیزی او از آن در او جسم طبیعی است
کرچونکه طبیعت که عبارت است از صورت نوعیه ... اجزا او است او را جسم طبیعی گویند و مشتمل است بر اصول هشتگانه اول علم بامور عامه و مبادیا
مشترک است و احوالی که جمیع اقسام طبیعیه را شامل است مثل زمان و مکان و حرکت و سکون و ماده و صورت و نهایت و لا نهایت و اجزا آنها و او را علم
سماع طبیعی گویند دوم علم باجسام بسیطه و مرکبه و احکام بسایط علوی و سفلی او را علم سما و عالم گویند سیم علم بارکان و عناصر و تبدل صور مختلفه
بر ماده مشترکه و او را علم بعالم کون و فساد گویند چهارم علم است بعلل حدوث حوادث هوائیه و غیر آن از قبیل رعد و برق و صاعقه و برف و باران
و زلزله و امثال اینها و او را علم آثار علوی گویند پنجم علم بمرکبات و کیفیت ترکیب و تحلیل آنها و او را علم معادن گویند ششم علم باجسام نامیه و
نفوس و قوی و نموهای آنها و او را علم نبات گویند هفتم علم باحوال اجسام متحرکه بحرکت ارادیه و مبادی حرکات و احکام نفوس و قوی آنها
آنها و او را علم حیوان گویند هشتم علم بنفس ناطقه انسانیه و احکام که بر آن در ... و سایر احکام و حالات آن و او را علم نفس گویند
و از فروع این قسم علم طب و علم احکام نجوم و فلاحت و فراست و علم تعبیر و علم طلسمات و نیرنجات و کیمیا و امثال اینها است که بیان آن است و اما علم
منطق که از تدوینات حکیم ارسطاطالیس است و به جهت شناختن کیفیت علم و طریق کسب نمودن مجهولات را از معلومات و محفوظ ماندن ذهن از سهو و غلط
وضع نموده ... شده است پس ساختن آن تحصیل نمودن سایر علوم نظریه کسبیه است در داخل بودن و نبودن آن در حکمت و از اقسام حکمت خلاف نموده اند
و مناسب آنست که از اقسام حکمت و علمی بقسم ... نشده و اقسام این علم نه قسم است و در محل خود مذکور گردیده است و اما قسم دوم از قوت اولیه و
حکمت عملیه که تعلق بعمل به جوارح دارد و او را حکمت عملیه ایضا گویند پس تعریف ... او را منقسم میشود بسه قسم اول آنست که ...

حق وحسن بودن آن یا باطل وقبیح بودن آن عقل است یعنی آنکه در ادراک نمودن آن اکتفا بعقل میتوان نمود هر چند که شرع [illegible]

دیگر آن شده است چنانکه سابقا اشاره بمطلب شده و قسم دوم آنست که ماخذ و دلیل حق وحسن بودن یا باطل وقبیح بودن شرع است و [illegible]

[illegible] نبی باشد که در کلمات و مجملات آن که در حقیقت رجوع بمعارف الهیه و حقایق تعبدیه [illegible] است و قسم اول

[illegible] بر سه قسم است قسم اول آنست که ثمرات او مخصوص بذوات است [illegible] و منافع و مصالح او راجع و عاید بنفس عالم او [illegible]

[illegible] علم اخلاق گویند و بیش است که ماده این جزو سیم از این کتاب [illegible] و بیان او و تحریر آن خواهیم و قسم دوم آنست که ثمرات و

منافع و مصالح آن راجع و عاید برخود و عالم و بر شخصی که با آن خصوصیت [illegible] از منزل و شرکت و مجاورت سلطان در [illegible]

[illegible] و او را علم سیاست مدن گویند و این دو قسم است که در نظر بوده که در خاتمه این کتاب تحریر داده شود [illegible] و اما قسم دوم

[illegible] شده [illegible] و تحریر [illegible] منقسم بسه قسم میشود اول قسم اول که ثمرات آن راجع و عاید بنفس عالم و [illegible]

[illegible] است که جامع ابواب [illegible] و طهارات و نجاسات و صلوة و صوم و اعتکاف و کفارات [illegible]

[illegible] جهاد و دفاع و امر بمعروف و نهی از منکر و قضا و افتا و شهادات و اخذ لقیط و حلال و حرام [illegible] [illegible]

و قسم دوم که ثمرات او راجع و عاید بر عالم و مشارکین او است بشرکت خاصه قسم مناکحات و معاملات است که جاری [illegible] و [illegible]

[illegible] و ظهار و ایلا و اطعام و شراب و صید و ذبایح و مواریث و مکاسب و احیا و موات و لقطه و [illegible] و ودیعه و [illegible]

[illegible] مزارعه و مساقات و اجاره و حواله و سبق و صلح و اقاله و قرض و رهن و ضمان و حواله و کفاله و تفلیس [illegible] و اقرار و ابرا [illegible]

و غصب و اطراف و لقطه و ولایت و وکالت و وصایت و عتق و تدبیر و کتابت [illegible] و وقوف و سکنی و حبس [illegible]

[illegible] و قسم سیم که ثمرات آن راجع و عاید بر عالم و بر مشارکین با او است بشرکت عامه قسم سیاسات شرعیه است که جاری [illegible] قصاص و دیات

و حدود و تعزیرات و امثال اینها و این سه قسم که از اقسام قسم دوم [illegible] حکمت عملیه است در عرف [illegible] اصطلاح [illegible]

[illegible] علم فقاهت عبارت است از جمیع اقسامی که از برای هر دو قسم حکمت عملیه [illegible] ذکر شد و چون که [illegible] فقاهت [illegible]

[illegible] تمام [illegible] که در تحت آنست و از آنجمله حکمت عملیه است [illegible] حدیث [illegible] [illegible]

[illegible] قوت عملیه [illegible] [illegible] [illegible] که عبارت است از [illegible] [illegible]

[illegible] شده [illegible] از برای قوت عملیه [illegible] مراتب [illegible] مرتبه اول [illegible] [illegible] در عالم ظاهر

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] مرتبه دوم مشغول ساختن نفس است در علم ظاهر و

[illegible] و [illegible] اخلاق و ملکات [illegible] [illegible] از اخلاق [illegible] و ملکات [illegible] و مرتبه

[illegible] نفس است در [illegible] [illegible] بعالم ملکوت [illegible] [illegible] و مرتبه چهارم اشتغال

باطن

باطن نفس است در کلیه دقایق و اعمال خود بسوی رب و خالق و مدبر خداوند خود بنحوی که تمام حرکات و سکنات او در جمیع حالات از زبان

بر رای خداوند خود مستغرق باشد بطوریکه هیچگونه سیاح و فضول در اعمال او نباشد و تمام اعمال او با دو جهات و با منسوبات استحباب

باشد و بزبان حال و مقال و افعال بگوید که وجهت وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفا مسلما وما انا من المشرکین ان صلوتی

ونسکی ومحیای ومماتی لله رب العالمین لا شریک له وبذلک امرت وانا اول المسلمین پس این بیان تمام و بیان [illegible]

که از آن منشعب میگردد و در بیان صعوبت [illegible] [illegible] و [illegible] از تو عطا و هبه از جانب خداوند است **الله** [illegible]

از همه به [illegible] ای [illegible] [illegible] بلبل [illegible] میگوید [illegible] [illegible]

تا غنچه خندان است [illegible] دولت بکه خواهد داد [illegible] ای شاخ گل رعنا [illegible] **تخمه** [illegible] حکما [illegible] [illegible]

ذکر کرده‌اند [illegible] حکمت [illegible] نوع از خصلت [illegible] ذکا و سرعت فهم و صفای ذهن و سهولت تعلم و حسن تعقل و تحفظ و تذکر

اما ذکا پس عبارت است از [illegible] در ترتیب دادن مقدمات و قضایا و استخراج نمودن مطالب [illegible]

[illegible] که [illegible] و حصول این قوت [illegible] [illegible] [illegible] مقدمات و قضایای [illegible]

[illegible] داده خداوند [illegible] [illegible] عبارت است از [illegible] مقدمات [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] عبارت است از استعداد داشتن برای استخراج نمودن مطلوب از مقدمات [illegible]

و [illegible] و سهولت تعلم عبارت است از [illegible] که [illegible] [illegible] [illegible] مطلوب [illegible]

[illegible] و حسن تعقل عبارت است از [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] مطلوب [illegible] [illegible]

[illegible] مطلوب [illegible] و تحفظ عبارت است از [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] و تذکر عبارت است از [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] **مؤلف** [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] اقسام و انواع حکمت [illegible] [illegible]

[illegible] **تحفه** [illegible] [illegible] [illegible] حکمت [illegible] [illegible]

مجموع علم و حکمت [illegible] که متعلق بحق

[illegible] و معرفت [illegible]

قسم ثانی

علم اعلی و الهی	علم اوسط و ریاضی	علم ادنی و طبیعی
نظر صاحبان علم با موریست که در وجود و در تعقل هیچ یک محتاج بماده نیست چون ذات و صفات خدا تعالی و امور عامه از کثرت و وحدت و معلول و علت و جز اینها و امثال اینها	نظر صاحبان علم در اموریست که در وجود محتاج بماده است اما در تعقل و حد و در محتاج بماده نیست چون مقادیر و تربیع و تخمیس و وحدت و سایر خواص عدد است و در علم	نظر صاحبان علم در اموریست که در وجود و در تعقل هر دو محتاج بماده است چون اجسام و اجرام فلک و عناصر اربعه و آنچه از آنها متحول شود و امثال اینهاست

اصول علم الهی چهار قسمت چنانکه نموده شده است

قسم اول	قسم دوم	قسم سیم	قسم چهارم
در شناختن معانی و اموریکه شامل جمیع موجودات و امثال آنست چون هستی و وحدت و کثرت و خلاف و اتفاق و قوه و فعل و امثال اینهاست	در اثبات حق تعالی تقدس و توحید او و تنزیه او از هرچه لایق جناب او نیست و در صفات ثبوتیه و سلبیه او	در شناختن جواهر اول و اول مخلوق است از مخلوقات و اختلاف مراتب آنها و جواهر روحانیه که بزبان اهل شرع [illegible]	در شناختن جواهر جسمانیه و سماویه و ارضیه و ارتباط ارضیات بسماویات و ارتباط هر یک که بوجود [illegible] تابع انها به مبدا [illegible] عز و جل

فروع علم الهی و حکمت الهیه بر دو قسمت چنانکه نموده میشود

قسم اول	اصول علم ریاضی چهار قسم است	قسم دوم
در شناختن نبوت و امامت و ولایت و چگونگی وحی و الهام و عصمت و معجزه ایشان و بودن روح القدس با ایشان و سلسله نزد ادا ولایت و نبوت و امثال اینها		در شناختن زمان ولایت و کیفیت ایام رجعت و احوال برزخ و معاد و ثواب و عقاب و سعادت و شقاوت و کیفیت اعمال و بازگشت آنها بصاحبان آنها و سایر احوال متعلق به آن

اول علم هندسه	دوم علم عدد	سیم علم هیئت	چهارم علم تألیف و موسیقی
در این علم از اوضاع خطوط و اشکال و سطوح و زوایا در نفس الامر بحث میشود و نسبت مقادیر بیکدیگر معلوم میشود	مسائل علم احوال عدد و خواص آن از نوع ازل و حال نسبت بعضی از اعداد با بعضی و مثال اینها معلوم میشود	در این علم اجرام عالم و شکل و ابعاد بعضی نسبت به بعضی و مقادیر اجسام و ابعاد و حرکات [illegible] و امثال اینها معلوم میشود	در این علم نسبت تألیف نغمات و اختلاف ابعاد و [illegible] و کیفیت تألیف آنها معلوم میشود

فروع

فروع علم ریاضی نیز چهار قسم است			
قسم اول	قسم دوم	قسم سیم	قسم چهارم
قسم اول علم مساحت و علم ابعاد و اجرام و اثقال و علم مرایا و مناظر و علم نقل نمودن آب از جائی بجائی و امثال این مجموع از فروع علم هندسه است	قسم دوم علم حساب هندی و جبر و مقابله و جمع و تفریق و ضرب و قسمت و جذر و کعب و علم درهم و دینار و امثال آن مجموع از فروع علم اعداد است	قسم سیم علم زیجات و تقاویم و اسطرلاب و رخامات و ربعها از فروع علم هیئت است	قسم چهارم علم ساختن آلات غریبه مثل ارغنون و عود و چنگ و طنبور و غیر اینها و این از فروع علم تألیف موسیقی است

اصول علم طبیعی هشت قسم است چنانکه دیده میشود

قسم اول	در شناختن امور عامه و احوالی که شامل جمیع طبیعیات است مثل ماده و صورت و حرکت و نهایت و لانهایت و خلا و حرکات و [illegible] و امثال اینها
قسم دوم	در شناختن زمین و آسمان و هوا و آتش و خاک و حرارت و رطوبت و یبوست و محل و موضع و سایر احوال آنها
قسم سیم	در شناختن کون و فساد و تولد و توالد و ترکیب و نمو و استحاله و عقد و اجسام اولیه که اجزاء اولیه است و وضع [illegible] ارضیه و سماویه و انواع [illegible] فساد و [illegible] و امثال اینها
قسم چهارم	در شناختن کائنات جویه و هوائیه که عارض عناصر اربعه میشود قبل از امتزاج بسبب عروض انواع حرکات و تخلخل و تکاثف مثل ابر و [illegible] و باران و رعد و برق و صاعقه و [illegible] و امثال اینها
قسم پنجم	در شناختن کائنات جمادیه معدنیه چون زر و نقره و لعل و یاقوت و بیان قوی و نفوس آنها
قسم ششم	در شناختن کائنات نامیه و نباتیه مثل درخت و غیره و بیان قوی و نفوس و سایر متعلقات آنها
قسم هفتم	در شناختن کائنات حیوانیه و بیان قوی و نفوس و احوال عالم جماد و نبات در تحت آنها و امثال اینها
قسم هشتم	در شناختن کائنات انسانیه و نفوس ناطقه و سایر قوی و نفوس و بودن عالم جماد و نبات و حیوان در تحت آنها

علم اخلاق یا سیاست نفس	علم تدبیر یا سیاست منزل	علم سیاست مدن یا سیاست ملک
[illegible]	[illegible]	[illegible]

علم حکمت عملیه که متعلق به اعمال و جوارح است ... [illegible] ... منقسم به سه قسم است

قسم عبادات	قسم عقود و سیاسات	قسم معاملات
[illegible]	[illegible]	[illegible]

فروع علم طبیعی بر هفت قسم است چنانچه نموده میشود

قسم اول	علم طب است که غرض از آن تجویه و تصحیح بدن انسان است از شناختن مبادی امراض و طریقه معالجهٔ آنها
قسم دوم	علم احکام نجوم است که غرض از آن استدلال نمودن از کواکب و منازل آنهاست بر احوال انواع موجودات سفلیه
قسم سیم	علم فراست است که غرض از آن استدلال نمودن از خلق و شکل ظاهر انسان است بر خلق و صفت و شکل باطن او
قسم چهارم	علم تعبیر خواب است که غرض از آن تطبیق نمودن اوضاع عالم خیال و برزخ است با اوضاع این عالم که عالم ماده و قالب است
قسم پنجم	علم طلسمات است که در آن ترکیب نمودن قوای سماویه است با ارضیه تا آنکه از آن آثار و افعال غریبه و عجیبه حاصل گردد
قسم ششم	علم نیرنجات است که مقصود در آن ترکیب نمودن قوای ارضیه است با یکدیگر تا آنکه از آن افعال و آثار غریبه و عجیبه صادر گردد
قسم هفتم	علم کیمیا است که غرض در آن سلب نمودن خواص بعضی از فلزات و ایجاد نمودن خواص دیگر است در آن مثل آنکه مس را طلا کنند

علم حکمت عملیه که متعلق به اعمال و جوارح است ... [illegible] ... قسم

علاج بدان که محصل این است و از قوه عامله شر منشود و در مقابل کمال نظر یه است که قوه عاملهٔ نفس منشود و بر چهار قسم است و چهار مرتبه			
مرتبهٔ چهارم	مرتبهٔ سیم	مرتبهٔ دویم	مرتبهٔ اول
مشغول ساختن جوارح است بالطبع و نفی جمیع الاخلاق الاموال علی اثر شریعت از رذیله عقلیه و خلاقیه بالکلیة و ارتسام بانواع نیز از رذایع و مرتفع ات و التیم [illegible] در اعمال بالکلیه خداوند نمودن است	مشغول ساختن جوارح ... بامعال از رذایل و نفی جمیع عقلیه و خلاقیه ... صحت الحقیقة و نفی جمیع الاخلاق الرذیله	مشغول ساختن جوارح است به ترک و اجتناب از رذیله عقلیه و خلاقیه ... معنونات و مکروهات ...	مشغول ساختن جوارح است برکب شدن واجبات و مندوبات شرعیه و اجتناب نمودن از محرمات و مکروهات شرعیه

و اما طریقه تحسب نمودن حصت علم و معالجه نمودن امراض و امراض آن پس بطور اجمال تصفیه نمودن جبلت و مزاج و مجاهد است و مجالست نمودن با اهل علم و مجانبت داشتن از اهل جهل است با طریقه ریاضیاتی که سابقا در بیان حکمة الالهیه و خمسه بیان آن شده یکی ابدا از ازاله نمودن اضداد و امراض آن است و امراض آن است و لکن مقرر یکی نوع از آنها و معالجه آن مختصر تا اینکه زراین معالجات بسایر امراض نیز توان شد نوع اول حیرت است که از قبیل ضد اعتدال علم است دوم جهل بسیط است که از قبیل ضد افراط است و سیم جهل مرکب است که از قبیل ضد رذائت است اما حیرت پس عبارت است از اضطراب و تزلزل داشتن نفس در فهم مسایل و مطالب به جهت تعارض ادله و عاجز بودن نفس از تحقیق حقوق و ابطال باطل انها و سفسطه است که نبر عینیت دیکی از عفی و استقلال نمودن قوت فکر ترتیب داده و جب و اجنا تباشد یا زیاده بر قدر واجب و راجح نشد عبارت است از همین حالت حیرت که به سبب خفت و سبکی آن در موضعی مجمع قرار نمیگیرد و این حالت که بعد از آن ایضا به جزیره شده است و مشهور است که آن طرف افراط علم و حکمت است و اینکه مراد از آن مطلق زیاد یا دی باشد به جهت آنکه زیادتی در علم و تعلیم که غالبا از حیرت و تزلزل باشد و به جایه قرار گرد و هریک از احقاق حقوق و ابطال باطل را در جای خود نباید بالاتفاق مطلوب است خصوصا در تحصیل علوم نظریه و معارف حقیقیه که هر چند در نور علم و حسن و عقل افزایده گمنیست در جوی علم الاف بلیغ انما عرف تابه عدم و لکمال حقیقی و سعادت حقیقیه نزدیک تر خواهد بود بلی زیادتی آن طلب و نفظ آن اینقدر که در امور دنیویه و حظوظ فانیه و مطالب معنویه مطلوب و مذموم نیست بلکه نقصان و تفریط آن مطلوب است به جهت مرجوح و مذموم و فانی بودن مستحق است پس زیاده نفس زیاده و باری معالج رذیله حیرت اولا به تعدیل و تصفیه طبیعت است و مزاج است و ثانیا باید که و حکم نمودن این مقدمه را که جمع در نقیض و رفع آن نقیض جایز نیست که در یک حال

فعال است

محال است تا آنکه بر سبیل اجمال در هر مسئله و مطلب ... که یکی از آن دو یا به طریق جزم حکم نماید که یکی از دو طرف ایجاب و نفی در نفس الامر ثابت یا منتفی است و دیگری ممتنع و حق خواهد بود و بعد از آن تتبع و تفحص و تأمل ... از مقدمات و ترتیب دلیل و قیاس مطلوب نماید تا آنکه بر موضع غلط داخت غلط و اطلاع یابد و عرض کند آن از علم منطق که تدوین شده است و خصوص کتاب قیاسات را مطالعه که مشتمل بر صورت مغالطات است و معالجه این مرض حیرت و اضطراب و اضطراب نفس و وسواس است و اما جهل بسیط پس عبارت است از عاری و خالی بودن نفس از فضیلت علم با آنکه اعتقاد به عالم بودن خود نداشته باشد و این معنی اعتقاد آنکه علمی و فضیلتی کسب کرده است و مدح و ستایش را فی الجمله در ابتدا و اوائل الامر مذموم نیست چونکه فطرت استعداد حفظ است آن ... و تا آنکه علم ... به کار آید از آن تحصیل نماید حکمیه ... و اگر آن حالت در ترک تعلم و تحصیل نمودن علم مذموم و قبیح است و معالجه این رذیله بتأمل نمودن در فرق داشتن نوع انسان به سایر انواع حیوانات است و در اینکه به چه فرق و امتیاز و شرافت نوع انسان بر سایر حیوانات به فضیلت علم و دانش و ادراک نمودن معقولات است که به تعبیر از آن به نطق میشود و بغیر از آن و این سبب نوع انسان را حیوان ناطق گویند و در اینکه باهم در صورت اشتباه دارد نیست و درخت خرما که غرض میوه از نور شجره گندم را گندم گویند به سبب ثمر و غایت است و الا در حقیقت و قطع نظر از آنکه ثمر نمودن داخل سایر چوبها و علفها و گیاها است ... به مرتبه سابقات ... از آن است انسان را نیز به سبب صورت نیست که تا فضیلت نطق و خاصیت علم و قدر ادراک نمودن معقولات است و اگر معنی و آراسته به زیور نطق و علم نباشد مرتبه در عداد و حساب سایر حیوانات خواهد بود بلکه از حیوانات پست تر و کمتر خواهد شد چونکه حیوانات در جهان قدر در رابطه که متعلق به معیشت و نظام امور حیوانیه آنهاست کامل میباشند و ثمراتی که مقصود از وجود آنهاست از آنها به غایت حاصل میشود و از اینجا است که خداوند در بیان حال جاهلین اولئک کالانعام بل هم اضل فرموده است و در اینکه چون حیوانات پس ترند پس باید که در عداد و حساب نوع نباتات و جمادات باشد و چون تأمل نمایند که هر یک از انواع نباتات و جمادات ایضا ثمر و فوایدی که مقصود از خلقت و وجود آنهاست میباشند و به اظهار نمودن ثمره و خاصیت خود حاکم و مستمر میباشند هر آینه از تعمق پس که از آنها ایضا نازل تر و پست تر میشود و همچنین تا آنکه باعث تفاضل باهر ی ... باعث بر سید و متأمل نمودن حالة خود در مجالس علما و ... ارباب نطق و کمال و وجدان نمودن ... عجز و ذلت و شرمندگی در ... بیگانگی خود با شبه ایشان و در اینکه سخنان و گفتار ... که در مجالس ایشان مشکفه است ... دیگر ... و افتخار ... کمال ... فایع شده است ... و در تأمل نمودن در شرافت علم و ارباب آن در دنیا و در آخرت و مقرب بودن ارباب او در نزد خالق و مخلوق و در همه جا و هر وقت منظور نمودن در احادیث و آیات در تصریح که در فضیلت علم و علما و در رذیله و عقاب جهل و جاهل رسیده است و مجالست نمودن با علما و مجانبت نمودن از جهلا و در مثال اینها علاج جاهل مرکب پس عبارت است از عاری بودن نفس از فضیلت علم در حقیقت و در واقع و خوش بودن او به عقیده علم و به جزم داشتن بآنکه او عالم است و این ... و در رذیله جهل از آن ... داشته است و چنانچه گفته است اعلم الجهال ... و از علاج نمودن اعجبی از امراض مزمنه ... میباشند و ... از نمودن حضرت عیسی ... که سؤال نموده شد که از چه چیز فرار مینمایی فرموده که از جاهل باد و اولئک النفس ...

ودواعی ایشان مبالغه شده بی اجتناب نمودن از صاحب این مرض و این رذیله که تعبیر از آن بحمق نموده‌اند رسیده است چونکه معنی حمق
تعرف دعقل است و جهل بسیط در حقیقت تعرف و فساد دنیا نشده بلکه فساد و نقص در جهل مرکب است و از جمله احادیثی که در این خصوص رسیده است
فرموده جناب امیرالمؤمنین که بکرر بر بالای منبر میفرمود که ینبغی للمسلم ان یتجنب مواخاة ثلثة الماجن الفاجر والاحمق والکذاب فاما
الماجن الفاجر فیزین لک فعله ویحب انک مثله ولا یعینک علی امر دینک ومعادک ومقاربته جفاء وقسوة ومدخله ومخرجه
عار علیک واما الاحمق فانه لا یشیر علیک بخیر ولا یرجی لصرف السوء عنک ولو اجتهد نفسه وربما اراد منفعتک فضرک
فموته خیر من حیاته وسکوته خیر من نطقه وبعده خیر من قربه واما الکذاب فانه لا یهنئک معه عیش ینقل حدیثک
وینقل الیک الحدیث کلما افنی احدوثة مطرها باخری مثلها حتی انه یحدث بالصدق فما یصدق ویغری بین الناس
بالعداوة وینبت السخائم فی الصدور یعنی سزاوار است از برای شخص مسلم آنست که اجتناب نماید از سه نوع مردمان یکی آنکه بی حیا و فاجر است
یعنی شخصی که بی انصاف و فجور کننده است و یکی دیگر آنکه احمق است و یکی دیگر آنکه کذاب و دروغگوی است پس اما شخصی که بی حیا و فاجر است پس آن است که
زینت میدهد از برای تو کردار خود را و دوست میدارد که تو در کردار مثل او باشی و اعانت نمیکند ترا بر امر دین و معاد تو و مصاحبت و نزدیکی
نمودن با او موجب جفا و قساوت قلب است و دخول و خروج او بر تو موجب عیب و عار است و اما شخصی که احمق است پس آن نادان است که امر بخیر
بر تو نمیکند ... و امید داشته نمیشود از برای صرف نمودن او از تو بدی را هر چند که جهد و سعی نماید و بسا باشد که بخواهد که نفع بتو
رساند پس ضرر بتو برساند پس مردن آن شخص بهتر است از حیات او و ساکت بودن او بهتر است از سخن گفتن او و دوری او بهتر است از نزدیکی او
و اما شخصی که کذاب و دروغگوی است پس آن است که گوارا نمیشود بر تو زندگانی با او و نقل میکند حدیث ترا ...
بدیگران و حدیث دیگران را بتو نقل میکند ... طریق دروغ ... هرچند که تمام میکند ...
... بطریق ... و انقطاع ...
... کذب ... دروغ ...
و از جمله این ابیات است که منسوب بآن جناب است که فرموده‌اند شعر فلا تصحب اخا الجهل وایاک وایاه فکم من جاهل اردی
حلیما حین آخاه وللشیء من الشیء مقاییس واشباه وللقلب علی القلب دلیل حین یلقاه یعنی که مصاحبت منما با
شخص جاهل و دوری بجو خود را از او و او را از خود ... بسیار شخص جاهل ... که هلاک نموده است ... شخص عالم و حکیم را ...
با او مصاحبت و مواخات نماید ...
دلیل ...
...

بجهت

علیت و خصایص آن ترکیب دارد و او نیز با علم و خصایص آن ترکیب ندارد و لهذا غالب اطبّا از برای ادنی و صاحب طبیعت ...
و صاحب عقل و علم پس باید که از مصاحبت ارباب طبیعت محضه و جهل صرف که فیما بین ایشان و اهل علم و کمال مناسبت و عهدی نیست
اجتناب نموده شود و بجهت بپرهیز از صحبت ناکس ... که زینت ... صحبت نیکان ...
جهل مرکب از نفس انسان شبیه‌ترین جمیع رذایل و بدترین جمیع امراض و قبایح است چونکه با وجود عقیده باطله و جزم نمودن صاحب آن بر آنکه
صاحب علم و فهم است ... توجه نمودن او بسمت طلب و تحصیل نمودن علم ممتنع است و علاج منحصر است ...
مرکب ... بر ازاله جهل بسیط گردد بدانکه ... توجه نمودن ... بسمت طلب و تحصیل ...
میباشد و بهترین تدبیر و نافع‌ترین علاجی که در دفع و ازاله این رذیله استعمال توان نمود ...
... اکتساب نمودن و مشغول شدن بعلوم دقیقه ریاضی چون هندسه و حساب در ... نفس ...
این ... ارشاد و قبول نماید و در ... لذت یقین و حلاوت ... حقیقت ...
در ... نفس ... شوق ...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...
...

از صبا هردم مشام جان ما خوش میشود آری آری طیب انفاس هواداران خوش است **تحفه** سیم از جمله [illegible] در [illegible]
بر وفق صورت سابق در ترتیب عدالت سابقه خصلت فضیلت رشد است که ذاتی و منشعب از حکمت و فضیلت علم است و چون [illegible]
از صلاح یعنی رسیدن آنکس به راه امری به حق و با آنچه واقع است خواه از مقوله افعال و خواه از اقوال و خواه از افعال و عقاید [illegible]
و ضد آن غی و گمراهی و ضلالت و گمراهی است و معلوم است که غی و ضلالات [illegible] واقع [illegible] الامر است از امور و آثار و خصایل [illegible]
و خلق [illegible] است در رشد و اصابت بحق و بعض [illegible] را [illegible] خصایل عقل [illegible] است پس هرکس که در علم و در [illegible] صاحب فضیلت علم و حکمت گردیده
یعنی آنکه حکمت [illegible] را حاصل نموده و در علم و عمل به حقایق [illegible] و منتفع گردیده و رسیده از شمع عقل و نور علم [illegible] بهره بردار گردیده [illegible]
رشید و صاحب رشد در امور بوده و در خصلت رشد ایضا در [illegible] خصلت علم و حلم و خصلت [illegible] منشعب بوده و در سداد و عدالت [illegible]
و مثاله [illegible] و اقتصاد [illegible] کرم [illegible] مبارک [illegible] است از استقامت در صواب [illegible]
اقوال و افعال و عقاید و بری بودن از خلل و فساد و کردن و لازم داشتن طریقه [illegible] که در [illegible] افراط و تفریط است در جمیع اموری که
متعلق باین کس است و این خصلت است که غالب ادراک احادیث و آیات [illegible] الف و الواو است [illegible]
بلکه میتوان گفت که جمیع خصایل و فضایل دیگر ایضا به منزله [illegible] این خصلت است [illegible]
[illegible] شده [illegible] به [illegible] العقل [illegible] السموات والارض [illegible] تمام موجودات شده است
و بیان حقیقت [illegible] العدل الاعلی من الشمس والیس من الزبد واطیب ریحا من المسک [illegible]
و خاصیت [illegible] العدل [illegible] نموده اند [illegible] در [illegible] مردمان [illegible] کتب و ارسال [illegible]
حکام و سلاطین و قرار دادن درهم و دینار است که [illegible] بجهت حصول [illegible] عدالت [illegible] و سداد است [illegible] موجودات [illegible]
شدن [illegible] عالم [illegible] عدالت است و در [illegible] از افراط و تفریط [illegible] عدالت [illegible]
[illegible] کتب و ارسال رسل از برای تعیین نمودن طریقه تعدیل [illegible] مردمان [illegible] امور [illegible]
و سلاطین و حکام را از برای تعیین نمودن طریقه تعدیل و سداد است [illegible] مردمان [illegible] و قرار درهم و دینار
از برای تعیین نمودن مساوات است [illegible] اموال و اعمال مختلفه [illegible] ارسطاطالیس [illegible] ناموس اعظم و ثانی را ناموس الله
و سیم را ناموس [illegible] ناموس [illegible] ناموس [illegible] که [illegible] است [illegible] این [illegible] ناموس جابر [illegible]
[illegible] ناموس اعظم [illegible] جابر [illegible] حکام و سلاطین [illegible] جابر [illegible]
ناموس [illegible] جابر [illegible] مخالف [illegible] معلوم است [illegible] از دایره عقل [illegible]
بیرون است چنانکه هرکس که تابع حکم [illegible] باشد [illegible] باشد [illegible] اعتدال [illegible]

[illegible] معروف و [illegible] و معلوم است که طبیعت [illegible] و در حد اعتدال و در [illegible] دایره خلق [illegible] است چونکه تمام [illegible] و
ناموس الهی [illegible] از برای قرار دادن حصول [illegible] مساوات و اعتدال در [illegible] افعال و اقوال و عقاید [illegible]
در رفع نمودن مخالفت [illegible] است و [illegible] صاحب [illegible] عدالت [illegible] تفضیل [illegible] در رفع تباین و مخالفت است [illegible]
[illegible] و [illegible] ناموس الهی [illegible] هرکس که [illegible] از قبیل [illegible] و خارجی [illegible]
[illegible] از [illegible] جور و ظلم [illegible] دایره عدالت که خلق [illegible] و فضیلت [illegible] سداد و عدالت [illegible]
که لازم دارد و مراعات نمودن طریقه [illegible] مستقیم و مساوات نمودن [illegible] افراط و تفریط [illegible] در تمام اموری که متعلق [illegible]
از اموری باشند که [illegible] از قبیل معارف و عقاید و اعمال و اجبات [illegible] خواه از اموری که
[illegible] اموال و عیال و اولاد و اقارب [illegible] از قبیل امور [illegible] از اموری که [illegible]
[illegible] و اقلیم باشد از قبیل امور [illegible] در تمام احوال و حرکات و سکنات [illegible]
و [illegible] از طریقه جور و [illegible] است [illegible] سداد و اعتدال [illegible] حق هر جزئی [illegible]
[illegible] رضا [illegible] افراط [illegible] جور [illegible] افراط [illegible] مدوح [illegible]
ممدوح شده است [illegible] مراعات نمودن [illegible] از جور و ظلم [illegible] افراط [illegible] ممدوح شده است [illegible]
[illegible] افراط [illegible] ممدوح شده است [illegible] استعمال [illegible]
ممنوع و مذموم شده است و همچنین جور و ظلم است و افراط نمودن [illegible] ظلم [illegible] مذموم و همچنین [illegible]
[illegible] عدالت و سداد [illegible] در تمام امور [illegible] خداوند حق [illegible]
[illegible] و [illegible] حق [illegible]
[illegible] ظلم و جور [illegible] سداد و عدالت را در حق خود [illegible] در حقیقت [illegible] سداد
و عدالت جزوی از فضایل [illegible] جمیع فضایل [illegible] و جور و ظلم [illegible] جزوی از رذایل [illegible] تمام رذایل
است چنانکه [illegible] اعتقاد [illegible] عدالت [illegible] تمام فضایل [illegible]
[illegible] قوت [illegible] افراط و تفریط [illegible] مذموم است و اعتدال [illegible]
در [illegible] حسن و ممدوح است عبارت است از [illegible] عدالت و سداد [illegible]
و برای این مطلب [illegible] عدالت [illegible]
معرفت و بیان [illegible] احتمال [illegible] از طریقه [illegible]

كه بكلى ابدا گرفته است مذهب و مسلك خود قرار داده است و بر سبيل عبادت هم از اشتغال و رجحان و حفاظ نمودن تمام بكشيده و جهادت نمودن
جميع جزئيات دينيه و دنيويه داخل و بيرون را و اما تقوى پس عبارت است از حفظ نمودن نفس و اجتناب داشتن او را از شر و در بهائم مكاره و شر بر
نمودن قلوب طاعات از ذنوب و گناهان و التزام نمودن عبادات و طاعات خداوند عالم و نگاه داشتن طريقه خشيه و هيبت او در همه حال و در
احاديث بغير از اين حالت نوع ايضا فرموده است و اصل يعنى ورع كف نمودن و باز داشتن نفس است از محرمات و ممكن است استعمال شود و ميشود در كف
نفس از شبهات و مكروهات و مباحات از جهة خوف و ترس و احتياط نمودن از وقوع در محرمات چنانكه در حديث نبوى است كه فرموده
لا يكون الرجل من المتقين حتى يدع ما لا باس به مخافة ان يكون فيه باس يعنى نمى باشد مرد از جمله متقين تا ترك ننمايد
هر چيزى را كه مباح است و عيبى ندارد و در آن نيست از جهة ترسيدن از آنكه شايد كه در آن عيبى و باكى باشد و اكثر چيزهائيكه در شرع حكم بكراهت
آن شده است از اين باب است و از اين جهة است كه شبه و وسيله و مقدمه داخل شدن است بحرام شود چنانكه فرموده اند كه من رتع حول الحمى
اوشك ان يقع فيه يعنى كسيكه بچراند در گرد و اطراف قرقى بدليل قرب بجاى قرق است نزديك است كه بيفتد در آن و داخل آن
گردد و اين حقيقت ورع و تقوى است و ايضا فضيلت ورع و تقوى و ترغيب و تحريص شده در روايات و اخبار زياده است و كتاب الله و احاديث ائمه
ايضا از ذكر آن مشحون است و بر جا شده و كرامت و نجابت مخصوص نزد خداوند بتقوى است لا غير چنانكه فرموده است كه ان اكرمكم عند الله اتقيكم
و امام محمد باقر فرموده است در حديث طويلى كه مضمون آن اينست كه كفايت نميكند از براى شيعه گردان آنكه حصل كند محض اذعان بر محبت ما اهل بيت
به خدا قسم كه نيست شيعه ما مگر كسى كه تقوى داشته باشد خود را و اطاعت خداوند نمايد و نمى شناسند شيعه ما را مگر بعرفان او است بتواضع و تخشع و امانت و اداى و ...
ذكر خداوند و صوم و صلوة و بر والدين و متعهد شدن حال فقراء و مساكين و قرض داران و يتيمان و بتصدق در ايتام و قرائت قرآن و نگاه داشتن زبان
از مردمان مگر از خير و امثال اينها پس جابر عرض نمود كه يابن رسول الله نميدانم كسى را در اين روزها باين صفتها پس آنحضرت فرمود كه يا جابر مذهبها متفرق
مرو و بيابه كه شيعه چنين باشند كه آيا كفايت ميكند بجهة شخص آنكه بگويد كه من دوست ميدارم على را و دوستى آن جناب دارم و عمل نكند
آن جناب را و پيروى او را ننمايد و پس بنابراين اگر كسى بگويد كه من رسول الله را دوست ميدارم و كننده اعمال آن جناب نباشد و تابع و پيرو او نشود
بدرستيكه نمى باشد او را نفعى از اين دوستى پس بپرهيزيد از عقاب خداوند و عمل كنيد بآنچه نزد خداوند است كه بتقوى باشد خود
در راه آنچه در نزد خداوند است عمل نمائيد و بدرستيكه نيست ميانه خداوند و ميان احدى قرابتى محبوبترين بندگان نزد خداوند متقى ترين ايشان
و طاعت كننده ترين ايشان است بخداوند كه تقرب جسته بسوى خداوند مگر بطاعت و فرمانبردارى او و نيست با ما براءة از آتش
بنده كه او از آتش جهنم و هر كس كه مطيع خداوند است پس او دوست ماست و هر كس كه عاصى بر خداوند است پس او دشمن ماست و رسيده نميشود
بولايت ما مگر بعمل نمودن و ورع و تقوى را استعمال كردن و نيز آنچه ايضا فرموده اند كه قليل العمل مع التقوى خير من كثير العمل
بلا تقوى يعنى اگر قليل از عمل صالح با وجود تقوى و ورع از محرمات بهتر است از بسيارى عمل با نبودن تقوى چونكه خداوند فرموده است

كه انما يتقبل الله من المتقين با وجود مقبول كردن عمل و كر على قليل نباشد بلكه كثير است چنانكه با مردود كردن عمل كثير نباشد
بلكه قليل و هيچ است چنانكه كه كرار احباب امير المؤمنين ع فرموده اند كه لا يقل عمل مع تقوى و كيف يقل ما يتقبل يعنى
قليل نيست هيچ عملى با وجود تقوى و چگونه قليل مى باشد آنچه مقبول خداوند گردد و ايضا فرموده اند كه ما نقل الله عز و جل عبدا
من ذل المعاصى الى عز التقوى الا اغناه الله من غير مال و اعزه من غير عشيرة و انسه من غير بشر يعنى نقل
ننموده است خداوند عز و جل هيچ بنده را از ذل معاصى بسوى عزت و تقوى مگر آنكه او را بى نياز و مستغنى ساخته است او را از غير اسباب مال و عزيز
كرده است او را از غير قبيله و عشيره و قبيله و انيس داده است او را از غير واسطه و مصاحبت بشر و انسان ايضا فرموده اند كه عليكم بالورع فانه
لا ينال ما عند الله الا بالورع يعنى بر خود لازم بدانيد طريقه تقوى و ورع را بجهة آنكه رسيده نميشود بآنچه در نزد خداوند است
از ثواب و درجات مگر بتقوى و ورع و ايضا فرموده اند كه اوصيك بتقوى الله و الورع و الاجتهاد و اعلم انه لا ينفع اجتهاد
لا ورع فيه يعنى وصيت ميكنم ترا به تقوى و ورع و صبر و جهد نمودن در عمل و بدان كه نفع نميكند هيچ جهدى كه ورع و تقوى در آن نباشد
و ايضا فرموده اند كه لا تصل الى ما تريد من رضا ربك حتى يكون بجميع امرها متعاملا بها لا و ان من اتباع امرها و اراده التقوى و الورع
فتنجوا ابدا بحكم الله و كبيدا اعدائنا به ينحكم الله يعنى نمى رسيد شما بمراد خود در صفات الهى مگر آنكه بوده باشد او مرجع امر ما را
تابع خود و اراده داريد آنكه باشيد كه از جمله اتباع امر ما و اراده تحصيل كه تابع امر ماست ورع و تقوى را داشتن است پس خود را از آن تائيد
به تقوى نما كه خداوند شما را رحم نمايد و مكايد و حيله نمايند با آن دشمنان ما را آنچه خداوند شما را بلند مرتبه نمايد و فرموده اند كه ليس منا و لا
كرامة من كان فى مصر فيه مائة الف او يزيدون و كان فى ذلك المصر احد اورع منه يعنى آنكه نيست از ما و از دوستان ما و خوب
نمى باشد و هيچ كرامتى نيست هر كسى را كه بوده باشد در شهرى كه در آن شهر صد هزار نفس يا بيشتر باشد و حال آنكه بوده باشد در آن شهر كسيكه ورع آن از او
بيشتر باشد مراد آنست كه شيعيان و دوستان ما بايد كه از هر كس متقى تر و ورع دارتر باشند و اعلى از دوستان ما و از آنچه طينت ايشان از نيكى جمع شده با
و عليين بنا شده و احوال او ورع ايشان است يعنى و بعد متوجه است كه ورع بيشتر از آنكه شيوه ماست و طينة او از حسن ما و از عليين است خبا نه و ايضا فرموده اند
كه ليس من شيعتنا من لا تتحدث المخدرات بورعه فى خدورهن يعنى آنكه نيست از شيعيان ما كسيكه مخدرات و زنان پرده نشين صحبت
و قصه ورع و پرهيزكارى او در صحراى پرده و خانه هاى خود نقل نمى نمايند يعنى ورع و تقوى او و قليل و به سبب تقوى مخفى مانده باشد و ظاهر نشده باشد
چونكه هر چيز تا وقتى كه بغايت ظهور نرسد خاليست كه مخدرات خبردار از آن نميشوند و حكايت آن را نميكنند و ايضا فرموده اند كه كونوا دعاة
الناس بغير السنتكم ليروا منكم الورع و الاجتهاد و الصلوة و الخير فان ذلك داعية يعنى باشيد خوانندگان و ارشاد دهندگان
مردمان بغير زبان خود بايد كه ببينند مردمان از شما ورع و صبر و جهد و نماز و ساير خيرات پس بدرستيكه اين عمل نمودن و ورع داشتن تمام ارشاد و
دعوت مردمان بسوى حق مى نمايد و ديگر احتياج بگفتن و بيان نيست اگر ورع و ساير اعمال شما نباشد هر چند گفتن زبانى شما در ارشاد و دعوت

برای حق میفایه و دیگر احتیاج بگفتن زبان نیست و اگر ورع و سایر اعمال نمایان شد هر آینه گفتن زبان [illegible] ارشاد و دعوت مردمان
نفع نمیدهد و هرگاه که تقوا و ورع را سه مرتبه است مرتبه اول تقوای عوام است و آن آنست که بقدر تقوی را داشته باشد که [illegible] خود را
محافظت و می‌بایست نماید از مخلد شدن در آتش جهنم و این مرتبه تقوا و پرهیزکاران [illegible] از کفر و شرک است چونکه از برای کافر
و مشرک بغفر موده ان الله لا یغفر ان یشرک به [illegible] مخلد در نار جهنم و ارشاد و این مرتبه است فرموده خداوند
که و الزمهم کلمة التقوی یعنی آنکه خداوند الزام فرموده است بر مؤمنین کلمه تقوی را و مراد از آن کلمه لا اله الا الله است که معنی آن توحید [illegible]
نمودن از شرک است [illegible] مرتبه دوم تقوای خواص است و آن آنست که آنکس بقدر ملکه تقوی را داشته باشد که بسبب آن خود را
نگاه داری نماید از داخل شدن در جهنم و این مرتبه تقوای پرهیزکاران و اجتناب کننده گان از تمام محرمات و معاصی [illegible]
ام صغیره و هم گناه [illegible] و اشاره باین مرتبه فرموده خداوند که و لو ان اهل القری آمنوا و اتقوا لفتحنا علیهم
برکات من السماء و الارض یعنی اگر اهل قریه ها ایمان بیاورند و تقوی را از جمیع معاصی تمام محرمات [illegible] هر آینه میگشاییم بر ایشان
درهای برکتها [illegible] از جانب آسمان و از سمت زمین [illegible]
نمایند چونکه تمام بلاها و مصیبتهای که موجب [illegible] باشند [illegible]
[illegible] مرتبه سیم تقوای اخص الخواص است و آن آنست که آنکس بقدر ملکه تقوا داشته باشد که بسبب آن نفس خود را [illegible]
[illegible] و این مرتبه تقوای پرهیزکاران و اجتناب کننده گان از تمام ما سوی الله [illegible]
[illegible] خداوند است و مرتبه [illegible] که خود را در ظاهر و در باطن بالکلیه مشغول به خداوند و عبادت [illegible]
دیگر [illegible] و اشاره [illegible] که خدایا [illegible] و هر چیزی که بغیر از [illegible]
و فرموده است خداوند که و اتقوا الله حق تقاته یعنی بپرهیزید از ما سوای خداوند که آن حق تقوی داری است [illegible]
[illegible] از جناب امام جعفر صادق علیه السلام در بیان نمودن [illegible] تقوی [illegible]
[illegible] خداوند [illegible] مراتب تقوی [illegible]
[illegible] که [illegible] از اولیاء الله [illegible] خداوند [illegible]
ان اولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم یحزنون [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عبارت است از [illegible]

اتنی

گرفتن حد وسط و طریقه اعتدال را در جمیع امور [illegible] عدالت [illegible] که در بیان [illegible] ذکر آن شده و بنا بر این مراد از
خصلت قصد استعمال نمودن [illegible] عدالت [illegible] سابقه دانسته شد و علی ای حال خصلت عدالت
از شعبات خصلت شده است [illegible] و قصد [illegible] حرکات و سکنات [illegible]
[illegible] طبیعت [illegible] قوت [illegible] باشد [illegible] اراده و قصد [illegible] شعبات خصلت شد
[illegible] عبارت است از میانه روی نمودن در عبادات و در اعمال [illegible]
کلال و ملال النفس باشد [illegible] جناب رسول [illegible]
المؤمنین صلوات الله علیهما که یا علی ان هذا الدین متین فاوغل فیه برفق و لا تبغض الی نفسک عبادة ربک
ان المنبت لا ظهرا ابقی و لا ارضا قطع فاعمل عمل من یرجو ان یموت هرما و احذر حذر من یتخوف ان یموت
[illegible] یا علی [illegible] این دین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عبادات [illegible] بسبب آن بنده [illegible]
[illegible] کانک تموت غدا و اعمل لاخرتک کانک تعیش ابدا [illegible]
برای دنیای خود چنان [illegible] و عمل [illegible] برای آخرت خود چنان [illegible]
[illegible] امام جعفر [illegible] عبادت کردن فرموده [illegible]
عز و جل اذا احب عبدا [illegible]
عز و جل [illegible] ان الله عز و جل اذا احب عبدا فعمل قلیلا جزاه
بالقلیل الکثیر و لم یتعاظمه ان یجزی بالقلیل الکثیر له یعنی [illegible] خداوند عز و جل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

در اموری که نفع آن عام و فیضش عظیم باشد بر وجهی که مقتضای مصلحت باشد پس آن از شعبات سخاوت است و شجاعتی این
مقام ندارد و اما معرفت بین آنکه پس مراد از آن عارف بودن است به کسی است بدین و طاعت خداوند در جمیع حرکات و سکنات و افعال خویش
خود چنانچه هر عمل جزئی که میسر شده بر آن [illegible] و عارف باشد که این عمل چه حکم دارد راجح است یا مرجوح یا واجب است یا مندوب یا حرام است
یا مکروه یا مباح در نزد و غایت هر مرتبه جاری نمودن اوست در جزئیات احوال در مواقع آن مثلا عالم به علم نحو آنست که بداند که فاعل
مرفوع و مفعول منصوب و مضاف الیه مجرور است لکن آن است که این قواعد را در محال و مواقعی که بدان برسد با آن بر [illegible] شده جاری
نماید و این مطلب است که مکرر ارباب فقاهت ذکر میکنند و میگویند که فقیه آنست که قوه داشته باشد که هر یک از فروع و جزئیات را با اصول
و کلیات تطبیق نماید یعنی مواقع اجزاء و اصول محلی و افراد کلیات را بشناسد این است فضائل و خصائلی که در تحت حکمت مندرج است و منشعب
از آن میگردد و بر وفق حدیث سابق در جدول سابق و اما طریقه تحصیل حکمت رشد و کیفیت ازاله و معالجه نمودن اضداد و امراض آن پس
بعینها طریقه کیفیتی است که در تحصیل و معالجه اضداد و امراض آن ذکر شد چونکه حکمت رشد علاوه بر اینکه در تحت حکمت علم است و منشعب از آن است
با هم متقارب المعنی است و با اینکه حکماء در این مقام حکمت عدالت را به عبارات که رشد ضمنی قرار داده اند و در تحت او دوازده خصلت قرار داده
دانسته اند اول صداقت است و آن محبتی است صادق که باعث شود بر اهتمام در مهیا نمودن اسباب فراغت صدیق و [illegible] هر چیزی که ممکن باشد
دوم الفت است و آن اتفاق و اشتراک [illegible] است در معاونت یکدیگر به جهت تدبیر معیشت سیم وفا است و آن التزام نمودن طریقه مواسات
و معاونت [illegible] چهارم شفقت است و آن [illegible] است بر دفع و ازاله نمودن هر مکروه و ناملایمی که به [illegible] برسد
پنجم صله رحم است و آن شریک نمودن خویشان و اقربا است با خود در خیرات و منافع دنیویه ششم مکافات است و آن مقابله نمودن احسان است
مثل آن یا زیاده بر آن هفتم حسن شرکت است و آن انصاف دادن و اعتدال نمودن در معاملات [illegible] است به نحوی که موافق طبایع [illegible]
دیگر معاملات بوده باشد هشتم حسن قضاء است و آن خالی نمودن مکافات [illegible] نهم تودد است و آن طلب
نمودن دوستی از [illegible] اهل فضل و کمال به خوش [illegible] و نیکو گویی و چیزهای دیگر [illegible] دهم تسلیم است و آن [illegible]
شکایت [illegible] که از جانب [illegible] باشد [illegible] مانند انبیاء و ائمه [illegible] به جهت کمال
[illegible] و آن طلب نمودن [illegible] مقرون
حضرت [illegible] مانند انبیاء و اولیاء و ملائکه و علماء و صلحاء و قرآن و مسجد و کعبه [illegible]
تمام دوازده خصلتی که [illegible] است [illegible] بیان [illegible] جدول فصول [illegible] حکایت [illegible]
از آن مردم [illegible] کرشمه [illegible] تحفه چهارم از جمله آثار و آیات و خواص و علامات عقل [illegible]
حدیث سابق [illegible] ترتیب جداول سابق [illegible] تهذیب [illegible]

نهی

بهیمیه و مطالعه نمودن آن هر قوه و نفس عاقله را و مخالفت نمودن و انصراف نمودن در حرکت خود با آن قدری که قوه و نفس عاقله
امر نماید و [illegible] آن قرار دهد و این حالت مراد [illegible] و اعتدال [illegible] است که ممدوح است و از خصایص و آثار عقل است چونکه هر یک
از قوه غضبیه و شهویه که از خصایص نفس حیوانیه [illegible] آلت و اسباب است بر فرمودن عقل است چونکه هر یک از قوه غضبیه و شهویه که از خصایص
نفس حیوانیه [illegible] آلت و اسباب [illegible] عقل است [illegible] آن در تدبیر عقل بکار [illegible] و جلب منافع و رفع مضار
که اسباب [illegible] کمال است [illegible] آن دو قوه [illegible] اصل آن [illegible]
[illegible] افراط و تفریط [illegible]
[illegible] نفس [illegible] لذات [illegible]
[illegible] حرکت [illegible] نفس [illegible]
[illegible] عقل [illegible] فرموده اند [illegible] حرکت [illegible]
[illegible] آیات و احادیث [illegible]
[illegible] افراط [illegible] تفریط [illegible]
[illegible]
[illegible] که فرموده اند ما عبد الله بشیء افضل من عفة بطن و فرج [illegible]
خداوند عبادتی که بهتر باشد از عفت شکم و فرج و فرموده اند که افضل العبادة العفاف یعنی بهترین عبادتها عفاف است [illegible]
[illegible] قلیل العمل و قلیل [illegible] که فرموده اند که [illegible]
الا احبها و افضل من عفة بطن و فرج یعنی کدام [illegible] بهتر است از عفت شکم و فرج و فرموده اند که ترک لقمة حرام
احب الی الله من [illegible] عبادة [illegible] یعنی ترک نمودن یک لقمه که حرام باشد بهتر است [illegible] خداوند
از عبادت نمودن در [illegible] رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده اند [illegible] علی امتی الضلالة بعد المعرفة و مضلات الفتن و شهوة
البطن و الفرج یعنی [illegible]
[illegible] فرموده اند که اهل الجوع فی الدنیا اهل الشبع فی الآخرة [illegible]
[illegible] فرموده اند که ما ترک العبد اکلة یشتهیها الا کانت له درجة فی الجنة [illegible]
[illegible] فرموده اند که اکثر ما [illegible]
[illegible] الأجوفان البطن و الفرج یعنی [illegible]

یا شکم دیگی فرو حالة انبیا. در رجوع و گرسنه ماندن مجتهد و مشهور است بیلی فرو دیگو فرو دیگو کرده تو را دیگی و دلو هر کس اولاد تعالی گوید
و بسته کلی او باشد کل او. و از حضرت فرضیت عفاف ایضا و حرکات و نظافت بیشی و شغب بکر و دور رضا و سکنات و حفظ و راحت
و تفوضه و خشوع و نه کر و تفکر و جود و سخا اما رضا پس عبارت است از قناعت و کفایت نمودن اینکس بآنچه را که حق یا بآنها کرده بدو
و با و حرکت و مراتب و طلب و جمع نمودن بی عزاوار باد و ترک سخط نمودن بآنچه مقدر شده است از برای او و این خصلت است که در مرتبه فوق
جمیع خصلتها است و کمال عبودیت و چهار مرتبه است امام زین العابدین علیه السلام فرموده اند که اعلی درجه زهد ادنی درجه ورع است
و اعلی درجه ورع ادنی درجه یقین است و اعلی درجه یقین ادنی درجه رضا است و فرموده اند که الصبر والرضا عن الله راس طاعة الله
یعنی صبر نمودن و راضی شدن از خدا سر همه طاعتها است و در حدیث دیگر از جناب امام جعفر صادق که بیجا است از کلام علامات شیعه میشود المختص
ایمان دار میباشد پس فرموده اند که بالتسلیم لله والرضا فیما ورد علیه من سرور او سخط یعنی بتسلیم نمودن هر حکم را از خدا و
راضی شدن بآنچه وارد می آید بر او از هر امری که باشد خواه امری که موجب سرور و خواه امری که موجب سخط باشد و فرموده اند که اعلم الخلق
بالله ارضاهم بقضاء الله عز و جل یعنی عالم تر و عارف تر مردمان بخدا و راضی تر ایشان است بقضاء خداوند عز و جل و جناب امام
علیه السلام فرموده عبدالله ابی جعفر کیف یکون المؤمن مؤمنا و هو یسخط قسمه و یحقر منزلته والحاکم علیه الله و انا الضامن
لمن لم یهجس فی قلبه الا الرضا ان یدعو الله فیستجاب له یعنی چگونه میباشد شخص مومن ایمان دار و حال آنکه سخط دارد در آنچه
باشد بقسمت او و حقیر می شمارد مرتبه و منزلت خود را با آنکه حاکم بر امور او در تمام امور آن خداوند است که هرگز در او جایز نیست
و هیچ شائبه از ظلم و جور در کردار آن نمی باشد و من ضامن میباشم از برای کسیکه نیاید در دل او خطوری بجز رضا را اگر از خدا را بخواند مستجاب
نماید خدا مر دعای او را و خداوند تبارک و تعالی در احادیث قدسیه فرموده است که لا اجعل المؤمن فی شیئ الا جعلته خیرا له فلیرض
بقضائی و لیصبر علی بلائی و لیشکر علی نعمائی اکتبه یا محمد من الصدیقین عندی یعنی نگردانیدم بنده مومن خود را در هیچ حالی از حالات
مگر آنکه گردانیده ام و دانسته ام آن حال را خیر و خوب از برای آن پس باید که راضی شود بقضای من و صبر نماید بر بلای من و شکر نماید بر نعمتهای من
دو دیگر چنین شود بنویسم او را ای محمد از جمله صدیقین در نزد خودم و در حدیث است ایضا که من رضی بالقلیل من الرزق
قبل الله منه الیسیر من العمل و من رضی بالیسیر من الحلال خفت مؤنته و تنعم اهله و بصره الله داء الدنیا و دوائها و اخرجه
منها سالما الی دار السلام یعنی کسیکه راضی شود به قلیل از رزق قبول بفرماید خداوند از او قلیل از عمل را و کسیکه راضی شود به قلیل از حلال
سبک میشود مؤنت او و در نعمت بسر می برند اهل و عیال آنشخص او به بینا میگرداند خداوند او را بدرد دنیا و دوای دنیا را و بیرون می برد خداوند او را
از دنیا و بسلامت بسوی دار السلام جناب رسول صلوات الله علیه در بعض از غزوات خود بر خوردند بقطاری از ابل بعد از سلام نمودن ایشان
بگفتند که ما قوم مومنانیم پس فرمودند که چه چیز است علامت حقیقت ایمان شما پس عرض کردند که ما مومنانیم و اهل ایمان پس گفتند که چه چیز است آثار حقیقت ایمان

بلی

بی غرض نمودند که رضا بالقضا و منها التفویض لحق ما اذا بشنیدم نمودن مر او را پس فرمودند علما و حکما و کاردان ان یکونوا من الحکمة
انبیا. فان کنتم صادقین فلا تبنوا ما لا تسکنون ولا تجمعوا ما لا تاکلون واتقوا الله الذی الیه ترجعون یعنی
علما و حکما چه باشند و نزدیک است که از کثرت حکمت انبیا و شوند و بعد فرموده اند که اگر شما راست گو میباشید پس بنا منمائید مسکنی را که در آن
سکنی نمیکنید و جمع منمائید آنچه را که نمیخورید و بپرهیزید از خداوندی که آنچنان خداوندی که بسوی او رجوع بجا نمایید خشوع و پس کرد از این
سلام کننده را راهان رخنه دار این کنند. انکه انسان بر سر خود حکم نیست. آنچه فرمان تو باشد آن کنند. ای جوان سرو قد گوئی بزن
یعنی از آن گزافت چه کار کنند. و اما سکنات پس عبارت است از خضوع و انقیاد و وقت و آرام و سکینه داشتن و فروتنی نمودن
حاصل نمیشود مگر بعد از غور و محو و شهوت و رسیدن او به حق الاعتدال و طمانینه نفس با حقه و اما حفظ پس عبارت است از غیب و هم و از بی اختلاف و
حرکات که ایضا موقوف بر آرام داشتن و اعتدال باقی قوت شهویه ساکن شدن نزد و هیجان او و اما راحت پس عبارت است از راحت دارد که نفس انسانی
از خوشی زنده میکند و ساکن شدن نفس و رفت حرکت نمودن قوت شهویه و آرام داشتن او و مالک ... خود شدن است و اما تفقد و اما انتظام کردن
پس عبارت است از توجه نمودن در امور و ترتیب دادن و اندازه کردن و کردن در امور خود را بر وجه و جوب و درجه وسط و اعتدالی که شرعا
و عقلا محمود است پس عبارت است از اعمال انسانی ذات و تواضع و انقیاد و اما ای که در بعضی اسخات ذکر شده و ممکن است که مراد از سکنات تواضع
و انقیاد و آرام داشتن در باطن قلب باشد و مراد از خشوع تواضع و آرام در ظاهر بحسب اعضا و جوارح است و تفکر پس عبارت است در حالتی است که نفس را سیر دادن
بر قول ذکر خداوند و تفکر حالتی است که موجب آن باعث بگردد در استخراج و اثبات نمودن مجهولات و مخفیات از معلومات و ظاهرات و این نیز روح حضرت
سقف رب بگیر کرده از برای نور مصباح عقل بترتیب داده باشند و بهره قدر که در این روز فرمانبر و عالی تقدیر در نور عقل ایضا از وجود و از بحار
کرده اند. و در سلمی که بر جناب الله القضایی ارائه و حالة ... نمودند و اگر اوقات خود را صرف آن می نمودند و حاشه و عادت حضرت لقمان که بر او و فرز
ابی بودت و طول و خداوند در ایشان او فرمود. و لقد اتینا لقمان الحکمة فرموده است این بود که نمیشد در گوشه خلوت و تنهائی بسیار می نشست و مقام
اوبا و گفت که تو در تنهائی بسیار جدائی از اجتماع مردمان با مردمان وا کنار رومان می نشینی آن نیکه اقرب است بر تنهائی با تو ابی در جواب میفرمود که
طول الوحدة انهم للفکرة و طول الفکرة دلیل علی الطریق الجنة یعنی طول دادن وحدت و بسیار تنها نشستن بهتر است از برای اصلاح آن و
و ادامه سبیل طریقه فکر و طول دادن فکر دلیل است بر راه بهشت و از مادر ایه زر سحل نموده نقل از جناب ابوذر که چه گونه بود نوعی از عبادت
بی گفت که تمام روز فکر با خیر در گوشه خلوت دور از مردمان و از اینجا است که در احادیث رسیده است که دلیل انسان علم است و دلیل علم فکر است
و دلیل فکر حزن و قناعت است و خلاصه حصول کمال و نجات و فوز سعادت انسان با این دو خصلت است و خلاصه هر دو عبارت است از دوری
نمودن از غفلات و از انفاس در شهوات دنیا و خود و خواب خود او افتادن و تفکر در احوال دنیا منقلب خود در صنایع و قدرت و علم
و جهان و رحم خداوند و در شاد این نمودن و شغول شدن و نشان و تکلیف خود و رسیدن و از غیر خود و خدا اعراض نمودن است و از اینجای که تمام

عفلات و ضایع نمودن و بکار نبردن عمر را یکی از عوارض قوت شهویه و از لوازم غلبه او چنان است لهذا در جنگیدن و حرکت

آن بر وجه اعتدال شده در حرکات تابع قوت نفس عاقله گردیده و خود را از حکم او بر خود معزول و بی اختیار نموده هر آینه حکومت تابع نفس

قوه عاقله دانا هفته برده استقلال حاصل بکند و در حالتی که تذکر و تفکر کردن از خصایص آن است در اکثر ... [illegible]

حسن و قبح اشیا و تمیز با منتهی حسنات و سیئات و طاعات و معاصی از جمیع حرکات و سکنات او میکرد و نور عقل در نمود ... [illegible]

بکند و چنان که در وصف اولیا والله است که ایقاظ کرده ذکر است او ذکر و نظر او عبرت میشود و از حالت لغو و سهو دوری می یابد ... [illegible]

و مال خود مشغول میشود و از احوال سیئه و عیشت الطیفه بار ... [illegible] مرتبه منزلت و معاد خود را می یابد و ... [illegible]

رایج و مرتبه او فوق مراتب بنی نوع خود میشود و از اینجا است که آیات و اخبار بسیاری در خصوص ترغیب و تحریص ... [illegible]

آمده رسیده است و قدری از آنها سابقاً در تضاعیف تحفه مذکور شده است ... جناب امیرالمؤمنین صلوات الله علیه ... [illegible]

التفکر الفلک ... [illegible] و القوا الله ... [illegible]

خود را ... [illegible] که ان التفکر یدعوا الی البر و العمل به یعنی که تفکر نمودن داعی میشود ... [illegible]

نیکی و العمل بها و عمل نمودن به نیکیها و جناب امام جعفر علیه السلام فرموده اند که افضل العباده ادمان التفکر فی الله و فی قدرته ... [illegible]

عبادت ها دایم فکر نمودن در صنایع و نعم و صفات و قدرت خداوند است ... [illegible]

از نقصه ... [illegible]

... [illegible]

عبرت حاصل شود ... [illegible]

... [illegible]

حب و میل شهوات دنیویه بوده است ... جناب امام رضا علیه السلام فرموده اند که لیس العباده کثرة الصلوة و الصوم انما العباده التفکر فی امر الله

عز و جل یعنی که بسیاری عبادت در کردن نماز و روزه نیست بلکه این است که بسیاری عبادت در تفکر نمودن در امر است که ... [illegible]

به خداوند ... [illegible] از حضرت عیسی علی نبینا و علیه السلام ... [illegible]

بیت · تو بهار است در آن کوش که خرم باشی · که بسی گل بدمد باز و تو در گل باشی · ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

اتفاق

اتفاق و صرف نمودن مال را منوی الی اهلش و در وجود و مصارف محموده و بنا بر این جود و فضیلتی است که مرکب است از سخاوت

و سخاوت هر دو ... [illegible]

و از اینجا معلوم شد که ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

اقرب است ... [illegible]

دور تر ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

که موضعی که باید صرف شود ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible] اول ... [illegible]

... [illegible] دوم ... [illegible]

... [illegible] سیم ... [illegible]

... [illegible] چهارم ... [illegible]

ادراء مختلفه و احوال متباینه از روی حکمت و قدرت و بدون تزلزل و اضطراب پنجم رعت است و آن سکوت و ملکت شدن [illegible]
حرکت شهوت ششم صبر است و آن مقاومت نمودن نفس است با هوا تا آنکه مطاوعت لذات قبیحه از آن صادر نشود هفتم قناعت است
و آن تساهل نمودن و راضی شدن [illegible] از ماکل و مشارب و ملبس [illegible]
بر آن و قطع طمع از آنکه در نزد غیر او است هشتم وقار است و آن آرام گرفتن نفس است [illegible]
[illegible] نهم ورع است و آن ملازمت نمودن نفس است بر اعمال حسنه و اجتناب نمودن از افعال قبیحه [illegible]
فتور و قصور بر آن دهم انتظام است و آن ملکه تقدیر و ترتیب دادن و تحسین نمودن امور است بر وجه مصالح و موافق اغراض مطلوبه
یازدهم حریت [illegible]
[illegible] و اما آنچه در تحت جنس سخاوت [illegible] اول کرم است و آن سهل بودن بر نفس است [illegible]
[illegible] دوم ایثار است و آن سهل بودن بر نفس است [illegible]
[illegible] سیم مروت است [illegible]
بر آن چهارم [illegible]
بر آن [illegible]
[illegible] پنجم نبل است [illegible]
سماحت است و آن بذل نمودن نفس است [illegible] ششم [illegible]
و اختیار بعضی [illegible]
[illegible]
[illegible] تخلیه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

و ملکات

[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
که هر کس باید از کر بینی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حقیقت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

علیک فی الحاکمین یعنی کر حبر غایه در لباس سو جزا داده میشوی پس تو در دو دشته و کناه کار میکردی و قتیف حقدا دنه در هرحال

هر دو جزو بر تو جاری میکردد و لا محاله و بلا علاج پس انسان باید که فرح زیادی که موجب آن دلبستکی به چیزهاست اولا بخود راه ندهد

و دل بچیزی که فانیه و در معرض زوال است نبندد و ترک آن از که عادت جمله انبیا و اولیاست عادة نماید تا اکر در وقت فوت و فقدان آنها

ملتفت و آشفته نکردد و همیشه مسرور و مرحوم و مسرور باشد و بعالم الشان و ماهیت باقی ارتقا یابد بجزو برسد و محرقه با حسرت حاصل نماید

و دلبعقل و دلبصیرت بجهت بیاید و الا و دنیا اسیر حزن به انقضا و والمی به انتهاء خواهد بود چونکه در جمیع زمانها از فوق مطلوبات حقیر به [illegible]

نیست و اکر خواهد بود بلا شبهه ممتنع و محال بودن بقاء و ثبات اوضاع و بنا و شیوع او چونکه بقاء و ثبات در حقیقت و خلاف حق آنست

و آنچه ثابت و باقیست امور است که در عالم عقل و در ما فوق عالم و دنیا و عالم حس است که از هر دو حوادثات و تغیر و زوال و فنا دور و بیابایست در آن

باید که همت خود را از امور دنیویه منصرف و بمطالب عقلیه که مطلوب ذات است با قید و بجود تا نیات صافیه متوجه و ملهم و قبه دارد تا آنکه به سهل و آسان

با انها عادت آن کرده و فرح آن که عین کمال اوست یافته و ادامی باشد چنانکه هر یک از مردمان دنیا از زمان همت خود را از کار دشغل و کرکار

منصرف و نیل و لی خود معروف داشته و با آن انس و از آن لذت بهره یابنده و هر یک از آنها دانی عادت خود را به چیزی داده اند و سلطان آن

فرح و سروری دارند چنانکه خداوند فرموده است کل حزب بما لدیهم فرحون و لکن فرح و سرور ایشان دایمی نیست بلکه فرح و سرور ایشان

موجب حزن و اندوه ایشان شده است چنانکه دانسته شد پس هر کاه که فرح و سرور و رابطه آن خود عادت است و لازم طبیعت و مقتضای ذات انسانی

نیست چرا باید که عاشق آن عادت به چیز فانیه کرد که موجب حزن و اندوه و داشته باشد بلکه باید که به چیزی باقیه کرد که موجب فرح و سرور دایمی او

باشد دائمیه فرحناک و مسرور باشد و از اینجاست فرموده خداوند که الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم یحزنون معلوم شد چونکه آدمی به کسی

و دل بستکی به خداوند پیدا نموده است که هرکز فنا و زوال و تغیر بآن راه ندارد با وانسی و عادت کرفته است و او را سبب فرح و سرور خود قرار داده است دلیل و مانع

فانیات اعراض نموده است و در اینها زاهد شده است چونکه دانسته است که مثال آنها مثال قنیه یا کاسی و جشه و دلان آنها مثال شمامات که در زمان قلیلی

اهل یک مجلسی انرا عاریه نمود فراموش شده و دست بدست بکردانند و هر یک از اهل مجلس در زمان قلیلی و بسیل عاریه ماوه از استمتاع آن دانسته باشد از زینلکه

طلع در حکمت و دعاه آن نماینده هر آینه مخالف اسباب اخلاق طبایع است و عار فحیت کردن با صاحبان عقل و فهم باید که از کرفتن چیزی که در

حقیقت عاریه است عار داشته باشد چنانکه ارباب مروت و فتوت از عاریه کرفتن حیات پیچیل از یکدیکر عار و ننک دارند و حفظ و نکه داشته باشند که

عاریت و محبت را محیط عظیم و ماشر ولوان و کسب اخلاق نموده سیاسیدی قبالیست و محبت نمودن با صاحبان کفایه و مسلک صاحب الفقر

ضرورت و حاجت را دایمی خیت نموده از از باب فضول و شبهات و دنیا را بر خود و ضعف الفنا مکرد و در امور و دنیا اکتفا بقدر با دو وقت و ارادهٔ امور

اخرت دفع آنها از خود داشته باشد تا آنکه رغبت او در امور آخرت زیاد و در امور دنیویه کم و زایل کردد و بلکه فقیدت و جنسیت رضای حق و قیفت

برسد و لب آن از ثمرهٔ عقل داده و اولو الالباب فی اهل جنت و طبقی محبوب کرده و [illegible] بیاید و قرار الحمد دست بیافته است بیار باد و الیکم

قم ابواب

عمر برباد است • علوم بیست اتم کو زبر موج کبود • نه هر چه برکت تعلق بپذیر دراز آزاد است تو ای بلند نظر شاهباز صدره نشین نشیمن

نه در این کنج محنت آباد است • تو را از کنکرهٔ عرش میزنند صفیر • ندانمت که درین دامکه چه افتاده است • رضا بداده بده و از جبین کره بکشای

که بر من و تو در اختیار نکشاده است • مجو درستی عهد از جهان سست نهاد • که این عجوزه عروس هزار داماد است • ختم کوکه درین چهار خصلت

و چهار اثار و علامات عقل که عبارت است از علم و حلم و رشد و عفاف نزد الطبله توافق میان جمیع علماء حکما و در فرع باشد چنانکه سابقا

دانسته شد که حکما و امهات خصال حمیده و اخلاق حسنه را چهار دانسته اند در آن حکمت و شجاعت را و در تحت علم و حکمت را و در تحت علم و عدالت را

در تحت رشد دانسته اند چنانکه مفصلا ذکر آنها شد لهذا الفقیر مرادی چند بر وفق علوم حکما میشود تا آنکه جمیع این خصال چهارگونه مذکوره

بمشعبات انها بطریق اختصار ذکر شده باشد و ناظر در این باب انضمام داراز هر یک حکما و بشرع و هر وقت که حوادث باشد ایشان را بوع

باین چهار خصلت که امهات و اصول سایر خصال است نماید هر آینه برای سهل و آسان باشد پس میکوئیم که نفوس و قوای انسان که آله و مایه

علم و اعمال است سه نفس و سه قوه است با این نحو که شمرده میشود الف و عمل انسان سه نفس و سه قوه است که مذکور میشود و داله

قوهٔ عاقله و نفس ملکیه	قوهٔ فاعله غضبیه و نفس سبعیه	قوهٔ فاعله شهویه و نفس بهیمیه
و این قوه ایست که آنرا سبب درک نمودن غایبات و معقولات و کلیات است و مخصوص بنوع انسان است	و این قوه ایست که آنرا سبب دفع مضار و مفاسد است و نوع حیوانات از نباتات در این قوه بانسان شریک میباشند	و این قوه ایست که آنرا سبب جلب نمودن منافع و مشتهیات است و ابقاء نوع انسان و حیوانات و نباتات با شرکت هر سه نوع در آن شریک میباشند

موضع تعلق آن دماغ است		موضع تعلق آن قلب است		موضع تعلق آن جگر است	
حد وسط و اعتدال آن سبب علم و فضل و صحت فکر و تمیز و حکمت است		حد وسط و اعتدال آن سبب عزت نفس و همت و وقار و قوهٔ قلب و شجاعت است		حد وسط و اعتدال آن سبب حصول قناعت و رضا و عفت است	
اگر از اعتدال خارج شد		اگر از اعتدال خارج شد		اگر از اعتدال خارج شد	
بزیادة	بانقصان	بزیادة	بانقصان	بزیادة	بانقصان
سبب جربزه و زیرکی عقل و بد آرایی و مکر و حیله است	سبب بلاهت و بلادت و قلت عقل و نافهمی است	سبب تهور و درشتی و بی تأملی بر روی کار دویدن است	سبب جبن و بیم دلی و بی غیرتی و بی حمیتی است	سبب شره و پرخوری و پرخوابی و انهماک در لذات و شهوات است	سبب خمود و بطالت و کلال و بی توجهی در اعمال است

نوع حصول چهار فضیلت که امهات تمام فضایل است از این سه نفس و سه قوه است			
از اعتدال قوهٔ عاقله	از اعتدال قوهٔ غضبیه	از اعتدال قوهٔ شهویه	از اعتدال هر سه
حکمت	شجاعت	عفت	عدالت
و آن ملکه ایست که سبب اطلاع یافتن بر حقایق و صحت فکر و حسن رویه و تمیز دادن فیمابین حق و باطل است از کار	و آن ملکه ایست که سبب استحکام و قوت داشتن دل و خوف و هراس ننمودن است در نزد شدائد و امور هایله	و آن ملکه ایست انقیاد و پرهیزکاری و باز داشتن نفس است از لذات و شهوات فانیه	و آن ملکه ایست که سبب راستی اقوال و درستی افعال و وضع هر چیزی است در موضع آن

انواع فضایلی که ناشی میگردد از قوهٔ عاقله بعد از اعتدال یعنی آن جوهر انفس حکمت هفت است	
ذکاء	سرعت داشتن ذهن است در ترتیب دادن مقدمات و استخراج نمودن مطلوب از آنها بطریق سهولت تا که
سرعت فهم	منتقل شدن از مقدمات است به نتایج و از ملزومات بلوازم بطریق سرعت بدون تأمل زیادی
صفاء ذهن	استعداد داشتن است برای استخراج نمودن مطلوب از مقدمات آن بدون اضطراب و تشویش
سهولت تعلم	حدت و تندی ذهن است که بدون مزاحمت خطرات متفرقه متوجه مطلوب نظری خود تواند گردید
حسن تعقل	نگاه داشتن مقدار و اندازه است تا آنکه در فهم و استکشاف مطلوب اهمال امری داخل و اعتبار امری خارج از مطلوب ننماید
تحفظ	نگاه داشتن صورتهای مطالب که عقل بقوهٔ تفکر یا وهم بقوهٔ تخیل تهذیب و تلخیص آنها نموده
تذکر	سهل بیاد آوردن صورتهای مطالب است که حفظ نموده است در قوهٔ خیال خود جای داده

انواع فضایلی که صادر میشود از قوه غضبیه بعد از اعتدال یافتن آن و جمع الفضیله شجاعت یازده است

کبر نفس	مبالات نکردن نفس است به هر چیزی و خوبی با وجود کرامت و بسیار و سختی‌های این عالم در حال تحمل نمودن آلام و غم و الم است
نجدت	اعتماد داشتن نفس است بر قوه خود تا آنکه در حال خوف جزع بر آن راه نیابد و حرکات خلاف عادت از آن صادر نگردد
عظم همت	باک نداشتن نفس است در طلب ذکر جمیل و با وجود خیر از بد و خوب این عالم خاید و تنگ دل نگردد
ثبات	قوه داشتن نفس است در مقاومت نمودن با آلام و شداید و تنگ نگردیدن از عروض آنها
حلم	طمأنینه داشتن نفس است به طوری که غضب او را به آسانی حرکت ندهد و اگر رو دهد حرکات اضطراب و جزع ننماید
سکون	خود را نگاه داشتن و سبکی نکردن است در خصومات و جنگها که به جهت محافظت این و ذریت لازم آید
شهامت	حریص در ولوع بودن نفس است بر کسب برای اعلام به جهت توقع داشتن ذکر جمیل و بود خیر
تحمل	عادت دادن و مهیا نمودن آلات جسمانیه است از برای استعمال نمودن در کسب امور حمیده و پسندیده
تواضع	زیاده ندانستن خود است از کسی که در علم و فضل و جاه و عزت و دولت و امثال اینها از آن پست‌تر باشد
حمیت	سعی کردن در محافظت نمودن این دفینه از آنچه محافظت نمودن از آن واجب و لازم باشد
رقت	متأثر شدن نفس است از مشاهده دیدن الم بنی نوع خود بدون آنکه اضطراب در حرکات و سکنات او عارض شود

انواع

انواع فضایلی که حاصل میشود از قوت شهویه بعد از آن اعتدال یافتن آن و جمع الفضیلة عفت دوازده است

حیا	انحصار روی پژمرده کردن نفس است در حال اشعار شدن به ارتکاب امر قبیح از جهت خوف نمودن از ملامت و مذمت
رفق	انقیاد نمودن نفس است مر اموری را که حادث گردد و برای آن متوجه شدن به طریق زیبا از روی طوع و رغبت
سخا	سهل نمودن نفس است انفاق اموال جزئی دیگر را در جایی که بایست به نحوی که حسن دیگر باشد
حسن هدی	رغبت و میل داشتن نفس است به طرف صدق به سوی تکمیلات نفس به تکمیل‌ها و به زینت که در شرع و در عقل ممدوح و کامل باشد
مسالمه	مجامله و نیکو نمودن نفس است در حال تنازع آراء مختلفه و احوال متباینه در راه ندادن اضطراب را به خود
دعة	سکوت داشتن نفس است و مالک تمام خود شدن در وقت حرکت نمودن شهوت و میل نمودن به طرف لذات
صبر	مقاومت نمودن نفس است با هوا و امر ابا و متابعت نمودن لذات قبیحه از آن صادر نگردد
قناعت	رضا شدن نفس است در امر مأکول و مشروب و ملبوس و منکوح و مسکن و امثال اینها به آنچه باشد در رفع حاجت تمام به
وقار	آرام دادن نفس است در حال متوجه شدن به سوی مطالب و مقاصد و شتاب بر خلاف عادت نمودن
ورع	ملازمت نمودن نفس است بر اعمال پسندیده و جاری نمودن از اعمال زشت و ناپسندیده و قصور و فتور به خود راه ندادن
انتظام	متمکن شدن نفس است در حفظ نمودن تقدیر و ترتیب امور بر وجه وجوب و حسب مصالح و منافع
حریت	متمکن شدن نفس است از کسب نمودن اموال از مکاسب جمیله و امتناع نمودن از مکاسب قبیحه و صرف نمودن اموال در مصارف محموده

انواع فضایلی که در تحت فضیلت سخاوت مندرج است که ذکر شد این است

کرم	سهل بودن بر نفس است انفاق مال بسیار را در اموری که قدرش عظیم و نفعش عام باشد با وجود بودن مصلحت
ایثار	سهل بودن بر نفس است بذل مال و منال از برای غیر با وجود احتیاج داشتن خود
عفو	سهل بودن بر نفس است ترک نمودن مکافات بدی‌ها و ترک طلب نمودن مکافات عوض بدی خود را
مروت	رغبت و میل داشتن نفس است در افاده نمودن و رسانیدن نفع را به غیر و بذل نمودن قدر واجب و زیاده بر آن
نبل	ابتهاج و سرور نفس است به ملازمت و مداومت نمودن بر افعال حمیده و سیر پسندیده
مواسات	مساعدت دادن نفس است یاران و دوستان و مستحقان را در معیشت و مشارکت دادن ایشان با خود در علوم و کلام و در اموال و اقوات خود
سماحت	بذل نمودن نفس است از روی دل خوشی بعضی از چیزها و قدری را که بذل آن واجب نباشد
مسامحه	ترک نمودن نفس است از روی قدرت و اختیار بعضی از چیزهایی را که ترک آن واجب نباشد

انواع فضایل

انواع فضایلی که معدود در جنس عدالت است [illegible] دوازده فضیلت است

صداقت	محبتی است صادق از جانب نفس که به سبب آن اهتمام نماید در مرتب نمودن اسباب فراغت صدیق خود و ایثار نماید هر چه را که ممکن باشد او
الفت	اتفاق یافتن آراء و اعتقادات جماعتی است از نفوس در معاونت یکدیگر به جهت تدبیر نمودن امر معیشت
وفا	التزام نمودن نفس است در طریقهٔ معاونت و مواسات و جایز ندانستن ترک آن
شفقت	اهتمام داشتن نفس است به ازاله نمودن ناخوشی را از غیر در وقت مستشعر شدن و احتمال دادن آن و در سبب آن
صلهٔ رحم	شرکت دادن نفس است خویشان و دوستان را با خود در خیرات و منافع دنیویه
مکافات	مقابله نمودن نفس است احسانی را که با او نموده‌اند بیشتر از آن و اسائه را که با او نموده‌اند کمتر از آن
حسن شرکت	اعتدال نگاه داشتن نفس است در معاملات و داد و ستدها به طوری که موافق طباع و حکم عقل دیگران باشد
حسن قضا	دادن نفس است حقوق مردمان را که بر او هم مکافات و مجازات است بدون منت و ندامت
تودد	طلب مودت نمودن نفس است از اکفاء و اهل فضل به سبب خوش‌رویی و خوش‌سخنی و بجا آوردن آنچه مستدعی این معنی باشد
تسلیم	رضا دادن و ترک اعتراض نمودن نفس است بر فعلی که متعلق به خداوند است یا به کسانی است که اعتراض بر کردار ایشان روا نیست مثل انبیاء و اولیاء
توکل	واگذاشتن نفس است کارهایی را که متعلق به خداوند است به قضا و قدر خداوند و تعجیل و تأخیر را طلب نکردن و بر خلاف آنکه خداوند کرده است میل نکردن به
عبادت	تعظیم و تمجید نمودن نفس است خداوند خود را و مقربان حضرت او را و متابعت و اطاعت صاحب شریعت نمودن

انواع رذایلی که حاصل میگردد از قوهٔ عاقله قبل از اعتدال یافتن آن و حصول ملکهٔ حکمت این است

انواع فرط	
افراط	تعمیل قوهٔ عاقله است به آنکه قصور آنها دقیق است
مکر و خدیعه	به مردم در دل کردن و حیله انگیختن است
جهل	ترک نمودن استعمال خود و صرف را سبب عدم معرفت
کذب	اخبار نمودن بخلاف نفس الامر دروغ
حمق	اعتقاد داشتن بخلاف واقع و ممتنع را ممکن دانستن
خرق	ابرام در پیشی نمودن در کسب نفع و نفاق نمودن
غدر	بی وفائی نمودن
جدال	حشمت از خود برداشتن و جدال بیجا گفتن و کردن
نمیمه	سخن چینی و فتنه انگیزی نمودن
ریا	اشتغال بعبادات از جهت رضا شدن و اعتقاد داشتن مردم
سفه	استعمال فکر در اموری که انجام آنها به نفع ضرر نشده باشد

و انواع رذایلی که حاصل میگردد از قوهٔ غضبیه قبل از اعتدال یافتن آن و حصول ملکهٔ شجاعت است

کبر	خود را از دیگران بهتر دیدن و بشأن فخر و بزرگی کردن
عبوس	ترش رویی و اظهار کراهت نمودن
جبن	جزع نمودن از اندک المی و گریزان شدن از آن
صغر همت	ترک توجه بطلب مراتب عالیه
قساوت	دل سختی و متأثر نشدن از آنچه باید متأثر بود
عجب	کمال را از خود دیدن و بان راضی و خوشنود شدن
[illegible]	بد خوئی کردن و باندک چیز مردمان را رنجانیدن
حسد	رنجور بودن به خوشی مردمان و خواستن آن را برای خود و زوال از ایشان
وقاحت	بی شرمی و بی حیایی و سخن غلیظ در روی مردمان گفتن
تهور	بی باکی عمل کردن و در روی کار در دویدن
حقد	به مردمان در دل کینه داشتن و طالب فرصت یافتن به سزا رسانیدن
غضب	به اندک چیزی مضطرب شدن و از جای بدر رفتن

انواع رذایلی که حاصل میگردد از قوهٔ شهویه قبل از اعتدال یافتن آن و حصول ملکهٔ عفت این است

فجور	انهماک در شهوات قبیحه و ارتکاب فواحش
شره	حرص زدن بر استکثار نمودن مطاعم و مشارب و غیره
بخل	منع نمودن مستحق را بوجهی از وجوه با وجود قدرت
خیانت	انکار ودایع مردمان کردن
افشاء سر	بروز دادن آنچه را که در سر و دیعه امانت و کتمان باید نمود داشته
جمود	باز ایستادن از کسب و تحصیل حظوظ لذات
مجون	استعمال نمودن اقوال قبیحه که استماع آنها در کتب نشنیدن
شماتت	شاد شدن به مصائب و آلام مردمان
حرص	مبالغه نمودن در تحصیل لذات نمودن

ذکر بعضی از اسباب فضایل و رذایل که ماخوذ است از کلام جناب امیرالمؤمنین صلوات الله و سلامه علیه

سبب علم	سبب عقل	سبب محبت	سبب قضاء حوائج	سبب هیبت
تواضع	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سبب عزت	سبب ادب	سبب آفة	سبب [illegible]	سبب [illegible]
قناعت	[illegible]	لجاجت	[illegible]	[illegible]
سبب [illegible]	سبب [illegible]	سبب غفلت	سبب رزق	سبب نقص
لغو	شهوت	بازی هوا	[illegible]	اسراف
سبب [illegible]	سبب حسرت	سبب ذلت	سبب ملامت	سبب حرمان
[illegible]	تضییع فرصت	[illegible]	[illegible]	[illegible]

الجهل [illegible] ... [illegible]

دوراهت		مصاحبت
مثلا چون خواهد که از فضایل دینی یکی را [illegible] صدق در این کسب نماید باید که اول خود را بعلت لفظ دانا و آگاه بر آن دارد و مراقبه کند که نفس را ساعت بساعت مبادرت بآنکه هر وقت که خواهد کسی اخبار به چیزی نماید نفس میل بکذب و خلاف واقع دارد او را نماید در صدق و راستی از او دارد تا آنکه به تدریج خلق صدق [illegible] ملکه او گردد و چنانکه خلق دروغ [illegible] ملکه او شده بود و این فایده [illegible]		مثلا چون خواهد که فضیلتی از خلق حسنی که کسب نماید مثل سخاوت باید که با اسخیاء و مصاحبان جود و کرم مصاحبت نماید و از بخیلان و بخیلان اجتناب نماید تا آنکه به تدریج خلق سخاوت در آن پیدا شود و ملکه او گردد و طبع که فعال اسخیاء و جوادان در عیان از او بسهولت و الطوع و رغبت و خوشدلی صادر گردد و همچنین قیاس بر این کسب دیگر سایر اخلاق حسنه و فضایل لفظیه را

بعضی ذکر کرده‌اند که اموالی که عارض انسان میشود پنج و هر یک پنج قسم شده

نعم خارجیه	نعم حیله	نعم بدنیه	نعم خارج ذات	نعم جسمانیه
جاه	علم	اکل	تجارت	فطانت
ملک	ذکاوت	شراب	صوف	ذکاء
مال	فلاحت	جماع	ذرایع	جسم
تدبیر	ثواب	نهی	حریت	[illegible]
فرزند	گناه	نوم	محبت مردمان	شجاعت

باید که دانسته شود که چنانچه هر جنسی از اجناس فضیلت مثل حکمت و شجاعت و عفت و عدالت مشتمل است بر وسطی که عبارت است از همان ملکه حد وسط
و دو جنس مقابل آن که طرفین افراط و تفریط است رذیلت محسوب است همچنین هر نوعی از انواع آنها یعنی فضایل که در تحت هر جنسی از آن اجناس مندرج است
عبارت است از همان ملکه حد وسط و طرفین افراط و تفریط آن که مقابل آن است رذیلت است و مذموم است مثلا از فضایل که در تحت
فضیلت حکمت است یعنی ذکاء و سرعت فهم و صفاء ذهن و سهولت تعلم و حسن تعقل و تذکر و تحفظ ذکاء همان ملکه حد وسط میان افراط و تفریط
که زیرکی است در غریزه و حفظ رأی و تفریط بلادت که عبارت از نقص فهم و فطانت که ادراک ندارد [illegible] بلکه ابلهی شده باشد
خلقت و حقیقت و سرعت فهم همان حد وسط میان سرعت تخیل است که بر سبیل خفت و دماغ و تحکم شده و قرار گرفتن فهم است و بطء
که از اهمال نمودن کسب فهم پیدا شده است و صفاء ذهن همان حد وسط میان ظلمت نفس است که مانع از استخراج مطلوب و تجربه است و التهاب
که به سبب آن در نگاه داشتن از جهت تحصیل را از مطلوب باز دارد و سهولت تعلم همان حد وسط میان مسارعت و تسارع در تعلم که عجال در
گرفتن مطلوب را نشود و صعوبت و دشواری که به تعقل و دشواری گردد و حسن تعقل حد وسط میان حرف نمودن فکر است در امور ... در تعقل
... باشد و قصور و ... از تعقل تا ... مطلوب و تحفظ حد وسط میان عنایت نمودن است به حفظ آنچه بلافایده ... و تحفظ نمودن
از ... ضبط و حفظ آن موهوم باشد و تذکر حد وسط میان کثرت ترجیح و توقف است که موجب تضییع وقت و ملال است باشد و نسیان ... از اهمال
نمودن که مراعات آن واجب است لازم است و قیاس بر این است باقی فضایل که در تحت سایر اجناس است و نسبت انواع ... از اوزان بعضی
از انهای مشهور است از قبیل حرف و قاعده کرده و طرف افراط و تفریط فضیلت تواضع است و تجریح و خست که دو طرف تفضیل عبارت است
رای اکثر انهایی واضح شده است و لکن معانی در مرتبه آنچه قیاس بر حد وسط بوده و ... از علوم میشود فضیلت ... شلا که فضیلت
سخاوت مشتبه به بخل گردد و در جایی که صرف در موضعی لایق نباشد پس آنکس صرف نکند و بعضی از رذیله اسراف در رمان ... کمان به بخل
برده که مشتبه به اسراف گردد و چنانکه صرف مال در موضعی غیر لایق باشد در رذیله اسراف باشد و مردمان از آن سخاوت ... اشتباه ... در
فضیلت شجاعت گاه باشد که اقدام نماید کرده کند در رذیله جبن مشتبه شود یا آنکه بکند در رذیله تهور باشد و فضیلت شجاعت مشتبه شود
و در هر جا که مفهوم در آثار فضیلت وجودی باشد در آنجا اشتباه طرف افراط با اصل فضیلت اقوی تر باشد و در موارد ... نقصان ... مشتبه
شود به جهت آنکه در این صورت طرف افراط مثل اصل فضیلت ایضا وجودی باشد و اشتباه وجودی با وجودی اکثر باشد که هر دو از یک جنس باشند
زود بسیار میشود و مثل آنکه سخاوت و شجاعت چونکه باعتبار مفهوم در آثار وجودی میباشند پس از یک از اسراف و تهور که طرف افراط آنهاست
و مثل افعال وجودی میباشند زود به هم مشتبه میشوند و جمعی از مردمان اسراف و تهور را از شجاعت ... کمال کنند که رذیله شجاعت و سخاوت کامل
شده است به خلاف بخل و جبن که چونکه عدمی میباشند و مباینت و مغایرت آنها با اصل فضیلت بر ظاهر او جواب شده مشتبه با اصل فضیلت
نمیشوند و اما که در جایی باشد که مفهوم در آثار فضیلت عدمی باشد پس اشتباه آن طرف تفریط که ... ایضا زود در ... مشتبه میشود

و بعد از آن که وجود [illegible] و مغایرت و مباینت آن با اصل فضیلت ظاهر و متبین است و [illegible] ملکه اعتدال [illegible] عفت

بر [illegible] که طرف تفریط [illegible] است و مفهوم آن [illegible] و بلادت [illegible] که طرف افراط است و مفهوم [illegible]

[illegible]

[illegible]

معاملات او بر سبیل سداد و حسن انتظام باشد و بر این قیاس سایر فضایل دیگر را به که دانسته شود و از این جمله که گفتیم معلوم شد که عفت و سخاوت
و شجاعت و عدالت و سایر فضایل و منشعبات دیگر از ان خاصه حکیم خواهد بود و دیگر را به مرتبه حکیم و زاید از آن تحقق میتواند شد که
به حکمت پس هر عفیف و جواد و شجاعی البته حکیم باشد لیکن هر حکیمی عفیف و سخی و شجاع و او نیز لازم بود و لیکن جمیع حکمی را حکمت تمام باشد
به جهت آنکه حقیقت حکمت چنانکه سابق دانسته شد مرکب است از علمی مطابق و عملی موافق و لهذا گفته اند که معنی حکیم درست گفتار و درست کردار است
و درستی گفتار راجع است به علم مطابق واقع است و درستی کردار اشاره به عمل موافق علم است پس حکیمی که جز عامل به علم خود است معلوم است که هنوز علم او به حقیقت
و نتیجه نپیموده راه به حق کمال نفس است در اتصاف به حال و متصف شدن به صفات اله متحقق شدن به اخلاق اله است که ممکن نیست که به تجرد رسیدن با
الفعل و وارستن بالکلیه از قید جسم و مصاحبت نفس تا مهذب شود و علاقه او با جسم منقطع و آن هر آینه که تدبیر او است در زنهار
گسترده در پیمودن راه ممکن نباشد و تا علاقه حس و جسم باقیست از خداوند دور و از صفات و اخلاق او محروم باشد و تهذیب نفس دانسته شد که به تهذیب
اخلاق او است که مراد است و موجب قطع علاقه او است از جسم پس حکیم جز مهذب الاخلاق به کمال نرسیده و به خداوند نزدیک نشده تا به مرتبه تجرد
نتواند رسید و نخواهد دانست و این معنی مقصود از فرموده خداوند است که فرموده است الیه یصعد الکلم الطیب و العمل الصالح یرفعه یعنی به سوی خداوند
بالا میرود کلام طیب و عمل صالح بلند میگرداند او را و مراد از کلام همان روح نفس انسانی است چنانکه خود در زبان قرآن است و طیب بودن او اشاره به حال حقیقت
علم او است و بالا بردن عمل صالح مر او را اشاره به حال بودن او است بر وفق علم خود و چون نفس انسانی بالنفس مطمئنه گویند و خطاب عتاب آمیز با صفات و
رانند که یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی و از اینجا و امثال آن معلوم شد که
سعادت و کمال و فوز نفس انسان به تکمیل و تعدیل قوای ثلثه عاقله و غاضبه و شهویه است که بعد از تعدیل و تکمیل آنها حاصل میشود مراد از حکمت
و فضیلت عدالت و بعد از آن و بواسطه آن قرب به خداوند عالم است چون که دانسته شد که عدالت مساوق حکمت است ایضا پس معلوم شد که در زبان
شرع رسیده است و مقرر شده است که بنده به عبادات قرب الی الله و نیت حصول تقرب به خداوند تعالی امر شده و مراد از آن قربت و تقرب تحصیل
کمال نفس و حصول تعدیل قوای ثلثه مذکوره و حصول ملکه عدالت است که از آداب و تمام حدود شرعیه از عبادات و معاملات و سیاسات الهی از برای
ثمره حصول آن شده است و به همین جهت حضرت پیغمبر که خاتم النبیین و اشرف الانبیاء و اکمل ایشان است اقرب به خداوند است از جمیع موجودات و بنابر این
دعوت مشرعین یعنی قوای ثلثه او اعدل و در ملکه و فضیلت عدالت اجمع و اتم از کل است لهذا شریعت آن جناب که عبارت است از اقوال آن حضرت
از طریقت که عبارت است از احوال و افعال آن شده است و احوال و افعال او اکمل حقیقت که عبارت است از قرب آن به حضرت حق است اشرف شده است
در تکمیل و تعدیل قوای ثلثه نفوس است و حصول ملکه عدالت در برای او کامل و بر وجه تمام است و به دین و تکمیل چه شد و از اینجا است
که آن جناب فرموده است که بعثت لاتمم مکارم الاخلاق یعنی مبعوث شده ام تا برای اتمام تمام و کمال نمایم خلقهای
نیکو کارها را و ایشان را سعی نمودن در ترغیب آنجناب در پیروی نمودن است اهل شریعت و عدم ادب در تکمیل نفوس و حصول قرب

خداوند که غایت مآرب و نهایت مطالب خداوند است انبیاء و رسل است بر نفوس است مراتب مستقیم الکیمیائیت تمام و وداد نافع
و شفاعت عاجل و علاج ان از ای دیگر و طریقه دو وانی و شفا به نمی باشد و از اینجاست که خداوند فرموده است که قل ان کنتم
تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله یعنی بگو ای پیغمبر به بندگان که اگر بوده اید شما که دوست میدارید خدا را و طالب محبت
و قرب او میباشید در رسیدن راه من و وسیله تحقیق بسوی این مطلب میباشد پس تابع شوید مرا در او که بزیند شریعت
من که راه و طریقه و وسیله مطلب شماست تا آنکه خداوند شما را دوست دارد و محبوب او و مقرب او شوید و از اینجا و امثال آن معلوم شد
که این حکمه و ملکه شریعت آنجناب شده اند و در تکمیل نفوس خود و حصول قرب به خداوند مشکل به ریاضات زائده و عقلانیه نبود
زدهاند و هر فرقه از ایشان به نوعی از انواع التصلیع و مشقت نحوی از مجاهده و ریاضت مشغول شده به مراحل از مقصد دور افتاده اند
و در ضلال مبین به سر شده اند که مقصد مطلب ایشان کمال نفس و قرب خداوند است که مقصد و مطلب تمام موجودات است و آن که معتقد و طالب دیگر دارند
که ما ورای کمال نفس و قرب خداوند هیچ نیست بلکه مقصد خداوند رسل و انبیاء و عقلاء سایر موجودات است پس خود را هرف مطلق مطلب و جاه
میبایشند علاوه بر آنکه این مطلب تکمیل نفس و قرب خداوند میسر نیست به رقیق و طفره و فنی به راه و حصول آن موقوف است بر تنبیه کامل
و آگاهی از امر و تبیین اعمال و احوال خود و خبردار بودن از امور باطنی و تقلبات قلب و دقایق آفات نفس از خیانت عظیم که بغیر از مسلک راه
شریعت آنجناب که حق کامل و محیط تمام دقایق و اعماق حیات شده دیگری ره و علاجی نمیباشد و آنکه اکثر سعید علی الاطلاق بود
ذات و نفس او مجمع و مستجمع جمیع صفات حمیده و اخلاق حسنه که امهات آنها حکمت و عفت و شجاعت و عدالت است کرده و مخفی نماند
که چون مشغول شدن به تکمیل و تعدیل النفس به معاشرت و محل لطف و ارتکاب لوازم و رسوم عبادات و سایر مراسم امور دنیویه غایت صعوبت دارد
بر اکثر نفوس متعذر است لهذا بسیاری از محققین علمای شریعت و حکمای حق در هر زمانه از مدتی بعد از تحصیل علوم یقینیه و حصول ملکات
علمیه و تکمیل قوت نظریه تقلیل خلطه و معاشرت با مردمان و انتخاب عزلت از ایشان میکرده و طلبه قلعه و دار الحفاظ راه که بسیار شده اند
و کمی از بر اینکه چون دانستن شبیه به تخصیص بوضعی و هیاتی دیگر دانسته طریقه اکتفا به نسبت صوفیت و سمت بند میکردن می بوده
دار سمت و لقب مومنین و مخلصین و صالحین و متقین و امثال اینها که در قرآن مجید و سنت معتبره اسم شده است اکتفا و نمی بوده چنانکه
شیوه و صدر اسلاف و شعار خلص صحابه و کمال تابعین ایشان همین بوده که انزوا و عزلت را به جهت عبادات و بندگی خدا و تکمیل نفوس خود اختیار
می نموده اند نه از جهت اغراض و اعراضی که در این ازمنه هست که بعد از ایشان کسانی به اسم صوفیه اند که خود را از شیوه و روش آن اسلاف و سلف دانسته
و مسبانند که خود را منزه به زی و هیاه و رسم خاصی کرده اند و میکنند چنانکه سابق در باب تحقیق حال صوفیه بیان آن مطلب شده و مخفی نماند
که محققین این طبقه ارباب همم عالیه بوده اند که همت را بر ذات الهیه و الهی مقصور و ساخته از ذریعه مطلبی دیگر و هیچ از وجوه نپرداخته اند
و اسباب او وفا منسند و مرتبه ایشان بالاتر از مرتبه ملکه و ذوات و عبادات و طلب ایشان عزیزتر از مطلب کل است به جهت آنکه مطلب ایشان

قطع نظر از جميع ما سوي الله و تحصيل نمودن مقام فنا و در پوشيدن لباس البقا و اين طلب حكما و قطع نمودن تعلق نفس حقيقت است از جسمانيات
و پوشيدن لوث ملا اعلى و عالم تجردات و طلب ذاتي و كره طايفه مي باشند كه اعراض از شرايع و انبيا و حيات آن نمودند و عبادت گرايند
بر عبادات را بر خود قرار داده اند بر دو گذشتن از لذات جسمانيه است [illegible] و قطع لذات جسمانيه اخرويه باقيه بلكه
مشغول جا براي خداوند داده و آلوده به جسم و جسمانيات باشند [illegible] ولا طمعا في جنتك ولا خوفا من
اهل العبادة كه درجه و مرتبه عارفين است نرسيده اند و از براي اين طايفه عارفين در سلوك راه خداوند مقامات بسيار حاصل شده كه اول آنها
مرتبه تنبه و تيقظ و توبه نمودن از ترك طاعات و فعل محرمات است و آخر آنها گذشتن از هر چه غير خداوند است كه توبه كردن از گناه حقيقي كه عبارت است
از آلوده شدن به وجود مجازي خود چنانكه گفته اند بيت وجودك ذنب لا يقاس به ذنب اي عزيز من دست از مس وجود چو مردان ره بشوي
تا كيمياي عشق بيابي و زر شوي خواب و خورت ز مرتبه عشق دور كرده است آنگه رسي به عشق كه بي خواب و خور شوي از پاي تا بسر همه
نور خدا شود در راه ذو الجلال چو بي پا و سر شوي گر نور عشق حق به دل و جانت اوفتد بالله كز آفتاب فلك خوبتر شوي وجه خدا
اگر شودت منظر نظر زين پس شكي نماند كز اهل نظر شوي يكدم غريق بحر خدا شو گمان مبر كز آب هفت بحر به يك موي تر شوي تتمه
پنجم از آثار و علامات عقل حيا است كه منشعب از فضيلت عفت مي شود و آن عبارت است از ملكه كه در نفس [illegible] جهت حفظ نمودن از ارتكاب
خود را از فعل قبيح و هزل و از ارتكاب آنكه قوت شهويه [illegible] كه صاحب ملكه عفت است [illegible]
[illegible] لهذا صاحب ملكه حيا نيست بلكه صدور قول و فعل قبيح و هزل از آن [illegible]
[illegible] ارشان نفس بهيمي است [illegible] و خصايص آن اجتناب از قبايح و هزليات [illegible]
[illegible] فضيلت است [illegible] صلاح و تواضع و ورع [illegible]
[illegible] صلاح پس آن صفت و خلاف [illegible] حسن خلق [illegible]
سلك [illegible] صالحين [illegible] حقوق الناس است [illegible]
نمودن [illegible] تواضع [illegible]
خود [illegible]
[illegible]
هر كس [illegible]
محقق باشد [illegible]
بر خاك [illegible]

دشنامي

دشنامي [illegible] نفس خود را و او را در منزلت خود قرار دادن [illegible] مردم را به خوبي و والكاظمين الغيظ والعافين عن الناس
و گذشت از مردمان بودن و سلوك نمودن با مردمان [illegible] كه مردمان [illegible]
كافه و علامات و آثار فروتني و كوچكي نمودن [illegible] از اعظم خصال انبيا و اوليا و [illegible] و احاديث
بسيار در فضيلت آن [illegible] و ترغيب بر آن رسيده است [illegible] و عباد الرحمن الذين يمشون على الارض
هونا و اذا خاطبهم الجاهلون قالوا سلاما والذين يبيتون لربهم سجدا وقياما والذين يقولون ربنا اصرف عنا عذاب
جهنم ان عذابها كان غراما انها ساءت مستقرا ومقاما والذين اذا انفقوا لم يسرفوا ولم يقتروا وكان بين ذلك قواما
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
تواضع [illegible] ان الصدقة تزيد صاحبها
كثرة [illegible] ان التواضع يزيد صاحبه رفعة فتواضعوا يرفعكم الله وان العفو يزيد صاحبه عزا فاعفوا
يعزكم الله [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
در [illegible]
[illegible]
تواضع [illegible]
الموت [illegible]
خداوند [illegible]

دوست میدارد و از اینجا فرموده جناب امام جعفر که ان فی السماء ملکین موکلین بالعباد فمن تواضع لله رفعاه و من تکبر
وضعاه یعنی به درستیکه در آسمان دو ملک هستند که موکل بر بندگانند پس هر کس از بندگان که تواضع نماید برای رضای خدا او را بلند مرتبه
می نمایند و هر کس که تکبر نماید او را ذلیل و پست مرتبه می نمایند خلاصه شان رفعت و ظهور صاحب خلقت تواضع اظهر از آنست که بیان نموده
شود و هر کس که از اهل معرفت است و غافل از خود نیست و عارف بعیب خود است و میداند که عبد مملوک خداوند است دیگر [illegible] تواضع از او ناشی
و شیمه و شیوه او نباشد و اگر معرفت ندارد در حقیقت وجه هر خود را نشناخته [illegible] آیات و احادیث بر این تواضع [illegible]
در تواضع [illegible] حضرت او میکرد [illegible]
واما خلقت ورع [illegible] سعی [illegible] بیان [illegible] مرتبه آن شده [illegible] رجوع نمودن از معاصی است بسوی طاعات بطریق توبه
و اقبال نمودن به قرب عبادت بسوی خداوند [illegible] عبادت است [illegible] ادب [illegible] است از حسن اخلاق و لوازم آن
[illegible]
[illegible]
از قبایح و معصیت [illegible] خداوند بطریق انصاف و عدالت [illegible]
تحت خصلت عدالت [illegible] از طلب مودت و محبت نمودن [illegible] اهل فضل و کمال [illegible]
[illegible]
[illegible] آثار و علامات عقل است و آیات و احادیث [illegible]
علیه و آله فرموده که التودد الی الناس نصف العقل یعنی حب مودت از مردمان نمودن [illegible] عقل [illegible]
[illegible]
[illegible] التحبب الی الناس [illegible] با مردمان [illegible] جناب امام جعفر صادق
علیه السلام فرموده که من کف یده عن الناس فانما یکف عنهم یدا واحدة و یکفون عنه ایدی کثیرة یعنی کسیکه باز بدارد دست خود را
از مردمان [illegible] فرموده که القریب
من قربته المودة فان بعد نسبه و البعید من بعدته المودة و ان قرب نسبه لا شیء اقرب الی شیء من ید الی جسد و ان
الید تغل فتقطع یعنی قریب و خویش آنکس کسی است که مودت و محبت او را قریب کردانیده باشد و هر چند که بعید باشد [illegible]
کسی است که ترک مودت و محبت او را بعید [illegible] کرده باشد هر چند که قریب باشد [illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible] احادیث هر چند که [illegible] عموم مردمان است [illegible] اهل فضل و عقل و کمال است
که کمال [illegible] مطلوب است [illegible] که در حدیث آینده تصریح بآن شده است [illegible]
[illegible]
[illegible]
و یوسع له فی المجلس اذا جلس الیه و یدعوه باحب الاسماء الیه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ان لم یجد کرمه و لکن انتفع بعقله [illegible]
لم تنتفع بعقله و لکن انتفع بکرمه [illegible] کل الفرار من اللئیم الاحمق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فانه لیس من احد ینزل به الموت
الا مثلت له اصحابه الی [illegible] ان کانوا اخیارا فخیارا و ان کانوا اشرارا فاشرارا و لیس احد یموت الا تمثلت له [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

جمیع اینها باید بخداوند و رسول و ائمه اطهار صلوات الله علیهم اجمعین [illegible] و توسل نمود و التقوی عده در شریعت باید که [illegible]
مختلفه و افعال بی‌نهایت مردمان و خیرات ایشان را بدست حفظ ما را الستی ساز نکرده‌اند برای حال مستحبان کرده‌اند از قول ایشان که [illegible]
در فصل اول استغفر الله تحفه ششم از جمله آثار و علامات عقل صفت حیاست که منشعب می‌شود از صفات عملیات میکرد و دران حیارت است
از ملکه انفعال و از جا راندن مراد یکی امتناع نفس از مرتکب شدن امر قبیح به جهت خوف از عار و مذمت و دوری از عتاب و ملامت
و آن نتیجه توسط قوه بین افراط خرق و تفریط به جهت و قلم است و در حقیقت قوه ایست که نفس بواسطه آن حسن و قبح چیزها را ادراک می‌نماید
این ادراک نمود انواع حق و باطل و تمیز دادن حسن و قبح معقولات غیبیه را مانند چشم ظاهر است در حواس در نمودن و تمیز دادن حق و باطل
حسن و قبح محسوسات ظاهریه معتاد آنها را و این همان قوه است که او را قوت تمیزیه نامند و خاصیت آن علاوه بر آنکه تمیز میان حسن و قبح
می‌نماید آنست که منع می‌نماید و باز می‌دارد قوت فاعله را از مرتکب شدن نمودن قبیح به سبب غلبه خوف او و ظاهر شدن حکم او در آن
و به جهت اعتدال این قوت شهویه و غضبیه و مغلوب شدن شهوت و هیجان و کدورت و طغیان آن و این قوه ملکه اعتدال در این ملکات عقل است چونکه به
عقل جوهر است که حقیقت معنویه آن ادراک نمودن حق و باطل حسن و قبح امور است و این قوت حیائیه است که بواسطه قوت فاعله است امر او را
آن در تمام اعضا و جوارح ظاهر و هویدا است و یکی از سر آن امتناع و از مرتکب شدن و از ارتکاب نمودن قبیح نموده‌اند از جمله شواهد و آثار و عقل
ولیت نور حیا نمودن [illegible] نسبت به چشم است بنور آفتاب و از اینجاست که در احادیث بسیار و این معنی [illegible] العقل بصیرت کلام [illegible]
طریقه التصویر نمودن حقایق را با آثار و در حال روایت [illegible] اند که جبرئیل نزول فرمود به حضرت آدم و دعوی نمود که من مامور
شدم که سه چیز با خود بیاورم در گرفتن یک از آنها حضرت [illegible] و آنها را در دست گرفته حضرت آدم فرمود که کدام است آن سه چیز حضرت
[illegible] نمود که عقل و حیا و دین حضرت آدم فرمود که من صفت عقل را اختیار کردم پس گفت جبرئیل مر حیا و دین را که بروید و بگذارید
عقل را این گفتند ای جبرئیل ما مامور شده‌ایم که هرجا با عقل بوده باشیم با عقل در هر جا که آن بوده باشد پس گفت [illegible] و مشغول باشید [illegible]
و ایضا فرموده‌اند که الحیاء من الایمان و الایمان فی الجنة یعنی حیا از ایمان است [illegible] معلوم است که هرکس حیا دارد و ایمان دارد
در بهشت است و ایضا فرموده‌اند الحیاء و الایمان مقرونان فی قرن فاذا ذهب احدهما تبعه صاحبه یعنی حیا و ایمان بسته شده‌اند بهم
در یک ریسمان پس هر وقت که رفت یکی از آنها تابع می‌شود او را دیگری که صاحب او است و ایضا فرموده‌اند که لا ایمان لمن
لا حیاء له یعنی ایمان نمی‌باشد از برای کسیکه حیا ندارد مراد ایمان کامل است و سابقا دانسته شد که این عقل است که تعبیر از آن بایمان فرموده‌اند
و از اینجا معلوم شد که مضمون آنکه در احادیث رسیده است که حیا نصف الایمان است نصف دیگر او را از آنجاست که ایمان مرکب است
از علم و عمل و نصف آن که علم است به حیا معلوم می‌شود که قوت تمیزیه است و احتمال دارد که مراد آن این باشد که ایمان [illegible] مرکب است
از کردن طاعات و اجتناب نمودن از معاصی و حسنات و نصف آن که اجتناب از معاصی و سیئات است [illegible] حیائیه است و [illegible]

و از اینجاست

و از اینجاست که فرموده‌اند ایضا که اذا لم تستحی فاصنع ما شئت یعنی هرگاه که حیا نکنی [illegible]
از قبایح و فواحش نشو و لیکن هر چیز را که میخواهی بکن و از اینجاست ایضا که حیا و انفعال نفس از امر حسن و حق مذموم است و از آثار [illegible]
جهل است و حقیقت آن امور احوال بودن چشم باطن است و کج دیدن او مثل اعور بودن چشم ظاهر و کج و خلاف واقع دیدن آن و از اینجاست
که خداوند در شأن خود فرموده است که ان الله لا یستحیی من الحق و بدانکه حقیقت این قوت حیائیه همان قوت تمیزیه و درک نمودن
[illegible] و قبایح نفس الامریه است پس معلوم می‌شود که مراد از حیا حیا نمودن از خداوند است یعنی منزجر شدن نفس از قبایح به جهت خوف و [illegible]
از مذمت و عتاب خداوند و از اینجاست که در احادیث رسیده است که الاستحیاء من الله حق الحیاء یعنی حیا نمودن از خداوند [illegible]
حقیقت حیاست و مخفی نماند که این قوت حیائیه از اعظم [illegible] و اظهر علامات است زیرا که [illegible]
[illegible] مثل چشم ظاهر است [illegible] حیا [illegible] و قطع می‌نماید در آنکه نفس ادراک نمی‌نماید [illegible]
غیبیات و باطنیات است بدون آنکه چشم ظاهر را در آن مدخلی بوده باشد یا مدخلی باشد و از اینجا ایضا معلوم می‌شود که حسن و قبح اشیا چنانکه
مذهب امامیه و محققین و سایر عقلا است عقلی می‌باشد و از اینجا ایضا [illegible] که حالت کشف و الهام [illegible]
با آنکه هر کس [illegible] از کشف و الهام حاصل شد [illegible] به سبب نقصان [illegible]
[illegible] که مشهور است [illegible] سخن شناس نه [illegible]
[illegible] و از صفت حیا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] الحلاق و قبیل النفوس [illegible]
صفت ایضا از علامات عقل است و از خاصه انبیاء و اولیاء [illegible]
[illegible] و المؤمنون هینون لینون یعنی مؤمنین نرم و متواضع و فروتن می‌باشند و [illegible]
[illegible] یعنی کسیکه نرم باشد جوارح و زبان او [illegible]
[illegible] یعنی کسیکه [illegible] آن نرم [illegible]
[illegible] باشد [illegible]
[illegible] آن نرم باشد [illegible]
[illegible] که مقصود در آن بیان حقایق است [illegible]

چنانکه لفظ کفانک اشاره بعدم وجاهت و تنزل نمودن از جوهریت خود دارد و خداوند ایضا در وصف مؤمنین فرموده است که اذلة
علی المؤمنین اعزة علی الکافرین یعنی با مؤمنین از کمال مهربانی متواضع و نرم و فروتن میباشند و با کافرین از کمال غلظت و درشتی
و غالب میباشند و فرموده است که اشداء علی الکفار رحماء بینهم یعنی شدید و سخت و درشت و غضبناکند بر کافرین و نرم و مهربانند بر مسلمان
و فروتن میباشند در میان خود و انسب بحال خود دانند در وقت غلبه عقل و ظهور نور ایمان است و اما در زمان غلبه جهل و ظهور کفر
و عصیان پس کافرین و اهل خطا را ایضا باید که نرم و متواضع باشند چنانکه سابقا در بیان حال تقیه معلوم شد و چنانکه در حدیث وارد است از
امام جعفر صادق علیه السلام مر اصحاب خود را ایضا که فرموده لا یتم الامر حتی تسمعوا من اعداء الله اذی کثیرا فتصبروا و تحملوا حتی یحکم
یعنی که امر ظهور دولت ما با تمام و کمال نمیرسد مگر بعد از آنکه بشنوید از دشمنان خدا اذیتهای بسیار پس با ایشان نجنگید و جواب بجواب
در زبان خود ... نرم باید بود و این اشاره بفرموده خداوند است که و لتسمعن من الذین اشرکوا اذی کثیرا و ان تصبروا و
تتقوا فان ذلک من عزم الامور و اما رفق پس عبارت است از حقیقت شئونات [illegible] که کراهت [illegible] خلاف
[illegible] در نظر [illegible] من الاجل المصلحة بود و از اینجا است که [illegible] غالبا [illegible] فرموده [illegible]
[illegible] فرموده است که حریص علیکم بالمؤمنین رؤف رحیم [illegible]
و غلظت است پس چنانکه سابقا در حضرت [illegible] ذکر شده عبارت است از آنکه نفس [illegible] عالم [illegible]
و مشاتم کرده و بدون آنکه تزلزل و اضطرابی در افعال آن حادث گردد و اما مراقبت عبارت است از محافظت نمودن [illegible]
و حضور و اطلاع خداوند بر حرکات و سکنات و خطرات نفس یعنی محافظت نمودن [illegible] هیچ حال [illegible]
از ظاهر و باطن [illegible] جوارح خود از [illegible] شریعت [illegible] رضای خداوند [illegible] حقیقت [illegible]
حرمت خداوند شده است و همین حضرت است که مکرر در زبان عارفین و محققین [illegible] مراقبت بوده در باطن [illegible]
[illegible] و مرتبه عالیه [illegible] حالت [illegible]
و خدا [illegible] از غفلت و سهو [illegible] وجود [illegible] [illegible]
و در این وقت [illegible] ظاهر و باطن و حرکات و سکنات و خطرات کلی مستغرق در بحر طاعت و تقرب میگردد [illegible]
و بسبب اخلاص [illegible] که فرموده اند که من اخلص لله اربعین صباحا ینکشف ینابیع الحکمة من قلبه
علی لسانه و چونکه اخلاص [illegible] موقوف است بر مراقبت نمودن حال نفس و [illegible] خداوند تبارک و تعالی [illegible]
العبد لیتقرب الی بالنوافل حتی احبه [illegible] از اینجا است [illegible] تقرب [illegible] محبوب خداوند [illegible] موقوف
بر مراقبه است و در احادیث بسیار [illegible] صفت [illegible] طالب مرتبه حصول و وصول [illegible] خداوند

خود باشد هر آینه راه وصول و ریاضت و سلوک همین است لذا غیر و دیگر خود را باعمال و امور دیگر نجز و مشغول ندارد و تحت ید و انست که
مراقبه نمودن محاسبه را ایضا میباید یعنی آنکه هر روزه یک دقیقه برای خود قرار دهد و در وقت عصر که آخر روز است بهتر است و محاسبه نفس خود را
در تمام حرکات و سکنات و خطرات ظاهر و باطن آن بنماید پس اگر همه را طاعت و موافق رضای خداوند بوده است و کرده است هر آینه توفیق را
از خداوند بداند و بعوض عجب و فخر از خود و دیدن و از خود رضا شدن تواضع و شکر از خدا و از خدا رضا شده و سعی ... و فرح
نماید که خداوند این حالت را و این توفیق و هدایت را از آن سبب نفرماید و اگر بعضی از آنها معصیت و بر خلاف رضای خداوند است پس نفس
را ملامت و تنبیه نماید و عوض آنها را از اطاعات و کفارات نماید تا آنکه منتاوب و منزجر گردد و معلوم نماید که سبب صدور این معصیت چه بوده است
و بعد از یافتن سبب آن در صدد قلع و قمع آن بر آید و سعی کند که فردا روی باین سبب نیاورده و هر روزه باین سؤال که از صبح تا شام
بمراقبه و در عصر بمحاسبه مشغول باشد عمل نماید و حدیث حاسبوا انفسکم قبل ان تحاسبوا و زنوا انفسکم قبل ان توزنوا و حدیث
انکه نوان باید شب و روز خود را چهار قسمت نماید و یک قسمت را صرف تحصیل علم و دیگری را صرف عبادت و دیگری را صرف معیشت و دیگری را صرف خوابیدن
و دیگری را صرف محاسبه نمودن با نفس خود نماید و سایر احادیث دیگر که در موضع خود مذکور و مسطور است همگی اشاره باین طریقه است [illegible] حلاوی عشقت
کو سکینه باری :: نیست برگ و نشمه در هر طرف نظاری :: چشم جهان ببیند زین خوب تر نگاری :: در دست کس نیفتد زین خوب تر شکاری :: ای یار
عشق است و شتاب :: وقت خوش است دریاب :: سال دیگر که داند تا نو بهاری :: و اما سلامت پس عبارت است از سلامتی نفس از تهمت و غیبت
و حرمت و نجات نفس از اضطرابات و وساوس شیطان و هواجس نفس حیوانی و رسیدن در امور خود بعالم امن و اطمینان و یقین بوعده و صدق
معیت خداوند و ذوالقوة چنانکه فرموده است که فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر و اما اجتناب از شر پس عبارت است از [illegible] ظاهرا [illegible]
و سالقات اخف و ترک فضایل متعدده و بسیار و کجی جبلی از دست حضرت منشعب گردد و اما بشاشت و اما حسن بشر و طلاقة وجه ایضا گوینده بیعبارت
است از گشاده گی صورت و خوش رویی و خوش برخوردی با مؤمنین و اکف و اهل فضل و کمال بمصداق دانسته شده این صفت از لوازم عقل و ایمان است
و هر مؤمنی چنین میباشد و حدیث المؤمن هشاش بشاش مشهور است یعنی مؤمن همچو ب درم [illegible] روی و خندان میباشد و جناب پیغمبر
و صیت فرمود مرد پیرا از جمله وصایای آن جناب این بود که فرمود الق اخاک بوجه منبسط یعنی ملاقات نما برادر دینی خود را روی گشاده
و شخصی عرض نمود که یا رسول الله بفرما ... که حسن خلق چه چیز است پس فرمودند که نرمی زبان و خوشی کلام و ملاقات نمودن برادر دینی است با روی گشاده
روی و فرمودند که این صفت است که هر که اتصاف بآن داشته باشد خداوند بکسی میدهد واجب میکرداند از برای آن است که غنی بودن با وجود فقر بی غیظه
کشاده روی به جمیع مردم و انصاف داشتن از جانب نفس خود و خلاصه حسن خلق که در احادیث بسیار وارد شده است و فضیلت آن تا حدی است که گذشته
حتی آنکه فرموده اند که در قیامت چیزی در میزان گذارده نمیشود که بهتر از خلق حسن باشد و فرموده اند که چیزی بعد از ادای فرایض محبوبتر نزد خداوند
از حسن خلق نیست و فرموده اند که از برای صاحب خلق حسن مثل اجر روزه دار و شب زنده دار موجب معموری دیار و زیادتی عمرها موجب قرب بخدا

ابر خلق و جرات و بعید از جهنم است عبارت است از اینکه بشاشت و گشاده رویی و خوش کلامی و خوش برخوردی با مردمان داشته باشد

یعنی جود و کرم و سماحت نمودن نوع است باسم جنس خود چونکه خلق حسن جنس است از برای هر یک از صور جزئیه نفسانیه چنانکه سابقا دانسته شد و اما سماحت عبارت از دادن
مال بخوشی است بعضی از چیزهایی که واجب نیست و از اینجا است که در احادیث وارد شده است که السماحة البذل فی العسر والیسر یعنی سماحت
آنست که بخشش در حال عسرت و تنگی و یسر و فراخی هر دو بذل و عطا نماید و در حدیث دیگر فرموده اند که السماح اجابة السائل و بذل
النائل یعنی سماحت اجابت نمودن سائل و بذل کردن عطیه در خدمت است و در حدیث دیگر فرموده [illegible] فرموده اند که آیا خبر دهم
شما را به بهترین مردان پس عرض نمودند که بلی یا رسول الله پس فرمودند که ان من خیر رجالکم التقی النقی السمح الکفین النقی
الطرفین البر بوالدیه و لا یلجئ عیاله الی غیره یعنی به درستیکه از جمله بهترین مردان شما مردیست که صاحب تقوا و نقاوت باشد
و دو دست او صاحب عطیه باشد و دو طرف او که عبارت است از گلو و فرج او از حرام پاک شده و نیکوکننده به والدین خود باشد و ملجا نسازد
عیال خود را بسوی غیر خود یعنی حمل و کل بر دیگران ننماید و اما [illegible] عبارت است از فوز و صلاح و رسیدن به خیرات آخرت [illegible]
و اما حسن ثنا پس عبارت است از ذکر و یاد کردن به خوبی [illegible] حسن و جمیل [illegible] که مراد ثنا گفتن و شکر کردن کسی است که احسان
[illegible] حسن و ذکر جمیل یاد کردن به چیزی [illegible]
که در حدیث رسیده است که من اتی الیه معروف فلیکافئ علیه فان عجز فلیثن فان لم یفعل فقد کفر النعمة یعنی کسی که احسان نموده شود
بسوی او یک معروف و احسانی پس باید که مکافات و مجازات بنماید [illegible]
[illegible]
جناب امام زین العابدین علیه السلام فرموده اند که در روز قیامت خداوند [illegible] به بنده از بندگان خود که آیا شکر نمودی فلان کس را [illegible]
شکر تو نمودم ای پروردگار من [illegible] که چون شکر او ننمودی [illegible] شکر مرا نکردی پس از آن آن حضرت فرموده اند که اشکرکم لله
اشکرکم للناس یعنی شکر کننده ترین شما [illegible] از برای مردمان [illegible]
و لکن [illegible] این مقام [illegible] والله و قال الحدیث اعلم [illegible]
از آثار و علامات [illegible]
نفس بخوبی که حدوث حوادث [illegible]
[illegible]
و دور بودن کسی که صاحب حیا و وقار است [illegible]
[illegible]

بظهور رسد

بظهور رسد [illegible] چونکه مقام تواضع است [illegible] و جای حقیقی آن [illegible] است [illegible]
مقام تواضع است [illegible] و از اینجا است که در احادیث رسیده است که هر چند [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
که بعد از آن [illegible]
[illegible] در حدیث رسیده است که الحزم ان تنتظر فرصتک و تعاجل ما امکنک [illegible]
[illegible]
که در حدیث دیگر رسیده است که لا خیر فی عزم بغیر حزم [illegible]
الظفر بالحزم و الحزم باجالة الرای و الرای بتحصین الاسرار یعنی ظفر یافتن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] و در حدیث دیگر رسیده است که الحزم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
فلا یظهر علی غیبه احدا الا من ارتضی من رسول [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

کرجای عزم در دل وجای دعای رحمت و غلظت در کینه وجای حیا در رتبه حیا شده واما اداء امانت و ترک خیانت پس از جمله لوازم
[illegible] کبیره [illegible] و ترک خیانت [illegible] که حق کسی باشد [illegible] حفظ
آن امین داشته شود و آن سپرده شود و او را به صاحب خود رد کند [illegible] و صاحب آن [illegible] از جمله خیانت
بآن [illegible] به خدا و رسول نموده است خواه که از مقوله مال یا عرض باشد خواه از مقوله کلام و سخن باشد که بکسی سپرده شود و از قبیل شهادات
و [illegible] و قضایا و سایر اسرار دیگر خواه از مقوله حقوق دیگر باشد از قبیل حق امامت [illegible] چنانکه در
تفسیر آیه ان الله یامرکم ان تؤدوا الامانات الی اهلها و آیه انا عرضنا الامانة [illegible] مذکور است [illegible]
[illegible] زبان [illegible] راستی [illegible] از کذب [illegible] خیانت [illegible] اداء امانات از آثار و علامات [illegible] حق
[illegible] انبیاء و اولیاء است چنانکه فرمود جناب امام جعفر صادق که ان الله عز و جل لم یبعث نبیا الا بصدق الحدیث واداء الامانة
الی البر والفاجر یعنی که خداوند عز و جل مبعوث ننموده است هیچ پیغمبری را مگر [illegible] صدق حدیث واداء امانت بسوی نیکوکار [illegible]
[illegible] که لا تغتروا بصلوتهم ولا بصیامهم ولکن اختبروهم عند صدق الحدیث واداء الامانة و در روایت دیگر فرموده
که لا تنظروا الی طول رکوع الرجل وسجوده فان ذلک شیء اعتاده [illegible] ولکن انظروا الی صدق حدیثه واداء
امانته یعنی فریب مخورید [illegible] نماز و روزه مردمان و نظر به طول رکوع و سجود [illegible] عادت [illegible]
[illegible]
[illegible] امانت و ترک خیانت [illegible] ایمان [illegible]
[illegible]
[illegible] جناب امیر المؤمنین علیه السلام [illegible] رسول خدا [illegible] صدق حدیث واداء امانت [illegible]
لسانه زکی عمله ومن حسنت نیته زید فی رزقه ومن حسن بره باهل بیته مد له فی عمره [illegible]
[illegible]
هر کس [illegible] ایمان او [illegible]
[illegible]
کسیکه [illegible]
[illegible]
[illegible]

وجود

وصدیث واداء امانت است [illegible] آثار عقل و اصول صفات و اخلاق حسنه اند [illegible]
[illegible] ایشان است [illegible] صدق حدیث واداء امانت [illegible]
[illegible] نظام موجودات [illegible]
خواص [illegible]
[illegible]
[illegible]
سعادت [illegible]
[illegible] حرام [illegible]
[illegible] قل للمؤمنین یغضوا من ابصارهم ویحفظوا فروجهم ذلک ازکی لهم [illegible]
[illegible] حرام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
فی آیاتنا فاعرض عنهم حتی یخوضوا فی حدیث غیره واما ینسینک الشیطان فلا تقعد بعد الذکری مع القوم الظالمین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
الشیطان لکم عدو فاتخذوه عدوا [illegible]
[illegible]
[illegible]

که امر بمعروف و نهی از منکر نماید و بعد از آن ایشان را [illegible] که خود به خود [illegible] نشود و الا کفی بالله
و موجب [illegible] بگردد و در حق اثر نمودن این نهی [illegible] دانسته باشد و الا لغو و بی فایده [illegible]
در عرض خود [illegible] این [illegible] و موجب فساد بگردد و [illegible] و حسن الکلام باشد و الا [illegible]
و باعث عداوت و اذیت خود گردد [illegible] با وجود این شروط باید که [illegible]
از منهیات شرعیه و منکرات [illegible] این شروط [illegible] اختیار نموده [illegible]
خود و انکار و بغض اکتفا نماید [illegible]
الانکار و بغض فی القلب که در شریعت مطهره و الاحادیث متواتره ممدوح و مأمور به بوده است و فرموده اند که ادنی الانکار ان یلقی اهل المعاصی
بوجوه مکفهرة یعنی ادنی مرتبه انکار و بغض نهی از منکرات است که ملاقات نموده شود اهل معاصی [illegible] ترش [illegible] فرموده اند
که حسب المؤمن عزا اذا رای منکرا ان یعلم الله من قلبه انکاره یعنی کافی است از برای عزت مؤمن [illegible]
خداوند از دل او انکار او [illegible]
[illegible] سیاسات دینیه [illegible] التقوی [illegible]
و [illegible] است که قطب اعظم در دین [illegible] ارسال رسل و انزال کتب [illegible]
و اهمال و ترک آن موجب تعطیل امر نبوت و اضمحلال [illegible] غلبه جهل [illegible]
و عبادت [illegible] من ذلک و از اینجاست که در آیات کتاب الله و احادیث [illegible]
و [illegible] فرموده است و لتکن منکم امة یدعون الی الخیر و یأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر و
اولئک هم المفلحون یعنی [illegible] از جمله شما طایفه [illegible] مردمان را بسوی خیر [illegible] بمعروف و نهی کنند از منکر [illegible]
و از جمله اخبار و الاحادیث [illegible] فرموده است که مردمان همیشه در خیر [illegible] ما دام که امر بمعروف و نهی از منکر [illegible]
[illegible]
[illegible]
که امر بمعروف [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

فرموده است وای بر قومی که دین داری [illegible] بمعروف و نهی کردن از منکر و جناب امام جعفر صادق فرموده است که [illegible]
[illegible] فرموده است ایضا که خداوند [illegible] مؤمن ضعیف [illegible]
[illegible] فرمودند که [illegible] نهی از منکر نمیکند و ایضا فرموده است [illegible]
[illegible]
انکار نمیکنید [illegible] تا آنکه ترک آن [illegible] و جناب امام [illegible] فرموده است که [illegible]
امر بمعروف و نهی از منکر بکنید یا آنکه مسلط [illegible] دعا [illegible] مستجاب [illegible]
علیه السلام فرموده است که امر بمعروف و نهی از منکر بر کسی واجب است که قوی و مطاع و عالم بمعروف باشد و در حدیث دیگر که از آن حضرت سؤال نمودند
که معنی حدیث نبوی که فرموده است افضل الجهاد کلمة عدل عند امام جائر چه چیز است فرمودند [illegible]
و در حدیث ایضا فرموده اند که انما یامر بالمعروف و ینهی عن المنکر مؤمن فیتعظ او جاهل فیتعلم فاما صاحب سوط و سیف فلا یعنی
این است جز این نیست که امر نموده شود بمعروف و نهی کرده شود از منکر مؤمنی که [illegible] و اما صاحب [illegible]
[illegible] اللهم عجل فرج [illegible]
[illegible]
نمودن [illegible] و حماقت [illegible] جناب امام جعفر صادق فرموده اند که [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] لمعه هشتم [illegible]
عبارت است از آنکه [illegible]
[illegible]
جناب امام محمد باقر علیه السلام [illegible] احب الاعمال الی الله عز و جل ما داوم علیه العبد [illegible]
عز و جل [illegible]
[illegible]

بر هر ملکی یک سال ابا باشد چنانکه فرموده جناب امام جعفر صادق علیه السلام است که ان الله افترض علی الملک فریضة [illegible]
[illegible] هلاک [illegible] در دنیا خود سازد آنکه قرار به یاری نفس خود و زندگی و قرار داده و بر این بنا عادت [illegible] از آن در ظرف دوازده ماه
و در حدیث دیگر فرموده‌اند که عادت بنا به در ظرف یک سال به جهت آنکه تجربه رود تمام سال ابا باشد و عمل آن در آن اتفاق میافتد و [illegible]
و بعد از یک سال اگر ثمره نداد و خواهد که ترک نماید ترک نماید و از اینجا معلوم شد که نمودن اعمال او را و عبادت و استمرار است [illegible] چنانکه
در عالم حس اثر قطره آب که مستمر باشد با وجود نرمی آن بر سنگ به خلاف غیر مستمر هر چند که بسیار باشد و در این جهت عادت بر فواحش [illegible]
ناشی و منشعب میگردد و ترک فواحش بعد از تجربه و تصحیح [illegible] رحمان الرحیم بر آن و اجتناب با شیطان و جناب علل
در قرآن امر به ترک فواحش پس عبارت است از ترک نمودن قبایح و معاصی که قباحت آنها شدید و فحش ظاهر [illegible] خواه رکن یا
و معاصی قولیه و فعلیه جوارحیه ظاهره باشد مثل زنا و لواط و کذب [illegible] بر معاصی اجاره [illegible] معاصی اعتقادیه و قلبیه [illegible]
مثل کفر و نفاق و بخل و حسد [illegible] قلبیه و ملکات [illegible] شد که ترک اعمال قبایح لازم [illegible] از اینجاست که
خداوند فرموده است که قل انما حرم ربی الفواحش ما ظهر منها و ما بطن یعنی بگو ای پیغمبر که حرام فرموده است پروردگار من فواحش آنچه ظاهر
باشد از آنها و آنچه باطن باشد از آنها و از جناب امام موسی علیه السلام مرویست که فرموده‌اند برای قرآن ظاهری و باطنی می‌باشد و جمیع آنچه خداوند در قرآن
حرام فرموده است مراد از باطن آنها ائمه جور میباشند و جمیع آنچه حلال فرموده است در قرآن مراد از باطن آنها ائمه حق میباشند و جناب امام جعفر صادق
علیه السلام فرموده‌اند که از جمله علامات شرکت شیطان در نطفه کسی و آن چنان است که [illegible] آن شخص [illegible] باشد و پروا نداشته
باشد از آنچه بگوید در حق دیگران و در حق او و فرموده‌اند ایضا که رسول الله فرموده است که هر وقت که دیدید مردی را که پروا نداشته باشد از آنچه بگوید در حق دیگران
و بگویند دیگران در او پس [illegible] از زنا یا از شرکت شیطان است و جناب امیرالمومنین علیه السلام ایضا فرموده‌اند که رسول الله فرموده است که به درستیکه خداوند حرام فرموده است
بهشت را بر هر فحاشی و بد گوی بی حیاء کم پروایی که پروا نداشته باشد از آنچه بگوید در دیگران و بگویند دیگران در او و اگر تفتیش کنی [illegible] نخواهی یافت او را
مگر ولد الزنا یا شرکت و در شیطان پس شخصی عرض کرد که آیا در مردمان شرکت شیطان میباشد پس فرموده‌اند که آیا نخوانده فرموده خدا که و شارکهم
فی الاموال و الاولاد و طریق شرکت شیطان در اموال ایشان و اولاد ایشان [illegible] کسب نمودن اموال از راه حرام [illegible]
با دخال نمودن ذکر خدا است و وقت مجامعت نمودن [illegible] ذکر اسم خداوند چنانکه هرگاه [illegible] و یعنی [illegible]
و مثال آن بگویند در او آست که با وجود آنکه میدانند که اگر فحش بگویند مردمان هر آینه باو باز خواهند گفت [illegible] و معلوم شد که [illegible]
کفش مردمان [illegible] و قطعه [illegible] دوری نمودن از بسیاری [illegible] و ما نحن فیه عبارت است از دوری نمودن از حرص [illegible]
گرفتن بر نفس خود و الزام نمودن طریقه اقتصار را در عبادات و خیرات و ما نحن فیه عبارت است از اعتقاد [illegible] از امور دنیا خود را
[illegible] با حقیقت یا صادق به نحوی که [illegible] عارض [illegible] و ثمره و موانست آن و علامات [illegible] و [illegible]

شده لطاعات به موجب جنت و از اجتناب نمودن از معاصی از موجبات جهنم و اشتغال نمودن تو کل و تفویض در امور خود و تسلیم نمودن
بر قضا و قدر را داخل اینها چونکه بر هر حقی حقیقتی و بر هر صوابی نوری دارد برای هر حقیقتی اثری می‌باشد چنانکه در حدیث شافی است که در
مسجد بود حضرت رسول صلی الله علیه و آله نظر انداخت جوانی را دید او را که چرت میزند و سر خود را از شدت خواب حرکت میداد و رنگ او
زرد و جسم او ضعیف و چشمهای او در رفته پس فرمود باو که کیف اصبحت یعنی چگونه صبح کردی پس گفت صبح کردم یا رسول الله یقین [illegible]
اصبحت موقنا یعنی صبح کردم در حالتی که یقین میداشتم پس تعجب نمود آن حضرت از گفته او و فرمود مر او را که از برای هر حقیقتی یعنی از برای
حقیقتی اثری میباشد پس چه چیز است حقیقت یقین تو پس عرض نمود بدرستیکه یقین من آن است که مرا محزون گردانیده است و موجب بیداری
شده است ... محزون شده‌اند مخلوق از برای حساب و من در میان ایشان میباشم و می‌بینم اهل بهشت را که متنعم در بهشت میباشند
و می‌بینم اهل جهنم را که در جهنم معذب و فریاد کننده میباشند و گویا که [illegible] شنوم نعره آتش جهنم را که در گوشهای من [illegible]
که این بنده‌ایست که خداوند نورانیه گردانیده است دل او را به نور ایمان [illegible] پس عرض کرد [illegible] دعا کن که [illegible]
شهادت نصیب من گردد [illegible] آن حضرت دعا فرمودند در اندک زمانی خدمت آن حضرت
به جهاد رفت و کشته شد و شهید گردید [illegible] آن حضرت [illegible]
شخصی عرض نمود جناب امام جعفر که چه چیز است حد توکل پس فرموده‌اند که یقین است که نترسی با خداوند از هیچ چیز و فرموده‌اند ایضا که از نشانه‌های صحیح بودن
یقین مرد مسلم آن است که راضی نسازد مردمان را به سخط و معصیت [illegible] مردمان را بر چیزی که خداوند تقدیر کرده است
که از فلان کس چیزی به او نرسید بسبب [illegible] و فرموده‌اند که بدرستیکه رزق را حرص
کسی نمی‌آورد [illegible] رزق خود [illegible]
و نرسد باو [illegible] خداوند [illegible] و قرار داده [illegible] در یقین [illegible]
[illegible] جناب امیر علیه السلام [illegible] لا یجد عبد طعم الایمان حتی یعلم ان
ما اصابه لم یکن لیخطئه و ما اخطاه لم یکن لیصیبه ان الضار النافع هو الله یعنی [illegible] بنده طعم و مزه ایمان را [illegible]
آنچه که باو رسیده است هرگز نبوده است که از او درگذرد و آنچه از او درگذشته است هرگز ممکن نبوده است که باو برسد و آنکه ضرر رساننده و نفع
رساننده خداست [illegible] این است که از آثار نور عقل و حقیقت ایمان [illegible] به قضا و قدر و دلیل و حکمت آن
و باو منسوب [illegible] ما شاء الله کان و ما لم یشأ لم یکن و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم
و یقین [illegible] موجب علم [illegible] حقیقت دنیا و فنای آن [illegible] حقیقت آخرت و بقای آن و روز حساب و کتاب و حشر و نشر [illegible]
اعمال [illegible] باده [illegible] شراب [illegible]

که گفته اند نگوید که در آب انداز : زکوی سکیه در گشته ام راه خطا مراد کز کرم بر ره صواب انداز مرا اما حب نکات به عبادت بشناسد و دنیز
نجات و فوز و سعادت را برای خود و طالب بودن مر آن و توسل نمودن را به اسباب آن که عبادت است از ایشان نمودن بواجبات و امتثال نمودن
اوامر خداوند و اجتناب نمودن از محرمات و ترک نمودن از مناهی آن و اما حب در عبادت است از انبیا و در نهی و حقی و قول
و فرمان برداری مر خداوند و طالب بودن مر رضای آن را و برای نمودن بواجبات رضا و مرضات او را تا جویکه از عادات [illegible] نفس
گذشته [illegible] را که اراده و رضای خداوند است گرفته پس اگر در وقتی قیام به عبادات ظاهر به جا آورد با ترک نهایا لکلیه مطلوب خداوند باشد از تابع
او و از جهت ترک نها و حرص نباشد و عادت بنا گرفته باشد که از جهت مطلوب تحصیل رضای خداوند است نه از جهت عبادت نه پس در وقت که
ترک آنها مطلوب خداوند باشد با آن ترک نماید و مستوجب نشود در یک وقت خواب نمودن مطلوب است در وقت دیگری بیداری در وقتی خوردن
در وقتی دیگر نخوردن و در وقتی انفاق نمودن و در وقتی دیگر امساک کردن و در وقتی نماز کردن و در وقتی دیگر ترک آن نمودن و در وقتی حفظ
نفس و در وقتی دیگر بذل و اتلاف آن و امثال اینها و میزان اطاعت خداوند و فرمان برداری او است نه عادت نمودن بعضی عبادات و از اینجا است
که در احادیث رسیده است که فریفته نشوید به زیادتی نماز و عادت آن به عبادت چه از اینجا است که فرمود خدای را با وجود علم فرمودن
آن میکند و در حال افتقار به اینها از درگاه او اعراض می نماید و چون که او را صورت عبادت بوده است نه مرتبه ولیته مرخود آن بوده است حال که
فرموده است و من الناس من یعبد الله علی حرف فان اصابه خیر اطمأن به و ان اصابته فتنة انقلب علی وجهه خسر الدنیا والاخرة
ذلک هو الخسران المبین یعنی بعضی از مردمان کسانی هستند که بندگی می نمایند خداوند را بر طریق اطراف و کناره گیری در هوای خود یعنی اگر رسد
به او نعمتی و خیری هر آینه مطمئن شود و آرام بگیرد و بنده گی میکند و اگر برسد به او محنتی و بلیه و خلاف نفعی پس بر میگرداند روی دل خود را از خدا
و این نقص با این حالت زیان خود را در دنیا و آخرت خود را و این است خسران و زیان آشکارا و هم پیدا است که محبوب است از کسی که نیست و این بر
شایه به توجیه ذاتیه و صفاتیه و ضبطات بر بر با وجد به او که خدا بحق است که نکشد خدا را برای خود خدا بخواهد نه از برای خلافت و جلس دوحیان که
معتبر فرموده جناب سید المؤمنین علی و رئیس الموحدین است که ما عبدتک خوفا من نارک و لا طمعا فی جنتک بل وجدتک اهلا للعبادة فعبدتک
هست نسبی علیه و سبب عبادت بر جنب و کمال اطاعت این جوش نیست : با که گویم در جهان یک گوش نیست خلاصه از اینجا است که شیطان [illegible]
او مطرود و از رحمت او محروم گردید چون که بجهت سبقت اطاعت بود بر جا آورد و اهتمام عادت به صورت ظاهر به سجده نمودن خداوند گرفته بود نه به ملاحظه
آن که معنی اطاعت است و سبب ملائکه چون که آن در صورت و عادت ظاهر نموده بلکه عادت ایشان بر اطاعت نمودن بوده است که در ضمن هر صورت که باشد
لهذا تحصیل عادت مامور شدن ایشان به سجده نمودن حضرت آدم بر ایشان شاق نیامده و چونکه سجده نمودن مر آدم را چه در باطن و واقع اطاعت خداوند
بود هر چند که در ظاهر تعظیم آدم بوده است و هم چنین تصدیق نمودن بعضی از امم مر رسول را که بعد از رسول ایشان به سال ظهور آیه مانع نشده از التصدیق نمودن ایشان
بوده است مر رسول خود را از جهت اطاعت خداوند نه از آن و اشخاص و یک گونه صورت و عادت رسول خود نه بحق دیگر اظهار نمودن بعضی که [illegible]

از التصدیق نمودن ایشان بوده است مر رسول خود را از روی شهوت نفس به جهت عادت نفس و آوده شده به صورت و به شهرت رسول خود نه
از روی اطاعت و به جهت فرمان برداری خداوند و اما اطاعت رسول او دیگر بعد از رسول خود نمیکردند و قائم مخالفت مردمان در بعضی از
امور و متکبر شدن ایشان بعضی از جهت و انتقال بعضی که هرگز ترک از ایشان نبا نشده و از ترک آن مستوحش می شدند بر ترک نمودن ایشان بعضی
دیگر را به روان طرف و شورش و وحشت و از نجات و کاشف از عدم اطاعت ایشان و آلوده شدن ایشان به صورت عادت کردن ایشان به صورت که
مضمون احادیثی که سابقا در باب اراده امامت ذکر آنها شد پس در حقیقت آنکه سبب است و مطلوب آن است آن است اراده به جمیع و در کمال است به جمیع
حرکتها است و هر وقت هر چیز که امر و حکم خدای او اقتضا و آن را می دارد تابع می شود با آنکه کسی که در هیچ حال عادت نخواهد کرد به جهت اطاعت
نمودن خداوند خود است ای مادر حیاله عکس رخ یار دیده ایم ای بی خبر ز لذت شرب مدام ما و تعظیم بر آن بی جا است از انبیا و تسلیم
نمودن مر ایشان و سبیل وصول به حق باور نمودن آن که با هر که تابع شدن مر نبوت او و حاصل نمودن بعضی انقضای او در شکستن آن به جمال و اشاره به چوکه
معنی بر آن باقیست و بیان است و اصل آن است که بعضی ایشان و در شیخ است پس مراد آن است که تابع نور عقل و دین و خروج نور و وحشی
و حرمت عقل و خروج را از هواه دارد و بخلاف وظیفه و مخاصمه با نور عقل خود از جهت حمیت و عصبیت و متابعت اراده و امثال اینها تمامه نور عقل
خود را با هواهای نفسانیه خواهش انسان زود به آنکه شیوع و اثر آن است به همین آن عقیده ای بود در باطل امور را در گذشته بایر دل زیدیکر که هرد در اشیاع حقیقت
از اقوای و اعظم آثار و علامات نور عقل و حب سعادت است و کاشف از بد خوئی و به مرضی و دور بودن از حق و دلایل آنکه ایمان است نه انقیاد
از شیطان پس دوری نمودن از شیطان و ذریه که وی از آن حقیقت است نه و انقیاد از آن عقیده رام و حیله اوست و مستعد شدن مر عداوت و محاربه نمودن در حقیقت با او
و دست او و دشمن و دشمن و دوستی از آنکه بر مکری و حیله و لغزشی مانند دشمنی و ارشاد که مخالفت است با او خداوند است پس آن که از شیطان بر اوست
است که حلم ازین او جنس خود و خویش و اقربا و دور دستان خودی باشد چونکه ای شیاطین انس می باشند که اقرب الیه و اعظم ترین و سبب اشایا است
از برای اغوا نمودن شیطان مر ایشان را بسبب آنکه مجالست ظاهری با ایشان خیر از خداوند دوراند و هر از ایشان که و بنجب است از دین او از دوستان بحق
و اراده خدا و دعوت ایشان که بسوی خدا و طلب ایشان بحق است دیگر تابع و محو و دیگر شده تو و هیچ کسی که ایشان بحسب آن جناب آنکه آنکه مر ایمان تو د
و اما اجابت عمل آن پس عبارت از ایمان او و آن و اطاعت و فرمان برداری نمودن و تابع شدن مر انجامی که وحی و حقیقی از خداوند مراد او بود
کنفی و ادن و هم خود مر دیعا از خداوند آن را سعدی دیگر غیب شده این است راه عقل مر بوده و خداوند است که یا قومنا اجیبوا داعی الله
و آمنوا به یعنی ای قوم ما اجابت و فرمان برداری نمایید مر کسی را که خواننده است شما را به سوی خدا و ایمان بیاورید به او پس مراد از
عمل از یقین است در یقین است که مقصود یا اراده است بلکه از مقصود رضا و محبت او است و خدا حاصل است در این ایمان به او است و راسخ ایمان و حکمت
و از این است که در ادراک آنها است و هر امام [illegible] عمل شده است و خداوند [illegible] از تابعین دیگر ایمان آن که در ملک [illegible] در رد [illegible] است
کرد ربنا اننا سمعنا منادیا ینادی للایمان ان آمنوا بربکم فآمنا ربنا یعنی ای پروردگار ما به درستی که ما شنیدیم آواز دعوت

منادی را که ندا میکرد مردم را بسوی ایمان و میگفت که ایمان بیاورید به پروردگار خود پس ایمان آوردیم ای پروردگار ما [illegible] قول
حق یعنی عبارت است از کلمهٔ حق گفتن و التزام قرآن [illegible] که از مخالطت حق با باطل یا از عداوت و حمیت یا اجرای یا از [illegible]
دل است و بعد از آن دیگر حق را بصورت باطل یا باطل را بلباس حق نمودن و از حق گفتن بجز تقیه [illegible] حق را اگر چه بر [illegible]
دشمنی که هرگز نبوی [illegible] باشد و عداوت یا به جهت قرابت کسی از حق [illegible] خداوند فرموده است که ولا یجرمنکم شنآن قوم
ان صدوکم عن المسجد الحرام ان تعتدوا یعنی سبب نشود و وادار نکند شما را بغض عداوت قومی که باز داشتند شما را از [illegible]
در مسجد الحرام [illegible] و خلاف حق [illegible] از لوازم طریقه حق [illegible] حق [illegible]
باشد این است تمام [illegible] حصن [illegible] نهم از جمله [illegible] عبارت است از دوری نمودن
نفس از زشتیها و قبایح که از لوازم خصلت [illegible] دنیا و [illegible] نفس که طلب [illegible]
از عمل [illegible] النفس خوب [illegible] هر یک از نفس طیب و خبیث طالب عمل طیب و خبیث [illegible]
و عمل [illegible] حصن [illegible] و ایمان [illegible]
و ترک [illegible] عبارت است از آرام [illegible]
[illegible] هو الذی انزل السکینة فی قلوب المؤمنین لیزدادوا ایمانا مع ایمانهم [illegible] سکینه
یعنی نور [illegible] دل [illegible] از عقل [illegible] سعادت [illegible]
و [illegible] در نفس است که [illegible] از [illegible]
طریقه [illegible] و مضطرب [illegible] انواع [illegible] در این دار که دار تکلیف [illegible]
فرموده است که ولنبلونکم حتی نعلم المجاهدین منکم والصابرین ونبلوا اخبارکم یعنی [illegible] امتحان [illegible]
شما را [illegible] مجاهدین و صابرین [illegible]
ایضا که هو الذی خلق الموت والحیوة لیبلوکم ایکم احسن عملا یعنی آن خدا [illegible] مرگ و زندگی [illegible]
در احوال این دار که دار تکلیف است [illegible] امتحان [illegible]
و عقاید [illegible] مرتبه [illegible] انسان است [illegible]
[illegible] عبارت است از [illegible] نفس [illegible] ایمان [illegible]
[illegible] از [illegible]
و ایمان [illegible] از ایمان به خدا [illegible]

[illegible] الخبیثات للخبیثین والخبیثون للخبیثات والطیبات للطیبین والطیبون للطیبات

دوم مرتبه اولی [illegible] عبارت است از آنکه نفس [illegible] سعادات [illegible]
که هیچ چیزی [illegible] فوت [illegible] سعادات [illegible]
سببی [illegible] در این دار [illegible] اعمال [illegible]
[illegible] تمام [illegible]
چون [illegible] خاتم النبیین صلوات الله علیه [illegible] عبارت است از [illegible] و اخلاص [illegible] عبادات
و [illegible] فرمان [illegible] خداوند [illegible] نفس [illegible]
حظایظ نفس حیوانیه [illegible] خطرات و حرکات و سکنات او [illegible] خداوند [illegible]
[illegible] نفس [illegible] سابق [illegible] خداوند [illegible]
[illegible] طمع [illegible] ثواب [illegible] عبادات [illegible]
[illegible] عبادت [illegible] عبادت [illegible]
[illegible] خدا [illegible] عبادت [illegible] اخلاص [illegible]
به جهت لذت عبادت [illegible] خداوند [illegible] طمع [illegible] ثواب [illegible] عذاب [illegible]
[illegible] عبادت [illegible]
[illegible] عبادات [illegible] خداوند [illegible] عبادات [illegible]
[illegible] خداوند [illegible] عبارت [illegible] چنانکه فرموده است
الا لله الدین الخالص یعنی آگاه باشید [illegible] از برای خداوند [illegible]
[illegible] فرموده است که وما امروا الا لیعبدوا الله مخلصین له الدین حنفاء ویقیموا الصلوة ویؤتوا الزکوة وذلک دین القیمة
[illegible] عبادت [illegible] خدا [illegible] خالص [illegible]
[illegible] حق و [illegible]
[illegible] المخلصین [illegible] فرموده [illegible]
لمن اخلصوا العبادة والدعاء ولم یشغل قلبه بما تری عیناه ولم ینسوا ذکر الله بما تسمع اذناه ولم یحزن صدره بما
اعطی غیره یعنی خوشی [illegible] که خالص [illegible] عبادت و دعا کردن و خدا [illegible]
[illegible] از زینت [illegible]

دلبستگی و تعلق این عالم زود و [illegible] خود را بسبب [illegible] مال و جاه و دوست [illegible]

در تفسیر این کریمه [illegible] جناب امام جعفر صادق در تفسیر آیه يوم لا ينفع مال ولا بنون الا من اتى الله بقلب سليم [illegible]

که در روزی که نفع نمی‌بخشد [illegible] فرمودند که القلب السليم الذي يلقى ربه وليس فيه

احد سواه وكل قلب فيه شرك او شك فهو ساقط وانما ارادوا بالزهد في الدنيا لتفرغ قلوبهم الى الآخرة يعني قلب

سلیم آن قلبی است که [illegible] و کار خود را [illegible] برای خدا [illegible]

[illegible] و دنیا [illegible] فارغ [illegible]

در آخرت و ایضا فرمودند که الابقاء على العمل حتى يخلص اشد من العمل والعمل الخالص الذي لا تريد ان يحمدك عليه احد الا الله عز

وجل والنية افضل من العمل الا ان النية هي العمل [illegible]

کردن و عمل خالص آن عملی است که [illegible] جزای [illegible]

[illegible] علی شاکلته یعنی هر کس عمل [illegible]

الاعمال بالنيات ايضا مشهور است و جناب امام محمد باقر [illegible] فرمودند که ما اخلص عبد الايمان بالله [illegible]

اربعين يوما الا زهده الله في الدنيا وبصره داءها ودواءها واثبت الحكمة في قلبه وانطق بها لسانه يعني خالص [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] فرمودند که ان الدنيا [illegible]

الحياة الدنيا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] در عبادت خداوند [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

دراینجا

درینجا است که [illegible] و حدیث [illegible]

[illegible] من تعلم [illegible] في الدنيا [illegible]

[illegible] علوم و معارف [illegible] حقیقت [illegible] طریقت [illegible]

[illegible] خدا که موجب [illegible] و [illegible] قریب [illegible] حقایق [illegible]

[illegible] علوم [illegible] حقایق و معارف [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] فمن يعمل مثقال ذرة خيرا يره ومن يعمل مثقال ذرة شرا يره [illegible]

[illegible]

خداوند ما برای قوت دادن عمل است اگر آن عمل خیر است البته تقویت او میشود خیر است و اگر آن عمل شر است پس تقویت او میشود شر است
و جناب ابو عبد الله ع فرموده اند بجهت آنکه ما یصنع احدکم ان یظهر حسنا و یسر سیئا الیس یرجع الی نفسه یعنی چه کار است
که میکند یکی از شما اگر ظاهر میسازد عمل خوب و پنهان مینماید عمل بد را آیا هر دو رجوع و بازگشت بسوی نفس خودش میکند و ابطال مینمایند
گذشت هیچ بنده که پنهان بنماید چیزی را مگر آنکه میکند و نامیم تا آنکه خداوند ظاهر میسازد از برای او چیز را و نیست هیچ بنده که پنهان
بنماید شری را مگر آنکه میکند و روزگار او تا آنکه خداوند ظاهر میسازد از برای او شر را و در احادیث است اینکه هر کس که سؤال نماید
با آنکه محتاج نباشد البته مبتلا میگرداند خداوند او را بسؤال کردن در وقتیکه محتاج باشد و اول سؤال را کسیکه دفع حاجت او نشود هر کس که
منع بنماید دهی را در راه خدا البته خداوند او را مبتلا میسازد باتفاق نمودن دو برابر او را در غیر راه خدا و در آن اجر و ثواب بلکه عقاب به
کسی که دروغ [illegible] از برای او در امر دین و دنیا و اختیار بنماید امر دنیا را بر دین البته او را محروم از هر دو میگرداند و هر کس که در حال
توانائی مشغول امر خیر گردد البته یکروزی خواهد آمد مراد را که بجا آورد امر خیری بکند نتواند و از این مقوله احادیث در جناب صادقین ع
بسیار گذشت عمل هر کسی بخود او کرد که در دنیا در مکافات است و الله محاله هر کس [illegible] دارد جزای عمل خود را چنانکه حضرت خداوند فرموده است
و لا یحیق المکر السیئ الا باهله و تجربه مجربین و اعتبار معتبرین اینها رسیده است بسیار و بیشمار است و سبب اینکه حضرت نظر [illegible]
که اهل ائمه و اهل عقل و صاحبان بصیرت در ایاب معرفت و هواهای نفس خود در گذشته و طریقه مجاهده و مشقت را اول نفس را در عبادات [illegible]
گرفته و از لذات فانیه دور [illegible] خود را منقطع ساخته و دنیای [illegible] را با خداوند [illegible] خداوند [illegible] در نزد مردمان
ریا و سمعه دست کشیده اند و [illegible] انبیاء و ائمه و مقتدایان خود در اعتبار فرموده اند [illegible] بصیرت خود نموده اند و از هوا و هوس و تغییر
و بر هستی خود [illegible] خود را [illegible] کرده بیت صوفی [illegible] از خرابات میکند • کو در حضور پیر من این ماجرا بگو •
جان بر روایت فقه ای ارباب صورت • رمزی برده بپرس حدیثی بیا بگو • این است تمام [illegible] حقیقی که [illegible] از شر میکرد
نکته دوم از آثار و علامات عقل خصلت طاعت است [illegible] از خصلت [illegible] از شر میکرده و آن عبارت است از [illegible]
و بر دی نمودن و فرمان برداری کردن هر شخصی [illegible] در گفتار و کردار خود که متعلق [illegible] جز خواهش [illegible]
باشد که عبارت است از خدا و رسول و ائمه و سایر [illegible] گفتار [illegible]
بوده و مقصد ایشان [illegible] نجات [illegible] سعادات [illegible] از برای جواب [illegible]
کرده [illegible] فرموده اند که العقل یعرف به الصادق علی الله فیصدقه و الکاذب علی الله فیکذبه
یعنی حجت و دلیل از جانب خداوند بر بنده کان عقل است [illegible] بر خداوند [illegible] تصدیق مینماید او را [illegible]
بر خداوند را پس تکذیب می نماید او را و در حدیثی که سابقا در اول این باب ذکر شد فرموده اند که فاذا کان تایید عقله من النور کان

عالما

عالما حافظا ذاکرا فطنا فهما فعلم بذلک کیف و لم و حیث و عرف من نصحه و من غشه فاذا عرف ذلک عرف مجراه
و موصوله و مفصوله و اخلص الوحدانیة لله و الاقرار بالطاعة تا آخر حدیث یعنی آنکه در اینجا ذکر شده و از
این خصلت ایضا [illegible] منشعب میگردد [illegible] عقل و کمال لب [illegible] موافق کتاب [illegible] قبول [illegible] ایضا [illegible] امور
قوت بر طاعة الله [illegible] زیاده عقل و کمال لب پس معنی آن [illegible] حدیث [illegible] ذکر حدیث [illegible] یعنی
عقل است ایضا و الباب جمع لب است و اولو الالباب یعنی صاحبان عقول است و لب در اصل وضع یعنی خالص و مغز هر چیز است و عقل را لب نامیده
اند بجهت آنست که حقیقت و مغز خالص آنچه در انسان است [illegible] مانند پوست است [illegible] موقوف [illegible] از
محمود و جمیل بودن ثمرات و امور و عواقب اعمال نفس بسبب نظر نمودن او و [illegible] در عواقب [illegible] نمودن [illegible] بازگشت [illegible]
او [illegible] از معاصی و شبهات و منحصر گردیدن فعل او در طاعات و حسنات و [illegible] نجات [illegible]
نفس [illegible] مراد [illegible] بودن [illegible] و عدم ثبوت [illegible] نفس [illegible]
نفس و النفس [illegible] که [illegible] و اخلاق [illegible] حسنه و جمیل [illegible] نجات [illegible]
از حسرت و ندامت و عقاب خداوند [illegible] در دنیا و آخرت [illegible] حسرت و ندامت و عقاب خداوند [illegible] در دنیا و آخرت و نجات [illegible]
از لوم [illegible] و عمل خیر [illegible] چنانکه در کلمات جناب امیر المؤمنین علیه السلام است که فرموده قد خلیتم و الطریق النجاة
المقحم و الملکة المسلم [illegible] نجات [illegible]
[illegible] تعجیل [illegible] دلیل
[illegible] رسول [illegible] فرموده است که ان الله یحب من الخیر ما یعجل یعنی [illegible] خداوند [illegible] تعجیل نموده [illegible]
جناب امام جعفر صادق علیه السلام فرموده که اذا هممت بخیر فبادر فانک لا تدری ما یحدث یعنی هر وقت که [illegible]
[illegible] تعجیل [illegible] حادث [illegible]
ایضا که منهم بخیر فلیعجل و لا یؤخره فان العبد ربما عمل العمل فیقول الله تبارک و تعالی قد غفرت لک و لا اکتب علیک
شیئا ابدا و منهم بسیئة فلا یعملها فانه ربما عمل العبد السیئة فیراه الرب سبحانه فیقول لا و عزتی و جلالی لا اغفر لک
بعدها ابدا یعنی [illegible]
که [illegible] عمل خیری [illegible] خداوند تبارک و تعالی [illegible] بتحقیق که [illegible]
هر که [illegible] عمل [illegible]
[illegible] خداوند سبحانه و تعالی [illegible] قسم بعزت و جلال خودم [illegible] از قول [illegible] فرموده

خداوند و رضا شدن خداوند از بنده و گردیدن لذات نفس آن از مقبول و محبوب و مرضی خداوند به جهت آراسته شدن او بکمالات
نفسانیه و اذواقات عقلانیه چنانکه فرموده است رضی الله عنهم و رضوا عنه ذلک لمن خشی ربه یعنی راضی شده است خدا
از ایشان و راضی شدند خدا از ایشان و این مرتبه از برای کسیست که بترسد از عواقب و خشیت از خداوند را بکار برد در اعمال و اقوال اما مودت
پس عبارت است از حاصل شدن مودت و محبت از برای نفس و نزد خداوند و رسل و ائمه و اهل سموات و ارضین بسبب کمال و جمال او و بواسطه آراسته
شدن او بفضایل نفسانیه و خصال عقلانیه ایضا و هم جنس و شبیه شدن او با اهل سموات و نفوس مقدسه و هر بودن اهل سموات و اهل ارضین
پس خداوند رحمن رب العالمین بلا محاله ایضا محبت و مودت او در قلوب و دلهای مؤمنین و سعداء و اهل فضل و کمال که در زمین میباشند هم جنس و شبیه
او بینند ایضا حاصل میکرد و چنانکه معلوم و مجرب و مضمون احادیث است و ایضا و اما سراج السبیل در راه و جاده که هیچ جهالت و غلط نباشد یعنی اصل آن
بعضی اسال و امال نمودن حیوانات است لیکن بری و بحری و آنها را باید قید کردن و بعضی سیر نمودن و سفر کردن در ظلمت و تاریکی شب ایضا میباشد و اما در این
مقام پس معنی آن پس عبارت است از رهائی یافتن نفس از قید شهوات و مستقل گردیدن او و در جهت دیر نمودن در عالم ملکوت ارضین و سموات به جهت
ناقده و صورت محیطه خود و مانع نشدن ظلمات عالم طبیعه او را از سیر نمودن الاله دیر نمودن و سفر کردن او بسوی عالم و کمال و معارف و اما در این
با آنکه از حیثیت ظاهر و حسب طبیعه خود محبوس و در سجن سجین عالم ظلمات طبیعه است چنانکه خداوند اشاره باین معنی نموده و فرموده است کمن
جعلنا له نورا یمشی به فی الناس کمن مثله فی الظلمات لیس بخارج منها یعنی آیا کسیکه گردانیدیم ما از برای او نوری که بواسطه آن
راه میرود و در میان مردمان و خواهشهای ایشان و موانع عالم طبیعت که بعضی از آنها بعضا فوق بعض مانع راه رفتن او است بپرتو نور او
بنور عقلیکه باو داده ایم حق و باطل را میشناسد و حرکات و سکنات آن بر وفق حق و صواب است آیا مثل کسی است که حال و مثل او در گرفتاری ظلمات شهوات
مثل حال کسیست که همیشه در ظلمات باشد و از آن هرگز خارج نگردد و بیرون نیاید و نجات نیابد نه چنین است و این دو کس مساوی نیستند بلکه نور ذاتی او بواسطه
آن راه حق را می یابد و در مرتبه کمال و نجات و فوز و سعادت است و دیگر که در ظلمات شهوات گرفتار و مقید است در مرتبه نقصان و هلاکت و خزی و خسران است
و اما انصاف پس عبارت است از استعمال نمودن نفس طریقه عدالت را با مردمان در معاملات و معاشرات و مکالمات و در حرکات و سکنات خود و سلوک نمودن از روی حق
یعنی اشد و قصد و عدالت بیان آن شد مضمون این حدیث که منتهای تمام و جامع جمیع کمالات و فرموده رسول حضرت در وصیت فرموده است بامیر
که مرتضی بود که مرا تعلیم علی ما که بواسطه آن داخل بهشت گردم پس فرموده که ما احببت ان یاتیه الناس الیک فأته الیهم و ما کرهت ان یاتیه
الناس الیک فلا تأته الیهم یعنی آن چیزی که دوست میداری که مردمان با تو رفتار نمایند آن طور پس رفتار نما با ایشان همان طور و آن چیزی که
ناخوش میداری که رفتار نمایند مردمان با تو با آن طور پس رفتار منما با ایشان با آن طور و این حدیث از جمله اعظم خصال و اتم آثار عقل است و از خصایص انبیاء و اولیاء است
و کاملست ایضا و از نجابت که فرموده که من انصف الناس من نفسه رضی به حکما لغیره یعنی کسیکه انصاف دهد با مردمان از جانب نفس خود پس از آن که
مرضی و پسندیده شده است از برای آنکه حکم باشد مر غیر خود را و فرموده ایضا که سید الاعمال ثلثة الانصاف الناس من نفسک حتی لا ترضی بشیء الا

دهیتا مثله و مواساتک الاخ فی المال و ذکر الله علی کل حال لیس سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله فقط و لکن
اذا ورد علیک شیء امر الله عز و جل به اخذت به و اذا ورد علیک شیء نهی الله عز و جل عنه ترکته یعنی که
بهترین و عظیم ترین اعمال سه چیز است یکی انصاف دادن با مردمان بطوریکه راضی نشوی از برای خودت چیزی را مگر آنکه مثل آن چیز
را از برای ایشان بپسندی و دویم رفتار دیگر مواسات نمودن و اعانت کردن برادر دینی است بمال خود و یکی دیگر آنکه ذکر نماید خدا را
در جمیع احوال و بعد فرموده که در جمیع احوال که مراد از ذکر بخصوص سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و مثال آن نیست بلکه مراد آن است
که هر وقت که وارد بشود بر تو چیزی که خداوند امر با او فرموده است او را بگیری و عمل نمائی و هرگاه وارد بشود بر تو چیزی که خداوند نهی از او فرموده است
ترک نمائی او را و گفتی و چنین فاما ذکر مراد از ذکر خداوند در احادیث و اصطلاح ائمه صلوات الله علیهم اجمعین همین معنی است و اما تقدم در خوب
عبارت است از سبقت گرفتن نفس مرهر خود را در امر خیر و عمل صالح و مراعی بودن بران و مسابقت نمودن بسوی او چنانکه خداوند امر باین صفت
نموده و فرموده است که فاستبقوا الخیرات یعنی سابقت و پیشی بگیرید بر یکدیگر بجا آوردن امور خیرات و فرموده است که سارعوا الی مغفرة
من ربکم و جنة عرضها کعرض السماء و الارض اعدت للمتقین یعنی سرعت نمائید بسوی مغفرت و آمرزش عظیمی که از جانب پروردگار
شماست و بسوی بهشتی که عرض و پهنا و وسعت آن مثل عرض و وسعت زمین و آسمانهاست و مهیا و آماده شده است از برای متقین و پرهیزکاران
و اما قوت بر طاعت الهی پس عبارت است از توانائی نفس و قوت و قدرت او بر طاعت و فرمانبرداری خداوند بسبب قوت و الذتی که در آن بهم
رسیده است او بواسطه کمال معرفتی که در او حاصل شده است و باین سبب در طاعات خداوند خود و در دین داری بمضمون لا اکراه فی الدین قد تبین
الرشد من الغی فمن یکفر بالطاغوت که سابقا بیان شد پس طوع و رغبت رسیده و از کره و از جبر فارغ و مستغنی نفس از رسته و جفا و
که نام قوت و ضعف ای مردمان در اعمال بواسطه قوت و ضعف نفس است که ناشی از قوت شوق و تمامی اثم و ضعف آنست که متقارب نشود و ایقا دست
کمال معرفت و نقصان او نه آنکه بقوت و ضعف جوارح باشد چونکه سابقا دانسته شد که قوت و ضعف جوارح تابع قوت و ضعف نفس است نه از ماکل
و شرب و صحت و سقم بلکه اکل و شرب و صحت و سقم جوارح ایضا تابع میل و نشاط نفس است که هرکس معرفت و الفوز بیشتر مرتبط و بسته است بوقوف
بنا بیتی از لذت و انانیتی العذبه و خوب گفته است سرمونیه جنب دلم خوش است دیدن طلب جند بگویم : که من نسیم حیات از جانب بجویم : کرم نه پیر مغان در بروی
بگشاید : کدام در بزنم چاره از کجا جویم : مکن در این جهنم سرزنش بخود رویی : چنانکه پرورشم سیدهند میرویم : این است تمام مقصد حضرتی که
منتسب از وه حضرت ده شمار و علامات عقل بر آن بعدد اول سابقه که برطبق حدیث سابق مسطور شد کما دانسته شد که از شمار و علامات عقل لا بحسب
و لا یحصی دو احادیث دانسته عقل تعبیر از آنها بعبارات مختلفه و الفاظ متباینات متشتت شده است و از اینجا یکی دانسته شد ایضا که تعبیر از نور عقل
با ایمان و از شخص عاقل بمؤمن میشود لهذا در اکثر احادیث دانسته تعبیر از علامات عقل و عاقل بعلامات ایمان و مؤمن ایضا شده است و چونکه در اول
این طبق چند حدیث که بعنوان علامات عقل و عاقل بود ذکر نمودیم در آخر ایضا چند حدیث که بعنوان علامات ایمان و مؤمن است ذکر میکنیم

تا آنکه جاهل و نهایت بی خرد که عقل و ایمان و عاقل و عقل و مؤمن در یک رتبه باشند و نشانه که این حال غایة باشد از برای اکمل مراتب
و نهایت امور و عمرها بر طریقه عقل و ایمان و غیره از عاقلین و مؤمنین بوده باشند و این مطلب را حضرت بیان فرموده چنانچه در تحفه
تحفه جناب حضرت ثقة الاسلام در کتاب کافی ذکر ما فضلا احادیث وغیره آن که غالبا درین کتاب ذکر نموده شده است روایت نموده است
از عبد الله بن یونس از جناب امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند که مردی که بود همام نام در جناب امیر المؤمنین علیه السلام عرض نمود در حالتی که آنجناب
خطبه میفرمودند وصف فرما از برای ما صفت مؤمن را طوری که گویا نظر نموده باشیم ما بسوی آن و آن محسوس گردد پس آن حضرت فرمودند
که یا همام المؤمن هو الکیس الفطن بشره فی وجهه وحزنه فی قلبه اوسع شیء صدرا واذل شیء نفسا زاجر عن کل فان
حاض علی کل حسن لا حقود ولا حسود ولا وثاب ولا سباب ولا عیاب ولا مغتاب یکره الرفعة ویشنأ السمعة طویل الغم
بعید الهم کثیر الصمت وقور ذکور صبور شکور مغموم بفکره مسرور بفقره سهل الخلیقة لین العریکة رصین الوفاء قلیل
الاذی لا متأفک ولا متهتک ان ضحک لم یخرق وان غضب لم ینزق ضحکه تبسم واستفهامه تعلم ومراجعته تفهم کثیر علمه عظیم حلمه
کثیر الرحمة لا یبخل ولا یعجل ولا یضجر ولا یبطر ولا یحیف فی حکمه ولا یجور فی علمه نفسه اصلب من الصلد ومکادحته احلی من الشهد
لا جشع ولا هلع ولا عنف ولا صلف ولا متکلف ولا متعمق جمیل المنازعة کریم المراجعة عدل ان غضب رفیق ان طلب لا یتهور
ولا یتهتک ولا یتجبر خالص الود وثیق العهد وفی العقد شفیق وصول حلیم خمول قلیل الفضول راض عن الله عز وجل مخالف
الهواه لا یغلظ علی من دونه ولا یخوض فیما لا یعنیه ناصر للدین محام عن المؤمنین کهف للمسلمین ولا یخرق الثناء سمعه ولا ینکی الطمع
قلبه ولا یصرف اللعب حکمه ولا یطلع الجاهل علمه قوال عمال ... فی الارض عون للضعیف غوث للملهوف لا یهتک سترا ولا یکشف سرا کثیر البلوی
قلیل الشکوی ان رأی خیرا ذکره وان عاین شرا ستره یستر العیب ویحفظ الغیب ویقیل العثرة ویغفر الزلة لا یطلع علی نصح فیذره ولا
یدع جنح حیف فیصلحه امین رصین تقی نقی زکی رضی یقبل العذر ویجمل الذکر ویحسن بالناس الظن ویتهم علی العیب نفسه یحب فی الله
بفقه وعلم ویقطع فی الله بحزم وعزم لا یخرق به فرح ولا یطیش به مرح مذکر للعالم معلم للجاهل لا یتوقع له بائقة ولا یخاف
له غائلة کل سعی اخلص عنده من سعیه وکل نفس اصلح عنده من نفسه عالم بعیبه شاغل بغمه لا یثق بغیر ربه غریب وحید جریر
حزین یحب فی الله ویجاهد فی الله لیتبع رضاه ولا ینتقم لنفسه بنفسه ولا یوالی فی سخط ربه مجالس لاهل الفقر مصادق لاهل الصدق
مؤازر لاهل الحق عون للقریب اب للیتیم بعل للارملة حفی باهل المسکنة مرجو لکل کریهة مأمول لکل شدة هشاش بشاش
لا بعباس ولا بجساس صلیب کظام بسام دقیق النظر عظیم الحذر لا یجهل وان جهل علیه یحلم لا یبخل وان بخل علیه صبر عقل فاستحیی وقنع فاستغنی حیاؤه یعلو شهوته
ووده یعلو حسده وعفوه یعلو حقده لا ینطق بغیر صواب ولا یلبس الا الاقتصاد مشیه التواضع خاضع لربه بطاعته
راض عنه فی کل حالاته نیته خالصة اعماله لیس فیها غش ولا خدیعة نظره عبرة وسکوته فکرة وکلامه حکمة مناصحا متباذلا

لا متواخیا

[illegible] (marginal note in red frame)

لا متواخیا ناصح فی السر والعلانیة لا یهجر اخاه ولا یغتابه ولا یمکر به ولا یأسف علی ما فاته ولا یحزن علی ما اصابه
ولا یرجو ما لا یجوز له الرجاء ولا یفشل فی الشدة ولا یبطر فی الرخاء یمزج العلم بالحلم والعقل بالصبر تراه بعیدا کسله دائما
نشاطه قریبا امله قلیلا زلله متوقعا لاجله خاشعا قلبه ذاکرا ربه قانعة نفسه منفیا جهله سهلا امره حزینا لذنبه
میتة شهوته کظوما غیظه صافیا خلقه آمنا منه جاره ضعیفا کبره قانعا بالذی قدر له متینا صبره محکما امره کثیرا ذکره
یخالط الناس لیعلم ویصمت لیسلم ویسأل لیفهم ویتجر لیغنم لا ینصت للخیر لیفجر به ولا یتکلم لیتجبر به علی من سواه نفسه منه
فی عناء والناس منه فی راحة اتعب نفسه لآخرته فاراح الناس من نفسه ان بغی علیه صبر حتی یکون الله الذی ینتصر له
بعده ممن تباعد منه بغض ونزاهة ودنوه ممن دنا منه لین ورحمة لیس تباعده تکبرا ولا عظمة ولا دنوه خدیعة
ولا خلابة بل یقتدی بمن کان قبله من اهل الخیر فهو امام لمن بعده من اهل البر یعنی ای همام مؤمن زیرک کسی است که فهم
و زیرک باشد گشوده گی او در روی او و حزن او در دل او است وسیع تر همه چیز است از جهة صدر و سینه و ذلیل تر همه چیزهاست از جهة
نفس منع نموده است خود را از هر چیزی که فانی است و حرص دارد بر هر چیزی که نیکو است نه کینه دار است و نه حسد دارد و نه جهنده و نه فحش زننده و
نه عیب گوینده و نه غیبت کننده مکروه میدارد رفعت و بلندی را و دشمن میدارد سمعه و ریا کاری را طولانی است غم و اندوه او و بعید است همّ و حزن او
وقار دارد و ذکر کننده و صبر نماینده و شکر گذارنده است مغموم است بفکر خود و مسرور است بفقر خود سهل است در تسلیم خلق او و نرم است طبیعت او
محکم است وفاء او قلیل الکلام است اذیت او نه دروغ گوی است و نه پرده دری است اگر بخندد از حد نمیگذرد و اگر غضب نماید بی سبکی و سفاهت نمیشود
خنده او تبسم است و استفهام او تعلم است و مراجعت نمودن او تفهم است بسیار است علم او و بزرگ است حلم او و فراوان است رحم او از برای تمامی مردم
برادر و بخیل نمی باشد و در امور رو برو شدن عجله نمیکند و فخر نمیکند و ظلم نمی نماید در حکم خود و جور نمی نماید در علم خود و نفس او سخت تر از سنگ است و آن
صحبتی او شیرین تر از عسل است نه شره و الحرص بر نشر کند و جزع نمیکند و نه در شتی کلام و نه سختی چشم و نه متکلف و متعرض ما لا یعنی است و نه متعمق در امورات
و نیک منازعه و نیکو مراجعه است عدالت اگر غضب نماید رفیق و مدارا است اگر کسی از او طلب نماید بی تهور و تهتک و تجبر ندارد و خالص است دوستی او
محکم است عهد او باوفا است عهد او و مهربانات احسان کننده حلیمی است تحمل کننده است قلیل است فضول او و راضی است از خدای عز و جل و مخالف است
مر هوای نفس خود در شتی نمی نماید بر کسانی که دون خود است و مشغول نمیگردد در ما لا یعنی و امری که از آن نفع ندارد و یاری کننده است مر دین را و حمایت
کننده است مر مؤمنین را پناه است از برای مسلمین و داخل نمیشود مدح و ثنای مردمان در گوش او و تاثیر نمیکند طمع در دل او و بر نمیگرداند لعب و بازیچه حکم
او را و مطلع نمیگردد جاهل بر علم او گوینده و کننده است عالم و حازم در امور و صاحب احتیاط است زبان و فحاش و طیاش نیست و با جفا نیست
برسد با مردم برفق و بغیر عنف بخشش مینماید بغیر اسراف نه غدر کننده است و بر پا میکند بیکسی و ظلم باهل ... رفیق دارا است
بخلق سعی کننده بخیرات در زمین کمک است از برای ضعیفان فریاد رسنده است مر ملهوف را و مضطر را نمیدرد ستر را و کشف نمی نماید سر را بلای

طلای المستبصر ... اگر چیزی را آشکار نماید اگر ... [illegible]

و آفات ... عزت ... از ذوق ... مردمان ... [illegible]

که صلاح کند امین و حکمت تقوا دارد پاک پاکیزه ... [illegible]

و منهم ... نفس خود را ... بجای می‌آورد و در راه خدا ... و علم و به انجام برساند ... در راه خدا و طریق حزم و عزم ... [illegible]

که ... باشد ... [illegible]

از غیبت ... [illegible]

... خود ... قریب است به خدا ... از مردم ... [illegible]

و ... رضای خدا ... [illegible]

رضای خدا المؤمنین ... [illegible]

[illegible]

بنا از هولهای دنیا و نه از هولهای آخرت و آن شفاعت بغیر خود بکند و کسی شفاعت او میکند بسبب عدم حاجت آن بشفاعت غیر
دیگر دیگر آنکه لغزش کرده است و مثل آن مثل سنگ زرتیغ است اگر به هر نحو که باد او را بجنباند متزلزل نمیشود بخلاف کاهی دیگر که مثل کاهی
دیگر پس این قسم از انخاصیت که مردم به هولهای دنیا و هولهای آخرت بشفاعت احتیاج ندارد و شفاعت کسی را می‌نماید و عاقبت امور او بخیر است
و جناب امیرالمؤمنین در جواب کسی که عرض نمود که مرا خبر ده از اخوان فرمودند که اخوان دو صنف اند اخوان ثقه و اخوان مکاشره یعنی اخوان آنکه
که باعتقاد و ظاهر هر دو اخوان میباشند و باعتقاد برادر ایشان میباشند و اخوانی که در ظاهر خوانند و در باطن شیعه نیستند و اعتقاد برادر ایشان نمیباشند و مکاشره
یعنی در روی کسی خنده بیان و [illegible] ظاهر نمودن است بعد از آن فرمودند که اما اخوان ثقه پس ایشان کوهند و جناح و اهل و مال اند
پس هرگاه بر وثوق داشتی به عینی برادری در دین پس بذل نما از برای او مال خود را و بدن خود را و خالص صاف کن با هر کسی که او را صادق است و دوستی
نما با هر کس که با او دشمن است و پنهان نما سر و عیب او را و امداد نما او را [illegible] اکسیر احمر است و اما اخوان مکاشره پس بدرستیکه
تو میرسی به لذت به خوشی و از جهت [illegible] پس قطع مکن لذت و خوشی خود را از ایشان و از ضمیر خود و [illegible] ظاهری بجهت خود و مکن با صفا و صدق
با ایشان [illegible] بطلاقت وجه و شیرین زبانی [illegible] تا با ایشان سؤال نشنیده و جز ظاهری خود را از ایشان
قطع نما و محقق نما که [illegible] مؤمن خود مانند [illegible] و جناب امام جعفر صادق علیه السلام فرموده‌اند که
شیعتنا الشاحبون الذابلون الناحلون الذین اذا جنهم اللیل استقبلوه بحزن یعنی شیعه ما آنانند که در طاعت خدا جسم و رنگ
ایشان متغیر شده است و خشک شده است بشره ایشان [illegible] و لاغر شده است [illegible] و هرگاه شب ایشان را
شب استقبال می‌نماید او را به حزن و اندوه و فرموده‌اند ایضا که شیعتنا اهل الهدی و اهل التقی و اهل الخیر و اهل الایمان و اهل
الفتح و الظفر یعنی شیعیان ما آنانند که از اهل هدایت و اهل تقوا و اهل خیر و اهل ایمان و اهل فتح و ظفر می‌باشند و ایضا فرموده‌اند بمفضل
ابن عمر که ایاک و السفلة فانما شیعة علی من عف بطنه و فرجه و اشتد جهاده و عمل لخالقه و رجا ثوابه و خاف عقابه
فاذا رأیت اولئک فاولئک شیعة جعفر یعنی دور نما خود را از سفله و مردمان پس فطرت و لیست است که نفس خود را از شهوات حرام
و از باقیات که گذشته‌اند [illegible] و جز این نیست که شیعه علی کسی است که نگاه بدارد شکم خود را از حرام و شدید باشد جهاد او در راه خدا
و عمل نماید برای رضای خدا و خالق خود و امید داشته باشد ثواب او را و بترسد از عقاب و پس هرگاه که دیدی ایشان را آن جماعت شیعیان
جعفر و ایضا فرموده‌اند که ان شیعة علی کانوا خمص البطون ذبل الشفاه و اهل رأفة و علم و حلم یعرفون بالرهبانیة یعنی بدرستیکه
شیعه علی بود و مانده شکم گرسنه و لب خشک و اهل رأفت و علم و حلم و معرفت بودند بر رهبانیت و زهد و گذشت از دنیا و ایضا فرموده‌اند بمفضل
که اذا اردت ان تعرف اصحابی فانظر من اشتد ورعه و خاف خالقه و رجا ثوابه و اذا رأیت هؤلاء فهؤلاء اصحابی یعنی
هرگاه که خواسته باشی که بشناسی اصحاب مرا پس نظر نما بکسی که شدید باشد ورع و تقوای او و بترسد از خالق خود و امید داشته باشد

ثواب ادا و هر وقت که ذکری از ایشان شود صاحب من و جناب امیرالمؤمنین علیه فرمودند که شیعتنا المتباذلون فی ولایتنا
المتحابون فی مودتنا المتزاورون فی احیاء امرنا الذین ان غضبوا لم یظلموا و ان رضوا لم یسرفوا برکة علی من جاوروا سلم لمن
خالطوا یعنی شیعیان ما آنانند که یکدیگر را صله و بخشش می‌نمایند در دوستی ما و با هم دوستی میکنند در مودت ما و با هم ملاقات و دیدن می‌نمایند
و زیارت یکدیگر میکنند در احیاء و قوت امر ما آنچنان شخصی هستند که اگر غضب نمایند ظلم نمیکنند و اگر راضی شوند اسراف نمی‌نمایند برکت
می‌باشند بر کسی که همسایه باو باشند و سلامت و صلح اند با کسیکه با او مخالطه کنند و جناب امام جعفر صادق علیه السلام ایضا فرموده‌اند بمهزم
که ای مهزم شیعه ما کسی است که نگذرد صدای او از گوش او و نه عداوت او از بدن او و مدح نماید ما را [illegible] و عیب
نماید با عیب گوینده ما و مخاصمه نماید به مبغض ما اگر بر خورد و مؤمنی اکرام کند او را و اگر [illegible] نماید جاهلی را هجرت نماید از او پس مهزم عرض
نمود که چه گونه نمایم با این شخص که خود را داخل شیعه کرده‌اند و خود را شیعه میدانند و این صفاتی که فرمودی در ایشان نمی‌باشد پس فرمودند که
در ایشان تمیز و تبدیل و تمحیص میباشد [illegible] قحطی که فانی میکند ایشان را و طاعونی که میکشد ایشان را و اختلافی که متفرق می‌نماید ایشان را آنگاه
فرمودند که شیعه ما کسی است که صدا نکند مثل صدای سگ و در شدت [illegible] مثل طمع غراب و سؤال نکند از دشمن ما هر چند که
از جوع بمیرد پس مهزم عرض نمود که در کجا طلب نمایم ایشان را فرمودند که در اطراف زمین ایشان [illegible] زندگانی ایشان
شده است [illegible] اگر حاضر باشند کسی ایشان را نمی‌شناسد و اگر غایب شوند کسی تفقد ایشان نمیکند و [illegible] میکنند و در قبور زیارت
یکدیگر میکنند و اگر التجا نماید به ایشان صاحب حاجتی [illegible] و مختلف است [illegible] ایشان هر چند که مختلف باشند [illegible]
و جناب پیغمبر فرموده‌اند که آیا خبر بدهم شما را بشبیه‌ترین شما بمن عرض نمودند که بلی یا رسول الله پس فرمودند که شبیه‌ترین شما بمن کسی است که خلق او
بهتر و جانب او نرم‌تر و به قرابت خویش احسان کننده‌تر و از برای برادران دینی خود محبت او بیشتر و بر امر حق صبر او زیاده‌تر و غیظ خود را
برنده‌تر و عفو او نیکوتر و انصاف او در حال رضا و غضب بیشتر باشد و جناب امام حسن علیه السلام در خطبه خود فرمودند که ای مردمان خبر دهم شما را
از یک برادری که از برای من بود و بود از عظیم‌ترین مردمان در نظر من و سبب عظمت او کوچکی دنیا بود در نظر او
دنیا بود در نظر او و بود که خارج بود از سلطنت شکم خود پس نمیخواست چیزی را که نمی‌یافت و بسیار نمیخورد هرگاه می‌یافت و بود که خارج بود
از سلطنت فرج خود پس خفیف نمیشد برای او عقل او و رای او و بود که خارج بود از سلطنت جهالت [illegible] دراز نمی‌نمود دست خود را
مگر بر شخص امین [illegible] و بود که [illegible] و مبتلا و در بحث [illegible] دل تنگ نمیشد و [illegible]
اوقات خود ساکت و صامت پس هرگاه که تکلم می‌نمود غالب بود [illegible] و بود که در هیچ مجادله نمی‌شد و [illegible]
نگردید و ابراز حجت نمی‌نمود [illegible] حکم کننده [illegible] از برادران دینی خود [illegible] نفس
خود را بچیزی که [illegible] و ضعیف و مستضعف پس [illegible] و [illegible] و بود

دلو دکه علامت نمی خود واحد برا و رکاری که ممکن بود عذر در شل او [illegible] اگر به چند عذر او را و بود که بیکرد [illegible] سکیفت و بکر دایشان [illegible]

دلو دکه هر کاه بر خورد [illegible] امر کنیه است کدام کب [illegible] الفضل و بعبارات الفقری بود [illegible] بهوای نفس او بود [illegible] مخالفت [illegible]

و بود که بروز نمیداد و در خود [illegible] کرد [illegible] کسی که [illegible] در نزد او [illegible] نمی بود [illegible] کسی که [illegible] نزد او [illegible]

که دل تنگ نشده [illegible] و بنا بر آن [illegible] نمی بود و طاقت شهرت خود [illegible] انتقام [illegible]

اگر فرموده شد که بر شما باد [illegible] مثل این اخلاق [illegible] طاقت [illegible]

بهترات از ترک کردن [illegible] ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم [illegible] احادیث معلوم [illegible]

که ادعای ایمان و عقل و تشیع می نمایند [illegible] شیعیان [illegible] علامات [illegible]

دانسته شد [illegible] ایمان و تشیع [illegible]

و شیعیان تحقیقی [illegible] علامات [illegible]

این مطلب احادیث [illegible] معلوم شد [illegible] علامات [illegible] ایمان [illegible]

[illegible] الطیبات للطیبین والطیبون للطیبات [illegible]

[illegible]

[illegible] فرد [illegible]

جگر سوز [illegible]

[illegible] تحفه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] تحفه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

حق

عقل پس [illegible] ازرق [illegible]

باشد [illegible]

و هر کاه که نظر [illegible] چشم [illegible]

[illegible] چشم [illegible]

[illegible]

ازرق [illegible] چشم [illegible]

[illegible] ازرق [illegible] چشم [illegible]

[illegible] چشم [illegible]

[illegible] چشم [illegible]

[illegible] دلیل [illegible]

[illegible] دلیل [illegible]

[illegible] دلیل [illegible]

[illegible] دلیل [illegible]

آن دلیل [illegible]

[illegible] دلیل [illegible]

شهوت [illegible] دلیل [illegible]

[illegible] دلیل [illegible]

دلیل [illegible]

[illegible] دلیل [illegible]

[illegible] دلیل [illegible]

[illegible] دلیل [illegible]

از آن دلیل [illegible]

[illegible]

باقتضاء آنکه غالب کشوف و نیز مستور است میانه تبسم دلیل حیا و حسن خلق است و کثرت ضحک دلیل بر مخالفت است و بلندی آواز در جاهل
ضحک دلیل بر قلت حیا است و کثرت حرکت نمودن دلیل بر بیحیائی و [illegible] و [illegible] داری است و تأنی که سکون در حرکت دلیل بر نیکی و فهم است
گوش بزرگ دلیل بر جهل است و [illegible] دلیل بر حفظ است گوش کوچک دلیل بر حماقت و سرقت است و گوش دراز دلیل بر طول عمر است [illegible]
صمغ و بناگوش با پر بودن رگها دلیل بر غضب است [illegible] موی پیشانی سوی [illegible] دلیل بسیاری غضب است و سرخ و سیاه
دلیل بر عقل و امانت و درشتی [illegible] است و متوسط ما بین این دو رنگ دلیل بر اعتدال است بسیاری موی بر گردن و پشت دلیل حمق است
در سینه و شکم دلیل بر سوء فهم و درشتی طبع و درشتی جور است و قلت و کمی آن دلیل کیاست و فراست و [illegible] و [illegible] نشستن و برخاستن
الفاظ و در سخن گفتن و گفتگو کردن با حرکت اطراف دست در فواصل کلام دلیل بر [illegible] عقل و حسن تدبیر است طول گردن دلیل بر جهل و [illegible] است
و قصر آن دلیل بر مکاری است و بزرگی آن [illegible] طول آن دلیل حماقت است و اعتدال در طول و قصر و رقت و غلظت دلیل عقل و صدق تدبیر [illegible] است
بزرگی شکم علامت شهوت و جهل و جبن است و لطافت و تنگی آن دلیل بر خوبی عقل و نیکوئی رای است [illegible] بسیاری گوشت
در دو کتف [illegible] دلیل بر ضعف قوت و نرمی گوشت دلیل بر قوت فهم است صلابت و سختی آن دلیل بر انبساط طبع است پهنای سینه
دلیل بر شجاعت است و [illegible] عقل است و برآمده [illegible] دلیل بر بی‌حیائی و قبح مذهب است [illegible] دلیل بر قلت عقل
و [illegible] آن دلیل بر حماقت است و متوسط و اعتدال آن دلیل بر عقل و ذهن و ذکاوت است کوتاهی [illegible] دلیل بر [illegible] است
خوب است و پهن بودن آن دلیل بر قوت و کبر است طول قامت با [illegible] صورت نیکو است لکن دلیل بر حمق است و قصر آن دلیل بر [illegible] است
و توسط آن دلیل بر اوصاف محموده است و طول ساق دلیل بر کبر است و طول دست [illegible] که برسد بزانو [illegible] دلیل بر شجاعت است و کرم و
نزاهت نفس است و قصر آن دلیل بر جبن و محبت شر است طول کف دست و طول انگشتان دلیل [illegible] و نفوذ در صناعات و استحکام امور است [illegible]
[illegible] است و قصر آن دلیل بر غباوت و نافهمی است نرمی کف و انگشتان دلیل عقل است [illegible] محمود است پر گوشتی و غلظت قدم دلیل
بر جهل و حب جور است و کوچکی قدم با نرمی آن دلیل بر فجور است و طول آن دلیل بر مکر و مجادله است و قصر آن دلیل بر [illegible] است
و [illegible] دلیل بر جبن است و غلظت آن دلیل بر شجاعت است و غلظت ساق [illegible] دلیل بر بلاهت و قلت حیاء و قوت جسم است و کم
برداشتن پا اگر بطوء داشته باشد دلیل بر نجاح و ظفر و تفکر در عواقب امور است [illegible] آنکه سرعت داشته باشد دلیل عجله و عدم استحکام
امور است [illegible] فرموده است [illegible] تحقیق که تو دانسته [illegible] طبایع [illegible] مختلف است
و طبایع متضاد است بر قدر ترکیب آنها پس هر کس که گوشت آن نرم و تر و متوسط باشد [illegible] و قامت او میان طول و قصر [illegible]
و رنگ او سفید مایل بحمره [illegible] باشد و موی او [illegible] مایل بسفیدی باشد و چشم او
بزرگ مایل [illegible] باشد [illegible]

باعتدال

باعتدال در غلظت و رقت کف دست او و در انگشتان او طول [illegible] دلیل بر [illegible] باشد که در وقت حاجت در تکلم
و ضرب و حکم رغبت نماید پس این اعدل خلقت بنی آدم است [illegible] که لایق مصاحبت نمودن است و بعضی دیگر ذکر کرده‌اند که
کوچکی چشم با [illegible] حرکت آن دلیل بسیاری [illegible] و [illegible] آن دلیل [illegible] است [illegible] دلیل است بر محبت
[illegible] و [illegible] بزرگی [illegible] با بزرگی گوشت آن دلیل بر قلت فهم است و طول [illegible] دلیل [illegible] است و فراخی [illegible]
دلیل بسیاری غضب است و بزرگی [illegible] دلیل بر [illegible] دلیل بر شبق و کثرت جماع است و فراخی دهن دلیل بر شجاعت است
پر گوشتی صورت دلیل بر جهل [illegible] دلیل فهیم بودن [illegible] صورت دلیل جبن و حقارت نفس است
طول آن دلیل [illegible] بزرگی گوش دلیل طول عمر است لکن دلیل بر جهل است [illegible]
سینه و دست دلیل بر قوت و صبر بر مصایب است قصر ذراع دست دلیل بر جبن و محبت [illegible] بر شر است و [illegible] کف دلیل [illegible]
پر گوشتی پشت دلیل بر قلت فهم است ران پر و پر گوشت دلیل بر ضعف نفس است عظم و بزرگی الیه [illegible] دلیل بر جبن [illegible] است
گوشت الیه دلیل بر [illegible] اخلاق است غلظت ساقین دلیل بر [illegible] است طول ساقین با رقت آنها دلیل بر [illegible] پر گوشتی
قدم دلیل بر [illegible] لطافت قدم دلیل بر [illegible] است گام کوتاه و تند دلیل بر [illegible] است [illegible]
نمودن [illegible] مجموع دلیل بر [illegible] و علامت [illegible] اشراق عقل و کمال نفس است [illegible] نقص خلقت مذموم و دلیل
و علامت نقصان [illegible] عقل و نقصان نفس است چنانکه در احادیث [illegible] مذکور است خصوصا [illegible] اعور و کوری و ارزق چشمی
و کوسجی و قصر قامت و قصر ذراع و [illegible] چشم تنگ و امثال اینها که [illegible] در احادیث منصوص است [illegible]
مذکور است بتجربه رسیده است و بعضی از موارد که تخلف نموده است [illegible] علم غیب [illegible] است
[illegible] هر کس که مستوی الخلقت بگوید چنانکه مستوی الخلقتان گفته‌اند که الحمد لله الذی خلقنی فسوانی و رزقنی و هدانی
و هر کس که نقص در خلقت خود می‌بیند توسل بائمه هدی و التجاء بخداوند [illegible] نماید تا آنکه کفایت شود نقص خلقت او را [illegible]
خفیه [illegible] فرد [illegible] آرزومندی خطاب آمد که [illegible] الطاف خداوندی [illegible] دعای صبح و آه شب کلید گنج
مقصود است [illegible] بدین راه و روش میرو که با دلدار پیوندی [illegible] این است آخر تحفه [illegible] قلم تحریر
کشیده شد والله ولی التوفیق خاتمه در بیان [illegible] از حکم و آثار [illegible] که متعلق بامور [illegible] است [illegible] قسم از علوم
علم تدبیر منزل و علم سیاست مدن [illegible] مناسبت با عنوان ابواب کتاب [illegible] هر قسمی است [illegible] مجموع
تحفه [illegible] قرار داده شد التحفة الاولی در بیان علم [illegible] تدبیر منزل [illegible] متعلق باشد و در آن چند [illegible] تحفه اول
اولا باید دانسته شود که [illegible] ناطقه [illegible] عیش [illegible] است

کرچون خداوند تبارک و تعالی کامل من جمیع الوجوه است و صنع و آثار او ایضا باید که در مرتبه مصنوعیت خود کامل من جمیع الوجوه باشد
بایں سبب خواست و اراده فرمود که نفوس ناطقه انسانیه را که اهم و اشرف صنایع اوست به مرتبه کمالی که در حق آنها ممکن و متصور است
برساند لهذا اقتضا فرموده تعلق دادن آنها را اولا بقوالب صوریه و ابدان عنصریه چون که آلات بروز باطن و اسباب ظهور کردن
تفاصیل کمالات و حصول انواع لذات آنها منحصر در قوالب صوریه و ابدان عنصریه است و از برای آنها قبل از تعلق بقوالب و ابدان کمالات
مختلفه و لذات متعدده از قبیل دیدن و شنیدن و بوئیدن و چشیدن و خوردن و آشامیدن و ملامسه و مجامعت نمودن و امثال اینها که از
خصایص آلات قالبیه و بدنیه است حاصل و ممکن نبود بلکه بجهة تجرد و بساطت آنها کمال و لذات آنها منحصر در یک نوع کمال تجردی اجمالی که
تعبیر از آن به تقرب میشود می بود و لیس از این سبب اقتران و یک نمودن آنها در دار دنیا در تن که هر یک از آنها بکمالاتی که لایق
ذات ایشان است برسند لازم آمد و دار دنیا را دار آخرت و مزرعة الاخرة نامیده تا آنکه بعد از مردن و تحول شدن آنها از دار دنیا که دار
تغیر و فنا است و دار اعمال و زراعت است بدار عقبا که دار بقا و خلود است روز حصاد و محل درو زراعات ایشان است با کمالات مختلفه مفصله
و لذات متعدده متکثره باشند و از خصیص نقصان اجمالی که عالم تجرد آنها است و فنائی که عالم دنیا و تغیر آنها است و هر دو بالنسبه بعالم
کثرت و بقا آنها عین نقصان است باوج کمال تفصیلی عالم معاد و بزروه کمال بقائی عالم خلود برسند و اگر بر هیچ نه بودی
انها را و مسکن ارو با آنکه قبیل اراده دین بعالم تفاصیل بهشت آنها را ابدار معاد تحول میفرمود تا آنکه اینها را در دار بهشت جاه تغیر یا فنا
انها سکنی ارد هر آینه منع ارشتن بر نقصان است یا داخل اوشتن بر نقص و خطا و ظلم می بود و تعالی الله عن ذلک سبب انما نظر حکمت و اراده او در
آنها را بدار دنیا و بهشت بدار معاد صنع خود را از نقصان پوشیده و فعل خود را از خطا و ظلم محفوظ داشته است آری یاد باد بر پاکیت خطا بر قلم
صنع نرفت . آفرین بر نظر پاک خطا پوشش باد . گرچه از کرسخن با من دردیش گفت . جان فدای سکری باشد خاموش باد . بعد از تعلق
گرفتن اینها بقوالب و ابدان عنصریه و مبتلا شدن بآبدان و یک نمودن در دار دنیا و بنیه هر آینه از جهة حفظ و بقای قوالب و ابدان اشخاص
اینها اکل و شرب و لباس و مسکن که اسباب حفظ و نگاه نمودن قوالب و ابدان شخصیه است لازم آمد و از جهة تحصیل نمودن آنها و مهیا کردن اسباب آنها و حفظ و فوات
و ذخایر و سایر ما یلیات لازم آمد و از جهة آنکه آن نفوس بسبب مرابطه با قوالب و مصاحبت بعالم طبیعت مرکبات و مکنت شغول انکو دیده اند که بحکم
عقل دیده باقتضای خود آن نفوس بود بلکه باقتضا و تبعیت نمودن اینها مر نفوس حیوانیه که در کشت آنها و خادم و تابع اوست و اداء هر یک امکان نفس گوینده
می بود لهذا تا اینها ما مردی بسیار پرا سبابی سیاسات شرعیه لازم آمد و از جهة احتیاج و سکون نفوس و سعادت و در حفظ اموال و امور خانه و جهول
نسل و بقاء نوع قوالب و ابدان آنها را بر وجهی نمودن و زن گرفتن لازم آمد و لا اینجا وجود پدران و مادران و اولاد و پسر و زنان و خویشان
و اقارب و بیوندان لازم آمد و از جهة کثرت و ضعف و عجز ایشان از مباشرت و معالجه نمودن جمیع امور خود را بنفس خود و احتیاج بمعاون
و کمک سعد و از قبیل اجیر و ملازم و بنده و اماء و سایر حیوانات انسیه لازم آمد پس از اجتماع این طوایف مذکوره یک نوع التیامی و یک نوع اجتماعیت

لاحا

که بکمال بغیر از آن منزل و از ناظر و مدبر امور آن اصحاب منزل نموده اند هر سید خواه آنکه آن نوع اجتماعیت در خانه چه
دیوار باشد و خواه در غیر آن از قبیل غار و خیمه و خرگاه و سایه درخت و قطعه از زمین و امثال اینها و مخصوص بچهار دیوار و خانه نیست
و بعد از آن از بسیاری و انبوهی منازل و بیوت اجتماعیت اینها ایضا باعث اجتماعیه دیگری که او را محله و ناظر و مدبر آن را کدخدا
خوانند پیدا شده و از کثرت و انبوه محلات هیئت اجتماعیت دیگری ایضا که او را شهر و بلده و ناظر و مدبر آن را حاکم گویند حاصل
شد و از کثرت و انبوه شهرها و بلاد هیئت اجتماعیت دیگری ایضا که او را جوک و صقع و ناظر و مدبر آن را خان و بگلربگی گویند موجود گردید
و از کثرت و انبوه جوک و صقعها هیئت اجتماعیت دیگری ایضا که او را اقلیم و ناظر و مدبر او را پادشاه گویند حصول پیوست و از کثرت و انبوه
اقالیم ایضا هیئت اجتماعیت دیگری که او را عالم و اقالیم و ناظر و مدبر آن را شهنشاه و جهانبان و جهانگیر و امام گویند بوجود آمد و مجموع این
اجتماعات با مدبرین و ناظرین امور اینها بعضی رئیس و راعی و بعضی دیگر مرئوس و رعیه میباشند و اعلی از همه نوع انسان عموما بلکه
بلکه بقدر و اندازه خود راعی و رعیت دارد ولااقل بالنسبه بنفس و بدن خود که رعیت او بند داور راعی و رئیس و ناظر و مدبر امور آنها
میباشد چنانکه رعیت عبارت است از هر چیزی که اسیر در تسخیر کسی باشد و کسی باید که مراعات و خیر خواه و صلاح ایشان کند و از اینجا است
که جناب پیغمبر فرموده است کلکم راع و کلکم مسئول عن رعیته یعنی جمیع شماها ای طایفه بنی آدم رعیت دار میباشید و هر یک
شماها سئوال کرده خواهید شد از رعیت خود و حکما و اصحاب و علما صلوات الله علیهم تمام انواع این راعیها و رعیت را بسیاری مذکوره منقسم
و تقسیم کرده اند رعیت نفس و رعیت داری آن و رعیت منزل و رعیت داری آن و رعیت بلاد و رعیت داری آن و رعیت داری نفس و تدبیر
و نظر نمودن در امر آن و اظهار بروز احکام و آثار عقل بالنسبه بر وجهی که موردی اصلاح امور دین و معاد و آخرت آن باشد باسم تهذیب
اخلاق مسمی نموده اند و همین قسم است که طبق ستیم از این کتاب در بیان آن تحریر داده شد و رعیت داری منزل و تدبیر و نظر نمودن در
امور آن بر وجه مذکور ایضا باسم تدبیر منزل ادا کرده اند و رعیت داری سایر اجتماعات دیگر که اعلا از اجتماع منزل است و تدبیر و نظر در اینها
بر وجه مذکور ایضا یکی را باسم سیاست مدن بیان نموده اند و همین قسم که خاتمه این کتاب مشتمل بر بیان آن است و تحریر نموده میشود و اینکه
سیاست ایضا یعنی تادیب و تدبیر است و مدن جمع مدینه است و مدینه موضع اجتماع اشخاص است که با انواع حرفها و صناعتها و تعاون امور یک
دیگر زندگانی کنند بلکه ناچار روابط بر مدینه است بر وجهی که متوفی اصلاح دین آنها باشد چنانچه و اینکه گفته اند که الانسان مدنی بالطبع
یعنی انسان بالطبع محتاج است بسوی یک نوع اجتماعیت که آن را تمدن و مدنی او را مدینه گویند اشاره بهمین معنی و همین بیان است که ذکر شد
و از اینجا و تا این باب سیاست که بتقدیم بدیه بر خداوند عزیز حکیم و حجاب ایشان در قدر نور عقل و شعاع معرفت در مراتب ایشان در اندازه
رای و اختلاف یافته است چنانکه سابقا در باب دوم در تحقیق مراتب انوار و شعاع عقل و بیان معنی قطب ایضا دانسته شد و این سبب هر یکی
بکارهای که بمرتبه کمال مناسب قدر عقل و معرفت و اندازه رای و همت اوست مشغول و مشعوف و خورسند گردیده تا آنکه همه بجمیع

دو قدر عقل و معرفت در مرتبه نقصه و هست یکسان بودند هر آینه مشغول غیشه شدند و هر یک بنوع از مشاغل رضا داده خوشنود و دیگر دیده
که هر یکی بنوعی از مراتب و درامور انتظام امور معیشت ایشان و قیام امر که بیشتر عالم خداوند عاسه رحمن نکرده و بیکی تبا و هلاک
میشدند و از اینجاست که در کلمات حکما و ائمه هدی صلوات الله علیهم رسیده است که لو تساوی الناس لهلکوا یعنی اگر مردمان یکسان
مساوی بودند در مراتب عقول و مقاصد و کارها هر آینه جمیع ایشان هلاک میشدند و خداوند ایضا فرموده است که و خلقناکم اطوارا
یعنی و خلق نمودیم شما را طور طور و با تفاوت در قدر عقل و معرفت اندازه قصد است و فرموده است ایضا که و رفعنا بعضهم فوق
بعض درجات لیتخذ بعضهم بعضا سخریا یعنی و بلند مرتبه فرمودیم ما بعضی از بنده گان را در بالای مرتبه بعضی دیگر مرتبات
در مراتب چند تا اینکه بگرداند و بگیرد بعضی از ایشان بعضی دیگر را مسخر و زیر دست و در تحت حکم خود و مخفی نماناد که همین تفاوت
داشتن و رای و رئیس بودن بعضی و مرئوس بودن بعضی دیگر حال خلقه اهل آسمانها و عالم ما فوق آنها تا آنکه میرسد بعالم عقل اول
و روح جامع محمدی که رای و رئیس کل است و در سلسله ملکات و مقربات و رتبت سخر و مرئوس کسی و خلقی نمی باشد چنانکه سابقا تحقیق
و دانسته شد فرد ای چرخ گردنده دیری که بود در گردن بیرخ خلق است نوی طاق نهم و طاق بالا ای الملک که زکونته کلاه است
تحفه و باید دانسته شود ایضا که طریقه معیشت در وضع زنده گانی و موجودات در این وا حیات دنیا بر دو قسم است یکی آنست که درنظام حب
معیشت مقصدی یا و غایتی غیر از نفس معیشت و زنده گانی نمی باشد چنانکه حال خلقت و اقتضای جبلت و تکوین جمیع موجودات نباتیه و حیوانیه
و حال بنی نوع انسان است قبل از رسیدن آنها بحد ادراک و تمیز و بلوغ و رشد و تکلیف که هر کدام از اینها سوای زندگانی و کفایت انواع حاجت
معیشت و زنده گانی خود رسته و الهی و طلب خود غیر از نفس معیشت و زنده گانی مقصد و غایتی دیگری ندارند و این معنی را در حال ایجاد و تکوین آنها
داده نهاده اند و هادیت ایشان بر بعضی بطریق نفس طبیعت و اصل خلقت است که تعبیر از آن بادراک مرکب شود و بعضی را ادراک ارادی و ادراک
خود را نداده چنانکه در نباتات است و در بعضی دیگر بطریق اراده و شعور حیوانی که تعبیر از آن بادراک مرکب شود و بعضی را ادراک ارادی و داده و ادراک خود را
ایضا نمایه چنانکه در حیوانات و در بنی نوع انسان است قبل از رسیدن بحد رشد و تکلیف و این حالت در جمیع اینها تکوینی و محض فعل خداوند است بر خلقت
و تکلیفی آنها نیست و از برای آنها در آن غایتی و مقصدی نمی باشد هر چند که در آنجای که فعل خداوند است مقصدی یا غایتی افزونی که غیر از نفس معیشت
است راجع و عاید بآنها می باشد در حضرت علم و حکمت خداوند از برای معیشت آنها قرار داده شده باشد و یکی قسم دیگر تعلیم و شعور خود معاش و زنده گی
کننده گان مقصدی یا و غایتی از برای آن معیشت و کسبی و طلب آن نیست آنها غیر از معیشت نبوده است و دیگر قسم دیگر آنست که در آن تنظیم معیشت مقصد و غایتی
از برای معیشت و کسبی و حرکت آن غیر از نفس معیشت می باشد که معیشت آلت و وسیله وصول بآن غایت قرار داده است چنانکه حال تکلیف و اقتضای
رشد و هدایت بنی نوع انسان است بعد از رسیدن بحد تکلیف و رشد هدایت نفس آنها که هر کدام از ایشان را فرموده اند و ابتغ فیما اتیک الله
الدار الاخرة و لا تنس نصیبک من الدنیا و احسن کما احسن الله الیک که مضمون آیه که مستی اش نمی بلکه سعی و طلب و حرکت ایشان در امر

معیشت

معیشت برای مقصد و غایت اخرویه میباشد نه برای نفس معیشت و قسم اول از دو قسم مذکور در این مقام که مقام تنزل
و سیاست حالات نیست و از آثار عقل و معرفت نمی باشد بلکه از ترشحات آثار عقل و جهل مرئوسات و آثار جهل بعد از آن حصول ادراک
مرکب و وصول بمرتبه بلوغ و رشد از آثار جهل مرکب می باشد و معلوم میگردد و از اینجاست که اسباب بقا و تکرار اسلوم و محقق شده که این قدر
از آثار و خصایص که مقتضای طبیعت است و لوازم نباتیت و حیوانیت است نه انسانیه و نباتیه و حیوانیه از ترشحات اهل عقل و جهل
هر دو است و انسانیت انسان از ترشحات اهل عقل بواسطه نباتیت و حیوانیت نیست و سبب آنکه محترم و مکرم نشده است بلکه اگر در این دو مرتبه
باشد هر آینه پس و در مرتبه که اسباب نفع و ایمان بوده است موجب کفر و خسران ادیکوده و مگر تکریم آن بواسطه ادراک نمودن و ایمان
آوردن بغیب و دانظر کردن غایت و مقصدی غیبی و بواسطه قوت عاقله و نظریه و عامله علمیه است که موجب اصلاح امر دین و معاد و آخرت شود
که از عالم غیب است چنانکه خداوند فرموده است که والعصر ان الانسان لفی خسر الا الذین آمنوا و عملوا الصالحات یعنی قسم بعصر
که انسان بواسطه نباتیت و حیوانیت او هر آینه در خسران است مگر آنجماعتی که از این مرتبه ترقی نموده باشند و بواسطه قوت نظریه
تحصیل ایمان و اذعان بغیب و بواسطه قوت عاقله و علمیه تحصیل عمل صالح نموده باشند پس ما نحن فیه و مصداق در این مقام قسم دوم است و مراد
ما و ایمان از آثار عقل معینی که محل استعمال و اجرا آن منزل دو دین است و استعمال و اظهار بروز آنها را در سیاسات می نمایند آن است
که متعلق بمعیشت باشد بوجهی که مؤدی باصلاح امر دین و معاد و آخرت و اکسیر شود و از برای معیشت و کسبی و حرکت آن مقصدی و غایتی
غیر از نفس معیشت باشد و الا آثار عقل نمی باشد بلکه چنانکه دانسته شد اگر این آثار قبل از بلوغ و رشد است پس از ترشحات عقل و جهل است
و اگر بعد از بلوغ و رشد است پس از آثار مختصه بجهل است و عقل را در آن مدخلی نمی باشد بجهة آنکه در شأن عقل ما عبد به الرحمن و اکتسب به
الجنان رسیده است و مخفی نماناد که خداوند تبارک و تعالی اشاره بهر دو قسم از امر معیشت و زنده گی و حال اهل آن دو قسم الا که کرامی
قرآن فرموده است در سوره سبح اسم که مضمون آن جامع جمیع امور دین و دنیا و آخرت است ایضا فرموده است که سبح اسم ربک الاعلی
الذی خلق فسوی والذی قدر فهدی والذی اخرج المرعی فجعله غثاء احوی یعنی تنزیه نما ای پیغمبر اسم پروردگار
خود را که اعلی و اجل و اقدس است از تمام نقایص و عیوب و منزه و مبرا بدان او را از هر نقصی و علی الجمله پروردگاری که خلق نموده است
و ایجاد نموده است خلایق را نیکوی که تسویه و تعدیل فرموده است در میان اخلاط و عناصر اربعه و انها را مناسب المزاج نموده بعد از آن مزاج
نا تیج را ابداع فرموده بواسطه آن بنی نوع انسان را ایجاد کرده است و آنجماعت پروردگاری که تقدیر داده است از برای جمیع مخلوقات خود را بعد از
علم خود فرموده بعد از آن هر یک از آنها را هدایت در اجابه بطریق معیشت و زنده گانی آن نموده است و آنجماعت پروردگاری که بیرون آورده است
از زمین گیاه و چراگاه حیوانات و اسباب ارزاق و معیشت بنی نوع انسان را پس گردانیده است او را خشک و متفرق و تباه گردیده و در این فقرات
بیان توحید و عدل و سایر صفات خود و کیفیت خلقه و بیان قسم اول از معیشت و وضع عالم دنیا و تغییر و فنا و آن و بیان کیفیت حالات

سیئت فرموده است و بعد فرموده است که سنقرئک فلا تنسى الا ما شاء الله انه یعلم الجهر وما یخفی [illegible]
یعنی بزودی میخوانیم بر تو وحی [illegible] پس فراموش نخواهی کرد [illegible]
[illegible] که [illegible] و علم [illegible]
[illegible] و علم [illegible] امر [illegible]
[illegible] در امور [illegible] در طریقه [illegible]
امر نبوت و حفظ شریعت [illegible] و تقویت [illegible] امام و خلیفه [illegible] نبوت [illegible]
عصمت و نصب امام [illegible] امانت و بعد [illegible] تبلیغ فرموده و بیان [illegible] فرموده است فذکر ان نفعت الذکرى
سیذکر من یخشى ویتجنبها الاشقى الذی یصلى النار الکبرى ثم لا یموت فیها ولا یحیى یعنی [illegible]
[illegible] فرمودن نفع [illegible] آن است که [illegible] عمل [illegible]
و عادت و اهل خوف و خشیت باشند [illegible] ارشاد و هدایت است [illegible]
جهل و شقاوت [illegible] کسی است که [illegible]
[illegible] ببیند [illegible] و نعمت [illegible] بیان [illegible]
آن [illegible] فرموده است که قد افلح من تزکى وذکر اسم ربه فصلى بل تؤثرون الحیوة الدنیا والاخرة خیر وابقى یعنی [illegible]
[illegible] شهوات [illegible] نفس [illegible]
اخلاق [illegible] عبادت [illegible] نماز و روزه [illegible] عبادت [illegible]
[illegible] نفس [illegible] است و این [illegible] قوم [illegible] آنست [illegible]
و عیشت [illegible] نفس [illegible] آخرت [illegible]
[illegible] دنیا و این [illegible] اهل آخرت [illegible] احوال [illegible] بیان [illegible]
[illegible] و حکمت [illegible] احوال دنیا و آخرت [illegible]
[illegible] فرموده و بعد فرموده است که ان هذا لفی الصحف الاولى صحف ابراهیم وموسى یعنی [illegible]
بوده است مثل صحف ابراهیم و تورات موسى [illegible] بیان نمودیم [illegible]
[illegible] در این سوره مندرج شده است [illegible] مطالب [illegible]
آن هر چند که در آن [illegible] بطریق تفصیل [illegible]

گردانیدن او در نماز در شب جمعه در شریعت مستحب دانسته شده است پس محقق و معلوم شد که مراد از [illegible] تدبیر منزل و سیاست مدن
[illegible] فرمودن آثار عقل [illegible] در منزل و در مدن [illegible] اصلاح [illegible]
و از این سبب است که [illegible] ذکر آن شده ایم [illegible] مردمان [illegible] انسان [illegible]
[illegible] مفاسد و مصالح [illegible] امور [illegible] تدبیر منزل [illegible]
[illegible] که [illegible] تعلیم [illegible] بیان [illegible] عقل است که [illegible] اصلاح [illegible]
و بیان [illegible] آثار [illegible] که [illegible] آخرت است و بیان اختلاف [illegible] و تفاوت مقصود و غایت [illegible]
[illegible] تدبیر منزل [illegible] هر کس که مقصود و غایت [illegible] منزل [illegible]
[illegible] صلاح [illegible] سیاست [illegible]
[illegible] آثار عقل [illegible] هر کس که مقصود و غایت [illegible] نفس [illegible]
[illegible] سیاست [illegible]
[illegible] اصلاح [illegible]
[illegible] تدبیر منزل و سیاست [illegible] اخلاق [illegible]
[illegible] تدبیر منزل [illegible] علم تهذیب اخلاق [illegible]
[illegible] علم تهذیب [illegible]
[illegible] آثار عقل و اخلاق [illegible] این کتاب [illegible]
کلام [illegible]
[illegible] احادیث [illegible]
[illegible] علم و علم تهذیب اخلاق [illegible]
[illegible]
[illegible]
تحفه دانسته شد که [illegible] تدبیر منزل [illegible] از نفس [illegible]
[illegible] و اقارب [illegible] تدبیر منزل [illegible]
اصلاح [illegible] منزل [illegible]

یعنی صلاح و کمال یافتن نفس حقه انسان غیر از اصل و غایة و مقصد از منزل داری او نیست خود بدانه و قرار به چه نفس بالزینه و کمال به

درای حصول آن بداند و رعایت احوال او نیز از جهة رعایت و تحصیل این نماید و در راه آن سبیل معروف دارد و از آنچه مغایر و منافی او است

او را باز دارد و غالب و بدن را از جهة حفظ نفس حفظ این نگاه دارد و رعایت احوال او را از این دو مقصد یا که یکی مقصود بالذات و دیگری

مقصود بالعرضات باید و از آنچه منافی و مباین این دو مقصد است او را از اعراض و دوری باز دارد و ممکن است قوت و رزق و سایر احوال او را به جهة

حفظ بدن و نفس دوین که یکی مقصود بالذات و دیگری مقصود بالعرض است ایضا نگاه دارد و حفظ دنیا را نیز از آنها در مقصد مذکوره نماید و از

جهة اهمیت و حفظ و تحصیل امور مذکوره که یکی مقصود بالذات و دیگری مقصود بالعرض است ایضا نگاه دارد و بداند و رعایت احوال او را به جهة

مقاصد مذکوره نماید و همچنین شهوت و غضب را از حیوانات که از مراعات احوال تدبیر در امور ایشان به جهة مقاصد مذکوره بداند و نماید و از

غیر آنها دور از امری که منافی آنها باشد معروف ندارد و فرزند و عیال و دوستان را که از جهت خویشی و زن و غیر آن لوازم آنهاست ایضا به جهة حفظ

امور مذکوره در امر تحصیل نفس از قبیل علاقات و مروت و حرمت و شفقت و امثال اینها چه خصوص در کار دانسته و اما به سبیل بکار و نوبیل او است

رعیت و دبیری نفس که ممکن اعظم مقصود او امر از رعیت داری منزلت آن است که این حب نفس جاه که نفس آن جوهر نفیس عزیز است که به مضمون آن الله

اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة و مضمون کلام امیر المؤمنین ع که لا ثمن لانفسکم الا الجنة فلا تبیعوها الا

بالجنة بهاء و قیمت آن جنة و هم معیار آن عفاد دنیات ملکه بمضمون حدیث قدسی که من قتله فعلی دیته و انا دیته و حدیث

القوم لی و انا اجزی به بهاء و قیمت آن ایضا خداوند است پس از ضایع بودن و بسبیل نساز و در کمال شدن جوهر آن یعنی در تحصیل کمالات

که عبارت است از علوم عقلیه و معارف یقینیه و اخلاق حسنه نفسانیه و اعمال صالحات جوارحیه و الزام نمودن اوامر و نواهی و سایر عبادات و سیاسات شرعیه

و ریاضات عقلیه او را به توجه مشغول دارد و او را از مخالفت نمودن و خروج و عقل و تابع شدن هر نفس حیوانیه که او را به همه نفس که بنده و از لهو و لعب

دنیا و شغل و بیکاری باز دارد و منع نماید و کلام خداوند را که ان الانسان ان یترک سدی در حق خود فراموش نماید و از زندگی و عزم و حزم

و همت و امن و اخلاص و عبودیت را بر میان زند و باید و از طلا و زر شاهزاده نفس خود دلشود و هم قیمت که گرد دریا او را نماید تا در که ازبال

طلب و دفع و هر جوارح و غالب آن خطره و حرکت و سکونی که مخالف دنیا و صلاح آخرت و کمال آن باشد از آن سوزنده و صمد و نیابد و هر روز

وقت عمر محاسبه خطرات و مقاتله و ثبات و اعمال و حرکات و سکنات او مشغول شود و معلوم کرده که او را به مقتضای صلاح و کمال آن بوده است

یا ذلیل اگر بوده است او را از عجب و فخر و کار و ممنون او به حمد و شکر خداوند مشغول دارد و اگر نبوده است او را از جرم و منع و موعظه و تادیب نموده

و توبه و انابه و عزم آنکه دیگر مرتکب آن چنین کند و او را دار و دیگر بوده خداوند که ماده و تقلب نزدیک و منافی او که خداوند همیشه ذاکر و بیاد او است

لیکن خود را از نسیان و از امر شیطان و غفلت از یرده کار خود و سر منزه دارد و فرموده و اذکروا الله کثیرا لعلکم تفلحون و از فرموده و اذکرونی اذکرکم

کذکرکم آباءکم او اشد ذکرا باشد و در همه حال و در جمیع افعال یاد ذکر یاد خداوند خالق و هر ترجع و با او مع و صاحب حاضر دانسته

حقوق

حقوق او یعنی فرایض و واجبات و محافظ حدود او یعنی محرمات و مکروهات و تعظیم نماینده مرضیات و شایق لوی توان باشد

و همیشه از ما سوای آن در زاویه طاعت و فرمان برداری او عزلت نماینده باشند تا آنکه استدراک نفحات و فیوضات و رحمات

رحیمی در حلیه او نماید و تمام احکام او را به طریق انقیاد و تسلیم قبول نماید در وقت تذکر عزت و عظمت و جلال او سکنات و

تضرع نماید در نزول بلایا و مصایب مایوس نشود و امید وار به رحمت او باشد و در نزول نعمت و کثرت حیرت از استدراج و مکر او این

نشود و خائف از زوال نعمت و حلول نقمت باشد و بر نعمت او شاکر و بر بلای او صابر و بر قضای او راضی و قانع باشد و قصد او نماید

احاطه نموده است او را ز نعم و آلای او نماید بر هر یک یک شکر نماید و از زوال آنها به جناب او استعاذه نماید و از تقرب حضرت او با ملک

ملائکه و انبیاء و رسل خصوصا خاتم النبیین و اهل بیت و عترت او غفلت نماید و همیشه به یاد ایشان باشد و حقوق ایشان را از قبیل صلوات و سلام

و زیارت قبور ایشان را فراموش نکند و حوائج خود را از خداوند به طلب و اینکه اجابت در شیشه باشد در وطن و تعجیل در اجابت ترک نماید و هم

و غم خود را به و شکایت نماید و در جمیع امور از حقوق مایوس نباشد و قطع طمع از ایشان نماید و دل به خداوند ببندد و او را وکیل و ولی

خود بداند و توکل و تفویض به او نماید و استعانت از او جوید و در عرض حاجات حال مناجات و توسل و استشفاع به مقربان او از انبیا و رسل

و کتب خصوص صاحب پیغمبر و ائمه هدا و قرآن و خصوص حضرت صاحب العصر و الزمان صلوات الله علیه نماید و مطالب خود را به جناب حق

دارد و بداند که انجاب با الشفقه بر رعایای خود در کمال رافت و رحمت و شفقت و دلسوزی می باشد و از ایشان بهیج وجه من الوجوه

در امور ایشان سهل انگار نمیباشد و از عبودیت خود غفلت نماید و بداند که جناب که خداوند فرموده است که الیس من فی السموات و الارض

الا اتی الرحمن عبدا یعنی هیچ کس نیست که روح ایشان در قبضه او و حیات ایشان به قدرت او و رزق جمیع از نزد او و

حساب همه با او و مرجع تمامی آنها بسوی او است و احدی سوای او مالک خیر و شر و نفع و ضرر و موت و حیات و نشر کسی نبود و دنیا را

و اسفل در حلقه بداند و تکبر با او و تمتع و زینت و زخارف و حیات آن نماید و دنیا با آن جاه طلب نباشد و از آفات و مهلکات او غافل نشود

و بر ضیاع و تغیرات و تبدلات آن عبرت بگیرد و بقلیل از آن قانع و راضی باشد و موجود از آنچه رعایت نماید و مفقود از آنها تاسف نخورد و آخرت را

دار خود و مقر خود بداند و از آماده شدن برای او انتقال و ارتحال نماید و در تسلیحات و عداوت آن غافل نشود و مساوی و عقاید و جلیات را

ابه نکنند و منزه باشد و خواطر و مقابل چشم خود دارد و هر که هر آینده البته خواهد آمد و در امر رزق و معیشت خود را مهموم و مغموم نکند

و بداند که خداوند ضامن رزق جمیع موجودات است و به عبرت از کتاب الهی و ملاوت آن که عهد نامه ایست مابین خداوند و بندگان نماید بلکه او را ابد انیس و رفیق

خود و مونس وحدت خود در بیچارگی خود و کفر ذنوب خود و وسیله تقرب خداوند باو و او را با خداوند بحر رحمت داند و از الطریق تامل و تفکر که

در مثل القرآن ترتیلا اشاره است تلاوت نماید و مو قر با او رد و مزجر بر او امره سنعق و نقص و موعظه به راهی بر حکم و قضاء و معظم

مرحومت و حقوق آن باشد و او و حرابر احادیث و کلام و قصص مقدم دارد و بهتر داند و با وجود اشتغال به این امور خود را از تقصیر و قصور

توبه نداند و هیچ توبه و انابه و استغفار و ندامت و انابت ننموده است که از برای همیشگی اوقات آنست در خصائص روزی و دل
از وقتی مقدار دو ساعت نموده آداب داورا در روز ثبت است بخصوص پس آنست که بعد از طلوع فجر فریضه نماز صبح را با آداب حضوری که باید
و شایسته بجا آورد و بعد از فراغ از آن تا طلوع آفتاب بلازم مصلی خود بود و از جای نماز خود برنخیزد و مشغول تعقیبات و کرخواندن
و خواندن قرآن و ادعیه ماثوره و مشاغل آنها باشد و چون زوال کرد روز را با حضور و خشوع تمام ایضاً مشغول نماز ظهر و عصر و نوافل
آن دو نماز و بجا آورده که نماز وسطی که خداوند در قرآن فرموده خود که حافظوا علی الصلوات والصلوة الوسطی وصیت بحفظ آن نموده است
نماز ظهر است و در وقت عصر که تخفیف دو ساعت قبل از غروب آفتاب است بهمان منوال بعد از نماز صبح و بین الطلوعین بذکر و ادعیه ماثوره
و دعا مشغول دارد و از آنجاییکه خداوند وصیت بمحافظه این دو وقت بخصوص نموده و فرموده است که و اذکر اسم ربک بکرة و اصیلا
یعنی یاد بنمای پیغمبر اسم پروردگار خود را در اول روز و در آخر روز و فرموده است ایضاً که و سبح بحمد ربک بالعشی والابکار
یعنی تسبیح و تنزیه بنما بواسطه حمد و ثنا نمودن مر پروردگار خود را در اول روز و در آخر روز چونکه مراد از عشی ایضاً آخر روز است و نیز
مروی در فرموده است که و سبح بحمد ربک قبل طلوع الشمس و قبل غروبها یعنی تسبیح و تنزیه بنما بواسطه حمد نمودن مر پروردگار خود را پیش از
طلوع آفتاب و پیش از غروب آن و در حدیث قدسی فرموده است که یا ابن آدم اذکرنی بعد الفجر ساعة و بعد العصر ساعة اکفک ما بینهما
یعنی ای پسر آدم یاد بنما مرا بعد از فجر یک ساعتی و بعد از عصر ایضاً یک ساعتی تا آنکه کفایت امور ترا در مابین این دو وقت بنمایم و جناب پیغمبر فرموده است
که ایما امرء مسلم جلس فی مصلاه الذی صلی فیه الفجر یذکر الله حتی تطلع الشمس کان له من الاجر کحاج بیت الله و غفر له
یعنی هر مسلمانی که بنشیند در مصلا و در موضع نماز خودش آنچنان موضعی که بجا آورده است در آن نماز صبح را در حالیکه ذکر بنماید خداوند را تا وقتیکه
طلوع نماید آفتاب هر آینه ثابت میشود از برای او اجری که مثل اجر حج بیت الله باشد و گناهان او آمرزیده است و در حدیثی دیگر فرموده است
که خداوند او را از آتش جهنم مستور و محفوظ میدارد و خلاصه این دو وقت مذکور بسیار بسیار فضیلت بسیار دارد بسبب خلوت نمودن مرد با خدا از
فضیلت آن این دو را المساعة خفیه نامیده اند و خصوص نشستن در مصلا بعد از نماز صبح تا طلوع آفتاب که وقت تقسیم نمودن ارزاق است
مدخلیت عظیم در وسعت رزق دارد حتی اینکه در حدیث رسیده است که از برای جلب رزق انفع از تعقیب نماز و تجارت نمودن در شهرها است
بارها در دو وقت مذکور خود را مشغول شمول التفات و نفحات خداوند نموده که فرمودن آن دو وقت است که در آنها وجود مبارک رسول اوقات
نزول برکات مثل شب جمعه و ایام عید اولیای مذکره و ماه رمضان و محرم و امثال این اوقات که فرموده ان لربکم فی ایام دهرکم نفحات الا فتعرضوا لها
از نفحات آنها صاحب بهره و لطف گرداند و بهره مند سازد و به آداب و اوراد و اعمال و ادعیه ماثوره آنها اقبال نماید و بعد از فراغ از
تعقیب نماز صبح و طلوع آفتاب هر کسی که صاحب شغلی و عملی خود مشغول بود و لیکن اگر کسی عالم یا متعلم است هر آینه باید که مشغول تعلیم و
تعلم خود باشد یعنی با فاده و استفاده علومی که نافع در کار آخرت باشد از معارف یقینیه و اخلاق نفسانیه و مسائل شرعیه و معرفت

کر باقی

کر باقی ذکر آنها نموده شد و در احادیث رسیده است که طلب العلم فریضة علی کل مسلم یعنی طلب علم واجب است بر هر مسلمان
و رسیده است که ملائکه فرش می نمایند بال خود را از برای طالبان علم و رسیده است که الاشتغال بالعلم افضل من الف رکعة نماز و از حاضر شدن هزار
جنازه و از عیادت هزار مریض و از قرائت قرآنست و اگر کسی از مشغولین بامور عامه مردمانست مثل قاضی و مفتی و حاکم و سلطان
و وزراء و سایر رتبه ایشان از کتاب و حافظ و محتسب و صاحب و امثال ایشان پس مشغول بامور ایشان باشند و اگر از غربا و اهل کسب و صنعت و حرفت است
پس مشغول بشغل و کسب خود باشد و اگر از اهل کسب و صنعتی نباشد در شغل مخصوصی نیست پس مشغول بمحاسن افعال و امثال آن مثل عیادت
بیماران و تشییع جنازه و اعانت مردمان و قضاء حوائج ایشان و حضور مجلس علم و قرائت قرآن و زیارت صلحاء و اتقیاء و زیارت مقابر و امثال آن
و امثال اینها بود و باید که هیچ یک از اینها در حال حاجت و ضرورت و رعایت آداب شرعیه که در شریعت مطهره رسیده است بنمایند و در هر حال اینها و دوری
از کمال النفس و قرب و یاد خداوند را که غایت و مقصود و مطلوب از معیشت است در نظر داشته باشند و مشغول باغراض دنیویه فانیه نکنند چونکه خداوند
فرموده است که الا لله الدین الخالص و از زمره اشخاصی باشند که خداوند مدح آنها را نموده و فرموده است که رجال لا تلهیهم تجارة
ولا بیع عن ذکر الله و اقام الصلوة و ایتاء الزکوة یخافون یوما تتقلب فیه القلوب والابصار لیجزیهم الله احسن ما عملوا و یزیدهم
من فضله یعنی مردمانی هستند که غافل نمیسازد ایشان را نه تجارات و نه سعی و کسبی و نه شغلی از ذکر و یاد خداوند و اقامه نماز و دادن زکوة و میترسند
احوال روزی را که بر میگردد در آن روز چشمها و دلها که مراد روز قیامت است تا عاقبت کار ایشان اینست که جزا دهد خداوند ایشان را بهتر از آنچه
عمل نموده اند و زیاده میفرماید بر ایشان از فضل خودش پس خود را از لهو و لعب و تضییع عمر و اشتغال بدنیا و اتباع نفس و بنا کردن از دنیا محفوظ
نگاه دارد و با اینهمه بآن منهمک نشود نگاه دارد و بازدارد که اشتغال بدنیا را که خداوند مباح فرموده است برای بندگان مادامی است که معین و ممد ایشان باشد
کمال النفس و سودی برای آخرت باشد و اگر مانع و صارف از آن باشد پس البته جایز و مباح نخواهد بود و چنانکه بخصوص روایت شده است در کلمات
که اگر معیشت و حرکت ایشان مانع و صارف از امور دینیه باشد آنها از جمله اهل الله حرام است اگر گوشت خنزیر و جناب امیر صلوات الله علیه فرموده
فرموده للدنیا ابناء و للآخرة ابناء فکونوا من ابناء الآخرة ولا تکونوا من ابناء الدنیا فان کل ولد سیلحق بابیه بعد از
برای هر دنیا اولادی و از برای آخرت ایضاً اولادی میباشد پس باشید از اولاد آخرت و مباشید از اولاد دنیا بدرستیکه هر ولدی زود باشد که
ملحق خود بخود و معلوم است که دنیا و آنچه که مربوط بخداوند و دین و کمال النفس نباشد و در روز آخرت و معاد که وقت ملحق شدن اولاد است بدرستی
خود بصورت جهنم که حقیقت آنست متصور خواهد گردید و اولاد آن ملحق بآن که اصل و مادر ایشان است خواهند شد نعوذ بالله و اگر کسی از جمله
انتهایی باشد که حقیقت نفس خود را از لهو و لعب و دنیا پرستی نتواند که بنماید و حرکات و سکنات او غیر از خسران باشد پس با حالات سلف بود و خود را
بفضل خواسته مشغول دارد که آن بهتر حالات اوست چونکه وارد شده است که مردمان سه نوعند غانم و سالم و خاسر پس کسیکه غانم نیست لااقل سالم باشد
و خاسر نباشد و کسیکه عاجز از غنیمت است پس باید که به سلامت راضی باشد و اوقات بیداری خود را به مطالعه کتب و تواریخ و امثال اینها مشغول کرده تا آنکه لااقل

مشغول بکذب و غیبت و فضایح و [illegible] نباشند باید آداب [illegible] در روز رعایت کند و چون شب درآید و فرایض را ادا کرده باید که بجا آورد نوافل
بر طاقت و اعمال و نوافل بین مغرب و عشا و بعد از عشا نماید و در ما بین مغرب و عشا خود را از غفلت و لهو و لعب محافظت نماید و بداند که آن وقتی است
که صاحب برکات و فضیلت بسیاری است و او را ساعت غفلت گویند پس خود را متعرض نفحات آن نماید و چون [illegible] شود
تهجد و شب بیداری و قیام نمودن بسیار [illegible] ادعیه و اوراد که در شرع رسیده است [illegible]
که [illegible] خداوند که ان ناشئة اللیل هی اشد وطأ و اقوم قیلا [illegible]
خداوند [illegible] و من اللیل فتهجد به نافلة لک عسی ان یبعثک ربک مقاما محمودا [illegible]
از احادیث و اخبار بسیار رسیده است و شعار تمام انبیاء و اولیا و عباد الله الصالحین است [illegible]
پس باید که [illegible]
جناب امام جعفر [illegible] قرآن [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] جناب امام جعفر صادق [illegible]
فان القطرة منها تطفئ البحار من النار [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
امر دینی و دنیوی [illegible]
عزلت نمودن از مردمان و مشغول شدن [illegible]
بازی با زنان و با درهم و دنانیر [illegible]
[illegible]

و ممدوح است

و ممدوح نیست و [illegible] است و در روایت مذموم است و مثل عزلت نمودن [illegible] از مردمان و مشغول شدن او [illegible]
بازی یا [illegible] و جاکه از برای عزلت فواید و منافع بسیار است از آنجمله [illegible] نفس است [illegible]
معاشرت ایشان [illegible] بلکه [illegible] و انقطاع از ایشان [illegible] از برای عبادت [illegible]
[illegible] در [illegible] ملکوت سموات و ارضین [illegible] آخرت و موت و برزخ و عقبات [illegible]
[illegible] نفس [illegible] شیطان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عزلت از مردمان [illegible]
[illegible]
[illegible] که فرموده اند [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اخلاق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] العامة [illegible]

دیگر آنچه ما که موصوف میدانی دوا گذار آنچه ما که شکر میدانند و متوجه بخش با مر جامعی که خاص جواز مثل اهل و عیال و تنبیه خود
دوا گذار خود را و امر عامه مردم را و احادیث در خصوص این باب نمونه از آداب باب و ادعای نفس و مقدمه ایشان مشغول او [illegible]
نفس است در کمال آن که عبارت است از عبودیت و تخلق شدن آن باخلاق الله و مقرب بایم و مصاحب شدن با او که یعنی دین و داری
و توجه با حق او است و هر با بقا افروی از چند که نیای مذکر شده دین فراموش [illegible] دین ما در هر عالم صحبت جانان است تحفه
و اما هو الفقه و آداب رعیت داری جان این است که چون دانسته شد که جان مرکب نفس است از برای طی نمودن منازل آخرت و رسیدن
بمراتب این و کمالات خود و آلت بروز دانش صفات و تکمیل کمالات او است پس باید که احسان آن نماید و حق او را از جهت حق نفس
و حصول کمال و صلاح آن رعایت نماید و قبل از استقبال نمودن نفس خود را از آن و رسیدن وقت اضمحلال که روز موعود و اجل مسمای است
او را به هلاکت نه بیندازد و معطل نگرداند و فرموده خداوند نیز که و انفقوا فی سبیل الله و لا تلقوا بایدیکم الی التهلکة و احسنوا
ان الله یحب المحسنین و حق آن فراموش نکنند و معنی آن است که انفاق نمایید بر جان و قالب خود بر آن از جز آن که انفاق مال
ممدوح است و ابا به که لا تلقوا [illegible] که در راه خدا و در حفظ نفس و مراتب دین و کمالات آن باشد نه در طریق ادبار و غالب خود را تنبل
روز موعود و اجل که مسمای آن است نمود و تغافل کرده از خود هلاکت و اضمحلال نیندازید و جان و قالب و بدن و نفس خود را نباید و بر نیکو
خداوند است سیار و تخصیص را که احسان کنند و بدن و بنفس جان جهت جو که با وجود جان با عاهر آنچه نفس کمالات شایسته خود
برسد و تخلق باخلاق الله و تخلف صفات الله گردد و در این وقت محبوب خداوند عزیز دین از جمله آداب رعیت داری جان و طرف
جان نمودن بآن و حق گذاری آن از جهت احسان بنفس و حق گذاری آن جهت جان بنفس و حق گذاری آن آن است که حفظ مزاج او را
بر ملاحظات نمودن اکل و شرب و خوراک غذا و آن نماید بر وجهی که بسوء هاضمه و اعتدال مزاج اصلی و خلقی آن باشد و از آنچه منافی
صحت و اعتدال است دور نماید و اجتناب از اغذیه ای اجتناب جسمانی و حق آن رعایت کنند و حرارت [illegible] به برودت هوائیه و هوائی به
حرارت ناری و رطوبت آبیه به یبوست خاکیه و یبوست خاکیه با رطوبت آبیه چنانکه در فقرات سابقه و تراتیه مذکور شد و تعدیل نماید و چنانکه شنیده
صفراویه و سودائیه و دمویه و بلغمیه را با مثل حجامت و فصد و شرب مسهلات که دفع و مجرب یقینی باشد از آن دفع کنند و مداوات ترک ننماید چنانکه در
حدیث نبوی است که فرموده که تداووا عباد الله فان الله ما من داء الا وله دواء الا السام و ایضا مرویست که جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله در
سه روز یکی را بکشید و در هر ماه حجامت میفرمودند و در هر سال دواء را میخوردند و بس تداوی نمودن است [illegible] در رفع مضار و مثلا آنکه در
جلب منافع است متابعت نمودن مر عادت دعا پاش است و ابا به که کسالت نه در وسایط مرتبه توحید و توکل است لکن تا بتوانند و ممکن باشد
که بغذا و دوا کول و منزه کند که عادی باشد اطبا است و کجا به انجا به باکی با حقا دو پرهیز نمودن کفایت بود البته اقدام بر شرب و استعمال دوا
که خلاف عادت است و موجب وردی دیگر البته خواهد بود و تا بآن چنانکه در حدیث است که لحیف القلب ما احتمل بدنک الداء فان

کل دواء

کل دواء بوده داء آخر و در حدیث دیگر است که ادفعوا معالجة الاطباء ما اندفع عنکم الداء فانه بمنزلة
البناء قلیله یجر الی کثیره پس باید که قبل از غلبه مرض و شدت آن استعمال ادویه را نماید و از جناب امام جعفر صادق مرویست که
من ظهرت صحته علی سقمه فعالج نفسه بشیء فمات فانا الی الله منه بریء و چونکه تا چاره دوا علاج کرد پس علاوه بر این بدن
از خارج و داخل است که جلب مضار است از انجا که رسانیدن که مزاج و حالت معده را بر نقطه جان و مقدم دارد و چنانکه از جهت احتیاط از حفظ
ان اقدام بر شرب ادویه بکنند و امراض در دم خود اسباب حفظ و تصحیح بدن میدانند که چنین احتیاط را از استعمال دوا که نفع آن به تجربه
و سبب یقین نرسیده است بکنند معلوم شده که مرض و خامت دوا و دیگر مرهم یا داوال تجربه است لازم دانند و ان احتیاط نمایند
ترک ان از موجب حفظ صحت بدن دانند و بدن خود را در معرض تجربه نمودن اطبای غیر حاذق و غیر مجرب بجهت حصول علم از برای ایشان در معالجه دیگر
بجهلک نیندازد و لکن در خصوص است از اسباب ظاهر کند و اسباب معنوی از قبیل قرآن و دعا و مسئول از خداوند تضرع و توسل بدرگاه
و قرآن و برکات لقاء و دعا علماء و مؤمنین و امور ایشان و تربت جناب امام حسین علیه السلام الطریق خوردن و ما بعید ان الصدقة تدفع
و حمد و مثال اینها متمسک شود در طبیب الفی لازم است که نهایت احتیاط را در تشخیص داء ان مرض و تفحص نمودن از اسباب و استعمال نمودن و مثال
اینها متمسک شود در طبیب [illegible] لازم است که نهایت احتیاط را در تشخیص داء ان مرض و تفحص نمودن از اسباب و استعمال نمودن دوا ای مجرب در مناسب
مرضی و مزاج او بجا برد و در حال سکون نفس و وقت خواطر خود با کثیر بر خطا و توسل نماید و اعانت نمودن بجهات و دانستن شفا را از جناب
خدا بدانسته دوا را و با وجود اینها اگر در معالجه نمودن خطا نماید هر آینه ضامن میشود و دیه بر او لازم است بنا بر مشهور بین علماء بلکه بعضی اتفاق
دانسته اند هر چند که حاذق و ماهر و بیند باشد چونکه قتل از شبه عمد و قتل نمودن خطا است بجهت ادب از جهت در موضع که مردن نفع اینکه نیامد آگاه باشد
و از جناب امیر المؤمنین علیه السلام مرویست که من تطبب او تبیطر فلیاخذ البراءة من ولیه و الا فهو ضامن پس بنا بر این درد
این است که اگر معالجه کند هر آینه مرض منجر بهلاکت بدن میشود و دوا اگر منجر بهلاکت نشود بلکه بعلیه و مرضی تنها منجر میشود و پس چون که ان بشر
که رعایت بدن از جهت رعایت نفس و این است طب روحانی و معنی بخوبیده و تکمیل نفس مقدم بر کفو و هوابت دیگر بدن نیز مطلوب نمیباشد
و علیل و مریض بودن بدن و غالب اوقات که صحت و عافیت بدن اینها موجب فساد یا عدم صعود آنها از کمال نفس میشوند بسبب اوقات
مشغول بمعالجه شدن آن رجحانی ندارد و بلکه از جهات علمیه و شرعیه وا گذاردن اولی و ارجح است و تقسیم در مرض بودن این عبادت و کمال
نفس است و چنانکه در حدیث است که مرض از برای مؤمن نظر و رحمت است و از برای کافر تعذیب و لعنت است و عیادت یک شب در مرض
افضل و اعظم است از عبادت یک سال و ناله مریض تسبیح و فریاد او تهلیل و خواب او عبادت و گردیدن او از پهلو به پهلو جهاد در سبیل الله است
و آنچه که ایشان آه است تسبیح است از استماع خداوند و سایر از آن نقیه برای مطلب القاء ذکر نموده شده و هم چنین اجتناب نمودن از هر غذائی را
که موجب فساد و اضمحلال بدن باشد و با مستلزم شده و تجربه یا بخبار فرمودن شایع یافت و در حدیث است که اکل خوردن از زهر و کل [illegible]

دانستن آن را لازم و واجب دانند و همچنین از هر غذایی که موجب فساد و اضمحلال النفس از رسیدن آن بکمالات و فیوضات
نفسانیه و مصالح ابدیه باشد بواسطه تجربه یا باخبار و تحریم خوردن شارع الهی هرچند که موجب صحت و کمال بدن باشد مثل خوردن
گوشت خنزیر و شراب و میته و خمر و خوردن [illegible] هر چیز حرامی را هرچند که حرمت آن بجهه آنکه مال غیر باشد چون که دزدیده شده
که احسان به بدن از جهه احسان بنفس است و بدون احسان بآن نفس مقصود و مطلوب نمیشود و تربیت و نشو و نمای بدن که بواسطه
و علاقه غذا و آن میباشد و معلوم است که در وقتیکه غذا و آن حرام و برخلاف رضای خداوند گردید البته تربیت و نشو و نمای آن برای
که موجب حصول این اصلاح و کمال النفس باشد نخواهد شد بلکه موجب نقصان و دوری آن از خداوند میگردد و همین معنی دنیا است
که خداوند بزبان رسل و انبیا یعنی خود تعبیر از آن بحرمت نموده است و فرموده است که حرم علیکم الخبائث و مراد معنی اصلاح و طلب بوده است
که تعبیر از آن بحلیت نموده و فرموده است که یسئلونک ماذا احل لهم قل احل لکم الطیبات پس هر قدر که غذا حلال تر و طیب تر است
اشراق عقل و نور ایمان که عین معنی کمال دین و تقرب بخداوند است بنفس بیشتر و بهتر میباشد و هر قدر که حرام و خبیث تر است مانعت
از اشراق عقل و نور ایمان و معاونت بر ظلام جهل و ظلمت کفر و عصیان بیشتر میباشد و از اینجا است که رسیده است که ما جعل الله فی الحرام الشفاء
ابدا یعنی خداوند قرار نداده است شفا را در حرام هرگز پس در تحصیل غذا و بدن استعمال کند بلکه غذای طیب و حلال را که تحصیل و استعمال آن بانضمام اوامر
طیب و طیب بودن باشد لطف بدن برساند از بابان [illegible] نماید تا آنکه نشو و نما و استعداد قلب و دماغ آن که محل اشراق عقل و ایمان
شدن آثار او و شکوه شعاع نور ایمان و واسطه حصول کمال النفس در دین و تقرب بخداوند علم و [illegible] برد [illegible] دنیا بر آن حاصل
آید و بهشت بدان اگر خواهی بیا و با ما بخانه که از پای فتد کسی که به نقره انداریم تحفه و بعد از آنکه ماکول و مشروب و غذا و آن طیب
حلال و طیب و از جهه کسب و تحصیل و استعمال و تناول آن ایضا مباح و طیب شد بلکه بعضی [illegible] وعده [illegible] گوشت
دست [illegible] و نان جو و سرکه و شکر و خربزه و امثال اینها که در شریعت [illegible] نموده شده است که [illegible] کامل و شرب
عقل را و دران مراعات نماید باین نحو که در شبانه روز اکتفا بخوردن در وقت اول روز و آخر روز نماید و در مابین دیگر چیز نخوردن تا آنکه از
گرسنگی رجوع و تخمه محفوظ ماند و امتثال فرموده خداوند که ولهم رزقهم فیها بکرة و عشیا هم ایفا نموده باشد و قبل از مشغول شدن
بخوردن دو دست خود را هر دو با هم از جهه تنظیف نمودن از کثافات و تعظیم نمودن مرحمت خداوند بشوید و در حدیث نبوی و غیره رسیده است
که شستن دست پیش از خوردن دفع فقر و بعد از خوردن دفع وسواس و اندوه و غم می نماید و شستن در هر دو وقت موجب زیادتی در عمر و زندگی
نمودن با صحت و عافیت میشود از بلا چه دفع نمودن کثافات از دست و بلا [illegible] و غیره زود ثابت است از آن [illegible] نسبت و زیادتی در [illegible]
با استعمال پاک کنند بلکه تر بگذارد که مادام که تری در آن باقیست برکت در طعام از آن میباشد و افتتاح و اختتام هر دو را بنمک و ختام
بسرکه چنانکه فرموده اند اطعمه رسول الله صلعم بوده است و موجب دفع امراض و وقوع از جلاه است که از آنجمله جنون و جذام و برص است نماید و مستحب است

آدمی را که افتتاح و اختتام بنمک است دست دراز بقیه بی ادبی است که کند و سفره را بر زمین بیندازد و اینکه بر کرسی و امثال
آن بگذارد و کفش خود را بیرون کند و بتواضع بنشیند و مثل نشستن عبید بدو زانو یا آنکه بر زانوی چپ نشیند راست را منصوب
دارد و تکیه بر طرف یمین و یسار خود نکند و بر دست چپ تکیه ننماید و ایستاده و در حال راه رفتن نخورد و در حال خوردن غذا
و نیت او در خوردن محض لذت نباشد بلکه قوت یافتن بر طاعت و دفع اذیت نمودن از بدن باشد که علامت آن آنست که تا
گرسنه نشود نخورد و هنوز سیر نشده دست بکشد و هر گاه که غذا را در وقت نماز حاضر گردد در وقت نماز تنگ نباشد پیش خوردن را از جهه تعظیم
نعمت الهی را و ریاضت نفس مقدم دارد و سرد شدن و تغیر یافتن از هر چه که موجب قلّه رغبت است و در حقیقت معنی اهانت بر نماز مقدم
دارد و هر چیز که خیره و خمیده شود و حاجت بخوردن زیاده شود و نفس را سیر ننماید و بسیار سرد و گرم نخورد که در روایت که دوا نداده است شکم
چون پر شود طغیان می نماید و مبغوض ترین چیز بسوی خداوند شکمی است که از حلال پر شود و تنها چیز نخورد بلکه جمیع نماید و خود
بر ظرف واحدی تا اینکه بر سفره واحدی باشد و هر کدام از ظرفی مخصوص نخورند و چونکه هر کسی مخصوص بکی و اجزای سفره رسیده است
که یکی از برکت یکدیگر فیض یابد و بهره مند گردد و از اینجا است که در حدیث نبوی رسیده است که اجتمعوا علی طعامکم یبارک لکم فیه
یعنی اجتماع نمائید همگی بر طعام خود تا آنکه برکت داده شود از برای شما در آن و در صورت اجتماع جمعی بر طعام واحدی و برکت آنکه
بیدهد و محسوس است که چیزی که کفایت پنج نفر را مستلزم نماید کار سازی هفت نفر را نیز نمیکند و ظرف را باید بزرگ نماید تا آنکه اجتماع
نمودن بر آن آسان و سهل باشد و با تواضع در ظرف کس مشغول آن که جای کسی خود است چیز نخورد و رعایت خویشی و طبع طفل کس نماید
و چیزی که در تناول دیگر هرچند مثل نماز باشد به آنها را بخوردن ...هر دو هم خورد لکه باشد و در حال خوردن غذا ... بلکه اقتضاء و علما که موجب نکهت
در برکت است نماید و تبرک شورد شان نماید که واقع در آن و هر که دل است در ابتدا و بسم الله را بگوید تا آنکه شیطان با او شریک نشود و
و اذیت از آن غذا نرسد چنانکه جناب امیر صلوات الله علیه فرموده اند که من ضامن می باشم از برای کسیکه بسم الله را بر طعام گوید آنکه اذیت
از ایشان نکند پس ابن الکوا گفت من دیشب طعامی خوردم و بسم الله گفتم و از آن نیز اذیت دیدم پس آنحضرت فرمودند که شاید چند لقمه
خوردی و بر بعضی بسم الله را گفتی و بر بعضی دیگر نگفتی پس گفت که بلی پس فرمودند که از این سبب متاذی شده ای ای لکع یعنی ای احمق
و بنا بر این باید که بر هر لقمه بلکه بر هر طرفی بسم الله را بگوید و ضمانت آن جناب حقی ثابت شده در هر جا که خلاف دیده شود پس از ترک
نمودن بسم الله است و هر چند که در بعضی باشد یا از عدم عقد و بنا بر بسم الله و خانات آنجناب است چنانکه هر دو از حال ابن الکوا معلوم است
بلکه بعد آنست که بسم الله را در نزد هر لقمه بگوید تا آنکه بسبب اکل و شرب غافل از خداوند غافل نشود ... مبتلا گردد چنانکه در حدیث
دیگر است از آنجناب ایضا که فرموده اند که من هرگز تخمه ننمودم بجهة آنکه ابتدا ننمودم بچیزی و لقمه را بسوی دهان خود مگر آنکه بسم الله را گفتم و اگر در
وسط الغذا فراموش نماید بسم الله را در اول و آخره نماید چنانکه منقول است ایضا و اگر ابتدا به بسم الله نماید از جهه تذکر غیر با ستاند و بنا بر از جهه [illegible]

مستور داشتن عبادت پس هر دو خوب است و اگر بسم الله را در ابتداء فراموش نماید پس در وقت تذکر بگوید بسم الله علی اوله و آخره
و در روایتی رسیده است که اگر کسی از جماعت بسم الله گوید هر آینه از جمیع ایشان مجزی می باشد و در اول غذا خوردن منعم را
که خداوند است انشاء الله به تعظیم و اجلال نماید و اقرار و اعتراف بآنکه از خداوند و از فضل و عطاء اوست بکند و طلب برکت و تکرار آن کردن و
عوض دادن و امثال اینها از خداوند نماید بهتر آنست که دعائی بخواند که وارد شده است و آن اینست که اللهم هذا منک و من فضلک
و عطائک فبارک لنا فیه و سوغناه وارزقنا خلفا اذا اکلناه و رب محتاج الیه رزقت فاحسنت اللهم اجعلنا
من الشاکرین یعنی خداوندا این رزق از جانب تو و از فضل و عطاء توست پس برکت بده ما را در آن و عطا فرما عوض آن را
وقتی که آن را خوردیم و چه بسیار کسانی که محتاج آن بوده اند و ما را بایشان رزق داده پس احسان فرمودی خداوندا بگردان ما را از جمله
شکر کننده گان و بهتر آنست که عیب طعام را نگوید بلکه اگر از او خوش است بخورد و الا ترک نماید و از ظرف طلا و نقره چیزی نخورد که حرمت آن حرام
کردیدن آن غذاء اجابت ایم چنین از شراب ... بعضی از کسی ابتدا نخورد که حرمت آن ابتدا در نزد حقیر اقوی است بلکه اجتناب از استعمال آنها
مستحب است چنانکه در حدیث نبوی در آن رسیده است که آنیه الذهب والفضة متاع الذین لا یوقنون یعنی ظرفهای طلا
و نقره متاع آنهائیست که یقین بخدا و به روز قیامت و حشر و نشر ندارند یعنی آنها که کافر میباشند و اما آنچه در صحیحه عبدالله سنان است
که لا باس ان یشرب الرجل فی القدح المفضض واعزل فاک عن موضع الفضة که معنی آن است که باکی نیست آنکه بیاشامد کسی
در قدح مفضض و دور نماید دهن خود را از موضع نقره پس چنانکه ظاهر در جواز است مراد از ظرفی که بهره نقره را در آن گذاشته اند و حلقه
نموده اند و حلقه و امثال آن میباشد و این ظرف مفضض است که در این زمانها متعارف است و تمام ظرف را روکش میکنند بلکه مفضض
آن و فتوای اصحاب اجتناب نمودن و دور کردن دهن است از موضعی که نقره دارد و لفظ کراهتی که در بعضی از روایات رسیده است چونکه
مجمل و مشتبه است باید که حمل بر حرمت که مضمون حکم سایر روایات است بشود و حکم خوردن و آشامیدن در مفضض و مذهب را احوط حرمت
دانسته شود و همچنین حرام است خوردن بر سر خوانی که بر آن مسکر آشامیده شود و جایز نیست مداومت بر مسکر آشامیده میشود و بهتر است
بخورد نه بر چپ و نه بهر دو مگر در انگور و انار که بهر دو خوب است و اولی آنست که انگشت ابهام و سبابه و وسطی بخورد و نهم گشت که دو ضم خوردن
شیطان و متجبر است بلکه تمام انگشتان که اولا هست گویند و ضم خوردن جناب امیر المؤمنین ع بوده است اولی خوب است و قرب بضبط صحیح است
هر چند که بعید از عرف ابناء زمان است و از نزد خود بخورد مگر در مثل میوه که از هر طرف که خواهد بردارد و بخورد و در حال جنابت نخورد که موجب
فقر است و از میان و بالای ظرف ابتدا نخورد که مزیل برکت است و بسیار در سفره حاضر کند که موجب حضور ملائکه و طرد شیاطین و زینت خانه است
و اگر سر القیان حاضر کند که مزیل فقر و محکم کننده دین و زیاد کننده عقل و پاک کننده صفرا و کم داد و نور دهنده دل است و محبوب ترین
نان خورشی انبیای مرسل آنست بوده است و طعام است گرم را واگذارد تا سرد شود که برکت آن بیشتر و لذت آن اکل و اعظم آن اتباع و فساد آن

کرده است خصوصا در فصل تابستان و وقت دراز خدمه و نان را بسیار اکرام نماید و ظرف بر روی آن نگذارد و چیز بر روی آن
نریزد و دست را بر آن نمالد و با وجود آن اشتغال به چیزهای دیگر نکند بلکه اگر خورد بگذارد از آن احتراز نماید و به دست بشکند و
بکارد و امثال آن پاره نکند و چیزی را که اراده نماید خوب محترم خود و زمین نان را که طلب کند چونکه باعث زیادی نوع برکتی است بشکند را
اول بخورد و بعد ازان استعمال قرص صحیح را بشکند که برکت آن زایل میشود و در حال خوردن التفات باطراف نماید و نان جو را بخورد
که آن قوت انبیاء و طعام ابرار است و در روایت از جناب امام رضا ع که فرموده اند که هیچ چیزی نبوده است که آنکه دعا نموده است از برای آن پیغمبر
شعیر و طلب برکت از برای آن نموده است و داخل نمیشود در شکمی که آنکه بیرون می نماید از آن هر دردی را و ابتدا فرموده اند
که فضل جو بر گندم مثل فضل ما است بر سایر مردمان و طعام را با وجود و دست قدرت خوب بکوید و با کراهت بسازد که عیب طعام اندر حرمت اسراف
نیشود و در روایت از جناب امام جعفر صادق ع که مستحب است که صاحب خانه مؤمن بر آن بنشیند در جای که بخورد و در حضور کسی که جای او شده و زنان حامله
که از اسعادت میباشد و تحسین فرج خود را با وصف کنند و میوه را در خوردن مقدم بر غذای دیگر بدارد و هم تلطیف و سرعت انحلال آن پیش از غذا
غذای غلیظ بخورد هر آینه موجب فساد خود را آن میکرد و فرموده خداوند و فاکهة مما یتخیرون و لحم طیر مما یشتهون و فاکهة را
مقدم بر لحم طیر ذکر فرموده است و شاره بدین مطلب می باشد و میوه را بشوید و بخورد چونکه فرموده اند که از برای هر میوه سمی است پس بشوید خصوص در
غبار انگور و وقت میوه را بیرون نکند چونکه اقرب بتواضع و ابعد از اسراف است و اسراف کرده پس که آب را منقطع نشود و هم را بخورد با بلکه بعضی را
بخوراند و نه بیندازد و در مثل انگور و مویز و خرما طاق بخورد و بعضی آنچه را که خورده است طاق باشد بخصوص در شام چیز خوردن بکوید که موجب
تجربه و علامت کثرت نماید بلکه حمد و ثناء خدا را و تفقد نمودن و حکایات صالحین را در طعام و در میان طعام و ذکر حمد و امثال آن
نماید و در رفق و لطف با رفیق خود نماید و نزدیک گرداند آنچه دور است از آن و ترغیب نمودن از برای خوردن آن و ترتیب ننماید
الحاح نکند و اصرار بمثل قسم دادن و قسم خوردن نکند و چیزهائی به او مثل سر و پا نزد ... حاضر مجلس خواهد شد نخورد
تا که اهل مجلس از آن نفرت نگیرند و در مرض و غیبت در نیاید خصوصا در مسجد و اماکن شریفه را که محل عبور و نزول ملائکه است و از امثال اینها
نفرت دارند و لقمه را کوچک بگیرد و نیکو بجاید و در خاییدن افراط کند و حمد شکر خداوند و در اثناء خوردن لب را غایب و دو کرده نگه دارد
که اکلی و حمدی ... کلی و حتی و مبالغه در پاکی دندان و استخوان نکند چونکه جنیان در آن نصیب دارند و در وقتیکه استطعام از رسول خدا نمودند
آنجناب استخوان مانده اینها را عطا فرموده و اگر مبالغه نمود پس چنانکه در روایت است از خانه و آنچه بعد از آن است خواهد رفت و در حال تخمه
پرهیز از انواع مطعومات مثل حال مرض نماید که موجب لاغری و کداخیتگی بدن میشود و جناب پیغمبر فرموده اند که درد چون کند سیح ... صحیحی که
پرهیز میکند در بعضی که پرهیز نمیکنند و هر کاه کسی در طرف افتاده از او دور نبرد و بیرون نیاورد و آنکه در حدیث است که در یکی از دو مال آن
داده و در دیگری دوا است و مقدم میداند آن را دوا است و انضمام روایت که اگر کسی اراده ظروف نماید و هر آینه جمیع مال آن

جذام بهم رساند و خوراک را در نزد برادر دینی و اگر دولت است نیز بجا بیاورد و حیا و احتشام نکنند که موجب جلب مودت و
محبت است و از آنچه کرده جمیع حاضرین است از قول با فضل شمس النظر کردن برای ایشان خصوصا در وقتیکه بسیار بخورند و دلتنگ شدن است
در ظرف و نزدیک نمودن لب ظرف و چیزی از دهن بیرون کردن بجوی که ایشان بفهمند و لقمه منتجات و کراهات جمیع در مثال اینها
اجتناب نماید و از آشامیدن آب در ما بین غذا و از بسیاری آن مطلقا اجتناب نماید چونکه مورث سوء هضم و فساد معده است مگر
در حال ضرورت و اشتها و در حدیث صادق در هر گاه که کسی در نزد او چیزی بخورد و خود صاحب سفره و خانه بنشیند پس طول دادن نشستن
بر خانه و سفره بسیار ممدوح است و از عمر آنکس محسوب نمیشود و کلیه مطلق ممدوح است و بعد از فراغ حمد و ثنا و شکر خداوند را و شکر صاحب
نعمت بسیار نماید و اگر بخوردن طعام شبهه دار یا مضطر و مبتلا گردد پس هموم و غموم فرو و مستغفر نماید و استعاذه کند و از شر
و شر آن نماید و انگشتان خود را لیسد که خداوند با و مغفرت نماید که بارک الله لک و در بعضی از آنها رسیده است و همچنین است ظرف را لیسیدن که
ثواب آن مثل ثواب تصدق نمودن مثل او باشد مثل ثواب ... و آزاد کردن بنده است و آنچه را که از سفره یا از ظرف ریخته است هر چند
... خورد چنانکه در حدیث است ... از هر دردی که ... آن بخورد و ... و اولاد ...
پس از برای مرغان و درندگان بگذارد و هر چند که ران گوسفندی باشد چنانکه در فرموده حضرت امام محمد تقی علیه السلام است و اولا اسنان
خود را خلال نماید و از چوب انار و شاخ ریحان که مهیج عرق جذام میباشد و از هر چوب آس که موروث و مهیج عرق آکله میباشد و از
شاخ نخل و چوب نی چونکه رسول خدا بآن و هرگز خلال نفرموده اند و ثمره خلال کردن تنقیح دندانها و گوشت بیخ آنها و خوشبوئی
دهن و جلب نمودن رزق است و ملائکه متوحش است از آنچه که در خلال در آورد بخورد و آنچه که بزبان در آورده است بلعیده و مکروه
باک نبوده و اگر باشند یکی در ظرف و اهری بنویسند که موجب اجتماع تفرق و تشتت است و از آنجاست که در خلاف است ...
... و اگر ظرف می شوند و اگر یکی بر پشت جستجو کند ... با هم در یک نه بنویسند بهتر خواهد بود و صورت را ... و چشم خود را ...
در زیادت مسح کند و بگوید که الحمد لله المحسن المجمل که ... کلفت جالب ... و سلامت از هر درد و چشم است و قبل از برخاستن سفره
بر نخیزد و اگر بجهة عذری و لعد از آن برخاست نخواهد دیار رابطه برپای جب خود و بگوید که از قول و فعل جناب امام رضا علیه السلام است
و بعد از آشام خوردن نخوابد هر چند که جز قلیلی باشد که باعث بیماری و اول خواب برکت حرکت ... که کس ... باشد ... آب خوردن
که از مضرات ... ما رسانیدن غذا است مجاری ... که ظرف آب را ... بگردد به یک نفس ... باشد
هر چند که لذت ... مکه بسه نفس ... احترام و ... او و آب ... که ... که صورت در ...
در حدیث نبوی است و کلام ... خصوص ... زمستان و از طرف طلا و نقره ... اما ... بیاشامد ...
و از بسیار خوردن آب اجتناب نماید چونکه ... که آن ... و ... آب ... و آن صحیح و مستقیم

سیکرده

سکرد و یاران ایشان و جناب پیغمبر فرموده اند که هرگز جبرئیل نزول ننمود بر من مگر اینکه وصیت نمود مرا بکم خوردن آب و ...
گذارد ظرف چوبه و سوء ... است و در حدیث نبوی رسیده است که در وقتیکه در غذا ... فرموده اند یعنی که آب ... نخورده
نمود که به اشتهای خود بیاشامید که آن بهترین خوردن است و در روز ایستاده بیاشامید که اقوی است مر بدن را در روز و در شب نوشیدن
بر سنه و طعام را بر ... گوارا میکند و در شب نشسته بیاشامد تا اینکه از ... آب نوشیدن ... اشتهای ... اثر ...
نماید اگر چیزی که خلاف طبع است در آن باشد ... نفس در آن در حال آشامیدن نماید که شاید آب در بره گیرد ... حلقوم گشته
شده است و در حال نفس زدن میشود و داخل گردد و طبیعت مشغول بدفع آن گردد و آنرا بر او ناگوار گرداند و شاید که بخیز هلاکت خود دوار
حال ... خوردن چونکه دفع آن ... زود تر هلاکت میرسد و حفظ اصل ظرف را نماید تا اینکه ترشح ... او گشته و موجب ...
او گردد و از جانب گوشه کوزه و موضع شکسته آن نیاشامد که محل کثافات و نشستن و آشامیدن شیطان است و بعد از فراغ حمد و ثنای
خداوند تبارک بکند الحمد لله الذی سقانا ماء عذبا زلالا و لم یسقنا ملحا اجاجا و لم یؤاخذنا بذنوبنا و بعد از ذکر و یاد
جناب امام حسین علیه السلام را بنماید و لعن بر قاتلین آنجناب بکند که خداوند می نویسد از برای او صد هزار حسنه و بسیار دارای صد هزار
سیئه و بلند می نماید از برای او صد هزار درجه و در جهنم که آزاد نموده است صد هزار بنده و خداوند او را محشور می فرماید در روز قیامت
دل او در طلب رکعت و شفاء از سوء و شفاعت ... ایشان و زیارت ایشان ... چونکه در حدیث است که سوره ... شفاء است و در
حدیث دیگر شفاء ... و در دست هر گاه که ... عرق ... نکنند کراهت است ... هر چند که ...
در هر گاه که بر جاهلی ... و دران نموده ... از طرف بیرون کرده اند مرهم ... از ابزار ... است او آب ... بدن در ...
دو چونکه حالت غذا خوردن از حالات مشترکه میان ... و عقل بوده و از جمله حالاتی است که خاص بجز حیوانات انسان است و در باب ...
... که آثار غذا در آن ... باشد لهذا متعرض طول ... آن شده ایم تا اینکه معلوم شود که هر کس که از اهل عقل و نور خداوند است
آثار عقل و نور خدا را در همه حالات میتواند که ... و در جمیع حالات میتواند که کسب جنت و دین و کمال نفس و رضای خداوند نماید
و ذرات بدن انسان هر چند که عنصری و خاکی اسفل السافلین ... لکن هر ... آن عقل و نور خداوند و اعلی علیین که جمیع
کمالات معمور و آباد است بلی فرد در ذرات سفلی نور خدا را میبینم ، این عجب بین که چه نوری از کجا میبینم ، کیست در دل کش این چنین
یارب کرد رخش ، قبله و جنت و محراب و دعای میبینم ، جلوه ... ای ... کرتو ، خانه ای بی در خانه خدا را میبینم
تحفه و بدانکه رجوع ذکر میکنیم که در حد افراط و تفریط ... است ... که در حد ... و افراط ...
و میزان کامل ... و مرتبه ... افراط و تفریط و اسراف و تقتیر ... است که خداوند در فرموده ...
... فرموده است و لکن جوع ... که در حد افراط و تفریط ... بدن ... شهوت و ...

حیوانیه بلکه رغبت در تقویه نشده و صادق طبیعیه حیوانیه باشد سخن صحیح است و شعار انبیاء و اولیاء و اهل تقوی و اهل
و صلاح است و از فواید و منافع بسیار کم خوردن است از آنجمله قلیل شدن خون دل و کم خشن شدن آن و رقت و صفای ذهن است و کم میل آن بسوی
تیرگی و جلا یافتن و صفا یافتن از زنگ و غبار گردیده پس اشراق می نماید در آن نور عقل و ظاهر میگردد در آن جمال صورت حقیقت امر چنانچه حق
و از اینجاست که حضرت عیسی که در این شریعت آن در تکمیل امور باطنیه بوده است فرموده است مر اصحاب خود را که جوعوا انفسکم تری قلوبکم ربکم
یعنی خود را گرسنه بدارید که دلهای شما به بیند پروردگار شما را و مراد از دیدن در اینجا چنانکه در کتاب اجابة المضطرین و غیر آن بیان کرده ایم
بیان حقیقت ایمان و نور ایقان است نیز آن و شاید که فرموده جناب پیغمبر صلوات الله علیه که للصایم فرحتان فرحة عند الافطار و فرحة
عند لقاء الملک الجبار الدیان اشاره باین معنی باشد و معنی حدیث آنست که از برای صایم دو خوشحالی است یکی در وقت افطار و دیگری
در نزد لقاء و ملاقات نمودن او و خداوند ملک جبار را و از آنجمله شکسته شدن نفس و قوت اطاعات و مناجات
خود و این لذت جز حضور قلب است بلکه لذتی است روحانیه و قرة العین است چنانچه که خداوند در قرآن فرموده فلا تعلم نفس ما اخفی لهم من قرة اعین
اشاره باین فرموده است و ملی آن از آسیه شده و از اینجاست که در کلمات عرفا رسیده است که مردمان میگذارند در میان خود و خدا انحلا که از
طعام و هم خوانند گرد کنند و بیابند لذت مناجات را و از آنجمله یکسر شکستن و طغیان النفس اماره است که منع از معصیت و غفلت آن و همین است که موت
بجز خود و قدرت ملک و خداوند است و از برای او بهشت ابواب جنت را بسته و ابواب جهنم را باز و ابواب جهنم و از آنجمله متذکر شدن ابتلا آن است
جوع و گرسنگی فقرا که موجب رحم نمودن و صله و یکی کردن ایشان میشود و هم متذکر جوع و گرسنگی اهل جهنم گردیدن و ترک نمودن از برای خوف نمودن از گرسنگی
خداوند و اجتناب نمودن از معاصی و محافظت او و از آنجمله کم شهوت فرج و قطع شدن آنست که موجب طغیان النفس و انطفاف آن از آن مفاسد است
و هلاکت است و بچنان که آن که باب المفاسد المهلکه است او لطیفه و در یکجانب آنچه که کثرت غذا از موجب کثرت منی میشود و کثرت آن موجب
اقتضاء و نمودن طبیعت مر دفع و تقلیل آن میگردد و در این وقت شهوت حرکت میآید و اعضای تناسل از برای او بعد از رجوع طلب شده و از اینجاست که جناب پیغمبر
مر کرده است جوانان اصحاب خود را که قدرت تزویج نمودن نداشتند امر بروزه گرفتن چنانکه فرموده و میفرمود که روزه وجاء است یعنی بکت کننده شهوت فرج
است مر روزه است و از آنجمله برطرف شدن بسیاری خواب است که از شبع با از بسیاری آب خوردن که لازم است بهم رسید و موجب کلال و جمود طبع و فترت و کسل
و ملالت از اداء تقصیر عمر و فوت شدن تهجد و بیداری شب و خسارت است و از اینجاست که کاملین فرموده اند که لا تاکلوا کثیرا فتشربوا کثیرا فترقدوا
کثیرا فتخسروا کثیرا یعنی بسیار مخورید که آب بسیار بخورید و خواب بسیار می نمائید و خسارت بسیار بکشید و از آنجمله آسان شدن مر نفس است مواظبت نمودن
بر طاعات بدنیه و عبادات روحیه و رونده مخفف و سبکی بدن و فراغت یافتن آن از اشتغال بکثرت اکل و جهت نمودن ماکول و مشروب و نفس خود در سلامت یافتن بدن و از اشتغال
بدفع الآلام و الامراض العادیه که از آن ناشی میگردد و چون که اکثر بلکه جمیع مرضها از تخمه و امتلاء و ترک احتراز حاصل میشود و از سبب میان مردمان فعالیت متعارف باشد
چنانکه محسوس است و معقول و منقول است و از اینجاست که پیغمبر فرموده است که صوموا تصحوا یعنی روزه بگیرید که صحیح میشوید و جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده است

کر العدن

کر العدن بیت کل داء و الحمیة راس کل دواء و اعط کل بدن ما عودته یعنی معده آدم خانه و منبع همه دردها
و حمیت و پرهیز نمودن و کم خوردن اصل و سر همه دواهاست و بده هر بدنی از غذا آنچه را که بآن عادت داده و از آنجمله خفت مونت
و خفت تعب و دوری نمودن از ورطه اوزار و از حرام و شبهه که از کثرت و حصول آن لازم است بر خوردن و خفت تعب و عدم احتیاج و قناعت و کم
خوردن است و از آنجمله آسان شدن وصول کردیدن بر نفس صدقه و تصدق و ایثار نمودن بر فقرا و زیادتی از قدر کفایت است که افضل
اعمال است و در روز قیامت بمضمون حدیث ان المتصدقین یکونون فی ظلال صدقاتهم اهل آن در سایه صدقات خود آرام میگیرند
و جناب امام جعفر صادق علیه السلام فرموده که ما من شیئی اضر لقلب المؤمن من کثرة الاکل و هو مورثه لشیئین قسوة القلب
و هیجان الشهوة و الجوع ادام للمؤمن و غذاء للروح و طعام للقلب و صحة للبدن یعنی هیچ چیزی که ضرر رساننده تر باشد
از برای دل مومن از بسیاری خوردن نیست و آن مورث دو چیز است یکی قساوت دل و یکی هیجان شهوت و گرسنگی نان خورش مومن و غذای
روح و طعام دل و صحت بدن است ای نفس بهمه صورت زنان و طفلان که از بوستان شریعت در الحقیقت که مطلوب است آن رسیدن است
بر نبی صورت و حقیقت طلب کرد آن بدنها قرار و تشنگی کردی و فرط جانکاه الا فالموت خیر لک فافهم معهد جمیل و جعلنا کریم ...
علاج آن کسب اعز الدواء لکل داء و خوردن آن بزرگ دوای افضل عبادت که میرسند ز دلها بروز آن بهمن و دی بهر آن جانب نیستند
فلا تمت و من الماکل شیئی حی فرشته اند برادران جنت المأوی که هر که فرقه دنیا خرید وای برآن نیست و از آنجمله زینت دادن
و حق گذاری بدن از جهت رغبت داری و حق گذاری نفس العبادة است که بدن از مرض و کرما محفوظ و از تشنگی و برهنگی و فقدان
حرارت لباس و پوشاک پوشانیده و از آنجمله زینتی که عبارت است از خود پوشاک و خداوند فرموده خذوا زینتکم عند کل مسجد
از از زینت نام نهاده است مزین گردانند بلکه لباس و پوشاک از زینت بوده چونکه هیچیک از زینت لباس و پوشاک از جهت بدن بغیر زینت پوشاک
مقصود نیست و در دار دنیا چونکه فایده شامل النفس است از کمالات آن از آثار عقل نمی باشد بلکه در دار آخرت که دار البقا است و شامل نفس و از آن باقیست
آن میباشند بلکه یعنی کمال است از آثار عقل میباشد و زینت اهل عقل و دیانت چنانکه در خصوص طلا بجهت مردان مخصوص است که آن زینت مردان در قیامت
و در دار دنیا بر ایشان حرام نموده شده است و خداوند فرموده است قل من حرم زینة الله التی اخرج لعباده و الطیبات من الرزق قل هی للذین آمنوا
که قل هی للذین آمنوا فی الحیاة الدنیا خالصة یوم القیمة یعنی بفرما ای پیغمبر که این زینت خالصه در قیامت در عالم معاد است از برای ایشان
آورده شده در حیات دنیا که یکی از زینتی که اصل ستر و پوشاک است چونکه بابت زینت النفس یعنی مستور شدن است از عیب و زشتی و قبایح اعضای عورت
دعوت شده است و زینت اصل بدن فی نفسه مقصود و مطلوب نیست و حال آنکه زینت لباس و پوشاک نقش و نگار و الوان و بوی از خارج باشد موجب
زینت بدن میگردد و چگونه زینت بدن بجوانی و نازکی اعضا و حسن صورت است و اشکال آنها نه بلباس و پوشاک لیکن فایده لباس و پوشیدن آن که
در صورتی که در دار دنیا در حکم دو آنچه متعلق باشد بحال مستور نمودن و پوشیدن زینتی برنگی و قباحت صورت و دفع سرما و گرما دخل داشته است

نه بجز آن و زینت دادن لباس از حکم و امارۀ عقل نیست بلکه از حکم وهم است که همیشه مشغول امور فانیه و مقصود و متوجه مطلوب است و از شیوۀ زنان

و دنیا و جهال و عامه و اهل زمان است و مردان که اهل عقل و محل نور خداوند شده اند از آن حظی و بهره نمی باشد بلکه نمودن زینت لباس که بی ادا

بر ضعیفی که موجب قباحت است و شنیع و شناعت نشود و بد لباس شهرت باشد ممدوح نیست چونکه پوشیدن لباس شهرت مطلقا حرام و مذموم و ممنوع

خداوند است و جناب امام حسین علیه السلام فرموده اند که من لبس ثوبا یشهره کساه الله یوم القیامة ثوبا من النار یعنی کسیکه بپوشد جامه

که موجب شهرت او باشد بپوشاند خداوند در روز قیامت بر او جامۀ از آتش پس حسن و نیکو نیست لباس پوشاک لباسی است که در وضع موافق

عامۀ اهل عقل و دنیای زمان که از اهل عقلند باشد چنانکه مرویست که بهترین لباس کل زمان لباس اهل و اعیان از اهل آن است و همچنین [illegible]

لباس ایشان ممدوح نیست چونکه سلطان کیفیت اعیان و شریعت و حکم عقل قبیح و مذموم است و عالم قدس و عقل شناسات سیاستی نباید و لکن که ممدوح

و از جنس و شباهت عالم قدس است نظافت و پاکیزگی که لباس را پوشاک است چنانکه در حدیث است لباس لطیف و پاکیزه دو دشمن را کور و دردمند و [illegible]

و از اینجا که لباسی که از جنس پنبه و کتان باشد از خواص ممدوح است و مستحسن شده است و قطن و پنبه لباس پیغمبر و ائمه علیهم السلام است و کتان لباس

پیغمبران است و صورت [illegible] و شنیدن [illegible] و لباس [illegible] ممدوح و مطلوب شده است و انبیاء و اولیاء و ائمه پوشیده اند [illegible]

ضرورت و بدون غرض آن باشد [illegible] و مثال آن و هم چنین از رنگها ابیض که رنگی که لباس ممدوح گردیده است اولا رنگ سفید است که صورت اهل

و حالت [illegible] نفس [illegible] و اهل عقل است و بعد از آن رنگ [illegible] که قریب بعالم نور است و بعد از آن رنگ سبزی که اهل لباس بهشت است و [illegible] صورت

[illegible] نور است [illegible] ظلمت [illegible] و شباهت [illegible] که ظلمانی است و رنگ سیاه [illegible] که شبیه و صورت ظلمت [illegible]

جهل است مذموم شده است و وارد شده است که لباس سیاه لباس اهل جهنم است که در حال ضرورت و در لباسهایی که غالبا علم کثافت و [illegible] قریب [illegible]

و تبدیل نمودن آنها زود نیز و متعسر و موجب اسراف چنانکه از قبیل عبا و عمامه و [illegible] از کثافت و عدم ظهور آن [illegible] رنگ سیاه [illegible]

عیب ندارد و رخصت داده شده است و هم چنین [illegible] کثافت و نجاست است که لباس جنبه مذموم شده است [illegible] صاحب [illegible]

النار و عدۀ آتش جهنم [illegible] داده اند و آنچه ممدوح است و خداوند در قرآن فرموده و ثیابک فطهر [illegible] باین فرموده لباسی است که در [illegible]

باشد که از خاک و کثافت و نجاست دور باشد و از اینجا گفته اند که زینتی که غیر زینت خود لباس و پوشاک باشد و در اینها مذموم [illegible]

جهالت [illegible] اهل عقل مخصوص [illegible] است و [illegible] است و [illegible] لهذا در [illegible] است [illegible]

مردان که اهل عقلند [illegible] و هذا [illegible] از احسان علی [illegible] شده است [illegible] رسانیده [illegible]

الاحادیث [illegible] منقول باشد [illegible] احادیث [illegible] معروف [illegible]

مطلق در حال حرب [illegible] و در حریر رخصت داده شده است [illegible] حکم و اصل [illegible] و اما در [illegible] که از توابع لباس است

پس در شریعت حرام نمیباشد [illegible] اهل عقل حکم [illegible] آن مطلوب و ممدوح است و از اینجا گفته شده که [illegible] خارج از کس آنست

بجهة نفس

بجهة نفس در جهة کمال آن که معنی این است باید که بداند پس معلوم میشود که اجتناب نمودن از تحصیل و کسب لباس بد و قدر ضرورت [illegible]

پوشیدن لباسی که بقدر ضرورت باشد تحصیل شده باشد و از پوشیدن لباسی که پوشیدن آن موجب اسراف و کبر و تفاخر و [illegible]

که حرام و معصیت و صفت رذیله نفس است لازم و واجب است چونکه در ارتکاب آنها ضعف نفس و نقصان دین و [illegible] است آنحضرت [illegible]

لباس [illegible] از جهة کسب و تحصیل و از جهة پوشیدن حلال و طیب و پاکیزه شده و در وقت پوشیدن آنها [illegible]

در آن مراعات نماید و آن این است که تو توجه و رعایت پوشیدن لباس [illegible] ستر عورت و دفع زشتی و قبح [illegible]

و اهل عقل و سبب عدم نفرت ایشان است و اظهار نعمت خداوند که از جملۀ تحدیث نعمت است که خداوند فرموده و اما بنعمة ربک فحدث [illegible]

فرموده است که ان الله جمیل یحب الجمال و یحب ان یری اثر النعمة علی عبده یعنی اینکه خداوند جمیل و نیکو است و دوست میدارد جمال [illegible]

و دوست میدارد آنکه دیده شود اثر نعمت بر بنده خود [illegible] که خداوند دوست میدارد جمال [illegible]

[illegible] جمال و نیکویی [illegible] باشد و شباهت بجمال و نیکویی خداوندی [illegible] مبتذل و [illegible]

[illegible] از کمال آن [illegible] خداوند [illegible] موجب [illegible]

[illegible] سلیمان [illegible] کمال [illegible]

[illegible] آداب [illegible] پوشیدن [illegible]

پوشیدن خصوصا لباس نو و جدید [illegible] از خداوند سؤال نماید که او را در آن برکت و [illegible] توفیق [illegible]

و شنایی خداوند و شکر بر آنکه او را پوشیده و عورت او را مستور داشته و لباس او موجب تجمل او در میان مردم [illegible] و در مثال [illegible] از جمله [illegible]

خداوند است [illegible] از جناب امام رضا علیه السلام مرویست که هر کس در وقت پوشیدن لباس نو [illegible]

[illegible]

که بمنزلۀ الملائکة [illegible] خداوند خواهد بود

و لباس [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] امام جعفر صادق علیه السلام [illegible]

[illegible] شهرت شده است [illegible]

[illegible] لباس [illegible] اقوال ائمه علیهم السلام

[illegible]

[illegible]

نبود والاستنجا و عیدی که در این حدیث است که من اتخذ شعرا ولم یفرقه فرقه الله بمنشار من نار یکی دو معنی است که ازکسی که
موی سر برای کسی خود موی را تفریق نماید و گرام گفته اند اولی آنکه تفریق هر دو فرموده اند واو را باز ارتقش الاعز شنیدن بعضی که لیلا بعضی دیگر را
شش زلف وکاکل بسی مذموم است وازطایفه شریعت نیست بلکه تحقیق است که که اوراین جمیع آن ایضا از شریعت نیست واو لاکه و دست مخصوص شده است
به تراشیدن و مسواک به چوب اراک از چوب تر یا با انگشت کند نماید و هنگامی که بخضور صاحب کسوا و در نزد هر نمازی یا در نزد وضو و قرائت قرآن
و بعد از تغییر یافتن بوی دهن و بعد از خواب و به قرهوا کشیدن بسیار که از طعام و بعد از خوردن هر چیزی که بوی آن به دیگران رسد باشد و به پهنای کشند
نه بطول و مضمضه و استنشاق سه مرتبه نماید به شانه مراد در نزد هر نمازی و بعد از فراغ از آن نماید نشستن شانه کند آیت و که صورت فقر و ضعف بست
و شانه را بدست راست گرفته اول از ابروی خود اول بالا و بعد مرتبه از پائین به بالا شانه کند و صورت را از مقابل او به خواند و بعد مرتبه از بالا به پائین کشند و نیز
والعادیات را بخواند و طعام را هر روز در نزد کربات لاغری یا جان دگر اهمی شجم کلیه ست موی سبک است که کسی که گوشت ابدان اولیا رسانند و به قواعد ضعیف
شود و زرشک ایضا نزد و بعد از چیزی یا به خورد که الطف و اسفرا و سنگ بستن حرارت جوانی نماید و در حال استلا ایضا نزد و که از مهلکات است بغیر کند ایضا تر دو مجید
که چنده نباشد چشم خود را از عورات مردم بپوشد و در وقت بیرون کردن جامه بگوید اللهم انی عوض علی ربقة الالفاق ونبتنی علی الایمان
نزد اول در حمام که داخل شود بگوید اللهم انی اعوذ بک من شر نفسی واستعین بک من اذاه و در نزد دوم بگوید اللهم اذهب عنی الرجس النجس
و طهر جسدی و قلبی و در نزد سیم که محل آب گرم است مکرر بگوید که نعوذ بالله من النار ونسئله الجنة و در وقت پوشیدن رخت بگوید
اللهم البسنی التقوی وجنبنی الردی و دهن کودن جمام که از دو ما که ما از هر دو روی اسلام دهن جا شد در جمام شد گرمی و ناخوشی بهم باشد در نزد اول دوم
آب گرم را بر سر و بر پای خود بریزد و اگر ممکن باشد جرعه از آن آب گرم بنوشد که موجب تنقیه مثانه است و آب سرد نخورد و بر بعضی خود بریزد که گفته
و بعضی علت بلکه درد دیگر بیرون آمد از آنرا بر قدمهای خود بریزد که موجب تسکین درد است از اعضا و در حمام آب سرد و بسیار نخورد که موجب درد
جوف بسیاری از آنها میگویند و بعضی ایضا گفته که بر طرف کردن شجم کلیه است و بعضی ایضا نماید که صورت آنقدر است که اینها است ایضا نماید که صورت آنکه موجب
و امراض صورت است بلکه مالی که صورت زوال آب در که بیست و شجر اکل شود که صورت بدن کشیدن صورت و بر طرف شدن نیز است و بالا خود از رخت بیرون کند
که صورت با من است و بعضی از زیادت منع خالکی را فرق در امور کلی را در هنر شانی فرموده اند که کلی و خرف مخصوص است و سر و خود را خلالی نماید که بعد از طرف
و در ورق را از زیادتی نماید و تنقیه و دانات از اصابع و ابدان مسا ایضا نماید که جانب شق و به طرف شانه نماید و موسی سبیل است تا اختیار و را و دست تنقیحی
کار حمام بیرون آمده است به هر زمانی که خود شده نماید و جواب نیست که ایشان ایضا بگوید در سر تراشیدن روی به قبله کند و بهترین شستن است بشستن و در حال تراشیدن
سر بگوید بسم الله وبالله وعلی ملة رسول الله اللهم اعطنی بکل شعرة نورا یوم القیمة و بعضی امر بگوید و بعد از فراغ بگوید که اللهم زینی بالتقوی
وجنبنی الردی و ایضا بگوید و ابتدا از جانب راست سر نماید و موی سر خود را دفن نماید و گرفتن شارب که موی لب است که بالای لب بالا
و محاذی آنست در و در جمعه قرار داده و بعضی از آن بال باشد و خوب است که قصر نماید و ازبیخ بگیرد و بکو و در حدیث نبوی و غیر آن چنین است که احفوا الشوارب

واعفوا اللحی ولا تشبهوا بالیهود یعنی فرو برید موی را از بیخ بگیرد بطوریکه خود را واگذارید موی را شبیه به یهود که عکس این را می نمایند
شارب و واگذار زدن سبیل که موی هایست که از دو طرف دهن بیرون میآید و خارج از محاذات لب است و این ایضا بگیرد بطوریکه ....
که قدش شارب بگوید که بسم الله وبالله وعلی ملة محمد وآل محمد صلوات الله علیهم وادب است در ریش چنانکه در احادیث است که
بگیرد از آنچه زیاده از یک قبضه دست باشد که آن زیاده در ریش حرام است و سر سبب اینست که بعضی امام ساقط شد بعض از
برای تیاز ریش را بالکلیه استیصال می نمود و بعضی دیگر ریش بهود و شماره ایشان از آن بالکلیه سر میدادند و شریعت مطهره محمدیه که ابهام آن
به حد اعتدال است در آن فرموده است تا آنکه است او در وضع آن از هر دو فرقه دور باشد و مخفی نماند که مراد از یک قبضه دست است که قبضه را
که عبارت است از عرض پنج انگشت انگلیس و از زیر زنخ که جای ریش است بگذارند و بنابر این یعنی نهایت آن مجازی است تا نهایت انگلیس است
واما آنچه بعضی نوشته اند و متداول است که از سلطای زمانست که قبضه را در روی ذقن ... اثبات موها میکنند از صد آنچه خارج است از ذقن است
روایت چنانچه پس مطلوب احادیث نیست و وضع مستحسن قبیح است و مخفی نماند و ایضا که از احادیث که دلالت بر مدح او بود و وقار است در مرد
نمود است استفاده میشود که اگر سر و دوش ریش و ازاله نمودن زیاده بر یک قبضه از آن و خیلی در هیبت وقار آن کس اثر شده باشد خصوص صاحب منصبان
که هیبت و وقار در ایشان بخصوص مطلوب است و خیلی در نظام امور دین و سیاست مدن دارد و بس ظاهر آنست که عیب ندارد و در خصوص آن دادن بنیه
باشند و موی سفید از ریش را بکنند و بکشند که آن نور و وقار مرد است و خضاب نمودن آن ممدوح است و مستحب که در حق اهل اصحاب چنانکه در حدیث است که
علیه السلام است و در فضل خضاب نمودن بسیار است که چنانکه در حدیث است موجب استناس زنان او است مردها بالاکه اسلام است که بسبب زنان
کل آن اسلام و ایمان است و ابتر از آن بر را که اسلام انقطاع است و موی زیر بغل عانه را در هر پانزده روز که زائل کند و اگر نشود چهل روز پانزده روز را
به است و در رسم که آن بر شد بدست که فرض نمودن از برای آن ممدوح است و ماموریه است که در خصوص بسیار مذموم است و از
منافیات ایمان است و استعمال نمودن نوره در این دو موضع بهتر است از تیغ و تیغ کشیدن بهتر است از کندن و کسی که نوره میکشند در ابتدا قدری از آن
به بینی کند و به دماغ خود ببرد و بگوید صلوات بر حضرت سلیمان ابن داود که امر فرمودند بطلب نوره که از بیخ در بیان آن است که صلوات الله علیه سلیمان
واللهم ارحم سلیمان ابن داود کما امرنا بالنورة و ابتدا بکند که از پا نماید و از جهت بجا آوردن حق تعلیم آنجناب که چون موی بدن را بیرون
پای تیمس و به خداوند اوراالهام فرمود ترکیب نمودن نوره که یک جزء آن نوره و جزء دیگر که از رازیت از تیغ است و از ایجا است که در میان مردمان
نقل شده است که مثل انتز تیغ است و اسم برای نوره است و در حال نوره کشیدن و بعد از فراغ دعای ماثوره را بخوانند و در آن حال نشیند که از نقش
بهم رسیدن انتن است و در روز چهارشنبه نکشند که روز نحس است یعنی و در جمعه روز تیپ است که گفته که صورت بخش است و کلی اوقات دیگر بر خلاف و
برد و انی و آن رسیده است و موضع نوره قبل از آن اندک برب غایه نازنده ایشان محفوظ مانده و بعد از آن بکشد بالو که اهل الاجزام در این جا گفته است
تا مرتبه دیگر و تمام حنا را بعد از آن بکشد بالیدن ممدوح است و در نزد نیز نوره و بخصوص آنکه از نوره بر گل ... بسیار ... گرده شود و عیب نداند و از آنجا است

بجا نیارند کسند و استعمال نمودن حنا را بنوا از این اقسام مذکوره در احادیث اشعر گردیده بر آنکه بخصوص برای مردان و بعضی قسم که زنان [illegible]
متعارف شده است که مرد را در غیر وقت نوره [illegible] در ایام خضاب [illegible] نماید [illegible] خلاف آن بسیار است
مگر بعضی از جمله [illegible] یا کراهت است که منافی [illegible] است [illegible] مذهب [illegible] شیعه مأمور شده است که [illegible]
کرده شده است و در آن است و آب [illegible] از گرم شدن و منفتح شدن عروق در دین غایه [illegible] کند [illegible] روز [illegible]
ناخن اگر روز جمعه را اختیار کند افضل خواهد بود و ابتدا به انگشت کوچک دست چپ نماید و ختم به انگشت کوچک دست راست کند [illegible]
و هر دو قسم روایت شده است [illegible] است [illegible] از کلمات دیوان جناب امیر المؤمنین علیه السلام مشهور است این است که [illegible]
و ادب جانب الیمنی والیسری [illegible] یعنی [illegible] خود را [illegible] و [illegible] است [illegible] و آن این است که [illegible]
بنا به ترتیب حروف [illegible] کرده و ختم [illegible] نماید [illegible] ترتیب حروف [illegible] گردد [illegible] حروف است [illegible]
پس مراد از [illegible] و از [illegible] و از [illegible] و از [illegible] است [illegible] کرده [illegible] غایه [illegible]
روز هفتم از ولادت [illegible] کند [illegible] از برای [illegible] شدن [illegible] اول [illegible] بخواند که [illegible]
از [illegible] گشته شدن و زخم خوردن [illegible] نماید و دعا این است اللهم هذه سنتك وسنة نبيك صلى الله عليه
وآله واتباع مثالك وكتابك ونبيك فانك الامر اردته وقضاء حتمته وامر انفذته فاذقه حر الحديد في ختانه
وحجامته لامر انت اعرف به منا اللهم طهره من الذنوب وزد في عمره وادفع الآفات عن بدنه والاوجاع في جسمه وزده
من الغنى وادفع عنه الفقر فانك تعلم ولا نعلم و اگر [illegible] از [illegible] کند [illegible] و اگر [illegible]
[illegible] شدن [illegible] نماید [illegible] نماید [illegible] که [illegible] جناب پیغمبر است
[illegible] که [illegible] فانه اصفى للون واحظى للزوج [illegible] و [illegible]
[illegible] نمودن و [illegible] بودن [illegible] است [illegible] که [illegible]
که [illegible] موضع [illegible] از مرد و زن [illegible] است [illegible] پس [illegible] از مرد و زن
[illegible] خیر الامور اوسطها [illegible] رسول خدا [illegible]
[illegible] است [illegible] از احادیث [illegible] است [illegible]
در [illegible] آن [illegible] است [illegible] و قوت [illegible] آن [illegible]
[illegible] حضرت رسول [illegible] اتفاق [illegible] روز [illegible]
در میان [illegible] و [illegible] است [illegible] و [illegible]

در یک

در یک آن [illegible] دور زنان [illegible] آن باشد [illegible] و [illegible] که آن کراهت است و [illegible]
[illegible] خود [illegible] خود [illegible] و صلوات بر محمد و آل [illegible] که [illegible] امام حسن عسکری علیه السلام [illegible]
که [illegible] از برای [illegible] اسم [illegible] و [illegible] در [illegible] که [illegible]
و [illegible] و [illegible] خود را دور کند [illegible] زنان خود را [illegible]
[illegible] اعلم [illegible] یعنی [illegible] شود و [illegible] شود و [illegible]
[illegible] که [illegible] از [illegible] نمودن [illegible] است [illegible] مشغول [illegible]
[illegible] کرده [illegible] است [illegible] و [illegible] است [illegible] زمانه [illegible]
و در این [illegible] است [illegible] آن [illegible] و ماه [illegible] تحفه [illegible]
[illegible] در غایه [illegible] از برای آن مطلوب [illegible] عبادات [illegible]
[illegible] که [illegible] شده [illegible] نفس است [illegible] و مراتب [illegible]
و مطلوب [illegible] است [illegible] آن [illegible] نمودن [illegible] خواب نمودن [illegible] که [illegible]
[illegible] نمودن و [illegible] غالب [illegible] از [illegible] و [illegible]
[illegible] و [illegible] از برای خواب آن [illegible] و [illegible] که [illegible]
[illegible] دارد [illegible] و [illegible] خواب [illegible] و راحت [illegible] قوت طبیعیه است و [illegible]
حرارت در جوف و [illegible] و [illegible] که [illegible] و [illegible] موجب [illegible] قوت نفسانیه است [illegible]
شده است [illegible] روز [illegible] از خواب [illegible] و قوت [illegible] از برای [illegible] حاصل [illegible] و از این باب است که خداوند
فرموده است که وجعلنا نومكم سباتا وجعلنا الليل لباسا وجعلنا النهار معاشا یعنی و گردانیدیم خواب شما را [illegible]
[illegible] از [illegible] و [illegible] شده [illegible] بدن و [illegible] و [illegible] از برای خواب [illegible]
و گردانیدیم روز را [illegible] و مشغول [illegible] شدن و [illegible] که [illegible] غالب [illegible]
[illegible] و [illegible] مذکوره [illegible] و [illegible] خواب [illegible] نماید [illegible] است
بحکم [illegible] مذکوره [illegible] بسیار [illegible] حرکت کردن [illegible] و [illegible] جنانکه [illegible]
[illegible] است [illegible] معلوم شد که [illegible] نمودن [illegible] جنانکه خواب [illegible] و روز [illegible]
و برکت [illegible] است که خواب [illegible] جنانکه [illegible] خواهد شد [illegible] و روز مشغول [illegible] و [illegible]

مشغول بخواب نمودن باشد و در وقت اول از نصف آخر از آن مشغول بمناجات و دعای حاجات خود به خداوند شود و در وقت دوم از آن باشتغال
بتهجد و عبادت نمودن بیاید و در وقت آخر از آن مشغول باستغفار و توبه و انابه گردد و از آداب خواب نمودن است که اولا تخلیه نمودن از کثافات
بول و غایط نماید و تطهیر از حدث نماید اصغر و اکبر بواسطه غسل یا وضو یا بدل آن چنانکه در حدیث است که بخوابد در فرش یا در مسجد با طهارت باشد در دنیا یا آنکه
صادق دعی باشد و اگر داخل فراش خود شده باشد و تطهیر آب نموده بر او شاق و متعسر باشد پس تیمم نماید بغبار رخت خواب که مجرب است و از فواید
آن ترتب شود و چشم خود را باید که اکسیر خیره و سیم است و آن که در بیت [illegible] که در قریه از آنکه [illegible] باید در زبان عارف گویا گوید هم سید
و در کشیده که چنانکه در حدیث نبوی دعا و تیه و ابراهیم علیه السلام است و موجب زیادتی نور چشم و فرزند و قوت بخار و هلاک آن و در ذیل اسم آن است که واجب
فرشی باید در مس و نقش حمل آنها بس پسند زیادتی رغبت در هم خوابه با زنان در شب و طول دادن سجود و موجب زحمت چشم در روز نزیبی که عدد و غیره
شود و در هر حجتی سبیل آنکه در بیت سنت و در جیب و یا در بیت بجا رود و جیب که کنند که کلی بمضمون آن اراده است و تهجد و بیداری
در نصف آخر شب باشد که توفیق یافت پس لا اقل بواسطه تب از جمله متهجدین نوشته شود و چند وجه بسیار در آن جا آید که زیاده ترغیبی که سابقا نوشته شد
و در حدیث نبوی است که در کتف خانه در چوب تب مس است از دنیا و ما فیها و کسی که از شفقت برداشت خود نشنید هم چنین در وقت غارسا ارتقا ... اهل
با نوم چنانکه بر حذر در حیث شده است و سبب است برای ترک نمودن و در روز بسیاری از اهل بدینسان است که موجب عقب افتاده و سستی اعضاء است
مشترک نمودن کنادان که سبب کلی است از برای حرمان بکسی از تهجد و ترک نمودن طرف ایل و در خوردن بهم و عموم و دیو نه را از حوصله اولا
خوب قیلوله که موجب فواید جزئیه و سیر شدن نفس است از خواب و موجب محو نمودن قوه حافظه است ایضا و از تجارب که خواب شب و کم بودن اولاد
تبی از زوال است سیرت شعار انبیا و اولیاء بوده است و در وقت خوابیدن وصیت نامه خود را در زیر سر گذارد و توبه از گناهان خود نماید و وقت
نیز از برای مسلمانان نوشته باشد که موجب آمرزیدن گناهان است و در زیر خود فراش نرم و نازک ننهد و در وقت خواب خود را بگذارد در قفا و نیز
بطرز کردن خوابیدن انبیا است و یا بر جانب راست که خوابیدن مؤمنین است و بر جانب چپ که دفع منافقین است یا بر رو که خوابیدن شیطان است
بخوابد و در دل قبله مثل حالت احتضار با میل حالت لحد و ذکر کند آن را که وقت بخوابد آیه آیة الکرسی را بخواند که موجب حصول الفت برای آن و هم سالکان است
و در آیه امن الرسول تا آخر و سوره القدر را ایضا بخواند که ثواب آن القدر را تحیه میشد و اگر توفیق تهجد نیابد همین ثواب حصن آن میشود و دو آیه از آخر سوره
کهف سلام را کل نی کان الهرب فعل شانا انا بشر است ایضا بخواند که از برای آن نوریست ساطع میشود تا مسجد الحرام که میان آن نور پر از ملائکه است استغفار
از برای او نمایند و تسبیح جناب فاطمه زهرا علیها السلام را که سبب تعلیم نمودن حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم بود او را از آنکه هزاران ثواب است در وقت خوابیدن خوب
باشد و شهادت اصل نیز مثل آن از جهات ایضا بخواند که مبادا از هر بسیار از افتاد و دعای مأثوره را دیگر ایضا بخواند که از آن جمله است اللهم انی بعد از آن ربعت بسم الله
اللهم انی اسلمت نفسی الیک و وجهت وجهی الیک و فوضت امری الیک و الجأت ظهری الیک و توکلت علیک رهبة منک و رغبة
الیک لا ملجأ و لا منجا منک الا الیک آمنت بکتابک الذی انزلته و برسولک الذی ارسلته و سر فرمای خود را ببندد تا که شیاطین

درآنجا نه بیند از تو و از آن چیزی بر ندارد و چراغ خاموش کند و آتش را در محل خواب گذاشته نکند و در را ببندد و در خواب مشغول گردد
که موجب ایمنی و حفظ از شیاطین است که ایشان لا علاج است پس ذکر خداوند را بسیار نماید و در بام غیر محجر از چهار طرف نخوابد و در میان
طلوع آفتاب ایضا نخوابد که موجب زرد شدن رنگ و عکس و مانع رزق است چونکه وقت هنگام قسمت نمودن ارزاق است و بعد از مغرب
نخوابد که موجب ضعف بدن و صورت حق و سلب شدن عقل است ایضا جنب نخوابد که موجب آنست که در جمیع اوقات عزت و ... مکروه است و در روز مقدار
هشت ساعت ملکه نخواب شب و در وقت نخوابد و کثرت آن تناهی که گاه حاجات و ضرر رساندن است و در حال خوابیدن متذکر شود و در حال بیدار
شدن متذکر حق و بعث و نشور شود و از آن جهات که در هر وقت که بیدار شود باید که بگوید الحمد لله الذی احیانی بعد ما اماتنی
و الیه النشور و بر محبت یاد خداوند بخوابد و هنگامه محبت ذکر او ایضا بمیرد و هر وقت که در اواخر شب بیدار شود ذکر خدا بکند و بگوید
و پنج آیه از سوره آل عمران که اول آن ان فی خلق السموات و الارض تا ان الله لا یخلف المیعاد است بخواند و اگر خواب هولناکی ببیند
پس پناه به خداوند از آن شر او بجوید و سه مرتبه از طرف چپ خود تفل بیندازد و از آن جانب که خوابیده است بجانب دیگر بخوابد و آیه
و انما النجوی را بخواند و هر چیز که در خواب دیده است نقل کند خصوصی آنچه را که موجب انتقا ... مردمان باشد از قبیل آنکه بگوید خواب دیدم که ...
... شده بود و همچنین خواب خود را بشخص جاهلی که عارف باشد بتطبیق نمودن عالم و مثال صورت که عالم رؤیات با عالم ماده که عالم بیداری است
در تعبیر ... را ابیات و مثل زنان و مثل قرشی النفوس ضعیفه مانند قوه و ... از ... معبر تا یحیی تجارب کند و از روایات
... و دعا که خواب خود را نقل نماید مکرر در نزد دوستی که عالم بوده باشد و مع سلیم النفس و متدین است و بعضی از آداب رغبت و رهاء ... کرده اند
نقل است و امر دیگر که مذکور شد بعضی رجوع برغبت دارای النفس او بسیار کنند حضور آداب خواب نمودن که چونکه اخ الموت است و نیز ... است
نمودن آداب مذکوره را در آن واجب و لازم است چونکه شاید که خواب آخرین کس باشد و تا بخیر ذکر بیدار نشود پس در حین جامع با نفقت و دفع ...
خوابیدن مناسبت با عالم عقلی است بند را هر چند که عادت ببیدار زمان بر خلاف این است چونکه در آثار وصل منهور از نور و معرفت شده خاتمه
در پنجاه ابیات نسبته نکته یا منع الابواب و بعضی از رسیدن است شد که بند تو میکند و شتاب تحفه بیان کیفیت خواب دیدن انسان است
چنانکه نیز و خلقت انسان که عالم صغیر و نمونه عالم کبیر است علم اراده و عالم قلب است که جای حصول معانی است و عالم قوه خیالیه که محل صورت
و عالم خارج بدن او که جای بروز و ظهور آن صورت است پس اول و قلب آن الطریق اجمال و معنی از طرف عالم سید است و باید که در قوه خیالیه آن معنیا
صورت پذیر گردد و در اعضای جوارحیه او شائن الظهور آید همچنان از برای عالم کبیر که تمام موجودات است عالم عقل است علم ارواح که جای وجود معانی و انواع
موجودات است و عالم برزخ اشباح و مثال که جای ایجاد و صور و شکل انعانیه است و عالم افلاک و عنصر که جای بروز و ظهور آن صورت است پس از برای آن تخیلی
از انسان و غیر آن روحی و عالم ارواح و صورتها بدون ماده و عالم اشباح و مقابله که صورت با ماده است و عالم عنصری است ... اتفاق روح و قالب منقطع
و ... از تعلق آن است بصورت شبحی و مثالی است مثل تعلق مصباح بمشکوة و از ... آن از تعلق آن بزجاجه است کما در وقت منقطع شدن از

و تعلق روح از قالب عنصری را که وقت خواب رفتن یا مردن ممکن است همان حالت تعلیقه که سابقا با قالب مثالی داشت و صورت [illegible]
وجای و محل آن خواب یا آن عالم شبحی در برزخی عالم اکبر است که از برای ماده و مدت [illegible] عالم عنصری که از حرکات افلاک و طلوع و غروب آفتاب
و آمدن شب و روز پدید شده است [illegible] بلکه اوضاع آن عالم خارج از اوضاع افلاک و عنصریات است و از این سبب است حرکات و سکنات
موجودات آن عالم که صور موجودات مثالیه [illegible] در نهایت سرعت و خفت [illegible] از مشرق به مغرب
مثل لمح البصر [illegible] در این عالم در یک طرفة العین می باشد و از این سبب است ایضا [illegible] عنصری این عالم [illegible]
بلکه [illegible] عالم [illegible] که وقت آن احکام خواب [illegible] مردن [illegible]
و در برای بعضی اتفاق می افتد پس اگر آن روح که در وقت خواب [illegible] قالب مثالی [illegible] ارواح [illegible]
[illegible] در این عالم که تعلق داشته است [illegible] العالم [illegible]
و مع ذلک [illegible] عالم [illegible]
عنصری [illegible] عالم مثال
برزخی [illegible] قالب عنصری [illegible] روح
[illegible] عالم ارواح [illegible] عالم برزخ و مثال [illegible] عالم عنصری [illegible]
و لکن چونکه عالم ارواح [illegible] از ماده و صورت [illegible] روح [illegible]
[illegible]
[illegible] عالم [illegible]
[illegible]
ممکن نیست [illegible] قالب عنصری [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] عالم ارواح [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

مرتبه

[illegible] در این عالم [illegible] عالم ارواح [illegible] عالم [illegible]
و آن صور مثل را در قوه خیالیه [illegible] این عالم [illegible]
[illegible] از این قسم از خواب [illegible] صادقه [illegible]
[illegible] که در احادیث رسیده است که رؤیای مؤمن یک جزء از هفتاد جزء از اجزاء نبوت است [illegible]
موافق با صور و اوضاع این عالم باشد [illegible] اوضاع [illegible] در این عالم [illegible]
[illegible] در حقیقت [illegible]
[illegible] حقیقت رؤیا [illegible]
[illegible]
[illegible] روح [illegible] عالم ارواح [illegible]
[illegible]
[illegible] در وقت خواب [illegible] عالم ارواح [illegible]
[illegible]
[illegible] امام جعفر صادق علیه السلام [illegible] رؤیای صادقه و کاذبه [illegible]
المختلفة فان الرجل يراها في اول ليلة في سلطان المردة الفسقة وانما هو شيء يخيل الى الرجل وهي كاذبة مخالفة لا خير فيها واما
الصادقة اذا رآها بعد الثلثين من الليل مع حلول الملائكة وذلك قبل السحر فهي صادقة لا تختلف ان شاء الله الا ان يكون
جنبا او ينام على غير طهور ولم يذكر الله عز وجل حقيقة ذكره فانها تختلف وتبطئ على صاحبها [illegible]
و کاذبه [illegible] روح [illegible]
[illegible] صادق [illegible]
[illegible]
[illegible] عالم [illegible]
[illegible]
[illegible]

پس این قسم از رؤیای صادق و راست است و خلاف واقع نیست لیکن احتیاج بتعبیر دارد [illegible] و بر عبارت و دو [illegible]
[illegible] آن عوالم را که [illegible] صورت آن رؤیا ایضاً خلاف واقع است و صاحب خواب [illegible]
صورت بیان [illegible] که اکثر در این النفس [illegible] و [illegible] کسی که [illegible] از سعداء و [illegible] که [illegible] و [illegible] خواب [illegible]
که مانع و حجاب است طبعی موجب [illegible] قوای او [illegible] و [illegible] قوت خیال او [illegible] شیاطین [illegible] و غالب [illegible]
[illegible] بودن [illegible] و [illegible] که مانع و حجاب [illegible] موجب [illegible] از عالم [illegible] عالم
[illegible] عالم [illegible] مطلع شدن روح بعالم [illegible] ممکن نیست [illegible] که در [illegible]
که در عالم خیال [illegible] از عالم [illegible] شیاطین [illegible] حقیقت [illegible] واقع نبود
[illegible] بسبیل اتفاق است [illegible] و [illegible] شدن روح است [illegible] حقیقت [illegible] که [illegible] در [illegible]
ظاهر میشود [illegible] که حقیقت دارد [illegible] در [illegible] که [illegible] سعداء [illegible]
الائمة والقصة [illegible] مانع [illegible] حجاب [illegible] روح [illegible] که [illegible] و [illegible]
[illegible] عالم [illegible] از عالم [illegible]
[illegible] روح [illegible] از عالم [illegible] عالم [illegible] سعداء [illegible] عالم برزخ [illegible]
[illegible] صورت [illegible] عالم [illegible] حقیقت عالم روح [illegible] اضغاث احلام [illegible]
و [illegible] در عالم [illegible] عالم برزخ [illegible]
قسم [illegible] که [illegible] عالم [illegible]
[illegible] که [illegible] احلام [illegible]
[illegible] رؤیا [illegible] عالم [illegible]
و [illegible] قسم از رؤیا [illegible] عالم [illegible] عالم [illegible]
کرا [illegible] عالم [illegible] رؤیای [illegible]
[illegible] قسم از رؤیای کاذب [illegible] حقیقت [illegible]
[illegible] عالم ارواح [illegible] عالم [illegible]
[illegible] کاذب [illegible] حقیقت [illegible] قسم از رؤیا [illegible]
[illegible] و الاحلام [illegible] عالم [illegible]

اعلام

اعلام بجز خواب و رؤیا باطل است که در هم بر هم و کاذب و مختلف [illegible] و بی حقیقه [illegible] بسبیل اتفاق [illegible]
حقیقه و [illegible] از [illegible] خارج [illegible] رؤیا است و رؤیای اکثر مردمان که [illegible]
[illegible] شیاطین و [illegible] خواب [illegible] مردمان [illegible]
و امثال [illegible] از این قسم و در این عوالم است که مذکور شد [illegible] اسباب [illegible] شیطان [illegible]
که در [illegible] قسم اول مذکور شد [illegible] صورت [illegible] عالم [illegible] در عالم [illegible] و قوه خیالیه [illegible]
[illegible] قسم [illegible] علم [illegible] این دو قسم از رؤیا [illegible]
و [illegible] صحیح [illegible] رؤیا [illegible] خواب [illegible]
[illegible] رؤیای [illegible]
[illegible] رؤیای حضرت ابراهیم علیه السلام [illegible] ذبح نمودن حضرت اسماعیل مشهور و محقق است [illegible]
[illegible] لقد صدق الله رسوله الرؤیا بالحق [illegible]
شیطان [illegible] محقق شد و ثابت است [illegible] که رؤیای [illegible]
[illegible] که در حدیث نبوی [illegible] که من رآنی فقد رآنی فان الشیطان لا یتمثل بی
یعنی هر کس که مرا در خواب ببیند [illegible] که [illegible] شیطان [illegible] بصورت من [illegible] در حدیث [illegible]
[illegible] بصورت [illegible] شیطان [illegible] معلوم شد [illegible] عالم برزخ [illegible]
در هر [illegible] مشغول و محظوظ [illegible] مشغول و محظوظ [illegible]
حقیقه [illegible] علم [illegible] انبیاء [illegible] قرآن [illegible]
مشغول و محظوظ [illegible] عالم [illegible] حقیقه [illegible]
[illegible] مشغول و محظوظ [illegible] عالم [illegible] حقیقه
[illegible]
[illegible] که الناس کما یعیشون یموتون و کما یموتون یبعثون و کما یبعثون یحشرون [illegible]
[illegible]
[illegible] فاتک یموت [illegible]
[illegible]

بطور دانسته‌ای علیه السلام شخص معنی را از حقیقی یا شناخته در نظر نه فیما بین ایشان در غیب عالم ملکوت [illegible] الاعتبار **است**

هر دلی را [illegible] برسر آن عشق محرم اسرار معنی در علوی یا جان [illegible] • و جائی که چون در حالت خواب رشتهٔ تعلق روح از عالم جسم [illegible]

منقطع نمی‌شود نه بنا بر آنکه تعلق آن بعالم بنا به بدن عنصری باقیست و بواسطهٔ همین تعلق است که نفرقه فیما بین خواب و مرگ [illegible]

این بدن عنصری [illegible] که از لوازم نفس نباتیه و علم طبیعت این بدن مادی و عنصریات که تعلق روح آن در وقت آن منقطع میشود در [illegible]

و مردان [illegible] از لوازم نباتیه و علم طبیعت این بدن مادی و عنصریات که تعلق آن در وقت خواب باقیست و قطع نشده است [illegible]

حالت ورود امثال آن تابع بدن صوری مثالی است و با انفصال آن منفصل میگردد و در هر حالتی که از لوازم نفس حیوانی و علم حسی ظاهری [illegible]

از آن در وقت خواب منقطع و زایل [illegible] پس در انفصال و قبول از تابع آن بدن مثالی [illegible] هر چیزی [illegible]

این بدان موجب [illegible] دانسته شود ایضاً که از برای هر چیزی که در این عالم مادی عنصریات است در واقع [illegible] صورتی [illegible] در آن عالم [illegible] صوری [illegible]

خواه آنکه از برای آن چیز در این عالم صورتی باشد از قبیل صورت زید مثلاً خواه نباشد از قبیل صفت شجاعت [illegible] علم [illegible] که در این عالم

جسمانی مثل صورت شیر که صورت صفت شجاعت است [illegible] صفت [illegible] صورت [illegible] صورت صفت علم است [illegible] صورت صفت [illegible]

که صورت صفت [illegible] در عالم [illegible] از برای یک صفت [illegible] حقیقت [illegible] صور متعدده [illegible] از قبیل صفت [illegible] حقیقت [illegible]

که از جمله [illegible] حیات [illegible] مثال و صورت آن [illegible] از جمله [illegible] سبب [illegible] از برای [illegible] صورت آن [illegible]

و از جمله آنکه از علم [illegible] مثال و صورت آن [illegible] و از جمله آنکه سبب حصول نور [illegible] از قبیل [illegible]

صورت آن [illegible] از قبیل آفتاب و چراغ [illegible] و جواهر [illegible] که صورت [illegible] حقیقی [illegible] حصول

آن حقیقت [illegible] مختلف است بسبب اختلاف مراتب [illegible] صورت [illegible] حقیقت صورت [illegible] مختلفه [illegible] از قبیل [illegible] صورت

حقیقت حیات است [illegible] سبب [illegible] حیات [illegible] نفس [illegible]

از امور [illegible] حیات [illegible] نفس آن حقیقت علم است [illegible] صورت علم است [illegible]

[illegible] از قبیل [illegible] و سلطنت و جاه [illegible] صورت مثال و سلطنت و جاه [illegible]

[illegible] حقیقت [illegible] بسبب اختلاف [illegible] مقاصد [illegible] صورت [illegible] از قبیل صورت [illegible]

که در [illegible] مثال [illegible] صورت حقیقت [illegible] مثال [illegible] صورت حقیقت [illegible]

عالم [illegible] که در این عالم است مثلاً [illegible] در خواب دید که [illegible] عالم

[illegible] تعبیر و تطبیق [illegible] صورت [illegible] تعبیر و تطبیق [illegible]

که دیده است که تناسب و تفاوت [illegible] بسبب [illegible] تعبیر کرده [illegible]

و تعبیر چنین

و تعبیر چنین گفته شده [illegible] اصلاح [illegible] خواهد بود چنانکه در تعبیر نمودن امام علیه السلام همین رؤیا را همین تعبیر [illegible] است

و شاید که فیما بین تناسب و تفاوت [illegible] از قبیل آنکه دیده است که هفت گاو لاغر هفت گاو چاق را میخورند

و تعبیر گفته شود که بعد از هفت سال فراخی هفت سال قحطی خواهد بود چنانکه در تعبیر حضرت یوسف علیه السلام همین رؤیا را همین تعبیر [illegible]

و شاید که تعبیر در زودی موافق افتد و شاید که طول کشد [illegible] اختلافات مذکوره در رؤیا [illegible] که معبر شخصی باشد

که از کمال فطانت و قوت [illegible] در تطبیق نمودن [illegible] عالم و حقایق این علم [illegible] مطلع بر اختلاف [illegible]

مراتب و مقاصد ایشان [illegible] وصول [illegible] و در غایت [illegible] فطانت و ذکاوت باشد تا آنکه تعبیر و تطبیق آن موافق [illegible]

علم [illegible] شخص خواب بیننده [illegible] تعبیر [illegible] آن شخص [illegible] ذکاوت و فطانت [illegible]

خواب و [illegible] را از غیر خواهد بود [illegible] تعبیر [illegible]

[illegible] علم [illegible] کلام خدا و رسول [illegible] مرجع علم تعبیر [illegible]

ازین **بیت** [illegible] که نور دیده مردم [illegible] • و [illegible]

رؤیا [illegible] که تعبیر آن [illegible] رؤیای [illegible]

پس مراد از این [illegible] که تعبیر در وقوع رؤیا طول کشد و بزودی وقوع [illegible]

[illegible] رؤیا [illegible] حقیقی [illegible]

[illegible] حقیقه [illegible]

[illegible] رؤیا [illegible] کلام [illegible]

[illegible] حضرت یوسف [illegible]

[illegible] رؤیای [illegible] حضرت یوسف علیه السلام [illegible]

که در خواب [illegible]

[illegible] خواب [illegible]

[illegible] کیفیت خواب [illegible]

[illegible] **بیت** [illegible] •

مشغول بمقصود خود [illegible] **تحفه** [illegible]

[illegible]

که رعیت داری آنچه را که سوای نفس و بدن است باید که بجهت رعیت داری و اصلاح اینها نفس و بدن باید که نظر و تدبیر [illegible]
خود برود چون باشد که از آثار عقل باشد نه آنکه مبنی بر نفس و بر کمال آنکه مبنی این است شده نه آنکه از آثار جهل و مانع و صارف از حق مطلق و کمال
اتخاذ منزل باید که اول خانه و مسکن را در جائی قرار دهد که هوای آن لایق و مناسب باشد تا آنکه بدن و نفس [illegible]
از آثار عقل و خانه نور ایمان کرده و از مکانهائی که هوای آن منحرف و بر خلاف اعتدال است احتراز نماید و در صحرا و ولایتی باشد که [illegible]
قاهر و فاحش و عدل [illegible] و بازار رواج و آب جاری و حمام [illegible] جمیع [illegible] عظیم [illegible]
رحمت [illegible] نفس [illegible] و خلاف عظیمی از برای نفس و بدن [illegible]
از اینها نزدیک باشد هر آینه بهتر و اولی خواهد بود و اگر آب جاری در اصل خانه و مسکن او باشد [illegible]
[illegible] و زمستان [illegible] آنها که خانه [illegible] نفس و بدن [illegible]
و بعد از اینها نظر [illegible] عظیم [illegible] و بدن [illegible]
از لوازم [illegible] و خانه [illegible]
[illegible] علیه السلام که خداوند [illegible]
[illegible] نفس و اصلاح [illegible]
[illegible] خانه [illegible]
و سعت [illegible] نفس [illegible]
[illegible]
و از اینجا است که [illegible] سعادت [illegible] خانه [illegible]
[illegible] خانه [illegible]
خانه [illegible] نفس [illegible]
[illegible]
[illegible] حفظ [illegible]
[illegible]
نفس است و از اینجا است که [illegible]
[illegible] نفس [illegible] الفاسقین [illegible]

وایله

[illegible] صلاح [illegible] نمودن [illegible] و بدن [illegible] نفس [illegible] بدن [illegible]
ما بین [illegible] خانه [illegible]
[illegible]
[illegible] که ابتدای [illegible]
باشد [illegible] عقل و صلاح
نفس و بدن و دین [illegible] حفظ نمودن [illegible] حفظ نفس [illegible] حفظ نمودن اموال [illegible]
[illegible] عقل [illegible] فساد دین [illegible]
نقص [illegible] اصلاح نفس [illegible] اصلاح نفس و بدن و دین [illegible]
مال [illegible] خداوند حکیم [illegible]
[illegible]
[illegible] خانه و جای [illegible] خانه [illegible]
[illegible] خانه [illegible]
[illegible] اصلاح نفس و بدن [illegible] عقل [illegible]
[illegible] نفس [illegible]
رسیده است که من بنی بناء [illegible] یوم القیمة من الارض السابعة [illegible] فی النار [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اصلاح نفس و بدن [illegible]

نباشد بلکه موجب فساد نفس و دین و از آثار رحمت است [illegible] و از قبیل گچ کاری و آجر کاری که غالبا از برای زینت و خوشی است
و از قبیل نقش و نگار و صور و تماثیل در سقوف و درها و جدارها و دربها و فرشها که مطلقا [illegible] بهیچکس و در هیچ وقتی [illegible]
با موزونیت و دین داری و صلاح [illegible] نفس ندارد و حکمتی غیر لهو و لعب و زینت و غفلت و تضییع مال و عمر و [illegible] و از اینجاست که [illegible]
منع کل [illegible] که [illegible] قدر ضروری یا و کفایت است و منع گچ و آجر که غالبا اسباب [illegible] زیاد بر قدر کفایت و ضرورت است
و از احادیث وارد شده است و جناب پیغمبر [illegible] روایت است که جبرئیل از جناب خداوند مرا خبر داده است که خداوند نهی فرموده است [illegible] از زینت
دادن خانه و در حدیث آمده که ملائکه داخل نمیشوند در خانه که در آن سگ باشد یا تمثال جسد یا ظرفی که در آن بول [illegible] و [illegible] تمثال
جسد و صورت ذات الارواح است [illegible] همان قدر ضروری یا و کفایت را [illegible] و [illegible]
در محل بگذارد و [illegible] در حفظ و تدبیر [illegible] و حق را ضایع نکند که در حدیث است که اتقوا الله و [illegible]
من البقاع والبهائم یعنی [illegible] و دین داری خود را در هر جای [illegible] که هر کس [illegible]
از حق [illegible] و حیوانات مسئول [illegible] خانه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
روایت شده است که هر کس [illegible]
امور مهمه دنیا و آخرت [illegible] بسم الله حسبی الله و توکلت علی الله اللهم انی اسألک [illegible]
من خزی الدنیا و عذاب الآخرة و حسبی الله [illegible] روایت شده است که هر کس [illegible]

بخواند

بخواند هر آینه فقر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
تمش فی الارض مرحا [illegible] ان الله لا یحب کل مختال فخور [illegible]
[illegible] و عباد الرحمن الذین یمشون علی الارض هونا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] تحفه [illegible]
[illegible]

در مسکن و از جمله امور ضروریه [illegible] سفر [illegible] مفارقت [illegible] از قبیل تفرق اهل [illegible] مفارقت اهل
و عیال و اقربا و دوستان [illegible] الاحباب [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
و علی هذا القیاس [illegible] سفر [illegible]
شدن [illegible] السفر قطعة من العذاب و قطعة من السقر [illegible] لا ینبغی للعاقل ان یکون
ظاعنا الا فی ثلث مرمة لمعاش او تزود لمعاد او لذة فی غیر محرم [illegible]
[illegible]
[illegible] من سعادة المرء المسلم ان یکون کسبه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] العلماء [illegible]

تغرب عن الاوطان فی طلب العلی و سافر ففی الاسفار خمس فواید
تفرج هم و اکتساب معیشة و علم و آداب و صحبة ماجد
فان قیل فی الاسفار ذل و محنة و قطع الفیافی و ارتکاب الشداید
فموت الفتی خیر له من حیاته بدار هوان بین واش و حاسد

[illegible] من [illegible] فی سبیل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

نفس است بخلاف [illegible] سفر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
سفر حج و عمره و جهاد و زیارات [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] الم تکن ارض الله واسعة فتهاجروا فیها [illegible]
و الملک عبادی فایای [illegible]
[illegible] سفر [illegible]
[illegible]
[illegible] سفر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] النفقة [illegible]
[illegible]
[illegible] سفر حج و عمره و زیارات [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] الرفیق ثم الطریق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

و سایر احادیث دیگر طعن [illegible] او نموده شده است حافظ [illegible] باشند که [illegible] افلاک و کواکب [illegible]

[illegible] در حقیقت [illegible] ستاره پرستند [illegible]

آنکه مراد از تحقیق این زمان [illegible] کواکب و نجوم رای نمایند [illegible]

کواکب [illegible] علوم نجوم [illegible]

[illegible]

آن بخصوص سفر [illegible] دو روز است که [illegible] بخصوص سفر از جهت تاثیر [illegible]

بوده [illegible] روز اول و دویم و ششم و هفتم و نهم [illegible]

[illegible] سیم [illegible] هفتم [illegible] نهم [illegible]

[illegible] منازل کواکب [illegible] فی العقرب [illegible]

[illegible] اعتصام بأهل بیت علیهم السلام [illegible]

[illegible] رجوع [illegible] صلوات [illegible]

[illegible]

شود بسم الله الرحمن الرحیم و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین و همچنین [illegible]

آیه فالله خیر حافظا و هو ارحم الراحمین و همچنین نماز جناب فاطمه زهرا علیها السلام [illegible]

مرتبه سوره توحید [illegible]

ما شاء الله لا قوة الا بالله استغفر الله [illegible] ان الله الملک

و بر یک روی دیگر آن الملک لله الواحد القهار [illegible]

[illegible] جناب امام حسین علیه السلام موجب دفع مخاوف [illegible] آیة الکرسی [illegible]

[illegible] قل من یکلؤکم باللیل

و النهار من الرحمن بل هم عن ذکر ربهم معرضون [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

و الدنیا و الآخرة [illegible] محمد بن عبد الله بن عبد المطلب بن هاشم بن عبد مناف [illegible]

[illegible] آیة الکرسی [illegible] محمد صلی الله علیه و آله [illegible]

[illegible] صلی الله علیهم [illegible]

یا قیوم یا حکم یا عدل یا قدوس [illegible] کهیعص حمعسق [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] او لم یروا انا خلقنا لهم [illegible]

[illegible]

[illegible]

سبه هر [illegible] الناس [illegible]

ان الله [illegible]

[illegible] علی بن ابی طالب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] السلام علی [illegible]

السلام علینا و علی عباد الله الصالحین و رحمة الله و برکاته [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

دو سوره ... که ان کان له موت فلو دان کان ... لباس جلجل ... که ... لکن نقره و ...

... نقره مال ... گوید ... که ... فردان از مردو ... که ان کان ... علی ... ملا باس [illegible]

ملا ... مرد ظاهر ... که هر دو ... است چنانکه ظاهر ... حقیقت ... ایام ... در [illegible]

حیوان و اوقات ... خارج از نفس ... که در راه مقصد ... [illegible]

حاصل شود یا ... راه ... که ... اسم ... مقصد ... دخل ... [illegible]

... سیاست و حکومت و سلطنت ... شود و همچنین ... که در ... ثبوت ... [illegible]

... مخالفت ... آن ... نماید و ... آن نماید ... [illegible]

برکت حاصل نماید ... حاجت ... بنماید که ... البته ... [illegible]

کرده ... چشم ... که موجب فرح قلوب ... اسباب ... [illegible]

حدیث نبوی است که اذا خرج احدکم الی سفر ثم قدم علی اهله فلیهد الیهم ... [illegible]

... داخل مسجد گردد ... [illegible]

... که از رفقا ... [illegible]

... موجب تفرق ... [illegible]

دلیل ... شده ... که فرموده‌اند که هر کس که ... [illegible]

نمایند ... سفر و حرکت نمودن ... [illegible]

... مراتب و منازل کمالات ... [illegible]

... چنانکه معلوم ... [illegible]

... موجب ... رسول الله صلی الله علیه و آله ... [illegible]

والتفرج ... هر که ... [illegible]

... [illegible] **تحفه** ... [illegible]

... ان الانسان لحب الخیر لشدید ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

والله اعلم

واسم اللهم ... بان لهم الجنة ... در مقام ... اموال ... [illegible]

... سعادت ... [illegible]

یوم الحصاد که روز قیامت است ... [illegible]

... اصلاح نفس ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... کمالات ... نفس ... [illegible]

خارجیه نفس ... [illegible]

... [illegible]

و در حدیث نبوی ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... مثل ... حضرت نوح ... حضرت ادریس ... حضرت موسی ... [illegible]

علیه السلام ... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

... [illegible]

و در بسیاری از روایات [illegible] از فرزندی خانه [illegible] آن از املاک [illegible] و فرموده [illegible] العقار [illegible] الا انه [illegible] فی عقار
مثله و من باع الماء و الطین و لم یجعل ماله فی الماء و الطین ذهب ماله هباء یعنی [illegible] زمینی که فروخته شده [illegible]
و زوال [illegible] قرار داده شود [illegible] زمین دیگری [illegible] که [illegible] آن [illegible]
[illegible] و [illegible] محفوظ [illegible] مال است [illegible] اسباب [illegible]
که [illegible] سبب حفظ مال است و بعضی [illegible] بعضی [illegible] سوال [illegible] مال است از [illegible]
دانسته شد [illegible] از [illegible] [illegible]
[illegible] و [illegible] حقوق [illegible] زکوة [illegible] حقوق
[illegible] حقوق [illegible] و [illegible]
فرموده است و از اینجاست که در آیات و اخبار [illegible] زکوة [illegible] از حقوق شده است و در حدیث صحیح وارد شده است که [illegible]
[illegible] مال [illegible] زکوة [illegible] حقوق [illegible] معلوم [illegible]
خداوند تبارک و تعالی [illegible] معلوم است که [illegible]
[illegible] معلوم [illegible]
[illegible] رزق [illegible] که [illegible]
[illegible] حقوق [illegible]
[illegible] رزق [illegible] ولایت [illegible]
[illegible] رزق [illegible] که در حقیقت [illegible]
[illegible] که در حدیث قدسی وارد شده است که [illegible] آدم [illegible] مالی [illegible]
ما اکلت [illegible] او لبست فابلیت او تصدقت فابقیت [illegible]
[illegible] حقیقت [illegible]
[illegible] رزق [illegible] معلوم [illegible]
[illegible] خداوند [illegible] حقایق [illegible] خداوند [illegible]
[illegible]
[illegible] خداوند [illegible]

دستور

مقصود او [illegible] تحفه [illegible]
[illegible] قرار [illegible] قدرت [illegible]
[illegible] واجب [illegible] النفقه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حقوق
[illegible] حقوق [illegible]
[illegible] النفس [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] منافع [illegible]
[illegible] علما [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] صدقه [illegible]
[illegible] در حدیث نبوی [illegible] که کل معروف صدقه [illegible]
[illegible] حقوق خدا و یا از حقوق الناس [illegible]
[illegible]
الجنة [illegible] المعروف [illegible] اهل المعروف [illegible]
لا یدخل [illegible] الا اهل المعروف و اهل المعروف فی الدنیا اهل المعروف فی الآخرة [illegible]
باسم معروف [illegible] المعروف [illegible]
کاسمه و لیس افضل من المعروف الا ثوابه [illegible]

عرب و معروف است و نیست هیچ چیز بهتر از معروف مگر ثواب و جزای آن و ایضا فرموده اند که صنایع المعروف تقی مصارع السوء
یعنی عملها و کردار های معروف نگاه میدارد آدمی را از افتادن در جاهای بد و ایضا فرموده اند که البر والصدقة ینفیان الفقر و یزیدان
فی العمر و یدفعان عن صاحبهما سبعین میتة سوء یعنی عمل به نیکو و انفاق نمودن مال بفقرا و معروف فقر را از طرف می نماید و عمر را
زیاد میکنند و هفتاد مرگ بد را دفع می نماید از صاحب خود [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
وان تخفوها و تؤتوها الفقراء فهو خیر لکم [illegible]
[illegible]

باید

باید صدقه را به هر دو [illegible] حال که صحیح و سالم و امید به بقاء و حیات خود و خوف از فقر و فاقه ایضا داشته باشد [illegible]
بقاء و خوف فقر بر طرف شده [illegible]
اختیار فرموده است که الذین ینفقون اموالهم ابتغاء مرضات الله و تثبیتا من انفسهم [illegible]
[illegible]
[illegible]
خداوند فرموده است که انفقوا من طیبات ما کسبتم و لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون [illegible]
خداوند ایضا فرموده و لا تیمموا الخبیث منه تنفقون [illegible] و یجعلون لله ما یکرهون
[illegible]
[illegible]
[illegible] الم یعلموا ان الله هو یقبل التوبة عن عباده و یاخذ الصدقات [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فالاقرب فالاقرب [illegible]
[illegible]

در یاد ... چنانکه جناب پیغمبر در جواب کسیکه سؤال نمود که کدام صدقه افضل است فرمودند که علی ذی الرحم الکاشح یعنی صدقه دادن
و عطیه نمودن بر صاحب رحمی که پنهان میدارد عداوت را و کشح و بطن خود و ایضا فرمودند که لا صدقة و ذو رحم محتاج یعنی صدقه دادن بغیر
جایز نیست و فضیلتی ندارد و حال آنکه صاحب رحمی محتاج باشد و ایضا فرمودند که ثواب صدقه ده است و ثواب قرض هیجده و ثواب صله اخوان دینی بیست و ثواب
صله رحم بیست و چهار و باید که در اول هر روز با آنچه مقدور است ... تصدق نماید تا آنکه ... [illegible] تا سایل ...
... هر چند که ... باشد چنانکه فرموده اند که اعطا السائل و لو کان علی ظهر فرس یعنی بده عطا بسایل هر چند که آن سایل
... هر چند که ... باشد و ... فرموده که لا تردوا السائل ... حق السائل و المحروم ... [illegible]
پس باید که هرگز سایل را محروم نسازد ... و اگر هیچ چیز نداشته باشد ... بزبان خوش ... چنانچه خداوند فرموده است که
اما السائل فلا تنهر ... و ایضا ... که اکرموا السائل ببذل یسیر او برد جمیل لانه یاتیکم من لیس بانس و لا جان
ملائکة من ملائکة الرحمن یبلونکم فیما خولکم و یسئلونکم عما اولیکم فانظروا کیف انتم صانعون ... [illegible]
... [illegible] ... و ... [illegible]
... [illegible] ... [illegible]
از جناب امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که ... [illegible]
و ... [illegible] ... چنانکه جناب امیر المؤمنین علیه السلام فرموده اند که ان حوائج الناس الیکم نعمة من الله
علیکم فاغتنموها یعنی حاجتهای مردمان بسوی شما نعمتی است از جانب خداوند بر شما پس آنها را غنیمت دانید و ذخیره خود نمایید ... [illegible]
منزل ... [illegible]
است چنانکه جناب امام جعفر صادق ... در جواب سؤال ... فرمودند که اعطه من ... و لکن ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible] ... الاخرة ... [illegible]
الفقیر ... [illegible] ... بالمن و الاذی
... [illegible] ... قول معروف و مغفرة خیر من صدقة یتبعها اذی ... [illegible]

او ترجیح داده است ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
سؤال ... [illegible]
... [illegible]
ان ... [illegible]
... [illegible]
... ما منع الله ... لم یبعث ... الناس ... [illegible]
فلا تلقوا ... [illegible] ... و اعلم ان الطالب الیک الحاجة لم یکرم وجهه عن وجهک
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
بیت ... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]
... [illegible]

باقی [illegible] تعظیم و تکریم اکتفا نماید [illegible]

حدیث نبوی [illegible] بعروف [illegible] جناب امام جعفر صادق علیه السلام [illegible] فرموده [illegible]

قاطعی سبیل المعروف [illegible] قاطعین سبیل معروف [illegible]

که کوین [illegible] جناب [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

پس [illegible] جناب امام جعفر صادق علیه السلام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

المهنا [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

نمودن آنها موقوف است بر بهره از سعادت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] تحفه [illegible]

[illegible] هو الذی خلقکم

من نفس واحدة وجعل منها زوجها لیسکن الیها [illegible] حضرت

آدم علیه السلام است [illegible] ومن آیاته ان خلق لکم

من انفسکم ازواجا لتسکنوا الیها وجعل بینکم مودة ورحمة ان فی ذلک لایات لقوم یتفکرون [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

یک نفس دیگر جان و روح به سبب باشند [illegible] نفس [illegible] با یکدیگر [illegible] صاحب یکدیگر [illegible]
و واسطه [illegible] اختلاف ایشان در قالب ابدان که آلهٔ کار است معاونت در امور معیشت و معاونت یکدیگر نمایند و بمنزلهٔ [illegible] باشند [illegible]
یکی است و در ضمن این بهجت که سکون و قرار است حکم و منافع و مصالح بسیاری [illegible] باشد از قبیل معاونت نمودن زنان در امور معیشت مردان و حفظ [illegible]
اموال [illegible] ایشان و فرزندان یعنی مردان [illegible] تدبیر است [illegible] و منزل [illegible] نمودن [illegible] خود را از امور [illegible] و در [illegible] اهتمام
امور معیشت خود را از قبیل دفع کدورت قلوب و ملالت نفوس مردان [illegible] نمودن [illegible] و صحبت زنان کرده [illegible]
[illegible] و تکرار [illegible] نمودن [illegible] کردن [illegible] چنانکه وارد شده است که ما استفاد امرء فایدة بعد الاسلام افضل من زوجة
مسلمة تسره اذا نظر الیها و تطیعه اذا امرها و تحفظه اذا غاب عنها فی نفسها و ماله یعنی استفاده ننموده است [illegible] فایده [illegible] بعد از اسلام
که بهتر باشد از زن مسلمه که مسرور [illegible] و را او هر وقت که نظر سوی او نماید [illegible] اطاعت [illegible] او را در هر وقت [illegible] حفظ نماید نفس خود و مال
او را در هر وقت که از او غایب بشود [illegible] وارد شده است که انما هی ریحانة فشمها اما هی [illegible]
[illegible] و چیز [illegible] جناب [illegible] علیها السلام [illegible]
[illegible] خلق لکم [illegible] الله من شر [illegible] علیه السلام [illegible] الله [illegible] خلق [illegible]
[illegible] الله من شر الشیاطین و از قبیل حفظ نمودن نفس [illegible] شیطان [illegible] محارم و قبایح و از نجات [illegible] وارد شده است [illegible]
النار [illegible] العزاب [illegible] فلیتق الله فی النصف الآخر [illegible]
[illegible] حفظ [illegible] محفوظ [illegible]
[illegible] شرار الناس [illegible]
مردان [illegible] محفوظ [illegible]
[illegible] رسید [illegible]
[illegible] نمودن [illegible]
[illegible] حقوق زنان [illegible]
[illegible] مردان [illegible]
[illegible] مردان [illegible] آدم [illegible]
[illegible] زنان [illegible]
[illegible]

بلکه نسبت

بلکه نسبت [illegible] مثل نسبت آب است که بجهت ما [illegible] را [illegible] شود و در هر وقت که [illegible] تمام [illegible] گردد [illegible]
[illegible] شود و هر چند که از آب [illegible] پس هر وقت که [illegible] کرده و هر آینه شخص [illegible] میکرد [illegible]
[illegible] و امراض [illegible] که از لوازم [illegible] از قبیل [illegible]
[illegible] که هر دو قسم [illegible] محسوس است [illegible] حیوانات [illegible]
[illegible] که [illegible] حضرت آدم [illegible] آدم [illegible]
[illegible]
[illegible] قوت [illegible]
[illegible] ایشان [illegible]
[illegible] حضرت آدم [illegible]
[illegible] حضرت آدم
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا یعنی ای مردمان [illegible]
[illegible] شعبه و قبیله قبیله [illegible]
[illegible]
[illegible]
الذی خلق لکم من الماء بشرا فجعله نسبا و صهرا و کان ربک قدیرا [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

که تناکحوا تناسلوا تکثروا فانی اباهی بکم الامم یوم القیمة ولو بالسقط مشهور است و از قبیل شکر گزاری خداوند و صرف نمودن عمر خود است

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] ولا تنكحوا المشركات حتى يؤمن ولأمة مؤمنة خير من مشركة ولو أعجبتكم [illegible]

[illegible] اولئك يدعون الى النار [illegible]

[illegible]

[illegible] عقول النساء في جمالهن وجمال الرجال في عقولهم [illegible]

[illegible]

[illegible]

حرف فاء

که از افراط در آن شغل [illegible] عشق [illegible]

حالات آن [illegible] از افراط [illegible]

و مرتبه اول از علامات آن است که [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

والله اعلم

[illegible]

[illegible]

و به ظهور رسید [illegible]

جناب پیغمبر [illegible]

آن است که [illegible]

فی غیر موضع العزت فان ذلک یدعو الفتنة [illegible] الی السقم ولکن حکم امر [illegible] فان رایت عبدا [illegible] علی الصغیر والکبیر

بان [illegible] العطب [illegible]

غیرت به جهت آنکه غیرت نمودن [illegible] و موقع [illegible] مبالغه نه صحیح و موجب [illegible] زنان [illegible] لکن محکم [illegible] زنان را بس

اگر [illegible] را [illegible] انکار نمودن را [illegible] بزرگ [illegible] این طور که [illegible] به جهت [illegible] که [illegible]

دست [illegible] و تصدیع [illegible] نمودن [illegible] خانه [illegible] نمودن در مصالح آن و قیام نمودن [illegible]

و انتظام معیشت مشغول دارد و [illegible] و امور خانه را [illegible] در [illegible] حالات

[illegible]

[illegible]

[illegible]

مستحسن و مطلوب نیست خصوصا در ایام [illegible] شب ایام عید و در شب‌های آن که توسعه در نفقه در کل [illegible] و عیال
نمودن بر زنان مستحسن و معروف و معتاد است و زنان ضعیف و اسیر مردانند و تلطف و مرحمت و دلجویی نمودن بر ایشان از مکارم اخلاق اهل
عقل و ایمان است و از اینجاست که جناب پیغمبر فرموده است که خیرکم خیرکم لنسائه و انا خیرکم لنسائی یعنی بهتر از شما کسی است که بهتر از همه
باشد در سلوک نمودن و تلطف فرمودن مر زنان خود را و من بهتر از شما ام نسبت با زنان خود و از جمله آنست که حسن خلق [illegible]
نکند و با ایشان مدارا و سازش [illegible] و خوش باشد و با اراده و عادت خود قرار دهد [illegible] عادت نماید چونکه زن مجبول بر ضعف نفس و رکاکت
عقل و [illegible] است و [illegible] با ایشان [illegible] نمودن [illegible] عقل او [illegible] از برای خاطر او [illegible] موجب
نفس و سرور و حصول الفت او [illegible] شود و مستحسن و مطلوب است [illegible] مزاح نمودن با او چنانکه در حدیث است [illegible]
ملائکه [illegible] باشد [illegible]
تبسم کرد و چونکه زنان در خصوص غلبه [illegible] در [illegible] شده [illegible] از برای [illegible]
و از اینجاست که جناب پیغمبر فرموده است که ما رایت من ضعیفات الدین و ناقصات العقول اسلب لذوی اللب منکن یعنی ندیدم من از زنان
که ضعیف الدین و ناقص العقل باشند کسی که [illegible] مرد صاحب عقل را از شما ای زنان و از جمله آنست که در اغلب اوقات [illegible]
[illegible] زنان [illegible]
[illegible] اوقات [illegible]
که قوا انفسکم و اهلیکم نارا وقودها الناس و الحجارة [illegible]
[illegible] تعلیم نماید [illegible] از علما [illegible]
[illegible] حقوق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حتی [illegible] الا تعدلوا فواحدة
[illegible] اربع [illegible]
[illegible] فلا تمیلوا کل المیل

بخانه کرد

یعنی [illegible] عدالت و تسویه [illegible] در امر مروت و میل قلبی در میان زنان و هر چند که حرص [illegible] و مبالغه کنید [illegible]
[illegible] مرض [illegible]
از حدیث نبوی که فرموده اند من کانت له امراتان فمال الی احدیهما دون الاخری جاء یوم القیمة و احد شقیه مایل
و در روایت دیگر مغلولا [illegible] حتی یدخل النار [illegible]
[illegible] و در امر نفقات [illegible] میل قلبی [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] حقوق [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] الا تعدلوا فواحدة
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible] ... فلا تخضعن بالقول فيطمع الذي في قلبه مرض ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... وقال رسول الله صلى الله عليه وآله ... [illegible]

[illegible]

[illegible] ... في ما لنا من ولا ابراء الآباء ... [illegible]

[illegible] ... اعظم الناس حقا على الرجل والده وعلى المرأة زوجها ... [illegible]

[illegible] ... لو امرت احدا ان يسجد لاحد لامرت المرأة ان تسجد لزوجها ... [illegible]

[illegible] ... والقيا سيدها لدى الباب ... [illegible]

[illegible] ... ولا تبرجن تبرج الجاهلية الاولى ... [illegible]

[illegible]

میکند و با او کینه دارد شکایت گذاری باشد و مطلوب او در ستور نمیداند واما قضیه او به زوال پس آنست که زوال او ضیافت میکند و چاپ
از او مستدعی نماید و احسان او در حق من بجا آورد و هرچه بکند خلاف طبع و خلاف رضای او است الحاح و اصرار می نماید و نفع خود را بر نفع آن مقدم میدارد
و دروغ گوی باشد و خود با آنکه دوست نیست بصورت دوستان می نماید و مانند آنکه بردن رفتن هر یک از مرد و زن از ادای حقوقی که از برای
هر یک از مرد و زن از ادای حقوقی که از برای هر یک از آنها بر دیگری است اداء نشوز گویند و مرد را ناشزه و زن را ناشزه نامند و خروج هر دو را
از ادای حقوق یکدیگر او را شقاق گویند پس اگر مرد نشوز نمود و حقوق زن را ترک نماید و با او بد سلوکی نماید و او را بر سبب شرعی اذیت رساند و زن
صبر نماید تا آنکه مرد رجوع باصلاح نماید پس از آن ثواب و فضیلت مجاهدین را دارد و اگر صبر و تحمل ننماید پس اول از ثبوت نشوز الزام می نماید او را
حاکم شرع به ترک نشوز و وفا نمودن به حقوق زن و معاشرت نمودن با او بطریق معروف و او را ادب و تنبیه و تعزیر می نماید و اگر
زن را با شبهه برد و نماید نشوز او و از موعظه دیگر خصلت بر چیزی دیگر از قبیل هجر و بد سلوکی و ضرب هر چند که بداند که بهیچ از آنها باصلاح می آید
نشانه و اگر که نشوز مرد با زن او ترک نمودن حقوق او را بسبب مرضی یا پیری یا غیر آن باشد او این سبب عزم بطلاق دادن او نماید و زن
به سبب شفقت با او آنرا که در طلاق ندیده از حقوق خود کلا یا بعضا گذرد و یا آنکه علاوه بر آنها از مال خود چیزی دیگر با او بدهد تا آنکه او را طلاق
نگوید و نگاه داری نماید پس اگر مرد در نفس الامر عزم و قصد او طلاق بود باشد و حیله نه بی و دو سیله انگیزی از برای خود و مال او ساقط نمودن حق او
هرآینه عیب ندارد و گرفتن مال از برای مرد اینجا حلال است چنانکه جناب پیغمبر صلی الله علیه و آله که تسلیم او که عزم نمود بر طلاق دادن زن خود کرده و دختر
زمعه را بسبب پیری که او را ازین باب بود و حق شب خود را بعایشه داد کرد و در شان این آیه نازل شد که وان امراة خافت من بعلها
نشوزا او اعراضا فلا جناح علیهما ان یصلحا بینهما صلحا والصلح خیر یعنی اگر زنی بترسد و به بیند از شوهر خود آثار نشوز
و منع نمودن حقوق او را و اعراض و تقلیل نمودن از محبت و معاودت او را پس باکی نیست بر آن دو اگر اصلاح نمایند در این امر با هم نوع
اصلاحی کردنی و صلح نمودن ایشان به نوعی از طلاق دادن یا بد سلوکی نمودن و ضبط بر نقص و تقصیر نمودن صلح را از این آیه بلحاظ نمودن زن حقوق
و اداء مهر و بعض از مال خود را و حلال است گرفتن او از برای مرد و در روایات معتبره منصوص است و اگر زن ناشزه بود و حقوقی که از برای مرد بر ذمت اوست
بجا نیاورد و اگر چه بطلبیدن برون رفتن از خانه بغیر اذن مرد باشد چنانکه مخصوص و منصوص است پس بسبب نشوز او نفقه و سایر حقوق او از مرد ساقط میشود و باید که مرد
شفقت را بسیاست و تدبیر او تادیب و اصلاح او شود و باین نحو که خداوند فرموده است که واللاتی تخافون نشوزهن فعظوهن واهجروهن
فی المضاجع واضربوهن فان اطعنکم فلا تبغوا علیهن سبیلا یعنی و آنچه از زنانی که بترسید شما ای مردان نشوز ایشان را یعنی آثار نشوز
بسبب شکل نمودن در رو ترش کردن و تغیر دادن عادت خود را از ادب و اقبال و بر مرد و از او رو برتابد پس اول ایشان را موعظه نمائید و ایشان را بعذاب الله بترسانید
نمائید از آنکه در خوابگاه و بعد از آن بترسید ایشان را پس اگر داشت نماید شما را پس دیگر طلب نمائید و دیگر بیاید تا از برای تعدی بر ایشان راهی و کنجی
و معنی موعظه نمودن به وجه تخویف نمودن از ادراک عذاب الله و کمال خداوند است که سخن او را تعظیم بودن حق شوهر و او و ساقط شدن نفقه

وحق ششم

وحق ششم آنست که هرگاه شوهر بسبب نشوز او و دیمن چیزی در مضجع دخول کند وثبت نمودن زحمت عذاب خود را از او و ترک نمودن
مواقعه با او است بنابر اختلاف حالات ایشان و ادب نمودن و دیمن و طرق آنان آنست که بقصد تادیب و نه زدن حقیقی و بالجمله حقیقه
چنانکه تادیب اطفال می نمایند باشد و باز باید که چوب و چاق و بقصد تشفی و انتقام در هر جا که بموجب جراحت نبود نباشد و از انجاب که در جر
وارد شده است که آن زدن بمسواک است و در کلام اصحاب مسطور است که باید که بر دستمال پیچیده که اثر آن که رسیده باشد و اگر نشوز از هر دو باشد که او را شقاق
گویند پس باید که چنانکه خداوند فرموده است معمول داشته شود و فرموده است که وان خفتم شقاق
بینهما فابعثوا حکما من اهله وحکما من اهلها ان یریدا اصلاحا یوفق الله بینهما یعنی اگر بترسید و یا بدانید آثار شقاق
در میان زن و شوهر پس بعد که بر پا دارند یک حکمی از اهل و جانب مرد و یک حکم دیگر از اهل و از جانب زن که اگر آن دو حکم اراده داشته باشند اصلاح
و خیر ایشان خالص باشد هر آینه توفیق میبخشد خداوند در میان آن مرد و زن و باید که در میان آن دو حکم خود بر داشته شود که بودن حکمین از اهل اقارب
زن و مرد لازم نباشد و هر کس که ثبوت اطلاع بر حال ایشان دارد و در اصلاح نماید کافیست و باید بر هر یک که حکمین متفق نمایند باید که عمل نموده شود هر چند که بر طرف
داران باشد و بگفته بعضی بودن حکمین از باب تحکیم است نه توکیل چنانکه مذهب بعضی از فقهاء است مشهور آنست که اگر اتفاق بر از دواج نمایند
پس او را جدا نکنند بلکه موقوف میدارند بر اذن شوهر چنانکه مرجح است بجهت آنکه اسلام است که لیس للحکمین ان یفرقا حتی یعقبا ما رأیا ... الحکمین
علی حافظه هر دو مختار باشند اگر آن دو حکم بجدای خود و اختلاف نمایند و توافق نکنند پس اول حکم دیگر را اعتبار نمود تا آنکه متفق گردند و اگر نشوز از زن ظاهر
و زن در منقع گردد پس باید که مرد او را طلاق بگوید و خود را از مجاورت سیع و رفیق جهنم نگاه دارد و هلاکت ابدی محفوظ دارد چنانکه گفته اند که از
پنج چیز باید حذر نمود و هیچ یکی از اینها را نگاه نباید داشت حتی زودتر دشمن او که الفقدا و حذرا و الدمن خانه آن زنیست که دایم ملوث بود و نه
می باید عیال شوهر را و اولادی که از شوهر دیگر داشته است و منازل آن زن را ولدیست که بواسطه مال خود بر شوهر منت گذارد و دوم زنیست که همیشه با شوهر
سابق خود را الحکم که بر او امین ندارد نماید و دیگر القفاء که یعنی از آنچه ... بر پشت است زنیست که از حفیظ ... ایاب بشوهر او ... بر بچه ... و دیگر
... و اهل مجلس بواسطه دکر آن زن ... و آنکه میکند و دخترا ادراکم ... که بر اهل و مجلسای کثیف ... زیرا که حیال الدرد
و به اصل است زن را باید که طلاق داد و در ... الحکمی ... بلا و ... با معصیت خداوند ... عقوبت آخرت ... و بعضی سبب است
که خداوند طلاق را باختیار رد است مرد داده ... و ... از زنهات ... از طلاق ... ابراز ... زن ... که او را طلاق
گویند پس ... حسب ... نمودن ... او ... بر ... انواع لطائف ... ادراکم الالام ... نمودن ... ایل
... طلاق ... شوهر ... بار بر جرم
... ای عزیزان ... فرد
بود از ما ... ما ... برجان و ... تحفه ... الطاهر ... وارد ... فرزند و نطفه ... نماید ... اولاد
که ... از منزل ... مباشرت ... نیا ... ولد ... به ... باید ... و جود فرزند و اولاد از برای ...

[illegible]

... والله جعل لکم من انفسکم ازواجا وجعل لکم من ازواجکم بنین وحفدة ورزقکم من الطیبات افبالباطل یؤمنون وبنعمة الله هم یکفرون ...

[illegible]

بر خصوص ایشان معلوم است [illegible] و [illegible] از ائمه [illegible] منقول است [illegible]

[illegible] فرموده [illegible] انما اموالکم و اولادکم فتنة [illegible]

[illegible] در فضل [illegible]

آمده است [illegible] و از اینجا که خداوند فرموده است

[illegible] فان کرهتموهن فعسی ان تکرهوا شیئا و یجعل الله فیه خیرا کثیرا و فرموده است ایضا و عسی ان تحبوا شیئا و هو شر لکم و عسی

ان تکرهوا شیئا و هو خیر لکم و فرموده است ایضا آباؤکم و ابناؤکم لا تدرون ایهم اقرب لکم نفعا [illegible]

[illegible] خداوند [illegible]

[illegible]

[illegible] حضرت [illegible] خداوند [illegible] حضرت مریم [illegible] عمران [illegible]

خداوند پسر خواسته بود [illegible] حضرت عیسی را از حضرت مریم علیها السلام [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] در حدیث [illegible]

[illegible]

[illegible] در روایات معتبره وارد شده است [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] در حدیث [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

محمد و احمد

محمد و احمد و علی و حسن و حسین و جعفر و طالب و عبدالله و فاطمه است و [illegible] خانه [illegible] از این اسماء [illegible]

که حمزه [illegible] رسول الله [illegible] فرموده اند که [illegible] عبدالرحمن [illegible] اسماء [illegible]

[illegible] محمد [illegible]

[illegible] حضرت امام جعفر [illegible] فرموده اند که هیچ [illegible] محمد [illegible]

[illegible] و خالد و حکیم [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] کل امرء مرتهن یوم القیمة بعقیقته و العقیقة [illegible]

[illegible] عقیقه [illegible]

[illegible]

[illegible] عقیقه [illegible]

[illegible]

[illegible] عقیقه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

فرموده بودند که وای بر اطفالی که در آخر الزمان پیدا شوند که پدران ایشان را با مور [illegible] و ترغیب و تعلیم نمی‌کنند [illegible]

میل و رغبت داشته باشند هر آنچه [illegible] منع می‌نمایند پس من از ایشان بری‌ام و ایشان از من بری‌اند [illegible] که در اول وقت حصول قوت [illegible]

در طفلی [illegible] و مراقبت او را در جمیع احوال [illegible]

در حال تکلم کردن [illegible]

[illegible]

[illegible] اللهم صل علی محمد و آل محمد [illegible]

[illegible]

[illegible]

تادیب او را بکسی واگذارده اند و اگر صنعتی دارای اشتغال مثل سایر صنعت داریها و امور معیشت و منزل داری باید که از جهة ثمرهٔ آخرت

و از روی طلب فضول کمال النفس و رضای خداوند باشد نه آنکه از روی هوای النفس و میل جمعیت و تفاخر و [illegible] و سایر امور دنیاییه که از آن

منقطع از عالم [illegible] و هیچ [illegible] بعالم انسانیه [illegible] باشند [illegible]

[illegible] که ای فرزند [illegible] [illegible] از جمله اولیا و [illegible] [illegible]

[illegible] پس [illegible] باید که [illegible] [illegible] سال [illegible]

[illegible] تا آنکه مطلع بر جمیع حالات او [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] که [illegible] سال اول [illegible]

و در آن [illegible] احوالات [illegible] حالات [illegible] سال [illegible]

[illegible] سال [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] باید [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] والدین [illegible] [illegible]

و سایر امور [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] والدین [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] والدین [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible] والدین [illegible]

[illegible]

ربوبیت خداوند تبارک و تعالی می باشند و سبب ایجاد فرزند که یعنی الوهیت و علامات ربوبیت خداوند تبارک و تعالی می باشند و سبب [illegible]

فرزند که یعنی تربیت بدن و تادیب نفس آن که یعنی [illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] والدین [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible] وقضی ربک الا تعبدوا الا ایاه و بالوالدین احسانا اما یبلغن عندک الکبر

احدهما او کلاهما فلا تقل لهما اف ولا تنهرهما وقل لهما قولا کریما واخفض لهما جناح الذل من الرحمة وقل رب ارحمهما کما

ربیانی صغیرا [illegible] [illegible]

[illegible] والدین [illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] ووصینا الانسان بوالدیه احسانا حملته امه وهنا علی وهن وفصاله فی عامین ان اشکر لی ولوالدیک الی المصیر

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] والدین [illegible]

[illegible] والدین [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

[illegible] [illegible]

وارد کرضای مسلم چنانکه بعد از این انشاء الله مذکور خواهد شد و کرضای شوهر چنانکه در باب نقل اوامر دانسته شد و همچنین اراده و رضای ایشان را بر تمام عبادات مستحبه
خداوندی ایشان مقدم دارد و چونکه حق ایشان را خداوند واجب و لازم گردانیده است و هر چیزی که خداوند واجب گردانیده است در حقیقت حق واجبی خداوند است
هر چند که از برای بنده گان هم واجب کرده باشد بر جمیع حقوق مستحبه خداوندی البته مقدم خواهد داشت و همچنین حق واجبی خداوند که بخصوص از برای خود
واجب گردانیده باشد از قبیل نماز و روزه و غیر آنها مقدم بر جمیع حقوق واجبه است که از برای بندگان قرار داده فرموده است پس حق واجبی خدا در کل
بر حق واجبی پدر و مادر مقدم باید داشت چونکه حق ایشان بعد از حق خداوند است و خداوند غالب بر امر خود است و بخصوص ابنا فرموده است که وان جاهداک
علی ان تشرک بی ما لیس لک به علم فلا تطعهما وصاحبهما فی الدنیا معروفا یعنی اگر جد و جهد نمایند پدر و مادر تو که شرک آوری به من چیزی را که نیست ترا به آن علم
که حقیقت نداشته باشد پس از برای تو علم به آن نیست پس اطاعت مکن ایشان را ولکن در دنیا با ایشان مصاحبت بطریق معروف نما و معلوم است که مخالف خداوند
در حقوق امور واجبه او و رضای غیر او در آن بمنزله شرک است و از فرموده و صاحبهما فی الدنیا معروفا معلوم شود که با مشرک کافر و یا فاسق بودن پدر و مادر
یا عاصی بودن ایشان باعث ترک خدمت و حسن صحبت ایشان نمی شود و آنچه لازم است که در امور دنیا و ما دام الحیوة خدمت و حسن معاشرت نماید بطریق معروف
و آنچه که واجب نماید و امر شده از آنها که فرموده اند که بر الوالدین افضل من الصلوة والصوم والحج والعمرة والجهاد فی سبیل الله پس باید البته دانست که
بر و احسان نمودن بوالدین بهتر از نماز و روزه و حج و عمره و جهاد مستحبه است و باید که مقدم بر آنها داشت چنانکه دانسته شد و با ملاحظه نمودن که
ثواب بر والدین بیشتر از مذکورات است هر چند که مذکورات واجب باشد مقدم باید داشت و از همین قول ثواب آن کثیر و از واجبات بیشتر تو و دیگر از
آنکه باید مقدم داشت بسیار است از آنجمله حق پدر و مادر که هر دو واجب است و ثواب حق مادر بیشتر است چنانکه تفصیل ذکر شد و مع ذلک در حال تعارض آن
و حق مادر را باید مقدم داشت بلکه حق پدر را لازم است که مقدم بدارد زیاده و لکن بسیاری از امور مستحبه می باشد که ثواب او بیشتر از امور واجبه است و در حال
تعارض مقدم بر واجب نمی باشد از قبیل سلام نمودن که مستحب است و ثواب آن بیشتر است از جواب سلام دادن که واجب است و در حال تعارض مقدم بر سلام
نمودن است باری در جمله حقوق ایشان است که فرزند مساعدت در وجوهات ایشان را حاصل نمود قبل از اظهار ایشان و ادا نمودن و امانت و طلب غیر خواهد نمود
از ایشان داند و مال ایشان را از خود نداند و خود را و مال خود را از ایشان داند و در هر نوع ایشان را بر خود مقدم دارد و دقایق خود را زیاده و قطع نظر از بکشد و هم
کرامت فقیر و فرزند غنی و مالدار بوده باشد نفقه و اخراجات ضروریه ایشان بر فرزند واجب و لازم است و باید که همیشه در خیر خواهی و دفع ضرر از ایشان و دفع
ظلم و اذیت دنیا و آخرت از ایشان در جمیع امور و حالات نماید و در مراعات نمودن اکرام و احترام ایشان رعایت بطریق نماید و در حال نهان و ظاهر آشکار ایشان را در دو دنیا بوده
از ایشان کوتاهی نماید هر چند که به واسطه جبل نمودن مال باشد و یا اهانت ایشان حاصل و یا موقوف به ایشان مطلقاً باشد و در جمیع امور و احوال قدرت التبعیت ایشان را داشته باشد
مگر که باطل باشد و یا دادن بالنسبه به شوهر و یا زن از مخالفت حقوق که مستی آن بتر که حقوق است نهایت اهمال و جرأت نماید بلکه از تغیر و خوف و اظهار بی خبری
و تحقیر و تنفیر نمودن و استهزا کردن و در اموال بر خود شاکیات نمودن و در اسباب صحبت آنها تغیر و با خلق کردن او چشمان ایشان دور و اشرف
کردن و اهانت و به تنقیص و به تعرض در امور با ایشان نمودن و امثال اینها که از اعظم حقوق است که ذکر شده باید که هر از ناسپاسی به ایشان که برتر

واحسان و نیکوئی نمودن به ایشان از درجه واجبات شرعیه است و در حقیقت حق ایشان است و ایشان را حقوق بزرگ حقوق آنها در مرتبه ثالثه معصیت الکبائر
بخداوند معروف و عقوبت آن از کبائر عظیمه و از اکبر کبائر است و علاوه بر عذاب اخروی که بر یکی از آنها جزا یکی عذاب و خزی در دنیا و خسران
دنیوی است چرا که ابا و امهات دیگری موجب ایشان شده اند و هر که مبتلا میکرد و نعوذ بالله من ذلک ذلک هو الخسران المبین و باید دانست که حیات
و ممات ایشان در حقوق ایشان مساوی است و تفاوتی ندارد و در روایت از جناب امام جعفر صادق علیه السلام که فرمودند ان العبد لیکون بارا
بوالدیه فی حیاتهما ثم یموتان فلا یقضی عنهما دینا ولا یستغفر لهما فیکتبه الله عاقا وانه لیکون عاقا لهما فی حیاتهما غیر بار بهما
فاذا ماتا قضی دینهما واستغفر لهما فیکتبه الله بارا یعنی بدرستیکه بنده ای باشد که بار و احسان کننده به والدین خود است و در حیات ایشان
آن دو را بمیرند پس قضا نمی نماید از جانب ایشان دین ایشان را و استغفار از برای ایشان نمی نماید پس می نویسد خداوند آن بنده را عاق بخشنده
دو بدرستیکه بنده ای باشد که عاق حقوق پدر و مادر را نموده است در حال حیات ایشان و احسان به ایشان ننموده است با ایشان پس چون که بمیرند ادای دین و قضای آنچه بر ایشان
و استغفار نماید از برای ایشان پس می نویسد خداوند او را بار و احسان کننده و حقوق ایشان را بجا آورنده و ذکر قضای دین و استغفار در خصوص به سبیل تمثیل است
و حقوق ایشان بعد از ممات بسیار است پس باید که در اسلام بخشند و کافر و مشرک نباشند هر حقی را که بعد از ممات ایشان به جا آورد و بوده ایشان را عموم
و هم مرکب شود و عهد ادای آن را به جای آورد و وصیت ایشان را جاری دارد و هر کجا که در روایت است از ادای حقوق الوالدین است در آن
برای خود ادا و وفا شده از طرف ایشان نفقه براو ادا نماید در ... و در جمیع ... که من ابر البر ان یصل
الرجل اهل ود ابیه یعنی از جمله بزرگترین احسان نیکی با والدین آنست که صله نماید کسی با اهل دوستی پدر خود و زیان به کوتاهی
از ایشان کوتاه کنند و عیوب عورات ایشان را بپوشند و زیارت قبور ایشان را بجا آورند و روایات وارد شده است که این جمله را بر ... و با ایشان سالک
بوده و وارد شده است که من زار قبر ابویه او احدهما فی کل جمعة غفر له وکتب له براءة یعنی هر کس که زیارت نماید قبر پدر و مادر خود را
یا یکی از آنها را در هر جمعه یا در هر هفته بیامرزد خداوند او را و می نویسد از برای او برائت و بیزاری از جمیع الاهوال و خوف و حفظ نماید که نظم ایم
دو سکون ایم یعنی عرض است که در شب و حال دعا کند و ... خود را یاد آورد و قبور ایشان از فرزند و طلب غفران برای ایشان را بیاد آورده بود باید دانست
شود که چون که مرتب ... والدین بالنسبه بر فرزند از اختلاف و تفاوت بسیار است بیا آنچه مذکور شد از عظیم ادای حقوق ایشان بنا بر اکثر و غالب احوال
بیدار و مادر است که اصل و کامل و خیرخواه فرزند باشند و از این جهت خداوند اطاعت ایشان را بر فرزند لازم گردانیده است پس اگر اتفاق افتد که فرزند
افضل از پدر و مادر باشد یا آنکه پدر و مادر راه کردند یعنی و گاه یار فرزند نباشد یا آنکه خیرخواه و مهربان بالنسبه به فرزند خود نباشند مرتبه حقوق ایشان را
به آن قدر و به آن قدر که مذکور شد نمی باشد بلکه باید که قدر و عظمت حقوق ایشان را بر فرزند بقدر مراتب تقوا و کمال و خیرخواهی ایشان بر فرزند دانست
و قدر مرتبه ایشان بیشتر است حقوق ایشان بیشتر و شدیدتر است و هر قدر که کمتر است کم و خفیف بود و باید دانسته شود ایضا که حق قرابت در کلام است
ایشان بحسب معروف است و در وجه اولاد حق والدین می باشد و باید دانسته که رعایت و ادای حق قرابت نیز ایضا بر وجه معروف و بقدر امکان نموده

شود و در حدیث نبوی است که اعجل الطاعة ثوابا صلة الرحم یعنی عاجل‌ترین طاعات [illegible] تعجیل تر از سایر طاعات باشد صله نمودن به رحم است
و در حدیث دیگر است که من کان یؤمن بالله و الیوم الآخر فلیصل رحمه یعنی کسی که ایمان به خداوند و به روز آخر و معاد دارد پس باید که صله
نماید به رحم خود و معنی صله [illegible] و تعظیم و توقیر کردن و دعا نمودن [illegible]
اینهاست و در حدیث نبوی است که بلوا ارحامکم ولو بالسلام یعنی صله نمایید با ارحام خود هر چند که [illegible] سلام [illegible] باشد و ترک صله رحم
قطع گویند و از جمله گناهان کبیره است و موجب [illegible]
[illegible] حقوق [illegible] حقوق پدر و مادر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] علیهم السلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] الانبیاء [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] علیهم السلام [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
تحفه [illegible]
[illegible]
[illegible]

برای طریقه عبودیت آن کس قرار داده است [illegible] خود کرده است [illegible]
[illegible]
و چنانچه خداوند در کلام خود [illegible] ضرب لکم مثلا من انفسکم هل لکم من ما ملکت ایمانکم من شرکاء
فیما رزقناکم فانتم فیه سواء تخافونهم کخیفتکم انفسکم کذلک نفصل الآیات لقوم یعقلون یعنی بیان فرموده است خداوند [illegible]
[illegible] طریقه عبودیت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] طریقه عبودیت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

دنانفه دیگران را از حضور حضرت مولا مطرود و محروم و شب و روز با نواع عذابها و نکالها مبتلا [illegible]

و به مولا و به صاحب [illegible] حفظ میکنند [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

شهوت پرستان است او را در کار روا دارند و ای جهل و تحیر به گفته اند که عرب به نطق و رد ها و فصاحت موصوف و لکن بجفا ...

شهوت موسوم است و عجم بعقل و تدبیر و سیاست و نظافت و پاکیزگی ممتاز و لکن با حیال و حرص موصوف است ...

[illegible]

دانسته اند ...

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بعضی از مشایخ چنین که قلل معاشرت یعنی تقلیل [illegible] بعد از آن فرموده که [illegible] من عرف منهم
[illegible] هر کس را که از ایشان می‌شناسی [illegible] و حدیث [illegible] از آن جناب ایضا سابقا ذکر فرموده شد جناب امام جعفر صادق
فرموده که تفتیش حال مردمان نماید [illegible] صدیق خواهی ماند و تفتیش از حال علما مکن که [illegible] عالم خواهی ماند و تفتیش [illegible] رزق خود مکن که بی
رزق خواهی ماند و در حدیث دیگر است که خالطوا الناس باعمالهم و زایلوهم بالقلوب یعنی مخالطه نمائید با مردمان [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

كه در حال نبود

که داخل می‌شود [illegible] و حصول اذن [illegible] داخل شود [illegible] تسبیح و تحمید و تکبیر و تنحنح [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] **فرد** [illegible]
[illegible]
[illegible] **تحفه** [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

من نوودلعل

و این نوع از مواخات و کمتر و دیگر آنست که سبب تناسب اوصاف و تشخص [illegible] و در عالم [illegible] از قبیل مواخات
میان انبیا و اولیا و اوصیا و حدیث القلب یهدی الی القلب و امثال آن اشاره باین مرتبه است و دیگر نوع مواخات و محبتی است که [illegible]
و مختلف و زوال ندارد و اول مراتب حب فی الله و دوم حب لله گویند و دیگر آنست که سبب آن حکم عقل [illegible] از قبیل مواخات و محبت
[illegible] و محبت [illegible] و منفعت [illegible]
و دیگر آنست که سبب آن میل نفس حیوانیه که امّاره بالسوء است [illegible] از قبیل مواخات و محبت عاشق مجازی [illegible]
[illegible] و این دو نوع [illegible] و مختلف می‌باشد و زوال [illegible] نوع اول [illegible]
در آخرت [illegible] محبوب [illegible] و نوع آخر [illegible] در قیامت موجب [illegible]
[illegible] الاخلاء یومئذ بعضهم لبعض عدو الا المتقین یا عباد لا خوف علیکم و لا انتم تحزنون اشاره [illegible] فرموده [illegible]
[illegible] نوع اول [illegible] در قیامت موجب عداوت [illegible] محبوب [illegible]
[illegible] مواخات و محبت [illegible] نوع [illegible]
[illegible] نوع [illegible] در آخرت [illegible]
[illegible] مواخات [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] انبیا و اولیا و صلحا [illegible]
[illegible] مواخات [illegible]
[illegible]
[illegible] محبت [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فی الله و لله [illegible]

حکم زیرت

حکم زیرت [illegible] بعضی نماز و بعضی گفته روزه و بعضی زکوة و بعضی گفته حج و عمره و بعضی گفته جهاد پس آنحضرت فرمودند که برای هر یک از اینها که گفتید
فضیلتی هست [illegible] از آنها [illegible] ایمان [illegible] فرمودند که اوثق عری الایمان الحب فی الله و البغض فی الله
و توالی اولیاء الله و التبری من اعداء الله یعنی [illegible] ایمان محبت [illegible] در راه خدا و دشمنی در راه خدا [illegible]
نمودن با اولیاء الله و تبری نمودن از اعداء الله [illegible] فرموده اند که در حول عرش منبرها [illegible]
[illegible]
المتحابون فی الله و المتجالسون فی الله و المتزاورون فی الله یعنی [illegible] در راه خدا [illegible] زیارت نموده اند در راه خدا
و در روایت از جناب امام جعفر صادق علیه السلام [illegible] فرموده [illegible] محبت [illegible] در روز قیامت [illegible]
[illegible]
[illegible] فی الله [illegible]
[illegible] مراتب محبت [illegible]
[illegible]
[illegible] چنانکه خداوند [illegible]
چنانکه [illegible] جناب پیغمبر [illegible] جناب امام حسین علیه السلام [illegible]
[illegible] چنانکه خداوند [illegible]
[illegible] جناب امام جعفر [illegible] آخرت [illegible]
[illegible]
[illegible] آخرت [illegible]
[illegible]
[illegible] افضل من [illegible] خداوند [illegible]
[illegible] جناب پیغمبر [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] جناب امام جعفر [illegible]

[illegible] قرابت است و صورت کمال رحم است هر کس که قطع [illegible]

[illegible]

[illegible]

کمن سعی فی حاجة اخیه المسلم [illegible] عبد الله [illegible] الف سنة [illegible]

[illegible] حضرت موسی [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] قلب المؤمن بین اصبعین من اصابع الرحمن [illegible]

[illegible] احبب حبیبک هونا ما عسی

ان یکون بغیضک یوما ما وابغض بغیضک هونا ما عسی ان یکون حبیبک یوما ما [illegible]

[illegible]

از جمله آنکه

از جمله ایمان است [illegible]

[illegible]

و تصدیق اقسامه و یرد الیه و لا یعادیه و ینصره ظالما او مظلوما فاما نصرته ظالما فیرده عن ظلمه و اما نصرته مظلوما
فیعینه علی اخذ حقه و لا یسلمه و لا یخذله و یحب له من الخیر ما یحب لنفسه و یکره له من الشر ما یکره لنفسه یعنی از برای شخص مومن
بر برادر او با ایمانی سی حق است که بر او ادا باید نمود که خلاصی از برای او از آنها نیست مگر باداء نمودن او یا عفو کردن او از آن حقوق اینست که درگذرد از لغزش
او و رحم نماید بر غربت او و بپوشاند عیوب و عورت او را و اقاله نماید بدی او را و قبول نماید معذرت او را و انکار نماید غیبت او را و دایم نماید نصیحت او را
و حفظ دوستی او نماید و رعایت ذمه او را و عیادت نماید در حالت مرض او را و حاضر گردد جنازه او را و اجابت نماید دعوت او را و قبول نماید
هدیه او را و جزا دهد مکافات او را به احسان و رعایت نماید عهد او را و شکر نماید نعمت او را و نیکو نماید نصرت او را و حفظ نماید حلیله او را و بجا آورد حاجت او را
و شفاعت نماید سؤال او را و جواب گوید عطسه او را و بیابد گمشده او را و جواب گوید سلام او را و خوش نماید تکلم نمودن با او را و نیکو نماید انعام فرمودن او را و
تصدیق نماید قسمهای او را و با او دوستی و موالات کند و دشمنی و معادات ننماید و یاری نماید او را خواه ظالم و خواه مظلوم باشد اما یاری نمودن او در وقتی که
ظالم باشد پس آنست که او را از ظلم او برگرداند و اما یاری نمودن او در وقتی که مظلوم باشد پس آنست که او را اعانت نماید بر گرفتن حق خویش و او را به خود واگذار
نگرداند و تنها نگذارد بعد از آن حضرت فرمود که ان احدکم لیدع من حقوقه شیئا فیطالبه به یوم القیامة فیقضی له علیه یعنی به درستی که
از شما هرگاه که ترک نماید یک حقی را از جمله حقوق برادر دینی خود پس مطالبه نماید آن کس در حق آن حق را از آن در روز قیامت پس حکم کرده
می‌شود از برای او بر آنکه ترک حق نموده است و جناب امیر در کلمات حکمیه خود فرموده است که و لا تضیعن حق اخیک اتکالا علی ما بینک و بینه فانه
لیس لک باخ من ضیعت حقه یعنی البته ضایع منما و ترک مکن حق برادر خود را از جهت اعتماد نمودن بر آنچه که در ما بین تو و او است به جهت آنکه
از برای تو برادر نمی‌باشد کسیکه ضایع و ترک نمودی حق او را این است آداب سلوک و طریقه معاشرت نمودن با دوستان حقیقی و برادران تحقیقی که هرگاه انسان
عزیز ترا از کبریت احمر است و از هر اکسیر نادر زمان که بر نفس که او را از دوستی حقیقی و رفیق دینی بهم رسد از کبریت احمر و کیمیای اکبر اعظم و کیمیای سعادت است چنانچه
مقام این بی بضاعت و رفیق تحقیق که سالهاست که متفحص نموده‌ام توفیق یکی از اهل الله که به او دل توان بست کمتر یافته‌ام و هرچند که دور نگرد بلکه
تا این زمان نیافته‌ام زیرا که کیمیای سعادت و رفیق با تحقیق خاتمه و چون بیشتر مخالطه با کسی با ابنای نوع خود در امر زبان و تکلم نمودن است و زبان کلام از جمله
نعمتهای جلیله خداوند است بر انسان و عجیب‌ترین ادراک را به آیات از برای یکی تحصیل نمودن او در دار دنیا و آخرت به کار او ضایع ساختن و در بیع و شراء دنیا به جز
دنیه اعراض نماید بر او و رتبت حیوان و از جهت او موافق نموده است از او عمل آن را لهذا لایق است که خاتمه این کتاب بر بعضی از آثار معقولات و آداب شایسته متعلق به آن زبان
و وضع تکلم نمودن و سلام کردن است و در ختم این کتاب عهد از آن اختیار کردم و خود و چون که بعد از آن شیطان و صلوات و سلام بر پیغمبر او و آل او دعا نموده باشد و از
هر مجلس خود بلند نماید که خوبی که در صحبت نبوی است خداوند دوست میدارد صدای عطسه را و دشمن میدارد صدای خمیازه را از آنجاست که ان انکر الاصوات
لصوت الحمیر وارد شده است و بسیار تکلم نماید که گرفت کلام و سلامت از آفات بسیار و در حدیث قال ما ایسر من العقل سکناه الاعضاء نموده است
و وارد شده است که الفاظ خود را از حشو و زواید خالی نماید و مقصود را به یک بیان عاید نماید و از تکرار نماید و از خوانند نمودن کلام خود را به حسبه

بعد از آن

بعد از آن سخن بگوید و در حدیث است که زبان مومن از عقب دل او است و دل منافق از عقب زبان او است و باید که در حال غضب تکلم نماید
که در آن وقت کلام خیر و نیک از او سر نخواهد زد و در حال فراموشی که خداوند نماید به جهت و صلوات بر پیغمبر و آل او فرستد که موجب تذکر او بیاد کرد و چنانکه
خداوند فرموده است که و اذکر ربک اذا نسیت و چنانکه خداوند فرموده است که و لا تقولن لشیء انی فاعل ذلک غدا الا ان یشاء الله یعنی هرگز
که اخبار از بعد دهد می‌باید ذکر الله خود در اول مذکور است و از نقصان در ما بین در کلام خود که حفظ آنها از برای سامع مطلوب است نماید قبل از اتمام نمودن کلام
کسی رعایت تکلم نماید که چنانکه در حدیث است نزد آنکه ضد رشید سالم ادب است و وصول نمودن از اسلام است از او است پس حاصل فایده کرده از آن غرض حرفی که ادا نمود
است و هر افسانه او و خداوند فرموده است که و لو انهم صبروا حتی تخرج الیهم لکان خیرا لهم و در جای دیگر فرموده است ان هم الا کالانعام بل هم اضل سبیلا
صفها اعیا مشهور است و باید که کلام او ذکر خدا و استغفار و مناجات و تلاوت او یا وعظ و ارشاد و حکمت و مثال اینها که موجب فرح و صلاح است بوده باشد و از آفات
و شرور و مفاسد زبان خود احتراز و اجتناب فرماید و از قبیل تکلم نمودن با ما لا یعنی و فضول الکلامی که در حد اعتدال دنیوی و دینی نفعی نباشد و موجب تضییع اوقات
و مثال کذب بیجا و نماید را نزد او است بسا باشد که ملائکه حفظ در اعمال او از اشتغال نمودن به خداوند تبارک و تعالی و حیا نمودن از آن باز گردند که در حدیث
است و جا را از حق اعمال او نماید چنانکه خداوند فرموده است که ما یلفظ من قول الا لدیه رقیب عتید یعنی در ذیل عبادت او است و در صحف خیر
دانسته شده عبادات و ایلاج نمودن در کلام خصمی زدن او است بر زوان نفس و غیر ظلوم در جزا او اظهار طغیان را زیاده از حد است و مذکور است که یکی از خصال عیب
است از خصائص نفس سبعی است در جبلت اهل الله صفت نیست و لکن به جایست که متعلق به برهان بشود در عدم حاجت است که نفس یا مور عمل باشد
و جمیع آنها امر حرام و در مذاهب حرمت است و اجتناب نمودن از آنها لازم است و در غایت لزوم است و در صورتیکه مرکب از آنها باشد از جاهل است باشد
و زفح نکته دیگر مثل آنها را حق لوده باشد پس عیب بسیار دارد او را عادت گویند و علامت فحش دروغ و صدق نسبت به کسی است که در تکلم سنت در حق
و حقد و نسب دیگر به اهل خصم و حظ و خود را کنند باشد داده باشد و عادات هم در حقی است خاص است و مقصد او در ما دون فریب است
و مسامحه دانسته شد که حضرت صادق ما تقرب فریب است و در حدیث نبوی است که فرموده‌اند که ذر المراء فانه لا تفهم حکمته و لا تؤمن فتنته
یعنی واگذار مجادلات نمودن را به جهت آنکه فهمیده نمی‌شود حکمت او و ایمن داشته نشده است فتنه او و در حدیث دیگر فرموده‌اند که من ترک المراء و هو محق بنی
له بیتا فی اعلی الجنة و من ترک المراء و هو مبطل بنی الله له بیتا فی ربض الجنة یعنی کسیکه ترک نماید جدال را در حالیکه بر حق باشد بنا میکند خداوند
از برای او خانه در اعلی بهشت و کسیکه ترک نماید جدال را در حالیکه بر باطل باشد و در حدیث دیگر فرموده که لا یستکمل عبد حقیقة الایمان حتی یدع
المراء و ان کان محقا یعنی کامل نمی‌شود بنده حقیقت ایمان را تا آنکه ترک نماید مراء را و هرچند که بر حق بوده باشد علامه سلف گرفت دوات و اراد
بیان آن صحبت بر که در آن مستلزم ابطال حقوق و احقاق باطل است و ضبط زبان را در آن احوال بر خدا ما نمودن از جمله مستحبات است چونکه قرب و صدور را
بجهت عادت احیان و توقف منقبت مشغول شود در وقت ما لا ادراک میکند و حقد و عداوت را در غیب یا خود زبان ستیزکان و عوام ما شایسته منطق میکرد
و موجب سیار از آفات که در حال بحث الا الامر بالمعروف و النهی عن المنکر جاهد را بلکه چون او نزاع و جدال است در شده است و از نفس معتقد خود خبر ساخته

و از روی [illegible] نماید و [illegible] و از رنجات که موجب شدن [illegible] مروت [illegible] از اول الامر [illegible]
کرده [illegible] و از غیبت [illegible] در این باب آنست که هر سخنی که [illegible]
[illegible] کلام [illegible]
[illegible] ارشاد [illegible]
هر چند [illegible]
[illegible]
[illegible] از [illegible]
[illegible] جناب [illegible] که مردی از قوم [illegible] دشنام [illegible]
[illegible] زبان [illegible]
[illegible] از قبیل [illegible]
[illegible] الظلوم [illegible] یوم القیمة [illegible]
[illegible] القیمة [illegible] مظلوم [illegible]
[illegible] از قبیل [illegible] حسن عبارت [illegible]
مطلوب از کلام [illegible] در حدیث نبوی است که ان [illegible]
[illegible] مجلس [illegible]
در حال [illegible] از قبیل [illegible]
که المجالس بالامانة الا ثلثة مجالس مجلس یسفک فیه دم حرام ومجلس یستحل فیه فرج حرام ومجلس یستحل فیه مال من غیر حله [illegible]
المجالس بالامانة لا یحل لاحد ان یفشی علی صاحبه ما یکره [illegible]
[illegible] حلال [illegible]
[illegible]
[illegible] در صورت [illegible]
و از [illegible]
هر چند [illegible]

و از قبیل

و از قبیل کذب و دروغ کردن [illegible]
[illegible] و در حدیث است که [illegible]
[illegible] از قبیل غیبت کردن که عبارت است از [illegible]
[illegible]
حدیث نبوی است که الغیبة اشد من [illegible] فی الاسلام [illegible]
[illegible]
[illegible] جناب امیر علیه السلام فرموده که ایاکم والغیبة فانها ادام کلاب النار [illegible] کذب من زعم انه ولد من حلال وهو یاکل
الناس بالغیبة [illegible]
و در حدیث نبوی است که ان لصاحب الحق مقالا [illegible] لی الواجد یحل عرضه وعقوبته [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] اترعون عن ذکر الفاجر [illegible] الناس
اذکروا الفاجر بما فیه یحذره الناس [illegible]
[illegible] من القی جلباب الحیاء عن وجهه فلا غیبة له [illegible]
[illegible]
[illegible] که ان الذین یحبون ان تشیع الفاحشة فی الذین آمنوا لهم
عذاب الیم فی الدنیا والآخرة [illegible] و از قبیل [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] فرد [illegible]
[illegible] نمنمه [illegible]
در اول [illegible]

که طریقهٔ تحیت نمودن سابقین بر شما است سجود نمودن و طریقهٔ سلام نمودن طایفهٔ یهود اشاره کردن به انگشتان و طایفهٔ نصاری به کفها یا دستها بوده است
پس خداوند عطا فرموده است و قرار داده طریق تحیه نمودن را از برای این امت سلام کردن که طریق تحیه نمودن اهل جنت است چنانکه خداوند فرموده
تحیتهم فیها سلام [illegible] از آن اعمال بوده است و هر گاه سلام نمودن [illegible] که سلام بر [illegible]
کرده اند که وارد شده است که از اثار و یکی از علامات ... و قیام قیامت است و [illegible] از [illegible]
والعذر ان الله یحب افشاء السلام خداوند دوست میدارد [illegible] فرمود سلام [illegible] که یکدیگر را ملاقات مینمایند و [illegible]
حصول است ... بلند و [illegible] دیوار بوده باشد [illegible] و استحباب دارد هر چند که [illegible] کثرت [illegible] باید که [illegible]
کلام ... باشد و در حدیث نبوی است که [illegible] قبل از سلام [illegible] که [illegible] سلام [illegible] باشد [illegible]
با آنکه بعضی [illegible] نفوس باشند [illegible] از [illegible] و بعضی از مواضع [illegible] وارد شده است [illegible]
به خداوند و رسول [illegible] که ابتدا [illegible] سلام [illegible] است [illegible] جواب [illegible] وارد شده [illegible]
[illegible] سلام نمودن [illegible]
[illegible] که [illegible] مسلمان [illegible] و در [illegible] که [illegible] ملاقات [illegible] سلام [illegible]
بر خلاف سلام نمودن بر بعضی [illegible] ملاقات [illegible] خداوند [illegible] در روز قیامت [illegible] سلام [illegible]
[illegible] که این قسم تحیه نموده [illegible] السلام علیکم [illegible] سلام بر یهود و نصارا [illegible]
[illegible] که [illegible] در [illegible] و [illegible] قاری قرآن
و آنکه مشغول بوده باشد [illegible] و [illegible] جواب سلام [illegible] چنانکه [illegible] و اذا حییتم بتحیة فحیوا
باحسن منها او ردوها [illegible] که [illegible] سلام کننده [illegible] جواب [illegible]
[illegible] سلام [illegible] جواب [illegible] وارد شده است [illegible] جواب [illegible]
[illegible] سلام کننده [illegible] در حال [illegible] چنانکه [illegible] جواب [illegible]
[illegible] جواب [illegible] جواب [illegible] سلام کننده [illegible]
[illegible] چنانکه [illegible] جواب [illegible] معانقه [illegible]
[illegible] و معانقه عبارت است از [illegible]
در شریعت [illegible] سلام [illegible] معانقه [illegible] چنانکه وارد شده است
کان من تمام التحیة للمقیم المصافحة و تمام التسلیم على المسافر المعانقة و در حدیث نبوی است که اذا لقیتم فتلاقوا بالتسلیم و اذا تفرقتم

فقق قوله

فقق قوله ابا الاستغفار یعنی هر وقت که یکدیگر را ملاقات می نمایند پس باید که [illegible] سلام کردن و [illegible] هر وقت که از یکدیگر متفرق
میگردند [illegible] باید که تفرق نمایند به استغفار نمودن از برای یکدیگر [illegible] وارد شده است [illegible] در مصافحه نمودن [illegible] از برای [illegible]
[illegible] که [illegible] و [illegible] در حدیث دیگر [illegible] از برای [illegible] وارد شده است [illegible] که خداوند [illegible]
[illegible] مصافحین [illegible] از ایشان [illegible] که [illegible] در هر وقت که معانقه [illegible]
[illegible] معانقه [illegible] خود را [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] چنانکه [illegible] و [illegible] است [illegible] از [illegible] ملاقات [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] را [illegible] و هر کس [illegible] اکرام [illegible]
[illegible] خوانده باشد و [illegible] و [illegible] و [illegible]
[illegible] علما و صلحا و [illegible] ملاقات [illegible] و [illegible] مقدم [illegible] طبر
[illegible] و در حدیث است که لیس منا من لم یوقر کبیرنا و لم یرحم صغیرنا و ان من اجلال الله عز و جل اجلال الشیخ الکبیر وارد شده است [illegible]
[illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible]
که انا و کافل الیتیم کهاتین فی الجنة یعنی [illegible] یتیم [illegible] در [illegible]
[illegible] در حدیث نبوی است که ان الله یحب السهل الطلق [illegible] جبیر [illegible]
[illegible] و [illegible] که [illegible]
[illegible] که [illegible] و [illegible]
[illegible] جواب [illegible] سلام [illegible]
[illegible] حدیث [illegible] جواب سلام [illegible]
[illegible] مسلمان [illegible] و [illegible] حقوق الناس [illegible]
[illegible] بسم الله [illegible] السلام [illegible]
[illegible] کتاب [illegible]
[illegible] کتاب [illegible] الحاجة [illegible]
چنانکه خداوند [illegible] سلام [illegible] و [illegible] در حدیث نبوی است که [illegible]
[illegible] که [illegible]

که مهمان ... نماید و جناب امام جعفر صادق علیه السلام فرموده اند که ... [illegible]

از اداء حق مهمان ... و آداب ضیافت آنست که ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

و طریقه معیشت و معاشرت که مرتبط با حاجات عباد است و اصلاح امر معاد و آخرت و اکمال دین و کمال نفس است و اهل عقل و دانایی که ... [illegible]

[illegible] طریقه معیشت ... اهل جهل ... [illegible]

و در آخرت که یوم الحساب است ثمره ... معیشت و معاشرت ... [illegible]

... لیس للانسان الا ما سعی ... [illegible]

[illegible]

... المجمع الثانیه ... [illegible]

مقدمه اول ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] قال هل عسیتم ان کتب علیکم القتال الا تقاتلوا قالوا وما لنا الا نقاتل فی سبیل الله [illegible]

[illegible] السلطان ظل الله فی الارض یاوی الیه کل مظلوم [illegible]

[illegible]

[illegible]

و علی الخصوص در امامت و سیاست عامه و ملک و سیاست خاصه گویند زیرا که ادا باسم دولت حق نامیده‌اند چنانکه رسول را که صاحب اوضاع کلیه است و [illegible]
و تبلیغ احکام الهی است صاحب ناموس و شریعت الاحکام اوامر و نواهی الهی نامیده‌اند و [illegible] الباب [illegible] کرده‌اند امام [illegible] مثل رسول تبلیغ و سیاست
نمایند که [illegible] ایشان از امامت و مآل رتبه است [illegible] که [illegible] حفظ و اقامه نمودن آنچه را که رسول تبلیغ آن نموده است [illegible] که جناب
علی بن ابی طالب را بطریق حقیقت و دیگر از ابطال [illegible] باسم امیرالمؤمنین نامیده‌اند در این [illegible] معلوم می‌کردد [illegible] اوضاع و تبلیغ
احکام الهی باشند و در مرتبه [illegible] لازم کرده است [illegible] اوضاع و احکام رسول [illegible] اصلاح [illegible]
ما [illegible] امام [illegible] حفظ نمودن و اقامه [illegible] آنچه [illegible] رسول [illegible] تبلیغ [illegible]
[illegible] اختلاف [illegible] می‌کردد [illegible] انتظام عالم [illegible] منقطع [illegible] وجود امام [illegible]
[illegible] منتظم [illegible] در زمان حضور [illegible] امام بوده [illegible]
عمل سلطنت ایشان [illegible] رعایا [illegible] اقامه نمودن [illegible]
که رسول تبلیغ آن نموده است [illegible] منصب [illegible] امام [illegible]
و لهذا [illegible] امام عادل و سلطان عادل [illegible] امام و سلطان جابر [illegible]
هر یک [illegible] انتظام [illegible] سلطنت [illegible]
و علم [illegible] جمیع [illegible]
[illegible] علما و مجتهدین [illegible]
و سلطنت [illegible] سلاطین [illegible] انتظام [illegible]
امر عالم [illegible] علم دین [illegible] امام [illegible] نیابت [illegible]
سلاطین [illegible] مجتهدین [illegible] علما [illegible] سلاطین [illegible]
[illegible] سیاست [illegible]
[illegible] مجتهدین [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible] سلاطین [illegible] سیاست [illegible]
[illegible] مجتهدین [illegible]
ایشان [illegible] سلطنت سلاطین [illegible] امامت [illegible]
[illegible] سلطنت و امامت [illegible] انتظام [illegible] سلطنت [illegible]

برانی

برانی [illegible] عدالت [illegible] نیابت از جناب امام است [illegible] نفس [illegible]
و در زمان خود [illegible] و ملکت [illegible] و [illegible]
[illegible] مصالح و خیرات [illegible] تکمیل [illegible] خلایق [illegible] عبادت [illegible] سیاست
[illegible] امام [illegible] لازم است و واجب [illegible]
[illegible] امام [illegible] سلطنت و امارت [illegible]
[illegible] سلطنت [illegible] نفس [illegible]
[illegible] خوف [illegible] اضطراب [illegible]
[illegible] مفاسد [illegible] سلطنت [illegible] خلایق [illegible]
و سیاست [illegible] نیابت [illegible] امام [illegible] انتظام نظام
[illegible] واجب است [illegible] مجتهدین [illegible]
[illegible] امام [illegible] نیابت امام [illegible] واجب است [illegible]
[illegible] نیابت [illegible] امام [illegible]
[illegible] امام [illegible]
[illegible]
[illegible] سیاست [illegible] سیاست [illegible]
[illegible] اجتماع [illegible] مصالح و خیرات [illegible]
[illegible] مفاسد [illegible] فاضله [illegible] اجتماع [illegible]
[illegible] فضل و کمال [illegible] فاضله [illegible]
[illegible] اجتماع [illegible] مصالح و خیرات [illegible]
[illegible] سیاست [illegible]
[illegible] احوال [illegible]
[illegible] حدیث نبوی [illegible]
[illegible] مختلف [illegible]

که لاحق از آن منسلا در احکام دینیه بر سابق میکند هر چند که بر حسب صورت این معنی مخالف اوضاع سابق باشد هر آینه بر حسب حقیقت و علت و غایت موافق
او است بلکه موافق او است. این معنی که اگر فرضا آنکه سابق بوده است در زمان مخالف اوضاع سابق باشد هر آینه بر حسب حقیقت و علت و غایت مخالف او نیست بلکه
موافق است. این معنی که اگر فرضا آنکه سابق بوده است در زمان آنکه لاحق است می بود بعین آن تصرف را می نمود و اوضاع [illegible]

[illegible]

پنج صنف را که بر سبیل نمونه و تمثیل به اجمال ذکر فرموده شده است و این همین گل بجا کس نچیده آب چرخ مصطفوی با نوار [illegible] و انوار
خود اکنون ازان آن مفرح جوی که در طرحی چینی و دیباه عینی است چون که فاتحه بیان هر جزء بیان تواند صنعت و فی الف است پس [illegible]
از احوال مدینه غیر فاضله که مخالف مدینه فاضله است ذکر فرموده شود تا آنکه سبب زیادتی ایضاح حال مدینه فاضله گردد پس بگوییم که حکما و اهل عقل و فکر
فرموده اند که مدینه غیر فاضله سه نوع است یکی آنکه اهل مدینه از نور عقل و استعمال نمودن قوه نطقیه که حقیقت انسانیه انسان است عاری و بی بهره باشند و باعث
بر بودن در اجتماع ایشان قوای دیگر از ذمیمه و تخیل که حیوانات با ان ممتاز گردیده اند شده است و در صورت مقابله در اعمال ذمیم و ابا نقض [illegible]
جمع شده این را مدینه جاهله گویند و یکی دیگر آنکه از استعمال نمودن قوه نطقیه خالی نیستند لیکن قوه نطقیه ایشان امر خادم و مغلوب قوای دیگر است [illegible]
تمدن و اجتماع ایشان همان قوای حیوانیه شده است و در مقابله اهل مدینه فاضله موافق و در اعمال و افعال مخالف ایشانند و خیرات را میدانند اما عمل
نمی نمایند و اهل افعال جاهلیت میباشند و این را مدینه فاسقه گویند و یکی دیگر آنکه به سبب نقصان نور عقل و قوه فکر نه به سبب عدم آن هر گاه مدینه جاهلیت
قوانینی چند در تخیل خود قرار داده اند و سعادتی شبیه به سعادت حقیقیه افروده از رای خود ملهم گشته مقرر نموده اند و مدینه و عقاید ایشان مخالف آنچه حق است [illegible]
و آن را وانمود کرده اند و عقاید و افعالی که بواسطه آن هرگز به سعادت ابدیه و افزایش نتوان رسید تمسک نموده اند و آنچه را لقب کمال داده اند و مثال اجتماع را بران
مبنی ساخته اند و این را مدینه ضاله گویند و از برای هر یکی از این سه مدینه شعب و فرقهای بسیار است چون که شرح در طول نهایتی بی پایان دارد و لکن شش نوع از انواع مدینه
جاهله که انواع بسیط آنست که بر سبیل نمونه در جهت ایضاح و مثال ذکر نموده میشود تا آنکه باقی دیگر از انها نیز قیاس نموده شود و اول از آن شش نوع مدینه
ضرورت گویند دوم مدینه نزالت سیوم مدینه خست و لئام چهارم مدینه کرامت پنجم مدینه تغلب ششم مدینه حریت که نیز مدینه ضرورت پس عبارت است از
اجتماع جماعتی که غرض از اجتماع و معاونت ایشان کسب ضروریات است از ماکولات و ملبوسات و مساکن و آنچه ضروری است بدن از اقوات و طرق بیان کسب وجوه [illegible] و اشباه آن
و مدینه نزالت که بعضی فرد یا به کوشش عبارت است از اجتماع جماعتی که سعادت ایشان در جمع نمودن و تحصیل ثروت و حصول اسباب و ذخیره نهادن و خوردن
و اتفاق اموال را در غیر ضروریات جایز نمی دانند و کسانی که این جماعت ایشانرا هر وجهی که باشند و ریاست و سرداری ایشان با کسی است که نیکو تدبیر و تحصیل و حفظ اموال بسیار داشته باشد
و حفظ نمودن اشیا و جمع نمودن از سایرین بیشتر باشند و مدینه خست که آن را مدینه کرامت ایضا گویند عبارت است از اجتماع جماعتی که غرض ایشان از اجتماع و معاونت
تمتع بودن از لذات محسوسه مانند ماکولات و مشروبات و منکوحات و انواع هزل و لهو و لعب باشد و در این مدینه ریاست با کسی است که قدرت بر لذات مذکوره زیاده از
سایرین باشد و سعادت ایشان را در حصول اسباب بهتر توانند نمود و این مدینه را با اشتباه انواع بسیار نیز مدینه خست خوانند و غرض بر جمله اهل مدینه [illegible]
سوای تحصیل قدر ضروری از بعد تحصیل ثروت و اسباب است از آنکه موجب آن به ثبات در لیم و طبع و منفعت رای [illegible] باشند و شاید که از این جهت
ایشان ترک حقیقت ایشان بالکلیه برطرف گردد و باقی که ناطقه خادم قوای شهویه گردد و مدینه کرامت عبارت است از اجتماع جماعتی که بسبب تعاون و تعاضد
ایشان معین نمودن و رسیدن به کرامات قولیه و فعلیه است یعنی اعمال و اقوالی که موجب تعظیم و اشتهار و رفعت اسم ایشان بود

دیداو نبودن بکسی را در زمان حیات و ممات خود خواه آنکه آن افعال و اقوال در نزد عقل رشیده اند حقیقت یا نه و ممدوح و محبوب در نزد ایشان باشد و آنکه
با یکدیگر و با اهل مدینه خود و با غیر اهل مدینه خود بر طریقت وی باشد یا بر تفاضل یعنی آنکه کسی بکسی اکرامی را به آنچه انعام و احسانی که احسان نوع
با نوعی دیگر در جهان مقرر است با استحقاق آن اکرام نماید و آن بر حسب استحقاق یکدیگر مواضع قرار داده اند مثل چون یکی از اهل دیگر را در جهان نمایند به دیگری باید کرامت دیگر
اما باز این نماید تا آنکه اگر جزای اکرامی از افراد شده بهم باید که در جهان قدر بیشتر از آن را عوض به جزا الآن در عوض آن آورند و معاونت ایشان ایشان را کرامت
مثل عقلا است اهل بازارست و احسنت استحقاق کرامت را در نزد ایشان یکی از دو کس خوار ادوشه است که یکی از ثروت بسیار و یکی از قوت بسیار [illegible]
امور و اسباب یکی دیگر ثروت و بیش برای او در مقدار مرتبت بر ثروت او تقدیم به دیگری تمیز بودن از حرکت و احوال این است که اصلا از آن جمله مثلا آنکه تحصیل در بیکار
و در کارهای بسیار در آن مانند آنکه نفس خود را با حوصله را از افراط ثروت یا از کثرت عدد و شهرت و امثال این معنی در نزد ایشان جهت آنکه مربوط
نزد این کسی باشند که حکمی و اکرامی بیشتر بوده باشد در اهل این [illegible] که بسیار [illegible] با آنکه نظر ایشان در [illegible] باشد از آن یکی است و ایضا از قدر نیات با نفع بسیار باشد خود
و در نفس ایشان ثروت بسیار و احتیاج بسیار و [illegible] با اهل مدینه و ایشان در [illegible] اتفاق این رئیس نزدیک تر احتیاج او
بیشتر است و شاید که در نزد خود و جان خود را در اتفاق او از ثمار کرم و از دیگر آنچه که ثروت ایشان با هم بسیار [illegible] کرامت و ایشان را که خودی بر سبیل خراج از قوم واجب
خواسته است یا آنکه بر سبیل تقلب از جماعتی که در ادای آن اهمال داشته اند و یا به جهت حقیقتی دیگر از ایشان و بجهت اهل این نوع [illegible] و اتفاق کنند تا آنکه [illegible]
اسمی و صیتی حاصل بود و باین اسم و صیت مالک رقاب مردمان گردد و فرزندان او را بعد از آن مرتب و منصب [illegible] شده [illegible] و آنچه ایشان [illegible]
که خود را با موالی چند تخصیص دهد که نفع ایشان به دیگران نرسد تا آنکه اعتبار و استحقاق کرامت او زیاده شود و ایشان را کرامت با آنکه خود و ایشان خود که وقت امانت ایشان است
بر سبیل مقرر شده و مراتب و غایت تا آنکه اهل ایمان انواع کرامات نماید استیفا نموده باشند و چون کسی خود را بحقیقتی در نزد ایشان مستحق بسیار و جلالت و [illegible] [illegible]
و معطوفات و امثال آن که تحقیق مرتب گردانند تا آنکه در مقرر تحقیق بیشتر گردد و مرد را از به تحالیف خود باز دارد تا آنکه ریاست او به غیر این [illegible] ریاست او [illegible]
در خوب مردمان هیچ اهمیت داده باشد و دوک [illegible] چنین نوال باشد پس ایشان را در مرتبت مختلف مرتب گردانند و چون ایشانرا از کرامت او [illegible] اقتضا کند
محفوظ نمانند بسیاری یا شاید باب این یا مرتبه یا بابی دیگر که رابطه آن گرفت و جلالت امر او حاصل گردد و موقوف ترین مردمان با کسی است که ایشان را [illegible]
و جلالت بیشتر صورت نه بوده باشد و این و سیله طالبان کرامت است و اگر چه شاید که کرامات ایشان زیاده شود و اهل این مدینه را از دیگر مردمان اعلای باید [illegible]
منسوب می شوند و شبیه ترین مدن جاهلیه به مدینه فاضله همین مدینه است خصوصا وقتی که ترتیب ریاست برحسب افاضل نفع مقرر داده اند و چون کرامت در اشکال این [illegible]
مدینه با فراط رسد مدینه جباران شود و چون که جبار رتبت و طالب کرامت است با فراط غلبه در نزد کسب کرامت مدینه تغلب یکی گردد و اما مدینه تغلب پس عبارت است از اجتماع
جماعتی که به سبب اشتراک ایشان در محبت ارتفاع و غلبه اجتماع و معاونت یکدیگر را برای یکی می نمایند از برای این دو کار ان غلبه حاصل بود و غایت غلبه ایشان مستلزم ایشان
نسبت به بعضی به جهت خون ریختن و بعضی برای مال بودن و بعضی به جهت عقل سلوک استیلا بود نفس در مردمان باشد یا که نفع ایشان است و لذت ایشان در بعضی
قهر و غلبه و اذلال است و اسباب ایشان با اعتبار قهر یعنی بر مطلوب خود التفات نمی نمایند و بر آن کرده اند و بعضی قهر و غلبه را علاوه کرده [illegible]

مکابره و مکافحه دوست میدارند و بعضی هر دو را استعمال میکنند و محبوب آنست که طبیعت ایشان قهر و غلبه علی الاطلاق را مایل است هر گاه که از قهر میسر
شود و بسبب اجتماع با یکدیگر معاونت بر قهر و غلبه استیلا می‌نمایند و این جماعت کسی است که در تدبیر قهر و غلبه [illegible] باشد و [illegible]
را از ایشان بهتر داند و بسیرت این جماعت عادات با هم [illegible] است در رسوم زینت ایشان و رسوم [illegible] غلبه [illegible]
بر آن شد غلبه و تعظیم [illegible] پس هر کسی که [illegible] باشد و از اخلاق این جماعت [illegible]
بر بسیاری اهل [illegible]
[illegible]
[illegible]
از غلبه دیگر [illegible] قهر و غلبه خواهد بود و چون [illegible] قهر و غلبه خواهد بود و چون [illegible] قهر و غلبه باشد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]   [illegible]
[illegible]   [illegible]

وسلاطین

وسلاطین و اهل سلطنت [illegible] آنست که نسبت ملوک و سلاطین با رعایا و اهل مدینه
نسبت صاحب منزل است با اهل و اجزاء و ارکان منزل چه [illegible] اجزاء و ارکان مدینه
[illegible] زنان و فرزندان و پدران و مادران و غلامان و کنیزان [illegible] که اجزاء و ارکان منزل بوده‌اند پس همان نوع تدبیر و سیاست که ملوک
[illegible]
در حق اهل مدینه [illegible] زنان مدینه را بمنزله زنان خود و فرزندان [illegible] بمنزله فرزندان خود و [illegible]
پدران و مادران و غلامان و کنیزان [illegible]
تدبیر منزل و معاشرت با تمام [illegible]
[illegible]
[illegible]
ملوک است و قوام ملوک به تدبیر و سیاست است و قوام سیاست باستعمال [illegible] قانون عقل و حکم ناموس شرع [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

[illegible]

[illegible]

که حکیم ... فرموده است که استعمال مصادر و حیله‌ای که به بازیانه اکتفا نمود ... مضمون اقرّ الله ... فوق همه تدبیر ...

[illegible]

مگر

منصب نیابت را نیز مجتهدین از جانب امام ... دلیل و از برای ایشان ... منصب نیابت ...

چنانکه حدیث انظروا الی من کان منکم قد نظر فی حلالنا وحرامنا وعرف احکامنا ... شده است از برای مجتهدین که ...

در امر نیابت ایشان ... لکن چونکه ... بر وجه غیبت ... خطاب ... از برای علماء و مجتهدین ...

و از برای سلاطین دلیل نیابت ...

[illegible]

حارث اخو مذحج فاسمعوا له واطيعوا امره فيما طابق الحق فانه سيف من سيوف الله لا كليل الظبة ولا نابي الضريبة

[illegible]

لو كان جبلا لكان فندا لا يرتقيه الحافر ولا يوفي عليه الطائر

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

هذا ما امر به عبد الله علي امير المؤمنين مالك ابن الحارث الاشتر في عهده اليه حين ولاه مصر جباية

[illegible]

خراجها وجهاد عدوها واستصلاح اهلها وعمارة بلادها امره بتقوى الله وايثار طاعته

[illegible]

واتباع ما امر به في كتابه من فرائضه وسننه التي لا يسعد احد الا باتباعها ولا يشقى الا مع جحودها

[illegible]

واضاعتها وان ينصر الله سبحانه بيده وقلبه ولسانه فانه جل اسمه قد تكفل بنصر من نصره واعزاز من اعزه

[illegible]

وامره ان يكسر نفسه عند الشهوات ويزعها عند الجمحات فان النفس امارة بالسوء الا

[illegible]

ما رحم الله ثم اعلم يا مالك اني قد وجهتك الى بلاد قد جرت عليها دول قبلك من

[illegible]

عدل

عدل وجور وان الناس ينظرون من امورك في مثل ما كنت تنظر فيه من امور الولاة قبلك ويقولون

[illegible]

فيك ما كنت تقول فيهم وانما يستدل على الصالحين بما يجري الله لهم على السن عباده فليكن احب

[illegible]

الذخائر اليك ذخيرة العمل الصالح فاملك هواك وشح بنفسك عما لا يحل لك فان الشح بالنفس

[illegible]

الانصاف منها فيما احبت او كرهت واشعر قلبك الرحمة للرعية والمحبة لهم واللطف بهم ولا تكونن

[illegible]

عليهم سبعا ضاريا تغتنم اكلهم فانهم صنفان اما اخ لك في الدين واما نظير لك في الخلق يفرط منهم

[illegible]

الزلل وتعرض لهم العلل ويؤتى على ايديهم في العمد والخطا فاعطهم من عفوك وصفحك مثل الذي تحب

[illegible]

ان يعطيك الله من عفوه وصفحه فانك فوقهم ووالي الامر عليك فوقك والله فوق من ولاك وقد استكفاك

[illegible]

امرهم وابتلاك بهم ولا تنصبن نفسك لحرب الله فانه لا يدي لك بنقمته ولا غنى بك عن عفوه ورحمته

[illegible]

ولا تندمن على عفو ولا تبجحن بعقوبة ولا تسرعن الى بادرة وجدت منها مندوحة ولا

[illegible]

تقولن اني مؤمر آمر فاطاع فان ذلك ادغال في القلب ومنهكة للدين وتقرب من الغير

[illegible]

واذا احدث لك ما انت فيه من سلطانك ابهة او مخيلة فانظر الى عظم ملك الله فوقك وقدرته

[illegible]

منك على ما لا تقدر عليه من نفسك فان ذلك يطامن اليك من طماحك ويكف عنك من غربك

[illegible]

ويفني اليك بما عزب عنك من عقلك اياك ومساماة الله في عظمته والتشبه به في جبروته
فان الله يذل كل جبار ويهين كل مختال انصف الله وانصف الناس من نفسك ومن خاصة
اهلك ومن لك فيه هوى من رعيتك فانك الا تفعل تظلم ومن ظلم عباد الله كان الله
خصمه دون عباده ومن خاصمه الله ادحض حجته وكان لله حربا حتى ينزع ويتوب وليس شيء
ادعى الى تغيير نعمة الله وتعجيل نقمته من اقامة على ظلم فان الله سميع دعوة المضطهدين وهو للظالمين
بالمرصاد وليكن احب الامور اليك اوسطها في الحق واعمها في العدل واجمعها لرضى الرعية فان
سخط العامة يجحف برضى الخاصة وان سخط الخاصة يغتفر مع رضى العامة وليس احد من الرعية
اثقل على الوالي مؤونة في الرخاء واقل معونة له في البلاء واكره للانصاف واسأل بالالحاف واقل
شكرا عند الاعطاء وابطأ عذرا عند المنع واضعف صبرا عند ملمات الدهر من اهل الخاصة وانما عمود
الدين وجماع المسلمين والعدة للاعداء العامة من الامة فليكن صغوك لهم وميلك معهم وليكن ابعد
رعيتك منك واشنأهم عندك اطلبهم لمعايب الناس فان في الناس عيوبا الوالي احق من
سترها فلا تكشفن عما غاب عنك منها فانما عليك تطهير ما ظهر لك والله يحكم على ما غاب

عنك

عنك فاستر العورة ما استطعت يستر الله منك ما تحب ستره من رعيتك اطلق عن الناس
عقدة كل حقد واقطع عنك سبب كل وتر وتغاب عن كل ما لا يضح لك ولا تعجلن الى تصديق
ساع فان الساعي غاش وان تشبه بالناصحين ولا تدخلن في مشورتك بخيلا يعدل بك
عن الفضل ويعدك الفقر ولا جبانا يضعفك عن الامور ولا حريصا يزين لك الشره بالجور فان البخل
والجبن والحرص غرائز شتى يجمعها سوء الظن بالله شر وزرائك من كان للاشرار قبلك وزيرا
ومن شركهم في الآثام فلا يكونن لك بطانة فانهم اعوان الاثمة واخوان الظلمة وانت واجد
منهم خير الخلف ممن له مثل آرائهم ونفاذهم وليس عليه مثل آصارهم واوزارهم ممن لم يعاون ظالما
على ظلمه ولا آثما على اثمه اولئك اخف عليك مؤونة واحسن لك معونة واحنى عليك عطفا واقل
لغيرك الفا فاتخذ اولئك خاصة لخلواتك وحفلاتك ثم ليكن آثرهم عندك اقولهم بمر الحق لك واقلهم
مساعدة فيما يكون منك مما كره الله لاوليائه واقعا ذلك من هواك حيث وقع والصق باهل الورع
والصدق ثم رضهم على الا يطروك ولا يبجحوك بباطل لم تفعله فان كثرة الاطراء تحدث
الزهو وتدني من العزة ولا يكونن المحسن والمسيء عندك بمنزلة سواء فان في ذلك تزهيدا لاهل

الاحسان في الاحسان وتدريبا لاهل الاساءة على الاساءة والزم كلا منهم ما الزم نفسه
واعلم انه ليس شيء بادعى الى حسن ظن وال برعيته من احسانه اليهم وتخفيفه المؤنات عنهم
وترك استكراهه اياهم على ما ليس له قبلهم فليكن منك في ذلك امر يجتمع لك به حسن الظن برعيتك
فان حسن الظن يقطع عنك نصبا طويلا وان احق من حسن ظنك به لمن حسن بلاؤك عنده وان احق
من ساء ظنك به لمن ساء بلاؤك عنده ولا تنقض سنة صالحة عمل بها صدور هذه الامة واجتمعت بها
الالفة وصلحت عليها الرعية ولا تحدثن سنة تضر بشيء من ماضي تلك السنن فيكون الاجر لمن سنها
والوزر عليك بما نقضت منها واكثر مدارسة العلماء ومنافثة الحكماء في تثبيت ما صلح عليه امر بلادك واقامة
ما استقام به الناس قبلك واعلم ان الرعية طبقات لا يصلح بعضها الا ببعض ولا غنى ببعضها عن بعض
فمنها جنود الله ومنها كتاب العامة والخاصة ومنها قضاة العدل ومنها عمال الانصاف والرفق
ومنها اهل الخراج والجزية من اهل الذمة ومسلمة الناس ومنها التجار واهل الصناعات ومنها
الطبقة السفلى من ذوي الحاجة والمسكنة وكل قد سمى الله له سهمه ووضع على حده فريضته في كتابه
او سنة نبيه صلى الله عليه وآله عهدا منه عندنا محفوظا فالجنود باذن الله حصون الرعية وزين
الولاة

الولاة وعز الدين وسبل الامن وليس تقوم الرعية الا بهم ثم لا قوام للجنود الا بما يخرج الله لهم من
الخراج الذي يقوون به في جهاد عدوهم ويعتمدون عليه فيما يصلحهم ويكون من وراء
حاجتهم ثم لا قوام لهذين الصنفين الا بالصنف الثالث من القضاة والعمال والكتاب
لما يحكمون من المعاقد ويجمعون من المنافع ويؤتمنون عليه من خواص الامور وعوامها
ولا قوام لهم جميعا الا بالتجار وذوي الصناعات فيما يجتمعون عليه من مرافقهم ويقيمونه
من اسواقهم ويكفونهم من الترفق بايديهم ما لا يبلغه رفق غيرهم ثم الطبقة السفلى من
من اهل الحاجة والمسكنة الذين يحق رفدهم ومعونتهم وفي الله لكل سعة ولكل على الوالي
حق بقدر ما يصلحه وليس يخرج الوالي من حقيقة ما الزمه الله تعالى من ذلك الا بالاهتمام
والاستعانة بالله وتوطين نفسه على لزوم الحق والصبر عليه فيما خف عليه او ثقل فول
من جنودك انصحهم في نفسك لله ولرسوله ولامامك وانقاهم جيبا وافضلهم حلما ممن
يبطئ عن الغضب ويستريح الى العذر ويرأف بالضعفاء وينبو على الاقوياء وممن لا يثيره العنف
ولا يقعد به الضعف ثم الصق بذوي الاحساب واهل البيوتات الصالحة والسوابق الحسنة ثم اهل النجدة

والشجاعة والسخاء والسماحة فانهم جماع من الكرم وشعب من العرف ثم تفقد من امورهم ما يتفقد
الوالدان من ولدهما ولا يتفاقمن في نفسك شي قويتهم به ولا تحقرن لطفا تعاهدتهم به وان قل فانه
داعية لهم الى بذل النصيحة لك وحسن الظن بك ولا تدع تفقد لطيف امورهم اتكالا على جسيمها فان
لليسير من لطفك موضعا ينتفعون به وللجسيم موقعا لا يستغنون عنه وليكن آثر رؤس جندك من واساهم
في معونته وافضل عليهم من جدته بما يسعهم ويسع من ورائهم من خلوف اهليهم حتى يكون همهم هما
واحدا في جهاد العدو فان عطفك عليهم يعطف قلوبهم عليك وان افضل قرة عين الولاة استقامة
العدل في البلاد وظهور مودة الرعية وانه لا يظهر مودتهم الا بسلامة صدورهم ولا تصح نصيحتهم
الا بحيطتهم على ولاة امورهم وقلة استثقال دولهم وترك استبطاء انقطاع مدتهم فافسح في آمالهم وواصل
في حسن الثناء عليهم وتعديد ما ابلى ذو البلاء منهم فان كثرة الذكر لحسن فعالهم تهز الشجاع وتحرض
الناكل ان شاء الله ثم اعرف لكل امرئ منهم ما ابلى ولا تضيفن بلاء امرئ الى غيره ولا تقصرن به دون غاية
بلائه ولا يدعونك شرف امرئ الى ان تعظم من بلائه ما كان صغيرا ولا ضعة امرئ الى ان تستصغر من
بلائه ما كان عظيما واردد الى الله ورسوله ما يضلعك من الخطوب ويشتبه عليك من الامور فقد قال الله

سبحانه

سبحانه لقوم احب ارشادهم يا ايها الذين آمنوا اطيعوا الله واطيعوا الرسول واولي الامر منكم فان
تنازعتم في شيء فردوه الى الله والرسول فالرد الى الله الاخذ بمحكم كتابه والرد الى الرسول الاخذ بسنته الجامعة غير
المفرقة ثم اختر للحكم بين الناس افضل رعيتك في نفسك ممن لا تضيق به الامور ولا تمحكه
الخصوم ولا يتمادى في الزلة ولا يحصر من الفيء الى الحق اذا عرفه ولا تشرف نفسه على طمع ولا يكتفي بادنى
فهم دون اقصاه واوقفهم في الشبهات واخذهم بالحجج واقلهم تبرما بمراجعة الخصم واصبرهم على تكشف
الامور واصرمهم عند اتضاح الحكم ممن لا يزدهيه اطراء ولا يستميله اغراء واولئك قليل ثم اكثر
تعاهد قضائه وافسح له في البذل ما يزيح علته وتقل معه حاجته الى الناس واعطه من المنزلة لديك
ما لا يطمع فيه غيره من خاصتك ليامن بذلك اغتيال الرجال له عندك فانظر في ذلك نظرا بليغا فان هذا الدين
قد كان اسيرا في ايدي الاشرار يعمل فيه بالهوى ويطلب به الدنيا ثم انظر في امور عمالك فاستعملهم
اختبارا ولا تولهم محاباة واثرة فانهما جماع من شعب الجور والخيانة وتوخ منهم اهل التجربة والحياء
من اهل البيوتات الصالحة والقدم في الاسلام المتقدمة فانهم اكرم اخلاقا واصح اعراضا واقل في المطامع
اشرافا وابلغ في عواقب الامور نظرا ثم اسبغ عليهم الارزاق فان ذلك قوة لهم على استصلاح انفسهم

لهم من تناول ما تحت ايديهم وحجة عليهم ان خالفوا امرك او ثلموا امانتك ثم تفقد اعمالهم
وابعث العيون من اهل الصدق والوفاء عليهم فان تعاهدك في السر لامورهم حدوة لهم على
استعمال الامانة والرفق بالرعية وتحفظ من الاعوان فان احد منهم بسط يده الى خيانة
اجتمعت بها عليه عندك اخبار عيونك اكتفيت بذلك شاهدا فبسطت عليه العقوبة في بدنه
واخذته بما اصاب من عمله ثم نصبته بمقام المذلة ووسمته بالخيانة وقلدته عار التهمة وتفقد
امر الخراج بما يصلح اهله فان في صلاحه وصلاحهم صلاحا لمن سواهم ولا صلاح لمن سواهم
الا بهم لان الناس كلهم عيال على الخراج واهله وليكن نظرك في عمارة الارض ابلغ من نظرك
في استجلاب الخراج لان ذلك لا يدرك الا بالعمارة ومن طلب الخراج بغير عمارة اخرب البلاد واهلك
العباد ولم يستقم امره الا قليلا فان شكوا ثقلا او علة او انقطاع شرب او بالة او احالة ارض
اغتمرها غرق او اجحف بها عطش خففت عنهم بما ترجو ان يصلح به امرهم ولا يثقلن عليك شيء خففت
به المؤونة عنهم فانه ذخر يعودون به عليك في عمارة بلادك وتزيين
ولايتك مع استجلابك حسن ثنائهم وتبجحك باستفاضة العدل فيهم معتمدا فضل قوتهم بما

ذخرت

ذخرت عندهم من اجمامك لهم والثقة منهم بما عودتهم من عدلك عليهم ورفقك بهم فربما
حدث من الامور ما اذا عولت فيه عليهم من بعد احتملوا طيبة انفسهم به فان العمران محتمل ما
حملته وانما يؤتى خراب الارض من اعواز اهلها وانما يعوز اهلها لاشراف انفس الولاة على الجمع وسوء
ظنهم بالبقاء وقلة انتفاعهم بالعبر ثم انظر في حال كتابك فول على امورك خيرهم واخصص رسائلك
التي تدخل فيها مكائدك واسرارك باجمعهم لوجوه صالح الاخلاق ممن لا تبطره الكرامة فيجترئ بها عليك
في خلاف لك بحضرة ملاء ولا تقصر به الغفلة عن ايراد مكاتبات عمالك عليك واصدار جواباتها
على الصواب عنك وفيما ياخذ لك ويعطي منك ولا يضعف عقدا اعتقده لك ولا يعجز عن اطلاق
ما عقد عليك ولا يجهل مبلغ قدر نفسه في الامور فان الجاهل بقدر نفسه يكون بقدر غيره اجهل
ثم لا يكن اختيارك اياهم على فراستك واستنامتك وحسن الظن فان الرجال يتعرفون لفراسات الولاة
بتصنعهم وحسن خدمتهم ليس وراء ذلك من النصيحة والامانة شيء ولكن اختبرهم بما ولوا للصالحين
قبلك فاعمد لاحسنهم كان في العامة اثرا واعرفهم بالامانة وجها فان ذلك دليل على نصيحتك لله
ولمن وليت امره واجعل لراس كل امر من امورك راسا منهم لا يقهره كبيرها ولا يتشتت عليه كثيرها

ومهما كان في كتابك من عيب فتغابيت عنه ألزمته ثم استوص بالتجار وذوي الصناعات وأوص
[illegible]
بهم خيرا المقيم منهم والمضطرب بماله والمترفق ببدنه فإنهم مواد المنافع وأسباب المرافق وجلابها
[illegible]
من المباعد والمطارح في برك وبحرك وسهلك وجبلك وحيث لا يلتئم الناس لمواضعها ولا
[illegible]
يجترئون عليها فإنهم سلم لا تخاف بائقته وصلح لا تخشى غائلته وتفقد أمورهم بحضرتك وفي
[illegible]
حواشي بلادك واعلم مع ذلك أن في كثير منهم ضيقا فاحشا وشحا قبيحا واحتكارا للمنافع وتحكما في
[illegible]
البياعات وذلك باب مضرة للعامة وعيب على الولاة فامنع من الاحتكار فإن رسول الله وآله منع منه
[illegible]
وليكن البيع بيعا سمحا بموازين عدل وأسعار لا تجحف بالفريقين من البائع والمبتاع فمن قارف
[illegible]
حكرة بعد نهيك إياه فنكل به وعاقب في غير إسراف ثم الله الله في الطبقة السفلى من الذين لا حيلة
[illegible]
لهم من المساكين والمحتاجين وأهل البؤسى والزمنى فإن في هذه الطبقة قانعا ومعترا واحفظ لله ما استحفظك
[illegible]
من حقه فيهم واجعل لهم قسما من بيت مالك وقسما من غلات صوافي الإسلام في كل بلد فإن للأقصى منهم
[illegible]
مثل الذي للأدنى وكل قد استرعيت حقه فلا يشغلنك عنهم بطر فإنك لا تعذر بتضييعك التافه لإحكامك
[illegible]
الكثير المهم فلا تشخص همك عنهم ولا تصعر خدك لهم وتفقد أمور من لا يصل إليك منهم ممن تقتحمه
[illegible]

العيون

العيون وتحقره الرجال ففرغ لأولئك ثقتك من أهل الخشية والتواضع فليرفع إليك أمورهم ثم
[illegible]
اعمل فيهم بالإعذار إلى الله يوم تلقاه فإن هؤلاء من بين الرعية أحوج إلى الإنصاف من غيرهم وكل فأعذر إلى الله
[illegible]
في تأدية حقه إليه وتعهد أهل اليتم وذوي الرقة في السن ممن لا حيلة له ولا ينصب للمسألة نفسه
[illegible]
وذلك على الولاة ثقيل والحق كله ثقيل وقد يخففه الله على أقوام طلبوا العاقبة فصبروا أنفسهم
[illegible]
ووثقوا بصدق موعود الله لهم واجعل لذوي الحاجات منك قسما تفرغ لهم فيه شخصك
[illegible]
وتجلس لهم مجلسا عاما فتتواضع فيه لله الذي خلقك وتقعد عنهم جندك وأعوانك من أحراسك وشرطك
[illegible]
حتى يكلمك متكلمهم غير متتعتع فإني سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول في غير موطن
[illegible]
لن تقدس أمة لا يؤخذ للضعيف فيها حقه من القوي غير متتعتع ثم احتمل الخرق منهم والعي ونح عنك الضيق
[illegible]
والأنف يبسط الله عليك بذلك أكناف رحمته ويوجب لك ثواب طاعته وأعط ما أعطيت
[illegible]
هنيئا وامنع في إجمال وإعذار ثم أمور من أمورك لا بد لك من مباشرتها منها إجابة عمالك
[illegible]
بما يعيا عنه كتابك ومنها إصدار حاجات الناس عند ورودها عليك مما تحرج به صدور
[illegible]
أعوانك وأمض لكل يوم عمله فإن لكل يوم ما فيه واجعل لنفسك فيما بينك وبين الله أفضل تلك المواقيت
[illegible]

واجزاء تلك الاقسام وان كانت كلها لله اذا صلحت فيها النية وسلمت منها الرعية و
[illegible]
ليكن في خاصة ما تخلص به لله دينك اقامة فرايضه التي هي له خاصة فاعط الله من بدنك
[illegible]
في ليلك ونهارك ووف ما تقربت به الى الله من ذلك كاملا غير مثلوم ولا منقوص بالغا من بدنك
[illegible]
ما بلغ واذا اقمت في صلاتك للناس فلا تكونن منفرا ولا مضيعا فان في الناس من به العلة
[illegible]
وله الحاجة وقد سالت رسول الله صلى الله عليه وآله حين وجهني الى اليمن كيف اصلي بهم فقال
[illegible]
صل بهم كصلوة اضعفهم وكن بالمؤمنين رحيما واما بعد هذا فلا تطولن احتجابك من رعيتك فان
[illegible]
احتجاب الولاة من الرعية شعبة من الضيق وقلة علم بالامور والاحتجاب عنهم يقطع عنهم علم
[illegible]
ما احتجبوا دونه فيصغر عندهم الكبير ويعظم الصغير ويقبح الحسن ويحسن القبيح ويشاب الحق بالباطل
[illegible]
وانما الوالي بشر لا يعرف ما توارى عنه الناس به من الامور وليست على الحق سمات تعرف بها
[illegible]
ضروب الصدق من الكذب وانما انت احد رجلين اما امرؤ سخت نفسك بالبذل في الحق ففيم
[illegible]
احتجابك من واجب حق تعطيه او فعل كريم تسديه او مبتلى بالمنع فما اسرع كف الناس من مسئلتك
[illegible]
اذا ايسوا من بذلك مع ان اكثر حاجات الناس اليك مما لا مؤونة فيه عليك من شكاة مظلمة او طلب
[illegible]

انصاف

انصاف في معاملة ثم ان للوالي خاصة وبطانة فيهم استيثار وتطاول وقلة انصاف فاحسم
[illegible]
مادة اولئك بقطع اسباب تلك الاحوال ولا تقطعن لاحد من حاشيتك وحامتك قطيعة ولا
[illegible]
يطمعن منك في اعتقاد عقدة تضر بمن يليها من الناس في شرب او عمل مشترك يحملون مؤونته
[illegible]
على غيرهم فيكون مهنا ذلك لهم دونك وعيبه عليك في الدنيا والآخرة والزم الحق من لزمه من
[illegible]
القريب والبعيد وكن في ذلك صابرا محتسبا واقعا ذلك من قرابتك وخواصك حيث وقع وابتغ عاقبته
[illegible]
بما يثقل عليك منه فان مغبة ذلك محمودة وان ظنت الرعية بك حيفا فاصحر لهم بعذرك واعدل
[illegible]
عنك ظنونهم باصحارك فان في ذلك اعذارا تبلغ فيه حاجتك من تقويمهم على الحق ولا تدفعن صلحا
[illegible]
دعاك اليه عدوك لله فيه رضى فان في الصلح دعة لجنودك وراحة من همومك وامنا لبلادك ولكن الحذر
[illegible]
كل الحذر من عدوك بعد صلحه فان العدو ربما قارب ليتغفل فخذ بالحزم واتهم في ذلك حسن الظن وان
[illegible]
عقدت بينك وبين عدوك عقدة او البسته منك ذمة فحط عهدك بالوفاء وارع ذمتك بالامانة واجعل
[illegible]
نفسك جنة دون ما اعطيت فانه ليس من فرايض الله شيء الناس اشد عليه اجتماعا مع تفرق اهوائهم
[illegible]
وتشتت آرائهم من تعظيم الوفاء بالعهود وقد لزم ذلك المشركون فيما بينهم دون المسلمين لما استوبلوا من عواقب
[illegible]

العذر فلا تغدرن بذمتك ولا تخيسن بعهدك ولا تختلن عدوك فانه لا يجترئ على الله الا
جاهل شقي وقد جعل الله عهده وذمته امنا افضاه بين العباد برحمته وحريما يسكنون الى
منعته ويستفيضون الى جواره فلا ادغال ولا مدالسة ولا خداع فيه ولا تعقد عقدا تجوز فيه العلل ولا
تعولن على لحن قول بعد التاكيد والتوثقة ولا يدعونك ضيق امر لزمك فيه عهد الله الى طلب انفساخه
بغير الحق فان صبرك على ضيق امر ترجو انفراجه وفضل عاقبته خير من غدر تخاف تبعته وان تحيط بك من الله فيه
طلبة لا تستقيل فيها دنياك ولا آخرتك اياك والدماء وسفكها بغير حلها فانه ليس شيء ادنى لنقمة
ولا اعظم لتبعة ولا احرى بزوال نعمة وانقطاع مدة من سفك الدماء بغير حقها والله سبحانه مبتدئ بالحكم بين
العباد فيما تسافكوا من الدماء يوم القيمة فلا تقوين سلطانك بسفك دم حرام فان ذلك مما يضعفه و
يوهنه بل يزيله وينقله ولا عذر لك عند الله ولا عندي في قتل العمد لان فيه قود البدن وان ابتليت
بخطاء وافرط عليك سوطك او يدك بعقوبة فان في الوكزة فما فوقها مقتلة فلا تطمحن بك نخوة سلطانك عن
ان تؤدي الى اولياء المقتول حقهم واياك والاعجاب بنفسك والثقة بما يعجبك منها وحب الاطراء فان ذلك
من اوثق فرص الشيطان في نفسه ليمحق ما يكون من احسان المحسنين واياك والمن على رعيتك باحسانك او التزيد فيما

كان

كان من فعلك او ان تعدهم فتتبع موعدك بخلفك فان المن يبطل الاحسان والتزيد يذهب بنور
الحق والخلف يوجب المقت عند الله والناس قال الله تعالى كبر مقتا عند الله ان تقولوا ما لا تفعلون واياك
والعجلة بالامور قبل اوانها او التساقط فيها عند امكانها او اللجاجة فيها اذا تنكرت او الوهن عنها
اذا استوضحت فضع كل امر موضعه واوقع كل عمل موقعه واياك والاستيثار بما الناس فيه اسوة
والتغابي عما تعنى به مما قد وضح للعيون فانه ماخوذ منك لغيرك وعما قليل تنكشف عنك اغطية الامور
وينتصف منك للمظلوم املك حمية انفك وسورة حدك وسطوة يدك وغرب لسانك واحترس من كل ذلك
بكف البادرة وتاخير السطوة حتى يسكن غضبك فتملك الاختيار ولن تحكم ذلك من نفسك حتى تكثر همومك
بذكر المعاد الى ربك والواجب عليك ان تتذكر ما مضى لمن تقدمك من حكومة عادلة او سنة فاضلة
او اثر عن نبينا صلى الله عليه وآله او فريضة في كتاب الله فتقتدي بما شاهدت مما عملنا به فيها وتجتهد لنفسك
في اتباع ما عهدت اليك في عهدي هذا واستوثقت به من الحجة لنفسي عليك لكيلا تكون لك علة
عند تسرع نفسك الى هواها وانا اسأل الله بسعة رحمته وعظيم قدرته على اعطاء كل رغبة ان
يوفقني واياك لما فيه رضاه من الاقامة على العذر الواضح اليه والى خلقه من حسن الثناء في العباد

الاثر في البلاد و تمام النعمة و تضعيف الكرامة و ان يختم لي و لك بالسعادة و الشهادة

و خوبی آثار در شهرها و تمامی نعمت و دو چندان شدن کرامت و در اینکه ختم فرماید برای من و تو سعادت و شهادت

انا الیه راغبون و السلام علی رسول الله صلی الله علیه و آله اجمعین

و ما بسوی او رغبت کنندگانیم و سلام بر رسول خدا صلی الله علیه و آله باد

نظم

ساقی اندر قدح ما چه می گلگون کرده ‌‌ در پی کهنه دیرینه ما افزون کرده ‌ دیگران را می دیرینه برابر بداد

بمن دلشده خسته رسیه افزون کرده ‌ این قدح الوش مرا جمله بیکباره ببرد ‌ این می این بار مرا بی خود بیرون کرده

[illegible]

انا الیه راغبون ... [illegible]

[illegible]

رقعی بر باب

کو شنیدی این باب است این دفتر است که فرموده ... و لکن انی ان یلی اصل الامة سفهاؤها و فجارها و یتخذوا مال الله

دولا و عباد الله خولا ... [illegible]

[illegible]

تعالی صلی الله علی رسوله و اهل بیته ... [illegible]

[illegible]

نغمهٔ جاوت بر جبل من جراد   وسیما بکن یا عجایا نژاد   من ز خود چیزی نه دیدی داشتم   انجام از ختم بر داشتم
حرف حرف نوای نه زاده‌ام   هر چه رشته داده آن آزاده‌ام   باغ هم از باغبان بار آورد   گر گل و گر لاله گر خار آورد
گو کرمی با غم تو بودی باغبان   در کرم کام تو بودی بوستان   اگر گهر باز گوی آن گفته‌ام   مهره را گوهر باید ار سفته‌ام
حرف هم حرف تو و تو جان من   در نباشد جنبش کیهان و تن   گر خورد گل رنج هم گل یابنده   بلبل گل نیز بکیشان بنشنده
گلستان از گلشان گلدان بود   گل فشان و خرم و خندان بود   جان من از جان جانان جای گرفت   در دم از لطف تو کنون درمان گرفت
ای خداوند تو صد بیش و صد   بر سر من چند این گونه سخن   جان را با جان جانان صحبت   کشف این اسرار را مهلت
هر که را اسرار حق آموخته   هر گره و در دانش و خته   ای خداوند اجابت جان و تن   رود مردار ازمیان آن و من
حشر من با جشن او هانه کن   آسمان را مور را هانه کن   در جلالش خاطرم فرزانه دار   در رخش یکتا نگاه بیگانه دار
ختم حرفم حمد و ثنای ذوالجلال   زانکه حمد تو بود جز المقال

تاریخ تحریر هزار و دویست و هفتاد و چهار و علاوه در حین این حیف حرفهاست که در حین این چهار کلمات
تحفة الملوک ملوک الکلام واقعا در حین نیابت   سال ختم آن باز با دو کم تحفة الملوک تاج الامم والحمد لله العلی نزه الکتاب بعون
الملک الوهاب در یوم سه شنبه شهر جمادی الآخر من شهور سنهٔ ۱۲۳۳ با ناظر آنبه سهل

این کتاب در سنهٔ صفر این   مرحمة علی المصنف واستغفر لصاحبه واطلب لنفسک من
عالی جناب مرحوم مطیع العظم   خیر تریدها من بعد ذلک غفرانا لکا
لیست بعد الحالی در طهران مرحوم   حسب الخواهش دز بور نه یا امیر مالکا
هر کس این کتاب تحفة الملوک را   حسن حال در خیر کرده العبد
بیعت المهارت عقد ... سنه ۱۳۰۷   المذنب محمد حسین ابن

لطفعلی اسم